بسم الله الرحمن الرحیم

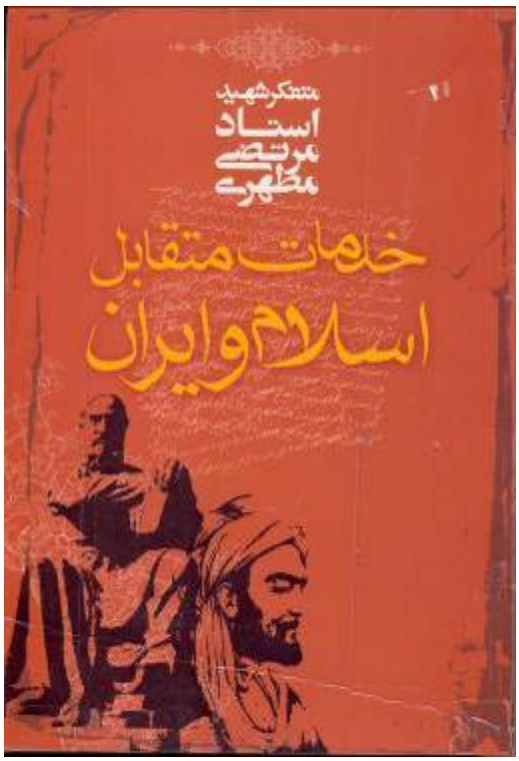

کتاب

خدمات متقابل اسلام و ایران

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مقدمه چاپ هشتم 9
مقدمه چاپ هفتم 11
مقدمه چاپ اول 13
پیشگفتار انجمن اسلامی مهندسین 17
تاریخچه و سابقه 18
معیارهای کلاسیک 21
زبان 22
نژاد 22
شرایط اقلیمی و طبیعی: 24
نقش روشنفکران 27
مرزهای واقعی 29
درد مشترک 31
عوامل وحدت 32
ملتی در حال تولد 35
بخش اول: اسلام از نظر ملیت ایرانی 45
ما و اسلام 47
ملت پرستی در عصر حاضر 48
واژه ملت 52
کلمه ملت در اصطلاح امروز فارسی 54
ملیت از نظر اجتماعی 55
تعصبات ملی 57
ناسیونالیسم 58
مقیاس ملیت 58
انترناسیونالیسم اسلامی 62
داعیه جهانی اسلام 62
مقیاسهای اسلامی 66
اسلام ایرانیان 70
آغاز اسلام ایرانیان 71
خدمات ایرانیان به اسلام از کی شروع شد؟ 73
ایرانیان در یمن 74
اسلام باذان ایرانی و سایر ایرانیان مقیم یمن 75
ارتداد اسود عنسی و مبارزه ایرانیان با وی 77
نامه حضرت رسول به ایرانیان یمن 78
توطئه ایرانیان برای کشتن اسود عنسی 79

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مبارزه ایرانیان یمن با گروهی از مرتدین عرب 84
شکست ایرانیان از مسلمانان 87
ناراضی بودن مردم 89
نفوذ آرام و تدریجی 93
زبان فارسی 99
مذهب تشیع 107
غلبه اسلام بر تعصبات 119
تشیع ایرانیان 120
اهانت در شکل حمایت 124
بخش دوم: خدمات اسلام به ایران 127
موهبت یا فاجعه؟ 129
اظهار نظرها 131
نظام فکری و اعتقادی 144
ادیان و مذاهب 146
آیین زرتشتی دین رسمی کشور 151
آیین مسیحی 156
آیین مانوی 161
آیین مزدکی 165
آیین بودایی 172
عقائد آریایی 175
عقاید آریایی قبل از زردشت 177
۳ - تحولات عقائد آریایی پس از زردشت 186
ثنویت زردشتی 194
شیطان 203
آیین زردشتی از نظر فقه اسلامی 205
ثنویت پس از زردشت 206
ثنویت مانوی 208
ثنویت مزدکی 209
آتش و پرستش 210
معبود یا محراب عبادت 216
مراسم و تشریفات 226
مزدیسنا و ادب پارسی 230
نظام اجتماعی 242
نظام خانوادگی 250

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

تعلیم و تعلم زنان 259
نظام اخلاقی 261
کتابسوزی ایران و مصر 267
کارنامه اسلام در ایران 307
بخش سوم: خدمات ایران به اسلام 321
گستردگی و همه جانبگی 323
تمدن ایران 324
صمیمیت و اخلاص 332
انگیزه‌ها 334
فعالیتهای اسلامی ایرانیان 335
فعالیت اسلامی ایرانیان در هند 337
غوریان 338
تیموریان 338
قطبشاهیان دکن 339
عادلشاهیان بیجاپور 340
نظامشاهیان احمدنگر 340
ملوک نیشابوری اود 341
اسلام در کشمیر 342
اسلام در چین 343
اسلام در جنوب شرقی آسیا و آفریقای شرقی 343
خدمات اسلامی ایرانیان در مغرب و شمال افریقا 344
حکام خراسانی در مصر و افریقای شمالی 345
عکس‌العملها 347
نشر و تبلیغ اسلام 359
نظام‌الدین اولیا 368
نفوذ و توسعه اسلام در چین 370
سربازی و فداکاری 374
علم و فرهنگ 377
نخستین حوزه علمی 379
نخستین موضوع 381
آغاز تدوین و تألیف 385
علل و عوامل سرعت 387
قرائت و تفسیر 391
تفاسیر اهل تسنن 401

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

حدیث و روایت 405
فقه و فقاهت..... 413
خلاصه و بررسی: 432
فقهای اهل تسنن 435
ادبیات..... 440
کلام..... 447
فلسفه و حکمت 452
طبقه اول 455
طبقه دوم..... 457
طبقه سوم..... 461
طبقه چهارم 467
طبقه پنجم..... 469
طبقه ششم 471
طبقه هفتم 476
طبقه هشتم..... 478
طبقه نهم 482
طبقه دهم 484
طبقه یازدهم 487
طبقه دوازدهم..... 490
طبقه سیزدهم 492
طبقه چهاردهم 493
طبقه پانزدهم 494
طبقهٔ شانزدهم 495
طبقه هفدهم 497
طبقه هجدهم 498
طبقه نوزدهم 499
طبقه بیستم 501
طبقه بیست و یکم 502
طبقه بیست و دوم 505
طبقه بیست و سوم 508
طبقه بیست و چهارم..... 510
طبقه بیست و پنجم 511
طبقه بیست و ششم..... 511
طبقه بیست و هفتم 512

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

طبقه بیست و هشتم 514
طبقه بیست و نهم 516
طبقه سی‌ام 518
طبقه سی و یکم 525
طبقه سی و دوم 529
طبقه سی و سوم 535
عرفان و تصوف 542
عرفان و اسلام 545
قرن دوم 555
قرن سوم 557
قرن چهارم 560
قرن پنجم 561
قرن ششم 563
قرن هفتم 564
قرن هشتم 568
قرن نهم 570
ذوق و صنعت 574
دو قرن سکوت؟! 577

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه چاپ هشتم

شاید برای خوانندگانی که چاپهای اول تا ششم و چاپ هفتم این کتاب را ششدیده و اکنون این چاپ را که چاپ هشتم است ملاحظه می‌کنند شگفتی آور باشد که یک کتاب نخست با قطع جیبی در یک جلد و سپس در قطع رقعی در دو جلد و بعد با قطع وزیری در یک جلد منتشر می‌شود.
علت اینکه چاپ هفتم در دو جلد صورت گرفت در مقدمه آن چاپ توضیح داده شده است و علت اینکه این چاپ با شکل جدید و حروف جدید چاپ شد، علاوه بر برخی مشکلات که پیش آمد ضرورت تغییرات و اضافاتی بود در این چاپ.
متاسفانه چاپ هفتم با همه زیبائی حروف، معلوم شد افتادگیها و احیانا در برخی موارد سطرهای مکرر دارد، و آن بدان جهت بود که خودم بر آن چاپ نظارت نداشتم و در مجموع در تصحیح آن دقت کافی به عمل نیامده بود. یکی از نقیصه ها در آن چاپ این بود که آیات قرآن و احادیث و جمله های عربی با همان حروفی چاپ شده بود که متن اصلی چاپ شده است.
در این چاپ آن نقیصه ها اصلاح و اضافات مختصر ولی متعددی که بسیاری از آنها به صورت پاورقی است علاوه شد. درمیان اضافاتی که صورت گرفت، یک

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

فصل۴۷ صفحه ای است تحت عنوان" کتابسوزی ایران و مصر"که در اواخر بخش دوم قرار گرفته است. من در حین تألیف این کتاب در نظر داشتم این فصل را بگنجانم و در اوائل بخش دوم هم وعده داده بودم ولی موجباتی پیش آمد که از الحاق آن صرف نظر کردم و در حقیقت جای آن فصل مهم در این کتاب خالی بود و بحمدالله این نقیصه نیز رفع شد. نظر به اینکه بسیاری از خوانندگان محترم چاپهای اول تا هفتم این کتاب را دارند که فاقد این فصل است و ممکن است مایل باشند این فصل را هم داشته باشند، آن فصل را به طور مستقل هم چاپ و انشاء الله بزودی در اختیار علاقه مندان گذاشته می‌شود. از خداوند عزت و موفقیت امت اسلامی را مسئلت می نمایم.

هفدهم ذی الحجۀ الحرام ۱۳۹۸ هجری قمری

مطابق ۲۸ آبانماه ۱۳۷۵ هجری شمسی

مرتضی مطهری

کتابخانۀ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مقدمه چاپ هفتم

باسمه تعالی

اکنون که پس از هشت سال، چاپ هفتم این کتاب با حروف جدیدتر، و قطع بزرگتر در اختیار خوانندگان محترم قرار می‌گیرد. لازم است نکاتی را تذکر دهم.

چاپ اول کتاب به قطع جیبی چاپ شد و مجموع صفحات در حدود هفتصد و شصت صفحه بود و بالطبع به صورت بی قواره ای در آمده بود.

بسیاری از خوانندگان، به حق، اعتراض داشتند که می‌بایست یا قطع کتاب قطع بزرگتری می‌بود و یا در دو جلد منتشر می‌شد. ولی علت اینکه کتاب به آن صورت در آمد این بود که تألیف کتاب تدریجا انجام می‌شد و در اختیار چاپخانه قرار می گرفت، از اینرو بر اصل که چند سخنرانی بود بیش از آن اندازه که خود، پیش بینی کرده بودم افزوده شد و درنتیجه صفحات کتاب با قطع کتاب نامتناسب گشت. چاپهای بعد تا چاپ ششم همه از روی چاپ اول افست شده بود.

در این چاپ که با حروف دیگری چاپ شد از اول قطع کتاب به صورت رقعی در نظر گرفته شد و اگر بر مطالب کتاب افزوده نمی‌گشت. صفحات به حدود ششصد صفحه تقلیل می‌یافت و مانعی نبود که در یک جلد منتشر شود. ولی دراین چاپ، دربخش سوم، فصل خدمات فرهنگی ایرانیان به اسلام مطالب زیادی افزوده شد که صفحات کتاب را تا حدود هشتصد و بیست صفحه بالا برد. از این رو لازم شد که در دو جلد

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

منتشر شود.

جلد اول مشتمل است بر بخش اول(اسلام و مساله ملیت) و بخش دوم(خدمات اسلام به ایران). جلد دوم مشتمل است بر بخش سوم(خدمات ایرانیان به اسلام).

مطالب عمده ای که افزوده شده است سه قسمت پشت سر یکدیگر است که از صفحه ۵۰۰ تا صفحه ۷۲۲ این کتاب را اشغال کرده است به این ترتیب:

۱ - فقه و فقاهت، در این قسمت تاریخچه فقهاء شیعه از عصرغیبت صغرا تا عصر حاضر به طور مختصر، یعنی معرفی یک نمونه در هر نسل ذکر شده است به طوری که اگر از زمان خودمان شروع کنیم و به عقب برگردیم یک رابطه استاد و شاگردی متسلسل و لاینقطع تا نیمه قرن سوم هجری در می‌یابیم.

۲ - فلسفه و حکمت. در این قسمت تاریخچه فلاسفه اسلامی به طور مختصر بیان شده است ولی نه به صورت معرفی یک نمونه از هر نسل. بلکه به صورت طبقات فلاسفه اسلامی. مشاهیر و معاریف فلاسفه در هر عصر، به صورت طبقات، البته طبقات اساتید و شاگردان، معرفی شده اند، که از ابتدا قرن سوم هجری تا زمان ما سی و سه طبقه تشخیص داده شده اند.

۳ - عرفان و تصوف. در این قسمت طبقات عرفا از قرن دوم تا قرن دهم نه به صورت نمونه از هر نسل و نه به صورت طبقات مشخص، بلکه به عنوان چند نمونه از هر قرن معرفی شده‌اند.

هدف کلی از همه اینها نشان دادن استمرار فرهنگی به معنی صحیح و واقعی کلمه، در فرهنگ اسلامی است که در جهان کم نظیر و شاید بی نظیر است.

البته اضافات مختصر دیگر، در برخی موارد دیگر هم هست که قابل ذکر نیست همچنان که اصلاحات عبارتی نیز صورت گرفته است. در چند مورد نیز مطالب، جا به جا شده است که البته اهمیتی ندارد. از خداوند متعال سعادت و موفقیت عموم برادران مسلمانرا مسئلت دارم.

سی ام ربیع الاخر ۱۳۹۷ هجری قمری

مرتضی مطهری

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مقدمه چاپ اول

بسم الله الرحمن الرحیم

در حدود نود و هشت درصد از ما مردم ایران مسلمانیم(۱). ما مسلمانان ایرانی به اسلام به حکم اینکه مذهب ماست ایمان و اعتقاد داریم و به ایران به حکم اینکه میهن ماست مهر می‌ورزیم. از اینرو سخت علاقه مندیم که مسائلی را که از یک طرف با آنچه به آن ایمان و اعتقاد داریم و از طرف دیگر با آنچه به آن مهر می‌ورزیم پیوند دارد روشن درک کنیم و تکلیف خود را در آن مسائل بدانیم. عمده این مسائل در سه پرسش ذیل خلاصه می‌شود:

۱ - ما هم احساسات مذهبی اسلامی داریم و هم احساسات میهنی ایرانی، آیا دارای دو نوع احساس متضاد می‌باشیم، یا هیچگونه تضاد و تناقضی میان احساسات مذهبی ما و احساسات ملی ما وجود ندارد؟

۲ - دین ما اسلام آنگاه که در چهارده قرن پیش به میهن ما ایران وارد شد چه تحولات و دگرگونیها در میهن ما به وجود آورد؟ آن دگرگونیها در چه جهت بود؟ از ایران چه گرفت و به ایران چه داد؟ آیا ورود اسلام به ایران برای ایران موهبت بود یا فاجعه؟

۳ - ملل بسیاری به اسلام گرویدند و در خدمت این دین در آمدند و در راه نشر و

پاورقی:

(۱) طبق آمار منتشره.

بسط تعالیم آن کوشیدند و با تشریک مساعی با یکدیگر تمدنی عظیم و باشکوه به نام تمدن اسلامی به وجود آوردند. سهم ما ایرانیان در این خدمات چه بوده است؟ ایران چه مقامی از این جهت دارد؟ آیا مقام اول را حیازت کرده است یا خیر؟ بعلاوه انگیزه ایرانی در این خدمات چه بوده است؟

از نظر ما سه پرسش بالا عمده ترین پرسشها در باب مسائل مشترک اسلام و ایران است.

کتاب حاضر مشتمل بر سه بخش است:

۱ - اسلام و مسئله ملیت.

۲ - خدمات اسلام به ایران.

۳ - خدمات ایران به اسلام.

این سه بخش، به ترتیب پاسخگوی سه پرسش بالاست.

مطالب و مسائل این کتاب تکمیل شده و تفصیل یافته چند سخنرانی است که این بنده در نزدیک به

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

سه سال پیش ایراد کرده است.
بخش اول تکمیل شده سه سخنرانی است که در ماه محرم سال ۱۳۸۸ قمری ایراد شده است.
بخش دوم و سوم تکمیل شده شش سخنرانی است که در ماه صفر همان سال تحت عنوان"خدمات متقابل اسلام و ایران"ایراد شده و این کتاب هم به همان نام نامیده شد.
این بنده در تمام سخنرانیهایی که در مدت اقامتم در تهران ایراد کرده‌ام هیچ سخنرانی از سخنرانیهای خود را ندیدم که مانند این سخنرانیها مورد توجه و استقبال قرار گیرد، خصوصا شش سخنرانیی که تحت عنوان"خدمات متقابل اسلام و ایران"ایراد شد. از مرکز و شهرستانها فراوان مراجعه می‌شد و نوارها کپیه می‌گشت، مخصوصا ازطرف طبقه دانشجو بیش از سایر طبقات مورد استقبال واقع گشت.
این عنایت و استقبال معلول امتیاز خاصی در آن سخنرانیها نبود، صرفا معلول علاقه‌ای است که ایرانیان طبعا به مسائل مشترک اسلام و ایران دارند.
متأسفانه با اینکه ضرورت مبرم ایجاب می‌کند که این مسائل هر چه بیشتر و واضحتر تجزیه و تحلیل شود و در اختیار عموم طبقات بخصوص طبقه جوان قرار

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

گیرد تا آنجا که من اطلاع دارم تاکنون هیچ اقدامی در این زمینه نشده است و کتاب حاضر اولین کتاب است در موضوع خودش. زمینه تحقیق در این مسائل فراهم است و مسلما اگر بنا باشد بحث کافی در همه مسائل مشترک اسلام و ایران به عمل آید چند مجلد بزرگ خواهد شد. امید است کتاب حاضر کلید و هم مشوقی باشد برای افرادی که وقت و فرصت بیشتری دارند و حق مطلب را بهتر می‌توانند ادا کنند.

نظر به اینکه غالبا کسانی که در مسائل مشترک اسلام و ایران قلمفرسایی کرده‌اند یا اطلاع کافی نداشته اند یا انگیزه‌ای غیر از تحقیق محرک آنها بوده است، این مسائل با همه زمینه روشنی که دارد درست طرح نشده است. ما هر چه بیشتر در این زمینه مطالعه کردیم بیشتر به این نکته برخوردیم که مسائل مشترک اسلام و ایران هم برای اسلام افتخار آمیز است، هم برای ایران. برای اسلام به عنوان یک دین که به حکم محتوای غنی خود ملتی باهوش و متمدن و صاحب فرهنگ را شیفته خویش ساخته است. و برای ایران به عنوان یک ملت که بحکم روح حقیقت خواه و بی تعصب فرهنگ دوست خود بیش از هر ملت دیگر در برابر حقیقت خضوع کرده و در راهش فداکاری نموده است.

و باز از نکاتی که ضمن مطالعاتم برخوردم این بود که در این زمینه بیش از آنچه تصور می‌کردم قلب و تحریف صورت می‌گیرد و سعی می‌شود روابط ایران و اسلام بر خلاف آنچه بوده است معرفی شود.

در ایران اسلامی جریاناتی رخ داده است. برخی از آن جریانات دستاویزی برای بعضی از مستشرقین و غیر آنان شده است که آنها را به عنوان یک"مقاومت"و عکس العمل مخالف روح ایرانی در برابر اسلام معرفی کنند. از قبیل نهضتهای شعوبی، زبان فارسی، تصوف و حتی تشیع، همچنانکه برخی شخصیتها به عنوان مظهری از این مقاومت معرفی شده و می‌شوند از قبیل حکیم ابوالقاسم فردوسی حماسه سرای عظیم ایران و فیلسوف بزرگ شیخ شهاب الدین سهروردی معروف به شیخ اشراق.

مباحث این کتاب می‌تواند پاسخگوی مفیدی به همه این مسائل باشد. این بنده مایل بود که درباره فردوسی و شیخ اشراق مستقلا بحث کند و به تجزیه و تحلیل اندیشه آنها از این نظر بپردازد ولی با طرحی که در ابتدا افکنده بودم وفق نمی داد نیاز به طرحی وسیعتر و فرصتی بیشتر بود. درباره زبان فارسی و مذهب تشیع به

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

طور مختصر در بخش اول کتاب از این زاویه بحث شده است. خواننده محترم در ضمن کتاب به بعضی مسائل دیگر نیز بر خواهد خورد که، از این دیدگاه، درباره آنها تحقیق شده است.

تذکراتی که محققان بی غرض پس از مطالعه این کتاب خواهند داد انشاء الله در چاپهای بعد مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

۱۳۴۹شمسی

مرتضی مطهری

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

پیشگفتار انجمن اسلامي مهندسین

باسمه تعالی

در این روزگار که بیش از هر روزگار دیگری، برخوردها و تصادمات و روابط میان ملل گوناگون موضوع روز شده است، یکی از مسائل و شاید یکی از اساسی ترین آنها مسئله ملیتخواهی و ناسیونالیسم و عناصر سازنده و حدود و ثغور آن است.

در همین دو سه دهه اخیر، مدتهای زیادی که شمار آنها از ۵۰ افزون است، بوجود آمدند یا نام و شکل و عنوان گرفتند. در مقابل، اگر ملیتی از بین نرفته، کشورها و ملتهایی به دو یا چند پاره تقسیم شده هر کدام راه معینی در پیش گرفته‌اند، یا ملتی با خصوصیات فکری و مذهبی و جغرافیایی معین تغییر محتوی داده و از یک سیستم فکری و اجتماعی به سیستمی کاملا مخالف با آن تغییر کرد. و همه این تولد و تحولها همراه با سالها مبارزه و مقاومت و تلاش و خونریزی بوده مقادیر بی نهایتی از وقت و نیرو و استعدادها را در راه خود به خدمت گرفته حتی قربانیهای کوچک و عظیمی داشته است.

آیا ملتهایی که درین مدت به وجود آمدند قبلا وجود نداشتند؟ یا آنها که تفکیک و تجزیه شدند یک واحد اجتماعی اصیل و پا بر جا نبودند؟ و یا آنها که تغییر سیستم دادند، گرچه بسیاری از ویژگیهای خود را چون زبان و نژاد و شرایط اقلیمی و مرزهای جغرافیایی حفظ کردند، آیا باز همان ملت سابقند؟ وانگهی، عمده مسائل سیاسی و اجتماعی و نظامی امروز در قالبهای ملی و مصالح و منافع ملیتهایی معین عنوان می‌شود. ناسیونالیسم یا ملیت خواهی رایجترین و پر خریدارترین مکتب روز گردیده؛ حتی

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

ایدئولوژیهای اجتماعی و سیاسی که در اصل مغایر با رنگ ملی بوده‌اند، اگر حرکت و جنبشی را پایه گذاری کرده اند، باز به نهضت خود رنگ ملی و ناسیونالیستی می‌دهند.
برای ماایرانیها نیز، ازطرف دیگر، مسئله ملیت یک موضوع روز است. ماگرچه ملیت و وطنمان در معرض هجوم و تجاوزی قرار نگرفته است، معذلک، اختلاف و تناقضی در تلقی افراد نسبت به ملیت ایرانی وجود دارد. در حال حاضر، دو عنصر نژادی واسلافی مربوط به ما قبل چهارده قرن اخیر و دیگری عنصر فکری و مذهبی و سنن اجتماعی و فرهنگ مربوط به این چهارده قرن. ما، به لحاظ ریشه های طبیعی و نژادی به اقوام آریایی وابستگی داریم، وازلحاظ ساختمان فکری وفرهنگی وسنن ونهادهای اجتماعی به اسلام، که از ناحیه ای غیر از نژاد آریایی آمده است. اگر قرار باشد که در تعریف و تمایز یک ملیت به عنصر نژاد و اسلاف دور اصالت بدهیم، راه و روش و آینده ما ملت، در شرایط حاضر، چیزی خواهد بود، و اگر عنصر نهادهای اجتماعی و نظام فکری چهارده قرن اخیر را در تعریف ملیت اولویت دهیم، خط مشی و آینده ما چیز دیگری خواهد بود. اگر در تعیین حدود ملیت ایرانی عنصر آریایی اساس قرار گیرد نتیجه و حاصلش، در آخرین تحلیل، نزدیکی و خویشاوندی با جهان غرب است، و این خویشاوندی و نزدیکی برای خود آثار و تبعاتی در خط مشی ملی و سیاسی ما دارد که عمده آن بریدن از همسایگان و ملل اسلامی غیر آریایی و گرایش به سوی اروپا و غرب است، در این صورت، غرب استعمارگر برای ما خودی میشود و اعراب مسلمان نسبت به ما بیگانه. و به عکس، اگر نظام فکری و مسلکی و نهادهای اجتماعی چهارده قرن اخیر را ملاک ملیت خود قرار دهیم، تکلیف و خط مشی دیگری برایمان پیدا می‌شود. و آن وقت عرب و ترک و هندو و اندونزی و چینی مسلمان نسبت به ما خودی و غرب غیر مسلمان، بیگانه می‌شود.
پس بحث در ملیت، یک بحث آکادمیک خالص نیست، بحثی است واقعی و مرتبط با رفتار و خط مشی و سرنوشت و آینده یک واحد اجتماعی و سیاسی که امروزه ملت ایران نام دارد، و جا دارد که مطرح گردد و دنبال شود.

تاریخچه و سابقه

مفهوم ناسیونالیسم، با شکل فعلی و مرسومش در جهان از اوائل قرن نوزدهم در

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

آلمان پیدا و مطرح شد و اصولا یکی از تبعات و واکنش هایی است که در برابر انقلاب کبیر فرانسه، در اروپا به وجود آمد.

انقلاب کبیر فرانسه، خود واکنش و عصیانی بود در برابر طرز فکر اشرافی کهن که بکلی برای توده مردم و عامه خلق ارزشی قائل نبود. از آن زمان به بعد بود که تم اصلی درسخنان گویندگان و آثار نویسندگان و فلاسفه،"ملت"و توده مردم گردید و آزادی و برابری آحاد آن.

آزادی و برابری، که تنظیم کنندگان اعلامیه حقوق بشر مدعی به ارمغان آوردن آن برای بشریت بودند، در ذات خود مرز و ملیتی نمی شناخت. بدان جهت بود که شعاع انقلاب فرانسه، به زودی و در عرض یک دهه، از مرزهای فرانسه گذشت و اروپا را فرا گرفت، و بیش از همه آلمان را. در آلمان، فلاسفه سیاسی و نویسندگان، آنچنان شایق و شیفته افکار آزادیخواهانه شدند که خود را بطور دربست، وقف نشر و تبلیغ آن کردند."فیخته"فیلسوف آلمانی، از پیشروان این شوق و انتشار بود.

به زودی بر آلمانیها چنین معلوم شد که آزادی ادعا شده در اعلامیه حقوق بشر در آلمان مخصوص خود فرانسویها شده و مردم آلمان را از آن سهمی نیست. فیخته اولین کسی بود که در برابر این تبعیض فریاد اعتراض برداشت. او ضمن چهارده کنفرانس مشهور خود که در آکادمی برلین ایراد کرد، به عنوان عصیان و اعتراض بر این استثنا و واکنش علیه"فرانسوی"بودن آزادی و برابری، داستان"ملت آلمانی "را به عنوان یک واحدواقعی وتفکیک ناپذیرپیش کشید که بنا به ویژگی نژادی، جغرافیایی و زبان وفرهنگ و سنن خود، دارای"نبوغ ذاتی"و استقلال و حیثیت مخصوص به خود است. بدین ترتیب، ناسیونالیسم آلمان، که بعدها زاییده تز ناسیونالیسم در دنیا گردید، به وجود آمد.

ناسیونالیسم یا ملت گرایی، در اندیشه واضعان غربیش، یعنی مردمی را که در قالب مرزهای جغرافیایی معین، نژاد و سابقه تاریخی و زبان و فرهنگ و سنن واحد گرد آمده‌اند، به عنوان یک واحد تفکیک ناپذیر مبنا و اصل قرار دادن و آنچه را در حیطه منافع و مصالح و حیثیت و اعتبار این واحد قرار گیرد خودی و دوست دانستن و بقیه را بیگانه و دشمن خواندن.

در قرن نوزدهم، سه واکنش یا گرایش اساسی در برابر شعارهای انقلاب فرانسه ظهور کرد:

۱ - واکنش ناسیونالیستی.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

۲- واکنش محافظه کاری.

۳ - واکنش سوسیالیسم.

دو گرایش نخستین را، فلاسفه سیاسی، منحرف از اصول یا ضد انقلابی و گرایش سومین را، عدالت طلبانه خوانده‌اند(۱).

ناسیونالیسم پس از فیخته، متفکرانی چون شارل موراس و بارس را داشت که روی هم، افکار و عقاید ناسیونالیستی، کشورهای گوناگون اروپا را تدوین و تنظیم کردند. موراس، فکر"واحد ملی تفکیک ناپذیر"را تا آنجا پیش برد که برای مجموعه ملت یک شخصیت واقعی حاکم بر شخصیت و اراده فرد قائل شد. و این شخصیت جمع را در وجود دولت پیاده کرد. همین فکر بود که منشأ پیدایش رژیمهای توتالیتر، و مرام نازی در آلمان و فاشیسم در ایتالیا گردید.

از آن پس، سراسر قرن نوزدهم تا نیمه اول قرن بیستم، دوران ظهور و بروز و تکامل افکار ناسیونالیستی در جوامع اروپایی گردید. گرایش های سوسیالیستی یا محافظه کاری در اروپا، گرچه در زمینه های اجتماعی وسیاسی روی افکارروشنفکران آثارفراوانی گذاشت معذلک رنگ ناسیونالیستی دولتهای اروپایی آنچنان شدید بود که هرگونه رنگ دیگر را، اعم از رنگ لیبرال، رنگ کنسرواتیسم یا رنگ سوسیالیستی مارکس را تحت الشعاع قرار داد. همین ناسیونالیسم ملتهای اروپایی بود که در شکل افراطی خود، به صورت نژادپرستی وراسیسم جلوه کردودو جنگ جهانی را به وجود آورد. بالاتر از آن، همین ناسیونالیسم اروپایی بود که علیرغم همه شعارهای آزادی و برابری نوع انسان، استعمار ملل شرق و آفریقا و آمریکای جنوبی را توجیه و تصدیق کرد، و قرن نوزدهم و نیمه قرن بیستم یا دوران شدت وحدت استعمار اروپا در آسیا و آفریقا مرادف و همزمان با تجلی و توسعه افکار ناسیونالیستی بود.

نویسندگان و محققان غرب، بر اساس همین افکار، نهضت ها و جنبشهای ملی دیگر را نیز ناسیونالیستی می‌خوانند و روشنفکران و متفکران شرقی وآفریقایی نیز با الهام و تعلیم ازفرهنگ غربی، این نام و عنوان را بر حرکت مردم خود می‌پذیرند و همان معیارهایی را که غربیان برای جدایی و تمایز ملتهایشان بر شمرده‌اند، برای ملت خود بازگو می‌کنند. اگر چه از انتهای جنگ جهانی دوم به بعد ناسیونالیسم و ملت ستایی کشورهای اروپایی، لااقل

پاورقی:

۱: j. j. chevalier, Les grandes oeuvres politiques troisieme partie.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

در سطح منافع اقتصادی واستعماری وتاحدودی در زمینه های اجتماعی، جای خود را به اتحاد و منطقه گرایی داده است، معذلک در هر یک از کشورهای اروپای غربی و آمریکای شمالی، به بازدیدکنندگان و دانشجویان شرقی وآفریقایی، رنگهای ملی خود راتبلیغ می‌کنندوبدانان می‌فهمانندکه هنوز ناسیونالیسم است که به مردم غرب وبه فرهنگ آن حیات وحرکت می‌بخشد، تاآنان هم وقتی به کشورخود بازگشتند این فکر را حفظ و به مردم خود تبلیغ و تفهیم کنند تا کشورهای دنیای سوم هر یک جدا جدا و تحت عنوان ملیت و نژاد و زبان و اسلاف خود، با همسایه ها و همپایه های خویش و با ملل دیگری که چون خود آنها درداستعمارغرب رادارند به مقابله ورقابت وناسازگاری برخیزند. کشورهای غرب با همه قدرت و سیطره فرهنگی و سیاسی و اقتصادیشان با هم متحد و یک صف می‌شوند، ولی در دنیای سوم، ملتها با همه نابسامانیها و ضعف سیاسی و فرهنگی و اقتصادیشان، جدا از هم زندگی کنند.

ببینیم آیا بین واحدهای اجتماعی بشر تمایز و مرزی قائل شدن، اصالت و حقیقتی مطابق با واقع دارد یا نه، و اگر دارد آیا معیارهای مرزبندی همانهاست که ناسیونالیسم غربی به ما می‌آموزد؟

معیارهای کلاسیک

ما جدایی و تمایزی بین مردم مختلف روی زمین، از ترک و فارس و عرب تا آفریقایی و اروپایی و آسیایی... مشاهده می‌کنیم. نه فقط رنگها و شکل و شمایلها، زبانها و خصوصیات فیزیکی مختلفند، رسوم و سنن و فرهنگها و حتی طرز فکرها و ویژگیهای روحی و روانی هم مختلفند. اگر بخواهیم این مردم گوناگون را بصورت واحدهای اجتماعی مستقلی طبقه بندی کنیم، آیا صرفا رنگ و نژاد و شرایط اقلیمی و مرزهای جغرافیایی را باید ملاک تفکیک قرار دهیم یا سنن و سوابق تاریخی و فرهنگها یا عواملی دیگر را؟

احساس ملی یا ناسیونالیسم عبارت است از وجود احساس مشترک یا وجدان و شعور جمعی در میان عده ای از انسانها که یک واحد سیاسی یا ملت را می‌سازند. این وجدان جمعی است که در درون شخصیت افراد حاضر جامعه و بین آنها و گذشتگان و اسلافشان رابطه و دلبستگی‌هایی ایجاد می‌کند و روابط و مناسبات آنها را با هم و با سایر

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

ملل رنگ می‌دهد و آمال و آرمانهای آنان را به هم نزدیک و منطبق می سازد.
تعریف کلاسیک غربی این است که این وجدان جمعی زاییده شرایط اقلیمی، نژادی، زبان مشترک، سنن و آداب تاریخی و فرهنگ مشترک است. ولی دقت بیشتری در واقعیتهای فردی و اجتماعی بشر نشان می‌دهد که این عوامل نقش بنیانی و درونی در تکوین وجدان جمعی ندارند و نمی توانند برای همیشه مایه و ملاط چسبندگی و پیوستگی افرادی از ابناء بشر تحت یک ملیت گردند.

زبان

بدیهی است که در اولین مراحل تکوین یک ملیت، زبان و سنن مشترک عامل معارفه و نزدیکی افراد به هم وکانالی برای ارتباط قلوب و عواطف و در نتیجه رشد شعور جمعی و ملی است. ولی به گذشته ملتها که مراجعه می‌کنیم عامل زبان مشترک را نه یک عنصرسازنده بلکه عاملی محصول ملیت می‌یابیم. زبان هیچیک از ملتها از ابتدای تکوینشان، به صورت فعلی نبوده، بلکه پس از جمع شدن و پیوند یافتن قلوب جماعت در سرزمینی معین، زبان آنها هم با ایشان به وجود آمده، تکامل پیدا کرده و قواعد و اصول آن گسترش یافته و در طی قرنها، با برخورد با زبانهای ملل دیگر تغییر شکلها و تحولاتی ممتد به خود پذیرفته تا به حد امروزی رسیده است.
اگر در دوره های معینی از تاریخ یک ملت، مثلا در مبارزه استقلال، زبان یا سنن معینی جلوه و ظهور بیشتر یافته و سمبل و شعار آرمان ملی می‌گردد، چنانکه زبان هندی به هنگام مبارزه استقلال طلبی هند وزبان عربی به دوران جنگهای آزادی بخش الجزایر چنین نقشی داشته‌اند، ولی این جلوه و ظهوری موقت است و تنها حکم انگیزنده توده ملت را دارد.

نژاد

تحقیقات تاریخی و جامعه شناسی نشان می‌دهد که همه نژادهای بشری، در صورت حضور شرایط اجتماعی و اخلاقی معین، می‌توانند از تمام خصوصیات انسانها برخوردار شوند. چنانکه اعراب قبل از اسلام مجمعی از تعصبات و نزاع و ستیزه های قبیلگی و

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

خرافات محصول این تعصبات بودند، ولی با ظهور اسلام و ارمغانهای اخلاقی و سنتهای انقلابی توحیدی و عدالت اجتماعی که به ایشان داد همان خصوصیاتی را یافتند که از متمدن ترین و راقی ترین جامعه های انسانی انتظار می‌رود. اگر بعد از زمانی باز خصوصیات نژادی سابق آنها شروع به خودنمایی و ظهور و بروز کرد، به سبب سستی گرفتن همان شرایط اخلاقی و سنتهای اجتماعی و توحیدی اسلامی بود. و این حاکی از آن است که مختصات نژادی اصالت دائمی و لایزال نداشته بلکه در تحت شرایط اجتماعی و اخلاقی دیگری می‌توان آنها و نقش و اثر آنها را تغییر داد. ملت الجزایر نمونه و شاهد دیگری از این مدعاست.

امکان و چگونگی حفظ آن شرایط اجتماعی و اخلاقی نیز خود داستانی دارد که از مقوله بحث ما خارج است. از این گذشته عامل خصوصیات نژادی در مسیر تاریخی یک ملت، گرچه در پیشرفت و ترقی یا انحطاط و مرگ تأثیری دارد، ولی این غیر از آن است که این خصوصیات نژادی ملاط چسب دهنده بین وجدانهای افراد نیز باشد.

مشترکات ناشی از خصوصیات نژادی، اغلب بیش از آنکه عامل ربط دهنده و پیوند شود و مایه استحکام وجدان جمعی و همبستگی ملی گردد، یا جدایی و تنافر می‌آفریند یا ملیتی ضعیف و ناپایدار می‌سازد. اقوامی که از ابتدا اهل جنگ و ستیز و حمله و غارت بودند عمرشان به نزاع و ستیز با هم یا با دیگران گذشته است تا اینکه یا مضمحل شدند و یا در طول تاریخشان عوامل ربط دهنده دیگری از مقوله های اخلاقی و اجتماعی پیدا شده و مایه جمع شدن و وحدت ایشان گردیده است"و کنتم اعداء فألف بین قلوبکم »(۱)"و بعکس آن، امتهایی که اهل سازگاری و مسالمت بودند نه تنها با خود و شرایط زندگی و محیطی خود بلکه با سایرین حتی مهاجمین نیز از در سازش و مسالمت و تطابق و آمیزش در آمدند، ملیت و نژاد مشخص و مستقلی بنا نکرده و یا اگر داشته اند بکلی بی رنگ و خالی از خصیصه و امتیاز و گراینده به سوی ضعف و انحطاط بوده است.

اصولا این از خصایص هر فرد بشری است که در روابط منطقی و عاطفی خود همیشه به دنبال آن موجودی می‌گردد که کسریهای وجود و هستی یعنی نیازهای درونی و بیرونی او را تأمین و تکمیل نماید. محکم ترین پیوندهای عشقی آنهاست که عاشق نیازهای عمیق و اساسی خود را در وجود معشوق بیابد و این چیزی است که در زندگانی روزمره شاهد و

پاورقی:

۱. آل عمران / ۱۰۳.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

ناظر آنیم. استحکام روابط اجتماعی و پیوندهای وجدانی جماعت هم آن زمان تأمین می‌شود که واحدهای جامعه هر یک مکمل و تأمین کننده نیازهای دیگری باشند و این شرط چیزی است که مقتضیات و خصوصیات جبری نژادی را در آن نقشی نیست.

سنن

در بین ملتهای گوناگون سنتهای ملی مشترک بسیار دیده می‌شود. سنتهایی که گاه همچون زبان و نژاد وسیله شناخت و تمیز ملیتها از هم می‌گردد. اما این سنن تا چه اندازه در تکوین ملتها نقش و تأثیر داشته اند؟ رسوم و سنن و حتی فرهنگها نتیجه و محصول فعالیت ارادی و آگاهانه انسانهای گذشته است و اگر از گذشته تا حال رابطه و پیوندی بین افراد و واحدهای جامعه نبود، این سنن هرگز نسلا بعد نسل منتقل نمی شدند. تا ملیت ووجدان جمعی نباشد، سنت وفرهنگی منتقل نمی گردد، پس سنتهای ملی موجود هم خود محصول ملیت است و حیات و فعالیت انسانها، نه مایه و پایه آن.
وانگهی، سنتهای اجتماعی موجود در یک ملت بر دو گونه‌اند: آنهایی که از معالی اخلاق و مجاهدات و مبارزات گذشته که از خصایص مقدس انسانی است، و تلاشهای او برای حاکم ساختن عدل و نیکی و خصائل نشأت گرفته اند، و آنها که از جهل و دنیاپرستی و روابط ظالمانه اجتماعی سرچشمه می‌گیرند. حاصل سنتهای دسته اول زنده ماندن و حرکت و رقاء و شکوفایی ملتهاست، و محصول دومی عقب ماندن و انحطاط و تحقیق و اسارت مردم است در دست ارباب ثروت و حکومت.
از آنجا که بنای هستی، عدالت و تقوی و ترقی و تکامل است، سنتهای پسندیده انسانی عامل حیات و دوام و قوام بخش ملیتها می‌شود. و سنتهای ناپسند مایه انحطاط و مرگ و نیستی امتها، برای مثال کافی است نگاهی به سرگذشت امتهای پیشین از قوم لوط و عاد و ثمود و مصر و روم و یونان تا ملتهای حاضر بنمایید.

شرایط اقلیمی و طبیعی:

اصولا تکامل موجودات زنده در جهت آزادی از طبیعت و محیط بیرونی و نیز از غرایز درونی بوده است. انسان اولیه، که در منتهای این خط تکاملی قرار داشت، آزادترین

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

موجود از اسارت طبیعت بود. ولی این آزادی نه چیزی مطلق بلکه بالنسبه به جانداران قبل از انسان بوده. بشرهای ابتدایی هنوز هم تحت تأثیر محرکات غریزی و طبیعی بودند و به تدریج که شعور و قوای ارادی در آنها رشد یافت از تعلق و اسارت طبیعت آزادتر گردیدند. در جامعه انسانی نیز در اولین مراحل تکوین و تکامل وابستگیهای افراد به هم ناشی از غرایز درونی یا عوامل طبیعی و محیطی بود. در اجتماعات اولیه عناصر اقلیمی و طبیعی و بعدها عاطفی و خانوادگی و قبیلگی، در بافت وجدان جمعی عامل اساسی بود. ولی در جامعه رشید و تکامل یافته که عناصر دیگری وارد صحنه تأثیری بر روی روابط وجدانی و اجتماعی افراد انسان می‌شود، نقش و اثر عوامل طبیعی من جمله شرایط اقلیمی ناچیز و ناچیزتر می‌گردد.

امروزه کشورها و ملتهای بسیاری را در منطقه‌ای معین و شرایط اقلیمی و طبیعی مشابه می‌یابیم که نه فقط با هم یک ملیت را نمی‌سازند بلکه اختلافات و تضادهای زیادی نیز دارند، ملیت هند و را با ملیت مسلمان در شبه قاره هندوستان می‌یابیم که با شرایط اقلیمی و طبیعی مشابه زیست می‌کنند ولی هرگز آن پیوند جمعی را که حاکی از یک ملیت باشد ندارند، یا ملت انگلیسی و ایرلندی را مشاهده می‌کنیم که علیرغم سوابق تاریخی و نژادی و زبان، تفاهم و توافق سازنده یک ملیت در میان آنها وجود ندارد. بر عکس بسیاری از کشورها و ملتهای جهان سوم را در این روزگار می‌یابیم که با وجود هزاران کیلومتر فاصله و تفاوت شرایط طبیعی و اقلیمی و حتی زبان و نژاد و تاریخ و غیره، با هم پیوندهای عمیق دارند، همچون الجزایر با کوبا یا با ویتنام و فلسطین و...

تمام عوامل فوق که از طرف نویسندگان غربی، به عنوان مبانی و مایه‌های ملیت ذکر می‌شوند، همگی عناصر و نشانه های نخستین برای تعریف ملتهای موجود و تمیز آنها از یکدیگر توانند بود، چنانکه عناصر یکصد و چند گانه طبیعت هم هر یک با خواصی فیزیکی و شیمیایی شناخته و تعریف می‌شوند.

اما این خواصی که در نخستین مشاهده و برخورد و بینش و معرفت اولیه و سطحی به دست می‌آیند کنه واقعیت مکنون در اشیاء نبوده و با عمیق شدن تحقیق و گسترش بینش و معرفت در زیر اختلاف ظاهری عناصر دنیای درون اتم و زیر هسته ها کشف می‌گردد و معلوم می‌شود که این عناصر متعدد نمودها و جلوه های واقعیت درونی تر هسته و تعداد الکترونها هستند، تنها کمیت آنها در درون اتم موجب ظهور و جلوه عناصر گوناگون می‌شود. به همین ترتیب در زیر این عوامل و عناصر تشخیص و تعریف و سازنده ملیت -که در بالا به پاره ای از آنها اشارت رفت- بایستی در جستجوی

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

عوامل یا عاملی درونی تر و بنیانی تر باشیم که سازنده واقعی یا نزدیک تر به واقعیت وجدان جمعی باشند.

همیشه عاملی اساسی تر و مخفی تر در وجدانهای مردم رو به بیداری و زنده شدن می‌رود و موجب حیات و تظاهر خارجی آن گاه به لباس زبان و زمانی به پوشش سنن ملی معینی جلوه می‌کند. غرض از تحقیق و پویندگی حقیقت این است که از این تجلیات و ظهور و نمودهای خارجی به سوی واقع مکنون حوادث و اشیاء هدایت شویم.

فرانتس فانون، نویسنده و جامعه شناس آفریقایی که در زمینه بیداری شعور ملی در میان ملل آفریقایی تحقیقات روانی و جامعه شناسی جالبی کرده است، به همین نتیجه می‌رسد که عوامل تاریخ و زبان و سنن و شرایط اقلیمی مشترک در پیدا شدن شعور ملی نقشی لحظه ای دارند نه دائمی. برای مثال به کشورهایی اشاره می‌کند که درگیر مبارزه برای استقلال و رهایی از استعمار هستند که در این کشورها گاه، آرمانهای اصلی و اساسی انسان درعواملی نظیر سنتها و تاریخ وزبان مشترک پیاده می‌شوند، ولی به محض وصول بدان هدفها، یعنی در صبحگاه استقلال باز وجوه تفرقه و تنازع ظاهر می‌شود. اغنیای ملت که تادیشب برای استقلال جانفشانی می‌کردند، پس ازاستقلال راهشان از توده فقیرجدا می‌شود: آن یک در پی کسب و تحکیم مقام و موقع سیاسی و اقتصادی و بهره برداری از محرومیتها و رنجهای گذشته می‌افتد و این یکی به مقاومت و مبارزه برای کسب حقوق خویش و بالاخره جدایی و مبارزه و تفکیک و صف بندی جدید، و بدین ترتیب، همین ملت به دو یا چند"طبقه"که آرمانهای متضاد دارند، تقسیم می‌شوند، در حالی که افراد این طبقات همگی دارای یک زبان و یک سلسله رسوم و فرهنگ و تاریخ هستند. و شواهد بسیاری از مبارزات طبقاتی و مذهبی درون ملتهای موجود در دست داریم که همگی حاکی از عدم اصالت دایمی عوامل زبان و تاریخ و سنن و فرهنگ هستند.

استقلال سیاسی که پیاده شده و مهبط احساسات ناسیونالیستی و وجدان جمعی ملتها و آرمان مشترک آنها بوده و هست، امروزه لااقل برای کشورهای دنیای سوم، با وجود و حضور استعمار جهانی، فروغ و معنای خود را از دست داده است. دربسیاری از کشورهای نواستقلال یا قدیم الاستقلال، سازمان سیاسی و حتی سازمان حاکمه جامعه در زیر لباس خودی نماینده بیگانه و آتش بیار منافع و مصالح بیگانگان است، نماینده‌ای که به اسلحه استقلال وحکومت ملی مجهز شده است، ولی همین سازمان های سیاسی و هیأتهای حاکمه خود از اهالی همان کشورهاست و با مردم آنجا دارای زبان و سابقه تاریخی و سنن مشترک

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

هستند.

در کشورهای پیشرفته و قدرتمند جهان امروز نیز مفهوم استقلال سیاسی و مرزبندیهای جغرافیایی مفهوم اولیه خود را از دست داده، به صورت دسته بندی‌های منطقه ای در آمده است. این موضوع حاکی از آن است که اینگونه کشورها به خاطر مصالح جدیدی که برایشان مطرح شده است اختلافات زبانی و سنتی و فرهنگی و نژادی سابق خود را ناچیز و غیر اصیل یافته اند و این اتحاد در زمینه های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی نیز، به نحو بارزتری، شکل پیدا کرده است. غرب امروز به لحاظ فرهنگ و اقتصاد به صورت یکپارچه در برابر دنیای سوم قرار گرفته است. بنابراین رنگهای ملی و تضادهای ناسیونالیستی را لااقل در حیطه منافع اقتصادی مشترک منطقه ای کنار گذاشته‌اند. در کشورهای دنیای سوم(کم رشد یا در حال رشد) نیز از یک طرف سر رشته اقتصادی و طبقه حاکمه اقتصادی در بند و تحت سلطه و فرمان قدرتهای اقتصادی کشورهای بزرگ قرار دارد، و از طرف دیگر رهبری فرهنگی آنان نیز از طریق روشنفکران، تحت تأثیر و دنباله روی فرهنگ مسلط غرب است.

نقش روشنفکران

در اجتماعات استعمار زده، عقب مانده، عادش روشنفکران هستند که می‌خواهند یا می کوشند که این شعور و وجدان جمعی را در مردم وطن خود بیدار کنند. از آنجا که زبان و سنن و فرهنگ ملی در ذهن این روشنفکران مرادف است با واقعیت فعلی ملت که آمیخته ای است از گرفتاریها و بدبختیها و عقب ماندگیها و محرومیتها، روشنفکر از تبلیغ روی این سنت سرباز می‌زند و به سوی الگوهای دنیای پیشرفته و حاکم رو می‌آورد و می‌کوشد آن الگوها را برای ملت خود سرمشق تشکیل و تکوین شعور ملی قرار دهد.

فرانتس فانون، جامعه شناس و روان شناس بیدار دل آفریقایی که در فصل "درباره فرهنگ ملی"در اثر مهم و جاودان خویش"نفرین شدگان زمین "ظهور این حالت و احساس را در میان روشنفکران جامعه استعمار زده، مرحله ابتدایی و خام تبلور وجدان ملی در میان این قشر می‌خواند، به نظر او روشنفکر جامعه استعمار زده در این مرحله، در عین تلاش و کوشش برای گسترش وجدان ملی کاملا در فرهنگ استعماری حل شده است،

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

آثار این روشنفکر"نکته به نکته با آثار همکارانش در کشور استعمارگر می‌خواند(۱)" به عبارت دیگر، در این مرحله فکر روشنفکر جامعه استعمار زده، گرچه از مقوله اندیشه است، ولی یک کالای وارداتی است که از وراء مرزها و از سوی کشورهای مسلط غرب آمده است. او در این مرحله تنها "ترجمه‌ای می‌اندیشد و ترجمه ای عمل می‌کند".

اعتماد به معلومات و محفوظات و غروری که عادش، به سبب جهل و عقب ماندگی نوعی توده مردم، روشنفکران اینگونه سرزمینها دارند، مانع نقادی دقیق و تحلیل حوادث و واقعیات است."سالها و قرنها حوادث دردناک لازم است تا این گونه روشنفکران از خواب خرگوشی بیدار شوند"و حقیقت و ارزش عقاید آنها بر مردم فریفته شده روشن گردد.

ازاین گذشته، این چنین روشنفکران، تنها درمراحل اولیه حرکت فکری وعملی خوداست که بیدار کردن وجدان ملی را وجهه همت خودقرارمی‌دهند. دراندک زمانی، به دلیل ماهیت روحیات وافکاری که دارند، الگوهایی از ظواهر تمدن و طرز زندگی غربی برای خود می‌سازند که به زودی آنان را به سوی زندگانی راحت و مرفه اروپایی می‌کشاند و این کشش هم در ذات خود مستلزم سکوت و احیانا سازش با عوامل ظلم و فساد زمانه شده، حل شدن در دستگاه استعماری و خدمتگزاری آن را ایجاب می‌کند.

مرحله دوم، در تحلیل قانون آن زمانی است که روشنفکر جامعه عقب مانده تصمیم گرفته است با صمیمیت بیشتری به ملت خود بپردازد، ولی چون موجودی ملت را آمیخته با بدبختی و پریشانی و جهل و عقب ماندگی می‌یابد، به سوی روزگاری از تاریخ ملت خود می‌رود که در آن جلال و شکوه و مجد و عظمتی یا حداقل زرق و برقی سراغ بگیرد. بدین جهت یکباره جامعه حالیه را با تمام دلبستگی هایش رها می‌کند و از فراز قرنها، قرنهایی که همراه با آدمهای خود، زنجیروار سلسله علت و معلول روزگار فعلی را ساخته است پرواز می‌کند و به هزاران سال قبل خیز بر می‌دارد. و اگر در تاریخ واقعی ملت خود چنین روزگاری را نیابد به سوی افسانه های کهن رو می‌آورد(۲). ارزش کار و اندیشه این دسته از روشنفکران نیز همانقدر است که در کتابها بماند و یا جماعتی معدود را برای مدتی محدود

پاورقی:

۱ - نگاه کنید به آثار روشنفکرانی نظیر میرزا صالح، فتحعلی آخوند زاده، از آغاز جنبش مشروطه خواهی در ایران، و نوشته های فریدون آدمیت و یا اقدامات دولت آتاتورک در ترکیه امروزی.

۲- نگاه کنید به آثاری از قبیل: پروین دختر ساسان، از این اوستا، دو قرن سکوت، ماه نخشب، مجموعه ایران باستان، مجموعه ایران کوده.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

دلخوش و سرگرم نگاه دارد و چون از دردهای موجود خلق خدا سرچشمه نگرفته است هرگز قادر به برانگیختن وجدان ملی و عمومی در مردم نیست.
و منزل سوم تحول روشنفکر موقعی است که وی، خیال پردازیها را رها کرده، با خلق وطن خود آشتی کرده و با درد و غمهای آنها آشنا شده، طعم محرومیتها و فشارها را چشیده به دلبستگیهای توده بستگی پیدا کرده است و به عقاید و عواطف آنها احترام می‌گذارد و خود را با آن آشنا می‌سازد و از آن درس و الهام می‌گیرد. تنها از اینجاست که روشنفکر، به شرط صداقت و عدم تقلید و دنباله روی از استادان غربیش، نقش سازنده و پیش رو خود را در ساختن و پرداختن و برانگیختن شعور و وجدان ملی باز می‌یابد و هر اندازه در این راه صمیمیت و گذشت بیشتری نشان دهد، محصول و تأثیر اندیشه و عمل او وسیع‌تر و سریع تر می‌شود.

مرزهاي واقعي

حال که عوامل مؤثر در پیدایش وجدان جمعی و همبستگی ملی یا عناصر سازنده ناسیونالیسم طبق تعریف کلاسیک غربی آن اصالت خود را از دست داده‌اند، آیا می توان ادعا کرد که اصولا تفکیک و تمایزی بین واحدهای اجتماعی بشری موجود نیست و همه ملیتها می‌توانند و باید در یکدیگر حل شوند و ملت واحدی بسازند؟
تجربه تاریخی و شواهدی که از مبارزات و تحولات اجتماعی کسب شده، نشان می‌دهد که به هر حال، در عالم انسانها، اصناف و شعبی وجود دارند، اصنافی که از یکدیگر متمایزند و راههای مشخصی از یکدیگر دارند و امکان ادغام و اضمحلالشان در یکدیگر طبیعۀ وجود ندارد. تحولات اجتماعی و سیاسی و فرهنگی جهان معاصر روز به روز، وحدت و تفاهم جهان غرب با دنیای سوم را دورتر و ناممکنتر می‌سازد. هر قدر دم از همزیستی و صلح و وحدت جهانی زده شود باز هم عمل یا واقعیت، تحولات آن را دورتر و غیر عملیتر می‌سازد. تا زمانی که گرگ و گوسفندی در عالم هست، وحدت بین آنها غیر ممکن است. همینکه جماعتی به هر عنوان اجتماعی سازمان یافته تشکیل دادند، بر هر اساس که باشد، اگر مطمح نظرها شود ویا درمعرض تجاوز و دست درازی هایی قرار گیرد، ناچار است مرزهای جغرافیایی و سیاسی و اقتصادی و یا فرهنگی و عقیدتی خود را حفظ کند.

کتابخانۀ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

بحث درباره تکلیف فعلی ملتها نیست، هدف کشف عوامل و عناصری است که وجدان ملی را می‌سازد و روابط و عواطفی بین دسته ای از مردم برقرار می‌کند تا یک ملت به وجود آید.

دیدیم که عوامل متعارف زبان و فرهنگ و سوابق تاریخی و نژادی، گرچه در مبادی تکوین یک ملت مؤثرند، ولی نقش اساسی و همیشگی ندارند. بدین جهت است که می گوییم نقش این عوامل اصالت ندارد، نه جوهر بلکه اعراضند. زیرا مردمی که یکزمان برای استقلال و حیثیت مبارزه می‌کردند، پس از وصول به منظور، به حسب انتظارات و داعیه هایی که در سر دارند، با منافع و مطامع مورد نظرشان، باز به دسته های حاکم و محکوم و بهره ور و محروم تقسیم می‌شوند و مبارزه ملی به صورت مبارزه داخلی و طبقاتی در می‌آید. جدایی و مبارزه ای که بین مردمی با یک فرهنگ و زبان و نژاد در می‌گیرد، همان مردم و افرادی که قبلا وجدان جمعی در آنان به وجود آمده بود، ولی اکنون که روابط عوض شده است، وجدان جمعی هم می‌میرد و محو می‌شود. پس به هر حال، مایه و پایه تکوین یک واحد ملی یا یک ملت و ارتباط و پیوندی که بین عواطف و دلهای افراد برقرار می‌شود، و در نتیجه آرمان و ایده‌آلهای مشترکی به وجود می‌آورد چیست؟

ما می‌بینیم در آن زمان که مردم الجزایر با استعمار فرانسه جنگ آزادیبخش خود را شروع کرده بودند، یا اکنون که مردم فلسطین برای احیاء و احقاق حقوق و هستی انسانی خود مبارزه می‌کنند، یا ویتنامیها و... عناصر متعارف ملیت از قبیل زبان مشترک و عناصر تاریخی و اقلیمی و اقتصادی در نزدیکی و تفاهم افرادشان مؤثر است ولی در عین حال می‌بینیم در اقصا نقاط عالم هم مردمی دیگر به همان اندازه یک الجزایری یا ویتنامی یا فلسطینی، دلشان برای پیروزی آنان می‌تپد. نوعی وحدت و پیوند قلبی و آرمان همه این مردم مختلف را به یکدیگر پیوند می‌دهد، وحدتی که گاه دسته ای از افراد را وادار می‌سازد زن و فرزند و محیط و مملکت خود را فراموش کرده با طی هزاران فرسنگ راه به جمع آنان بپیوندند و حتی در آنجا شهید شوند. در حالی که نه زبان مشترکی دارند و نه فرهنگ و تمدن و سابقه تاریخی واحدی. شما اگر به سرگذشت این نهضتها رسیدگی کنید چه بسا اشخاص "بیگانه‌ای"را از ملیتهای دیگر در آنها می‌یابید که قهرمانیهایی هم کرده‌اند تا پس از پیروزی آنان جزو همانها باقی بمانند و با آنان ملت نوینی بسازند.

از طرف دیگر، در داخل یک کشور جماعت گوناگونی را می‌یابید که از یک نژاد و

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

اسلاف و با یک زبان و سنت و فرهنگ و شرایط جغرافیایی هستند، ولی ابدا با هم پیوند و ارتباطی ندارند، آرمانهای عالی و آینده آنان با هم تطابقی ندارد و متناقض است، اگر روابطی هست فقط ظاهری و مکانیکی و در قالب احتیاجات روزمره زندگی است. چه بسیار جنگها که دولتها و هیأتهای حاکمه در بسیاری از کشورها با هم داشته اند ولی توده مردم از آن بیخبر و نسبت بدان کاملا بی تفاوت بودند. در تاریخ کشور ما نمونه ها و شواهد زیادی از این بی تفاوتی مشاهده می‌شود.
بسیار اتفاق افتاده است که هندی یا آفریقایی برای پیروزی مردم فلسطین یا الجزیره یا ویتنام... علاقه مندی و شور و حرارت بیشتری به خرج می‌دهند، پس این مرزهای تاریخی و جغرافیایی و سیاسی و رنگ و زبان نه می‌تواند مرز بین افراد آدمی شود و نه مایه پیوند افراد گردد.

درد مشترك

این مردمی که در اطراف و اکناف عالم ارتباطات قلبی و آرمانی با یکدیگر پیدا می‌کنند، چه چیز مشترکی دارند که آنان را به هم پیوند می‌دهد، و در مقابل، آنان را از همسایه‌ها و هموطنهای خود می‌برد؟ این عامل درد مشترکی است که آنها دارند: درد از ظلم و تجاوز و استعمار.
اتفاقا پیدا شدن و تولد ناسیونالیسم ملتها کاملا مصادف با زمانی بوده است که توده مردمی یک احساس درد یا خلاء عمومی و مشترک کردند، ناسیونالیسم آلمانی همان زمان متولد شد که از تبعیضها و دخالت فرانسویان احساس درد کردند، ناسیونالیسم ایتالیا یا مجار یا هند یا هندوچین و الجزایر نیز زمانی به وجود آمدند که یک احساس خلاء و درد، همه یا اکثریتی از مردم را فرا گرفت.
محققان غربی تاریخ ایران می‌گویند در حقیقت ناسیونالیسم یا احساس جمعی ملیت در ایران از زمانی متولد شد که نهضت تحریم تنباکو به راه افتاد، یعنی آن زمان که جماعتی از مردم ایران احساس درد استعمار کردند.
پس وجدان جمعی و احساس ملیت یا ناسیونالیسم، در میان جماعتی از مردم، زمانی متولد می‌شود که درد و طلب مشترکی در آن جمع به وجود آمده باشد، این طلب مشترک آنان می‌باشد که آرمان جمعشان را می‌سازد، و به دنبال همان است که به حرکت در می‌آیند

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

و جهاد و مبارزه می‌کنند و متحمل رنج و محرومیت می‌شوند و بعدا نیز به وجدان جمعی آنان قوام و دوام بیشتری می‌دهد و میان ایشان علایق و روابط قلبی و یکپارچگی ملی ایجاد می‌کند.

عوامل وحدت

وقتی به تمام دردهایی که تا این زمان موجب و موجد ملتها گردیده است رسیدگی و آنها را با هم مقایسه کنیم عامل مشترکی در آنها می‌یابیم:
آن زمان که فیخته فیلسوف با حرارت و شدت ناسیونالیسم آلمانی رااعلام می‌کرد، یا گاندی و گاریبالدی برای استقلال هند و ایتالیا مبارزه می‌کردند، یا مردم ویتنام و فلسطین برای درمان دردشان آزادی و استقلال را طلب می‌کنند وآن زمان که طبقه و جماعتی از یک ملت قیام و انقلاب می‌کنند، دو عنصر مشترک در همه آنان وجود دارد و آن درد از ظلم و سیطره انسانها و مؤسسات انسانی و طلب نفی این سیطره است. فیخته از سیطره و نفوذ سیاسی و فرهنگی فرانسه می‌خواست ملت آلمان را رها کند و گاندی از سیطره سیاسی و فرهنگی و اقتصادی انگلستان، و الجزایر، از تجاوز فرانسه.
پس عامل مشترک در همه دردها و آرمانهای ملی که موجد ملتهای جهان شده همین احساس و اراده نفی ظلم و طلب عدالت است.
چرا در روزگار محرومیتها و چشیدن طعم ظلم و تجاوز و استثمار و استعمار، ملیت به وجود می‌آید؟ زیرا به روزگار گرفتاریها و محرومیتها و ایام فقد عواطف و رحمتها، و تلاش و مبارزه برای رهایی از این وضع است که آدمی خود و فطرت و حقیقت خود را کشف می‌کند و ارزشها و فضایل انسانی برای او مطرح می‌گردد. آدمی وقتی در برابر ظلم و جنایت و کفر و فساد قرار گرفت، و از آنها رنج برد شوق عدالت و حقیقت در او بیدار می‌شود. و اینهاست که جمع کننده است و صفت وحدت بخشیدن دارد. انسان آنچنان موجودی است که در اعماق وجدان و دراکه خود عاشق عدالت وتقوا و حق است، و این عشق در هر زمان و مکانی به رنگی و به شکلی ظهور و بروز کرده است.
بدین قرار چنین احساس می شود که عامل محرومیت از تمتع یا حاکمیت و محکومیت است که مشخص کننده صف انسانها و مرز واقعی بین آنان است.
تیبورمند، نویسنده و محقق غربی نیز ملتهای امروز جهان را به دو اردوگاه محرومین

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

و بهره‌وران یا کشورهای صنعتی و کشورهای عقب‌مانده تقسیم می‌کند (۱). این تفکیک و تمایز گرچه باواقعیت امروزی جهان بشری تطابق دارد، تمام واقعیت نیست. اگر قرار باشد بنی آدم را به دو ملت حاکم و محکوم تقسیم کنیم، آیا همهٔ محرومان واقعاً در یک صف قرار می‌گیرند؟

فرانتس فانون در این مورد می‌گوید:

«... سیاه ستایی در ادبیات سیاه (زنگیان) آنتی‌تز عاطفی ـ اگر منطقی نباشد ـ دشنامی است که انسانهای سفید پوست نثار انسانیت کرده‌اند. این سیاه‌ستایی یاغی علیه تحقیر سفید پوست در برخی از بخشها بهترین وسیلهٔ برانداختن منعها و دشنامهاست. چون روشنفکرانگینه‌ای یا کنیایی

قبل از هر چیز خود را مواجه با طرد تام و تحقیر همه جانبه قدرت مسلط دیده‌اند، واکنش ایشان تحسین خود و مداحی از خویش است، به جای تصدیق بی قید و شرط فرهنگ اروپایی، تصدیق بی قید و شرط فرهنگ آفریقایی به کرسی می‌نشیند. بطور کلی شعرای سیاه ستا اردوهای پیر و فرسوده را در برابر آفریقای جوان، عقل غم افزا را در برابر شعر، و منطق ستمگر را در برابر طبیعت پر جوش و خروش قرار می‌دهند. در یک سر خشونت است و تشریفات و شک گرایی و در سوی دیگر بی غل و غشی و شور وحدت و آزادی، زمین باروری و نعمت زایی، اما عدم مسؤولیت هم نیز..."(۲).

عدم مسؤولیتی که"فانون"بدان توجه کرده است ناشی از این واقعیت است که درد و طلب مشترکی که در جامعه آفریقایی به وجود آمده در بعضی بخشها در اهداف و داعیه ها هنوز ضعیف است. جنبش ضد استعماری قاره سیاه علیه ظلم و ستم سفید پوستان تا آنجا که برای محو ظلم و تبعیض و احقاق حقوق انسانی و مردمی باشد مقدس است و با واقعیات فطری و وجدان بشری منطبق، ولی از همانجا که صورت انتقامجویی و خودستایی و آرزوی حکومت و بهره وری نوین را می‌یابد، خود مقدمه چین و پایه ستم جدید می‌شود، ستمی که هنوز میدان عمل نیافته است.

پس در محرومیت و محکومیت امتها قضیه"داعیه"هم مطرح می‌شود. سیاه ستایی اگر تکامل یافت و به حقیقت ستایی و عدالت پرستی محض رسید، آن وقت نهضتی فروزان و شکوفان، میوه آن خواهد بود. لذا، جنبشها و حرکتهای حاصل از درد و طلب مشترک را از

پاورقی:

۱ - تیبورمند: جهانی میان ترس و امید

[illegible] ۲

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

روی داعیه آنها تمیز می‌دهیم: داعیه حق پرستی و عدالت خواهی و آزادگی یا داعیه حکومت و بهره وری جدید و تصاحب منافع و مطامع. و این چیزی است که از مذهب و مسلک و جهانبینی حاکم بر رهبران یک جنبش ملی نشأت می‌گیرد.

فرهنگ غربی عوامل فوق راازحیطه عناصر سازنده وجدان مشترک و تشکیل دهنده ملیت خارج می‌کند. روشنفکر شرقی واسلامی و آفریقایی هم می‌خواهد با همان معیارهای غربی به ملیت و ناسیونالیسم خود رنگ بدهد و آن را بشناساند. یعنی با اسلحه ای که دشمن بدو فروخته می‌خواهد ملیت خود را بسازد و از آن دفاع کند و فریاد از این اسلحه‌ها که از دشمن خریداری می‌کنی.

اتفاقا در متن جنبشهای ناسیونالیستی و مبارزات طبقاتی که عامل درد و طلب مشترک و عصیان علیه سیطره غیر را یافتیم، نکته و عنصر دیگری هم مشاهده می‌کنیم که همان عشق و شوق به عدالت و حق و آزادی وجدان است. دو عامل و عنصر فوق هستند که مشترکا معیار حقانیت و مشروعیت یک نهضت توانند شد، ملیت خواهی آلمانی چون داعیه نژاد پرستی وکشورگشایی داشت، هرگزبرای سایرمردم روی زمین غیر از خود آلمانیها سائقه و فروغی نداشته و ندارد. صهیونیسم که درابتدا به نظر می‌رسیدکه برای رهایی یهودیان از آوارگی و تحقیر بین المللی شروع شده، اینک به یک ایدئولوژی متجاوز و نژاد پرست و ستمکار بدل شده است. این جنبش با وجوددرد و طلب مشترک درمیان یهودیان، چون داعیه استعمار وبهره کشی ازمحرومان جهان به نفع دوازده میلیون(۱) یهودی رادارد‌نه تنها خریداری ندارد، مورد نفرت مردم آزاده جهان هم هست. نهضت مقاومت ملی فرانسه، باتمام قهرمانیهای تاکتیکی که داشت، چون از روح ملت پرستی فرانسوی منشأ گرفته بود بعد از جنگ نه تنها مکتب و نهضتی آزادی بخش بنا نکرد، بلکه بر تجاوز استعمارملت الجزایر وکوبیدن نهضت آزادی بخش آنها صحه گذاشت. آن جنبش و حرکت ملی که عوامل عدالت طلبی وحق پرستی را بیشتر و بارزتر حاوی بود، جهانیتر شد ومایه وپایه تمدنهای عظیم و مکتبهای جهانی و بشری گردید.

حاصل آنکه، برای تشخیص و تمایز بین واحدهای اجتماعی بشری و تعیین واقعیت ملی و حدود و مرزهای آنها، به کلیه اموری که درد یا محرومیت به آگاهی رسیده(مستشعر)

پاورقی:

۱. [خواننده محترمستحضر است که این رقم مربوط به زمان نگارش این پیشگفتار یعنی ۱۳۴۹ شمسی بوده است.]

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

آنها[است]، به شوق طلب حاصل از آن و بالاخره داعیه و پرسپکتیو آنها توجه می‌کنیم و اینها همان چیزهایی است که منشأ حیات و جنبش و پویایی یک گروه از مردم می‌گردد.
بدیهی است که این عوامل اساسی و جوهری یکبار که در مردمی القاء شد و احساس و وجدان مشترکی پدید آمد، روح و زیر بنای ملیت آماده می‌شود، و این زیر بنا و روح نیازمند به قالب و مهبطی است که همان حدود و ثغور مادی و طبیعی و قراردادی یک ملت را می‌سازند. و پاسداری و عواملی اساسی و جوهری مستلزم حفاظت و نگهداری قالب است از دخالت و نفوذ بیگانه، بیگانه‌ای که در جوهر با یک ملت اختلاف دارد و درد و داعیه او را نمی شناسد یا با آن دشمن است.

ملتي در حال تولد

ما در جستجوی عوامل اساسی موجد وجدان مشترک بودیم و به عنصر درد و طلب مشترک در برابر سیطره و استثمار انسان، یا مؤسسات بشری، از انسان رسیدیم و دیدیم که این اشتراک درد آن زمان جمع کننده‌ای پایدار می‌شود که داعیه عدالت و حق و تقوی(به قول نویسندگان غربی: داعیه های انسانی و مترقی) خمیر مایه آن باشد. همین مایه و جوهر است که همچون خود حیات، زنده و فزاینده و حیات بخش است و همین جوهر است که چون به قالب جماعتی از مردم تزریق شد، آن را به حرکت و پویایی و تکامل دسته جمعی و فرهنگ سازی و سنت آفرینی می‌انگیزد که همه اینها ظواهر استقلال و تمایز یک ملتند.
اکنون، در منطقه ای کم و بیش وسیع از این جهان ملتهایی را می‌بینی که زبانها و سنن و اسلاف و نژاد مختلف دارند و در شرایط اقلیمی و جغرافیایی گوناگونی به سر می‌برند و واحدهای سیاسی یا دولتهای متعددی تشکیل داده اند که همه از هم جدا و مستقل اند، اینها کشورهای اسلامی این دنیا هستند.
معیارهای کلاسیک و غربی ملیت اینها را از هم جدا می‌کند و آنها را همانقدر نسبت به همه بیگانه و خارجی می‌خواند که کشورها و امتهای دیگر را نسبت به آنان. هر یک از اینها باید از هم جدا و بیگانه باشند و این جدایی و بیگانگی هم خود تبعاتی دارد که شاهد آن هستی.
ولی علیرغم اختلاف ظاهری، عناصری از وحدت را در میان این جماعات مشاهده می کنیم. در میان این مردم گوناگون یک عامل مشترک و بسیار چشمگیر و بارز می‌یابیم

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

که همان اسلام است و اسلام هم دنیایی است سرشار از فرهنگ و سنتهای مخصوص و مقتضی خود.
ببینیم که در صورت دلبستگی این ملتها به اسلام مبانی وجدان مشترک و وحدت ملی در آنها چگونه است، یعنی اسلام به عنوان یک جهانبینی و مسلک چه داعیه‌هایی به آنان تعلیم و تلقین می‌کند، و ثانیا، این جماعات با وجود اسلام به چه دردهای مشترکی مبتلا هستند.
« ما تعبدون من دونه الا اسماء سمیتموها انتم و آبائکم ما انزل الله بها من سلطان(۱) ان الحکم الا لله امر الا تعبدوا الا ایاه ذلک الدین القیم و لکن اکثر الناس لا یعلمون(۲).
یا ایها الناس ضرب مثل فاستمعوا له. ان الذین تدعون من دون الله لن یخلقوا ذبابا و لو اجتمعوا له، و ان یسلبهم الذباب شیئا لا یستنقذوه منه، ضعف الطالب و المطلوب(۳).
و جاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتبیکم و ما جعل علیکم فی الدین من حرج ملة ابیکم ابراهیم هو سمیکم المسلمین من قبل و فی هذا لیکون الرسول شهیدا علیکم و تکونوا شهداء علی الناس فاقیموا الصلوش و آتوا الزکوش و اعتصموا بالله هو مولیکم فنعم المولی و نعم النصیر(۴).
یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان
پاورقی:
۱ - شما طوق اطاعت و اسارت و بندگی هیچ مقامی غیر از گرداننده این کائنات را برگردن نمی‌نهید مگر اسمهایی که خود یا اسلافتان نامگذاری کرده‌اید(خود ساخته و قدرت داده‌اید).
۲- سوره یوسف، آیه ۴۰.
۳- ای مردم به این مثل گوش دهید: آن کسانی که شما به درگاهشان پناه می‌برید نه قدرت خلق یک مگس دارند ونه دربرابر مگسی تاب مقاومت. هم آنها که ستایش می‌کنید و می‌طلبید و هم شما که دلبسته و اسیر آنانید ضعیف و بیچاره‌اید.(سوره حج، آیه ۷۳).
۴ - در راه پروردگار، آنچنانکه حق جهاد است، مجاهده و تلاش کنید. او شما را برگزیده و رنج شما را طالب نیست. این جهاد و تلاش در خدا و برای خدا آئین پدر شما ابراهیم است که از پیش این ملیت را پایه گزاری کرده و شما را"ملت اسلام"خواند. در این راه محمد(ص) نمونه‌ای اعلی برای شما است و شما هم نمونه ای عالی برای خیل انسانیت باشید. پس مدام با حفظ صلات رابطه خود را با مدبر بی همتای این عالم برقرار و با زکات پیوسته وجود هستی خود را تزکیه کنید و امید و دل به خدا ببندید که او دوست و سرپرست شما است و چه نیکو سرپرستی و چه خوب یاوری.(حج / ۷۸).
اکرمکم عندالله اتقیکم »(۱).
« و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا و اذکروا نعمت الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم و کنتم علی شفاحفرش من النار فانقذکم...(۲)
کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر »...(۳)
کسانی که درتاریخ جنبشهای آزادی بخش مطالعه می‌کنند می‌دانندکه اساس رهایی بخشی ملتهاو امتها بر این است که فرد یا جماعتی، ولو قلیل، خود به معنای واقعی از قید اسارت و دلبستگی ارباب دنیا رها

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

شده به درجه آزادگی کامل رسیده باشندواینان به مردم و ملت خود بگویند که اگر ملتها بخواهند سلطه و حکومت ارباب دنیا برسرشان باقی خواهد ماند و اگر ایشان اراده کنند، همان ارباب زور و زر چون یخی آب ونابود می‌شوند. بنای رهایی بخشی انسان بر ایمان به حقانیت و مظلومیت خود از یک طرف و ضعف و تزلزل و بطلان دستگاههای اربابی روزگار از طرف دیگر است. چه مکتب و آئینی صریحتر و روشنتر از اسلام به پیروان خود اصول و مبانی این آزادگی را تعلیم می‌دهد؟ توحید و اسلام یعنی رهایی و آزادی، یعنی شکستن قیود و زنجیرها و باز کردن راه تکامل و تعالی به سوی آستان الهی.

اسلام به پیروان خود می‌گوید که این اختلاف رنگها و نژادها و زبانها که در ملتهای روی زمین می‌بینی و آنها آن راملاک جدایی و تفرقه ساخته اند، چیزی اصیل و جوهری نیست. در مجموع، آن مردمی عزیز وشریف ترندکه درراه تکامل انسانیت قدم بردارند. رنگها و زبانها و سنتهایی که درمیان ابناء بشر مشاهده می‌کنی، همچون اختلافی که در خود طبیعت به چشمت می‌خورد جلوه های گوناگون یک حقیقت و شمه‌ای از غنا و کثرت در وجود است، که هر گلی رنگ و بویی دارد و خواص و فوایدی، که همه در راه حرکت آدمیت به سوی مبدأ اعلای خودارزیابی وتقدیرمی‌شوند. این اختلاف وتفاوتها نه تنها مایه جدایی و دشمنی نتوانند بود، بلکه برخورد و آشنایی(تعارف) اینان است که تکامل مادی و معنوی می‌زاید.

پس راه شما که در این آیین مشترکید، از هر نژاد و اقلیم و زبانی که باشید، این است که آیین خدایی را با قوت حفظ کنید و از هم متفرق نگردید و یاد آور این نعمت باشید که

پاورقی:

۱. حجرات/ ۱۸.

۲. آل عمران / ۱۰۳.

۳. آل عمران / ۱۱۰.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

دشمن هم بودید و با جوهر اسلام توحید و وحدت یافتید و میوه این وحدت یک دنیا دانش و فضیلت و اخلاق شد که به کاروان بشریت ارمغان دادید.

و شما اگر داعی و مدافع نیکیها و دشمن فساد و ستمها باشید بهترین امتهای جهان خواهید شد.

ارمغان و محصول زندگانی مادی و اجتماعی شما تجاوز و ستم و استثمار نسبت به هم است.

« یا ایها الناس انما بغیکم علی انفسکم متاع الحیوش الدنیا »...(۱)

و از طرف دیگر همین زندگانی مادی مایه حیات و رشد و تکامل فردی و اجتماعی شماست.

« انما مثل الحیوش الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض مما یأکل الناس و الانعام »(۲)

پس حال که این زندگانی اجتماعی دنیا برای شما آمیخته و معجونی است از تکامل و تجاوز، برای آنکه ظلم و تجاوز فرصت رشد و توسعه نیابد، راه چاره و داوری دردشما این است که با ایمان کامل به وحدت و حکومت حق با گذشت و جانبازی، پیوسته و مادام العمر علیه حاکمیت مال و خود پرستیها در حال قیام و حربه بر دوش باشید.

« یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارش تنجیکم من عذاب الیم * تؤمنون بالله و رسوله و تجاهدون فی سبیل الله باموالکم و انفسکم، ذلکم خیر لکم ان کنتم تعملون »(۳).

و بدین ترتیب بنای ملیت شما و عامل سازنده وجدان مشترک در شما، ایمان به خدا(داعیه) و جهاد شما(درد مشترکی که اثر عملی یافته و به مرحله قیام و فدای نفس رسیده است) خواهد بود.

« و الذین آمنوا من بعد و هاجروا و جاهدوا معکم فاولئک منکم »(۴).

شما به سرگذشت امتها و ملتهای گذشته و حال مراجعه کنید، آنها هر چه بودند و شدند

پاورقی:

۱ - یونس، ۲۳.

۲ - یونس، ۲۴.

۳ - صف، ۱۰ و ۱۱.

۴ - انفال، ۷۵.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

حاصل کار و مکتسبات فردی و اجتماعی آنان بوده و شما نیز ای مسلمانان مشمول همین قانون هستید.

« تلک امۀ قد خلت لها ما کسبت و لکم ما کسبتم »(۱).

و بالاخره سرنوشت شما انسانها در گرو تلاش و کوششی است که برای تعالی به سوی پروردگارتان که مظهر اعلای حق و عدالت و خلاق نیکیها و زیباییهاست، می‌کنید و مسلما پس از تلاش است که به دیدار او نائل می‌شوید.

« یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه »(۲).

ملتهای اسلامی گوناگونی که اینهمه از هم جدایند، به لحاظ داعیه و جهانبینی تحت تعلیم و تلقین چنین آموزشهایی هستند. و این خود فرهنگ مشترک این مردم را می‌سازد و همین فرهنگ اسلامی و توحیدی برای آنها قهرمانان و شهدایی تربیت کرده و خاطره‌ها و حماسه هایی به جا گزارده است که مجموعا در بافت وجدان مشترک و اسلامی آنها نقشی مهم دارد.

در قرن اول هجری، اصول و داعیه های توحید و اسلامی آنچنان آشکار و روشن به مردم ابلاغ گردید که تمام مردم متمدن آن روزگار با جان و وجدان خویش پذیرای آنها شدند. و به زودی یک ملت مشترک یا"بین الملل"اسلامی به وجود آمد. ولی این وحدت به زودی به تفرقه بدل شد، چرا که سر رشته داران آن زمان نخواستند یا نتوانستند مفاهیم واقعی داعیه های اسلامی را درک کنند. از بین الملل اسلامی به عنوان یک امپراطوری و خلافت عربی برداشت شد و این مخالفت صریح اصول اسلامی بود. به همین جهت وحدت به دست آمده به زودی شکست خورد و به دنبال آن تحولات و ضعفها و انحرافات دیگر پدید آمد، تا آنکه مسلمین به تدریج به خواب رفتند.

همزمان با این خواب، غرب مسیحی بیدار می‌شد. با استفاده های سرشار از سنتهای اجتماعی و فرهنگی و علمی اسلامی، غرب تمدن خود را بنا نهاد، تمدنی که صرف نظر از استفاده های علمی از سنتهای اسلامی، از مایه های دنیا پرستانه و ثروت و تجاوز و حکومت دنیا، نشأت می‌گرفت. از چندین قرن پیش دنیای اسلام مورد هجوم و بهره کشی دشمنان غربی قرار گرفت. نخست به هستی فرهنگی و اخلاقی و مذهبی آنها دستبرد زد و

پاورقی:

۱۴ - بقره، ۱۳۴

۱۵ - انشقاق،۶

کتابخانۀ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

سپس منابع مادی و اقتصادیشان را به یغما برد. آن خواب دیرینه و این هجوم استعمار، ملتهای اسلامی را روز به روز اسیرتر و خود باخته‌تر ساخت.

اینک قریب یک قرن است که تحولات فرهنگی و اجتماعی و سیاسی جهان، تکان و بیدار باش مجددی به این ملتها داده است. آنها از یک طرف با بینشی جدید به توحید و اسلام و داعیه های آن نگریستند و یک دنیا حقایق نوین کشف کردندوازجانب دیگر مشاهده وضع موجود مسلمین و تفرقه ها و محرومیتها و عقب ماندگیها درد و طلب نوینی در این مردم ایجاد کرده و می‌کند.

از طرف دیگر، ما شاهد جوشش و حرکتی در کشورهای اسلامی اسیر هستیم. شعارها و داعیه های توحیدی و آزادی بخش اسلام، نه تنها مسلمین بلکه هر قوم ستم کشیده دیگر را که با این تعالیم آشنایی می‌یابند به جنبش و پویایی در می‌آورد. در کشورهای آفریقایی نو بنیاد و نیز در کشورهای عربی تحت استعمار، اسلام به صورت ایدئولوژی نهضت و قیام محرومین در آمده است.

تمدن غرب نیز که از قرنها پیش در خفا و علن با اسلام می‌جنگد، با مشاهده این پدیده به جنب و جوش افتاده است، یعنی غرب بورژوا و استعمارگر با بلوک شرق مارکسیست از در همزیستی مسالمت آمیز در می‌آید و از جانب دیگر با اتحاد ذاتی با صهیونیسم، دولتی در قلب ملل اسلامی ایجاد می‌کند و نیز در تلاش به دست آوردن دل پیروان ادیان دیگر، چون بودائیان و زرتشتیان و... می‌باشد، اکنون چنین به نظر می‌رسد که غرب مشغول تجهیز و اتحاد تمام قوای ضد اسلام و ضد عدالت علیه اسلام و مسلمین است. به همین جهت دمبدم و از اطراف و اکناف توطئه ها و اقداماتی است که برای تضعیف اثر شعارها و تعالیم اسلامی کشف می‌کنیم.

مجموع این توطئه ها و اتحادها موجب تقویت حس درد مشترک در میان مسلمین دردمند می‌شود و بافت وجدان ملی ایشان را تقویت می‌کند.

آن بینش و این احساس دردها امروزه رو به پیشرفت و توسعه است و ملیت اسلامی بار دیگر در حال تولد است. ملتی که از مرزهای قراردادی و اسلامی گذشته و همه مسلمین و حتی همه انسانهای آزاد و یکتاپرست را فرا می‌گیرد، ملیتی که حاکمیت هر قوم و طبقه و خانواده ای را نفی و انکار می‌کند و آزادی و رهایی بشر از همه غل و زنجیرهای فکری و اجتماعی و سیاسی و هدایت او به آستان قرب پروردگار عالم، اساس و زیربنای آن است.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مردانی چون عبدالرحمن کواکبی، سید جمال الدین اسد آبادی، محمد عبده، نائینی و اقبال و بشیر ابراهیمی پیشروان آن بینش جدید از توحید و اسلام و نخستین احساس کنندگان درد و طلب نوین اسلامی و پایه گزاران ملیت جدید توحید بودند و این ناله اقبال لاهوری است که چون نسیم سحری دلهای خفته و وجدانهای متفرق مسلمین را بیدار می‌کند و رسالت خدمتگزاری بی منت خلق خدا و بشارت آزادی و آزادگی نوع بشر را بیاد آنها می‌آورد:

ای غنچه خوابیده چو نرگس نگران خیز — کاشانه ما رفت به تاراج غمان خیز
از ناله مرغ سحر، از بانگ اذان خیز — وز گرمی هنگامه آتش نفسان خیز
از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز
از خواب گران خیز
دریای تو دریاست که آسوده چو صحراست؟! دریای تو دریاست که افزون نشد و کاست؟!
بیگانه آشوب و نهنگ است چه دریاست؟! از سینه چاکش صفت موج روان خیز!
از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز
از خواب گران خیز
فریاد ز افرنگ و دلاویزی افرنگ — فریاد ز شیرینی و پرویزی افرنگ
عالم همه ویرانه ز چنگیزی افرنگ — معمار حرم باز به تعمیر جهان خیز
از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز
از خواب گران خیز

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

بخش اول: اسلام از نظر ملیت ایرانی

*ما و اسلام.
*ملت پرستی در عصر حاضر.
*واژه ملت.
*کلمه ملت در اصطلاح امروز فارسی.
*ملیت از نظر اجتماعی.
*تعصبات ملی.
*ناسیونالیسم.
*مقیاس ملیت.
*انترناسیونالیسم اسلامی.
*داعیه جهانی اسلام.
*مقیاسهای اسلامی.
*اسلام ایرانیان.
*خدمات ایرانیان به اسلام از کی شروع شد.
*شکست ایرانیان از مسلمانان.
*ناراضی بودن مردم.
*نفوذ آرام و تدریجی.
*زبان فارسی.
*مذهب تشیع.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

باسمه تعالی

ما و اسلام

به طوری که تاریخ شهادت می‌دهد، ما ایرانیان در طول زندگانی چندین هزار ساله خود با اقوام و ملل گوناگون عالم، به اقتضای عوامل تاریخی، گاهی روابط دوستانه و گاهی روابط خصمانه داشته‌ایم. یک سلسله افکار و عقاید در اثر این روابط از دیگران به ما رسیده است، همچنانکه ما نیز به نوبه خود در افکار و عقاید دیگران تأثیر کرده‌ایم. هر جا که پای قومیت و ملیت دیگران به میان آمده مقاومت کرده و در ملیت دیگران هضم نشده‌ایم، و در عین اینکه به ملیت خود علاقه‌مند بوده‌ایم این علاقه‌مندی زیاد تعصب آمیز و کور کورانه نبوده و سبب کور باطنی ما نگشته است تا ما را از حقیقت دور نگاه دارد و قوه تمیز را از ما بگیرد و در ما عناد و دشمنی نسبت به حقایق به وجود آورد.

از ابتدای دوره هخامنشی که تمام ایران کنونی به اضافه قسمتهایی از کشورهای همسایه، تحت یک فرمان در آمد تقریبا دو هزار و پانصد سال می‌گذرد از این بیست و پنج قرن، نزدیک چهارده قرن آن را، ماباسلام به سربرده‌ایم واین دین درمتن زندگی ما وارد و جزء زندگی ما بوده است، با آداب این دین کام اطفال خود را برداشته‌ایم، باآداب این دین زندگی کرده‌ایم، با آداب این دین خدای یگانه را پرستیده‌ایم، با آداب این دین مرده‌های خود را به خاک سپرده‌ایم تاریخ ما،

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

ادبیات ما، سیاست ما، قضاوت و دادگستری ما، فرهنگ و تمدن ما، شؤون اجتماعی ما، و بالاخره همه چیز ما با این دین توأم بوده است نیز به اعتراف همه مطلعین، ما در این مدت، خدمات ارزنده و فوق العاده و غیر قابل توصیفی به تمدن اسلامی نموده‌ایم و در ترقی و تعالی این دین و نشر آن در میان سایر مردم جهان از سایر ملل مسلمان حتی خود اعراب بیشتر کوشیده‌ایم. هیچ ملتی به اندازه ما در نشر و اشاعه و ترویج و تبلیغ این دین فعالیت نداشته است.

بنابراین حق داریم روابط اسلام و ایران را از جهات مختلف مورد بررسی قرار دهیم، و سهم خود را در نشر معارف اسلامی و نیز سهم اسلام را در ترقی مادی و معنوی خویش با دقت کامل و با اتکاء به مدارک معتبر تاریخی روشن نماییم.

ملت پرستي در عصر حاضر

یکی از مسائلی که در قرن حاضر مورد بحث و گفتگو قرار گرفته است، مسئله"ملیت"است. در این روزها بسیاری از ملل عالم از جمله مسلمانان ایرانی و غیر ایرانی به این مسئله توجه خاصی پیدا کرده‌اند و حتی برخی از آنان بقدری در این مسئله غرق شده‌اند که حد و حسابی برای آن نمی توان قائل شد.

حقیقت این است که مسئله ملیت پرستی در عصر حاضر برای جهان اسلام مشکل بزرگی بوجود آورده است. گذشته از اینکه فکر ملیت پرستی بر خلاف اصول تعلیماتی اسلامی است، زیرا از نظر اسلام همه عناصرها علی السوا هستند، این فکر مانع بزرگی است برای وحدت مسلمانان.

چنانکه می‌دانیم جامعه اسلامی از ملل مختلفی تشکیل شده است، و در گذشته اسلام از ملل مختلف و گوناگون، یک واحد به وجود آورد به نام جامعه اسلامی، این واحد اکنون نیز واقعا وجود دارد. یعنی واقعا در حال حاضر یک واحد بزرگ هفتصد میلیونی وجود دارد که فکر واحد و آرمان واحد و احساسات واحد دارد و همبستگی نیرومندی میان آنان حکمفرماست. هر اندازه جدایی میان آنهاست مربوط به خود آنان نیست، مربوط به حکومتها و دولتها و سیاستهاست، و در قرون

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

جدید قدرتهای اروپایی و آمریکایی عامل اساسی این جدایی هستند با همه اینها هیچیک از این عاملها نتوانسته است اساس این وحدت را که در روح مردم قرار دارد از بین ببرد. به قول اقبال لاهوری:

امر حق را حجت و دعوی یکی است　　خیمه های ما جدا دلها یکی است

از حجاز و چین و ایرانیم ما　　شبنم یک صبح خندانیم ما

افرادی از همین واحد، همه ساله یک اجتماع تقریبا یک میلیون و نیم نفری را در مراسم حج تشکیل می‌دهند.

اما از این طرف فکر ملیت پرستی و نژاد پرستی، فکری است که می‌خواهد ملل مختلف را در برابر یکدیگر قرار دهد این موج در قرون اخیر در اروپا بالا گرفت، شاید در آنجا طبیعی بود، زیرا مکتبی که بتواند ملل اروپا را در یک واحد انسانی و عالی جمع کند وجود نداشت. این موج در میان ملل شرقی به وسیله استعمار نفوذ کرد. استعمار برای اینکه اصل"تفرقه بینداز و حکومت کن"را اجرا کند، راهی از این بهتر ندید که اقوام و ملل اسلامی را متوجه قومیت و ملیت و نژادشان بکند و آنها را سرگرم افتخارات موهوم نماید، به هندی بگوید تو سابقه‌ات چنین است و چنان، به ترک بگوید نهضت جوانان ترک ایجاد کن و پان ترکیسم به وجود آور، به عرب که از هر قوم دیگر برای پذیرش این تعصبات آماده تر است بگوید روی "عروبت"و پان عربیسم تکیه کن، و به ایرانی بگوید نژاد تو آریاست و تو باید حساب خود را از عرب که از نژاد سامی است جدا کنی.

فکر ملیت و تهییج احساسات ملی احیانا ممکن است آثار مثبت و مفیدی از لحاظ استقلال پاره‌ای از ملتها به وجود آورد، ولی در کشورهای اسلامی بیش از آنکه آثار خوبی به بار آورد، سبب تفرقه و جدایی شده است. این ملتها قرنهاست که این مرحله را طی کرده‌اند و پا به مرحله عالیتری گذاشته‌اند. اسلام قرنهاست که وحدتی بر اساس فکر و عقیده و ایدئولوژی به وجود آورده است، اسلام در قرن بیستم نیز نشان داده است که در مبارزات ضد استعماری می‌تواند نقش قاطعی داشته باشد.

در مبارزاتی که در قرن بیستم بوسیله مسلمانان بر ضد استعمار صورت گرفت و منتهی به نجات آنها از چنگال استعمار شد، بیش از آنکه عامل ملیت تأثیر داشته باشد عامل اسلام مؤثر بوده است. از قبیل مبارزات الجزایر، اندونزی،

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

کشورهای عربی و پاکستان.
آری این ملتها قرنهاست نشان داده اند که با انگیزه فکری و اعتقادی و بر اساس یک ایدئولوژی می‌توانند وحدت به وجود آورند و قیام کنند و خود را از چنگال استعمارگران نجات دهند. سوق دادن چنین مردمی به سوی عامل احساس ملیت حقا جز ارتجاع نامی ندارد.
به هر حال موج عنصر پرستی و نژاد پرستی که سلسله جنبان آن اروپائیانند مشکل بزرگی برای جهان اسلام به وجود آورده است. می‌گویند علت اینکه مرحوم سید جمال الدین اسد آبادی ملیت خود را مخفی می‌کرد این بود که نمی‌خواست خود را به یک ملت معین وابسته معرفی کند و احیانا بهانه‌ای به دست استعمارچیان بدهد و احساسات دیگران را علیه خود برانگیزد.
ما به حکم اینکه پیرو یک آیین و مسلک و یک ایدئولوژی به نام اسلام هستیم، که در آن عنصر و قومیت وجود ندارد. نمی توانیم نسبت به جریانهایی که بر ضد این ایدئولوژی تحت نام و عنوان ملیت و قومیت صورت می‌گیرد بی تفاوت بمانیم. همه می‌دانیم که در این اواخر افرادی بی شمار تحت عنوان دفاع از ملیت و قومیت ایرانی مبارزه وسیعی را علیه اسلام آغاز کرده‌اند(۱) و در زیر نقاب مبارزه با عرب و عربیت مقدسات اسلامی را به باد اهانت گرفته‌اند.
آثار این مبارزه با اسلام را که در ایران، در کتابها، روزنامه‌ها، مجلات هفتگی و
پاورقی:
(۱) مسئلهء قومیت و ملیت پرستی در کشورهای عربی نیز روز بروز بالا می‌گیرد، به طوری که گروه بیشماری از مردم این کشورها با آنکه مسلمان هستند با تعصب خاصی، تنها به جنبه عربیت خود تکیه می‌کنند. و این خود همچنانکه می‌دانیم نوعی مبارزه است با مقیاسهای وسیع اسلامی که تنها به جنبه های انسانی و معنوی متکی است. نیز همان طور که می‌دانیم زیان اینکار در درجه اول متوجه خودشان گردیده است و با آنهمه کثرت جمعیت و مصالح جنگی نتوانسته اند با اسرائیلی ها برابری نمایند. و بدون شک اگر اعراب به نیروی مذهبی خود تکیه می‌کردند هرگز دچار چنین شکستی نمی شدند.یکی از نویسندگان پاکستانی نوشته بود: در جنگ ژوئن اعراب و اسرائیل نیروی مذهبی یعنی صهیونیسم بر نیروی قومیت غلبه کرد اگر چه در این بیان نوعی اغراق و مبالغه وجود دارد یعنی عامل مذهب را در صهیونیسم زیاد دخالت داده است زیرا در قوم یهود همیشه نژاد بر مذهب غلبه داشته و دارد، ولی از آنجهت که اتکاء بیمعنی اعراب را بر عربیت تخطئه می‌کند صحیح است.
در سال گذشته(سال ۱۳۸۷ قمری) که به حج مشرف بودیم در مؤتمر رابطة العالم الاسلامی یکی از دانشمندان عرب سخنرانی بلیغی کرد و در ضمن سخنرانی فریاد می‌زد والله لم یدخل الاسلام المعرکة قط به خدا قسم که در این مبارزه اصولا پای اسلام داخل نشده بود، اسلام هرگز وارد معرکه نشد، اسلام نبود که با اسرائیل می‌جنگید، عربیسم بود که با صهیونیسم می‌جنگید.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

غیره می‌بینیم، نشان می‌دهد یک امر اتفاقی و تصادفی نیست، یک نقشه حساب شده است و منظوری در کار است.

تبلیغات زرتشتی گری نیز که این روزها بالا گرفته و مد شده یک فعالیت سیاسی حساب شده است. همه می‌دانند که هرگز ایرانی امروز بدین زرتشتی‌بر نخواهد گشت، تعالیم زرتشتی، جای تعالیم اسلامی را نخواهد گرفت. شخصیتهای مزدکی و مانوی و زرتشتی و همه کسانی که امروز تحت عنوان دروغین ملی معرفی می‌شوند و هیچ صفت مشخصه‌ای جز انحراف از تعلیمات اسلامی نداشته اند، خواه آنکه رسما به نام مبارزه با اسلام فعالیت کرده باشند یا مبارزه با قوم عرب را بهانه قرار داده باشند، هرگز جای قهرمانان اسلامی را در دل ایرانیان نخواهند گرفت، هرگز المقنع و سنباد و بابک خرم دین و مازیار جای علی بن ابیطالب و حسین بن علی و حتی سلمان فارسی را در دل ایرانیان نخواهند گرفت. اینها را همه می‌دانند.

ولی در عین حال جوانان خام و بیخرد را می‌توان با تحریک احساسات و تعصبات قومی و نژادی و وطنی علیه اسلام برانگیخت و رابطه آنان را با اسلام قطع کرد، یعنی اگرچه نمی شود احساسات مذهبی دیگری به جای احساسات اسلامی نشانید، ولی می‌شود احساسات اسلامی را تبدیل به احساسات ضد اسلامی کرد و از این راه خدمت شایانی به استعمارگران نمود. لهذا می‌بینیم افرادی که بکلی ضد دین و ضد مذهب و ضد خدا هستند، در آثار خود و نوشته های پوچ و بی مغز خود از زرتشتی گری و اوضاع ایران قبل از اسلام حمایت می‌کنند، هدفشان روشن و معلوم است.

ما می‌خواهیم در این بحث خود با همان منطقی که این افراد به کار می‌بندند وارد بحث شویم، یعنی منطق ملیت و احساسات ملی و ناسیونالیستی، آری با همین منطق هر چند توجه داریم که به قول اقبال پاکستانی"ملت پرستی، خود نوعی توحش است"، توجه داریم که احساسات ملی تا آنجا که جنبه مثبت داشته باشد و نتیجه اش خدمت به هموطنان باشد قابل توجه است، ولی آنجا که جنبه منفی به خود می‌گیرد و موجب تبعیض در قضاوت، در دیدن و ندیدن خوبیها و بدیها، و در جانبداریها می‌شود ضد اخلاق و ضد انسانیت است، توجه داریم که منطق عالیتری از منطق احساسات ملی و ناسیونالیستی وجود دارد که طبق آن منطق، علم و فلسفه و دین، فوق مرحله احساسات است. احساسات قومی و غرورهای ملی در

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

هر کجا مطلوب باشد در جستجوهای علمی و فلسفی و دینی مطلوب نیست. یک مسئله علمی یا یک نظریه فلسفی یا یک حقیقت دینی را هرگز به دلیل اینکه ملی و وطنی است نمی توان پذیرفت، همچنانکه به بهانه اینکه بیگانه و اجنبی است نمی توان نادیده گرفت و رد کرد. راست گفته آنکه گفته است:"علم و دین و فلسفه وطن ندارد، همه جایی و همگانی است"همچنانکه رجال علم و رجال دین و رجال فلسفه نیز وطن ندارند، جهانی می‌باشند، به همه جهان تعلق دارند، همه جا وطن آنهاست و همه جهانیان هموطن آنها هستند آری همه اینها را می‌دانیم.

اما ما فعلا به این منطق عالی عقلی و انسانی کاری نداریم می‌خواهیم با همان منطق احساساتی که شایسته انسانهای تکامل نیافته است وارد بحث شویم.

می‌خواهیم ببینیم با منطق احساسات ملی، آیا باید اسلام را امری خودی به شمار آوریم یا امری بیگانه و اجنبی؟ آیا با مقیاس ملیت، اسلام جزء ملیت ایرانی است و احساسات ناسیونالیستی ایرانی، باید آنرا در برگیرد یا خارج از آن است؟

از این رو باید بحث خود را در دو قسمت ادامه دهیم: اول درباره مقیاس"ملیت"یعنی ملاک اینکه چیزی را جزء ملیت یک قوم یا خارج از ملیت یک قوم قرار دهیم چیست؟ قسمت دوم درباره اینکه طبق این مقیاس، آیا اسلام از نظر ملیت ایرانی یک امر"خودی"است یا یک بیگانه و اجنبی؟ در واقع بحث ما کبرایی دارد و صغرایی قسمت اول، کبرای بحث است و قسمت دوم صغرای بحث.

ضمنا مقایسه ای نیز از این جهت میان اسلام و زرتشتی گری به عمل خواهد آمد، معلوم خواهد شد که با معیارها و مقیاسهای ملی، آیا اسلام بیشتر جنبه ملی ایرانی دارد، یا زرتشتی گری؟

واژه ملت

کلمه"ملت"کلمه ای عربی است و به معنی راه و روش است. در قرآن کریم نیز این کلمه به همین معنی آمده است(۱) این کلمه هفده بار(در ۱۵ آیه) در قرآن

پاورقی:

(۱) مواردی که در قرآن کریم"ملت"استعمال شده است عبارتند از :

سوره بقره. آیه های ۱۲۰ و ۱۳۰ و. ۱۳۵ سوره آل عمران، آیه. ۹۵ سوره نساء، آیه. ۱۲۵ سوره انعام، آیه. ۱۶۱ سوره اعراف، آیه های ۸۸ و ۸۹. سوره یوسف آیه. ۳۷ سوره ابراهیم، آیه. ۱۳ سوره نحل، آیه ۱۲۳. سوره کهف، آیه. ۲۰ سوره حج، آیه. ۸۷. سوره ص / ۷.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

کریم آمده است، ولی مفهومی که این کلمه در قرآن کریم دارد با مفهومی که امروز مصطلح فارسی زبانان است و از آن، کلمه"ملیت"را مشتق کرده‌اند متفاوت است.

ملت در اصطلاح قرآن به معنی راه و روش و طریقه‌ای است که از طرف یک رهبر الهی بر مردم عرضه شده است. مثلا می‌فرماید:"ملۀ ابیکم ابراهیم »"یعنی راه و روش پدر شما ابراهیم. یا می‌فرماید:"ملۀ ابراهیم حنیفا ".

راغب اصفهانی در کتاب مفردات القرآن می‌گوید:"ملت و املال که همان املاء است از یک ریشه است،"فلیملل ولیه بالعدل "یعنی ولی او از روی عدالت املاء کند، راغب می‌گوید:"علت اینکه یک طریقه الهی"ملت"نامیده شده است اینست که از طرف خداوند املاء و دیکته شده است".

پس، از نظر قرآن یک مجموعه فکری و علمی و یک روشی که مردم باید طبق آن عمل کنند، ملت نامیده می‌شود بنابراین ملت با دین یک معنی دارد، با این تفاوت که یک چیز به اعتباری دین، و به اعتبار دیگری ملت نامیده می‌شود، به آن اعتبار ملت نامیده می‌شود که آن چیز از طرف خدا به پیامبری املاء می‌شود که به مردم ابلاغ نماید و مردم را بر اساس آن رهبری نماید.

علمای فقه اللغه می‌گویند: یک تفاوت میان کلمه دین و کلمه ملت اینست که کلمه دین را به خدا می‌توان اضافه کرد و مثلا گفت"دین الله "یعنی دین خدا و همچنین به فرد پیرو نیز اضافه می‌شود مثلا گفته می‌شود: "دین زید، دین عمرو". ولی کلمه ملت نه به خدا اضافه می‌شود و نه به فرد پیرو، گفته نمی‌شود: ملت خدا یا ملت زید یا ملت عمرو، بلکه به آن رهبری که از طرف خدا مأمور رهبری مردم بر طبق طریقه خاصی است اضافه می‌شود، مثلا گفته می‌شود ملت ابراهیم یا ملت عیسی یا ملت محمد. مثل این است که در مفهوم این کلمه رهبری گنجانده شده است.

از این نظر می‌توان گفت کلمه ملت نزدیک است با کلمه"مکتب"در اصطلاح جدید، کلمه مکتب نیز معمولا به رهبر یک روش و مسلک اضافه

پاورقی

۲. [در آخرین چاپ زمان استاد«هفده» آمده است.]

۱. حج / ۷۸.

۲. انعام / ۱۶۱.

۳. بقره / ۲۸۲.

کتابخانۀ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

می‌شود. اگر این جهت را که در کلمه ملت نیز، مانند کلمه مکتب، املاء و دیکته کردن گنجانیده شده است مورد توجه قرار دهیم شباهت و نزدیکی این دو کلمه بیشتر روشن می‌شود.

کلمه ملت در اصطلاح امروز فارسي

در اصطلاح امروز فارسی این کلمه بکلی مفهوم مغایری با مفهوم اصلی خود پیدا کرده است. امروز کلمه ملت به یک واحد اجتماعی گفته می‌شود که دارای سابقه تاریخی واحد و قانون و حکومت واحد و احیانا آمال و آرمانهای مشترک و واحد می‌باشند. ما امروز به جای مردم آلمان و انگلستان و فرانسه و غیره، ملت آلمان، ملت انگلستان، ملت فرانسه می‌گوییم و احیانا به همه آن مردم این کلمه را اطلاق نمی‌کنیم، به یک طبقه از مردم، ملت می‌گوییم، یعنی آنها را به دو طبقه تقسیم می‌کنیم، طبقه حاکمه و طبقه محکومه. به طبقه حاکمه کلمه دولت و به طبقه محکومه کلمه ملت را اطلاق می‌کنیم.
این اصطلاح فارسی یک اصطلاح مستحدث و جدید است، و در واقع یک غلط است، در صد سال و دویست سال و هزار سال پیش هرگز این کلمه در زبان فارسی به این معنی غلط استعمال نمی‌شد، گمان می‌کنم این اصطلاح جدید از زمان مشروطیت به بعد پیدا شده است، و ظاهرا ریشه این غلط این بوده که این کلمه را مضاف الیه کلمه دیگر قرار می‌داده اند، مثلا می‌گفته اند پیروان ملت ابراهیم پیروان ملت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، پیروان ملت عیسی و همچنین. بعدها کلمه پیروان حذف شده و گفته اند ملت محمد، ملت عیسی. کم کم کار به آنجا کشیده که گفته اند ملت ایران، ملت ترک، ملت عرب، ملت انگلیس. به هر حال یک اصطلاح مستحدث است.
اعراب امروز در مواردی که ما کلمه ملت را به کار می‌بریم آنها کلمه"قوم"یا کلمه"شعب"را بکار می‌برند. مثلا می‌گویند"الشعب الایرانی"و یا"الشعب المصری"و غیره، ما که فعلا در این بحث،
کلمه ملت و ملیت را به کار می بریم همان مفهوم جدید و مصطلح امروز فارسی را در نظر گرفته ایم، خواه غلط و خواه درست.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

ملیت از نظر اجتماعی

از بحث لغوی می‌گذریم و وارد بحث اجتماعی می‌شویم: کوچکترین واحد اجتماعی"خانواده"است. زندگی مشترک انسانها تا وقتی که به زن و شوهر و فرزندان و فرزند زادگان و احیانا همسران فرزندان آنها محدود است زندگی خانوادگی نامیده می شود.

زندگی خانوادگی فوق العاده قدیم است. از وقتی که انسان پیدا شده زندگی خانوادگی داشته است. به عقیده بعضی اجداد حیوانی انسان هم کم و بیش زندگی خانوادگی داشته‌اند.

واحد بزرگتر از خانواده"قبیله"است زندگی قبیله ای مجموعه خانواده هایی را که در جد اعلی با هم مشترکند در بر می‌گیرد. زندگی قبیله ای مرحله تکامل یافته زندگی خانوادگی است. می‌گویند در زندگیهای خانوادگی و انفرادی اولیه بشر، از لحاظ مالی و اقتصادی اشتراک حکمفرما بود نه اختصاص، بعدها مالکیت اختصاصی به وجود آمده است.

واحد اجتماعی دیگری که از این واحد بزرگتر و تکامل یافته تر است و شامل مجموع مردمی می‌شود که حکومت واحد و قانون واحدی بر آنها حکومت می‌کند در اصطلاح امروز فارسی زبانان"ملت"نامیده می‌شود. واحد"ملی"ممکن است از مجموع قبایلی فراهم شده باشد که در اصل و ریشه و خون با هم شریکند، و ممکن است قبایلی که ایجاد کننده یک ملت هستند در خون و ریشه اصلی هیچگونه با هم اشتراک نداشته باشند و ممکن است اساسا زندگی قبیله‌ای و ایلی در میان آنها به هیچ وجه وجود نداشته باشد و اگر وجود داشته باشد فقط در میان بعضی از افراد آن ملت وجود داشته باشد نه در میان همه آنها

در کتاب اصول علوم سیاسی، جلد اول، صفحه ۳۲۷، چنین آمده است:

"با تفکیکی که در قرن بیستم از"ملت"و"مردم"می‌شود، لغت "مردم"بیشتر برای تعیین گروه اجتماعی به کار می‌رود ولیکن"ملت"از نظر حقوقی و سیاسی، واحد جمعیت است که بر قلمرو ارضی کشوری مستقر می‌شود، و این استقرار نتیجه وحدت تاریخی، زبانی، مذهبی، یا اقتصادی یا آرمانهای مشترک و خواستن ادامه زندگی مشترک است. کلمه مردم

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

جنبه جامعه شناسی بیشتری دارد در حالی که"ملت"بیشتر از نظر حقوق و سیاست داخلی یا بین المللی مورد نظر قرار می‌گیرد، به علاوه استعمال این کلمه در عرف مارکسیستها و لیبرالها فرق می‌کند و باید توجه داشت که در به کار بردن، گوینده یا نویسنده پیرو چه ایدئولوژی و اندیشه است".

امروز در جهان، ملل گوناگونی وجود دارد، آنچه آنها را به صورت ملت واحد در آورده است زندگی مشترک و قانون و حکومت مشترک است نه چیز دیگر، از قبیل نژاد و خون و غیره وجه مشترک این واحدها اینست که حکومت واحدی آنها را اداره می‌کند، بعضی از این ملتها سابقه تاریخی زیادی ندارند، مولود یک حادثه اجتماعیند مثل بسیاری از ملل خاورمیانه که مولود جنگ بین الملل اول و شکست عثمانیهایند.

فعلا در دنیا ملتی وجود ندارد که از نظر خون و نژاد از سایر ملل جدا باشد، مثلا ما ایرانیها که سابقه تاریخی نیز داریم و از لحاظ حکومت و قوانین دارای وضع خاصی هستیم، آیا از لحاظ خون و نژاد از سایر ملل مجاور جدا هستیم؟ مثلا ما که خود را از نژاد آریا و اعراب را از نژاد سامی می‌دانیم آیا واقعا همینطور است؟ یا دیگر پس از اینهمه اختلاطها و امتزاجها، از نژادها اثری باقی نمانده است؟

حقیقت اینست که ادعای جدا بودن خونها و نژادها خرافه ای بیش نیست نژاد سامی و آریایی و غیره به صورت جدا و مستقل از یکدیگر فقط در گذشته بوده است، اما حالا آنقدر اختلاط و امتزاج و نقل و انتقال صورت گرفته است که اثری از نژادهای مستقل باقی نمانده است.

بسیاری از مردم امروز ایران که ایرانی و فارسی زبانند و داعیه ایرانی گری دارند، یا عربند یا ترک یا مغول، همچنانکه بسیاری از اعراب که با حماسه زیادی دم از عربیت می‌زنند از نژاد ایرانی یا ترک یا مغول می‌باشند، شما اگر همین حالا سفری به مکه و مدینه بروید، اکثر مردم ساکن آنجا را می‌بینید که در اصل اهل هند یا ایران یا بلخ یا بخارا یا جای دیگری هستند. شاید بسیاری از کسانی که نژادشان از کوروش و داریوش است الان در کشورهای عربی، تعصب شدید عربیت دارند و بالعکس شاید بسیاری از اولاد ابوسفیان‌ها امروز سنگ تعصب ایرانیت به سینه می‌زنند.

چند سال پیش یکی از اساتید دانشگاه تهران کوشش داشت با دلیل اثبات کند

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

که یزید بن معاویه یک ایرانی اصیل بوده تا چه رسد به فرزندانش، اگر در این سرزمین باشند.
پس آنچه به نام ملت فعلا وجود دارد اینست که ما فعلا مردمی هستیم که در یک سرزمین و در زیر یک پرچم و با یک رژیم حکومتی و با قوانین خاصی زندگی می‌کنیم، اما اینکه نیاکان و اجداد ما هم حتما ایرانی بوده اند یا یونانی یا عرب یا مغول یا چیز دیگر، نمیدانیم.
اگر ما ایرانیان بخواهیم بر اساس نژاد قضاوت کنیم و کسانی را ایرانی بدانیم که نژاد آریا داشته باشند بیشتر ملت ایران را باید غیر ایرانی بدانیم و بسیاری از مفاخر خود را از دست بدهیم. یعنی از این راه بزرگترین ضربه را بر ملیت ایرانی زده‌ایم. الان در ایران قومها و قبایلی زندگی می‌کنند که نه زبانشان فارسی است و نه خود را از نژاد آریا می‌دانند.
به هر حال در عصر حاضر دم زدن از استقلال خونی و نژادی خرافه‌ای بیش نیست.

تعصبات ملي

واحد اجتماعی، خواه خانواده، خواه قبیله و خواه ملت(به اصطلاح امروز فارسی) با نوعی احساسات و تعصبات همراه است، یعنی در انسان یک نوع حس جانبداری نسبت به خانواده و قوم و ملت خود پیدا می‌شود. این حس جانبداری ممکن است در واحد خیلی بزرگتر یعنی واحد"قاره‌ای و منطقه‌ای"نیز به وجود آید، مثلا مردم اروپا در برابر مردم آسیا یک نوع حس جانبداری نسبت به خود احساس می‌کنند و بالعکس مردم آسیا در برابر مردم اروپا. همان طور که مردم یک نژاد نیز امکان دارد که چنین احساسی نسبت به هم نژادان خود داشته باشند.
ملیت از خانواده"خود خواهی"است که از حدود فرد و قبیله تجاوز کرده شامل افراد یک ملت شده است و خواه ناخواه عوارض اخلاقی خود خواهی: تعصب عجب، ندیدن عیب خود(البته عیبهای ملی در مقیاس ملت). بزرگتر دیدن خوبیهای خود، تفاخر و امثال اینها را همراه دارد.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

ناسیونالیسم

گرایش به جنبه‌های قومی و ملی در زبانهای اروپایی"ناسیونالیسم"خوانده می شود که برخی از دانشمندان فارسی زبان آنرا"ملت پرستی"ترجمه کرده اند.
ناسیونالیسم مطابق بیان گذشته بر عواطف و احساسات قومی و ملی متکی است نه بر عقل و منطق. ناسیونالیسم را نباید به طور کلی محکوم کرد. ناسیونالیسم اگر تنها جنبه مثبت داشته باشد، یعنی موجب همبستگی بیشتر و روابط حسنه بیشتر و احسان و خدمت بیشتر به کسانی که با آنها زندگی مشترک داریم بشود ضد عقل و منطق نیست و از نظر اسلام مذموم نمی‌باشد. بلکه اسلام برای کسانی که طبعا حقوق بیشتری دارند، از قبیل همسایگان و خویشاوندان، حقوق قانونی زیادتری قائل است.
ناسیونالیسم آنگاه عقلا محکوم است که جنبه منفی به خود می‌گیرد، یعنی افراد را تحت عنوان ملیتهای مختلف از یکدیگر جدا می‌کند و روابط خصمانه‌ای میان آنها به وجود می‌آورد و حقوق واقعی دیگران را نادیده می‌گیرد.
نقطه مقابل ناسیونالیسم،"انترناسیونالیسم"است که قضایا را با مقیاس جهانی می‌نگرد و احساسات ناسیونالیستی را محکوم می‌کند. ولی همچنانکه گفتیم اسلام همه احساسات ناسیونالیستی را محکوم نمی کند، احساسات منفی ناسیونالیستی را محکوم می‌کند، نه احساسات مثبت را.

مقیاس ملیت

در ابتدا چنین به نظر می‌رسد که لازمه ناسیونالیسم و احساسات ملی این است که هر چیزی که محصول یک سرزمین معین یا نتیجه ابداع فکر مردم آن سرزمین است، آن چیز را از نظر آن مردم باید ملی بحساب آید و احساسات ملی و ناسیونالیستی، آنرا در برگیرد و هر چیزی که از مرز و بوم دیگر آمده است باید برای مردم این سرزمین بیگانه و اجنبی به شمار آید.
ولی این مقیاس، مقیاس درستی نیست، زیرا ملت از افراد زیادی تشکیل می‌شود و ممکن است فردی از افراد ملت چیزی را ابداع کند و مورد قبول سایر افراد

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

واقع نشود و ذوق عمومی آنرا طرد کند بدون شک چنین چیزی نمی تواند جنبه ملی به خود بگیرد.
مثلا ممکن است ملتی یک سیستم اجتماعی مخصوصی را در زندگی خود انتخاب کند و فردی یا افرادی از همان ملت یک سیستم مغایر با سیستم عمومی ابداع و پیشنهاد کنند و مورد قبول عموم واقع نشود، در این صورت آن سیستم مردود و مطرود را صرفا به خاطر اینکه از میان مردم برخاسته و مبدع و مبتکر آن یکی از افراد همان ملت بوده نمی توان برای آن ملت، یک پدیده ملی دانست، و برعکس ممکن است یک سیستم اجتماعی در خارج از مرزهای یک کشور به وسیله افرادی از غیر آن ملت طرح شود، ولی افراد آن کشور با آغوش باز آن را بپذیرند، بدیهی است در اینجا نمی توانیم آن سیستم
پذیرفته شده را به خاطر آنکه از جای دیگر آمده است بیگانه و اجنبی بخوانیم و یا مدعی شویم که مردمی که چنین کاری کرده‌اند بر خلاف اصول ملیت خود عمل کرده و در ملت دیگر خود را هضم کرده‌اند و یا بالاتر، مدعی شویم که چنین مردمی خود را تغییر داده‌اند.
بلی در یک صورت آن چیزی که از خارج رسیده است بیگانه و اجنبی خوانده می‌شود و پذیرش آن بر خلاف اصول ملیت شناخته می‌شود و احیانا پذیرش آن نوعی تغییر ملیت به شمار می‌آید که آن چیز رنگ یک ملت بالخصوص داشته باشد و از شعارهای یک ملت بیگانه باشد. بدیهی است که در این صورت اگر ملتی شعار ملت دیگر را بپذیرد و رنگ آن ملت را به خود بگیرد، بر خلاف اصول ملیت
خود عمل کرده است، مثلا نازیسم آلمان و صهیونیزم یهود رنگ ملیت بالخصوصی دارد، اگر افراد یک ملت دیگر بخواهند آن را بپذیرند بر خلاف ملیت خود عمل کرده‌اند.
اما اگر آن چیز رنگ مخصوص نداشته باشد، نسبتش با همه ملتها علی السوا باشد، شعارهایش شعارهای کلی و عمومی و انسانی باشد و ملت مورد نظر هم آن را پذیرفته باشد، آن چیز اجنبی و بیگانه و ضد ملی شمرده نمی شود و به قول طلاب:"لا بشرط یجتمع مع الف شرط"یعنی یک طبیعت بی رنگ با هر رنگی قابل جمع است، اما طبیعت بشرط شیء، یعنی طبیعتی که رنگ بخصوصی دارد با هیچ رنگداری جمع نمی‌شود.
به همین دلیل حقایق علمی به همه جهانیان تعلق دارد: جدول فیثاغورس و نسبیت اینشتاین به قوم معینی تعلق ندارد و با هیچ ملیتی منافات ندارد، برای اینکه

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

این حقایق بی رنگ است، و رنگ و بوی قوم و ملت مخصوصی را ندارد.
به این دلیل، دانشمندان و فیلسوفان و پیامبران به همه جهانیان تعلق دارند، که عقاید و آرمانهای آنها محصور در محدوده یک قوم و ملت نیست.
خورشید از ملت خاصی نیست و هیچ ملتی نسبت به آن احساس بیگانگی نمی کند، زیرا خورشید به همه عالم یک نسبت دارد و با هیچ سرزمینی وابستگی مخصوص ندارد. اگر بعضی از سرزمینها کمتر از نور خورشید استفاده می‌کنند، مربوط به وضع خودشان است، نه به خورشید، خورشید خود را به سرزمینی معین وابسته نکرده است.
پس معلوم شد صرف اینکه یک چیزی از میان یک مردمی برخاسته باشد، ملاک خودی بودن آن نمی‌شود. و صرف اینکه چیزی از خارج مرزها آمده باشد، ملاک اجنبی بودن و بیگانه بودن آن نمی‌شود.
همچنانکه سابقه تاریخی ملاک عمل نیست، یعنی ممکن است، ملتی قرنها یک سیستم خاص اجتماعی را پذیرفته باشد و بعد تغییر نظر بدهد و سیستم نوینی را به جای آن انتخاب کند. مثلا ما مردم ایران در طول بیست و پنج قرن تاریخ ملی، مانند بسیاری از کشورهای دیگر، رژیم استبدادی داشتیم و اکنون کمی بیش از نیم قرن است که رژیم مشروطه را به جای آن انتخاب کرده‌ایم رژیم مشروطیت را ما ابداع و ابتکار نکردیم، بلکه از دنیای خارج به کشور ما آمده است. ولی، ملت ما آنرا پذیرفته و در راه تحصیل آن فداکاریها کرده است. البته افراد زیادی از همین ملت با سر سختی عجیبی مقاومت کردند، مسلحانه قیام کردند و برای حفظ رژیم استبداد خون خود را ریختند، ولی از آنجا که در اقلیت بودند و اکثریت ملت ایران رژیم مشروطیت را پذیرفت و در راه آن فداکاری کرد، آنان شکست خوردند و عاقبت تسلیم اراده اکثریت شدند.
اکنون آیا ما باید رژیم مشروطه را یک رژیم ملی و خودی بدانیم، یا نظر به اینکه در طول تاریخ زندگی اجتماعی و ملی ما، رژیم ما رژیم استبدادی بوده نه رژیم مشروطه و بعلاوه ما ابداع کننده آن نبوده‌ایم و آن را از جای دیگر اقتباس کرده‌ایم، باید بگوییم رژیم ملی ما رژیم استبدادی است و رژیم مشروطه برای ما یک رژیم بیگانه است؟
اعلامیه حقوق بشر را ما تنظیم نکرده‌ایم و در تنظیم آن شرکت نداشته‌ایم و در طول تاریخ ملی ما مسائلی که در آن اعلامیه مطرح است کمتر مطرح شده است،

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

ولی ملت ما مانند ملتهای دیگر جهان کم و بیش مواد آنرا پذیرفته است. اکنون ما از نظر"ملیت ایرانی"درباره این اعلامیه چه بگوییم؟ سایر ملتهایی که تنظیم کننده این اعلامیه نیستند، درباره این اعلامیه که از خارج مرزهای کشورشان به آنها رسیده است، چه بگویند؟ آیا احساسات ملی ایجاب می‌کند که به حکم سابقه تاریخی و به حکم اینکه این اعلامیه از خارج مرزهای آنها سرچشمه گرفته است، با آن مبارزه کنند؟ آن را اجنبی و بیگانه بدانند؟ یا اینکه به حکم دو اصل مزبور: یکی اینکه این اعلامیه رنگ و بوی ملت خاصی ندارد، دیگر اینکه ملت آن را پذیرفته است، باید آن را خودی و غیر اجنبی بدانند.

عکس این مطلب را نیز می‌توان در نظر گرفت، یعنی ممکن است آیین و مسلک و مرامی از میان ملتی برخیزد اما"ملی"شمرده نشود، از باب اینکه رنگ یک ملت دیگر را دارد، یا از راه اینکه مورد قبول این ملتی که از میان آنها برخاسته واقع نشده است، مثلا کیش مانوی و مسلک مزدکی از میان ملت ایران برخاسته است ولی نتوانسته است پشتیبانی ملت را به دست آورد، به همین جهت این دو مسلک را نمی توان یک پدیده علمی بشمار آورد.

اساسا اگر اینگونه امور را به اعتبار ابداع کنندگان و پیروان معدودشان ملی به حساب آوریم عواطف و احساسات اکثریت را نادیده گرفته‌ایم.

از مجموع مطالبی که گفته شد دانسته می‌شود که از نظر احساسات ملی و عواطف قومی نه هر چیزی که از وطن برخاست جنبه ملی پیدا می‌کند، و نه هر چیزی که از مرز و بوم دیگر آمده باشد بیگانه بشمار می‌رود، بلکه عمده آن است که، اولا بدانیم آن چیز رنگ ملت بالخصوصی دارد، یا بی رنگ است و عمومی و جهانی است، ثانیا آیا ملت مورد نظر، آن چیز را به طوع و رغبت پذیرفته است یا به زور و اکراه؟

اگر هر دو شرط جمع شد آن چیز خودی و غیر اجنبی به شمار می‌رود و اگر این دو شرط جمع نشد، خواه فقط یکی از این دو موجود باشد و خواه هیچ کدام موجود نباشد، آن چیز بیگانه شمرده می‌شود.

به هر حال عامل"اینکه این چیز از میان چه ملتی برخاسته است"نه سبب می‌شود که الزاما آن چیز خودی و ملی محسوب شود و نه سبب می‌شود که اجنبی و بیگانه شمرده شود.

اکنون، باید وارد این مبحث بشویم که آیا اسلام در ایران واجد دو شرط هست

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

یا نیست؟ یعنی آیا اولا اسلام رنگ ملت مخصوصی مثلا ملت عرب را دارد یا دینی است جهانی و عمومی و از نظر ملیتها و نژادها بی رنگ، و ثانیا آیا ملت ایران به طوع و رغبت اسلام را پذیرفته است یا خیر؟
آنچه درباره ملت و ملیت گفتیم به اصطلاح طلاب"کبرای"بحث بود، اکنون وارد"صغرای"بحث بشویم.

انترناسیونالیسم اسلامی

این مسئله مسلم است که در دین اسلام، ملیت و قومیت به معنایی که امروز میان مردم مصطلح است هیچ اعتباری ندارد، بلکه این دین به همه ملتها و اقوام مختلف جهان با یک چشم نگاه می‌کند، و از آغاز نیز دعوت اسلامی به ملت و قوم مخصوصی اختصاص نداشته است، بلکه این دین همیشه می‌کوشیده است که به وسایل مختلف ریشه ملت پرستی و تفاخرات قومی را از بیخ و بن بر کند.
در اینجا لازم است در دو قسمت بحث کنیم: اول اینکه اسلام از آغاز ظهور خویش"داعیه هانی"داشته است دوم اینکه مقیاسهای اسلامی مقیاسهای جهانی است نه ملی و قومی و نژادی،

داعیه جهانی اسلام

برخی از اروپائیان ادعا می‌کنند که پیغمبر اسلام در ابتدا که ظهور کرد فقط می خواست مردم قریش را هدایت کند، ولی پس از آنکه پیشرفتی در کار خود احساس کرد تصمیم گرفت، که دعوت خویش را به همه ملل عرب و غیر عرب تعمیم دهد.
این سخن یک تهمت ناجوانمردانه بیش نیست، و علاوه بر اینکه هیچ دلیل تاریخی ندارد با اصول و قرائتی که از آیات اولیه قرآن که بر پیغمبر اکرم نازل شد استفاده می‌شود مباینت دارد.
در قرآن مجید، آیاتی هست که نزول آنها در مکه و در همان اوایل کار بعثت پیغمبر اسلام بوده و در عین حال جنبه جهانی دارد.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

یکی از این آیات آیه‌ای است در سوره"تکویر"که از سوره های کوچک قرآن است این سوره از سوره های مکیه است که در اوایل بعثت نازل شده است. و آن آیه چنین است:"ان هو الا ذکر للعالمین "(۱) نیست این، مگر یک تذکر و بیدار باش برای تمام جهانیان.

در آیه دیگر که در سوره سبا است می‌فرماید:"و ما ارسلناک الا کافۀ للناس بشیرا و نذیرا و لکن اکثر النا یکی از س لا یعلمون »(۲)، تو را نفرستادیم مگر آنکه برای همه مردم بشارت دهنده و باز دارنده باشی ولی بیشتر مردم نادانند.

نیز در سوره انبیاء می‌فرماید:"و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون»(۳) و هر آینه نوشتیم در زبور پس از ذکر که"زمین"به بندگان صالح من خواهد رسید.

نیز در سوره اعراف می‌فرماید:"یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا »(۴) ای مردم من فرستاده خدایم بر همه شما.

در قرآن هیچ جا، خطابی به صورت"یا ایها العرب"یا"یا ایها القرشیون"پیدا نمی کنید آری گاهی در برخی از جاها خطاب"یا ایها الذین آمنوا »هست که مطلب مربوط به خصوص مؤمنین است که به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گرویده‌اند و در این جهت هم فرق نمی‌کند، مؤمن از هر قوم و ملتی باشد داخل خطاب هست وگرنه در موارد دیگر که پای عموم در میان بوده عنوان"یا ایها الناس »آمده است.

یک مطلب دیگر در اینجا هست که مؤید جهانی بودن تعلیمات اسلامی

و وسعت نظر این دین است و آن اینکه، آیات دیگری در قرآن هست که از مفاد آنها یک نوع"تعزز"و اظهار بی اعتنایی به مردم عرب از نظر قبول دین اسلام استنباط می‌شود، مفاد آن آیات این است که اسلام نیازی به شما ندارد، فرضا شما اسلام را نپذیرید اقوام دیگری در جهان هستند که آنها از دل و جان اسلام را خواهند پذیرفت. بلکه از مجموع این آیات استنباط می‌شود که قرآن کریم روحیه آن اقوام دیگر را از قوم عرب برای اسلام مناسبتر و آماده تر می‌داند. این آیات بخوبی

پاورقی:

(۱) سوره تکویر، آیه. ۲۷

(۲) سوره سبا، آیه. ۲۸

(۳) سوره انبیاء، آیه. ۱۰۵

(۴) سوره اعراف، آیه. ۱۵۸

کتابخانۀ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

جهانی بودن اسلام را می‌رساند، چنانکه در سوره انعام میفرماید:"فان یکفر بها هؤلاء فقد وکلنا بها قوما لیسوا بها بکافرین »(۱) اگر اینان(اعراب) به قرآن کافر شوند، همانا، ما کسانی را خواهیم گمارد که قدر آن را بدانند و به آن مؤمن باشند.

نیز در سوره نساء میفرماید:"ان یشأ یذهبکم ایها الناس و یأت باخرین و کان الله علی ذلک قدیرا »(۲) اگر خدا بخواهد شما را می‌برد و دیگران را به جای شما می‌آورد، خداوند بر هر چیزی تواناست.

نیز در سوره محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:"و ان تتولوا یستبدل قوما غیرکم ثم لا یکونوا امثالکم »(۳) اگر شما به قرآن پشت کنید، گروهی دیگر جای شما را خواهند گرفت که مانند شما نباشند.

درذیل این آیه، حضرت امام باقر علیه السلام می‌فرماید:"منظوراز قوم دیگراموالی(ایرانیان) هستند".

نیز امام صادق علیه السلام فرمود:"این امر، یعنی پشت کردن مردم عرب بر قرآن، تحقق پیدا کرد و خداوند به جای آنها موالی یعنی ایرانیان را فرستاده و آنها از جان و دل اسلام را پذیرفتند"(۴).

باری مقصود ما فعلا این نیست که بگوییم آن قوم دیگر ایرانیان بودند ویا غیر ایرانیان، بلکه این را می‌خواهیم بگوییم که از نظر اسلام قوم عرب و غیر عرب از نظر قبول یا رد اسلام مساوی بودند، و حتی عربها به خاطر بی‌اعتناییهایی که به اسلام می‌کردند، کرارا مورد سرزنش واقع می‌شدند، اسلام می‌خواهد به اعراب بفهماند که آنها چه ایمان بیاورند و چه نیاورند، این دین پیشرفت خواهد کرد، زیرا اسلام دینی نیست که تنها برای قوم مخصوصی آمده باشد.

مطلب دیگری که در اینجا خوب است تذکر داده شود این است که این امر یعنی خروج یک عقیده، یک فکر، یک دین و یک مسلک از مرزهای محدود، و نفوذ در مرزها و مردم دور دست اختصاص به اسلام ندارد، همه ادیان بزرگ جهان، بلکه

پاورقی:

۱. سوره انعام، آیه ۸۹

۲. سوره نساء، آیه ۱۳۳: به نقل تفسیر"المیزان"بیضاوی در تفسیر خود آورده است که وقتی این آیه نازل شد پیغمبر دست به پشت سلمان گذاشت و گفت آنها قوم این هستند.

۳. سوره محمد(ص)، آیه۳۸.

۴. رجوع شود به مجمع البیان.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مسلکهای بزرگ جهان، آن اندازه که در سرزمینهای دیگر مورد استقبال قرار گرفته‌اند در سرزمین اصلی که از آنجا ظهور کرده اند مورد استقبال قرار نگرفته‌اند. مثلا حضرت مسیح در فلسطین منطقه ای از مشرق زمین به دنیا آمد و اکنون در مغرب زمین بیش از مشرق، مسیحی وجود دارد. اکثریت عظیم مردم اروپا و آمریکا مسیحی هستند، آنها حتی از لحاظ قاره و منطقه نیز با حضرت مسیح جدا هستند، بر عکس خود مردم فلسطین یا مسلمانند یا یهودی، اگر مسیحی وجود داشته باشد بسیار کم است. آیا مردم اروپا و آمریکا نسبت به دین مسیح احساس بیگانگی می‌کنند.

من نمی دانم چرا خود اروپائیان که القا کننده این افکار تفرقه انداز هستند هرگز درباره خودشان اینجور فکر نمی کنند و فقط به ابزارهای استعماریشان این افکار را تلقین می‌کنند؟ اگر اسلام برای ایرانی بیگانه است، مسیحیت نیز برای اروپایی و آمریکایی بیگانه است.

علت روشن است، آنها احساس کرده اند که در سرزمینهای شرقی و اسلامی فقط اسلام است که به صورت یک فلسفه مستقل زندگی، به مردم آنجا روح استقلال و مقاومت می‌دهد، اگر اسلام نباشد چیز دیگرش که بتواند با اندیشه‌های استعماری سیاه و سرخ مبارزه کند وجود ندارد.

بودا، نیز چنانکه می‌دانیم در هند متولد شد، اما میلیونها نفر از مردم چین و سرزمینهای دیگر به آیین وی گرویده‌اند.

زرتشت اگر چه آیینش توسعه پیدا نکرد و از حدود ایران خارج نشد، ولی با این همه، مذهب زرتشتی در بلخ بیشتر رواج یافت تا آذربایجان که می‌گویند، مهد زرتشت بوده است.

مکه نیز که مهد پیغمبر اسلام بود در آغاز این دین را نپذیرفت ولی مدینه که فرسنگها از این شهر فاصله داشت از آن استقبال کرد.

از این بحث درمذاهب خارج می‌شویم، ومرامها و مسلکها را در نظر می‌گیریم، معروفترین و نیرومندترین مسلک اصطلاحی، در دنیای امروز"کمونیسم"است. کمونیسم در کجا پیدا شد و از چه مغزی تراوش کرد و چه ملتهایی آن را پذیرفتند؟"کارل مارکس"و"فردریک انگلس"دو نفر آلمانی بودند که پایه کمونیسم امروز را ریختند. کارل مارکس اواخر عمر خود را در انگلستان گذراند، پیش بینی خود

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مارکس این بود، که مردم انگلستان قبل از سایر ملتها به کمونیسم خواهند گروید، ولی ملت آلمان و ملت انگلستان زیر بار این مرام نرفتند و مردم روسیه شوروی آن را پذیرفتند. مارکس هم پیش بینی نمی‌کرد که فکر او بجای آلمان و انگلستان در کشور دور افتاده شوروی و یا چین رواج یابد.

باز از این ناسیونالیستهای دو آتشه باید بپرسیم: چرا مردم شوروی و مردم چین احساسات ناسیونالیستی‌شان گل نمی‌کند و کمونیسم را به عذر اینکه از مرزهای خارج کشور رسیده است و ضد احساسات ملی است طرد نمی‌کنند؟ اگر همچو سخنی به آنها بگویید به شما می‌خندند و خواهند گفت:

هین مگو لا حول کادم زاده‌ام من ز لا حول آن طرف افتاده‌ام

این موضوع که آیین یا مرامی از محل خودش خارج شود و در جای دیگر اهمیت و نفوذ بیشتر پیدا کند، مسألهٔ تازه‌ای نیست و اسلام در همان آغاز کار این مسأله را پیش بینی کرد و با طعن زدن به اعرابی که به قرآن کافر بودند، آیندهٔ دنیای پرشکوه خود را در میان ملل دیگر به همگان نوید داد (۱).

مقیاسهای اسلامی

زمانی که اسلام ظهور کرد در میان اعراب مسألهٔ خویشاوند پرستی و تفاخر به قبیله و نژاد به شدت وجود داشت. عربها در آن زمان چندان به عربیت خود نمی‌بالیدند. زیرا هنوز قومیت عربی به صورتی که عرب خود را یک واحد در برابر سایر اقوام ببیند وجود نداشت. واحد مورد تعصب عرب واحد قبیله و ایل بود اعراب به اقوام و عشایر خویش تفاخر می کردند. اما اسلام نه تنها به این احساسات تعصب‌آمیز توجهی نکرد، بلکه با شدت با آنان مبارزه کرد. قرآن کریم در کمال صراحت فرمود: «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل

پاورقی:

۱. همچنانکه پس از این مفصلاً خواهید دید، غیر از همان یکی دو قرن اول هیچگاه حجاز بزرگترین مرکز اسلامی نبوده است، بلکه از آن تاریخ به بعد همیشه حوزه‌های بزرگ اسلامی در مصر و بغداد و نیشابور و ماوراءالنهر و مراکز دیگر تشکیل می‌شد و همیشه ملتهای غیر عرب پرچمداران اسلام بوده‌اند.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

۲. لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقاکم»(۱) یعنی ای مردم، ما همه شما را از یک مرد و یک زن آفریدیم و شما را گروهها و قبیله ها قرار دادیم تا به این وسیله یکدیگر را بشناسید. گرامیترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست. این آیه و بیانات و تأکید رسول اکرم صلی الله علیه و آله و طرز رفتار آن حضرت با غیر اعراب و نیز قبایل مختلف عرب راه اسلام را کاملا مشخص کرد.

بعدها که در اثر تسلط امویان و سیاست ضد اسلامی آنها، عده‌ای از اعراب عنصر عربیت را پیش کشیدند و آتش تعصبات قومی و نژادی را برافروختند، سایر اقوام مسلمانان بالخصوص بعضی از ایرانیان به مبارزه بانها برخاستند و شعار این دسته، آیه فوق بود و خود را"اهل تسویه"یعنی طرفدار مساوات می‌نامند و به مناسبت کلمه"شعوبا"که در آیه مزبور آمده است، خود را"شعوبی"می‌خواندند مطابق تفسیر بعضی از مفسرین و روایت امام صادق علیه السلام، مقصود از کلمه"قبایل"واحدهایی نظیر واحد عربی است که به صورت قبیله زندگی میکنند و مقصود از کلمه"شعوب "واحدهای ملی است که به صورت یک واحد بزرگتر زندگی می‌کنند. بنابراین وجه اینکه شعوبیه خود را به این نام خوانده‌اند روشن است و این خود می‌رساند که نهضت شعوبی یک نهضت ضد تعصب عربی و یک نهضت طرفداری از اصول اسلامی بوده است، لااقل اساس این نهضت چنین بوده است. اگر احیانا افراد معدودی کار خود را به ضدیت با اسلام کشانده باشند دلیل بر ضد اسلامی بودن شعوبیان نمی‌شود(۲).

به اعتراف همه مورخین حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مواقع زیاد این جمله را تذکر میداد: « ایها الناس کلکم لادم و آدم من تراب لا فضل لعربی علی عجمی الا بالتقوی »(۳) یعنی همه شما فرزندان آدم هستید وآدم از خاک آفریده شده است، عرب نمی تواند بر غیر عرب دعوی برتری کند مگر به پرهیزکاری.

پیغمبر اکرم در روایتی افتخار به اقوام گذشته را یک چیز گندناک می‌خواند و مردمی را که بدینگونه از کارها خود را مشغول می‌کنند به"جعل

پاورقی:

۱. سوره حجرات، آیه ۱۳

۲. درباره شعوبیه و عکس العمل افراطی برخی از آنان در مقابل نژادپرستی اعراب پس از این توضیحاتی خواهیم داد.

۳. تحف العقول ص ۳۴ و سیره ابن هشامج ۲ ص۴۱۴

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

[سوسک] تشبیه می‌کند، اصل روایت چنین است:"لید عن رجال فخرهم باقوام، انما هم فحم من فحم جهنم. او لیکونن اهون علی الله من الجعلان التی تدفع بانفها النتن »(۱). یعنی آنانکه بقومیت خود تفاخر می‌کنند این کار را رها کنند و بدانند که آن مایه های افتخار، جز ذغال جهنم نیستند و اگر آنان دست از این کار نکشند نزد خدا از جعلهایی که کثافت را با بینی خود حمل می‌کنند پستتر خواهند بود.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سلمان ایرانی و بلال حبشی را همان گونه با آغوش باز می پذیرفت که فی المثل ابوذرغفاری و مقداد بن اسود کندی و عمار یاسر را. و چون سلمان فارسی توانسته بود گوی سبقت را از دیگران بر باید به شرف « سلمان منا اهل البیت »(۲) نائل شد.

رسول اکرم صل الله علیه و آله همواره مراقبت می‌کرد که در میان مسلمین پای تعصبات قومی که خواه ناخواه عکس العمل هایی در دیگران ایجاد می‌کرد به میان نیاید. در جنگ"احد"جوانی ایرانی در میان مسلمین بود، این جوان مسلمان ایرانی پس از آنکه ضربتی به یکی از افراد دشمن وارد آورد از روی غرور گفت"خذها و انا الغلام الفارسی"، یعنی این ضربت را از من تحویل بگیر که منم یک جوان ایرانی پیغمبر اکرم احساس کرد که هم اکنون این سخن تعصبات دیگران را بر خواهد انگیخت، فورا به آن جوان فرمود که چرا نگفتی منم یک جوان انصاری(۳) یعنی چرا به چیزی که به آیین و مسلک مربوط است افتخار نکردی و پای تفاخر قومی و نژادی را به میان کشیدی؟

در جای دیگر پیغمبر اکرم فرمود: « الا ان العربیهٔ لیست باب والد و لکنها لسان ناطق فمن قصر به عمله لم یبلغ به حسبه»(۴)، یعنی عربیت پدر کسی به شمار نمی رود و فقط زبان گویایی است، آنکه عملش نتواند او را به جایی برساند حسب و نسبش هم او را به جایی نخواهد رساند.

در روضه کافی می‌نویسد:"روزی سلمان فارسی در مسجد پیغمبر نشسته بود، عده ای از اکابر اصحاب نیز حاضر بودند، سخن از اصل و نسب به میان آمد هر کسی

پاورقی:

(۱) سنن ابی داودج ۲ ص. ۶۲۴

(۲) سفینهٔ البحار ماده"سلم".

(۳) سنن ابی داودج ۲ ص. ۶۲۵

(۴) بحار الانوار، ج۲۱، ص۱۳۷.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

درباره اصل و نسب خود چیزی می‌گفت و آن را بالا می‌برد، نوبت به سلمان رسید، به او گفتند تو از اصل و نسب خودت بگو، این مرد فرزانه تعلیم یافته و تربیت شده اسلامی به جای اینکه از اصل و نسب و افتخارات نژاد سخن به میان آورد، گفت:"انا سلمان بن عبدالله"، من نامم سلمان است و فرزند یکی از بندگان خدا هستم،"کنت ضالا فهد انی الله عزوجل بمحمد"گمراه بودم و خداوند بوسیله محمد مرا راهنمایی کرد"و کنت عائلا فاغنانی الله بمحمد"فقیر بودم و خداوند به وسیله محمد مرا بی نیاز کرد،"و کنت مملوکا فاعتقنی الله بمحمد"، برده بودم و خداوند به وسیله محمد مرا آزاد کرد. این است اصل و نسب و حسب من.

در این بین رسول خدا وارد شد و سلمان گزارش جریان را به عرض آن حضرت رساند و رسول اکرم رو کرد به آن جماعت که همه از قریش بودند و فرمود: "یا معشر قریش ان حسب الرجل دینه، و مروئته خلقه، و اصله عقله »(۱). یعنی ای گروه قریش، خون یعنی چه؟ نژاد یعنی چه؟ نسب افتخار آمیز هر کس دین اوست. مردانگی هر کس عبارت است از خلق و خوی و شخصیت وکاراکتر او، اصل و ریشه هر کس عبارت است ازعقل وفهم و ادراک اوچه ریشه و اصل نژادی بالاتر از عقل!؟یعنی به جای افتخاربه استخوان های پوسیده گندیده: به دین واخلاق وعقل وفهم و ادراک خودافتخار کنید. راستی، بیندیشید، ببینید سخنی عالیتر و منطقی تر از این می‌توان ادا کرد؟!

تاکیدات رسول اکرم درباره بی اساس بودن تعصبات قومی و نژادی، اثرعمیقی در قلوب مسلمانان بالاخص مسلمانان غیر عرب گذاشت. به همین دلیل همیشه مسلمانان اعم از عرب و غیر عرب اسلام را از خود می‌دانستند نه بیگانه و اجنبی، و بهمین جهت مظالم و تعصبات نژادی و تبعیضات خلفای اموی نتوانست مسلمانان غیر عرب را به اسلام بدبین کند، همه می‌دانستند حساب اسلام از کارهای خلفا جداست و اعتراض آنها بر دستگاه خلافت همیشه بر این اساس بود که چرا به قوانین اسلامی عمل نمی شود؟

پاورقی

۱. روضه کافی، ج ۸، روایت۲۰۳.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

از مجموع آنچه در مباحث گذشته بیان داشتیم مقیاس و میزان ملی بودن یا اجنبی بودن یک چیز برای یک ملت روشن شد. و هم روشن شد که اسلام شرط اول اجنبی نبودنرا، یعنی بی رنگ بودن و عمومی و انسانی بودن و رنگ یک ملت مخصوص نداشتن را، دارا است.

معلوم شد مقیاسهای اسلامی مقیاسهای کلی و عمومی و انسانی است نه قومی و نژادی و ملی. اسلام به هیچ وجه خود را در محدوده تعصبات ملی و قومی و نژادی محصور نکرده بلکه با آنها مبارزه کرده است.

اکنون میخواهیم ببینیم آیا اسلام شرط دوم را دارا است یا نه؟ یعنی آیا اسلام در ایران پذیرش ملی داشته است یا خیر؟ به عبارت دیگر آیا پیشرفت اسلام در ایران به خاطر محتوای عالی و انسانی و جهانی آن بوده است و ایرانیان آنرا انتخاب کرده‌اند، یا همان طور که برخی اظهار می‌دارند آیین مزبور را بر خلاف تمایلات مردم ایران به آنان تحمیل کرده‌اند؟

البته منظور ما این نیست که تنها عامل گرایش مردم غیر عرب را جهانی و عمومی بودن تعلیمات اسلامی و به عبارت دیگر اصل مساوات اسلامی معرفی کنیم، عامل گرایش ملتها به اسلام یک سلسله مزایاست که بعضی فکری و اعتقادی و بعضی اخلاقی و اجتماعی و سیاسی است. تعلیمات اسلامی از طرفی معقول و خردپسند است و از طرف دیگر فطری و مفهوم. تعلیمات اسلامی یک نیروی کشش و جاذبه خاصی دارد که به موجب همان جاذبه ملل مختلف را تحت نفوذ قرار داده است. مقیاسهای کلی و عمومی و جهانی اسلام یکی از مزایا و یکی از جنبه هایی است که به این دین نیرو و جاذبه داده است، ما فعلا درباره سایر مزایای اسلام بحثی نمی کنیم. در اینجا به مناسبت بحث"ملیت"این عامل را مورد نظر قرار می‌دهیم.

در حدود چهارده قرن است که ایرانیان مذاهب سابق خود را کنار گذاشته و آیین مسلمانی را پذیرفته‌اند در خلال این قرون صدها میلیون ایرانی با مذهب اسلامی زاده شدند و پس از گذراندن دوران زندگی با همین آیین جان به جان آفرین تسلیم کردند.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

در میان کشورهای اسلامی شاید جز کشور عربستان سعودی کشوری نداشته باشیم که به اندازه ایران اکثریت مردم آن مسلمان باشند، حتی کشور مصر که خود را عاصمه اسلام می‌داند به قدر مملکت ایران(البته با حفظ نسبت) مسلمان ندارد، با اینحال خوب است روشن بشود که آیا اسلام ایرانیان در طول
چهارده قرن اجباری بوده یا آنها آن را از روی صمیم قلب پذیرفته اند؟
خوشبختانه تاریخ ایران و اسلام با آنهمه دسایسی که استعمارگران می‌خواهند به کار ببرند کاملا روشن است و ما برای آنکه خوانندگان گرامی را بهتر با حقیقت آشنا کنیم ناگزیریم تاریخ ایران را ورق بزنیم و ورود اسلام را در این کشور از آغاز مورد بررسی قرار دهیم.

آغاز اسلام ایرانیان

طبق گواهی تاریخ، پیغمبر اکرم در زمان حیات خودشان پس از چند سالی که از هجرت گذشت نامه هایی به سران کشورهای جهان نوشتند و پیامبری خود را اعلام و آنها را بدین اسلام دعوت کردند. یکی از آن نامه ها نامه ای بود که به خسرو پرویز پادشاه ایران نوشتند و او را به اسلام دعوت کردند، ولی چنانکه همه شنیده ایم خسرو پرویز تنها کسی بود، که نسبت به نامه آن حضرت اهانت کرد و آنرا درید.
این خود نشانه فسادی بود که در اخلاق دستگاه حکومتی ایران راه یافته بود، هیچ شخصیت دیگر از پادشاهان و حکام و امپراطوران چنین کاری نکرد، بعضی از آنان جواب نامه را با احترام و توأم با هدایایی فرستادند.
خسرو به پادشاه یمن که دست نشانده حکومت ایران بود دستور داد که درباره این مرد مدعی پیغمبری، که به خود جرئت داده که به او نامه بنگارد و نام خود را قبل از نام او بنویسد تحقیق کند و عنداللزوم او را نزد خسرو بفرستد.
ولی از آنجا که"یریدون لیطفؤوا نور الله بافواههم و الله متم نوره»(۱)، هنوز فرستادگان پادشاه یمن در مدینه بودند که خسرو سقوط کرد و شکمش به دست
پاورقی
۱. صف / ۸.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

پسرش دریده شد. رسول اکرم قضیه را به فرستادگان پادشاه یمن اطلاع داد، آنها با حیرت تمام خبر را برای پادشاه یمن بردند و پس از چندی معلوم شد که قضیه همچنان بوده که رسول اکرم خبر داده است. خود پادشاه یمن و عده زیادی از یمنی ها بعد از این جریان مسلمان شدند و همراه آنان گروه زیادی از ایرانیان مقیم یمن نیز اسلام اختیار کردند. در آن زمان به واسطه یک جریان تاریخی که در کتب تاریخی مسطور است عده زیادی از ایرانیان در یمن زندگی می‌کردند و حکومت یمن یک حکومت، صد در صد، دست نشانده ایرانی بود.

نیز در زمان حیات پیغمبر اکرم، در اثر تبلیغات اسلامی عده زیادی از مردم بحرین که در آن روز محل سکونت ایرانیان مجوس و غیر مجوس بود به آیین مسلمانی در آمدند، و حتی حاکم آنجا که از طرف پادشاه ایران تعیین شده بود مسلمان شد. علیهذا اولین اسلام گروهی ایرانیان در یمن و بحرین بوده است. البته اگر از نظر فردی در نظر بگیریم شاید اولین فرد مسلمان ایرانی سلمان فارسی است، و چنانکه می‌دانیم اسلام این ایرانی جلیل آنقدر بالا گرفت که به شرف"سلمان منا اهل البیت »نایل شد. سلمان نه تنها در میان شیعیان احترام زیاد دارد بلکه در میان اهل تسنن نیز در ردیف صحابه درجه اول بشمار می‌رود. کسانی که به مدینه مشرف شده اند می‌دانند که دور تا دور مسجد النبی اسماء صحابه بزرگ و ائمه مذاهب اسلامی نوشته است. یکی از کبار صحابه که نامش در آنجا به عنوان یک صحابه کبیر نقش شده سلمان فارسی است.

همین مقدار سابقه ایرانیان با اسلام در زمان پیغمبر اکرم(ص) کافی بود که بسیاری از آنان با حقایق اسلامی آشنا شوند، طبعا این خود وسیله ای بود برای اینکه خبر اسلام به ایران برسد و کم و بیش مردم ایران با اسلام آشنا شوند، خصوصا با توجه به اینکه چنانکه خواهیم گفت وضع دینی و حکومتی آنروز ایران طوری بود که مردم تشنه یک سخن تازه بودند، در حقیقت در انتظار فرج به سر می‌بردند. هر گونه خبری از این نوع، به سرعت برق در میان مردم می‌پیچید. مردم طبعا می‌پرسیدند این دین جدید اصولش چیست؟ فروعش چیست؟

تا آنکه زمان خلافت ابی بکر و عمر فرا رسید. در اواخر دوره خلافت ابی بکر و تمام دوران خلافت عمر در اثر جنگهایی که میان دولت ایران و مسلمانان پدید آمد تقریبا تمام مملکت ایران به دست مسلمانان افتاد و ملیونها نفر ایرانی که در این

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

سرزمین به سر می‌بردند از نزدیک با مسلمانان تماس گرفتند و گروه گروه دین اسلام را پذیرفتند.
ما در اینجا قسمتی را که جناب آقای عزیز الله عطاردی در زمینه سابقه خدمات ایرانیان تحت عنوان"خدمات ایرانیان به اسلام از کی شروع شد"تهیه کرده‌اند که به ما قبل فتوحات نظامی مربوط می‌شود عینا درج می‌کنیم(۱).

خدمات ایرانیان به اسلام از کی شروع شد؟

"علاقه ایرانیان به دین مقدس اسلام از همان آغاز ظهور این دین مقدس شروع شد. قبل از اینکه شریعت مقدس اسلام توسط مجاهدین مسلمان به این سرزمین بیاید، ایرانیان مقیم یمن به آئین اسلام گرویدند و با میل و رغبت به احکام قرآن تسلیم شدند و از جان و دل در ترویج شریعت اسلام کوشش نمودند و حتی در راه اسلام و مبارزه با معاندین نبی اکرم جان سپردند.
خدمات ایرانیان در انتشار و ترویج دین اسلام نیازمند به تحقیق بسیار دامنه داری است و باید گروهی از محققین و کارشناسان معارف اسلامی هر کدام در موضوعی که تخصص دارند در این مورد بررسی کنند.
تاریخ فتوحات اسلامی در شرق و غرب جهان حاکی از جانفشانی و مجاهدت گروهی از مردمان ایرانی است که با خلوص عقیده در راه اسلام از خود گذشتگی نشان دادند، و دشمنان داخلی و خارجی اسلام را سرکوب کردند.
مسلمانان کشورهای شرقی و جنوب شرقی مانند شبه قاره هند و پاکستان، ترکستان شرقی، چین، مالزیا، اندونزی و جزایر اقیانوس هند مرهون فعالیتهای بی نظیر ایرانیان مسلمان هستند که با کوشش پیگیری از طریق

پاورقی:
(۱) جناب آقای عطاردی از فضلاء بسیار با ارزش و از متتبعین و مطلعین و کتابشناسان عالیقدر هستند. بر بسیاری از نسخ کتب اسلامی در کتابخانه های مهم مخصوصا در هند دست یافته اند که بی سابقه است و از همه آنها عکسبرداری کرده اند کتابی مبسوط درباره رجال خراسان در دست تألیف دارند که شاید بالغ بر چهل جلد بشود از خداوند، توفیق بیشتر معظم له را مسئلت می‌نماییم.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

دریانوردی و بازرگانی اسلام را به دورترین نقاط آسیا رسانیدند و از طریق تبلیغ و ارشاد، مردم را با دین مقدس اسلام آشنا ساختند.

ایرانیان در کشورهای غربی و شمال افریقا و قاره اروپا و آسیای صغیر نیز در ترویج دین اسلام سهم بسزایی دارند، پس از اینکه اهالی خراسان و نواحی شرقی ایران بر ضد خلافت ضد اسلامی امویان قیام کردند و بساط حکومت آنان را که به نام اسلام بر مردم مسلمان حکومت می‌کردند بر انداختند و عباسیان بر اریکه خلافت مستقر شدند، تمام امور کشوری و لشکری ممالک اسلام به دست ایرانیان مخصوصا خراسانیان افتاد و اینان تمام مناصب سیاسی دولت اسلامی را در شرق و غرب به دست گرفتند.

در عصر مأمون هنگام مراجعت وی به عراق، گروهی از اعیان و اشراف و رجال خراسان با وی همراهی کردند و در عراق، ساکن شدند. مأمون چون از کارشکنی بعضی از افراد خاندان خود ناراحت بود تصمیم گرفت مناصب دولتی را به ایرانیان بدهد، از این رو گروهی از بزرگان ایران را به نواحی مصر و شمال افریقا فرستاد تا در آن جا مستقر شده راه نفوذ مخالفین را در آن مناطق بگیرند، مخصوصا که هنوز دولت امویان در اندلس وجود داشت و عباسیان از این جهت همواره در ناراحتی به سر میبردند و از نفوذ آنان جلوگیری می‌کردند.

تحقیق و بررسی درباره این خاندانهای مهاجر که اکثر از اهل نیشابور، هرات، بلخ، بخارا، و فرغانه بودند نیاز به نوشتن چند مجلد کتاب دارد و تشریح خدمات ایرانیان شمال افریقا در کتب تاریخ و تراجم رجال علم و ادب به تفصیل ذکر شده است.

ما به طور اختصار، فهرستی از فعالیتهای ایرانیان را در دو قسمت یکی قبل از ورود دین اسلام به ایران و دیگر پس از گرایش آنها به اسلام ذیلا می‌نگاریم. اینک قسمت اول:

ایرانیان در یمن

در اوان تولد حضرت رسول صلی الله علیه و آله گروهی ایرانی در یمن، عدن،

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

حضرموت، و ساحل دریای سرخ زندگی می‌کردند، و حکومت یمن را نیز در دست داشتند. قبل از بررسی در این موضوع ناگزیر هستیم برای روشن شدن مطلب علت مهاجرت و اقامت افراد ایرانی را در یمن بررسی کنیم تا موضوع بهتر قابل درک باشد.

در زمان انوشیروان، دولت حبشه از طریق دریا به یمن حمله آورد و حکومت این منطقه را بر انداخت. سیف بن ذی یزن پادشاه یمن به دربار انوشیروان آمد تا از وی یاری جوید و حبشیان را از یمن بیرون کند. مورخین نوشته اند سیف مدت هفت سال در تیسفون(مدائن) اقامت نمود تا اجازه یافت که با انوشیروان ملاقات کند، سیف بن ذی یزن به انوشیروان گفت: مرا در جنگ با حبشیان یاری کن و گروهی از سربازان خود را با من بفرست تا مملکت خود را بگیرم.

انوشیروان گفت: در آیین من روا نیست که لشکریان خود را فریب دهم و آنها را به کمک افرادی که با من هم عقیده نیستند بفرستم. پس از مشورت با درباریان و مشاورینش قرار شد که گروهی از زندانیان محکوم به اعدام را همراه سیف بن ذی یزن به یمن بفرستند تا حبشیان را از آنجا اخراج کنند. این رأی به تصویب رسید، و مورد عمل قرار گرفت.

تعداد این جماعت را در حدود هزار نفر نوشته‌اند. و همین جماعت اندک توانستند حبشیان را که عدد آنها از سی هزار هم بیشتر بود از پا در آورند و همه را هلاک کنند. فرماندهی ایرانیان در یمن به عهده شخصی به نام"وهرز"بود. پس از شکست حبشیان و مردن سیف بن ذی یزن، همین"و هرز"ایرانی که نام حقیقی آن"خرزاد"بود در یمن به حکومت رسید و از دولت ایران متابعت می کرد.

اسلام باذان ایرانی و سایر ایرانیان مقیم یمن

هنگامی که دین مقدس اسلام آشکار شد و نبی اکرم دعوت خود را آغاز فرمود، حکومت یمن به دست باذان بن ساسان ایرانی بود. جنگهای حضرت رسول صلی الله علیه و آله با قبائل عرب و مشرکین قریش در زمان همین باذان

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

شروع شد. باذان از جانب خسرو پرویز بر یمن حکومت می‌کرد و بر سرزمینهای حجاز و تهامه نیز نظارت داشت و گزارش کارهای آن حضرت را مرتبا به خسرو پرویز می‌رسانید.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله در سال ششم هجری خسرو پرویز را به دین مقدس اسلام دعوت کرد. وی از این موضوع سخت ناراحت شد و نامه آن جناب را پاره نمود، و برای باذان عامل خود در یمن نوشت که نویسنده این نامه را نزد وی اعزام کند. باذان نیز دو نفر ایرانی را به نام بابویه و خسرو به مدینه فرستاد و پیام خسرو پرویز را به آن جناب رسانیدند. و این اولین ارتباط رسمی ایرانیان با حضرت رسول بوده است.

هنگامی که خبر احضار حضرت رسول به ایران به مشرکین قریش رسید، بسیار خوشوقت شدند و گفتند دیگر برای محمد خلاصی نخواهد بود، زیرا ملک الملوک خسرو پرویز با وی طرف شده و او را از بین خواهد برد. نمایندگان باذان با حکمی که در دست داشتند در مدینه حضور پیغمبر رسیدند و منظور خود را در میان گذاشتند. حضرت فرمود: فردا بیایید و جواب خود را دریافت کنید. روز بعد که خدمت آن جناب آمدند حضرت فرمود: شیرویه دیشب شکم پدرش خسرو پرویز را درید و او را هلاک ساخت.

پیغمبر فرمود: خداوند به من اطلاع داد که شاه شما کشته شد و مملکت شما بزودی به تصرف مسلمین در خواهد آمد. اینک شما به یمن باز گردید، و به باذان بگویید اسلام اختیار کند. اگر مسلمان شد حکومت یمن همچنان با او خواهد بود. نبی اکرم به این دو نفر هدایایی مرحمت فرمود و آن دو نفر به یمن باز گشتند و جریان را به باذان گفتند. باذان گفت: ما چند روزی درنگ می‌کنیم، اگر این مطلب درست از کار در آمد معلوم است که وی پیغمبر است و از طرف خداوند سخن می‌گوید، آنگاه تصمیم خود را خواهیم گرفت. چند روزی بر این قضیه گذشت که پیکی از تیسفون رسید و نامه از طرف شیرویه برای باذان آورد، باذان از جریان قضیه به طور رسمی مطلع شد و شیرویه علت کشتن پدرش را برای وی شرح داده بود. شیرویه نوشته بود که مردم یمن را به پشتیبانی وی دعوت کند و شخصی را

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

که در حجاز مدعی نبوت است آزاد بگذارد و موجبات ناراحتی او را فراهم نسازد. باذان در این هنگام مسلمان شد و سپس گروهی از ایرانیان که آنها را"ابناء"و"احرار"می‌گفتند مسلمان شدند و اینان نخستین ایرانیانی هستند، که وارد شریعت مقدس اسلام گردیدند.
حضرت رسول باذان را همچنان بر حکومت یمن ابقا کردند و وی از این تاریخ از طرف نبی اکرم بر یمن حکومت می‌کرد و به ترویج و تبلیغ اسلام پرداخت و مخالفین و معاندین را سر جای خود نشانید. باذان در حیات حضرت رسول درگذشت، و فرزندش شهربن باذان از طرف پیغمبر به حکومت منصوب شد. وی نیز همچنان روش پدر را تعقیب نمود و با دشمنان اسلام مبارزه می‌کرد.

ارتداد اسود عنسي و مبارزه ايرانيان با وي

پس از مراجعت نبی اکرم از حجۀ الوداع، چند روزی از فرط خستگی مریض شده بستری گردیدند. اسود عنسی از مرض پیغمبر اطلاع پیدا کرد و پنداشت که نبی اکرم از این ناخوشی رهایی پیدا نخواهد کرد. از این رو در یمن ادعای نبوت کرد و گروهی را دور خود جمع نمود. عده کثیری از اعراب یمن پیرامون وی را گرفتند.
ارتداد اسود عنسی نخستین ارتدادی است که در اسلام پدید آمد(۱). عنسی با قبائلی از عرب که پیرامون وی را گرفته بودند به طرف صنعا حمله آورد. شهر بن باذان ایرانی که حاکم حضرت نبی اکرم بود و در مرکز صنعا حکومت می‌راند، خود را برای دفع اسود کذاب که بر ضد اسلام قیام کرده بود آماده ساخت. اسود با هفتصد سوار به جنگ شهر بن باذان آمد و بین این دو، جنگ سختی درگرفت. شهر بن باذان در این جنگ کشته شد و این نخستین فرد ایرانی است که در راه اسلام به شهادت رسید.
پاورقی:
(۱) ابن اثیر در کامل التواریخ، ج ۲، ص ۲۲۸ گوید: و کانت رده الاسود أول رده فی الاسلام علی عهد رسول الله.

کتابخانۀ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

اسود عنسی، پس از کشتن وی با زن شهر بن باذان ازدواج کرد و بر همه یمن تا حضر موت، بحرین، احساء، و بیابانهای بین نجد و طائف تسلط پیدا کرد و همه قبائل یمن را مطیع خود ساخت و فقط تنی چند از اعراب تسلیم او نشدند و به طرف مدینه منوره مراجعت نمودند.
پس از کشته شدن شهر بن باذان ریاست ایرانیان را فیروز و داودیه به عهده گرفتند. اینان همچنان در طریقه اسلام و متابعت از نبی اکرم ثابت ماندند و روش باذان و فرزندش شهر بن باذان را از دست ندادند. در این بین جریان کشته شدن شهر بن باذان و حوادث یمن به اطلاع حضرت رسول رسید و مسلمانان مدینه متوجه شدند که جز ایرانیان و جماعتی از عرب، سرزمین یمن مرتد شده پیرامون اسود کذاب را گرفته اند.

نامه حضرت رسول به ایرانیان یمن

جشیش دیلمی که از ایرانیان مسلمان یمن بود گوید: حضرت رسول اکرم برای ما نامه نوشتند که با اسود کذاب جنگ کنیم. فرمان پیغمبر اسلام برای فیروز، دادویه، و جشیش صادر شده بود و اینان مأمور شده بودند که با دشمنان اسلام به طور آشکار و پنهان جنگ کنند، و فرمان حضرت رسول را به همه مسلمانان برسانند. فیروز، دادویهٔ، و جشیش دیلمی فرمان پیغمبر را به همه ایرانیان رسانیدند.
دیلمی گوید: ما شروع کردیم به مکاتبه و دعوت مردم که خود را برای جنگ با اسود عنسی مهیا سازند. در این هنگام اسود از جریان مطلع شد و برای ایرانیان پیامی فرستاد و آنها را تهدید کرد که اگر با وی سر جنگ و ستیز داشته باشند چنان و چنین خواهد شد. ما در پاسخ وی گفتیم: هرگز سر جنگ با شما نداریم، ولکن اسود به سخنان ما اعتمادی پیدا نکرد و همواره از ایرانیان بیم داشت که امکان دارد وی را از پای در آورند.
در این گیر و دار نامه هایی از"عامر بن شهر"و"ذی زود"و چند جای دیگر رسید، مردم در این نامه ها ما را به جنگ با اسود تشویق می‌کردند و نوید

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مساعدت و همراهی می‌دادند سپس مطلع شدیم که حضرت رسول برای جماعتی دیگر نیز نامه نوشته اند و فرمان داده اند که از فیروز و دادویه و دیلمی پشتیبانی کنند، و آنان را در مقابل اسود کذاب یاری نمایند. از این رو ما در میان مردم پشتیبان پیدا کردیم.

توطئه ایرانیان براي کشتن اسود عنسي

اسود عنسی از توطئه ایرانیان احساس خطر کرد و دریافت این موضوع به جای حساسی خواهد رسید. جشیش دیلمی گوید: آزاد، زن شهر بن باذان که در تصرف اسود بود ما را بسیار مساعدت می‌کرد و راهنماییهای وی ما را سرانجام پیروز گردانید. دیلمی گوید: به آزاد گفتم: اسود شوهر تو را کشت و همه خویشاوندانت را هلاک کرد و از دم شمشیر گذرانید و زنان را تصرف کرد. آزاد که زنی با غیرت و شهامت بود گفت: به خدای سوگند که من مردی را مانند اسود دشمن نمی دارم. اسود مردی بی رحم است و هیچ حقی را از خداوند مراعات نمی‌کند و به محرم و نامحرم عقیده ندارد.

آزاد گفت: شما تصمیم خود را با من در میان گذارید، من نیز آنچه در منزل اسود می‌گذرد با شما در میان خواهم گذاشت. دیلمی گوید: از نزد آزاد بیرون شدم و آنچه بین من و او جریان پیدا کرد باطلاع فیروز و دادویه رسانیدم در این هنگام مردی از در داخل شد و قیس بن عبد یغوث را که با ما همکاری می‌کرد به منزل اسود دعوت کرد. قیس به اتفاق چند نفر به منزل اسود رفتند ولیکن نتوانستند آسیبی به وی برسانند.

در این هنگام، بین قیس و اسود سخنانی رد و بدل شد و قیس بار دیگر به منزل فیروز و دادویه و دیلمی مراجعت کرد و گفت: اینک اسود کذاب می‌رسد و شما هر کاری که دلتان می‌خواهد با وی انجام دهید در این وقت قیس از منزل بیرون شد و اسود با گروهی از اطرافیانش به طرف ما آمد. درنزدیک منزل در حدود دویست گاو و شتر بود، وی دستور داد همه آن گاوان و شتران را کشتند. اسود فریاد زد: این فیروز آیا راست است که در نظر داری مرا بکشی و با من جنگ کنی؟ در این وقت اسود حربه ای را که

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

در دست داشت به طرف فیروز حواله کرد و گفت: تو را مانند این حیوانات سر خواهم برید. فیروز گفت: چنین نیست ما هرگز با تو سر جنگ نداریم و قصد کشتن تو را هم نداریم، زیرا تو داماد ایرانیان هستی و ما به احترام آزاد به تو آسیبی نخواهیم رسانید. علاوه که تو اکنون پیغمبری و امور دنیا و آخرت در دست تو قرار دارد.

اسود گفت: باید قسم یاد کنی که نسبت به من خیانت نکنی و وفادار باشی فیروز سخنانی بر زبان راند و با وی همراهی کرد تا از خانه بیرون شدند، در این هنگام که فیروز باتفاق اسود از خانه بیرون شده راه می‌رفتند، ناگهان شنید که مردی از وی سعایت می‌کند، اسود هم به این مرد ساعی می‌گوید: فردا فیروز و رفقایش را خواهم کشت. ناگهان اسود متوجه شد که فیروز گوش می‌دهد.

دیلمی گوید: فیروز از نزد اسود مراجعت کرد و جریان غدر و حیله وی را در میان گذاشت. ما دنبال قیس فرستادیم و او نیز در مجلس ما شرکت کرد پس از مدتی مشاوره تصمیم گرفتیم بار دیگر با آزاد، زن اسود مذاکره کنیم و جریان را به اطلاع وی برسانیم و از نظر وی نیز اطلاعی به دست آوریم. دیلمی گوید: من نزد آزاد رفتم و موضوع را با وی در میان گذاشتیم و همه قضایا را به اطلاع او رسانیدم.

آزاد گفت: اسود همیشه از خود می‌ترسد و هیچ اطمینانی به جانش ندارد هنگامی که در منزل قرار می‌گیرد تمام اطراف این قصر و راههایی که به آن منتهی می‌شود مورد نظر مأمورین است و حرکت هر جنبنده را زیر نظر خود می‌گیرند بنابراین راه وصول به این ساختمان برای افراد عادی امکان ندارد

تنها جایی که اسود بدون حافظ و نگهبان استراحت می‌کند همین اطاق است، شما فقط در این جا می‌توانید او را دریابید و او را از پای در آورید، و مطمئن باشید که در اطاق خواب وی جز شمشیر و چراغی چیز دیگری نیست.

دیلمی گوید: من از نزد آزاد بیرون شدم و در نظر داشتم از قصر خارج گردم، در این هنگام اسود از اطاق خارج شد و تا مرا دید بسیار ناراحت گردید وی درحالی که دیدگانش از فرط غضب سرخ شده بود گفت: از

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

کجا آمدی و چه کسی به شما اجازه داد بدون اذن من به خانه وارد شوی؟ دیلمی گوید: وی سرم را چنان فشار داد که نزدیک بود از پا در آیم. در این هنگام آزاد از دور جریان را دید و فریاد بر آورد: اسود از وی درگذر، و اگر وی فریاد آزاد را نشنیده بود مرا می‌کشت.

آزاد به اسود گفت: وی پسر عموی من است و به دیدن من آمده است، از وی دست بکش. اسود پس از شنیدن این سخنان دست از من برداشت و مرا رها کرد و من از قصر بیرون شدم و به نزد دوستان خود آمده جریان را با آنان در میان گذاشتم. در این هنگام که سرگرم گفتگو در این موضوع بودیم، قاصدی از طرف آزاد آمد و گفت: وقت فرصت است و شما می‌توانید به مقصود خود برسید، و هر تصمیمی را که در نظر گرفته‌اید هر چه زودتر به مرحله عمل در آورید.

به فیروز گفتیم: هر چه زودتر خود را به آزاد برسان، وی به سرعت خود را به آزاد رسانید، آزاد جریان را کاملا با وی در میان گذاشت. فیروز گوید: ما در خارج ساختمانی که اسود در آن زندگی می‌کرد راهی از زیر زمین با طلاق وی باز کردیم. و افرادی را در دهلیز آن قرار دادیم تا در موقع

لزوم خود را از خارج به این اتاق برسانند و وی را بکشند. فیروز پس از این مطالب داخل اتاق شدو با آزاد مانند اینکه به دیدن وی آمده است نشست و مشغول گفتگو شدند.

در این هنگام که فیروز با آزاد سرگرم سخن بود، اسود از در وارد شد و چو چشمانش به فیروز افتاد سخت ناراحت شد. آزاد هنگامی که ناراحتی اسود را مشاهده کرد غیرتش به جوش آمد و گفت: وی از خویشاوندان من است و با من نسبت نزدیکی دارد. اسود با کمال ناراحتی فیروز را از اتاق خارج کرد و او را از قصر بیرون کشید. چون شب شد فیروز، دیلمی و دادویه هر سه نفر تصمیم گرفتند از راه زیرزمین خود را به اتاق مخصوص اسود برسانند و او را از پای درآورند.

پس از اینکه مقدمات کشتن اسود را از هر جهت فراهم آوردند، نظر خود را با دوستان و همفکران خود در میان نهادند و موضوع را به اطلاع بعضی از قبائل عرب مانند همدان و حمیر رسانیدند. دیلمی گوید: ما شب دست به

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

کار شدیم و از زیر زمین راهی به اتاق اسود باز کردیم و خود را به درون اتاق وی رسانیدیم. در میان اتاق یک چراغ می سوخت و روشنایی مختصری از آن مشاهده می شد. ما به فیروز اعتماد داشتیم، زیرا وی مردی شجاع و بیباک و هم زورمند و قوی بود، به فیروز گفتیم: بنگر در روشنایی چه چیز می‌بینی؟ فیروز بیرون شد در حالی که ما بین او نگهبانان قرار گرفته بودند، هنگامی که بر در اطاق رسید صدای خرخری شنید، معلوم شد اسود در خواب فرو رفته و نفیرش بلند شده است، آزاد زنش نیز در گوشه ای نشسته، هنگامی که فیروز در اطاق رسید ناگهان اسود از خواب پریده و بلند شد و در جای خود نشست و فریاد بر آورد: ای فیروز مرا با تو چکار است؟!

در این هنگام فیروز متوجه شد که اگر مراجعت کند به دست نگهبانان کشته خواهد شد و آزاد نیز هلاک خواهد شد، ناگهان خود را به درون اطاق افکند و خویشتن را بروی اسود انداخت و با وی گلاویز شد و مانند شتر نر بروی حمله آورد و سرش را گرفت و او را خفه کرد. هنگامی که می‌خواست از اطاق بیرون رود آزاد گفت: مطمئن هستی که این مرد کشته شده و جان از کالبدش در آمده است؟ فیروز گفت: آری کشته شد و تو از وی راحت شدی. فیروز از اطاق بیرون شد و جریان را باطلاع ماها که در کنار دهلیز زیر زمینی بودیم رسانید ما نیز داخل اطاق شدیم، در حالیکه اسود کذاب هنوز مانند گاو فریاد بر می‌آورد سپس با کارد بزرگی سرش را از تن وی جدا کردیم و بدین طریق منطقه یمن را از وجود ناپاکش پاک ساختیم.

در این لحظه اضطرابی در حوالی اطاق مخصوص وی پدید آمد و سر و صدا بلند شد، نگهبانان از اطراف و اکناف به طرف ساختمان مسکونی اسود آمدند و فریاد بر آوردند: چه شده است؟ آزاد زن اسود گفت موضوع تازه‌ای نیست، پیغمبر در حال نزول وحی است! و در اثر وحی بدین حالت افتاده است و بدین طریق نگهبانان از اطراف اطاق پراکنده شدند و ما از خطر جستیم.

پس از رفتن نگهبانان بار دیگر سکوت فضای اطاق را فرا گرفت و ما چهار نفر یعنی فیروز، دادویه، جشیش دیلمی، و قیس در این فکر افتادیم که

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

رفقای خود را چگونه از این جریان مطلع سازیم: در نظر گرفتیم فریاد بزنیم که اسود را کشتیم، و همین نظریه را در هنگام طلوع فجر به مرحله عمل در آوردیم. پس از طلوع فجر شعاری را که قرار بود، با صدای بلند اعلام کردیم، و در آخر این فریاد مسلمانان و کفار رسیدند و از وقوع قضیه بزرگی اطلاع پیدا کردند.

دیلمی گوید: سپس شروع کردم به اذان گفتن و با صدای بلند گفتم"اشهد ان محمدا رسول الله"و اعلام کردم که"عیهله"یعنی اسود کذاب دروغ می‌گفت و بدون حق خود را پیغمبر معرفی می‌کرد. در این موقع سر او را بطرف مردم افکندم. پس از این جریان گروهی از نگهبانان وی که کشته شدن وی را مشاهده کردند شروع کردند بغارت قصر وی و هر چه در آن بود به یغما بردند، و به طور کلی در یک لحظه آنچه در آن کاخ جمع شده بود از بین رفت و تار و مار شد. بدین طریق یک ادعای باطل و دروغ که موجب قتل نفوس بیشماری گردید نابود شد.

پس از این به اهل صنعا گفتیم هر کس یکی از اصحاب عنسی را مشاهده کرد دستگیر کند. بدین ترتیب گروهی از یاران اسود توقیف گردیدند. هنگامی که طرفداران اسود از جایگاه خود در آمدند مشاهده کردند هفتاد نفر از رفقای آنها مفقود الاثر می‌باشند، دوستان اسود جریان را برای ما نوشتند،

ما نیز برای آنان نوشتیم آنچه را که آنها در دست دارند برای ما واگذارند، و ما نیز آنچه را در اختیار داریم به زمین خواهیم گذاشت.

این پیشنهاد به مرحله عمل در آمد ولیکن یاران اسود بعد از این نتوانستند همدیگر را ملاقات کنند و تصمیمات جدیدی بگیرند، و ما کاملا از شر آنان آسوده شدیم. اصحاب اسود بعد از کشته شدن وی به بیابانهای بین صنعا و نجران پناه بردند و دیگر از مداخله در امور ممنوع شدند. در این هنگام کلیه عمال و حکامحضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به طرف مرکز حکومت و محل خود رفتند و بار دیگر اوضاع و احوال به حال عادی برگشت.

خبر کشته شدن اسود به سرعت به اطلاع مسامانان درمدینه منوره رسید. عبدالله بن عمرروایت می‌کند: در شبی که اسود کذاب کشته شد از طریق وحی خبر کشته شدن وی به اطلاع نبی اکرم رسید، و حضرت

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

فرمودند: عنسی کشته شد و قتل وی به دست مبارک که از یک خانواده مبارک می‌باشد واقع گردیده است مسلمانان از حضرت رسول پرسیدند کدام مرد وی را کشت؟ فرمود: فیروز.
ایام حکومت و ریاست اسود در یمن و نواحی آن سه ماه به طول انجامید. فیروز گوید: چون اسود را کشتیم اوضاع و احوال به صورت عادی در آمد و مانند روزهای قبل از وی، بار دیگر امن و آرامش سرزمین یمن را فرا گرفت معاذ بن جبل که از طرف پیغمبر امام جماعت اهل یمن بود و در دوره اسود خانه نشین شده بود، بار دیگر دعوت شد که نماز را از سر گیرد و اقامه جماعت کند. ما از هیچ چیز باک نداشتیم جز اندکی از سواران طرفداران اسود که در اطراف یمن پراکنده شده بودند. در این هنگام که اوضاع و احوال آرام شده بود خبر در گذشت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسید و بار دیگر آرامش به هم خورد و رشته امور از هم گسیخته گردید.

مبارزه ایرانیان یمن با گروهي از مرتدین عرب

قیس بن عبد یغوث که با فیروز و سایر ایرانیان مقیم یمن با اسود کذاب مبارزه می‌کردند، پس از در گذشت حضرت رسول مرتد شد و با فیروز به جنگ پرداخت قیس بن عبد یغوث تصمیم گرفت که نخست فیروز را بکشد، زیرا فیروز با کشتن کذاب عنسی در میان مردم یمن شهرتی به هم رسانیده بود و اهمیت فوق العاده ای برایش قائل بودند.
قیس با حیله و مکر و نقشه های شیطانی فیروز را مستاصل کرد و بار دیگر اوضاع و احوال یمن مخصوصا اوضاع مسلمانان ایرانی پریشان شد. و مسلمانان هسته مرکزی و نگهبان حقیقی و فداکار خود را از دست دادند.
قیس بن عبد یغوث در یمن که از سه نفر مسلمان که هر سه ایرانی بودند ترس و واهمه داشت و اینان عبارت بودند از: فیروز، دادویه و جشیش دیلمی. هنگامی که خبر ارتداد قیس بن عبد یغوث به مدینه رسید، ابوبکر که تازه به خلافت رسیده بود به چند نفر نامه نوشت که از فیروز و مسلمانان ایرانی که موجب هلاک اسود کذاب شدند پشتیبانی کنند.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

قیس هنگامی که شنید ابوبکر چنین نامه ای نوشته برای ذوالکلاع نوشت که خود و اصحابش با ایرانیان جنگ کنند و آنان را از خاک یمن اخراج نمایند ولیکن ذوالکلاع و یارانش به قیس اعتناء نکردند و پیشنهاد او را رد نمودند.

قیس هنگامی که دید کسی او را یاری نمی کند، تصمیم گرفت به هر طریق که شده ولو با مکر و فریب ایرانیان را از پا در آورد و فیروز و دادویه و دیلمی را که سر کردگان آنها به شمار می‌روند بکشد.

قیس برای اصحاب اسود کذاب که در کوهها پراکنده بودند و با فیروز و ایرانیان سخت دشمن بودند دعوت نامه فرستاد و از آنان درخواست نمود که با فیروز و ایرانیان مسلمان جنگ کنند و قیس را یاری نمایند. در اثر این دعوت جماعتی از اصحاب اسود عنسی در صنعا اجتماع نمودند و خود را برای جنگ با ایرانیان آماده ساختند.

در این هنگام اهل صنعا از این جریان اطلاع پیدا کردند و از اسرار و حقایق پشت پرده که توسط قیس بن عبد یغوث انجام می‌گرفت مطلع شدند.

قیس با فیروز و دادویه به مشورت پرداخت و با مکر و حیله اوضاع و احوال را بر آنها وارونه جلوه داد و از این دو نفر دعوت کرد که فردا با هم غذا بخورند اینان نیز دعوت وی را پذیرفتند و قرار شد در موعد مقرر در منزل وی حاضر شوند.

نخست دادویه به خانه قیس وارد شد و بلافاصله توسط گروهی که قبلا آماده شده بودند کشته شد. پس از چند لحظه فیروز از راه رسید، همینکه وارد خانه شد شنید دو زن از پشت بام با همدیگر می‌گویند این مرد هم الان کشته خواهد شد، همانطور که قبل از رسیدن او دادویه را کشتند.

فیروز پس از شنیدن این سخن بلافاصله از منزل بیرون شد و یاران قیس چون این را بدیدند وی را تعقیب کردند، لیکن نتوانستند او را دریابند.

فیروز به سرعت تمام از آن حوالی دور شد و در بین راه جشیش دیلمی را دید که وی برای شرکت در ناهار به منزل قیس می‌رود، بلافاصله خود را به وی رسانید و جریان را گفت، و بدون درنگ هر دو به طرف کوه خولان رفتند، و در آنجا در نزد خویشاوندان فیروز قرار گرفتند.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

فیروز و جشیش هر دو از کوه بالا رفتند و یاران قیس با دیدن این وضع مراجعت نمودند. در این هنگام که فیروز از صنعا بیرون شده بود بار دیگر اصحاب اسود عنسی به فعالیت پرداختند.
پس از استقرار فیروز در کوه خولان گروهی از مسلمانان عرب و ایرانی بار دیگر اطراف فیروز را گرفتند. فیروز همه این حوادث را به مدینه گزارش داد.
رؤسای قبایل عرب از یاری فیروز و ایرانیان مسلمان دست برداشتند و راه اسود کذاب گرفتند. قیس دستور داد همه ایرانیان را از یمن خارج کنند و به آنان دستور دادند هر چه زودتر به سرزمین خود مراجعت کنند، زنان و فرزندان فیروز و دادویه را نیز مجبور کردند از یمن بیرون روند.
هنگامی که فیروز از این جریان اطلاع پیدا کرد، تصمیم گرفت که با قیس بن عبد یغوث جنگ کند. فیروز برای چند قبیله از اعراب نوشت که وی را در جنگ مرتدین یاری کنند.
در این موقع گروهی از طائفه عقیل که به حمایت از فیروز و ایرانیان برخاسته بودند بر سواران قیس که ایرانیان را از یمن بیرون می‌کردند تاختند و ایرانیان را از دست آنان نجات دادند.
قبیله عک نیز به طرفداری از فیروز بپا خاستند و موفق شدند جماعت دیگری از ایرانیان را که در اسارت اعراب مرتد قرار داشتند آزاد سازند. قبیله عقیل و عک متفقا مردان خود را به یاری فیروز فرستادند و همگان بر مرتدین که در رأس آنها قیس قرار داشت حمله آوردند. در نتیجه قیس بن عبد یغوث شکست خورد و از میدان جنگ فرار کرد و یاران اسود عنسی نیز از هم پاشیدند.
پس از فرار کردن قیس و از هم پاشیدن لشکریان وی، خود او سرانجام بدست مهاجرین ابی امیه اسیر شد. او را بند کرده بمدینه بردند. ابوبکر از وی بازجویی کرد که چرا دادویه ایرانی را کشتی؟ گفت: من او را نکشته‌ام! وی را به طور نهانی کشتند و معلوم نیست کشنده او چه مردی بوده است؟ ابوبکر نیز سخن وی را پذیرفت و از قتل او در گذشت شاید این اولین موردی باشد که در آن حقوق اسلامی پایمال شده و تبعیض نژادی و تعصب

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

قومی به کار رفت و برتری عرب را بر عجم به کار بستند زیرا همه می‌دانستند که قیس مرتد شده و با دشمنان اسلام نیز همکاری می‌کند و دادویه مسلمان ایرانی برای دفاع از اسلام کشته شده است(۱).

شکست ایرانیان از مسلمانان

مسئله برخورد مسلمانان با دولت ایران و سرانجام پیروز شدن آنان بر حکومت ساسانی یکی از مسائلی بود که عظمت و واقعیت اسلام را در نظر ایرانیان بهتر جلوه گر می‌ساخت.
در روزگاری که مسلمانان با دولت ساسانی می‌جنگیدند کشور ایران با همه اغتشاشات و از هم پاشیدگیهائی که داشت از نظر نظامی بسیار نیرومند بود. ایران آنروز با مقایسه مسلمانان آنروز طرف نسبت نبود. در آن زمان دو قدرت درجه اول بر جهان حکومت می‌کرد: ایران و روم. سایر کشورها یا تحت الحمایه آنها بودند یا باج گزار آنها. ایرانیان آنروز چه از نظر سرباز و اسلحه و وسائل جنگی و چه از نظر کثرت جمعیت، و چه از نظر آذوقه و تجهیزات و امکانات دیگر، برتری فوق العاده ای نسبت به مسلمانان داشتند. اعراب مسلمان حتی با فنون جنگی آنروز در سطحی که ایرانیان و رومیان آشنا بودند، آشنا نبودند اعراب فنون جنگی را به طور کامل نمی‌دانستند لهذا احدی در آن زمان نمی توانست آن شکست عظیم ایران را به دست اعراب مسلمان پیش بینی کند.
در اینجا ممکن است گفته شود که علت پیروزی مسلمانان شور ایمانی و هدفهای روشن و ایمان و اعتقاد آنها به رسالت تاریخی شان و اطمینان کامل به پیروزی و بالاخره ایمان و اعتقاد محکم آنان نسبت به خدا و روز جزا بود.
البته در اینکه این حقیقت در این پیروزی خیلی دخیل بوده است حرفی نیست، فداکاریها و جانبازیهای آنان و سخنانی که از آنان در آن اوقات باقی مانده نشان می‌دهد که ایمان آنان به خدا و قیامت و صدق رسالت نبی اکرم و رسالت
پاورقی:
(۱) پایان قسمت اول نوشته آقای عطاردی، قسمت دوم نوشتهء معظم له در بخش دوم کتاب ذکر خواهد شد. ماخذ و منابع این قسمت نیز در پایان آن قسمت خواهد آمد.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

تاریخی خودشان کامل بوده است، معتقد بوده اند جز خدا را نباید پرستش کرد و مللی را که غیر خدا را به هر شکل و هر صورت پرستش می‌کنند باید نجات داد، برای خود رسالتی قائل بوده اند که توحید الهی و عدل اجتماعی را برقرار کنند، طبقات مظلوم را از چنگ طبقات ستمگر رها سازند.

سخنانی که در مواقع مختلف در مقام تشریح هدفهای خود گفته اند نشان می‌دهد که صد در صد آگاهانه گام بر می‌داشته اند و هدف مشخص و معینی داشته اند و واقعا به تمام معنی نهضتی را رهبری می‌کرده‌اند، واقعا آنچنان بوده‌اند که علی علیه السلام توصیف می‌کند:"و حملوا بصائرهم علی اسیافهم »(۱) همانا بینشهای روشن خویش را بر دوش شمشیرهای خویش حمل می‌کردند. اما جیره خواران استعمار ناجوانمردانه نهضت اسلامی را در ردیف حمله اسکندر و مغول قرار می‌دهند.

اینها همه درست، ولی تنها قدرت روحی و ایمانی آنان کافی نبود که چنین فتوحاتی نصیب آنها بشود، هر چه باشد محال است جمعیت کمی آن هم با آن شرایطی که گفتیم بتواند با حکومتی همچون حکومت ساسانی مقابله کند و آن را به کلی محو و نابود سازد(۲).

جمعیت آنروز ایران را در حدود ۱۴۰ میلیون تخمین زده‌اند(۳) که گروه بی شماری از آنان سرباز بودند و حال آنکه تمام سربازان اسلام در جنگ ایران و روم به شصت هزار نفر نمی‌رسیدند و وضع طوری بود که اگر مثلا ایرانیان عقب

پس علت اساسی شکست ایران را در جای دیگری باید جستجو کنیم.

پاورقی:

(۱) نهج البلاغه، خطبه ۱۴۸، این تعبیر را امیرالمؤمنین برای مؤمنین زمان رسول خدا آورده است.

(۲) همان طور که اصحاب حضرت امام حسین(ع) با آن همه ایمانشان در مدت قلیلی به دست سپاهیان یزید کشته شدند. همین اعراب مسلمان در اروپا پیشروی کردند، اما پس از آنکه مقاومت شدیدی در برابرشان شد خواه ناخواه فتوحاتشان در اروپا متوقف گشت پس معلوم می‌شود یکی از علل

پیروزی مسلمانان این بود که مقاومت شدید و جدی در برابر آنها نمی‌شد، بلکه در اثر نابسامانیهای داخلی کشورهای فتح شده مقدمشان گرامی داشته می‌شد.

(۳) این تخمین از سعید نفیسی است در کتاب تاریخ اجتماعی ایران. نشینی می‌کردند این جمعیت در میان مردم ایران گم می‌شدند، ولی با این همه چنانکه گفتیم حکومت ساسانی به دست همین عده برای همیشه محو و نابود شد.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

حقیقت این است که مهمترین عامل شکست حکومت ساسانی را باید ناراضی بودن ایرانیان از وضع دولت و آیین و رسوم اجحاف آمیز آن زمان دانست.
این نکته از نظر مورخین شرقی و غربی مسلم است که رژیم حکومت و اوضاع اجتماعی و دینی آن روز بقدری فاسد و خراب بود که تقریبا همه مردم از آن ناراضی بودند.
این نارضایی ناشی از جریانهای چند سال اخیر بعد از خسرو پرویز نبود زیرا اگر روح مردمی به اساس یک رژیم یا یک آیین خوشبین باشد نارضایی موقت سبب نمی شود که هنگامی که دشمن مشترک رو می‌آورد آن مردم نجنگند، بر عکس اگر روح ملی زنده باشد هر چند اوضاع ظاهر خراب باشد، در اینگونه مواقع ملت خود را جمع و جور می‌کند اختلافات داخلی را کنار می‌گذارد، و یکدست به دفع دشمن مشترک می‌پردازد، همچنانکه نظیر آنرا در تاریخ زیاد دیده‌ایم.
معمولا هجوم دشمن سبب اتحاد بیشتر و از میان رفتن اختلافات داخلی می‌شود، اما این به شرطی است که یک روح زنده در آن مملکت که از مذهب یا حکومت آنان سرچشمه بگیرد وجود داشته باشد.
در عصر خودمان می‌بینیم که اعراب با آنهمه اختلافات و تفرقه‌ها که در میانشان هست و استعمار هم آن را دامن می‌زند، وجود دشمن مشترک یعنی اسرائیل عامل وحدت آنها شده است. قوای آنان را تدریجا جمع و جور می‌کند، شعور آنها را یکدست می‌کند، این خود دلیل است که یک روح زنده در این ملت وجود دارد.
اجتماع آنروز ایران یک اجتماع طبقاتی عجیبی بود با همه عوارض و آثاری که در اینگونه اجتماعات هست، تا آنجا که حتی آتشکده های طبقات مختلف با هم فرق داشت، فرض کنید که میان ما مساجد اغنیا از مساجد فقرا جدا باشد چه روحی در مردم بیدار می‌شود؟! طبقات بسته بود، هیچکس حق نداشت از طبقه ای وارد طبقه دیگر بشود، کیش و قانون آنروز هرگز اجازه نمی داد که یک کفش دوز و یا کارگر بتواند با سواد بشود، تعلیم و تعلم تنها در انحصار اعیان زادگان و موبد زادگان بود.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

دین زرتشت در اصل هر چه بود، به قدری در دست موبدها فاسد شده بود که ملت باهوش ایران هیچگاه نمی توانست از روی صمیم قلب به آن عقیده داشته باشد و حتی آنچنانکه محققین گفته اند اگر هم اسلام در آنوقت به ایران نیامده بود مسیحیت تدریجا ایران را مسخر می‌کرد و زرتشتی گری را از میان می‌برد. روشنفکران و باسوادان آن روز ایران، و همچنین مراکز علمی و فرهنگی ایران آنروز را مسیحیان تشکیل می‌داده‌اند نه زردشتیان. زردشتیان آنچنان دچار غرور و تعصبهای خشک و سنتهای غلط بودند که نمی توانستند درباره علم و فرهنگ و عدالت و آزادی بیندیشند. ودر واقع مسیحیت بیش از زردشتی گری از ورود اسلام به ایران زیان دید، زیرا زمینه بسیار مناسبی را از دست داد.

بی علاقگی مردم ایران نسبت به حکومت و دستگاه دینی و روحانیتشان، سبب می‌شد که سربازان آنها در جنگها بامیل و رغبت علیه مسلمانان نجنگند و حتی در بسیاری از موارد به آنها کمک کنند(۱).

ادوارد براون، در جلد اول تاریخ ادبیات ایران، صفحه ۲۹۹ می‌گوید:

این مسئله(آیا اسلام به زور به ایران تحمیل شده یا ایرانیان به رغبت اسلام را پذیرفته‌اند) را پرفسور آرنولد استاد دارالفنون علیگره در کتاب نفیس خود درباره تعلیمات اسلام به وجه بسیار خوبی ثابت نموده است. آرنولد به بیتابی مؤبدان بی گذشت زرتشتی اشاره می‌کند و می‌گوید مؤبدان نه تنها نسبت به علمای سایر ادیان بلکه در برابر کلیه فرق مخالف ایران و مانویان و مزدکیان و عرفای مسیحی(گنوستیک) وامثالهم تعصب

پاورقی:

۱. مرحوم محمد قزوینی در بیست مقاله آورده است که:

"ایرانیان خائن و عرب ماب آنوقت از اولیاء امور و حکام ولایات و مرزبانان اطراف به محض اینکه حس کردند که در ارکان دولت ساسانی تزلزل روی داده و قشون ایران در دو سه دفعه از قشون عرب شکست خورده‌اند، خود را به دامان عرب ها انداخته و نه تنها آنان را در فتوحاتشان کمک کردند و راه و چاه را به آنها نمودند بلکه سرداران عرب را به تسخیر سایر اراضی که در قلمرو آنان بود و هنوز قشون عرب به آنها حمله نکرده بود دعوت کردند و کلید قلاع و خزائن را دو دستی به آنان تسلیم کردند به شرط اینکه عربها آنان را به حکومت نواحی باقی بگذارند".

مرحوم قزوینی این داستان را فقط به عنوان مذمت کسانی که به لشکر اسلام راه و چاه نشان دادند نقل کرده است و حال آنکه باید دید چرا آنان دست از حکومت ساسانی کشیدند؟ برای چه به کسانی که به قول ناسیونالیستهای ایرانی بیگانه بودند راه و چاه را نشان دادند؟ آیا این جز بخاطر آن بوده است که آنان از دولت ساسانی و از آیینی که پشتیبان آن بود ناراضی بودند و آسایش خود را در پیروی از مسلمانان می‌دانستند؟

نشان می‌دادند و بدین سبب به شدت مورد بیمهری و نفرت جماعات زیادی قرار گرفته بودند. رفتار ستمگرانه موبدان نسبت به پیروان سایر مذاهب و ادیان سبب شد که درباره آیین زرتشت و پادشاهانی

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

که از مظالم موبدان حمایت می‌کردند حس بغض و کینه شدید در دل بسیاری از اتباع ایران برانگیخته شود و استیلای عرب به منزله نجات و رهایی ایران از چنگال ظلم تلقی گردد.
ادوارد براون سپس به سخنان خود چنین ادامه می‌دهد:
... و مسلم است که قسمت اعظم کسانیکه تغییر مذهب دادند به طیب خاطر و به اختیار و اراده خودشان بود. پس از شکست ایران در قادسیه، فی المثل چهار هزار سرباز دیلمی،(نزدیک بحر خزر) پس از مشاوره تصمیم گرفتند به میل خود اسلام آورند و به قوم عرب ملحق شوند این عده در تسخیر جلولا به تازیان کمک کردند و سپس با مسلمین در کوفه سکونت اختیار کردند و اشخاص دیگر نیز گروه گروه به رضا و رغبت به اسلام گرویدند.
قانون و آیین و حکومت ایران مقارن ظهور اسلام طوری بود که قاطبه ملت ایران را وا می‌داشت برای متابعت از حکومت و آیین تازه‌یی خود را آماده کنند و بهمین جهت بود که وقتی ایران بدست مسلمانان فتح شد مردم ایران علاوه بر اینکه عکس العمل مخالفی از خود نشان ندادند خود برای پیشرفت اسلام زحمات طاقت فرسایی کشیدند.
آقای دکتر صاحب الزمانی در کتاب دیباچه‌ای بر رهبری می‌گویند:
توده های مردم نه تنها در خود در برابر جاذبه جهان بینی و ایدئولوژی ضد تبعیض طبقاتی اسلام مقاومتی احساس نمی کردند، بلکه درست در آرمان آن همان چیزی را می یافتند که قرنها به بهای آه و اشک و خون خریدار و جان نثار و مشتاق آن بودند و عطش آن را از قرنها درخود احساس می‌کردند...(۱)
توده های نسل اول ایران در صدر اسلام، در برابر آرمان رهایی بخش

پاورقی:
(۱) دیباچه‌ای بر رهبری صفحه. ۲۵۵
آیین نو، نه تنها با شعارهای تبلیغاتی مردم فریب خوش ظاهر بی باطن روبرو نگشتند، نه تنها فقط پیامبر اسلام بارها تصریح کرده بود که:"من انسانی همانند شما هستم"و یا"بین سیاه حبشی و سید قرشی جز به پرهیزکاری و تقوا تفاوتی وجود ندارد"، بلکه عملا نیز روش حکومت خلفای راشدین به ویژه علی را در حد خواب و خیال افسانه آمیزی، بی پیرایه‌تر از آنچه خود می‌خواستند و آرزویش را در دل داشتند ساده یافتند... یکی از حساس ترین لحظات برخورد این دو جهان بینی برخورد سنت منحط ساسانی و آیین نو اسلام را در بسیج علی امیرالمؤمنین هنگام لشکر کشی به شام با کشاورزان آزاد شده ایرانی شهر"انبار"بر ساحل فرات می‌یابیم. این برخورد موجب تقریر یکی از شیواترین و تکان دهنده ترین خطبه های علی است که از این پیشوای بی نظیر تاریخ جهانداری و سیاست، برای همیشه برای عبرت رهبران آینده جهان بر جای مانده است... نیروی عراق بسوی شام بسیج کرده بود، دهگانان شهر زیبای انبار بر ساحل فرات به آئین ایران قدیم صف بسته بودند تا موکب همایون امیرالمؤمنین را...

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

استقبال کنند، چون نوبت رسید پیش دویدند، علی را که از سربازان دیگر امتیازی نداشت با هلهله و شادباش و شادی تلقی کردند. آن پیشوای بزرگ از رسم تعظیم و تکریم ایرانیان نسبت به پیشوای خویش با بیانی پر لطف اینچنین انتقاد می‌کند... پروردگار متعال از این عمل راضی نیست. در نظر امیرالمؤمنین هم سخت ناپسند و مکروه است، احرار و آزادگان نیز هرگز به چنین ننگی تن در نمی‌دهند... فکر کنید آیا خردمند خشم خداوند را به بهای مشقت و زحمت خویش خریدار است؟...(۱)

آقای دکتر صاحب الزمانی سپس چنین می‌گوید:

اسلام نقطه عطفی را در فلسفه رهبری توده‌ها به میان کشیده بود "شبان"را برای حراست "گله" می‌دانست، نه گله را برای اطفاء خون آشامی شبان گرگ سیرت. اسلام حماسه آزادی توده ها به شمار می‌رفت رهبر برای مردم یا مردم برای رهبر؟ این بود پرسش تازه ای که اسلام در برابر فلسفه

پاورقی:

(۱) همان، صفحات ۲۶۷ - ۲۷۰

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

سیاسی دنیای قدیم و ایران ساسانی به وجود آورده بود. در جنگهای هفتصد ساله ایران و روم هیچگاه چنین مسئله‌ای در برابر توده‌ها مطرح نگشته بود. سیاست خود کامه هر دو امپراطوری یکی بود: مردم برای رهبر، توده ها فدای طبقات ممتاز(۱)... بارگاه بی پیرایه علی در کوفه قرار داشت و موالی و ایرانیان با آن تماس نزدیک داشتند سادگی آنرا تنها به وصف نمیشنیدند بلکه برای العین با دیدگان خویش بخوبی میدیدند. از اینرو اگر توده های ستمدیده ایرانی بدین دعوت لبیک اجابت گفتند شگفتی ندارد(۲).

نفوذ آرام و تدریجی

هر چه روزگار میگذشت بر علاقه و ارادت ایرانیان نسبت به اسلام و بر هجوم روز افزون آنان به اسلام و ترک کیشها و آیینهای قبلی و آداب و رسوم پیشین افزوده می شد.
بهترین مثال، ادبیات فارسی است. هر چه زمان گذشته است تأثیر اسلام و قرآن و حدیث در ادبیات فارسی بیشتر شده است نفوذ اسلام در آثار ادبا و شعرا و حتی حکمای قرون ششم و هفتم به بعد بیشتر و مشهودتر است تا شعرا و ادبا و حکمای قرون سوم و چهارم. این حقیقت از مقایسه آثار رودکی و فردوسی با آثار مولوی و سعدی و نظامی و حافظ و جامی کاملا هویدا است.
در مقدمه کتاب"احادیث مثنوی"(۳) پس از آنکه می‌گوید:"از قدیمترین عهد، تأثیر مضامین احادیث در شعر پارسی محسوس است"، و به اشعاری از رودکی استشهاد می‌کند، می‌گوید.
از اواخر قرن چهارم که فرهنگ اسلامی انتشار تمام یافت و مدارس در نقاط مختلف تأسیس شد و دیانت اسلام بر سایر ادیان غالب آمد و مقاومت زرتشتیان در همه بلاد ایران با شکست قطعی و نهایی مواجه گردید و

پاورقی:
(۱) همان، ص ۲۷۲
(۲) همان، ص ۳۲۳
(۳) تالیف مرحوم بدیع الزمان فروزانفر.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

فرهنگ ایران به صبغه اسلامی جلوه گری آغاز نهاد و پایه تعلیمات بر اساس ادبیات عربی و مبانی دین اسلام قرار گرفت، بالطبع توجه شعرا و نویسندگان به نقل الفاظ و مضامین عربی فزونی گرفت و کلمات و امثال و حکم پیشینیان(قبل از اسلام) در نظم و نثر کمتر می آمد. چنانکه به حسب مقایسه در سخن دقیقی و فردوسی و دیگر شعرای عهد سامانی و اوائل عهد غزنوی نام زرتشت و اوستا و بوذرجمهر و حکم وی بیشتر دیده می‌شود، تا در اشعار عنصری و فرخی و منوچهری که در اواخر قرن چهارم و اوائل قرن پنجم می زیسته اند.

نیز تاریخ نشان می‌دهد که هر چه استقلال سیاسی ایرانیان بیشتر شده اقبال آنها به معنویات و واقعیات اسلام فزونی یافته است.

طاهریان و آل بویه و دیگران که نسبتا استقلال سیاسی کاملی داشتند، هرگز به فکر این نیفتادند که اوستا را دوباره زنده کنند و دستورات آن را سرمشق زندگی خود قرار دهند، بلکه بر عکس با تلاشهای پیگیر برای نشر حقایق اسلامی کوشش می‌کردند.

ایرانیان پس از صد سال که از فتح ایران به دست مسلمانان گذشت، نیروی نظامی عظیمی به وجود آوردند دستگاه خلافت اموی در اثر اجحافات و انحرافات از تعلیمات اسلامی مورد بیعلاقگی عموم مسلمانان بجز اعرابی که روی تعصب عربی گام بر می‌داشتند واقع شد ایرانیان با قدرت و نیروی خود توانستند خلافت را از خاندان اموی به خاندان عباسی منتقل کنند. قطعا در آن زمان اگر می‌خواستند حکومت مستقل سیاسی تشکیل دهند و یا آیین کهن خویشتن را تجدید کنند، برای آنان کاملا مقدور بود. ولی در آن وقت نه به فکر تاسیس حکومت مستقل در برابر دستگاه خلافت افتادند و نه به فکر تجدید آیین کهن و دور افکندن آیین جدید تا آن وقت تصور میکردند با تغییر خلافت از دودمانی به دودمان دیگر می‌توانند به آرزوی خود که زندگی در ظل یک حکومت دینی اسلامی در پرتو قرآن کریم بود نایل گردند.

تا آنکه دوره بنی العباس پیش آمد و از دودمان عباسی نیز ناراضی شدند در دوره بنی عباس جنگ میان طاهر بن الحسین و سپاه ایرانی به طرفداری از "مامون"از یکطرف، و علی بن عیسی و سپاهیان عرب به طرفداری"امین"از طرف دیگر واقع

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

شد. غلبه طاهر بن الحسین بر سپاهیان طرفدار "امین"بار دیگر نشان داد که قدرت نظامی در اختیار ایرانیان است، در عین حال در این موقع نیز ایرانیان نه به فکر استقلال سیاسی افتادند و نه به فکر اینکه دین اسلام را کنار بگذارند. ایرانیان هنگامی به فکر استقلال سیاسی افتادند که از حکومتهای عربی و اینکه آنها یک حکومت واقعا اسلامی باشند صد در صد مایوس شدند.

اما در عین حال تنها به استقلال سیاسی قناعت کردند و نسبت به آیین مقدس اسلام سخت وفادار ماندند، اغلب ایرانیان در دوره استقلال سیاسی ایران مسلمان شده‌اند. استقلال سیاسی ایران از اوائل قرن سوم هجری شروع شد و تا آن وقت هنوز بسیاری از مردم ایران به کیشها و آیینهای قدیم از قبیل زرتشتی و مسیحی و صابی و حتی بودایی باقی بودند سفرنامه‌هایی که در قرون سوم و چهارم نوشته شده حکایت می‌کند که تا آن زمانها در ایران آتشکده ها و کلیساهای فراوان وجود داشته است، بعدها کم کم از عدد آنها کاسته شده و جای آنها را مساجد گرفته است.

تاریخ نویسان اسلامی خاندانهای چندی را از ایرانیان نام می‌برند که تا قرنهای دوم و سوم، بلکه تا قرن چهارم هجری همچنان به دین زرتشت باقی بوده‌اند و در اجتماع مسلمانان محترم می‌زیسته اند و سپس آن دین را ترک کرده‌اند. می‌گویند: سامان، جد اعلای سامانیان که از احفاد سلاطین ساسانی است و خود از بزرگان بلخ بوده است در حدود قرن دوم، و جد اعلای خاندان قابوس که آنها نیز حکومت و فرمانروایی یافتند در قرن سوم، و مهیار دیلمی شاعر زبر دست و معروف ایرانی در اواخر قرن چهارم هجری به دین اسلام گرویدند.

مردم طبرستان و قسمتهای شمالی ایران تا سیصد سال پس از هجرت هنوز دین جدید را نشناخته بودند و با دولت خلفا به دشمنی بر می‌خاستند. بیشتر مردم کرمان در تمام مدت خلافت امویها زردشتی ماندند و در روزگار استخری(صاحب کتاب المسالک و الممالک) زردشتیان فارس اکثریت را تشکیل می‌داده‌اند. مقدسی صاحب کتاب احسن التقاسیم نیز که از مورخان و جغرافی نویسان بزرگ جهان اسلام است و خود به ایران مسافرت کرده است در صفحه ۳۹ و ۴۲۰ و ۴۲۹ کتاب خود از زردشتیان فارس و نفوذ بسیار آنها و احترام آنها نزد مسلمانان که از سایر اهل ذمه محترمتر بوده اند یاد کرده است.

بنا به گفته این مورخ در جشنهای زردشتیان در آن وقت همه بازارهای شهر را

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

آذین می بسته اند و در عیدهای نوروز و مهرگان مردم شهر در سرور و شادی با ایشان هماهنگ می‌شده اند. مقدسی در صفحه ۳۲۳ احسن التقاسیم راجع به مذهب اهل خراسان می‌گوید:"در آنجا یهودی بسیار است و مسیحی کم و اصنافی از مجوس در آنجا هستند". مسعودی مورخ اسلامی متوفی در نیمه اول قرن چهارم که او نیز به ایران مسافرت کرده است و با اینکه ایرانی نیست به تاریخ ایران و آثار ایران علاقه خاصی نشان می‌دهد، در کتاب"التنبیه و الاشراف"صفحه ۹۱ و ۹۲ از خاندان محترمی از مردم اصطخر نام می‌برد که کتاب تاریخ جامعی از دوره ساسانیان در دست داشته اند و مسعودی از آن کتاب استفاده کرده است. مسعودی حتی نام موبد زمان خود را می‌برد، معلوم می‌شود موبد زردشتیان به اعتبار عده فراوان زردشتی شخصیت ممتازی به شمار می‌آمده است.

مسعودی در جلد اول مروج الذهب، صفحه ۳۸۲، تحت عنوان"فی ذکر الاخبار عن بیوت النیران و غیرها"از آتشکده های زردشت یاد می‌کند از آنجمله از آتشکده ای در"دارابجرد"نام می‌برد و می‌گوید در این تاریخ که سال ۳۳۲ هجری است آن آتشکده موجود است و مجوس آن اندازه که به آتش آن آتشکده احترام می‌گذارند و آنرا تعظیم و تقدیس می‌کنند آتش هیچ آتشکده دیگر را چنین تعظیم نمی کنند.

اینها همه می‌رساند که چنانکه گفتیم ایرانیان تدریجا اسلام را پذیرفته اند و اسلام تدریجا و مخصوصا در دورهای استقلال سیاسی ایران بر کیش زرتشتی غلبه کرده است. عجیب اینست که زرتشتیان در صدر اسلام که دوره سیادت سیاسی عرب است آزادی و احترام بیشتری داشته اند از دوره های متأخرتر که خود ایرانیان حکومت را بدست گرفته اند هر اندازه که ایرانیان مسلمان می‌شدند اقلیت زردشتی وضع نامناسبتری پیدا می‌کرد و ایرانیان مسلمان از اعراب مسلمان تعصب بیشتری علیه زردشتیگری ابراز می‌داشتند و ظاهرا همین تعصبات ایرانیان تازه مسلمان سبب شد که عده ای از زرتشتیان از ایران به هند مهاجرت کردند و اقلیت پارسیان هند را تشکیل دادند.

در اینجا بد نیست سخن مستر فرای نویسنده کتاب"میراث باستانی ایران"را از صفحه ۳۹۶ آن کتاب نقل کنیم، او میگوید:

از منابع اسلامی چنین بر می‌آید که استخر در فارس که یکی از دو کانون

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

آئین زرتشتی در ایران ساسانی(کانون دیگرش در شیز آذربایجان) بود در روزگار اسلام نیز همچنان شکوفان ماند. اندک اندک شبکه آتشگاهها با کم شدن زرتشتیان رو به کاستی نهاد. با اینهمه بیشتر مردم فارس تا قرن دهم میلادی همچنان به آیین زرتشت وفادار ماندند و پس از آن تا روزگار کشور گشایی سلجوقیان در سده یازدهم باز گروه انبوهی زرتشتی در فارس می‌زیستند. شرح جالبی از پیکار میان مسلمانان و زرتشتیان در شهر کازرون در زمان ابواسحاق ابراهیم بن شهریار الکازرونی که بنیان گذار یکی از فرقه های متصوفان است و در سال ۱۰۳۴ میلادی در گذشته است در دست داریم.

بسیاری از زرتشتیان به راهنمایی این شیخ به اسلام گرویدند ولی از این کتاب(کتاب معجم البلدان یاقوت) و نیز از کتابهای دیگر اسلامی چنین بر می‌آید که موقعیت زرتشتیان همچنان استوار بوده است. عامل کازرون در روزگار آل بویه که از آنجا بر سراسر فارس فرمان می‌راند زرتشتی بود و خورشید نام داشت. وی در دیده فرمانروایی بویهی شیراز چنان پایگاه بلندی داشت که این شاهزاده بویهی فرمان داد تا شیخ کازرونی نزد او برود و سرزنشهای او را به سبب آشوبی که برای مسلمان کردن مردم بر پا کرده بود بشنود(ص ۱۱۷ - ۱۲۱) مسلمانان و زرتشتیان دو گروه عمده فارسی بودند و مسیحیان و یهود بسیار اندک بودند.

در صفحه ۳۹۹ می‌نویسد:

هر چه بر دامنه اندیشه‌های اسلامی افزوده می‌شد جنبشهای گوناگون مانند صوفیگری و شیعیگری رونق می‌یافت و در نتیجه پناهگاهی برای ایرانیان که نمی توانستند از اندیشه های کوتاه و توسعه نیافته زرتشتی پیروی کنند پدید می‌آمد. هنگامی که فرمانروایان دیلمی ایران، به تشیع گرویدند و بخشهای غربی ایران را از دست خلیفه به در بردند و سرانجام در سال ۹۴۵ میلادی(۳۳۴ هجری) بر بغداد دست یافتند، آیین زرتشت رو به زوال نهاد. دیگر آل بویه اسلام و زبان عربی را برگزیدند، زیرا که این هر دو جنبه بین المللی گرفته بود و حال آنکه زرتشتیان به محلات مخصوص

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

زرتشتی نشین رانده شده بودند. چنین می نماید که روی هم رفته آل بویه شیعی مذهب در برابر پیروان مذهبهای دیگر مسامحه و بردباری پیشه کرده بودند، زیرا خلفای سنی و بسیاری از گماشتگان رسمی سنی مذهب را بر سر کارها بر جای می‌گذاشتند چنانکه گفتیم عامل زرتشتی کازرون نیز از جمله اینگونه کسان بود. اما آل بویه بیشتر دلبستگی به سنت های عربی خاندان علی علیه السلام و فرهنگ اسلامی داشتند تا به سربلندی‌های گذشته ایران، مثلا عضدالدوله یکی از پادشاهان آل بویه در سال ۹۵۵م / ۳۴۴ ه. دستور داد تا کتیبه ای در تخت جمشید به عربی بکنند.

چه عاملی سبب شد که قرنها بعد از زوال سیادت سیاسی عرب، مردم ایران گرایش بیشتری نسبت به اسلام نشان بدهند؟ آیا جز جاذبه اسلام و سازگاری آن با روح ایرانی چیز دیگری در کار بوده است؟

خود حکومتهای مستقل ایرانی که از لحاظ سیاسی دشمن حکومتهای عربی بودند بیش از حکومتهای عربی پاسدار اسلام و مؤید و مروج علمای اسلام و مشوق خدمتگزاران اسلام بودند، دانشمندان را در تألیف و تصنیف کتابهای اسلام و در تعلیم علوم اسلامی کمک می‌کردند.

شور و هیجانی که ایرانیان نسبت به اسلام و علوم اسلامی در طول چهارده قرن اسلام حتی در دو قرن اول که سرجان ملکم انگلیسی نام آنها را"دو قرن سکوت"گذاشته است نشان دادند، هم از نظر اسلام بی سابقه بود و هم از نظر ایران، یعنی نه ملت دیگری غیر از ایرانی، آنقدر شور و هیجان و عشق و خدمت نسبت به اسلام نشان داده است و نه ایرانیان در دوره دیگری برای هدف دیگری، چه ملی و چه مذهبی، این قدر شور و هیجان نشان داده اند.

ایرانیان پس از استقلال بدون هیچ مزاحمتی می‌توانستند آیین و رسوم کهن خود را احیاء کنند ولی نکردند، بلکه بیشتر به آن پشت کردند و به اسلام رو آوردند، چرا چون آنها اسلام را با عقل و اندیشه و خواسته های فطری خود سازگار می‌دیدند. هیچگاه خیال تجدید آیین و رسومی را که سالها موجب عذاب روحی آنان بود در سر نمی پروراندند و این سنتی است که طبق شهادت تاریخ در طول این چهارده قرنی که اسلام به ایران آمده است همچنان باقی و پا برجاست، و اگر ملاحظه می‌کنید که افراد معدود معلوم الهویه‌ای در این روزگار و احیانا زمانهای گذشته

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

سخن از تجدید آیین و رسوم قدیم به میان آورده اند، نباید آنها را به حساب ملت ایران آورد(۱) چه ایرانیان همان طور که پس از این نیز مفصلا شرح خواهیم داد بارها نشان داده اند که از خود اعراب، اسلام را با روحیات خود سازگارتر دانسته اند و دلیل آن، اینهمه خدمات صادقانه ای است که آنان در طول این چهارده قرن به اسلام و قرآن نموده اند خدماتی که با اخلاص و ایمان عجیبی همراه بوده است و ما به یاری خدا در صفحات آینده شرح نسبتا جامعی پیرامون برخی از خدمات ارزنده آنان خواهیم داد تا همگان بدانند که ملت ایران چگونه با جان و دل آیین مسلمانی را پذیرفته و آنرا موافق با عقل و اندیشه و تنها پاسخگوی خواسته های وجدانی خود دانسته است و همین حقیقت است که ما را به یاد فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌اندازد که فرمود:"بخدا قسم من روزی را می‌بینم که همین ایرانیان که شما برای اسلام با آنان می‌جنگید با شما بجنگند تا شما را مسلمان کنند".

دو جریان در ایران پیش آمده و سبب شده است که عده ای دانسته یا ندانسته مغالطه کنند و آنها را نوعی مقاومت و عکس العمل مخالف از طرف ایرانیان در مقابل اسلام و لااقل در مقابل اعراب قلمداد کنند: احیای زبان فارسی و دیگر مذهب تشیع، از اینرو لازم است ما درباره این دو پدیده که یکی به زبان رسمی ما مربوط است و دیگری به مذهب رسمی ما، تا آنجا که با این مسئله ارتباط دارد بحث و تحقیق نمائیم.

زبان فارسي

یکی از مسائلی که بهانه قرار داده شده تا آیین مسلمانی را بر ایرانیان تحمیلی

پاورقی:

(۱) خوشبختانه از آغاز اسلام تاکنون هر وقت کسانی به بهانه تجدید آیین و رسوم کهن ایران سر و صدایی به پا کرده‌اند، با عکس العمل شدید ملت ایران روبرو گردیده اند به طوری که بها فریدها و سنبادها و بابک‌ها و مازیارها به دست کسانی چون ابو مسلم و افشین ایرانی و سربازهای بی شمار همین کشور تار و مار شدند. ولی معلوم نیست چرا نغمه سازان استعمار اینهمه سرکوب کنندگان نهضتهای ضد اسلامی را نادیده می‌گیرند، و تنها کسانی چون بابک را به حساب ملت ایران می‌آورند، همان بابکی که وقتی می‌خواست به ارمنستان فرار کند به او گفته شد هر جا بروی خانه خودت می‌باشد، چه تو زنها و دخترهای بی شماری را آبستن کرده ای و از بسیاری از آنان بچه داری.(کامل ابن اثیر).

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

نشان دهند این است که می‌گویند: ایرانیان در طول این تاریخ زبان خود را حفظ کردند و آنرا در زبان عربی محو و نابود نساختند.
شگفتا! مگر پذیرفتن اسلام مستلزم این است که اهل یک زبان، زبان خود را کنار بگذارند و به عربی سخن گویند؟ شما در کجای قرآن یا روایات و قوانین اسلام چنین چیزی را می‌توانید پیدا کنید؟
اصولا در مذهب اسلام که آئین همگانی است مسئله زبان مطرح نیست. ایرانیان هرگز در مخیله شان خطور نمی کرد که تکلم و احیای زبان فارسی مخالف اصول اسلام است، و نباید هم خطور می‌کرد.
اگر احیای زبان فارسی به خاطر مبارزه با اسلام بود چرا همین ایرانیان این قدر در احیای لغت عربی، قواعد زبان عربی، صرف و نحو عربی، معانی و بیان بدیع و فصاحت و بلاغت زبان عربی کوشش کردند و جدیت نمودند؟ هرگز اعراب به قدر ایرانیان به زبان عربی خدمت نکرده اند. اگر احیاء زبان فارسی به خاطر مبارزه با اسلام یا عرب یا زبان عربی می‌بود مردم ایران به جای این همه کتاب لغت و دستور زبان و قواعد فصاحت و بلاغت برای زبان عربی، کتابهای لغت و دستور زبان و قواعد بلاغت برای زبان فارسی می‌نوشتند، و یا لااقل از ترویج و تأیید و اشاعه زبان عربی خودداری می‌کردند. ایرانیان نه توجه شان به زبان فارسی به عنوان ضدیت با اسلام یا عرب بود و نه زبان عربی را زبان بیگانه می‌دانستند، آنها زبان عربی را زبان اسلام می‌دانستند نه زبان قوم عرب، و چون اسلام را متعلق به همه می‌دانستند زبان عربی را نیز متعلق به خود و همه مسلمانان می‌دانستند.
حقیقت اینست که اگر زبانهای دیگر از قبیل فارسی، ترکی، انگلیسی، فرانسوی، آلمانی زبان یک قوم و ملت است زبان عربی تنها زبان یک کتاب است. مثلا زبان فارسی زبانی است که تعلق دارد به یک قوم و یک ملت، افرادی بیشمار در حیات و بقای آن سهیم بوده‌اند. هر یک از آنها به تنهایی اگر نبودند، باز زبان فارسی در جهان بود. زبان فارسی زبان هیچکس و هیچ کتاب به تنهایی نیست نه زبان فردوسی است و نه زبان رودکی و نه نظامی و نه سعدی و نه مولوی و نه حافظ و نه هیچ کس دیگر، زبان همه است ولی زبان عربی فقط زبان یک کتاب است به نام قرآن. قرآن تنها نگهدارنده و حافظ و عامل حیات و بقای این زبان است. تمام آثاری که به این زبان به وجود آمده در پرتو قرآن و به خاطر قرآن بوده است علوم

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

دستوری که برای این زبان به وجود آمده به خاطر قرآن بوده است.
کسانی که به این زبان خدمت کرده اند و کتاب نوشته اند به خاطر قرآن بوده است، کتابهای فلسفی. عرفانی، تاریخی، طبی، ریاضی، حقوقی و غیره که به این زبان ترجمه یا تألیف شده فقط به خاطر قرآن است. پس حقا زبان عربی زبان یک کتاب است نه زبان یک قوم و یک ملت.
اگر افراد برجسته ای برای این زبان احترام بیشتری از زبان مادری خود قائل بودند از این جهت بود که این زبان را متعلق به یک قوم معین نمی دانستند بلکه آنرا زبان آیین خود می‌دانستند و لهذا این کار را توهین به ملت و ملیت خود نمی شمردند. احساس افراد ملل غیر عرب این بود که زبان عربی زبان دین است و زبان مادری آنها زبان ملت.
مولوی پس از چند شعر معروف خود در مثنوی که به عربی سروده است:

اقتلونی اقتلونی یا ثقات　　ان فی قتلی حیوش فی حیوش

می‌گوید:

پارسی گو گر چه تازی خوشتر است　　عشق را خود صد زبان دیگر است

مولوی در این شعر زبان عربی را بر زبان فارسی که زبان مادری اوست ترجیح می‌دهد، به این دلیل که زبان عربی زبان دین است.
سعدی در باب پنجم گلستان حکایتی به صورت محاوره با یک جوان کاشغری که مقدمه نحو زمخشری می‌خوانده است ساخته است. در آن حکایت از زبان فارسی و عربی چنان یاد می‌کند که زبان فارسی زبان مردم عوام است و زبان عربی زبان اهل فضل و دانش.
حافظ در غزل معروف خود می‌گوید:

اگر چه عرض هنر پیش یاربی ادبی است
زبان خموش ولکن دهان پر از عربی است

از قراری که مرحوم قزوینی در بیست مقاله نوشته است، یکی از عنکبوتان گرفتار تارهای حماقت که از برکت نقشه های استعماری فعلا کم نیستند همیشه از حافظ گله مند بوده است که چرا در این شعر زبان عربی را هنر دانسته است؟!
اسلام چنانکه پیش از این گفتیم به ملت یا قوم و دسته مخصوصی توجه ندارد که بخواهد زبان آنها را رسمی بشناسد و زبان قوم دیگر را از رسمیت بیندازد.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

زید بن ثابت به نقل مسعودی در التنبیه و الاشراف به دستور پیغمبر اکرم زبانهای فارسی، رومی، قبطی، حبشی را از افرادی که در مدینه بودند و یکی از این زبانها را می‌دانستند آموخته بود و سمت مترجمی رسول اکرم را داشت در تواریخ نقل شده است که حضرت امیر علیه السلام گاهی به فارسی تکلم می‌کرده اند.

به طور کلی آیین و قانونی که متعلق به همه افراد بشر است نمی تواند روی زبان مخصوصی تکیه کند، بلکه هر ملتی با خط و زبان خود که خواه ناخواه مظهر یک نوع فکر و ذوق و سلیقه است می‌تواند بدون هیچ مانع و رادعی از آن پیروی کند.

بنابراین اگر می‌بینید ایرانیان پس از قبول اسلام باز به زبان فارسی تکلم کردند، هیچ جای تعجب و شگفتی نیست و به تعبیر دیگر این دو به یکدیگر ربطی ندارد که مغرضان، آنرا نشانه عدم تمایل ایرانیان به اسلام بدانند.

اصولا تنوع زبان علاوه بر اینکه مانع پذیرش اسلام نیست وسیله ای برای پیشرفت بیشتر این دین هم محسوب می‌شود چه هر زبانی می‌تواند به وسیله زیبائیهای مخصوص خود و قدرت مخصوص خود خدمت جداگانه‌ای به اسلام بنماید. یکی از موفقیتهای اسلام اینست که ملل مختلف با زبانها و فرهنگ های گوناگون آنرا پذیرفته‌اند و هر یک به سهم خود و با ذوق و فرهنگ و زبان مخصوص خود، خدماتی کرده‌اند.

اگر زبان فارسی از میان رفته بود ما امروز آثار گرانبها و شاهکارهای اسلامی ارزنده ای همچون "مثنوی "و"گلستان"و دیوان"حافظ"و "نظامی"و صدها اثر زیبای دیگر که در سراسر آنها مفاهیم اسلامی و قرآنی موج می‌زند و پیوند اسلام را با زبان فارسی جاوید ساخته‌اند نداشتیم.

چه خوب بود که چند زبان دیگر همچون زبان فارسی در میان مسلمین وجود داشت که هر یک می‌توانستند با استعداد مخصوص خود به اسلام خدمت جداگانه ای بنمایند. این اولا.

ثانیا، زبان فارسی را چه کسانی و چه عواملی زنده نگاه داشتند؟ آیا واقعا ایرانیها خودشان زبان فارسی را احیا کردند یا عناصر غیر ایرانی در این کار بیش از ایرانیها دخالت داشتند؟ و آیا حس ملیت ایرانی عامل این کار بود یا یک سلسله عوامل سیاسی که ربطی به ملیت ایرانی نداشت؟

طبق شواهد تاریخی، بنی عباس که از ریشه عرب و عرب نژاد بودند از خود

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

ایرانیها بیشتر زبان فارسی را ترویج می‌کردند و این بدان جهت بود که آنها برای مبارزه با بنی امیه که سیاست شان عربی بود و بر اساس تفوق عرب بر غیر عرب، سیاست ضد عربی پیشه کردند، و به همین دلیل است که اعراب ناسیونالیست و عنصر پرست امروز، بنی امیه را مورد تجلیل قرار می‌دهند و از بنی العباس کم و بیش انتقاد می‌کنند.

بنی العباس به خاطر مبارزه با بنی امیه که اساس سیاستشان قومیت و نژاد و عنصر پرستی عربی بود با عربیت و هر چه موجب تفوق عرب برغیرعرب بود مبارزه می کردند، عنصر غیرعرب را تقویت می‌کردند و اموری را که سبب می‌شد کمتر غیر عرب تحت تاثیر عرب قرار بگیرند نیز تقویت می‌کردند و به همین جهت به ترویج زبان فارسی پرداختند و حتی با زبان عربی مبارزه کردند.

ابراهیم امام که پایه گذار سلسله بنی عباس است به ابو مسلم خراسانی نوشت:"کاری بکن که یکنفر در ایران به عربی صحبت نکند و هر کس را که دیدی به عربی سخن می‌گوید بکش"(۱).

مسترفرای، در صفحه ۳۸۷ کتاب خود می‌گوید:

به عقیده من خود تازیان در گسترش زبان فارسی در مشرق یاری کرده اند و این خود موجب بر افتادن زبان سعدی و لهجه های دیگر آن سرزمین شد.

در ریحانهٔ الادب می‌نویسد:

در سال صد و هفتاد هجری که مأمون به خراسان رفت و هر یک از افاضل نواحی به وسیله خدمتی و مدحتی تقرب می‌جسته اند، ابوالعباس مروزی نیز که در سخنوری به هر دو زبان تازی و دری مهارتی بی نهایت داشت مدحت ملمعی مخلوط از کلمات فارسی و عربی نظم و در حضور مأمون انشاء کرد و بس پسنده طبع شد و به انعام هزار دینار(هزار اشرفی طلای هیجده نخودی) به طور استمرار قرین افتخار گردید. از آن پس فارسی زبانان بدان شیوه رغبت کردند و طریقه نظم فارسی را که بعد از غلبه عرب متروک بوده مسلوک داشتند.

پاورقی:

(۱) نقل از خطط مقریزی.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

از ابیات قصیده او در مدح مأمون:

ای رسانیده به دولت فرق خود بر فرقدین
گسترانیده به فضل وجود بر عالم یدین
مر خلافت را تو شایسته، چو مردم دیده را
دین یزدان را تو بایسته، چو رخ را هر دو عین
کس بدین منوال پیش از من چنین شعری نگفت
مر زبان پارسی را هست با این نوع بین
لیک از آن گفتم من این مدحت تو را تا این لغت
گیرد از مدح و ثنای حضرت تو زیب و زین(۱)

از طرف دیگر در طول تاریخ، بسیاری از ایرانیان ایرانی نژاد مسلمان را می‌بینیم که چندان رغبتی به زبان فارسی نشان نمی‌دادند، مثلا طاهریان و دیالمه و سامانیان که همه از نژاد ایرانی خالص بوده‌اند در راه پیشبرد زبان فارسی کوشش نمی کردند و حال آنکه غزنویان که از نژاد غیر ایرانی بودند وسیله احیاء زبان فارسی گشتند. مستر فرای در صفحه ۴۰۳ کتاب میراث باستانی ایران می‌گوید:

می‌دانیم که طاهریان هوا خواه به کاربردن زبان عربی در دربارشان در نشاپور بودند و بازپسین ایشان به داشتن شیوه عربی دلپسندی نام آور گشته بود.

قبلا سخن همین مستشرق را درباره رو آوردن دیلمیان به زبان عربی نقل کردیم.

سامانیان چنانکه گفته اند از نسل بهرام چوبین سپهسالار معروف دوره ساسانی بوده اند. این سلسله از سلاطین، از مسلمانترین و هم دادگسترترین سلاطین ایران بشمار می‌روند، نسبت به اسلام و شعایر اسلامی نهایت علاقه مندی را داشته اند.

در مقدمه پر مغز کتاب"احادیث مثنوی"ضمن تشریح نفوذ تدریجی احادیث نبوی در همه شؤون علمی و ادبی جهان اسلام، به نقل از"و انساب سمعانی"می‌گوید:

و بسیاری از امرا و وزراء که مشوق شعرا و حامی کتاب و نویسندگان

پاورقی:

(۱) ریحانۀ الادب، چاپ سوم، جلد هفتم، صفحه. ۱۸۱

کتابخانۀ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

بودند، خود از رواش حدیث به شمار می‌رفتند، چنانکه از امرا و شهریاران سامانی امیر احمد بن اسد بن سامان(متوفی ۲۵۰) و فرزندان وی ابو ابراهیم اسماعیل بن احمد(متوفی در ماه صفر ۲۹۵) وابو الحسن نصر بن احمد(متوفی در جمادی الاخر ۲۷۹) و ابو یعقوب اسحق بن احمد(متوفی ۲۱ صفر ۳۰۱)در طبقات رواش ذکر شده اند و ابوالفضل محمد بن عبیدالله بلعمی وزیر مشهور سامانیان(متوفی دهم صفر ۳۱۹) روایت حدیث می‌کرده است و امیر ابراهیم بن ابی عمران سیمجور و پسر او ابوالحسن ناصرالدوله محمد بن ابراهیم از اکابر امرای سامانی و سالار خراسان در عداد رواش حدیث به شمارند، و ابوعلی مظفر(یا محمد) بن ابوالحسن(مقتول رجب ۳۸۸) که امیر خراسان بود و دعوی استقلال می‌کرد راوی حدیث بود و مجلس املاء داشت و ابو عبدالله حاکم بن البیع(صاحب کتاب معروف مستدرک)(متوفی ۴۰۵) از وی سماع داشته است.

در دربار سامانیان با همه اصالت در نژاد ایرانی، زبان فارسی به هیچ وجه ترویج و تشویق نشده است و وزرای ایرانی آنها نیز علاقه‌ای به زبان فارسی نشان نمی دادند، همچنانکه دیالمه ایرانی شیعی نیز چنین بوده اند.

بر عکس در دستگاه غزنویان ترک نژاد سنی مذهب متعصب، زبان فارسی رشد و نضج یافته است. اینها می‌رساند که علل و عوامل دیگری غیر از تعصبات ملی و قومی در احیاء و ابقای زبان فارسی دخالت داشته است. صفاریان توجهشان به زبان فارسی بوده است، آیا علت این امر نوعی تعصب ایرانی و ضد عربی بوده است یا چیز دیگر؟

مستر فرای می‌گوید:

شاید دودمان صفاری که تباری از مردم فرودست داشتند فارسی نوین را پیشرفت دادند. زیرا که یعقوب، پایه گذار آن، عربی نمی دانست و بنا به روایتی خواهان آن بود که شعر به زبانی سروده شود که وی دریابد.

علیهذا علت توجه بیشتر صفاریان به زبان فارسی، عامی و بیسواد بودن آنهاست. مستر فرای پس از آنکه به یک نهضت فارسی مخلوط به عربی در زمان سامانیان اشاره می‌کند، می‌گوید:

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

ادبیات نوین فارسی(فارسی مخلوط با لغات عربی) ناشی از شورش بر ضد اسلام یا عربی نبود، مضمونهای زرتشتی که در شعر آمده است وابسته به شیوه راسخ زمان بوده و نباید آن را نشانه ایمان مردم به آیین زرتشت دانست، افسوس گذشته خوردن در آن روزگار بسیار رواج داشت به ویژه در میان شاعرانی که روحی حساس داشتند این اندوه گذشته معمول تر بود اما دیگر بازگشت به گذشته ناشدنی بود. زبان فارسی نوین یکی از زبانهای اسلامی همپایه عربی گشته بود. شک نیست که اکنون اسلام از تکیه بر زبان عربی بی نیاز گشته بود. دیگر اسلام دارای ملتهای بسیار و فرهنگی جهانی گشته بود و ایران در گرداندن فرهنگ اسلامی نقشی بزرگ داشت.

مستر فرای در صفحه ۴۰۰ کتاب خود درباره ورود واژه‌های عربی به زبان فارسی و تأثیرات آن، تحت"عنوان آغاز زندگی نوین ایران"چنین می‌گوید:

در برخی فرهنگها زبان بیشتر از دین یا جامعه در ادامه یافتن یا بر جای ماندن آن فرهنگ اهمیت دارد. این اصل با فرهنگ ایران راست می‌آید، زیرا که بی شک در پیوستگی زبان فارسی میانه(فارسی عهد ساسانی) و فارسی نوین(فارسی دوره اسلامی) نمی توان تردید روا داشت، با اینهمه این دو یکی نیستند. بزرگترین فرق میان این دو زبان راه یافتن بسیاری از واژه های عربی است در فارسی نوین که این زبان را از نظر ادبیات نیرویی بخشیده و آنرا جهانگیر کرده است و این برتری را در زبان پهلوی نمی توان یافت. به راستی که عربی فارسی نوین را توانگر ساخت و آن را توانای پدید آوردن ادبیاتی شکوفان به ویژه در تهیه شعر ساخت. چنانکه شعر فارسی در پایان قرون وسطی به اوج زیبایی و لطف رسید. فارسی نوین راهی دیگر پیش گرفت که قافله سالار آن گروهی مسلمانان ایرانی بودند که در ادبیات

عرب دست داشتند و نیز به زبان مادری خویش بسیار دلبسته بودند. فارسی نوین که با الفبای عربی نوشته می‌شد در سده نهم میلادی در مشرق ایران رونق گرفت و در بخارا پایتخت دودمان سامانی گل کرد".

در صفحه ۴۰۲ راجع به استفاده شعر فارسی از عروض عربی چنین می‌گوید:

"در ساختن شعرهای نوین فارسی روش کهن را با افاعیل عربی

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

در آمیختند و بحرهای بسیار فراوانی پدید آوردند شاید بهترین و کهن ترین نمونه این"پیوند"، شاهنامه فردوسی باشد که به بحر متقارب ساخته شده است".

مذهب تشیع

ایرانیان از قدیم الایام که اسلام اختیار کردند، بیش از اقوام و ملل دیگر نسبت به خاندان نبوت علاقه و ارادت نشان دادند.
بعضی از شرق شناسان خواسته اند این علاقه ها و ارادتها را صادقانه ندانند، بلکه نوعی عکس العمل زیرکانه در مقابل اسلام، و لااقل در مقابل اعراب، برای احیای رسوم و آیین قدیم ایرانی معرفی نمایند.
گفته این افراد برای دو دسته بهانه خوبی شده است:
یکی سنیان متعصب که به این وسیله شیعه را یک فرقه سیاسی و غیر مخلص نسبت به اسلام معرفی کنند و به اساس تشیع حمله برند، چنانکه احمد امین مصری در کتاب"و فجر الاسلام"چنین کاری کرد و علامه فقید شیخ محمد حسین کاشف الغطاء برای رد آن افترا کتاب"اصل الشیعهٔ و اصولها"را نوشت.
دسته دیگر، به اصطلاح ناسیونالیستهای ایرانی هستند. این دسته بر عکس دسته اول، ایرانیان را تجلیل می‌کنند که توانستند آیین کهن را زیر پرده تشیع حفظ و نگهداری کنند.
در کتاب"قانون و شخصیت"از انتشارات دانشگاه تهران تألیف دکتر پرویز صانعی، صفحه ۱۵۷، ضمن بحث در اینکه تدریس تاریخ در مدارس ما خشک و مرده و سطحی است و باید زنده و اساسی و تحلیلی باشد، می‌گوید:
مثلا مسئله اختلاف فرق شیعه و سنی اسلام به عنوان یک مطلب تاریخی به ما تعلیم داده می‌شد و می‌گفتند که ایرانیان که طرفدار حضرت علی علیه السلام بودند به ایشان گرویدند و اختلاف اساسی بین شیعه و سنی آن است که ما حضرت علی را خلیفه اول میدانیم، در حالی که سنیان ایشان را خلیفه چهارم می‌شمارند. این طرز تعریف و تشریح مسئله، اختلاف بین سنی و شیعه را کاملا صوری و غیر مهم جلوه می‌دهد، به طوری که خود

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

اختلاف هم غیر منطقی به نظر می‌رسد. سالها بعد از ترک دبیرستان و ضمن مطالعه به این مطلب برخوردیم که پیدایش فرقه شیعه از ابتکارات فکر ایرانی و به خاطر حفظ استقلال ملی و شعائر باستانی او بوده است. از آن جهت که امام حسین علیه السلام دختر آخرین پادشاه ایرانی را به زنی اختیار کرده بودند، فرزند ایشان و سپس فرزندانشان از شاهزادگان و منسوب به سلسله های با عظمت ایرانی شمرده شده به این ترتیب دوام حکومت ایرانی و شعائر و افتخارات او تأمین شده است، و از آن به بعد کلمه "سید"هم که به اولاد ائمه اطلاق می‌شد در واقع جانشین کلمه شاهزاده گشته است(۱).

ماهیت و اهمیت این ابتکار فکر و عاطفه ایرانی که برای حفظ"ملیت "او صورت گرفته با مطالعه بیشتری در مذهب قدیم ایران، یعنی دین زردشتی و آداب و رسوم و سنتی که از آن دین وارد رشته شیعه دین اسلام شده بهتر معلوم گشته و رابطه فرقه شیعه با تاریخ باستان ایران و همینطور دوره فعلی حیات ما روشن می‌شود، یعنی درک می‌کنیم که چطور بعضی عقاید و سنن ایران باستان از طریق مذهب شیعه برای ما حفظ شده است.

کنت گوبینو در کتابی که در حدود صد سال پیش به نام"فلسفه و ادیان در آسیای مرکزی"منتشر کرده عقاید قدیمی ایرانیان را درباره جنبه آسمانی و الهی داشتن سلاطین ساسانی ریشه اصلی عقائد شیعه در باب امامت و عصمت و طهارت ائمه اطهار دانسته است و ازدواج امام حسین علیه السلام را با شهر بانو عامل سرایت آن عقیده ایرانی در اندیشه شیعه به شمار آورده است.

ادوارد براون نیز نظریه گوبینو را تایید می‌کند، وی می‌گوید:

نگارنده معتقد است که حق با گوبینو بوده است، آنجا که می‌گوید ایرانیان سلطنت را حق آسمانی یا موهبت الهی می‌دانستند که در دودمان ساسانی به ودیعه قرار گرفته بود، و این عقیده تأثیر عظیمی در سراسر تاریخ ادوار بعد ایران داشته است، علی الخصوص علاقه شدید ایرانیان به مذهب

پاورقی:

(۱) نویسنده در پاورقی این رباعی را به تناسب ذکر می‌کند:

بشکست عمر پشت هژبران عجم را — بر باد فنا داد رگ و ریشه جم را

این عربده بر غصب خلافت ز علی نیست — با آل عمر کینه قدیم است عجم را

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

تشیع تحت تاثیر همین عقیده است که محکم به مذهب تشیع چسبیده‌اند، انتخاب خلیفه یا جانشین روحانی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر اندازه نزد عرب دموکرات امر طبیعی بود، در نظر اهل تشیع غیر طبیعی می‌نمود و جز ایجاد اشمئزاز اثر دیگری نداشت، و شخص عمر خلیفه ثانی سنت و جماعت هم بدان سبب نزد شیعه مورد نفرت است که امپراطوری ایران را نابود ساخت، کینه ایرانیان نسبت به عمر گرچه در لباس مذهب ظاهر شد محل هیچگونه شبهه و تردید نیست به عقیده ایرانیان حسین بن علی علیه السلام که پسر کوچک فاطمه زهرا بنت نبی اکرم می‌باشد، شهربانو دختر یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی را به حباله نکاح در آورد و بنابراین هر دو فرقه بزرگ تشیع(امامیه و اسماعیلیه) نه تنها نماینده حقوق و فضائل خاندان نبوتند، بلکه واجد حقوق و فضائل سلطنت نیز می‌باشند، زیرا نژاد از دو سو دارند. از بیت رسالت و از دوده ساسانی"(۱).

آری اینست توجیهی که برخی از مستشرقین، و ایرانیانی که تحت تأثیر سخنان آنها واقع شده اند راجع به ماهیت مذهب شیعه و علت پیدایش آن می‌نمایند بدیهی است که بحث تفصیلی در این موضوع نیازمند به رساله جداگانه‌ای است، ولی ما در اینجا از ذکر بعضی مطالب به طور اجمال گزیری نداریم.

موضوع ازدواج امام حسین علیه السلام با شهربانو دختر یزدجرد و تولد امام سجاد علیه السلام از شاهزاده خانمی ایرانی و انتساب ائمه بعد از ایشان به خاندان سلطنتی ایران بهانه‌ای به دست عده ای خیالباف یا مغرض داده است که گرایش ایرانیان را به خاندان رسالت نتیجه انتساب آنها به دودمان شاهان ساسانی معرفی کنند و اعتقاد شیعیان را به حق الهی ائمه اطهار علیهم السلام از بقایای اعتقاد قدیمی ایرانیان به"فره ایزدی"پادشاهان ساسانی بدانند، زیرا مسلم است که پادشاهان ساسانی خود را آسمانی نژاد می‌دانستند و برای خود مقامی نیمه خدایی و فوق بشری قائل بودند آیین زردشتی آن عصر نیز این طرز تفکر را تأیید می‌کرد.

می‌گویند در یکی از کتیبه های پهلوی که از شاهپور پسر اردشیر ساسانی در حاجی آباد به دست آمده است چنین نوشته شده است:

پاورقی:

(۱) تاریخ ادبیات، ترجمه فارسی، جلد ۱ / ص ۱۹۵.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

شاهپو هر، شاه شاهان ایران و غیر ایران، مینو سرشت، از سوی یزدان، فرزند موجودی آسمانی و مزدا پرست اردشیر مینو سرشت، از سوی یزدان، نوه بابک پادشاه که خود نیز آسمانی و از سوی یزدان بوده است(۲).

پس چون پادشاهان ساسانی برای خود مقامی آسمانی قائل بودند، و از طرف دیگر ائمه اطهار هم نژادشان به آنها می‌رسد و شیعیان و پیروان آنها هم همه ایرانی هستند و برای آنها مقام آسمانی قائلند، پس با این صغرا و کبرای صد در صد صحیح منطقی! اعتقاد به امامت ائمه اطهار مولود همان اعتقاد قدیمی ایرانی است.

ما ضمن بیان مختصری، پوچی این ادعا را روشن می‌کنیم، مقدمه باید بگوییم که در اینجا دو مطلب است و باید از یکدیگر تفکیک شود یکی اینکه طبیعی است که هر ملتی که دارای یک سلسله عقاید و افکار مذهبی یا غیر مذهبی هست و سپس تغییر عقیده می‌دهد، خواه ناخواه، قسمتی از عقاید پیشین در زوایای ضمیرش باقی می‌ماند و ناخود آگاهانه آنها را در عقاید جدید خویش وارد می‌کند ممکن است نسبت به عقیده جدید خویش نهایت خلوص نیت را داشته باشد و هیچ گونه تعصب و تعمدی برای حفظ معتقدات پیشین خود نداشته باشد ولی از آنجا که لوح ضمیرش بکلی از افکار و عقاید پیشین پاک نشده است کم و بیش آنها را با خود وارد عقیده و مسلک و مذهب جدید می‌نماید.

این مطلب جای تردید نیست، مللی که مسلمان شدند برخی بت پرست بودند و عقاید وثنی داشتند. بعضی دیگر مسیحی یا یهودی یا مجوسی بودند، زمینه های فکری پیشین آنها احیانا ممکن است در افکار و عقاید اسلامی ایشان اثر گذاشته باشد.

مسلما ایرانیان نیز ناخود آگاه برخی عقاید خویش را با صبغه اسلامی حفظ کردند متأسفانه پاره‌ای خرافات هم اکنون در میان برخی ایرانیان وجود دارد از قبیل پریدن از روی آتش در چهارشنبه آخر سال و سوگند خوردن به سوی(نور) چراغ که از بقایای ما قبل اسلام است. و این وظیفه اسلامی است که با مقیاسهای اصولی اسلام عقاید پاک و خالص اسلامی را از کدورت اندیشه های جاهلی همیشه دور نگاه دارند.

پاورقی

(۱) تاریخ ادبیات براون، ترجمه فارسی، جلد ۱ / ص ۱۴۲.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مسئله ولایت و امامت را اگر بخواهیم از این جهت مورد مطالعه قرار دهیم باید به قرآن کریم و سنت قطعی رسول اکرم مراجعه کنیم تا معلوم شود آیا قبل از آنکه ملل مختلف جهان، اسلام آورند چنین مطلبی در خود اسلام مطرح بوده است یا خیر؟

مطالعه در قرآن و سنت قطعی رسول اکرم می‌رساند که اولا مقامات معنوی و آسمانی و ولایتی برخی از بندگان صالح حق مورد تأیید قرآن کریم است. ثانیا قرآن کریم تلویحا و تصریحا ولایت و امامت را تأکید کرده است و به علاوه رسول اکرم نیز عترت طاهرین خود را به این مقام معرفی کرده است.

پیش از آنکه اعراب مسلمان با ملل دیگر برخورد کنند و عقاید آنها در یکدیگر تأثیر کند، در متن اسلام چنین مسائلی مطرح بوده است. آیه کریمه :"ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریهٔ بعضها من بعض و الله سمیع علیم»(۱) کم و بیش ناظر به مقامات ولایتی بعضی از افراد بشر است. اساس مذهب تشیع در قرآن و سنت قطعی است و جای هیچگونه تردیدی از این نظر نیست. ما در اینجا نمی توانیم وارد این بحث شویم گو اینکه میدان باز و وسیعی دارد زیرا به مطلب مورد بحث ما مربوط نیست، آنچه مربوط به این بحث است رابطه ایرانیان با تشیع است. بحث در ادعای بعضی از مستشرقین و اتباع و اذناب آنهاست که می‌گویند مذهب تشیع از طرف ایرانیان به عنوان عکس‌العملی در مقابل اسلام، ابتکار و اختراع شد و ایرانیان مذهب شیعه را از این جهت خلق کردند تا در زیر پرده تشیع عقاید کهن خود را که بدان علاقه و ایمان داشتند حفظ و نگهداری کنند.

مطلب دیگر اینست که بعضی از ملل، پس از آنکه از لحاظ سیاسی و نظامی مغلوب ملتی دیگر می گردند، عقاید و افکار خود را آگاهانه در زیر پرده نگهداری می‌کنند، و این خود نوعی مقاومت است در برابر قوم غالب برخی از مستشرقین و برخی از ایرانیان که از آنان الهام می‌گیرند معمولا ادعا می‌کنند که ایرانیان، تشیع را برگزیدند تا عقاید کهن خود را در زیر پرده تشیع حفظ و نگهداری کنند. ما هم این مطلب را از همین زاویه تجزیه و تحلیل می‌کنیم.

پاورقی

۱. آل عمران / ۳۳ و ۳۴.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

این مطلب اولا بستگی دارد به مطلبی که قبلا بحث کردیم که آیا اسلام ایرانیان از روی رضا و رغبت بوده یا به زور و جبر و عنف صورت گرفته است. اگر ایرانیان مجبور می‌بودند که عقاید و افکار پیشین را رها کنند و عقاید اسلامی را بپذیرند، جای این توهم بود که گفته شود آنها چون مجبور بودند عقاید پیشین را ترک گویند ناچار متوسل به حیله شدند.

ولی پس از آنکه مسلم شد که هیچ وقت مسلمانان، ایرانیان را مجبور به ترک دین و مذهب و عقاید پیشین خود نکرده اند، بلکه به آنها اجازه می‌دادند که آتشکده های خود را نگهداری کنند و حتی پس از آن که اهل کتاب(یهود، نصاری، مجوس) در ذمه مسلمین قرار می‌گرفتند، مسلمانان خود را ملزم به حفظ معابد آنها می‌دانستند و مانع تخریب آن معابد می‌شدند، بعلاوه امکان نداشت گروه قلیلی از مردم عرب که مسلما عده شان هیچ وقت به چند صد هزار نرسید بتواند ملتی چند میلیونی را مجبور به ترک دین و آیین خود بکنند، خصوصا با توجه به اینکه هر طرف از همان نوع سلاحی برخوردار بودند که دیگری برخوردار بود. بلکه امکانات ایرانیان از هر نظر بیشتر و بهتر بود علیهذا امکان نداشت که اعراب بتوانند ایرانیان را مجبور به ترک دین خود کنند. بنابراین اگر ایرانیان جدا می‌خواستند عقاید و آداب کهن خود را حفظ کنند چه لزومی داشت که از روی نفاق اظهار اسلام کنند و با نام تشیع آنها را نگهداری کنند.

بعلاوه، قبلا ثابت کردیم که اسلام ایرانیان تدریجی بوده است و نفوذ و سلطه عمیق اسلام بر روی ایرانیان و غلبه آن بر کیش زرتشتی بیشتر در دوره هایی صورت گرفته که ایرانیان استقلال خود را باز یافته بودند. بنابراین جایی برای این یاوه‌ها باقی نمی‌ماند.

خود آقای ادوارد براون در جاهای متعدد کتاب خود اقرار و اعتراف می‌کند که ایرانیان دین اسلام را به طوع و رغبت پذیرفتند. در صفحه ۲۹۷، از جلد اول تاریخ ادبیات می‌گوید:

تحقیق درباره غلبه تدریجی آیین اسلام بر کیش زردشت مشکلتر از تحقیق در استیلای ارضی عرب بر مستملکات ساسانیان است، چه بسا تصور کنند که جنگجویان اسلام اقوام و ممالک مفتوحه را در انتخاب یکی از دو راه مخیر میساختند: اول قرآن، دوم شمشیر. ولی این تصور صحیح

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

نیست، زیرا گبر و ترسا و یهود اجازه داشتند آیین خود را نگاه دارند و فقط مجبور به دادن جزیه بودند، و این ترتیب کاملا عادلانه بود، زیرا اتباع غیر مسلم خلفا از شرکت در غزوات و دادن خمس و زکات که بر امت پیامبر فرض بود معافیت داشتند.

در صفحه ۳۰۶ و ۳۰۷ پس از اینکه شرحی راجع به انقراض دین زرتشتی بحث می‌کند می‌گوید:

اگر چه اخبار راجع به کسانی که تغییر مذهب دادند قلیل است، لکن همین حقیقت که تا سه قرن و نیم بعد از فتح اسلام اینگونه موارد پیش آمده است گواه روشنی است بر اینکه ایرانیان از روح تحمل و گذشت فاتحین بهره مند بودند و این امر خود دال بر این معنی است که ایرانیان آیین خود را به صلح و سلم و لااقل تا حدی به تدریج تغییر داده‌اند.

ادوارد براون از"دوزی"مستشرق معروف هلندی در کتاب"اسلام"نقل می‌کند که:

مهمترین قومی که تغییر مذهب دادند ایرانیان بودند، زیرا آنها اسلام را نیرومند و استوار نمودند، نه عرب، و از میان آنها بود که جالبترین فرق اسلامی برخاسته است.

عکس العملی که ایرانیان در برابر اسلام نشان دادند آنچنان موافق و لبریز از عشق و علاقه بود که جای این نیست گفته شود احساسات ملی یا احساسات مذهبی کهن، آنها را وادار کرده است که در زیر پرده تشیع، عقاید مذهبی کهن خویش را اشاعه دهند.

قبلا شرح دادیم که یکی از علل شکست ایرانیان با آنهمه نیرو و قدرت و عظمت، ناراضی بودن مردم ایران از حکومت و آیینشان بود، مردم ایران از آنها به ستوه آمده بودند و آمادگی کامل داشتند برای اینکه مأمنی بیابند و اگر بانگ عدالت و حقیقتی بشنوند به سوی آن بشتابند، گرایش فوق العاده ایرانیان به مزدک نیز علتی جز نارضایی نداشت. قبلا نیز اشاره کردیم که وضع زردشتی گری در ایران آنچنان دچار فساد و انحراف و مورد بی علاقگی مردم شده بود که فرضا اسلام به ایران نیامده بود، مسیحیت ایران را تسخیر می‌کرد.

باز براوان ازدوزی مستشرق هلندی چنین نقل می‌کند:

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

در نیمه اول قرن هفتم میلادی، همه چیز جریان عادی خود را در روم شرقی و کشور شاهنشاهی ایران طی می‌کرد این دو مملکت برای تصرف آسیای غربی همیشه با هم در نزاع بودند، از حیث ظاهر در راه رشد و ترقی و آبادی سیر می‌کردند، مبالغ معتنابهی مالیات عاید خزانه سلاطین این دو کشور می‌شد و کر و فر تجمل و تنعم پایتختهای هر دو مملکت ضرب المثل بود. بار کمرشکن استبداد بر پشت هر دو کشور سنگینی میکرد. تاریخ دودمان سلاطین هر دو مملکت مشحون است از یک سلسله فجایع هولناک و زجر و آزار خلائق. و این رفتار ظالمانه دولتها مولود نفاق و شقاق مردم در مسائل مذهبی بود. در این اثنا ناگهان از میان صحاری غیر معروف، قومی جدید در صحنه جهان پدید آمد، قبائلی بیشمار که تا آن تاریخ پراکنده و متفرق و اکثر اوقات با هم در نبرد بودند نخستین بار در آن هنگام به هم پیوستند و قوم متحد و متفق جدید را به وجود آوردند، قومی که علاقه شدید به آزادی خود داشت، لباس ساده می‌پوشید و غذای ساده می‌خورد، نجیب و میهمان نواز بود، با نشاط، با فراست، مزاح، بذله گو و در عین حال مغرور و سریع الغضب بود و همین که آتش خشم او برافروخته میشد کینه جو و آشتی ناپذیر و ظالم بود، این همان قومی است که در یک لحظه کشور کهنسال و معزز ولی فاسد و پوسیده ایران را سرنگون ساخت و زیباترین ایالات را از دست جانشینان قسطنطین ربود و سلطنت جدید التأسیس آلمان را پایمال نمود و ممالک دیگر اروپا را تهدید کرد و حال آنکه در شرق عالم
نیز جیوش فاتح او به جبال هیمالیا راه یافتند و در آنجا هم رخنه کردند. ولی این قوم شباهتی با کشور گشایان دیگر نداشت، زیرا آیین نوینی آورده بود و اقوام دیگر را تبلیغ و دعوت مینمود، بر خلاف ثنویت ایرانیان و مذهب مسیح که انحطاط یافته بود، توحید پاک و خالص آورد و میلیونها مردم به آن گرویدند و حتی در همین عصر ما مذهب اسلام مذهب یک عشر از نژاد بشر است.

ادوارد براون در صفحه ۱۵۵ کتاب مزبور، ضمن بحث از اوستا و اینکه آیا اوستای واقعی باقی است یا از میان رفته است، چنین به سخن خود ادامه می‌دهد:

اوستا متضمن اصول عقاید شخص شهیری مانند زردشت و محتوی

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

احکام آیین دنیای قدیم است. این آیین زمانی نقش مهمی در تاریخ جهان بازی کرده و با اینکه عده پیروان آن امروزه در ایران ده هزار و در هندوستان بیش از نود هزار نیست در ادیان دیگری که بالذات دارای اهمیت بیشتری بوده تأثیرات عمیقی داشته است. معذلک در وصف اوستا نمی توان گفت کتابی دلپسند یا دلچسب است. درست است که تفسیر بسیاری از عبارات محل تردید است و هرگاه به مفهوم آن پی برده شود قدر و قیمت آن شاید بیشتر معلوم گردد، لیکن این نکته را می‌توانم از طرف خود بگویم که هر چه بیشتر به مطالعه قرآن میپردازم و هر چه بیشتر برای درک روح قرآن کوشش میکنم بیشتر متوجه قدر و منزلت آن میشوم، اما بررسی اوستا ملالت آور و خستگی افزا و سیر کننده است، مگر آنکه بمنظور زبانشناسی و علم الاساطیر و مقاصد تطبیقی دیگر باشد.

آنچه را آقای ادوارد براون از طرف خود می‌گوید باید از طرف همه آن ایرانیانی بگوید که قرن بقرن، فوج فوج، اوستا را رها کردند و به قرآن گرویدند. گرایش از اوستا به قرآن برای ایرانیان، یک امر بسیار ساده و طبیعی بوده است و موردی نداشته است که بخواهند آنچه از اوستا آموخته‌اند و یا عاداتی که نسبت به سلاطین خود معمول می‌داشته اند در زیر پرده تشیع حفظ کنند و عملی نمایند.
ثانیا یزدگرد پس از آنکه در پای تخت نتوانست مقاومت کند با دربار و حرمسرای خود در حالی که هزار طباخ، و هزار تن رامشگر، و هزار تن یوزبان و هزار تن با زبان، و جماعتی کثیر از سایر خدمه همراه او بودند و او هنوز این گروه را کم میدانست(۱) شهر به شهر و استان به استان فرار میکرد و پناه می‌جست، قطعا اگر مردم مرکز ایران می‌خواستند از او حمایت کنند و جلو لشکر مهاجم را بگیرند قادر بودند، اما او را پناه ندادند تا به خراسان رفت. در آنجا نیز حمایتی ندید و عاقبهٔ الامر به آسیایی پناه برد و به دست آسیابان یا به دست یکی از مرزداران ایرانی کشته شد.
چگونه است که ایرانی به خود یزدگرد پناه نمی دهد ولی بعد اهل بیت پیغمبر
پاورقی:
(۱) کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص. ۵۲۸

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

اسلام را به خاطر پیوند با یزدگرد، معزز و مکرم می‌شمارد و آنها را در حساسترین نقاط قلب خود جای می‌دهد و عالیترین احساسات خود را نثار آنها می‌کند؟!

ثالثا، فرضا ایرانیان در قرون اول اسلامی مجبور بودند احساسات خویش را مخفی کنند و در زیر پرده تشیع اظهار نمایند، چرا پس از دو قرن که استقلال سیاسی یافتند این پرده را ندریدند و احساسات خویش را آشکار نکردند؟ بلکه بر عکس هر چه زمان گذشت بیشتر در اسلام غرق شدند و پیوند خویش را با آیین گذشته بریدند؟!

رابعا، هر مسلمان ایرانی می‌داند که شهربانو مقام و موقعی بیشتر و بالاتر از مادران سایر ائمه اطهار که بعضی عرب و بعضی افریقایی بودند ندارد، کدام شیعه ایرانی یا غیر ایرانی در دل خود نسبت به مادر حضرت سجاد احترامی بیشتر از مادران سایر ائمه اطهار احساس می‌کند؟ نرجس خاتون والده ماجده حضرت حجۀ بن الحسن عجل الله تعالی فرجه یک کنیز رومی است، قطعا احترام این بانوی رومی در میان ایرانیان بیش از احترام شهربانو است.

خامسا: اگر از زاویه تاریخ بنگریم اصل داستان شهربانو و ازدواج او با امام حسین علیه السلام و ولادت امام سجاد از شاهزاده‌ای ایرانی مشکوک است. داستان علاقه ایرانیان به ائمه اطهار به خاطر انتساب آنها به خاندان ساسانی از طریق شهربانو، از نظر تاریخی عینا همان داستان کسی است که گفت"امام زاده یعقوب را در بالای مناره گرگ درید"دیگری گفت امام زاده نبود، پیغمبر زاده بود، یعقوب نبود، یوسف بود، بالای مناره نبود، ته چاه بود، تازه اصل مطلب دروغ است و گرگ یوسف را ندرید.

در اینجا نیز اصل داستان که یزدگرد دختری به نام شهربانو یا نام دیگر داشته و به افتخار عقد زناشوئی حسین بن علی و مادری امام سجاد نائل شده باشد، از نظر مدارک تاریخی سخت مشکوک است، مورخین عصر حاضر عموما در این قضیه تشکیک می کنند و آنرا بی اساس می‌دانند. می‌گویند در میان همه مورخین تنها یعقوبی جمله‌ای دارد به این مضمون که گفته است مادر علی بن الحسین، "حرار" دختر یزدجرد بود و حسین علیه السلام نام او را غزاله نهاد.

خود ادوارد براون از کسانی است که داستانرا مجعول می‌داند. کریستن سن نیز قضیه را مشکوک تلقی می‌کند، سعید نفیسی در تاریخ اجتماعی ایران، آن را افسانه

کتابخانۀ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

می‌داند، و اگر فرض کنیم این داستان را ایرانیان به همین منظور جعل کرده و ساخته اند حتما پس از حدود دویست سال از اصل واقعه بوده است، یعنی مقارن با استقلال سیاسی ایران بوده است و این پس از آن است که از پیدایش مذهب شیعه نیز در حدود دویست سال گذشته بوده است. اکنون چگونه ممکن است که گرایش ایرانیان به تشیع مولود شایعه شاهزادگی ائمه اطهار بوده باشد؟

از اینکه گفتیم پیوند زناشویی امام حسین علیه السلام با دختر یزدگرد مشکوک است از نظر تاریخ است، ولی در پاره‌ای از احادیث این مطلب تأیید شده است. از آنجمله روایت کافی(۱) است که می‌گوید: دختران یزدگرد را در زمان عمر به مدینه آوردند و دختران مدینه به تماشا آمدند. عمر به توصیه امیرالمؤمنین علیه السلام او را آزاد گذاشت که هر که را می‌خواهد انتخاب کند و او حسین بن علی علیه السلام را انتخاب کرد.

ولی گذشته از عدم انطباق مضمون این روایت با تاریخ، در سند این روایت دو نفر قرار دارند که این روایت را غیر قابل اعتماد می‌کند، یکی ابراهیم بن اسحاق احمری نهاوندی است که علماء رجال او را از نظر دینی متهم می‌دانند و روایات او را غیر قابل اعتماد می‌شمارند. و دیگری عمر بن شمر است که او نیز کذاب و جعال خوانده شده است.

من نمی دانم سایر روایاتی که در این مورد است از این قبیل است یا نه؟ بررسی مجموع احادیثی که در این زمینه وارد شده است احتیاج به مطالعه و تحقیق بیشتری دارد.

سادسا اگر مردم ایران احترامی که برای ائمه اطهار قائلند به خاطر انتساب آنها به خاندان ساسانی است می‌بایست به همین دلیل برای خاندان اموی نیز احترام قائل باشند، زیرا حتی کسانی که وجود دختری به نام شهربانو را برای یزدگرد انکار می‌کنند این مطلب را قبول کرده‌اند که در زمان ولید بن عبدالملک در یکی از جنگهای قتیبهٔ بن مسلم، یکی از نوادگان یزدگرد به نام"شاه آفرید"به اسارت افتاد و ولید بن عبدالملک شخصا با او ازدواج کرد و از او یزید بن ولید بن عبدالملک معروف به"یزید ناقص"متولد شد. پس یزید ناقص که خلیفه‌ای اموی است نسبت به شاهان ایرانی می‌برد و قطعا از طرف مادر شاهزاده ایرانی است.

پاورقی

۱. اصول کافی، کتاب الحجه، باب مولد علی بن الحسین علیهم السلام، روایت اول.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

چرا ایرانیان برای ولید بن عبدالملک به عنوان داماد یزدگرد و برای یزید بن الولید به عنوان یک شاهزاده ایرانی ابراز احساسات نکردند، اما فی المثل برای امام رضا علیه السلام به عنوان کسی که در ششمین پشت به یزدگرد می‌رسد، این همه ابراز احساسات کرده و می‌کنند؟!

اگر ایرانیان چنین احساسات به اصطلاح ملی می‌داشتند، باید برای عبیدالله بن زیاد احترام فوق العاده‌ای قائل باشند، زیرا عبیدالله قطعا نیمه ایرانی است. زیاد پدر عبیدالله مرد مجهول النسبی است اما مرجانه مادر عبیدالله یک دختر ایرانی شیرازی است که در زمانی که زیاد والی فارس بود با او ازدواج کرد.

چرا ایرانیان که به قول این آقایان آن اندازه احساسات ملی داشته‌اند که ائمه اطهار را به واسطه انتسابشان به خاندان سلطنتی ایران به آن مقام رفیع بالا بردند، عبیدالله زیاد نیمه ایرانی و مرجانه تمام ایرانی را این اندازه پست و منفور می‌شمارند؟!

سابعا این مطلب آنگاه می‌تواند درست باشد که شیعه منحصر به ایرانی باشد و لااقل دسته اولی شیعه را ایرانی به وجود آورده باشد، و از آنطرف هم عموم و لااقل اکثر ایرانیانی که مسلمان شدند مذهب شیعه را اختیار کرده باشند. و حال آنکه نه شیعیان اولیه ایرانی بودند،(به استثناء سلمان) و نه اکثر ایرانیان مسلمان شیعه شدند. بلکه در صدر اسلام اکثر علمای مسلمان ایرانی نژاد در تفسیر، یا حدیث، یا کلام، یا ادب، سنی بودند و بعضی از آنها تعصب شدیدی علیه شیعه داشتند، و این جریان تا قبل از صفویه ادامه داشت. تا زمان صفویه اکثر بلاد ایران سنی بود. در زمان خلفای اموی که سب علی علیه السلام در منابر رایج شده بود، مردم ایران نیز تحت تاثیر تبلیغات سوء امویها قرار گرفته و اغفال شده بودند و این برنامه شنیع را اجرا می‌کردند، حتی گفته می‌شود که پس از آنکه عمر بن عبدالعزیز این کار را غدغن کرد، بعضی از شهرستانهای ایران مقاومت کردند.

اکابر علمای تسنن را تا قبل از صفویه ایرانیان تشکیل می‌دهند، اعم از مفسر، فقیه، محدث، متکلم، فیلسوف، ادیب، لغوی و غیره. ابوحنیفه که بزرگترین فقیه اهل تسنن است و امام اعظم خوانده می‌شود یک ایرانی است. محمد بن اسماعیل بخاری که بزرگترین محدث اهل تسنن است و کتاب معروف او بزرگترین کتاب حدیث اهل تسنن است ایرانی است. همچنین است سیبویه از ادبا و جوهری و

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

فیروز آبادی از لغویین و زمخشری از مفسرین و ابو عبیده و واصل بن عطا از متکلمین اکثریت علمای ایرانی و اکثریت توده مردم ایران تا قبل از صفویه سنی بوده اند.

غلبه اسلام بر تعصبات

عجیب اینست که ملل اسلامی غالبا پیرو فتوای علمایی بوده اند که از نظر ملیت با آنها مخالف بوده اند، مثلا مردم مصر تابع فتوای لیث بن سعد بودند که یک ایرانی بود، ولی مردم ایران در قدیم بیشتر تابع شافعی بودند که عربی نژاد بود. بعضی از علمای ایرانی مانند امام الحرمین جوینی و غزالی طوسی تعصب شدیدی له شافعی و علیه ابوحنیفه ایرانی دارند. مردم ایران در دوره های بعدی شیعه شدند و امامت ائمه اطهار را پذیرفتند که قرشی و هاشمی می‌باشند.

در فتواهای علمای مذاهب گاهی چیزها دیده می‌شود که از نظر تعصبات ملی موجب حیرت می‌شود، یعنی قدرت و تسلط و غلبه اسلام را بر این تعصبات می‌رساند.

مسئله ای است در فقه در باب نکاح درباره"کفویت"، یعنی آیا همه نژادها از نظر ازدواج کفو یکدیگرند؟ در اینجا فتوای ابوحنیفه ایرانی جلب توجه می‌کند ابوحنیفه مانند کسی که دچار تعصب عربی باشد نظر می‌دهد و مدعی می‌شود: عجم کفو عرب نیست، عجم نمی تواند زن عرب بگیرد، ولی

سایر فقها از قبیل مالک بن انس با آنکه خود عرب است می‌گویند خیر، عرب و عجم از این نظر تفاوتی ندارد. سفیان ثوری نیز که عرب است همین فتوا را می‌دهد. علامه حلی از بزرگان فقهای شیعه که او نیز عرب است در کتاب"تذکرش الفقهاء"فتوای ابوحنیفه را نقل می‌کند و می‌گوید:"سخن ابو حنیفه نادرست است، در اسلام شریف علوی و کنیز حبشی برابر است". می‌گوید:"دلیل این مطلب اینست که پیغمبر اکرم ضباعهٔ، دختر عموی خود را به عقد مقداد بن اسود کندی در آورد که سیاه بود، و وقتی که به آنحضرت اعتراض کردند، فرمود: « لتتضع المناکح »(۱)، یعنی برای اینکه کفویت در یک

پاورقی

۱. بحار الانوار، ج ۲۲ / ص ۲۶۵.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

سطح قرار بگیرد".
فتوای ابوحنیفه عجیب است و علتش همچنانکه خود اهل تسنن اعتراف دارند کم اطلاعی ابوحنیفه از سیرت و سنت نبوی است، ولی از اینجا می‌توان فهمید که در آن اعصار چیزی که در میان علمای مسلمین وجود نداشته تعصبات ملی است.
داستانی شنیدنی در کتب فقه در این مورد نقل می‌شود که از طرفی از تعصبات شدید عرب نسبت به غیر عرب حکایت می‌کند وازطرف دیگر نمونه ای از پیروزی عجیب اسلام است بر تعصبات. می‌نویسند: "سلمان فارسی دختر عمر را خواستگاری کرد، عمر با آنکه از بعضی تعصبات خالی نبود، به حکم اینکه اسلام آن چیزها را الغا کرده پذیرفت. عبدالله پسرعمر روی همان تعصب عربی ناراحت شد، اما در مقابل اراده پدر چاره‌ای نداشت. دست به دامن عمرو بن العاص شد، عمرو گفت چاره این کار با من. یک روز عمرو عاص با سلمان روبرو شد و گفت تبریک عرض می‌کنم، شنیده‌ام می‌خواهی به دامادی خلیفه مفتخر بشوی. سلمان گفت اگر بناست این کار برای من افتخار شمرده شود پس من نمی کنم و انصراف خود را اعلام کرد.

تشیع ایرانیان

اکثریت مردم ایران از زمان صفویه به بعد شیعه شدند. البته در این جهت نمی‌توان تردید کرد که ایران از هر نقطه دیگر برای بذر تشیع زمین مناسبتری بوده است، تشیع به اندازه ای که در ایران تدریجا نفوذ کرد در جای دیگر نفوذ نکرد، و هر چه زمان گذشته است آمادگی ایران برای تشیع بیشتر شده است و اگر چنین ریشه ای در روح ایرانی نمی‌بود، صفویه موفق نمی شدند که با در دست گرفتن حکومت ایران را شیعه و پیرو اهل بیت نمایند.
حقیقت اینست که علت تشیع ایرانیان و علت مسلمان شدنشان یک چیز است ایرانی روح خود را با اسلام سازگار دید و گم گشته خویش را در اسلام یافت. مردم ایران که طبعا مردمی باهوش بودند و به علاوه سابقه فرهنگ و تمدن داشتند بیش از هر ملت دیگر نسبت به اسلام شیفتگی نشان دادند و به آن خدمت کردند.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مردم ایران بیش از هر ملت دیگر به روح و معنی اسلام توجه داشتند، به همین دلیل توجه ایرانیان به خاندان رسالت از هر ملت دیگر بیشتر بود و تشیع در میان ایرانیان نفوذ بیشتری یافت. یعنی ایرانیان روح اسلام و معنی اسلام را در نزد خاندان رسالت یافتند، فقط خاندان رسالت بودند که پاسخگوی پرسشها و نیازهای واقعی روح ایرانیان بودند.

آنچیزی که بیش از هر چیز دیگر روح تشنه ایرانی را به سوی اسلام می‌کشید عدل و مساوات اسلامی بود. ایرانی قرنها از این نظر محرومیت کشیده بود و انتظار چنین چیزی را داشت ایرانیان می‌دیدند دسته‌ای که بدون هیچگونه تعصبی عدل و مساوات اسلامی را اجرا می‌کنند و نسبت به آنها بی نهایت حساسیت دارند خاندان رسالت‌اند. خاندان رسالت پناهگاه عدل اسلامی، مخصوصا از نظر مسلمانان غیر عرب بودند.

اگر اندکی به تعصبات عربی و تبعیضاتی که از ناحیه برخی خلفا میان عرب و غیر عرب صورت می‌گرفت و دفاعی که علی بن ابیطالب علیه السلام از مساوات اسلامی و عدم تبعیض میان عرب و غیر عرب می‌نمود توجه کنیم کاملا این حقیقت روشن می‌شود.

در بحار، جلد نهم، باب ۱۲۴، از کافی نقل می‌کند که:

روزی گروهی از"موالی"آمدند به حضور امیرالمؤمنین و از اعراب شکایت کردند و گفتند رسول خدا هیچگونه تبعیضی میان عرب و غیر عرب در تقسیم بیت المال یا در ازدواج قائل نبود. بیت المال را بالسویه تقسیم می‌کرد و سلمان و بلال و صهیب در عهد رسول با زنان عرب ازدواج کردند ولی امروز اعراب میان ما و خودشان تفاوت قائلند. علی علیه السلام رفت و با اعراب در این زمینه صحبت کرد، اما مفید واقع نشد، فریاد کردند: ممکن نیست، ممکن نیست. علی در حالی که از این جریان خشمناک شده بود آمد میان موالی و گفت با کمال تأسف اینان حاضر نیستند با شما روش مساوات پیش گیرند و مانند یک مسلمان متساوی الحقوق رفتار کنند، من به شما توصیه می‌کنم که بازرگانی پیشه کنید خداوند به شما برکت خواهد داد.

معاویه در نامه معروفی که برای زیاد بن ابیه والی عراق فرستاد، نوشت:

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مراقب ایرانیان مسلمان باش، هرگز آنان را با عرب همپایه قرار نده، عرب حق دارد از آنها زن بگیرد و آنها حق ندارند از عرب زن بگیرند، عرب از آنها ارث ببرد و آنها از عرب ارث نبرند. حتی الامکان حقوق آنها کمتر داده شود، کارهای پست به آنها واگذار شود، با بودن عرب غیر عرب امامت جماعت نکند، در صف اول جماعت حاضر نشوند، مرزبانی و قضاوت را به آنها وا مگذار.

اما وقتی که میان یک زن عرب و یک زن ایرانی اختلاف واقع می‌شود و کار به آنجا می‌کشد که به حضور علی علیه السلام شرفیاب می‌شوند و علی میان آندو هیچگونه تفاوتی قائل نمیشود و مورد اعتراض زن عرب واقع می‌شود، علی دست می‌برد و دو مشت خاک از زمین بر می‌دارد و به آن خاکها نظر می‌افکند و آنگاه می‌گوید: من هر چه تأمل می‌کنم میان این دو مشت خاک فرقی نمی بینم.

علی با این تمثیل عملی لطیف به جمله معروف رسول اکرم اشاره می‌کند که فرمود: «کلکم لادم و ادم من تراب، لا فضل لعربی علی عجمی الا بالتقوی»(۱) یعنی همه از آدم و آدم از خاک است، عرب بر عجم فضیلت ندارد، فضیلت به تقوا است نه به نژاد و نسب و قومیت و ملیت. وقتی که همه نسب به آدم می‌برند و آدم خاکی نژاد است چه جای ادعای فضیلت تقدم نژادی است؟

در سفینهٔ البحار ماده"ولی"مینویسد:

"علی علیه السلام در یک روز جمعه بر روی منبری آجری خطبه میخواند، اشعث بن قیس کندی که از سرداران معروف عرب بود آمد و گفت یا امیرالمؤمنین این"سرخرویان"(یعنی ایرانیان) جلو روی تو بر ما غلبه کرده اند و تو جلو اینها را نمیگیری، سپس در حالی که خشم گرفته بود گفت امروز من نشان خواهم داد که عرب چکاره است. علی علیه السلام فرمود:"این شکم گنده ها خودشان روزها در بستر نرم استراحت می‌کنند و آنها(موالی و ایرانیان) روزهای گرم بخاطر خدا فعالیت می‌کنند و آنگاه از من می‌خواهند که آنها را طرد کنم تا از ستمکاران باشم، قسم به خدا که دانه را شکافت و آدمی را آفرید که از رسول خدا شنیدم فرمود به خدا

پاورقی

۱. بحار، ج۷۶ / ص ۳۵۰ [با اندکی اختلاف].

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

همچنانکه در ابتداء شما ایرانیان را به خاطر اسلام با شمشیر خواهید زد، بعد ایرانیان شما را با شمشیر به خاطر اسلام خواهند زد".

ایضا در سفینهٔ البحار می‌نویسد:

"مغیرش همیشه در مقایسه میان علی و عمر می‌گفت علی تمایلش و مهربانیش نسبت به موالی بیشتر بود و عمر بر عکس از آنها خوشش نمی آمد.

مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد:

"مردم می‌گویند هر کس که عربی خالص یا مولای خالص نباشد پست است، امام فرمود:"مولای خالص یعنی چه؟

گفت: یعنی کسی که پدر و مادرش هر دو قبلا برده بودند.

فرمود: مولای خالص چه مزیتی دارد؟

گفت: زیرا پیغمبر فرموده است: مولای هر قومی از خود آنهاست، پس مولای خالص اعراب مانند خود اعراب است، پس کسی صاحب فضیلت است که یا عربی خالص باشد و یا مولای صریح باشد که ملحق به عربی است.

امام فرمود: آیا نشنیده‌ای که پیغمبر فرمود من ولی کسانی هستم که ولی ندارند، من ولی هر مسلمانم خواه عرب و خواه عجم؟ آیا کسی که پیغمبر ولی او باشد از پیغمبر نیست؟

امام سپس اضافه فرمود: از این دو کدام اشرفند؟ آیا آنکه از پیغمبر و ملحق به پیغمبر است یا آنکه وابسته به یک عرب جلف که به پشت پای خود ادرار می‌کند؟

سپس فرمود: آنکه از روی میل و رضا داخل اسلام می‌شود بسی اشرف است از آنکه از ترس وارد اسلام شده است. این اعراب منافق از ترس مسلمان شدند ولی ایرانیان با میل و رغبت مسلمان شدند.(۱)

از این نوع جریانها که نشان می‌دهد سیاست تبعیض و تفاوت میان عرب و غیر عرب در جهان اسلام اجرا می‌شد و ائمه اطهار عموما با این سیاست

پاورقی

۱. سفینه البحار، ج ۲، ماده«ولی»، ص ۶۹۲ و ۶۹۳.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مخالفت می‌کرده اند در تاریخ اسلام زیاد دیده می‌شود. همین به تنهایی کافی بوده است که ایرانیان که از طرفی به روح و حقیقت اسلام بیش از دیگران توجه داشته اند و از طرف دیگر، بیش از هر قوم دیگر، از این تبعیضات زیان می‌دیده اند طرفدار خاندان رسالت بشوند.

اهانت در شکل حمایت

از همه عجیب تر اینست که عده ای به نام حمایت از ملیت ایرانی و نژاد ایرانی بزرگترین توهینها را به ملت ایران می‌کنند.

گاهی می‌گویند: ملت ایران با کمال جدیت می‌خواست از حکومت و رژیم و آیین خودش دفاع کند ولی با آنهمه شوکت و قدرت و جمعیت صد و چهل میلیونی و وسعت سرزمین در مقابل یک عده پنجاه شصت هزار نفری عرب شکست خورد. اگر راست است پس چه ننگ بزرگی!

گاهی می‌گویند: ایرانیان از ترس، کیش و عقیده و ایمان خویش را عوض کردند. واقعا اگر چنین باشد ایرانیان از پست ترین ملل جهانند، ملتی که نتواند عقیده قلبی خود را در مقابل یک قوم فاتح حفظ کند، شایسته نام انسانیت نیست.

گاهی می‌گویند: ایرانیان چهارده قرن است که زیر یوغ عرب هستند یعنی با آنکه سیادت نظامی عرب یکصد سال بیشتر طول نکشید، هنوز پشت ایرانیان از ضربتی که در چهارده قرن پیش خورده راست نشده است. زهی ضعف و ناتوانی و بی لیاقتی و بی عرضگی، ملتهای نیمه وحشی افریقا پس از قرنها استعمار همه جانبه اروپایی زنجیرها را یکی پس از دیگری پاره می‌کنند و خود را آزاد می‌نمایند، اما ملتی متمدن دارای سابقه فرهنگی کهن از قومی بیابانی شکست می‌خورد و طولی نمی کشد که قوم فاتح نیروی خود را از دست میدهد، اما این ملت شکست خورده هنوز از خاطره شکست چهارده قرن پیش وحشت دارد، روز بروز بیشتر فکر و آداب و رسوم و زبان قوم فاتح را علیرغم میل باطنی خود وارد زندگی خود می‌کند!

گاهی می‌گویند ایرانیان از آنجهت شیعه شدند که در زیر پرده تشیع معتقدات و آداب کهن خویش را حفظ کنند، در همه این مدت طولانی از روی نفاق و دورویی اظهار اسلام کردند و همه ادعاهای مسلمانی شان که تاریخ شان را پر کرده

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

است و از هر قوم دیگر بیشتر بوده است دروغ محض است، چهارده قرن است که دروغ می‌گویند و دروغ می‌نویسند و دروغ تظاهر می‌کنند. زهی بی شرافتی و نامردمی!

گاهی می‌گویند ریشه این همه گرایشها، فداکاریها، درک یک سلسله حقایق و معارف و سنخیت اسلام و تشیع با روح ایرانی نبوده است، بلکه فقط یک پیوند زناشویی بوده است، این ملت فقط به خاطر یک پیوند زناشویی مسیر زندگی و فرهنگ خویشرا تغییر داد. زهی بی اصالتی و بی ریشگی.

گاهی می‌گویند ایرانی مایل بود از حکومت و آیین آنروز خویش دفاع کند و حمایت نماید، اما نکرد، ترجیح داد خود را کنار کشد و تماشاچی باشد. زهی پستی و نامردمی!

طبق اظهارات این بیخردان، ملت ایران پست ترین و منحط ترین ملل جهان است، زیرا ایرانی از ترس، خط قدیم خود را رها کرد و خط عربی را به کار برد، از ترس به زبان عربی بیش از زبان فارسی اهمیت داد و برایش فرهنگ و قاعده و دستور نوشت، از ترس تألیفات خود را به زبان عربی نوشت، از ترس به بچه های خود زبان عربی می‌آموخت، از ترس مفاهیم اسلامی را در دل ادبیات خود جای داد، از ترس دین قدیم خود را به دست فراموشی سپرد، از ترس حکومت مورد علاقه خود را حمایت نکرد. از ترس به کمک کیش و آیین محبوب خود بر نخاست.

خلاصه از نظر این مدعیان، در طول این چهارده قرن آنچه در تاریخ این ملت رخ داده بی لیاقتی، نفاق و دورویی، ترس و جبن، بی اصالتی، پستی و نامردمی بوده است، چیزی که وجود داشته"تشخیص" و"انتخاب"و"ایمان"و"حقیقت خواهی"بوده است از اینرو بزرگترین اهانتها از طرف این نابخردان به ملت شریف و نجیب ایران وارد می‌شود.

اما خواننده محترم این کتاب متوجه خواهد شد که همه اینها تهمت به ایران و ایرانی است، ایرانی هر چه کرده به تشخیص و انتخاب خود بوده است، ایرانی لایق بوده نه بی لیاقت، راست و صریح بوده نه منافق و دروغگو، شجاع و دلیر بوده نه جبان و ترسو، حقیقت خواه بوده نه چشم به حوادث زود گذر، اصیل بوده نه بی بن و بی ریشه. ایرانی در آینده نیز اصالت خویش را حفظ، و پیوند خویشرا با اسلام روز بروز محکمتر خواهد کرد.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

بخش دوم: خدمات اسلام به ایران

*موهبت یا فاجعه؟
*اظهار نظرها.
*نظام فکری و اعتقادی:
*ادیان و مذاهب.
*آیین زردشتی.
*آیین مسیحی.
*آیین مانوی.
*آیین مزدکی.
*آیین بودایی.
*عقائد آریایی.
*ثنویت زردشتی.
*آتش و پرستش.
*نظام اجتماعی.
*نظام خانوادگی.
*نظام اخلاقی.
*کتابسوزی ایران و مصر
*کارنامه اسلام در ایران.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

بحث ما در این بخش و بخش بعد از آن درباره خدمات متقابل اسلام و ایران است، یعنی خدماتی که اسلام به ایران و ایرانی کرده است و خدماتی که متقابلا ایران و ایرانی به اسلام کرده اند.
خدمتی که یک کیش یا مسلک به یک ملت می‌تواند بکند چگونه و از چه نوع است؟ بدیهی است که به صورت بر آوردن یک نیاز آنی نیست که مثلا در یک جنگ نیرو به کمک آنها بفرستد، یا در یک خشکسالی آذوقه وارد کند و یا یک کارخانه برای آنها تاسیس نماید، خیلی اساسی تر از اینها است. به اینست که تحولی مفید و ثمربخش در اندیشه و روح آنها به وجود آورد، طرز تفکر آنها را در جهت واقع بینی نو کند، اخلاق و تربیت آنها را بهبود بخشد، سنن و نظامات کهنه و دست و پاگیر آنها را بر اندازد و به جای آنها سنن و نظاماتی زنده جایگزین سازد، ایمانی و ایده ای عالی به آنها الهام نماید، شور و هیجان کار و کوشش و دانش طلبی و نیکوکاری و از خود گذشتگی در آنها به وجود آورد. وقتی که چنین شد بالطبع زندگی اقتصادی آنها بهبود می‌یابد، نیروی انسانیشان به کار می‌افتد، استعدادهای علمی، فلسفی، فنی، هنری، ادبی شان می‌شکفد و بالاخره در همه شئون آنچیزی که تمدن نامیده می‌شود تکامل صورت می‌گیرد.
و اما خدمتی که یک ملت به یک کیش و یا مسلک می‌کند به اینست که در

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

راه تبلیغ و ترویج آن کیش، و تدوین و اشاعه فرهنگ آن می‌کوشد، به توضیح و تفسیر مفاهیم آن همت می‌گمارد، به زبان آن خدمت می‌کند، ملل دیگر را با آن آشنا می‌سازد، با جان و مال خود از آن دفاع می‌کند و در راهش سربازی و جانفشانی مینماید و در همه زمینه ها خلوص نیت و از خود گذشتگی نشان می‌دهد.

بحث ما در این بخش درباره قسمت اول یعنی خدمات اسلام به ایران است و قسمت دوم یعنی خدمات ایران و ایرانیان به اسلام را در بخش سوم این کتاب متعرض خواهیم شد.

اکنون با مقیاسی که به دست دادیم باید ببینیم آیا اسلام به ایران خدمت کرد یا نه؟ آیا اسلام ایران را آزاد کرد و روح تازه‌ای در پیکر ایرانی دمید و تاریخ ایران را در مسیر بهتری انداخت و سبب شد استعدادهای مردم این سرزمین بشکفد و ثمر بدهد؟ یا بر عکس ایران را در اختناق فرو برد و استعدادها را راکد کرد و تاریخ ایران را در یک مسیر انحرافی انداخت و تمدن ایرانی را ضایع و تباه ساخت؟ آیا اسلام موجب شد که ایرانیانی عالیقدر در جهان علم و فلسفه و عرفان و هنر و صنعت و اخلاق ظهور کنند و بلند آوازه شوند و نامشان جهانگیر گردد؟ یا بر عکس مانع ظهور چنین مردانی شد و اگر در جهان اسلام ایرانیانی این چنین ظهور کرده اند نه از آن جهت است که اسلام زمینه مساعدی فراهم کرد، اسلام هیچ تأثیری در ظهور چنین مردانی از ایران نداشته است، ظهور مردانی نظیر بوعلی و ابوریحان و خواجه نصیرالدین طوسی تنها و تنها مولود قریحه ایرانی و تمرد و عصیان نسبت به اسلام بوده است؟ بالاخره آیا اسلام برای ایران موهبت بود یا فاجعه؟

آنچه قطعی و مسلم است این است که پس از ظهور اسلام و تشکیل حکومت اسلامی و گرد آمدن ملل گوناگون در زیر یک پرچم به نام پرچم اسلام تمدنی عظیم و شکوهمند و بسیار کم نظیر به وجود آمد که جامعه شناسی و تاریخ آن را به نام تمدن اسلامی می‌شناسد. در این تمدن ملتهای گوناگون از آسیا و افریقا و حتی اروپا شرکت داشتند و سهیم بودند ایرانیان جزء مللی هستند که در این تمدن شریک و سهیمند و به اتفاق همه صاحبنظران سهم عمده از آن ایرانیان است.

حقیقت مطلب چیست؟ آیا همان طور که نام آن حکایت می‌کند واقعا تمدن اسلامی است یعنی واقعا اسلام عامل اصلی و محرک اساسی و به وجود آورنده شرائط این تمدن و فرهنگ بوده، و روح حاکم بر آن، روح اسلامی است؟ یا علل و

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

اسباب و موجبات و انگیزه‌های دیگری در کار بوده است و هر ملتی و از آن جمله ملت ایران به موجبی خاص و انگیزه‌ای که تنها با سابقه تاریخی او مربوط است سهم خود را ایفا کرده است؟

بررسی این بحث تاریخی و اجتماعی و دینی مستلزم اینست که تاریخ ایران مقارن ظهور اسلام را ورق بزنیم و نظامات فکری، اعتقادی، اجتماعی، سیاسی، خانوادگی، اخلاقی آن عهد را تحقیق و بررسی کنیم و با آنچه اسلام در این زمینه‌ها آورد و به ایران داد مقایسه کنیم تا بتوانیم به نتیجه گیری صحیح نائل آییم.

خوشبختانه تاریخ اسلام و همچنین تاریخ ایران مقارن ظهور اسلام روشن است، به سهولت می‌توان حقیقت را دریافت و چنانکه می‌دانیم در نیم قرن اخیر درباره این مطلب زیاد بحث می‌شود، نخستین بار اروپاییان این مساله را طرح کرده‌اند، قبلا مردم ایران مانند همه مردم دیگر جهان عادت نداشتند درباره اینگونه مسائل بیندیشند، ولی امروزه درباره اینگونه مطالب بسیار بحث می‌شود اما متاسفانه عصر ما و لااقل کشور ما هنوز مرحله"تبلیغ"را طی می‌کند و کمتر به"تحقیق"می‌پردازد افرادی طوطی وار از نعمت اسلام برای ایران دم می‌زنند و افرادی دیگر نیز به همین منوال نقطه مقابل آنرا طرح می‌کنند و نفوذ اسلام را به ایران یک فاجعه برای ایران تلقی می‌کنند در حال حاضر روزی نیست که روزنامه‌ای یا مجله‌ای یا کتابی در این موضوع قلمفرسایی نکند، یا در رادیو و تلویزیون سخنی در این باره گفته نشود بالاتر اینکه کتابهای تاریخی و جغرافیایی دبستانها و دبیرستانها نیز از تلقین یک سلسله مطالب در این زمینه خودداری نمی‌کنند.

ما علاقه‌مندیم بدون تعصب و جانبداری، و در کمال بیطرفی، این موضوع را رسیدگی کنیم، معتقدیم زمینه تحقیق در این مبحث خیلی آماده است خوشبختانه گروهی از محققان اروپایی و تنی چند از ایرانیان تا حدودی در این مسئله تحقیق کرده‌اند و ما در سخنان خود به گفته‌های آنان بسیار استناد خواهیم کرد.

اظهار نظرها

برای اینکه نمونه‌ای از عقائد مختلفی که در این زمینه ابراز می‌شود به دست

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

داده باشیم، چند نمونه را ذکر می‌کنیم.

آقای تقی زاده در خطابه"تحولات اجتماعی و مدنی ایران در گذشته"به نقل آقای دکتر معین در کتاب"مزدیسنا و ادب پارسی"(۱) چنین می‌گوید:

اسلام... آیینی نو، دارای محاسن و اصول و قوانین منظم آورد، و انتشار اسلام در ایران روح تازه و ایمان قوی‌تر دمید که دو مایه مطلوب نیز بر اثر آن به این دیار آمد: یکی زبان بسیار غنی و پر مایه و وسیع یعنی عربی بود... این زبان وقتی که به ایران آمد و به تدریج با زبان لطیف و نغز و دلکش آریایی و تمدن ایرانی ممزوج و ترکیب شد و جوش کامل خورد و بوسیله سخنوران بزرگ ایرانی قرون چهارم و پنجم و ششم و چند نفر بعد از آن سکه فصاحت کم نظیر خورد، برای ما زبانی به وجود آورد که لایق بیان همه مطالب گردید و نماینده درخشان آن سعدی و حافظ و ناصر خسرو و امثال آن هستند... دیگری علوم و معارف و تمدن بسیار عالی پرمایه‌ای بود که به وسیله ترجمه‌های کتب یونانی و سریانی و هندی به زبان عربی در مشرق اسلامی و قلمرو خلافت شرقیه از اواسط قرن دوم تا اواخر قرن سوم بین مسلمین آشنا به زبان عربی و بالخصوص ایرانیان انتشار یافت... از اقیانوس بیکران علوم و فنون و آداب حکمت یونانی نسبه کم کتابی که در قرن دوم موجود بود ماند که مسلمین ترجمه نکردند... بر اثر آن ترجمه‌های عربی از یونانی، علم و حکمت و همه فنون چنان در ممالک اسلامی و مخصوصا در ایران رواج یافت که هزاران عالم نامدار مانند ابن سینا و فارابی و بیرونی و محمد بن زکریای رازی و غیر هم باده هزاران تألیف مهم(البته ۹۹ درصد به عربی) به ظهور آمدند و تمدن بسیار درخشان اسلامی قرون ۲ تا ۷ اسلام که شاید پس از یونان و روم بزرگترین و عالیترین تمدن دنیا باشد به وجود آمد...

آقای تقی زاده در این گفتار خود همین قدر می‌گویند اسلام به ایران روح تازه داد، درباره این مطلب بحثی نمی‌کنند که اسلام از ایران چه چیز را گرفت و چه چیز به او داد که در نتیجه ایران روح تازه یافت ما سعی می‌کنیم انشاء الله در این کتاب

پاورقی:

(۱) چاپ دوم. صفحه. ۱۶

تا حدودی این مطلب را روشن کنیم. ایشان فقط اشاره می‌گویند"اصول عدالت و قوانین منظم آورد"که البته اینها قسمتی است از آنچه اسلام آورده و داده است ایشان در سخن خود صریحا ادعا می‌کنند که این اسلام بود که زمینه را برای شکفتن استعدادهای ادبی و حکمت عملی از قبیل سعدی و حافظ و ناصر خسرو برای شکفتن استعدادهای فلسفی وطبی و ریاضی از قبیل ابن سینا و فارابی و رازی و بیرونی فراهم کرد.

آقای زین العابدین رهنما در مقدمه ترجمه و تفسیر قرآن(۱) چنین می‌نویسد:

ظهور دین اسلام در عربستان یکی از بزرگترین انقلابهای تاریخ بشری بود... در اول سده هفتم مسیحی شروع شد و به تدریج در مدت کوتاهی تمام شبه جزیره عربستان را فرا گرفت، پس از آن به کشورهای

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مجاور هم که دارای برجسته ترین تمدن و فرهنگ آن عصر بودند رو آورد. تغییرات و تحولات شگرف و بسیار ژرفی که در مردم و جامعه آن کشورها به نام اصول مذهبی به وجود آورد از شگفتیهای پر از رمز حیات بشری است که بسیاری وابستگیهای بیهوده زندگی را از میان برد و بسیاری از بستگیهای جدید را که از هر زنجیر پولادین محکمتر بود در دل و فکر مردم آفرید این انقلاب به نام تمدن جدید نه تنها عربستان مرده و صحرای بی آب و علف ساکت و بی سر و صدایی را که مردمش بجز انگشت شماری ناشناس بودند به عربستان پر سر و صدایی که هزاران فرد آن به نامها و عناوین و برجستگیهای اخلاقی شناخته شدند تبدیل کرد، بلکه فلسفه ها و اندیشه های نوینی برای شان آورد، اگر چه پاره ای از ریشه های آن از تمدن دو کشور بزرگ مجاور آن(ایران و روم) آبیاری شده بود، معذلک برای آن دو کشور هم بسیار تازگی داشت، به منزله دروس نو آسمانی و فلسفه هایی از عدالت خواهی و پرهیزگاری علیه ستمگری و بیداد بود که مانند آبهای خنک و گوارائی در دل تشنه افراد آن و در مغز متفکر جویندگان آنها جایگزین گردید. این غلبه فکری بنام(کذا) کاری بزرگ اسلام بر اجتماعات و مردم آن دو کشور بزرگ و رسوخ تعلیمات دادخواهی در

پاورقی:

(۱) صفحه. ۷۵

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مردم ستمدیده آنها که راه شان از خلق بریده شده و فقط به سوی خالق بازمانده بود، تنها به عنوان پیروزی پابرهنه ها بر چکمه پوشها و غلبه سلاح کهنه بر سلاح نو، یا غلبه بی سلاحها بر سلاحداران نبود، بلکه چنانکه گفتیم غلبه اندیشه نو و دادخواهی گروه مظلومان بر جمعیت ظالمان، و پیروزی ستمدیدگان بر ستمگران بود این فکر و احساس در مردم آن کشورها چنان رسوخی کرد که برای برانداختن حکومتهای خودشان با پرچمداران آیین اسلامی هم آواز و همفکر شدند و آثار این غلبه معنوی امروز هم که یکهزار و چند صد سال از آن ظهور و پیدایش میگذرد در خانه یکایک افراد ملتهای ایمان آورده برقرار است، در صورتی که از پیروزی جنگی و جنگاوران فاتح

عرب کوچکترین اثری در این کشورها باقی نمانده است.»
به عقیدهٔ آقای رهنما اسلام وابستگی‌های بیهوده را از بین برد و وابستگی‌هایی پولادین به وجود آورد. فلسفه‌ها و اندیشه‌های نوینی عرضه و ارائه کرد،غلبهٔ اسلام غلبهٔ اندیشهٔ نو بر اندیشهٔ کهنه بود نه غلبهٔ قومی بر قوم دیگر، غلبهٔ اسلام غلبهٔ عدالت خواهی و پرهیزکاری بود بر ستمگری و تبهکاری، عامل اصلی پیروزی اسلام مردم عرب نبودند بلکه توده‌های محروم و تشنهٔ حقیقت و عدالت خود آن سرزمین‌ها بودند که در پرتو یک اندیشهٔ آسمانی بر قدرتهای اهریمنی حاکم بر اجتماعات خود شوریدند.

آقای دکتر عبدالحسین زرین کوب، در کتاب کارنامه اسلام(۱) در بحث از علل تمدن عظیم و با شکوه اسلامی، می‌گوید:
... آنچه این مایه ترقیات علمی و پیشرفتهای مادی را برای مسلمین میسر ساخت در حقیقت همان اسلام بود که با تشویق مسلمین به علم و ترویج نشاط حیاتی، روح معاضدت و تسامح را جانشین تعصبات دنیای باستانی کرد، و در مقابل رهبانیت کلیسا که ترک و انزوا را توصیه می‌کرد، با توصیه مسلمین به"راه وسط"توسعه و تکامل صنعت و علم انسانی را تسهیل کرد. در دنیایی که اسلام به آن وارد شد، این روح تساهل و اعتدال در حال زوال بود. از دو نیروی بزرگ آن روز دنیا(بیزانس و ایران) بیزانس
پاورقی:
(۱) صفحه. ۱۳

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

در اثر تعصبات مسیحی که روز بروز در آن بیشتر غرق می‌شد هر روز علاقه خود را بیش از پیش با علم و فلسفه قطع می‌کرد، تعطیل فعالیت فلاسفه به وسیله ژوستی نیان اعلام قطع ارتباط قریب الوقوع بود بین دنیای روم با تمدن و علم. در ایران هم اظهار علاقه خسرو انوشیروان به معرفت و فکر، یک دولت مستعجل بود، و باز تعصباتی که بر زویه طبیب در مقدمه کلیله و دمنه به آن اشارت دارد هر نوع احیاء معرفت را در این سرزمین غیر ممکن کرد. در چنین دنیائی که اسیر تعصبات دینی و قومی بود اسلام نفخه تازه‌ای دمید، چنانکه با ایجاد دارالاسلام که مرکز واقعی آن قرآن بود نه شام و نه عراق تعصبات قومی و نژادی را با یک نوع جهان وطنی چاره کرد، در مقابل تعصبات دینی نصاری و مجوس، تسامح و تعاهد با اهل کتاب را توصیه کرد و علاقه به علم و حیات را. و ثمره این درخت شگرف، که نه شرقی بود و نه غربی، بعد از بسط فتوحات اسلامی حاصل شد.

از نظر آقای دکتر زرین کوب، اسلام به دنیایی پا گذاشت که در حال رکود و جمود بود، اسلام با تعلیمات مبنی بر جستجوی علم و ترک تعصبات قومی و مذهبی و اعلام امکان همزیستی با اهل کتاب غلها و زنجیرهایی که به تعبیر خود قرآن به دست و پا و گردن مردم جهان آن روز بسته شده بود پاره کرد و زمینه رشد یک تمدن عظیم و وسیع را فراهم ساخت.

پروفسور ارنست کونل آلمانی، استاد هنر اسلامی در دانشگاه برلین، در سالهای ۱۹۶۴ - ۱۹۳۵ در مقدمه کتاب هنر اسلامی می‌گوید.

اشتراک در معتقدات دینی در اینجا تأثیری قویتر از آنچه در دنیای مسیحیت وجود دارد بر فعالیتهای فرهنگی ملل مختلف داشته است. اشتراک در مذهب باعث شده تا بر روی اختلافات نژادی و سنن باستانی ملتها"پل "بسته و از فراز آن نه تنها علائق معنوی بلکه حتی آداب و رسوم کشورهای

گوناگون را به طرز حیرت انگیزی در جهت روشن و مشخصی هدایت نماید، چیزی که بیش از همه در این فعل و انفعال جهت ایجاد وحدت و پاسخ به جمیع مسائل زندگی قاطعیت داشت، قرآن بود. انتشار قرآن به زبان اصلی و فرمانروایی مطلق خط عربی، پیوندی به وجود آورد

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

که تمام دنیای اسلام را به هم مربوط ساخت و عامل مهمی در خلق هر نوع اثر هنری گردید، تباین در هنر دینی وغیردینی آنطور که دنیای غرب می‌شناسد در اینجا به کلی ازبین رفته است. البته عبادتگاهها به علت احتیاجات عملی، شکل معماری خاصی پیدا کرده اندولی تزیین آنها درست مطابق قواعدی بوده که در مورد ابنیه غیر دینی هم رعایت شده است(۱).

ایضا می‌گوید:

آنچه در اینجا کمال اهمیت را دارد اینست که با وجود برخوردهای شدید سیاسی در قرون وسطی، بین تمام کشورهای اسلامی روابطی وجود داشت که نه تنها معاملات تجاری را رونق می‌داد، بلکه امکان توسعه و تبادل پیشرفتهای فرهنگی را نیز میسر می‌ساخت. سفرنامه‌های جهانگردان و جغرافیدانان بزرگ عرب حاکی از آن است که چگونه مردم یک کشور از مزایای کشورهای دیگر مطلع بوده اند. بنابراین جای هیچگونه تعجبی نیست اگر می‌بینیم که کشفیات تکنیکی جدید و پیشرفتهای هنری با سرعت به همه جا راه پیدا کند. هر کس در مکتب جهان بینی غربی تعلیم دیده است باید پیش خود مجسم کند که در دنیای اسلام شرائط اولیه دیگری حکمفرما بود و این شرائط بیش از هر چیز در خلق آثار هنری مؤثر بود(۲).

آنچه این دانشمند می‌گوید اگر چه مخصوص ایران نیست، و شامل تمام قلمرو اسلامی می شود ولی به هر حال شامل ایران هم هست نکته جالب دربیان این دانشمند اینست که می‌گوید مسلمانان از نژادهای مختلف برروی اختلافات نژادی خود پل بسته بودند، یعنی اسلام برای اولین بار توانست کلیتی و وحدتی سیاسی و اجتماعی بر اساس عقیده و مرام و مسلک به وجود آورد، و همین جهت تسهیلات زیادی از لحاظ ایجاد تمدنی عظیم و وسیع به وجود آورد. از اینگونه اظهار نظرها فراوان می‌توان یافت.

پاورقی:

(۱) هنر اسلامی، ترجمه مهندس هوشنگ طاهری، صفحه. ۶

(۲) همان کتاب، صفحه. ۸

نقطه مقابل اینگونه اظهار نظرها، یک سلسله اظهار نظرهای دیگر است که آنها نیز باید مورد توجه واقع شود. طبق آن اظهار نظرها هجوم اعراب مسلمان به ایران و غلبه آنها بر ایرانیان برای ایران فاجعه بوده است نظیر فاجعه حمله اسکندر و حمله مغول. همانطور که حمله اسکندر و حمله مغول و مخصوصا حمله مغول شیرازه یک تمدن بزرگ راازهم پاشید، حمله اعراب مسلمان نیز مدنیتی را مضمحل ساخت و اگر مردم ایران بعد از اسلام، خصوصا در قرنهای سوم و چهارم و پنجم و ششم هجری در خط علم و فرهنگ افتادندناشی ازخصیصه نژادی وسابقه فرهنگی قبل از اسلام آنها بود و در حقیقت نوعی بازگشت به دوره قبل از اسلام بود و اسلام تنها کاری که کرد این بود که در حدود دو قرن وقفه‌ای در این سیر علمی و فرهنگی ایجاد کرد، پس از دو قرن که ایران استقلال سیاسی یافت و از تحت سلطه و نفوذ عرب

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

خارج شد و شخصیت پیشین خود را باز یافت دو مرتبه راه گذشته خویش را ادامه داد و بدینگونه استمرار فرهنگی ایران ادامه یافت.

البته در میان محققان ایرانی و غیر ایرانی کسی را نمی توان یافت که اینگونه اظهار نظر نماید، اینگونه اظهار نظرها همواره از طرف کسانی صورت می‌گیرد که گفتارشان آب و رنگ تبلیغ دارد و اهمیتی که دارد در اینست که اخیرا زیاد تکرار می‌شود و غالبا توأم است با تعبیرات ادبی و تحریک آمیز.

آقای فریدون آدمیت در کتاب امیر کبیر و ایران(۱) می‌گوید:

دین اسلام برای ایجاد مرکزیت، در یک جامعه ابتدایی مثل عربستان کاملا ضروری بود، به همین دلیل هم ظهور کرد، این مذهب که معجونی بود از افکار و ادیان سابق آن شبه جزیره و حاوی تعالیم دو پهلو و کشدار، پس از ورود به ایران یک انحراف ناگهانی در سیر اجتماعی این کشور وارد آورد، و به همان اندازه که برای یک اجتماع ابتدائی مثل عربستان مفید واقع گردید، منشا آثار شوم و مخربی در ایران گشت، ایرانیان نیز به نوبه خود بیکار ننشستند و مدت بهت و حیرت و زمان تماشای آنان کم طول کشید و از هر طرف نغمه های مخالف ساز نموده غالبا طریقه و مشی خود را با آیات ناسخ و منسوخ قرآن مدلل می‌کردند.

پاورقی:

(۱) جلد اول، صفحه ۷۵ - ۷۴

... ولی رفته رفته در نتیجه انتشار و رسوخ آن قسمت از تعالیم اسلام که دنیا را جیفه ای فانی و زندان مومن می‌دانست و رواج فلسفه هندی با آن اصول منفی و فناء فی اللهی، ملت ایران به یک بیعلاقگی به زندگانی مادی خو گر شد که تسلی بخش اندیشه چاره جوی او بود بدین ترتیب می‌بینیم که تعالیم اسلام مثل گناه شمردن جمع ثروت و مال، تحریم صنایع مستظرفه، روزی را مقسوم و سرنوشت بشر را مقدر و محتوم شمردن و متوسل به قضا و قدر شدن، با فلسفه اشراق و اصول تصوف که در بدو امر بصورت یک مقاومت منفی از طرف مخالفین اسلام جلوه گر شده بود در هم آمیخت. اعتقاد به فلسفه تقدیر در ایران رواج بسیار گرفت و در نتیجه آن حیات مادی ایران به پریشانی و ویرانی گرایید قطع علائق دنیوی، تنبلی، ویرانه نشینی، خراباتیگری، گدایی و دریوزگی همه از نتایجی بود که درست یا نادرست از مذهب اسلام گرفتند، این تعالیم در ایران رونق یافته مقدمه یک انحطاط اجتماعی را فراهم می‌نمود.

این نویسنده از طرفی می‌گوید دین اسلام برای ایجاد مرکزیت در یک جامعه ابتدائی مثل عربستان کاملا ضروری بود و از طرف دیگر تنبلی، ویرانه نشینی، خراباتیگری، گدایی و دریوزگی را محصول تعالیم اسلامی می‌داند، چطور ممکن است که تعلیماتی اینچنین قادر باشد حتی جامعه‌ای مثل عربستان آن روز را مرکزیت و وحدت و قدرت بدهد؟ ثانیا اگر چنان بود باید ملل اسلامی، از ابتدای نفوذ اسلام در میان آنها، دچار رخوت و سستی و انحطاط می‌شدند، در کار زندگی بعنوان اینکه دنیا جیفه است لاقید می‌گشتند و دست روی دست گذاشته همه چیز را حواله به تقدیر می‌کردند و خود خراباتی

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

می‌شدند، و حال آنکه طبق گواه قطعی تاریخ با ظهور اسلام در مردم منطقه‌ای وسیع از شمال افریقا تا شرق آسیا حیات و جنبش و نهضتی عظیم و وسیع پدید آمد، و تمدنی کم نظیر پایه گذاری شد و تا شش قرن ادامه یافت، و پس از آن رکود و جمود و روح خراباتیگری بر مردم این منطقه مسلط گشت.
این نویسنده دانسته یا ندانسته مبارزه اخلاقی اسلام را با پولپرستی و اینکه نباید هدف زندگی تحصیل در آمد و انباشتن ثروت باشد، به حساب گناه شمردن کار و فعالیت و کسب و صنعت و تولید ثروت، هر چند به منظور خدمت و توسعه زندگی

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

اجتماعی باشد(که اکیدا مورد تشویق و توصیه اسلام است) می‌گذارد و میان زهد و تقوا به مفهوم بودایی و مسیحی که هر یک از عبادات و فعالیت را به یک دنیای جداگانه مربوط می‌داند و زهد و
تقوای اسلامی که عبارت است از علو نظر و پاکی و طهارت نفس فرق نمی‌نهد و یا نمی خواهد فرق نهد.
از همه عجیبتر پیش کشیدن بحث قضا و قدر است که به پیروی از اروپاییان آن را عامل انحطاط مسلمین می‌شمارد بهتر این بود لااقل این بحث را به کسانی که تخصصی دارند واگذار می‌کرد. ابن بنده در رساله"انسان و سرنوشت"به اندازه لازم درباره قضا و قدر به مفهوم اسلامی آن و تاثیر و یا عدم تاثیر آن در انحطاط مسلمین بحث کرده است و آن رساله چاپ شده ودر اختیار خوانندگان محترم این کتاب است.

در کتابهای درسی دبستانی و دبیرستانی کم و بیش همین طرز تفکر تبلیغ می‌شود. کمتر کتاب کلاسیک را می‌توان یافت که وارد این بحث شده باشد و این طرز تفکر را تبلیغ نکرده باشد. ما نمونه ای از یک کتاب دبیرستانی نقل و به همان اکتفا می‌کنیم. در جغرافیای سال دوم دبیرستان، تحت عنوان جغرافیای انسانی ایران می‌نویسد:

تأسیس و ایجاد دانشکده پزشکی گندی شاپور(در خوزستان) در زمان ساسانیان نمودار توجه عمیق ایرانیان به مسائل علمی بوده بطور قطع کتب و رسالات پر ارزشی در آن زمان به وسیله ایرانیان تدوین گردیده است که متأسفانه بر اثر حملات بیگانگان از بین رفته و اکنون فقط اسامی بعضی از آنها به یادگار مانده است. تسلط عرب بر ایران در حیات علمی و ادبی ما تأثیر عمیقی داشته است، زیرا از یک سو قسمت اعظم آثار علمی و ادبی و هنری ما را محو و نابود ساخت و از سوی دیگر مهاجمان زبان و خط خود را آنچنان بر ما تحمیل کردند که بسیاری از دانشمندان ایرانی مانند ابن مقفع، محمد زکریای رازی، ابو علی سینا، ابوریحان بیرونی، ابونصر فارابی، امام محمد غزالی، و حکیم عمر خیام نیشابوری آثار علمی و ادبی فراوانی به زبان عربی منتشر ساختند. از قرن سوم هجری که بر اثر مجاهدات و مبارزات دلیرانه مردم ایران، کشور ما استقلال خود را باز یافت، زبان کنونی اعتبار فراوانی گرفت و گویندگان و نویسندگان

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

سخن پرداز نامی همچون رودکی، فردوسی، خیام، مسعود سعد سلمان، مولوی، سعدی، حافظ و صدها شاعر و نویسنده نغز گفتار وطن ما سر چشمه فیاضی برای ادبیات جهان به وجود آوردند.

بنا بر نوشته این کتاب، در ایران قبل از اسلام، علوم و هنر و ادبیات رونق فراوانی داشته است و تسلط اعراب مسلمان در حیات معنوی ایران تأثیر منفی داشته است و اعراب زبان و خط خود را آنچنان بر ایران تحمیل کردند که حتی امثال بوعلی سینا و غزالی پس از چهارصد سال و پانصد سال بعد از این حمله و دویست سال و سیصد سال پس از استقلال ایران باز هم مجبور بودند به زبان عربی آثار خود را تألیف کنند. و فقط از زمانی به نظم و نثر پارسی پرداختند که از اسارت عرب نجات یافتند و زبان فارسی عکس العملی بود در مقابل هجوم اسلامی و مسلمانی. ما قبلا درباره افسانه تحمیل زبان عربی به ایران و این تبلیغ مغرضانه که احیای زبان فارسی یک عکس العمل ایرانی بود در مقابل اسلام بحث کرده ایم و درباره افسانه محو آثار علمی ایران به وسیله اعراب مسلمان و بالخصوص درباره ماهیت و هویت دانشکده جندی شاهپور بعدا در همین کتاب و یا در یک رساله جداگانه بحث خواهیم کرد.

برخی پا را از این فراتر نهاده و ورود اسلام را به ایران مساوی با یک فلاکت و بدبختی دائم دانسته و تمام خصائص سوء اخلاقی امروز ایرانیان را مولود هجوم اعراب به ایران و نفوذ اسلام در میان ایرانیان معرفی می‌کنند. برای نمونه، قسمتی از یک مقاله، در مجله فردوسی، شماره ۷۸۷ مورخه ۳ آبان ۴۵ را ذکر می‌کنیم، نویسنده در این مقاله خواسته است به کتاب غرب زدگی جلال آل احمد پاسخ بگوید. آل احمد مدعی است فساد این نسل مولود خود باختگی این نسل در برابر غرب و ماشینیسم است. آل احمد غربزده را اینطور توصیف می‌کند:

آدم غربزده هرهری مذهب است، به هیچ چیز اعتقاد ندارد، اما به هیچ چیز هم بی اعتقاد نیست، یک آدم اسقاطی است، نان به نرخ روز خور و همه چیز برایش علی السویه است. خودش باشد و خرش از پل بگذرد دیگر بود و نبود پل هیچ است. نه ایمانی دارد نه مسلکی، نه مرامی، نه اعتقادی به خدا یا به بشریت. نه در بند تحول اجتماعی است و نه حتی در بند لا مذهبی و بی دینی. البته گاهی به مسجد می رود، همان طور که به حزب

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

می‌رود یا به سینما اما همه جا فقط تماشاچی است، درست مثل اینکه به تماشای بازی فوتبال رفته است. همیشه کنار گود است. هیچ وقت او را وسط گود نمی‌بینی. هیچ وقت از خودش مایه نمی‌گذارد، حتی به اندازهٔ نم اشکی در مرگ دوستی یا توجهی در زیارتگاهی با تفکری در ساعت تنهایی، و اصلاً به تنهایی عادت ندارد، از تنها ماندن می گریزد چون ازخودش وحشت دارد. همیشه در همه جاست. هیچ وقت از او فریادی یا اعتراضی یا امّایی یا چون و چرایی نمی‌شنوی. آدم غربزده راحت طلب است، دم را غنیمت می‌داند ـ و نه البته به تعبیر فلسفه ـ آدم غربزده شخصیت ندارد، چیزی است بی اصالت... »

مجلهٔ «فردوسی» به آل احمد جواب می‌دهد که:

«این آدم که تو وصف کردی فقط مال دویست سال اخیر است؟... نه، چنین آدم سر به هوا و بی‌اعتقاد هرهری مذهب متملق دروغگوی بی‌مایهٔ بی وطن هیچ جایی که تو وصف کردی، قریب هزار و سیصد سال است که در این آب و خاک پدید آمده است. از همان روز شوم و سیاه که نگهبانان کاخ مدائن به دیدن تازیان به کنار دروازه‌های شهر فریاد برآوردند : «دیوان آمدند، دیوان آمدند»، نطفهٔ این موجود حرامزاده بسته شده وهنگامی که فیروزیان، سردار نگون‌بخت ایرانی در جنگ نهاوند فریب خدعهٔ ناجوانمردانهٔ اعراب را در گریز و حمله خورد و باخت، این موجود به دنیا آمد و حالا هزار و سیصد

سال است که ما آنچنان آدمهایی داریم که همه‌شان تقیه می‌کنند، به دیگران اطمینان ندارند و چون سوء ظنی هستند هیچگاه دلشان را باز نمی‌کنند و هیچوقت از آنها فریادی یا اعتراضی یا امائی و یا چون و چرائی نمی شنوی.

همین مجله در دنباله این مقاله در شماره بعد می‌نویسد:

در هزار و اندی سال پس از حمله اعراب به این سرزمین معیارهای اخلاقی، روحی و ملی ما دگرگون شده است، کیفیت جنگاوری حریف بودن و هجوم آوری ما به زبونی، نان به نرخ روز خوری و ناجنسی و تذبذب بدل شد و از این تغییر چه جرثومه‌های دیگر که به جانمان حمله می‌آورد.

و ایضا همین مجله در شماره ۲۳ اردی بهشت ماه ۴۷ تحت عنوان"سمبولیسم

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

در شعر"می‌نویسد:

می‌دانیم حمله تازیان به ایران برای مردم مرز و بوم ما بسیار گران تمام شد، و در تصادم دو تمدن ایران و تازیان مردم ما از پای در آمدند و شکست سیاسی به شکست معنوی انجامید. تازیان تمدن ایران را استهزا می‌کردند و ایرانیان را موالی یعنی بندگان می‌خواندند. جشنهای ایرانی موقوف شد، باده که ایرانیان پس از ناهار و شام می‌نوشیدند عمل شیطانی و حرام خوانده شد، شعله‌های آتشکده‌های مرز و بوم ما خاموشی گرفت، اما بزودی مردم ایران به مقاومتهای جدی دست زدند و ملت ایران از خاکستر تیره بختی و شکست چون مرغ آتش برخاست و شعله‌های آتش نبوغ ایرانی از آتشکده جان دانشورانی چون ابوریحان بیرونی، فردوسی، خیام، عبدالله بن مقفع، رودکی، دقیقی، زکریای رازی، بیهقی زبانه کشید، کابوس به پایان آمد.

سرجان ملکم انگلیسی در تاریخ ایران می‌نویسد:

پیروان پیغمبر عربی از پایداری و لجاجی که ایرانیان در دفاع از ملک و مذهب خویش نمودند چنان در خشم بودند که چون دست یافتند هر چیز را که موجب تقویت ملیت دانستند عرضه تخریب و هلاک ساختند. شهرها با خاک یکسان و آتشکده‌ها با آتش سوخته شد و مؤبدان را که مأمور مواظبت امور و مباشرت خدمات معبدها و هیکلها بودند از دم تیغ گذراندند و کتب فضلای ملت اعم از آنکه در مطلق علوم نوشته شده بود یا در تاریخ و مسائل مذهبی با کسانی که اینگونه کتابها در تصرف ایشان بود در معرض تلف آوردند، عرب متعصب به جز قرآن در آن ایام نه کتابی می‌دانست و نه می‌خواست بداند. موبدان را مجوس و ساحر می‌دانستند و کتب ایشان را کتب سحر می‌نامیدند. از حال کتب یونان و روم می‌توان قیاس کرد که کتب مملکتی مثل ایران چقدر از آن طوفان باقی خواهد ماند(۱).

آنچه این به اصطلاح مورخ می‌گوید خیلی تازگی دارد، زیرا در هیچ سند و

پاورقی:

(۱) به نقل کتاب مزدیسنا و ادب فارسی، صفحه. ۱۳

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مدرک تاریخی یافت نمی‌شود، ناچار باید فرض کنیم که این مورخ به سند و مدرکی دست یافته که چشم هیچ حلالزاده‌ای آن را ندیده و دست احدی به آن نرسیده و مصلحت هم نبوده است که آن سند و مدرک افشا شود. آری ناچاریم چنین فرض کنیم زیرا اگر چنین فرض نکنیم ناچاریم خدای ناخواسته در حسن نیت و کمال صداقت و نهایت راستگویی این مورخ عظیم الشأن که البته هیچ مأموریتی از طرف وزارت امور خارجه انگلستان برای تألیف این کتاب نداشته است اندکی تردید روا داریم و چنین چیزی چگونه ممکن است؟

آنچه این مورخ در اسناد و مدارک غیر مرئی که جز در آرشیو وزارت امور خارجه انگلستان پیدا نخواهد شد، یافته است اینست که اولا بر خلاف گفته همه مورخین، ایرانیان در دفاع از ملک و مذهب خویش پایداری و لجاج می‌نمودند و با آن همه پایداریها و لجاجها و با آن جمعیت فراوان که بالغ بر صد و چهل میلیون در آن عصر تخمین زده شده است و با آن همه ساز و برگها از یک جمعیت چهل پنجاه هزار نفری عرب پا برهنه که از لحاظ عدد کمتر از یک دهم سربازان تحت السلاح ایران بودند و از لحاظ ساز و برگ جنگی طرف مقایسه نبودند و به فنون جنگی آنروز نیز چندان وارد نبودند، شکست خوردند، پس قطعا این شکست را طبق اظهارات این نویسنده باید به حساب پفیوزی ملت ایران گذاشت نه به حساب نارضایی آنها از حکومت و آیین و نظامات داخلی خود و نه به حساب جاذبه آیین و ایدئولوژی جدید به نام اسلام.

ثانیا شهرهای ایران به وسیله اعراب مسلمان با خاک یکسان شده است. این شهرها در کجا بوده و چه نامی داشته است و در کدام کتاب تاریخ نام آنها برده شده است؟ جوابش را خود سرجان ملکم باید بدهد.

ثالثا موبدان و مباشران معبدها از دم تیغ گذرانده شده‌اند و آتشکده‌ها با آتش سوخته شده است، اما اینکه مورخینی مانند مسعودی و مقدسی و غیر آنان نوشته اند که تا زمان آنها(در حدود قرن چهارم) هنوز آتشکده‌ها باقی و پا بر جا بوده است و حتی امرای مسلمان ضمن پیمان عهد متعهد می‌شدند که معابد اهل کتاب و از آن جمله مجوس را حفظ کنند، مطلبی است که آقای سرجان ملکم نمی‌خواهد بحثی در آن باره بکند.

رابعا کتابهای علمی و مذهبی ایران و کسانی که این کتابها در تصرفشان بوده

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

است یکجا در معرض تلف واقع شده‌اند. ما بعدا تحت عنوان کتابسوزی در این باره مفصلا بحث خواهیم کرد.
خامسا اعراب مسلمان موبدان را ساحر و کتب مجوس را کتاب سحر می‌نامیدند این نیز مطلبی است که برای اولین بار از زبان این مورخ بی غرض باید شنیده شود.

این بود دو نظر متضادی که درباره اسلام و ایران اظهار می‌شود اکنون ما کدام نظر را بپذیریم؟ آیا آن نظر را بپذیریم که مدعی است ایران و غیر ایران در جاهلیت عمیقی فرو رفته بود، افکار و عقاید به پستی گراییده بود، حکومتها فاسد گشته بود، نظامات اجتماعی فاسد، ستم فراوان، توده‌ها ناراضی، و جهان نیازمند به یک تحول و نوسازی بود، اسلام آمد و این رسالت را انجام داد، معیارها را دگرگون ساخت، بندها را پاره کرد و خوابها را از کله‌ها پرانید و روحی تازه به پیکر نیمه جان ملتها و از آن جمله ملت ایران دمید و یا این نظر را که می‌گوید همه چیز داشتیم اسلام آمد و همه را از ما گرفت.
خوشبختانه همان طور که قبلا گفتیم تاریخ جهان و ایران مقارن ظهور اسلام روشن است مطالعه مختصری در تاریخ، وضع را روشن می‌کند. کافی است ببینیم که ایران قبل از اسلام از لحاظ نظام فکری و اعتقادی چه افکار و معتقداتی داشته است و ارزش آن معتقدات چیست؟ نظامات اجتماعی، خانوادگی، اخلاقی، سیاسی آنروز ایران چه نظاماتی بوده است، سپس آنها را با نظامات فکری، اجتماعی، سیاسی، خانوادگی، اخلاقی اسلام با توجه به متن تاریخ مقایسه و نتیجه گیری کنیم. سخن خود را از نظامات فکری و اعتقادی ایران آغاز می‌نمائیم:

نظام فکری و اعتقادی

مقصود، بیان افکار و عقائد مذهبی عامه مردم ایران در دوره مقارن ظهور اسلام است. ما فعلا در افکار و عقائد فلسفی آن عصر در ایران بحثی نداریم که آیا اولا یک مکتب فلسفی مجزا از عقائد دینی و مذهبی در ایران ساسانی وجود داشته است یا نه؟ و به فرض وجود، چه نوع مکتبی بوده است؟ زیرا بر فرض بگوییم مکتب

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

یا مکاتبی فلسفی وجود داشته است و فلاسفه‌ای به مفهوم واقعی کلمه در آن عصر وجود داشته‌اند، در روحیه عامه مردم تأثیری نداشته است. و ما برای اینکه افکار و عقائد عامه را بررسی کنیم باید مذاهب و ادیان آن عصر را بررسی نماییم.

اسلام بدون شک یک نظام فکری و اعتقادی جدید به ایران داد. و همان طور که قبلا ذکر کردیم مردم ایران بشکل بیسابقه‌ای نظامات فکری و اعتقادی اسلام را پذیرفتند و افکار و معتقدات پیشین خود را دور ریختند. و این پذیرش دفعی و فوری نبود، تدریجی بود. و مخصوصا بیشتر در دوره استقلال و قدرت ایرانیان در مقابل اعراب صورت گرفت.

این بحث از این جهت دلکش است که از طرفی اسلام از یک امتیاز خاص برخوردار است که هیچ آیینی مانند آن این اندازه نتوانسته است روح مردم مغلوب را تحت تاثیر و نفوذ معنوی خود قرار دهد.

گوستاولوبون در تاریخ تمدن اسلام و عرب می‌گوید:

شریعت و آیین اسلام در اقوامی که آن را قبول نموده تأثیری به سزا بخشیده است. در دنیا خیلی کمتر مذهبی پیدا شده که به قدر اسلام در قلوب پیروانش نفوذ واقتدار داشته بلکه غیر از اسلام شاید مذهبی یافت نشود که تا این قدر حکومت و اقتدارش دوام کرده باشد، چه، قرآن که مرکز اصلی است اثرش در تمام افعال و عادات مسلمین از کلی و جزئی ظاهر و آشکار می‌باشد"(۱).

و از طرف دیگر مردم ایران در میان همه مللی که اسلام را پذیرفتند ازیک امتیاز خاص برخوردارند و آن اینکه هیچ ملتی مانند ایران به این سهولت نظام فکری پیشین خود را رها نکرد و آنچنان با جدیت و عشق و علاقه در دل خود را به روی افکار و عقائد دین جدید باز نکرد و به قول"دوزی "مستشرق معروف:

مهمترین قومی که تغییر مذهب داد ایرانیان بودند، زیرا آنها اسلام را نیرومند و استوار نمودند نه عرب(۲).

علیهذا باید نظام فکری و یا نظامات فکری حاکم بر جامعه آن روز ایران را

پاورقی:

(۱) تاریخ تمدن اسلام و عرب، چاپ چهارم، ص ۵۵۲.

(۲) تاریخ ادبیات مستر براون، جلد۱، ص ۳۰۳.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مورد بررسی قرار دهیم و با نظامات فکری و اعتقادی اسلام مقایسه کنیم تا معلوم شود اسلام از نظر نظامات فکری چه چیز از ایران گرفت و چه چیز به ایران داد؟ برای اینکه به نظام فکری و اعتقادی آنروز پی ببریم باید ببینیم ایران آنروز چه دین و چه مذهبی، بلکه چه ادیان و مذاهبی داشته است؟

ادیان و مذاهب

در ایران ساسانی بر خلاف آنچه ابتدا به نظر می‌رسد تنها آیین زردشتی حکومت نمی کرده است. دین زردشت البته دین رسمی کشور بوده است ولی ادیان دیگر که به صورت اقلیت بوده‌اند فراوان بوده، خواه ادیانی که زردشت را پیغمبر می‌دانسته‌اند و نوعی انشعاب از دین زردشتی تلقی می‌شود و خواه ادیانی که هیچ گونه ارتباطی با دین زردشت نداشته و احیانا منکر پیامبری زردشت بوده‌اند.
مرحوم سعید نفیسی، در جلد دوم تاریخ اجتماعی ایران، در مقام توضیح سبب آشفتگی اوضاع در دوره ساسانیان، مهمترین سبب را اختلافات مذهبی می‌داند و مدعی است که اجحافات موبدان زردشتی عامل مهمی برای نارضایی و پیدایش انشعابات بوده است، وی می‌گوید:
... بنابر تشکیلات آن زمان، روحانیان که موبدان و هربدان باشند اختیارات نامحدود داشتند و مخصوصا موبدان و پیشوای بزرگشان و"موبدان موبد"در دربار ساسانی مهمترین مقام را داشته و ایشان حق هر گونه تعبیر و تفسیر و جرح و تعدیل و نقض و ابرام و ناسخ و منسوخ در احکام مدنی یعنی زناشویی وارث و مالکیت داشته اند، و اندک اندک هر چه تمدن ساسانی بیشتر رسوخ می‌یافته بر قدرت و اختیارشان بیشتر افزوده می‌شد. ناچار مردم ایران از فشار ایشان و تجاوزاتی که به آنها می‌شد بیزارتر می‌شدند و می‌کوشیدند که از زیر بار گران این ناملایمات خود را بیرون آورند. به همین جهت در مقابل طریقه رسمی مزدیسنی زرتشتی که مذهب دولت و دربار بود و به آن"بهدین"می‌گفتند، دو طریقه دیگر در میان زرتشتیان پیدا شده بود: یکی طریقه زروانیان که معتقد بودند اورمزد و اهریمن هر دو از موجود قدیمتر و بالاتری به وجود آمده اند که"زروان

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

اکرنو"یعنی زمان بیکران نام داشته است، و دیگر طریقه کیومرثیان که معتقد بودند اهریمن وجود مستقلی نبوده بلکه زمانی که اورمزد در کار خود شک کرده اهریمن از شک او پدید آمده است. زروانیان و کیومرثیان هر دو با زرتشتیان مزدیسنی اختلاف شدید داشتند و بیشتر این اختلاف جنبه دشمنی به خود می‌گرفته است و بیگانگان از آن بهره مند می‌شده‌اند... پنج فرقه دیگر نیز در ایران بوده اند که نه تنها با زرتشتیان و زروانیان و کیومرثیان اختلاف داشته‌اند بلکه با خود نیز ناسازگار بوده‌اند:

نخست یهود ایران بودند که در زمان هخامنشیان در نتیجه تصرف بابل به دست کورش از اسارت رهایی یافته و گروهی از ایشان به ایران آمده و بیشتر در مغرب ایران یعنی خوزستان و اکباتان ساکن شده و در دوره ساسانیان بر شماره آنها افزوده شده بود و در داخله ایران پیش رفته و حتی در ناحیه اصفهان جمعیت کثیری از ایشان جمع شده بود.

دوم نصارای ایران بودند که در دوره اشکانی از همان آغاز دوره عیسویت عده ای از سکنه نواحی غربی ایران به دین ترسایان گرویده و کلیساهای مخصوصا معتبر در نواحی شرقی و غربی فرات دایر کرده و طریقه خاصی را که بطریقه نسطوری معروف است پسندیده و بدان ایمان آورده بودند و کم کم در داخله ایران پیش رفته تا دورترین نواحی شمال شرقی ایران در ماوراء النهر رفته و از آنجا به چین هم رفته و طریقه نسطوری را با خود به چین برده بودند...

سوم طریقه مانوی است که در سال ۲۲۸ میلادی آشکار شده و به زودی در ایران پیشرفت بسیار کرده و چون طریقه بی پیرایه‌ای بوده و مانویان کوشش عمده در تصفیه اخلاق و تزکیه نفس و طهارت ظاهر و باطن داشته و جنبه عرفانی و تجرید خاصی به طریقه خود می‌داده‌اند و از میان همه مذاهب قدیم، حس زیبایی پسندی و جمال پرستی و جستجوی رفاه و آسایش مادی و معنوی در آن بیشتر بوده است مردم ایران به سرعت فوق العاده بدان گرویده‌اند و کسانی که بدان ایمان آورده‌اند عقیده راسخ بدان داشته اند و با همه سخت گیریها که ساسانیان در برابر آن کرده اند نتوانسته‌اند آن را از میان بردارند.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

چهارم طریقه مزدکی است که در حدود سال ۴۹۷ میلادی در ایران اعلان شده و چون اطلاعاتی که از آن به ما رسیده از کسانی است که با آن مخالف بوده‌اند نمی توان به این نکته اعتماد کرد که مزدکیان طرفدار اشتراک زن و مال و حتی تقسیم دارایی و به اصطلاح اسلامی"اباحی"بوده باشند، و با آنکه مخصوصا خسرو نوشین روان منتهای سختگیری را با آنها کرده و همه را در جایی محاصره کرده و کشته است باز مزدکیان از میان نرفته و در ایران پنهانی زندگی کرده‌اند...

پنجم بودائیان که در نواحی شمال شرقی ایران، از یک طرف همسایه هندوستان و از طرف دیگر همسایه چین بوده‌اند و در ایران به آنها بدهی می‌گفتند چندین مرکز عمده فراهم ساخته و مخصوصا در بامیان و بلخ بتخانه های مجلل داشته اند و معبد معروف"نوبهار"بلخ که در دوره های اسلامی آن را آتشکده و مرکز دین زرتشت دانسته اند مهمترین معبد بودایی آن سرزمین بوده است و خانواده برمکیان که در دوره هارون الرشید در تاریخ ایران مقام بسیار بلندی به دست آورده اند بازماندگان کسی بوده اند که منصب او"پر مکه"یعنی متولی و سرپرست بتخانه نوبهار بوده است...

مانویان و بودائیان شمال شرقی ایران بر خلاف دیگران(زردشتیان، مسیحیان، یهودیان) در حمله تازیان به ایران پایداری سخت کرده و بیش از بیست سال در دفاع از سرزمین خود جنگیده و آن را در برابر تازیان پاسبانی کرده اند.

سعید نفیسی آنگاه می‌گوید:

«در دورهٔ ساسانی مهمترین ناحیهٔ شاهنشاهی ایران، سرزمین عراق و بین‌النهرین امروز بوده که همیشه میدان جنگ در میان ساسانیان و رومیان می‌شده است. بیشتر مردم این سرزمین از نژاد سامی بوده‌اندو به زبانهای سامی سخن می‌رانده‌اند و خدمت بزرگی که به ایران کرده‌اند این است که علوم یونانی و به اصطلاح «علوم اوایل» را از زبان یونانی به زبان سریانی که زبان ایشان بوده است ترجمه می کرده و طب و ریاضیات و نجوم و فلسفه را در ایران انتشار داده و دانشمندان نیز بسیار از ایشان برخاسته‌اند.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

زبانشان در دربار ساسانی نیز رواج بسیار یافته بود و پیش از آن مخصوصاً در دورهٔ هخامنشیان زبان آرامی تقریباً زبان اداری ایران شده بود. در میان ایشان نیز چند فرقه بوده‌اند که عقاید خاصی داشته‌اند و پیروان طریقهٔ مخصوص بوده‌اند. از آن جمله پیروان «مرقیون» که اروپاییان او را «مارسیون» می‌نامند. فرقهٔ دیگری نیز بوده است که همان «صابئین» باشد که در قرآن گاهی نامشان دنبال
نام یهود و نصاری آمده است(۱).

همه کسانی که راجع به مذاهب ایران ساسانی بحث کرده‌اند وجود و شیوع مذاهب فوق الذکر را در ایران یاد کرده‌اند کریستن سن محقق معروف دانمارکی در کتاب محققانه خود:"ایران در زمان ساسانیان"مکرر به مذاهبی که در بالا ذکر کردیم اشاره کرده است. وی در مقدمه کتاب خود اشاره به مذاهب قدیم ایران می‌کند و در متن کتاب فصلهایی تحت عناوین"آیین زردشتی دین رسمی کشور"، "مانی و کیش او"،"عیسویان ایران "و"نهضت مزدکیه"می‌آورد و به تفصیل بحث می‌کند در کتاب تمدن ایرانی تألیف جمعی از خاور شناسان ترجمه دکتر عیسی بهنام نیز مکرر در این باره بحث شده است، طالبین می‌توانند به این کتابها و کتابهای دیگر در این موضوع مراجعه نمایند.

نکته جالب این است که مذهب زردشتی در عهد ساسانیان با اینکه مذهب رسمی کشور بود و دولت ساسانی و تشکیلات عظیم روحانی آن عصر حامی و پشتیبان و مدافع سرسخت و بی گذشت آن بودند، نتوانست اکثریت قاطعی در ایران به وجود آورد، نه تنها مسیحیت، حتی یهودیت و بودایی رقیبهای سرسختی برایش به شمار می‌رفتند و مخصوصا مسیحیت در حال پیشروی بود. ادیان و مذاهب دیگری از داخل ایران و در میان نژاد آریا از قبیل مانوی و مزدکی نشأت می‌گرفت و سخت در حال پیشروی و کاستن از پیروان زردشتی بود.

در همه تاریخ چند هزار ساله این کشور، تنها اسلام است که تدریجا اکثریت قاطعی به دست آورد، و مذهبها و مسلکهایی از قبیل مانوی و مزدکی را پس از دو سه قرن به کلی ریشه کن ساخت، بساط بودایی گری را در مشرق ایران و در افغانستان

پاورقی

۱. تاریخ اجتماعی ایران، ج ۲ / ص ۲۰-۲۴.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

برچید و مسیحیت و یهودیت و زردشتی گری را در اقلیت ناچیزی قرار داد.
ساسانیان سیاست کشورداری خود را بر اساس مذهب نهادند. اردشیر بابکان سر سلسله ساسانیان. خود از یک خاندان روحانی بود که به سلطنت رسید، اردشیر از یک طرف به خاطر علائق مذهبی و از طرف دیگر به خاطر سیاست کشورداری که نیازمند به یک مبنای اعتقادی بود به احیاء و اشاعه و تحکیم مذهب زردشتی پرداخت. وی دستور داد کتاب مقدس زردشتیان:"اوستا"را تدوین کنند و مرتب سازند، تشکیلات منظم روحانی به وجود آورد و در نتیجه روحانیان زردشتی صاحب قدرت فوق العاده شدند.
آقای دکتر محمد معین در کتاب"مزدیسنا و ادب پارسی"می‌گوید:
پس از انقراض سلسله اشکانی، نوبت پادشاهی به اردشیر بابکان(۲۲۶ - ۲۴۱ میلادی) سر دودمان ساسانی رسید، ظهور وی دیباچه کتاب سعادت ایران به شمار می‌رود. ملت ایران از پرتو کوششهای او رونقی مخصوص یافت! این پادشاه اساس سلطنت خویش و اخلاف را بر آیین"مزدیسنا"بنیاد نهاد
وی علاقه به دین را به ارث برده بود: ساسان پدر بزرگش در استخر متولی معبد ناهید(آناهیت) بود. از اینرو اردشیر با همتی مخصوص در احیای آیین باستانی کوشید. در روی سکه ها آتشکده به عنوان علامت ملی معرفی گردید. او خود را در کتیبه ها"مزدیسنا"یعنی ستاینده مزدا خوانده آنچه مورخان در خصوص دینداری و ارتباط پادشاهی با روحانیت بدو نسبت داده اند فردوسی در شاهنامه ضمن اندرزهای وی به پسرش شاپور تلخیص کرده گوید:

چنان دین و دولت به یکدیگرند — تو گویی که در زیر یک چادرند
نه بی تخت شاهی، بود دین به پای — نه بی دین بود شهریاری به جای

به قول دینکرت، اردشیر هیربدان هیربد «تنسر» را به دربار خویش خواند و وی را فرمود تا اوستا را مرتب سازد.
آقای دکتر معین سپس چنین می‌گوید:
بطور کلی عهد ساسانیان بزرگترین دوره رونق آیین مزدیسنا بود روحانیت زردشتی در این عصر به کمال اقتدار رسید چنانکه گاهی موبدان و اشراف ضد شاه متحد می‌شدند. نفوذ موبدان در جامعه به حدی

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مسلم بود که حتی در زندگانی فردی شهریان(شهریاران، ظ) نیز دخالت می‌کردند تقریبا همه مسائل می‌بایست توسط همین طبقه قطع و فصل شود.
آنگاه از کریستن سن ایران شناس معروف و معتبر چنین نقل می‌کند:
نفوذ موبدان فقط بر پایه قدرت روحانی ایشان و همچنین داوریهای عرفی که از طرف دولت موافقت شده بود، و نیز قدرت آنان در تبرک بخشیدن ولادتها، ازدواجها و غیره... و اقدام به تطهیر و قربانیها متکی نبود، بلکه دارا بودن املاک ارضی و منابع سرشاری که از طریق جرایم دینی و عشریه و صدقات و هدایا وصول می‌شد مؤید نفوذ آنان بود. بعلاوه، روحانیت زرتشتی دارای نوعی استقلال وسیع بود و می‌توان گفت که موبدان تقریبا دولتی در میان دولت ایجاد کرده بودند(۱).

آیین زرتشتي دین رسمي کشور

ساسانیان چون سیاست کشور را بر اساس مذهب نهاده بودند و آیین زرتشتی را مذهب رسمی اعلام کردند و به روحانیون زرتشتی قدرت فوق العاده دادند، با پیروان سایر مذاهب غالبا حسن سلوک نداشتند و احیانا تحت تأثیر روحانیون زرتشتی مردم را مجبور به ترک مذهب خود و پیروی از مذهب زرتشتی می‌کردند و این مذهب را با زور شمشیر به مردم تحمیل می‌نمودند.
کریستن سن می‌گوید:
روحانیان زردشتی بسیار متعصب بودند، و هیچ دیانتی را در داخل کشور تجویز نمی کردند، لیکن این تعصب بیشتر مبتنی بر علل سیاسی بود، دین زردشت دیانت تبلیغی نبود و رؤساء آن داعیه نجات و رستگاری کلیه ابناء بشر را نداشتند، اما در داخل کشور مدعی تسلط تام و مطلق بودند، پیروان سایر دیانات را که رعیت ایران به شمار می‌آمدند محل اطمینان
پاورقی:
(۱) مزدیسنا و ادب پارسی، چاپ دوم، صفحه ۹- ۱۲ ایضا رجوع شود به ایران در زمان ساسانیان، کریستن سن، ترجمه رشید یا سمی، صفحه ۱۳۸.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

قرار نمی دادند. خاصه اگر همکیشان آنها در یکی از ممالک خارجه دارای عظمتی بودند(۱).

سعید نفیسی می‌گوید:

مهمترین سبب آشفتگی اوضاع ایران در دوره ساسانیان این بوده است که پیش از پادشاهی این خاندان، همه مردم ایران پیرو دین زردشت نبودند و اردشیر بابکان چون موبد زاده بود و به یاری روحانیان دین زردشت به سلطنت رسید به هر وسیله که بود دین نیاکان خود را در ایران انتشار داد و چون پایه تخت ساسانیان بر پشتیبانی موبدان قرار گرفت از آغاز، روحانیان نیروی بسیاری در ایران یافتند و مقتدرترین طبقه ایران را تشکیل دادند و حتی بر پادشاهان برتری یافتند، چنانکه پس از مرگ هر پادشاهی تا از میان کسانی که حق سلطنت داشتند کسی را بر نمی گزیدند و به دست خود تاج بر سرش نمی گذاشتند به پادشاهی نمی رسید. به همین جهت است که از میان پادشاهان این سلسله تنها اردشیر بابکان پسرش شاپور را به ولیعهدی برگزیده است و دیگران هیچیک.جانشین خود را اختیار نکرده و ولیعهد نداشته‌اند. زیرا اگر پس از مرگشان "موبدان موبد"به پادشاهی وی تن در نمی‌داد به سلطنت نمی‌رسید در تمام این دوره پادشاهان همه دست نشانده"موبدان موبد"بودند و هر یک از ایشان که فرمانبردار نبود دچار مخالفت موبدان می‌شد و او را بد نام می‌کردند، چنانکه یزدگرد دوم که با ترسایان بدرفتاری نکرد و به دستور موبدان به کشتار ایشان تن در نداد او را"بزهکار"و"بزهگر"نامیدند و همین کلمه است که تازیان"اثیم"ترجمه کردند و وی پس از هشت سال پادشاهی ناچار شد مانند پدران خود با ترسایان ایران بدرفتاری کند(۲).

ایضا می‌گوید:

در ارمنستان که از زمان تشکیل دولت"ماد"چه در دوره هخامنشی و چه در دوره اشکانی و ساسانی همیشه از ایالات مسلم ایران بوده و مدتهای

پاورقی:

(۱) ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، صفحه۲۹۰

(۲) تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۲، ص ۱۹.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مدید شاهزادگان اشکانی در آنجا پادشاهی کرده‌اند، ساسانیان سیاست خشنی پیش گرفته بودند و به زور شمشیر می‌خواستند دین زرتشتی را در آنجا رواج دهند. ارمنیان در نتیجه همین خونریزیها قرنها پایداری و لجاجت کرده نخست در مذهب بت پرستی خود پا فشرده و سپس در حدود سال ۳۰۲ میلادی اندک اندک بنای گرویدن به دین عیسوی را گذاشتند و طریقه مخصوصی اختیار کردند که به کلیسای ارمنی معروف است، و در نتیجه همین اختلاف مذهبی در تمام دوره ساسانیان کشمکش بر سر ارمنستان در میان ایران و روم باقی بود، و این اختلاف نیز نه تنها ایران را در برابر امپراتوران رم و بیزنتیه یا بوزنتیه(بیزانس) و رومیهٔ الصغری یا روم غربی و شرقی ضعیف می‌کرد، بلکه کار بیگانگان دیگر و از آن جمله تازیانی را که به ایران حمله بردند آسان کرد(۱).

ایضا می‌گوید:

از کریتر، موبدان موبد زمان شاپور اول که پس از او نیز مدتی بر سر کار بوده سه کتیبه در نقش رجب و سر مشهد و کعبه زردشت باقی است و جزئیات اقداماتی را که به زور شمشیر برای انتشار دین زرتشت در نواحی مختلف به کار برده است بیان می کند(۲).

در کتاب"تمدن ایرانی"فصل پنجم درباره کتیبه موبد سابق الذکر چنین می نویسد:

در سال ۱۹۳۹ میلادی در نقش رستم، نزدیک تخت جمشید، هیئت حفاری بنگاه خاوری شیکاگو، در سمت مشرق بنایی که"کعبه زرتشت"نام دارد، کتیبه طویلی به دست آورد که در آن موبد "کریتر" شرح می‌دهد که چگونه از ۲۴۲ تا ۲۹۳ بعد از میلاد کم کم ریاست روحانیون مذهب زرتشت را اشغال کرده است. یکی از این کتیبه ها حکایت می‌کند که چگونه عده ای از مبلغان مذاهب خارجی(۳) را که ماندن آنها در ایران صلاح نبود از این کشور بیرون کردند مانند یهودیها،"سمناها"یا رهبانان بودایی،

پاورقی:

(۱) همان کتاب، صفحه ۲۱ ایضا رجوع شود به کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، صفحه. ۳۰۸

(۲) همان کتاب، صفحه. ۲۷

(۳) یعنی مذهب غیر رسمی و غیر دولتی آن وقت.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

برهماییها، ناصریها، مسیحیان،"موکتکاها"یا نجات یافته گان(که احتمالا از هندیها بوده اند) و بالاخره زندیقها یعنی پیروان مانی(۱).

البته همه دوره ساسانی از نظر سختگیریهای مذهبی یکسان نبوده است، همچنانکه قدرت روحانیون زردشتی همه وقت یکسان نبوده و همه سلاطین ایران تحت نفوذ مطلق آنان نبوده‌اند شاپور اول، یزدگرد اول، خسرو انوشیروان لااقل در قسمتی از دوران زمامداری خود روش نسبه آزاد منشانه‌ای نسبت به اتباع سایر مذاهب داشته‌اند.

در کتاب"تمدن ایرانی"مقاله"وضع مذهب در ایران غربی در زمان ساسانیان"پس از نقل کتیبه موبد"کریتر"و سختگیریهایی که در زمان او می‌شده است، می‌گوید:

از طرف دیگر وقایع نگار ارمنی"الیزه و ارداپت"از دستخطی یاد می‌کند که مربوط به شاپور است و در آن امر داده شده که مغها و یهودیها و پیروان مانی و طرفداران تمام مذاهب دیگر را در هر نقطه از ایران که باشند آزاد بگذارند و مانع انجام مراسم مذهبی آنها نگردند کتیبه اول مربوط به آزاری است که در زمان پادشاهی بهرام دوم بین ۲۷۷ و ۲۹۳ میلادی نسبت به اقلیتها انجام گرفته و دستور دوم راجع به آزادی مذاهب است که افتخار آنرا باید به شاپور اول(۲۴۲ - ۲۷۳) نسبت داد(۲).

کریستن سن در فصل ششم کتاب خویش که راجع به عیسویان ایران بحث می‌کند وضع کلی عیسویان را در آن عهد چنین شرح می‌دهد.

برای توضیح روابط بین عیسویت و دیانت رسمی ایران در قرون چهارم و پنجم به ذکر عباراتی چند از"زاخو"مبادرت می‌ورزیم: عیسویت در عهد ساسانی همیشه حتی در سختترین دوره های زجر و تعدی، مجاز بوده است. اگر چه گاهی بعضی مجامع عیسوی در شهرها و دهات دستخوش آزار عمال ایرانی می‌شده‌اند. عیسویان اصول دینی خود را در انجمنهایی که در سنوات ۴۱۰ و ۴۲۰ در پایتخت کشور ایران تشکیل یافت با حضور

پاورقی

(۱) تمدن ایرانی، به قلم جمعی از خاورشناسان، ترجمه دکتر بهنام، صفحه. ۱۷۸

(۲) همان کتاب، صفحه ۱۷۸ - ۱۷۹

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

دو نفر نماینده دولت امپراطوری بیزانس برقرار نمودند که یکی"ماروثا"اسقف میافارقین بود و دیگر "آکاس"اسقف آمیدا."فرعت"خطب و مواعظ خود را در سختترین ایام جور و تعدی، که نسبت به عیسویان در زمان شاهپور دوم جاری بود، نوشته است و معذلک اثری در این رسالات دیده نمی‌شود حاکی از اینکه اجرای مراسم دیانت عیسوی در آن عهد به طور عادی و بدون مانع جریان نداشته باشد. فشار همیشه متوجه علمای دین مسیح بوده اما هیچ گفته نشده است که عامه مسیحیان را زجر یا مجبور به ارتداد نموده باشند ظاهرا عیسویان چه در کشور ایران، چه در دولت امپراطوری روم، در روابط حقوقی بین خود تابع قانون سریانی و رومی بودند که ظاهرا آن را با عرف محل وفق می‌داده‌اند کشتارهای بزرگ ندرتا اتفاق می‌افتاد و غالبا عیسویان می‌توانستند به آرامی تحت هدایت معنوی جاثلیقان و اسقفان خود زیست کنند(۱).

بطور کلی مذهب مسیح به عنوان یک اقلیت مذهبی آزاد بوده است و در عین حال مکرر از آزار مسیحیان در فواصل مختلف تاریخ یاد میشود، و ظاهرا بیشتر ریشه سیاسی داشته است یعنی اقلیت مسیحی ایران غالبا در کشمکشهای ایران و امپراطوری روم به حکم وابستگی مذهبی جانب هم مذهبان خود را نگاه می‌داشته‌اند و به همین جهت مورد خشم سلاطین ایران قرار می‌گرفته‌اند.

کریستن سن درباره یزد گرد اول می‌گوید:

... مسالمتی که یزدگرد اول در روابط خود با عیسویان اظهار می‌کرد بلاشک معلول جهات سیاسی بود، زیرا با استوار کردن بنیان صلح ایران و روم می‌توانست مساعی جمیله در تحکیم اقتدار سلطنت خویش به کار برد ولی علاوه بر این ضرورت سیاسی می‌توان گفت که طبعا یزد گرد مایل به مسامحه در امور دیانتی بوده است(۲).

درباره خسرو انوشیروان می‌گوید:

خسرو با روحانیان زردشتی متحد شد تا مزدکیان را چاره کند، لکن نه

پاورقی:

(۱) ایران در زمان ساسانیان، صفحه. ۳۲۱

(۲) همان کتاب، صفحه. ۲۹۵

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

طبقه روحانیان و نه طبقه اشراف در عهد او به قدرت سابق خود دست نمی‌یافتند. خسرو اول، بلاشک زردشتی بوده و از سایر پادشاهان ساسانی این امتیاز را دارد که در مسائل مذهبی جمود و تعصب نداشته و نسبت به عقائد مختلفه دینی و مذاهب فلسفی وسعت مشربی نشان می‌داده است، عیسویان را در مؤسسات عام المنفعه استخدام می‌کرد و در این کار تردیدی به خویش راه نمی‌داد(۱).

آیین مسیحی

مسئله پیدایش مذهب عیسوی در ایران، و احیانا تحت فشار قرار گرفتن آن، و مقاومت سر سخت مسیحیان، و سپس نفوذ و توسعه آن مذهب در ایران تا آنجا که در اواخر عهد ساسانی برخی سلاطین ساسانی تمایل به این مذهب پیدا کردند و بسیاری از خاندانهای اصیل زردشتی به آن گرویدند، داستانی دلکش و عبرت آموز است و نشان دهنده ضعف معنوی دین زردشت علی رغم قدرت روحانیان آن دین در میان ایرانیان است.

اگر اسلام به ایران نیامده بود، مسیحیت ایران را می‌گرفت و آیین زردشت به دست عیسویت تباه می‌شد همچنانکه کیشهای مانوی و مزدکی نیز که از داخل ایران ظهور کرده بودند رقیبهای سرسخت دیگری برای آیین زردشتی بودند و زردشتیان کینه شدیدی نسبت به آنها داشتند و به همین دلیل است که زردشتیان ایران مانویها و مزدکیها و حتی مسیحیها را بیش از مسلمین دشمن می‌داشتند در دوره اسلام مکرر می‌بینیم که زردشتیان و مخصوصا روحانیان زردشتی با مسلمین علیه مانویها و مزدکیها همکاری می‌کنند. و از آنسو می‌بینیم که عیسویان ایران نیز در اثر آزارها و محدودیتها و احیانا قتل عامها(در زمان شاهپور دوم) که از ناحیه زردشتیان دیده بودند، مسلمین را بر زردشتیان مقدم می‌دارند و مقدم مسلمین را به ایران گرامی می‌شمارند.

نفوذ مسیحیت و توسعه آن در ایران بسیار عادی و طبیعی بوده است. راجع به

پاورقی:

(۱) همان کتاب، صفحه. ۴۴۷

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

علت و منشا پیدایش عیسویت در ایران، کریستن سن می‌نویسد:
در موقعی که سلسله ساسانی جانشین اشکانیان شد، عیسویان مرکز تبلیغی مهمی در شهر"الرها"(در آسیای صغیر، ترکیه فعلی) داشتند... دولت در جنگهای بزرگی که با روم کرد اسیران را در نواحی دور دست کشور ایران مسکن داد، پادشاه ایران در لشکر کشیهای خود به سوریه گاهی تمام سکنه یک شهر یا یک ناحیه را کوچ داده دریکی از نقاط داخلی کشور مقیم می‌کردند، چون قسمت اعظم این مهاجرین عیسوی مذهب بودند دیانت مسیح در هر گوشه‌ای از ایران اندکی رواج گرفت(۱).
در کتاب"تمدن ایرانی"به قلم جمعی از خاورشناسان می‌نویسد.
در حقیقت، مذهب مسیح در ایران به دست آرامیها که در سوریه اقامت داشتند یا مبلغانی که از ادس (اورفه)(۲)، آمدند و یا به دست اسرای جنگی وارد این سرزمین شد. از سال یکصد میلادی دسته‌هایی از مسیحیان در"اربل"بودند و بین سال ۱۴۸ تا ۱۹۱ در"کرکوک"فعلی آثاری از وجود آنها هست، اگر چه هنوز در ایران مذهب مسیح تشکیلات رسمی به خود نداده بود ولی مسیحیت توجه بسیاری از ایرانیان خصوصا شخص مانی را به خود جلب کرد(۳).
ایضا در همان کتاب تحت عنوان:"دین مسیح در ایران عهد ساسانی"می‌نویسد:

در بیزانس امپراطور و دربار و تمام جامعه مسیحی بودند. در ایران گذشته از اینکه عملا قدرت در دست زردشتیان بود، اصولا از ابتدای عهد ساسانی دولت هم از دین زردشت که دین رسمی بود حمایت می‌کرد عدم تعصب درباره مسیحیان از ابتدای ظهور دین مسیح به وجود نیامده بود. در زمان شاپور دوم که از نظر سیاسی با کنستانتین دشمنی داشت، وضع مسیحیان ایران بسیار سخت بود... در ابتدای مسیحیان به شدت مورد آزار قرار گرفتند بدون محاکمه یا بعد از محاکمه مختصری آنها را به شهادت

پاورقی:
(۱) همان کتاب، صفحه. ۲۹۰
(۲) شهر"الرها"سابق الذکر.
(۳) تمدن ایرانی به قلم جمعی از خاورشناسان صفحه. ۲۸

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

می‌رساندند یا به طریق بسیار شدیدی عذاب می‌دادند. شرح شکنجه شهدای مسیحی به زبان شامی به دست ما رسیده و نشان می‌دهد چگونه این مسیحیان که امروز نام آنها را فراموش کرده‌ایم با قدرت و شجاعت شهید شده‌اند، ولی به زودی مقامات رسمی به این مطلب پی بردند که این مسیحیان پر تجربه از اتباع مناطق فرعی و خارجیهای نافرمان که هر ساعت خیانت می‌کردند نبودند، بلکه از ایرانیان حقیقی بودند که در زمان سابق از طرفداران جدی مذهب زرتشت محسوب می‌شدند و بعضی از آنها از اشخاص بسیار برجسته و مشهور بودند که در میهن پرستی آنها شکی نبود، فقط در حفظ عقیده خود بسیار ثابت قدم بودند. از آن به بعد قوای انتظامی تصمیم گرفت به جای تنبیه، گمراه شدگان را به راه راست هدایت نماید. ولی از این نیز نتیجه مفیدی به دست نیامد. بنابراین با وجود مدت چهل سال آزار و شکنجه، دین مسیح در ایران موقعیت مطمئنی به دست آورد. وقتی ایام آزار به علت اشکالاتی که در نتیجه حملات هونها و هیاطله در مشرق پیش آمده بود به پایان رسید، موقع برای ایجاد تشکیلات و وضع ثابت مسیحیان در ایران به دست آمد... مسیحیان ایران به زودی صاحب حیات معنوی و فرهنگی نیرومندی گردیدند که حتی آزارهایی که در قرن پنجم بوسیله یزدگرد دوم و بهرام پنجم به عمل آمد نتوانست شکستی بر آنها وارد آورد در سلوقیه(تیسفون) و خصوصا در نصیبین، مکتبهای روحانی و مذهبی به صورت درخشانترین مکتبهای مشرق به وجود آمد، تاسیس صومعه‌ها باعث شد که عده زیادی معلمین اصولی مذهبی در آن صومعه‌ها تربیت شدند و این سنت هنوز در صومعه‌ها ادامه دارد، حیات واقعی مسیحیت ایران بیشتر از نتیجه تبلیغات آن ظاهر می‌شود(۱).

نویسنده مقاله فوق الذکر(۲) سپس به موضوع حیات مسیحیت در آن عصر و قدرت تبلیغات مسیحی در آن زمان و در آخر به شکستی که در مشرق از ناحیه

پاورقی:

(۱) همان کتاب، صفحات ۲۱۶ - ۲۱۸

(۲) آقای پ. ژ. دومناشه.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

اسلام بر مسیحیت وارد شد اشاره می‌کند و می‌گوید:

با یک نظر سریع به نقشه‌ای که اخیرا آقای"ژ. دویلیه"استاد دانشکده حقوق"نولوز"ضمن انتشار حاصل زحمت زیاد و پرفایده خویش نشر کرده روشن می‌شود که چگونه مبلغینی از ایالت کلده به کشورهای مدیترانه و دریای چین رفته و تا هندوستان جنوبی و تبت و کشور مغولستان، عده زیادی را به دین مسیح در آورده‌اند. این تبلیغ در میان کشورها نشده بلکه در میان ملل صحرا گردی به عمل آمده است که هر روز در یک کشور به سر می‌بردند. به این طریق دین مسیح در این نقاط بسیار دور تا قرن سیزدهم هنوز پابرجا بود و هنگامی که مبلغین"فرانسیسکن"از قبیل:"ژان دوپلان کارپن" و "روبروک"و مسافرینی مانند"مارکوپولو"به آن کشور مسافرت کردند، آن را در حال حیات یافتند. در میان اردوهای سیار رؤسای طوائف مغول که به دنبال پیروزی به طرف مغرب روان بودند و هنوز درباره اختیار ادیان مختلفی مانند بودایی و مانوی و اسلام که در میان راهشان بود تردید داشتند، مذهب

نسطوری طرفدار زیاد پیدا کرد و هنگامی رسید که احتمال می‌رفت تمام رقبای خود را شکست دهد، قبول دین اسلام از طرف مغول شکست بزرگی برای مسیحیت در این نواحی بود(۱).

در زمان خسرو پرویز مسیحیت در ایران بیش از هر وقت دیگر قوت گرفت بسیاری از نزدیکان شاه که از ایرانیان اصیل بودند عیسوی شدند. چنانکه می‌دانیم خسرو پرویز در اثر قیام و انقلاب بهرام چوبین، سردار معروف ایرانی مجبور شد ایران را ترک کند و به رقیب قدرتمند خویش"موریکیوس"قیصر روم پناه ببرد و از او استمداد کند و با دادن امتیازاتی به او و با کمک او به پایتخت برگردد. گویند خسرو در مدتی که در روم مانده بود تمایلی به مسیحیت پیدا کرده بود.

کریستن سن می‌گوید:

موبدان، چندان از بازگشت خسرو که در سال ۵۸۱ میلادی اتفاق افتاد شادمان نشدند، زیرا که این پادشاه از روم این ارمغان را همراه داشت که

پاورقی:

(۱) همان کتاب، صفحه ۲۱۸ - ۲۱۹

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

نسبت به اوهام و خرافات نصاری میلی حاصل کرده بود و مؤید او در این عقائد زنی عیسوی "شیرین" نام بود که سوگلی حرم او گردید(۱).

بعضی ادعا کرده اند که خسرو پرویز کیش زردشتی را رها کرده و رسما به کیش مسیحی در آمده است. ولی کریستن سن می‌گوید:

محققا قول اوتیکیوس که گوید خسرو پرویز آیین نصاری گرفت اصلی ندارد، ولی روابط این پادشاه با قیصر"موریکیوس"که او را در گرفتن تاج و تخت یاری کرد و مزاوجت او با شاهزاده خانم رومی موسوم به"ماریا"و نفوذ محبوبه او"شیرین"که کیش عیسوی داشت او را وادار کرد که لااقل

ظاهرا نسبت به رعایای عیسوی خود نظر مرحمتی داشته باشد. اما شخص خسرو هم ممکن است بعضی از خرافات عیسویان را بر موهومات سابق خود افزوده باشد...(۲).

کریستن سن سپس از قدرت یافتن دو فرقه مسیحی: یعقوبی و نسطوری در دربار خسرو پرویز و کشمکشهای آنها با یکدیگر و مسیحی شدن برخی از سرداران ایرانی از قبیل"مهران گشنسپ"که نسطوریان او را غسل تعمید دادند و به نام"گیورگیس"نامیدند و همچنین چند تن دیگر از این قبیل، یاد می‌کند. کریستن سن می‌گوید:

مهران گشنسپ، چون به دین مسیح گروید خود را به بیابان کشید تا در آنجا حقایق دین جدید را از رهبانان تعلیم بگیرد، روزی از خواهر خود پرسید که بعد از انتقال من به کیش نصاری در دربار

چه می‌گفتند؟ خواهرش جواب داد: بیا، برای تو هیچ خطری نیست، شاه وقتی که خبر تنصر تو را شنید فقط فرمود: مهران گشنسپ به دوزخ شتافت. حال راه خود را پیش گیر ممکن است پادشاه مقرر فرماید که املاکت را نیز پس بدهند. چندی بعد مهران گشنسپ خواهر خود را ملاقات کرد در وقتی که به عقد یکی از اشراف در آمده بود، پس چند قدمی پیش رفته با کمال احترام به او نماز برد و تعظیم کرد، خواهر از مسند خود برخاسته با کمال

پاورقی:

(۱) ایران در زمان ساسانیان، صفحه. ۴۶۶

(۲) همان کتاب، صفحه ۵۱۰

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مهربانی دست را به جانب او دراز کرد آنگاه خندان به او گفت: شاد باش من نیز عیسوی هستم(۱).
از آنچه تاکنون گفتیم معلوم شد اولا عیسویت به طور طبیعی در ایران زردشتی در حال پیشروی بوده است و اگر حال بر همین منوال باقی می‌ماند خطر بزرگی برای دین زردشتی بود، ثانیا عیسویت بر خلاف زردشتی گری داعیه جهانی داشت، یعنی مبلغان مسیحی برای عیسویت مرز نمی‌شناختند، فعالانه کوشش می‌کردند که عیسویت را در ایران و خارج مرزهای ایران گسترش دهند و در این راه موفقیتهائی هم کسب کرده بودند، ثالثا اسلام که به ایران آمد بیش از آنکه به زردشتی گری که در حال انحطاط بود ضربه بزند به مسیحیت که در حال رشد و توسعه بود ضربه زد، بازارش را شکست و آن را از میدان به در کرد، اگر اسلام نیامده بود مسیحیت در سراسر مشرق ریشه می‌دوانید و تنها نفوذ معنوی اسلام بود که مانع گسترش مسیحیت در شرق نزدیک و شرق دور شد.
پاپهای مسیحی همواره بیش از موبدان زردشتی از توسعه و نفوذ معنوی اسلام در ایران رنج می‌برده‌اند، زیرا آنها بیش از اینها احساس غبن می‌کرده‌اند و به همین جهت است که امروز هم که قرنها از آن تاریخ می‌گذرد وقتی که یک نویسنده ناپاک سرشت، زیرا نام ایران و ایرانیت قلم به دست می‌گیرد تا آنجا که می‌تواند به اسلام حمله می‌کند، آنکس که از او تقدیر و تشکر می‌کند و به او مدال می‌دهد عالیجناب پاپ است(۲).

آیین مانوی

دین مانی، یکی دیگر از ادیان متحرک و زنده عهد ساسانی است، راجع به عقائد مانی و آداب مانویت که چه بوده است سخن فراوان است قدر مسلم این است که کیش مانی چه از لحاظ عقیده و چه از لحاظ آداب و مناسک بسیار پیچیده و تو در تو است، عموما معتقدند که کیش مانی عبارت است از یک سلسله عناصر

پاورقی:
(۱) همان کتاب، صفحه ۵۱۲ - ۵۱۳.
(۲) روزنامه اطلاعات، ۱۲۷۴۴، مورخه ۲۸ / ۸ / ۴۷، صفحه ۱۱.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

زردشتی و مسیحی و بودایی بعلاوه ابداعات و ابتکاراتی که از خود او بوده است، آقای سید حسن تقی زاده در دو خطابه محققانه‌ای که در انجمن ایرانشناسی ایراد کرده می‌گوید:

جمعی از محققین مایل به این عقیده شدند که عقائد قدیمی ایرانی و مخصوصا عقیده زروانی و بعضی طریقه‌های غیر رسمی و بدعت آمیز زردشتیان در دوره اواخر اشکانیان و اوایل ساسانیان در ترکیب و بنیان عقائد مانی سهم مهمی دارند، لکن در نتیجه تحقیقات عمیقتر معلوم شد این شباهت ظاهری است و ناشی از آن است که مانی در بیان مطالب خود اصطلاحات هر قوم و امتی را اقتباس و تعلیمات خود را به قالب معتقدات جماعتی می‌ریخت که در میان آنها دعوت خود را نشر می‌کرد بعدها به جنبه عقائد مسیحی در ترکیب مانویت بیشتر اهمیت داده شد و مخصوصا محقق گردید که مانی از دین عیسوی بیشتر اطلاع داشت تا از ادیان و معتقدات ایرانی و هندی، ولی البته منبع اطلاعات او دین رسمی مسیحی نبود بلکه بیشتر طریقه‌های"گنوسی"مسیحی بوده که تحت تاثیر"هلنیزم"یعنی عقائد و فلسفه یونانی اشراقی مشرب رائج در مشرق(سوریه و بین النهرین) در دوره بعد از اسکندر که با فلسفه قدیم و اصلی یونان اختلاف داشت، آمیخته به فلسفه شرقی شده و رنگ شرقی به خود گرفته بود و از قرون بلافصل قبل از تاریخ مسیحی در آن نواحی نشو و نما کرده و به وجود آمده بود و مخصوصا "مرقیون"و"باردیصان"که هر دو"گنوسی"و دارای عقیده"ثنوی"بوده‌اند(۱).

و هم آقای تقی زاده می‌گوید:

... راجع به عقائد محققین در اصل و منشا دین مانی باید گفته شود که بر حسب تحقیق صحیح اگر چه مانی از همه مذاهب و ادیان معروف نزد او کم و بیش(مثلا از بودایی خیلی کم و از زردشتی و زروانی قدری بیشتر و از نصرانیت باز بیشتر) و از طریقه‌های"گنوسی"بیش از همه(و مخصوصا از مرقیون) افکاری اخذ نموده لکن دین او فقط ترکیب اقتباسات نبوده بلکه

پاورقی:

(۱) مانی و دین او، صفحه ۲۸ و۲۹.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

اساس و روح آن از خودمانی بوده و مؤسس این بنای عظیم و ریزنده پی آن، خود آن شخص عجیب بوده و رنگهای ادیان معروف دیگر عارضی و عمده برای سهولت نشر دین مانی در ممالک دیگر و بین دیگر اقوام هندی و زردشتی و عیسوی بوده است(۱).

محتویات دین مانی هر چه بوده و خود مانی هر که بوده است، به بحث فعلی ما مربوط نیست، در فصلهای بعد که راجع به"ثنویت"و غیره بحث خواهیم کرد لااقل قسمتی از معتقدات و آداب و شرایع مانویت را شرح خواهیم داد. آنچه به این بحث مربوط است این است که این دین مقارن ظهور اسلام چه وضعی داشته است؟ چقدر پیرو داشته و چگونه جاذبه و نفوذی داشته است؟ آیا در حال رشد و توسعه بوده و یا در حال انحطاط و زوال؟

قدر مسلم این است که این دین داعیه جهانی داشته و مانی مدعی پیغمبری بوده و خود را آخرین پیامبر و دین خود را کاملترین ادیان می‌خوانده است، مانویت مبلغین زبردستی در دوره‌های بعد داشته و توانسته است بر خلاف زردشتی گری از مرزهای ایران بگذرد و مردم کشورهای زیادی را تحت نفوذ خود قرار دهد. مانویت علیرغم فشارها و تضییقاتی که از ناحیه روحانیان زردشتی دید تا ظهور اسلام باقی بود و مانویها بیش از زردشتیان در مقابل حملات مسلمین مقاومت نشان می‌دادند و در دوره اسلامی نیز تا چند قرن وجود داشته‌اند و تدریجا منقرض شده‌اند.

ظهور مانی در اوایل عهد ساسانی بوده است، تولد مانی در بین النهرین واقع شده ولی خود او ایرانی نژاد است. مانی، زمان اردشیر سر سلسله ساسانیان را درک کرده است و ظاهرا ادعای پیغمبریش در زمان شاهپور اول پسر اردشیر بوده است، و می‌گویند شاهپور تحت تاثیر دعوت مانی قرار گرفت و لحظه‌ای مردد شد که دین مانی را به جای دین زردشت دین رسمی کشور قرار دهد، اما بعد از این اندیشه پشیمان شد(۲) و گویند تا حدود قرن هفتم هجری بقایایی از مانویان بوده‌اند. بنابراین از طلوع تا انقراض مانویت در حدود هزار سال طول کشیده است.

پاورقی:

(۱) همان کتاب، صفحه ۳۶.

(۲) تمدن ایرانی به قلم جمعی از خاورشناسان، صفحه ۲۲۲.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

دین مانی در آغاز، انتشار سریع و فوق العاده یافت، آقای تقی زاده می‌گوید:
تاریخ مانویان و دعات آنها و پیروانشان تا طغیان مغول خود داستانی دراز می‌شود و فصول نمایان آن انتشار سریع مانویت است در عالم بحدی که در حدود سنه ۳۰۰ مسیحی یعنی قریب یکربع قرن بعد از وفات مانی، دین وی در سوریه و مصر و افریقای شمالی تا اسپانی و مملکت گال جلوتر رفته(۱).
ایضا می‌نویسد:
در طخارستان و در مرو و بلخ دین مانی پیروان زیادی داشت به حدی که"هوئن تسونگ"سیاح چینی در ربع دوم قرن هفتم مسیحی گوید که مانویت دین مطلق ایران است که مقصود آن نواحی ایران بوده که در حدود طخارستان بود که دین مانی در آنجاها خیلی قوت داشت و در اوائل قرن هشتم مسیحی یک خلیفه مانوی در طخارستان مستقر بود(۲).
کریستن سن می‌گوید:
با وجود فشار و سختگیری که در کشور ایران از جانب روحانیون زردشتی نسبت به فرقه مانوی به عمل میامد، این آیین جدید در سرزمین ایران باقی ماند ولی کما بیش پنهانی و سری بود. روایاتی راجع به تعقیب و آزار مانویان در عهد نرسی و هرمزد دوم در متنهای قبطی مانویه مسطور است. عمرو بن عدی پادشاه عرب حیره این فرقه را حمایت می‌کرد. در ایالت بابل که منشا این اعتقاد بود و در پایتخت شاهنشاهی تیسفون بسی از مانویه می‌زیستند، اما به سبب فشار و تعدی اهل زمان گروهی به سمت مشرق و شمال که مسکن طوائف ایرانی نژاد بود هجرت کردند. در سغد جماعتی عظیم از مانویه ساکن شدند. این مانویان شرقی رفته رفته ارتباط خود را با همکیشان غربی از دست دادند(۳)...
مذهب مانی نتوانست پایدار بماند و منقرض شد، مسلما اسلام عامل اصلی شکست مانویت است. مانویت یک کیش صد در صد ثنوی است و طبعا چنین آیینی
پاورقی:
(۱) مانی و دین او، صفحه۱۸.
(۲) همان کتاب، صفحه ۱۹(پاورقی).
(۳) ایران در زمان ساسانیان، صفحه ۲۲۵.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

در مقابل آیین توحید که پشتوانه فطری و فکری دارد و بهتر قادر است افکار مستقیم، مخصوصا افکار طبقه دانشمند و فیلسوف را جذب کند نمی‌تواند پایداری کند، بعلاوه کیش مانی مبتنی بر نوعی زهد و ریاضت است که طبعا غیر عملی است، مخصوصا عقائد او درباره پلیدی تناسل و تقدیس تجرد عامل عمده‌ای برای روگرداندن از اوست، خصوصا آنگاه که با مکتبی مواجه می‌شود که در عین معنویت وافر، از این نوع زهد و ریاضتها بیزار است ازدواج را مقدس و توالد و تناسل را"سنت"می‌شمارد.
اگر مسلمین، مانویه را مانند زردشتیان و یهودیان و مسیحیان از اهل کتاب می‌شمردند و ریشه آسمانی برای مانویت قائل می‌شدند، ممکن بود مانویان نیز که مقارن ظهور اسلام در قلمرو اسلام زیاد بودند، مانند زردشتیان و یهودیان و مسیحیان به صورت یک اقلیت مذهبی به حیات خود ادامه دهند. اما زندقه شمردن مانویت از طرف مسلمین امکان ادامه حیات را برای آنها ولو به صورت یک اقلیت مذهبی از میان برد.

آیین مزدکی

مذهب دیگری که در اواخر عهد ساسانیان طلوع کرد و پیروان زیادی پیدا کرد، مزدکی بوده. مذهب مزدک را اشتقاقی از مانویت دانسته‌اند. مزدک در عهد قباد پدر انوشیروان مدعی نوعی رهبری مذهبی شد و قباد در ابتدا از روی عقیده و علاقه یا بعنوان یک نقشه سیاسی برای کوباندن طبقه اشراف و روحانیون زردشتی به او گروید و کار مزدک سخت بالا گرفت، ولی به فاصله اندکی در همان زمان قبادیه دستیاری فرزندش انوشیروان و یا در زمان سلطنت خود انوشیروان مزدکیان قتل عام شدند و از آن پس به صورت یک فرقه سری در آمدند.
مزدکیان در دوره اسلام نیز لااقل تا دو سه قرن وجود داشته‌اند. در دوره اسلام، نهضتهای ایرانی ضد خلافت و احیانا ضد اسلامی را غالبا مزدکیان رهبری می‌کرده‌اند به همین جهت زردشتیان با آنها همراهی نکرده، با مسلمین علیه آنها همکاری می‌کردند.
می‌گویند بانی اصلی آیین مزدکی، مردی زردشت نام از اهل فسای شیراز بود و

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

به نوعی مانویت دعوت می‌کرد مخالف کیش رسمی مانوی. این مرد دعوت خود را در روم ظاهر کرد و سپس به ایران سفر کرد و به دعوت پرداخت در روم این شخص به نام"بوندس"معروف بوده است. کریستن سن پس از ذکر مطلب بالا می‌گوید:

بنابراین دین مزدک همان آیین"درست دین"است که"بوندس"انتشار داد، اگر این شخص مانوی یعنی بوندس پس از شروع به دعوت جدید در روم، به ایران رهسپار شد تا عقائد خود را تبلیغ کند، می‌توان حدسی قریب به یقین زد که اصل او ایرانی بوده است. کلمه"بوندس"شباهتی به اعلام ایرانی ندارد، ولی می‌توان آنرا لقب این شخص دانست. نه تنها کتب اسلامی که ماخوذ از"خوذای نامگ" هستند، بلکه الفهرست هم که منبع دیگر داشته مؤسس فرقه مزدکیه را شخصی دانسته مقدم بر مزدک، و در خوذای نامگ اسم او را زردشت قید کرده‌اند، و از این جا نام فرقه"زردشتگان"پیدا شده است... بنابراین به طور تحقیق می‌توان گفت که "بوندس"و زردشت اسم یک شخص بوده است و زردشت نام اصلی آورنده این دین است و این شخص با پیامبر مزدیسنان همنام بوده است. پس نتیجه

این می‌شود که فرقه مورد بحث ما یکی از شعب مانویه بوده که قرب دو قرن قبل از مزدک در کشور روم تاسیس یافته و مؤسس آن یکنفر ایرانی زردشت نام پسر"خورگان"از مردم"پسا"بوده است... از اشارات مندرجه در کتب عربی چنین مستفاد می‌شود که زردشت(فسائی) پیشوایی بوده که دعوت او فقط جنبه نظری داشته است، اما مزدک که مرد عمل بوده و به قول طبری در نزد طبقه عامه خلیفه زردشت به شمار می‌آمده است، رفته رفته نام مؤسس اصلی را تحت الشعاع قرار داد و در همان عهد خود، فرقه را به اسم مزدکیه مشهور نمود. از این رو در ادوار بعد مردمان پنداشته‌اند که بانی حقیقی فرقه نیز مزدک نام داشته(۱).

درباره ماهیت عقائد مزدکی و علل ظهور زردشت(فسایی) و مزدک سخنان زیادی هست. از نظر اصول عقائد مسلما مزدک نیز مانند مانی"ثنوی"بوده است با تفاوتهایی که در فصل بعد درباره‌اش سخن خواهیم گفت، و از نظر آداب و مقررات

پاورقی:

(۱) همان مدرک، صفحه ۳۶۳ و ۳۶۴.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

بر نوعی زهد و بدبینی به حیات و زندگی مبتنی بوده است. کریستن سن می‌گوید:

... نزد این طایفه، چنانکه نزد مانویه، اصل آن است که انسان علاقه خود را از مادیات کم کند و از آنچه این علاقه را مستحکمتر می‌سازد اجتناب ورزد، از این رو خوردن گوشت حیوانات نزد مزدکیه ممنوع بود، و درباره غذا همواره تابع قواعد معینی بودند و ریاضتهایی می‌کشیدند... شهرستانی روایت می‌کند که مزدک امر به قتل نفوس می‌داد تا آنان را از اختلاط با ظلمت نجات ببخشد، ممکن است مراد از این قتل، کشتن خواهشها و شهوتها باشد که سد راه نجاتند. مزدک مردمان را از مخالفت و کین و قتال باز می‌داشت. به عقیده او چون علت اصلی کینه و ناسازگاری، نابرابری مردمان است، پس باید ناچار عدم مساوات را از میان برداشت تا کینه و نفاق نیز از جهان رخت بربندد در جامعه مانوی "برگزیدگان" بایستی در تجرد بمانند و بیش از غذای یک روز و جامه یکسان چیزی نداشته باشند. از آنجا که نزد مزدکیه نیز میل به زهد و ترک دنیا موجود بوده می‌توان حدس زد که طبقه عالیه مزدکیان هم قواعدی شبیه برگزیدگان مانوی داشته‌اند ولی پیشوایان مزدکیه دریافتند که مردمان عادی نمی‌توانند از میل و رغبت به لذات و تمتعات مادی از قبیل داشتن ثروت و تملک زنان و یا دست یافتن به زن مخصوصی که مورد علاقه است رهایی یابند، مگر اینکه بتوانند این امیال خود را به آزادی و بلامانع اقناع کنند. پس این قبیل افکار را مبنای عقائد و نظریات خود قرار دادند و گفتند خداوند کلیه وسائل معیشت را در روی زمین در دسترس مردمان قرار داده است تا افراد بشر آن را به تساوی بین خود قسمت کنند، به قسمتی که کسی بیش از دیگر همنوعان خود چیزی نداشته باشد. نابرابری و عدم مساوات در دنیا به جبر و قهر از آن به وجود آمده است که هر کس می‌خواسته تمایلات و رغبتهای خود را از کیسه برادر خود اقناع کند، اما در حقیقت هیچکس حق داشتن خواسته و مال و زن بیش از سایر همنوعان خود ندارد، پس باید از توانگران گرفت و به تهیدستان داد تا بدین وسیله

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مساوات دوباره در این جهان برقرار شود.(۱)

درباره شخصیت مزدک و داعیه او اطلاعات درست و قابل قبولی در دست نیست، شهرت بیشتر مزدک به افکار اشتراکی و کمونیستی او است. کریستن سن ریشه اینگونه افکار مزدک را اندیشه‌های اخلاقی و نوعدوستی می‌داند.

محرک مزدک هر چه باشد و او هر هدفی از پیشنهادهای اشتراکی خود داشته باشد، آنچه از ناحیه تاریخی قابل بررسی است زمینه مناسب پذیرش اندیشه اشتراکی در جامعه آنروز ایرانی است. کریستن سن در فصل"نهضت مزدکیه "در کتاب خود به شرح عجیب نظام طبقاتی آنروز ایران که زمینه رواج و توسعه دعوت مزدکی را فراهم کرد پرداخته است، ما در بحث از نظامات اجتماعی آنروز ایران بدان اشاره خواهیم کرد. نظامات اجتماعی آنروز زمینه بسیار مناسبی برای رشد آنگونه اندیشه‌ها بوده است.

آقای سعید نفیسی در تاریخ اجتماعی ایران پس از بیانی مشروح درباره نظام ارث و ازدواج و طلاق و حقوق زن در عهد ساسانی می‌گوید:

امتیاز طبقاتی و محروم بودن عده کثیر از مردم ایران از حق مالکیت ناچار اوضاع خاصی پیش آورده بود و به همین جهت جامعه ایرانی در دوره ساسانی هرگز متحد و متفق الکلمه نبوده و توده‌های عظیم از مردم همیشه ناراضی و نگران و محروم زیسته‌اند این است که دو انقلاب که پایه هر دو بر این اوضاع گذاشته بود و هر دو برای این بود که مردم را به حق مشروع خداداد خود برساند، در این دوره روی داده است: نخست در سال ۲۴۰ میلادی در روز تاجگذاری شاپور اول، یعنی چهارده سال پس از تاسیس این سلسله و نهادن این اساس، مانی دین خود را که پناهگاهی برای این گروه محروم بوده است اعلان کرد و پیش برد. تقریبا پنجاه سال پس از این واقعه زرادشت نام از مردم فسای فارس اصول دیگری که معلوم نیست تا چه اندازه اشتراکی بوده است اعلان کرد و چون وی کاری از پیش نبرد، دویست سال پس از آن بار دیگر"مزدک"پسر"بامداد"همان اصول را به میان آورد. سرانجام می‌بایست اسلام که در آن زمان مسلکی آزادمنش و

پاورقی:

(۱) همان مدرک.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

پیشرو و خواستار برابری بود این اوضاع را در هم نوردد و محرومان و ناکامان اجتماع را به حق خود برساند(۱).

مسلک مزدکی به حکم اینکه طرفدار طبقه محروم بود و در جامعه‌ای طبقاتی ظهور کرد رواج و شیوع فوق العاده یافت. کریستن سن می‌گوید:

اگر چه کیش مزدک پس از ورود به طبقات سافله اجتماع تدریجا صورت یک مسلک سیاسی انقلابی گرفت ولی اساس دیانتی آن باقی بود و پیروان این آیین در میان طبقات عالیه هم وجود داشته‌اند. عاقبت مزدکیان خود را به اندازه‌ای قادر یافتند که شروع به ترتیب مراتب روحانی خود نموده، یک نفر رئیس روحانی انتخاب کردند(۲).

می‌گویند مزدک و اتباعش طرفدار پسر دیگر قباد به نام"کاوس"بودند و می‌خواستند علی رغم تصمیمات قباد به وسیله توطئه و تحریک، او را که مزدکی بود بر تخت ایران جای دهند و خسرو انوشیروان را محروم کنند. این بود که نقشه‌ای وسیع برای قلع و قمع آنان کشیده شد.

کریستن سن می‌نویسد:

دولتیان طریقه‌ای را که بارها تجربه شده بود پیش گرفتند: انجمنی از روحانیان دعوت کردند و اندرزگر مزدکیان را با سایر رؤسای فرقه به آنجا خواندند و گروهی عظیم از آن طایفه را دعوت و جلب کردند تا در مجلس مباحثه رسمی حاضر باشند. کواذ(قباد) شخصا مجلس را اداره می‌کرد، اما خسرو که به ولایت عهد معین شده بود و حقوق خود را دستخوش توطئه و دسته بندی مزدکیان و کاوس می‌دید، تمام همت و همگی جهد خود را مصروف داشت تا کار طوری به پایان رسد که ضربتی هولناک و قطعی به فرقه مزدکی وارد آید. پس چند تن از مجادلین و مباحثین کار افتاده و آزموده را از میان موبدان پیش آورد..."موبد موبدان"،"گلونازس"و "بازانس"اسقف مسیحیان ایران که در این پیشامد با زردشتیان همداستان شده بودند در انجمن حضور داشتند بازانس مورد توجه خاص کواذ(قباد)

پاورقی:

(۱) تاریخ اجتماعی ایران، ج ۲، صفحه ۴۶ و۴۷.

(۲) ایران در زمان ساسانیان، صفحه ۳۸۲

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

بود، زیرا که از طبابت سر رشته داشت. طبعا مدافعین کیش مزدکی مجاب و مغلوب شدند و در این اثنا افواج مسلحی که پاسبان میدان مخصوص مزدکیان بودند تیغ درکف بر سرآن طایفه ریختند، اندرزگر (که ظاهرا خود مزدک بود) به هلاکت رسید. عده حقیقی مزدکیان که دراین دام مقتول شدند. معلوم نیست. اعدادی که مورخان ایران و عرب آورده‌اند مبنای صحیح ندارد، ولی ظاهرا همه روسا در این مکان عرضه هلاک شدند. چنانکه پس از این واقعه که حکم کشتار عموم مزدکیان صادر شد افراد این فرقه چون رئیس مطاع نداشتند پراکنده گشتند و در مقابل دشمنان خود ایستادگی نیافتند، همه مضمحل شدند، دارایی آنها ضبط و کتب دینی سوخته شد... از این وقت به بعد مزدکیه حکم فرقه سری پیدا کرد و به این صورت حیات خود را دوام داد، و بعد از ساسانیان هم در عهد اسلام بارها خودنمایی کرد(۱).

دین مزدک به وسیله نیروی نظامی و اعمال زور و خشونت فوق العاده بر حسب ظاهر درهم کوبیده شد، ولی مانند آتشی در زیر خاکستر همچنان باقی بود. مسلما اگر اسلام ظهور نمی‌کرد آیین مزدکی به واسطه خاصیت اشتراکی بار دیگر بروز می‌کرد و زبانه می‌کشید، زیرا علل و موجباتی که موجب پیدایش آن مذهب و گرایش سریع و عجیب مردم به آن بود، همچنان باقی بود. دین مزدک از نظر اصول فکری و اعتقادی درباره جهان و خلقت و انسان، از دین زردشتی چیزی کسر نداشت، در همان سطح بلکه اندکی بالاتر بود، از این نظر جاذبه‌اش از سایر ادیان موجود کمتر نبود، و از نظر تعلیمات اجتماعی در جهت عکس آیین زردشتی بود که همواره طرفدار اقویا و صاحبان قدرت است و از این جهت در میان توده مردم جاذبه ای نیرومند داشت.

اثر زور و اعمال خشونت موقت است، عامل اصلی انقراض مزدکیان اسلام بود، اسلام که دین توحیدی بود، یک سلسله اصول و مبانی خاص در باره خدا و خلقت و انسان و حیات آورد که با عقائد مزدکی قابل قیاس نبود و در تعلیمات اجتماعی خود بر عدل و مساوات و برابری افراد و نژادها تکیه کرد، بدون آنکه

پاورقی:

(۱) همان کتاب، صفحات ۳۸۴ -۳۸۶.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

افراط کاریهای مزدکی را در برداشته باشد، قهرا هم از جنبه فکری و هم از جنبه اجتماعی از طریقه مزدکی جاذبه بیشتری داشت. توده مردم ایران به جای گرایش به طریقه مزدکی به اسلام که منادی توحید و عدل بود گرویدند.

در زمان خلفای جور اموی و عباسی که روش قیصری و کسرائی را احیا کردند بار دیگر زمینه برای مزدکی گری فراهم شد، ولی توجه توده مردم که حساب اسلام را از حساب خلفا جدا می‌کردند و معتقد بودند اسلام را باید از شر خلفای جور نجات داد مجالی به مزدکی گری نداد.

از این رو می‌بینیم که مثلا در اواخر عهد امویان در شوال سال ۱۲۹ هجری قمری اولین روزی که سیاه جامگان ایرانی نهضت خویش رادر"سفیذنج"از نواحی مرورسما اعلام کردندوپرچم خویش را برافراشتند، بر پرچم آنها این آیه به چشم می‌خورد: «اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر» (۱)

در آنروز که روز عید فطر بود، سلیمان بن کثیر که یک تن از رهبران نهضت جدید بود، به دستور ابو مسلم خراسانی به اقامه نماز عید فطر و ایراد خطبه پرداخت و انقلاب علیه دستگاه خلافت اموی را در خطبه نماز عید اعلام کرد. اگر آیین مزدک در آنروز در میان ایرانیان جاذبه‌ای قوی می‌داشت هیچ فرصتی از آن فرصت که باز هم مانند داشت بهتر برای ظهور و بروز و گرایش ایرانیان پیدا نمی‌شد، ولی ما وقتی که به تاریخ مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که نهضتهای عدالتخواهی ایرانیان در دوره اسلام متکی به اسلام بوده است نه مزدکی گری و غیره.

علت اینکه مزدکی گری نیز مانند مانویت بکلی منقرض شد و حتی به صورت یک اقلیت مانند زردشتی گری باقی نماند، همان است که در علت انقراض مانویان گفته شده که: مسلمین مزدکیان را اهل کتاب نمی‌شمردند و برای مذهب آنها ریشه آسمانی قائل نبودند و مزدکی گری را مانند مانویگری نوعی "زندقه" به شمار می‌آوردند. این بود که آیین مزدکی نتوانست لااقل مانند زرتشتی گری به صورت یک اقلیت باقی بماند. البته جنبه‌های افراطی مزدکی گری چه از جنبه‌های اخلاقی و زهد و ریاضت و چه از جنبه‌های اجتماعی و اشتراکی مطلق، عامل دیگری است برای انقراض کلی این آیین و این مسلک.

پاورقی:

(۱) سوره حج، آیه ۳۹.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

در حدود دو هزار و پانصد سال پیش، در هندوستان، در پای کوههای هیمالیا در میان مردمی که به"ساکیاها"معروف بودند، شاهزاده‌ای به دنیا آمد و در حدود سی سال در ناز و نعمت بزیست. در خلال آن ایام با علوم زمان خود و بالاخص با تعلیمات کتاب مقدس هندوها که به نام"وداها"معروف است آشنا شد. پس از آن در اثر یک انقلاب روحی مدت هفت سال از تخت و تاج و ناز و نعمت کناره گیری کرد و به خلوت و انزوا و ریاضت و تفکر پرداخت. آن چیزی که او را رنج می‌داد این بود که رنج و
درد از کجا برای آدمی زادگان فرود آمده است و چگونه آدمیان می‌توانند زندگی سعادتمندانه ای پیشه سازند. پس از سالها رنج و ریاضت و تفکر و خلوت عاقبت در زیر یک درخت انجیر اندیشه‌ای را کشف کرد که به عقیده خود او راز زندگی و سعادت است و از آن پس خلوت و انزوا را ترک کرد و منکر ریاضت شد و به ارشاد و تعلیم خلق پرداخت. آنچه او کشف کرد یک قانون ساده و طبیعی بود و آن اینکه بر جهان قانون پاداش و کیفر حکمفرماست از نیکی، نیکی و از بدی، بدی می‌زاید.
این شاهزاده که به نام"سیداتا"خوانده می‌شد و بعدها لقب"بودا "یافت پس از کشف این قانون منکر قربانی و دعا و زاری و پرستش خدایان و تاثیر این اعمال در سرنوشت انسان شد. خدایان را انکار کرد و به قانون ازلی جهان ایمان آورد. کتاب مقدس"ودا"را که دعوت به قربانی و دعا و غیره کرده و هم انسانها را به حسب اصل آفرینش متفاوت فرض کرده نیز مورد انکار و انتقاد قرار داد.
آئین و مسلک بودا بیش از آنکه به یک دین شباهت داشته باشد به یک فلسفه شبیه است، ولی پیروان او تدریجا آیین او را به صورت یک آیین مذهبی در آوردند و خود او را که منکر عبادت و پرستش خدایان بود تا حد یک معبود بالا بردند، معابد ساختند و مجسمه بودا را در معابد بر پا کردند و گفته های او را پس از خودش گرد آورده نام"سه سبد دانش"به آن دادند.
بودا در زمان خودش پیروان زیاد پیدا کرد، دو ایالت از ایالات هند که یکی از آنها مقر پادشاهی پدر وی بود به او گرویدند و تدریجا توسعه یافت. در دورانهای بعد یکی از سلاطین معروف و مقتدر هند به نام"آشوکا"در قرن چهارم قبل از میلاد

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

به دین بودا گروید و تعالیم او را احیا کرد و صومعه‌های بسیار به امر او بنا کردند.
دین بودا در سراسر هند شهرت و عظمت و پیروان فراوان پیدا کرد، ولی تدریجا بخصوص پس از نفوذ اسلام در هند این دین از مولد و وطن خود رخت بربست، و در عوض در کشورهای مجاور نفوذ یافت. در حال حاضر دین بودائی یکی از ادیان بزرگ عالم است و پیروان بودا را اکنون مردم سیلان و برمه و سیام (۱) و ویتنام و جزائر فرمز(۲) و ژاپن و کره و چین و تبت و مغولستان تشکیل می‌دهند.
دین بودا از هند به ایران نفوذ کرد. کریستن سن می‌گوید:
در دوره تسلط یونانیان(پس از حمله اسکندر) دیانت بودایی در ولایات شرق ایران نفوذ یافت و پادشاه هند موسوم به آسوکا که در حدود ۲۶۰ سال قبل از میلاد دین بودایی گرفته بود، دعاتی به ایالت گنداره(دره کابل) و باختر گسیل داشت.
... بودائیان در قرون نخستین میلادی در ولایت گنداره، و یهارها یعنی صومعه‌های بسیار ساختند و امروز در ویرانه‌های آن معابد نقوش برجسته‌ای به سبک آمیخته یونانی و هندی یافته‌اند... در بامیان مغرب کابل، مجسمه‌های عظیمی از بودا هست که در کوه کنده‌اند...
از سفرنامه هیون تسانگ معلوم می‌شود که تا قرن هفتم میلادی صومعه های بودایی در ایران وجود داشته است و نیز بنا به روایت او از اتباع سایر دیانات هندی هم جماعاتی مقیم ایالات شرقی ایران بوده‌اند(۳).
و هم او گوید:
در اواخر قرن دوم و اوایل قرن اول میلادی"منادر"پادشاه دره کابل و هندوستان که در هندوستان به تسخیر ممالکی موفق شد، دین بودا گرفت و در میان پیروان آن آیین شهرتی عظیم یافت(۴).
نیز می‌گوید:
در سال ۱۲۵ میلادی کشور قندهار و پنجاب به پادشاهی تعلق گرفت

پاورقی:
(۱). [تایلند].
(۲). [تایوان].
(۳) ایران در زمان ساسانیان، صفحه ۶۰.
(۴) همان کتاب، ص ۴۲.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

"کانیسکا"نام که در ادبیات بودایی شهرتی به کمال دارد و از مبلغین بزرگ و معتقدین به دیانت بودا بشمار است(۱).

مذهب بودا تدریجا از این منطقه رخت بربسته است قبلا نقل کردیم که بوداییان و مانویان که جزء اقلیتهای مذهبی ایران بودند، بر خلاف اکثریت زردشتی، فعالانه در مقابل مسلمین مقاومت کردند. و هم نقل کردیم که خاندان برمکی. قبل از مسلمانی، خدمتکار معبد بودائی در بلخ بوده‌اند.

دین بودا پس از اسلام نتوانست در ایران تاب بیاورد، تدریجا از این منطقه رخت بربست همچنانکه از مهد تولد خویش هندوستان نیز عقب نشینی کرد، و البته انحطاط و زوال بودایی از ایران تدریجی بوده است.

در کتاب تمدن ایرانی می‌نویسد:

آبادی و اهمیت ابنیه مذهبی بامیان(ناحیه‌ای از افغانستان نزدیک کابل) در قرن هفتم(میلادی) به قلم هیون تسانگ برای ما نقل شده است. راهبی از اهل کره، در قرون بعد از آنجا گذشته و نقل میکند که پادشاه آن محل یک ایرانی پیرو مذهب بودا بوده است و قشون نیرومندی در اختیار دارد ولی کمی بعد در قرن سوم هجری یعقوب لیث صفاری آن ناحیه را متصرف شد(۲).

اوضاع و احوال نشان می‌دهد: دین بودا که از مشرق ایران یعنی هندوستان آمده و در ایران نفوذ کرده بود تدریجا پیشروی می‌کرد، همچنانکه مذهب مسیح که از غرب ایران و بین النهرین آمده بود در حال پیشروی بود، دین بودا به طرف غرب پیش می‌رفت ودین مسیح به طرف شرق، والبته دولت شاهنشاهی ایران که دین زردشتی را دین رسمی قرار داده و از آن حمایت می‌کرد و به روحانیون زردشتی قدرت فوق العاده داده بود، مانع پیشروی این دو دین بود و تا حدود زیادی نمی‌گذاشت این دو دین پیشروی کنند، قبلا کتیبه موبد کریتر را نقل کردیم که صریحا نوشته است:

عده‌ای از مبلغان مذاهب خارجی را که ماندن آنها در ایران صلاح نبود از

پاورقی:

(۱) همان کتاب، ص ۴۴.

(۲) ص ۴۰۷.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

این کشور بیرون کردند مانند یهودیها."سمناها"(شمن‌ها) یا رهبانان بودایی، برهماییها، ناصریها، مسیحیان...
ولی آنچیزی که به فعالیت بودایی در ایران خاتمه داد و مسیحیت را در اقلیت ناچیزی قرار داد، جلو پیشروی بودایی را به سمت غرب و جلو پیشرفت مسیحیت را به سمت شرق گرفت که هنوز هم کشیشان و مستشرقان کشیش مسلک آه حسرت آن را می‌کشند اسلام بود.
به هر حال یکی از ادیان آن روز ایران بودایی بوده است ولی بودایی، مانند یهودی، بر خلاف مسیحی و مانوی و مزدکی نقش فعالی از نظر سیاسی نداشته است و لهذا کمتر متعرض آنها شده‌اند.

عقائد آریایی

اجمالا از وضع مذهبی ایران آنروز آگاه شدیم، معلوم شد ادیان و مذاهب مختلفی در ایران وجود داشته است و در ایران از نظر معتقدات مذهبی اتحاد و اتفاق کلمه وجود نداشته است، اگر چه دقیقا نمی‌توان حدس زد که درصد هر یک از این مذاهب چه بوده، ولی قدر مسلم این است که با آنکه پیروان سایر ادیان و مذاهب نیز فراوان بوده‌اند اکثریت با زردشتیان بوده است که پیرو دین رسمی کشور بوده‌اند.
از نظر ما که می‌خواهیم بدانیم اسلام از نظر فکری و اعتقادی چه از ایران گرفت و چه به ایران داد فرق نمی‌کند که اتباع هر یک از آن مذاهب گوناگون چه نسبتی با مجموع جمعیت مردم ایران از نظر عددی داشته‌اند، آنچه لازم است بدانیم این است که این مردم چگونه عقاید و افکاری درباره جهان و خلقت و غیره داشته‌اند؟
از معتقدات یهود ایران اطلاع درستی در دست نداریم. علی القاعده وضع مشابهی با سایر یهودیان داشته تابع تورات و تلمود بوده‌اند. معتقدات آنها هر چه بوده، در اقلیت ناچیزی به سر می‌برده‌اند و شانی از لحاظ مذهبی یا سیاسی در جامعه ایرانی آنروز نداشته‌اند. ولی مسیحیت شانی عظیم داشته است و چنانکه می‌دانیم یک آیین تثلیثی بوده و الوهیت عیسی را تبلیغ می‌کرده است ما نیازی نمی‌بینیم که درباره تثلیث مسیحی و اینکه مسیحیت از توحید بیگانه است در اینجا بحثی بکنیم زیرا اولا مطلب واضح است و نیازی به بحث ندارد، ثانیا مسیحیت به

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

هر حال اقلیتی را در ایران تشکیل می‌داده است و اگر چه پس از اسلام بیشتر به سوی اقلیت گرایید ولی به هر حال کسانی که در ایران از مسیحیت به اسلام گرویده‌اند آنقدرها زیاد نیستند، اکثریت ایرانیان را زردشتیان تشکیل می‌داده‌اند مانویان و مزدکیان نیز از این نظر عقائدی شبیه زردشتیان داشته‌اند، لهذا ما بحث خود را به اصول عقاید زردشتیان و تا اندازه‌ای مانویان و مزدکیان و به عبارت دیگر به عقاید آریایی و تحولات آن اختصاص می‌دهیم.

آیا زردشتیان مقارن ظهور اسلام و مانویان و مزدکیان درباره مبدا هستی و پرستش آن چه عقیده‌ای داشته‌اند؟ آیا خداشناس و موحد و یگانه پرست بوده‌اند یا خدا نشناس و ثنوی و دوگانه پرست؟

بدون شک زردشتیان مقارن ظهور اسلام و همچنین مانویان و مزدکیان ثنوی بوده‌اند و این ثنویت را در دوره‌های بعد از طلوع اسلام نیز حفظ کردند و در دوره اسلام با علمای مسلمین در این زمینه مباحثه می‌کردند و از آن دفاع می‌نمودند و تنها در نیم قرن اخیر است که زردشتیان دعوی توحید دارند و گذشته خود را یکباره انکار می‌کنند.

البته از نظر ما جای خوشوقتی است که زردشتیان خرافات ثنوی را یکباره کنار بگذارند و خدای یکتا را بپرستند، ولی لازمه خداپرستی التزام به راستی و درستی و دور افکندن تعصبات است، علیهذا شایسته نیست مردمی که دعوی خداپرستی دارند تاریخ گذشته خود را بر خلاف آنچه بوده است جلوه دهند.

اشتباه نشود، ما مدعی نیستیم که دین زردشت حتما از اصل، یک دین ثنوی بوده است و بنابراین زردشت که قطعا مدعی پیامبری است کاذب بوده است، خیر ما چنین ادعایی نداریم. مسلمانان از صدر اول غالبا با زردشتیان به روش"اهل کتاب"عمل کرده‌اند. یعنی مدعی بوده‌اند که این آیین در اصل و ریشه یک دین توحیدی و آسمانی بوده است و در ادوار بعد، همچنانکه مسیحیت منحرف شد و به تثلیث گرایید آیین زردشتی به ثنویت گرایید، به همین جهت شخص زردشت نزد ما محترم است آنچه مورد ادعای ما است این است که دین زردشتی مقارن ظهور اسلام صد در صد ثنوی بوده و به هیچ وجه با آیین توحید سازگار نبوده است، و این روش تا نیم قرن اخیر ادامه داشته است.

در اینجا لازم است که ما بحث خود را در سه قسمت دنبال کنیم:

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

۱ - عقاید آریایی قبل از ظهور زردشت چه بوده و چه وضعی داشته است؟
۲ - زردشت چه اصلاحاتی کرد و چه تحولاتی به وجود آورد؟
۳ - دین زردشت در عصرهای بعد تا ظهور اسلام دستخوش چه تحولات و انحرافاتی شد؟

عقاید آریایی قبل از زردشت

۱ - اما قسمت اول: عقاید طوائف آریا در ادوار قدیم بر نوعی طبیعت پرستی ثنوی مبتنی بوده است، یعنی این طوائف در آغاز کار عوامل طبیعت را اعم از عوامل مفید و سودبخش یا عوامل مضر و زیان بخش، می‌پرستیده‌اند، مثلا آب، خاک، آتش، باران و غیره از یک طرف و رعد، برق، صاعقه، جانوران زیانکار از طرف دیگر مورد پرستش واقع می‌شده‌اند، عوامل مفید برای اینکه نظرشان جلب شود و خیری برسانند پرستش می‌شده‌اند، و عوامل بد برای اینکه از شر آنها در امان باشند. در این دوره این طوائف، گویی برای خود عوامل طبیعی روح و شعور و ادراک و احساسات قائل بوده‌اند. به هر حال عوامل طبیعی که مورد پرستش بوده‌اند در این دوره دو دسته بوده‌اند: عوامل نیک و عوامل بد. عوامل نیک به داعی رجا و عوامل بد به داعی خوف پرستش می‌شده‌اند در حقیقت از همان آغاز به نوعی دو گانگی میان خدایان قائل بوده‌اند و به دو گونه آنها را می‌پرستیده‌اند.

در دوره بعد برای هر یک از این انواع مفید یا مضر، خدایان و ارباب انواعی قائل بوده‌اند و به جای موجودات طبیعی خدایان و ارباب انواع مورد پرستش قرار می‌گرفته‌اند: خدای آتش، خدای باد، خدای باران، خدای رعد، خدای صاعقه و غیره... در این دوره خود خدایان که به صورت ارواح و اشباح تصور می‌شده‌اند، به دو دسته تقسیم می‌شده‌اند: خدایان نیکخواه و خیر رسان و خدایان بدخواه و زیان رسان، یا ارواح نیک و ارواح پلید. یعنی در این دوره نیز نوعی ثنویت بر عقاید آریایی حکومت می‌کرده است.

سعید نفیسی می‌نویسد:

پس از آنکه آریاییان ایران از دوره مهاجرت آسوده شدند و شهر نشین گردیدند، به تدریج به یک عده عوامل خوب و بد، خیر و شر، و زشت و

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

زیبای طبیعت معتقد شدند. در میان عوامل خوب از همه مهمتر روشنایی و باران، و در میان عوامل بد از همه مهمتر شب و زمستان و خشکسالی و قحطی و بیماریها و مرگ و آفات دیگر بود. ناچار عوامل خیر و زیبایی را که می‌پرستیدند برای آنها نماز و دعا و نذر و نیاز می‌کردند برای رهایی از عوامل شر وردهایی می‌خواندند و کم کم این اعمال به جادوگری و سحر و طلسم منتهی گشت و پیداست که این عقاید(جادوگری و طلسم) یادگار دوره‌ای است که با اقوام سامی بابلی و آسوری همسایه شده‌اند، زیرا اقوام سامی بابلی و آسوری به سحر و طلسم و جادو عقیده‌ای راسخ داشتند و این اعتقاد را ایرانیان از آنها کسب کردند و در همین زمان است که زرتشت از میان ایرانیان برخاسته و با این خرافات در افتاده است(۱)

کریستن سن می‌گوید:

دین قدیم آریاها بر پرستش قوای طبیعت و عناصر و اجرام سماوی استوار بود، معذلک از زمان بسیار قدیم خدایان عمده طبیعت دارای خصوصیات اخلاقی و اجتماعی می‌شوند. چنین به نظر می‌رسد که قبل از جدا شدن دو تیره هندی و ایرانی از یکدیگر تفاوتی میان دو دسته از خدایان عمده آنها بوده است، یک دسته را"دیوها"می خواندند و در راس آنها خدای جنگجویی به نام"ایندرا"قرار داشت و دسته دیگر را"آسوراها" (به ایرانی: آهور) می‌گفته‌اند و سر دسته آنها"ورون"و"میتر"بود. اکثر دانشمندان برآنند که"مزداه"ایرانیان که به معنی دانا و بزرگترین آهور می‌باشد، همان"ورون"قدیم است که نام اصلیش در نزد اقوام ایرانی فراموش شده است(۲).

ثنویت به معنی اعتقاد به دو مبدا خیر و شر از دورترین زمانها در فکر مردم آریا بوده است و در حقیقت مهمترین چیزی که از دیر زمان فکر این مردم را مشغول می‌کرده است دو گونه بودن موجودات و خوب و بد بودن آنها است آقای دکتر محمد معین می‌گوید:

پاورقی:

(۱) تاریخ اجتماعی ایران، جلد اول، ص ۲۷ و ۲۸

(۲) ایران در زمان ساسانیان، ص۴۵

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

آریاییان از دیرباز به دو مبدا خیر و شر قائل بودند، از یک سو خدایان و از سوی دیگر اهریمنان قرار داشتند، امور نیک و خیر مانند روشنایی و باران را به خدایان نسبت می‌دادند و امور بد و شر همچون تاریکی و خشکی را به اهریمنان.

آتش پسر آسمان در شکل ابتدایی خود که برق باشد در مبارزه ارواح منور که حامل روشنی، گرما و زندگانی هستند باروانهای پلید تاریکی و خشکی، عامل مؤثر شمرده می‌شود.

دو مزیل در عنوان"ادیان ایران باستان"می‌نویسد:"در مقابل خدا و ملکوت(روشنایی و فراوانی و ترقی) دنیای شر و تاریکی که در آن دیوان (دئوها) فرمانروایی می‌کنند قرار دارد. اعتقاد به ثنویت از خصوصیات طرز تفکر ایرانی است، در اینجا جز تاریکی، شرارت، گندیدگی و انهدام چیزی به چشم نمی‌خورد. دنیای شر تحت فرمان روح پلیدی است به نام"اهرمئنیو"یا اهریمن(۱).

آقای دکتر معین سپس به سخنان خود چنین ادامه می‌دهد:

میدان این مبارزه، بین آسمان و زمین، در جو است. انقلابهایی که در نظر ما معمولا در قالب تظاهرات هوایی جلوه‌گر می‌شوند و ما به ندرت در آنها تعمق می‌کنیم برای آریاییان قدیم که دارای روح حساس و فکر مصور بودند مظهر مبارزه شدیدی بود که بین موجودات فوق بشر و قادر بر خیر و شر بعمل می‌آید، و این نمایش را در پرده‌های مختلف خیال خود مجسم می‌کردند...

۲ - اصلاحات زردشت

قبل از آنکه درباره این موضوع بحثی بکنیم مقدمه باید بگوییم: درباره زردشت(۲) پیغمبر مزدیسنا، و کتاب اوستا که کتاب مقدس مزدیسنا به شمار می‌رود

پاورقی:

(۱) مزدیسنا و ادب پارسی، چاپ دوم، ص۴۳

(۲) تلفظ این کلمه در فارسی بعد از اسلام"زردشت"یا"زرتشت "است. احیانا به صور دیگر نیز تلفظ می‌شود. در کتب عربی معمولا"زرادشت"به کار رفته است. محققین تلفظ اصلی آنرا"زرتشتر"می‌دانند که به معنی دارنده شتر زرد است.

درکتاب ایران از نظرخاورشناسان تالیف دکتر رضا زاده شفق، فصل دوم، ص ۱۳۳ تلخیص فصل هفتم و

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مجهولات بسیار است:
آیا زردشت یک شخصیت افسانه‌ای است مانند رستم و اسفندیار، یا یک شخصیت واقعی؟ و بر فرض اینکه یک شخصیت واقعی و تاریخی است، در چه زمان می‌زیسته است؟
درباره زمان زردشت از ۶۰۰ سال پیش از مسیح تا شش هزار سال پیش از مسیح اختلاف است.
او با چه پادشاهی معاصر بوده است؟ آیا واقعا معاصر ویشتاسب(گشتاسب) بوده است؟
محل تولد او کجا بوده است؟ آذربایجان، یا بلخ، یا فارس، یا ری، یا خوارزم یا مرو، یا هرات و یا حتی فلسطین؟
در چه نقطه‌ای ظهور کرده است؟
اینها همه مسائلی است که از نظر تاریخی قابل توجه است(۱).
ولی محققین غالبا او را یک شخصیت تاریخی و واقعی می‌دانند و غالبا محل تولد او را آذربایجان و زمانش را در حدود ششصد سال قبل از مسیح می‌دانند. آقای تقی زاده می‌نویسد:
ظن قوی می‌رود که زردشت ۲۵۸ سال قبل از استیلای اسکندر بر ایران و قتل دارا(۳۳۰ - ۳۳۱ قبل از میلاد) بوده یا ۲۷۲ سال قبل از وفات اسکندر(۲۲۳ قبل از میلاد) و لذا موضوع قابل بحث عبارت از آن خواهد بود که این فاصله چنانکه گفته شد تا تولد زردشت است یا بعثت او یا ایمان گشتاسب
. و بنابراین باید تولد زردشت را در سنه ۵۶۸ قبل از مسیح یا ۶۱۸ و یا ۶۳۰ قبل از مسیح دانست، و اگر فاصله ۲۷۲ تا وفات اسکندر را حقیقی فرض کنیم اعداد فوق ۵۹۵ و ۶۲۵ و ۶۳۷ می‌شود(۲).

پاورقی:
نهم از کتاب تاریخ شاهنشاهی ایران، تالیف المستد پرفسور تاریخ خاور زمین در دانشگاه شیکاگو، می‌نویسد:"زرتشت پیام آسمانی خود را در اواسط قرن ششم(قبل از میلاد) در شمال غربی ایران آغاز کرد. نامش"زرتشتر"به معنی دارنده شتر زرین، و نام پدرش"پوروشسپ"یعنی دارنده اسب خاکستری رنگ، و نام مادرش"دوغدوا"یعنی کسی که گاوهای سفید دوشیده است و نام خانوادگیش" سپیتمه"یعنی سفید بوده. تمام این نامها از یک زندگانی نیمه چوپانی حکایت می‌کند".
(۱) رجوع شود به مزدیسنا و ادب پارسی، صفحات ۷۶ - ۸۹.
(۲) بنقل مزدیسنا و ادب پارسی، ص ۸۸.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

درباره اوستا نیز مجهولات فراوان است.

آیا اساسا اوستا که کتاب مقدس مزدیسنا است و منسوب به زردشت است هیچگاه تدوین نشده و همیشه سینه بسینه نقل شده است، و فقط در دوره اسلامی، زردشتیان برای آنکه خود را رسما در زمره اهل کتاب قرار دهند به تدوین اوستا پرداختند؟ یا قبلا تدوین شده و به صورت مدون در آمده بود؟ اگر قبلا تدوین شده بود در چه زمانی این تدوین صورت گرفته است؟

بعضی معتقدند که اوستا در دوره هخامنشی مدون بود و با حمله اسکندر از میان رفت، و یا اسکندر آن را سوخت. البته معروف میان مورخین شرقی همین است که اسکندر اوستا را سوخته است. ولی مسئله سوزانیدن اسکندر از نظر محققین امروز غربی مسلم و مورد اتفاق نیست(۱)، عده‌ای همین قدر میگویند با حمله اسکندر اوستا دچار پریشانی و پراکندگی گردید. در دوره اشکانی مجددا در صدد جمع آوری اوستا بر آمدند، ولی قدر مسلم این است که در آغاز ظهور ساسانیان اوستا مرتب و مدون نبوده است و به دستور اردشیر، یکی از روحانیان زردشتی از نو اوستا را مرتب می‌سازد اما آن روحانی بر اساس چه مدرکی این کار را کرد؟ البته معلوم نیست. اوستای ساسانی با اوستای اصلی چه قدر انطباق دارد و چه قدر اختلاف دارد؟ باز هم معلوم نیست آنچه معلوم است این است که اختلافات فراوانی میان آنها بوده است. چرا همه اوستای ساسانی باقی نیست و فقط قسمتی از آن باقی است این نیز معلوم نیست(۲).

کریستن سن درباره مطلب اخیر می‌گوید:

گاهی شخص بفکر می‌افتد که چرا قسمت بیشتر اوستای ساسانی در ازمنه اسلام نابود شده است؟ می‌دانیم که مسلمانان، زردشتیان را اهل کتاب می‌شمرده‌اند، بنابراین نابود شدن کتب مقدس آن طایفه را نمی‌توان به تعصب اسلامیان منسوب کرد و چنانکه دیدیم بیشتر قسمتهای اوستای ساسانی در قرن نهم میلادی(سوم هجری) هنوز موجود بوده، یا لااقل ترجمه پهلوی آنها به انضمام تفسیر معروف به"زند "را در دست داشته‌اند.

پاورقی:

(۱) مزدیسنا و ادب پارسی، ص ۱۸۵، نظریه گیرشمن.

(۲) رجوع شود به ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۶۳و ۱۶۲ و صفحات ۴۵۹ و ۵۳۸ و به مزدیسنا و ادب پارسی: صفحات ۱۸۰ - ۱۸۵ و ۲۲۴.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مسلما صعوبت زندگانی مادی که در آن تاریخ گریبانگیر زردشتیان شده بود مجال نمی‌داد که نسلا بعد نسل این مجموعه بزرگ مقدس را رونویس کنند. و از اینجا پی می‌بریم که چرا نسکهای حقوقی و نظائر آن در طاق نسیان مانده است، زیرا که در آن زمان دولت زردشتی وجود نداشت و نسکهای حقوقی بیفایده و خالی از اهمیت و اعتبار می‌نمود. اما چرا نسکهایی را که شامل علم مبدا و معاد و تکوین و سایر علوم اساسی بود حفظ نکردند؟ قرائنی در دست داریم که از روی آن می‌توان گفت شریعت زردشتی در قرن نخستین تسلط عرب تا حدی اصلاح شده و تغییر پیدا کرده است و زردشتیان خود مایل بوده‌اند که بعضی از افسانه‌ها و اساطیر عامی و بعضی از اعتقاداتی را که در فصول اوستا ثبت شده حذف کنند(۱).

کریستن سن افسانه خلقت را طبق مندرجات اوستای ساسانی چنین نقل می‌کند:

... عمر دنیا بالغ بر ۱۲۰۰۰ سال است، در سه هزار سال نخستین عالم، او هرمزد(یا عالم روشنی) و اهریمن(یا عالم تاریکی) در جوار یکدیگر آرام می‌زیسته‌اند این دو عالم از سه جانب نامتناهی بوده، فقط از جانب چهارم به یکدیگر محدود می‌شده‌اند. دنیای روشن در بالا و عالم ظلمانی در زیر قرار داشته و هوا فاصله آنها بوده است مخلوقات اورمزد در این سه هزار سال در حال امکانی بودند، سپس اهریمن نور را دیده در صدد نابود کردنش بر آمد. او هرمزد که از آینده آگاهی داشت مصافی به مدت نه هزار سال با وی طرح افکند، اهریمن که فقط از ماضی آگاه بود رضا داد، آنگاه اوهرمزد به او پیشگویی کرد که این جدال با شکست عالم ظلمت خاتمه خواهد یافت. از استماع این خبر اهریمن سخت متوحش شد و مجددا به عالم تاریکی در افتاد و سه هزار سال در آنجا بی حرکت بماند اوهرمزد در این فرصت دست به آفرینش جهان زد و چون کار خلقت به پایان رسید، گاوی را بیافرید که موسوم به گاو نخستین است، پس آنگاه انسانی بزرگ

پاورقی:

(۱) ایران در زمان ساسانیان، صفحه ۱۶۳ و ۱۶۴.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

خلق کرد به نام گیومرد"کیومرث"که نمونه نوع بشر بود. آنگاه اهریمن به آفریدگان او حمله برد و عناصر را بیالود و حشرات و هوام ضاره را بیافرید اوهرمزد در پیش آسمان خندقی کند. اهریمن مکرر حمله کرد و عاقبت گاو و گیومرد را بکشت، اما از تخمه گیومرد که در دل خاک نهفته بود چهل سال بعد گیاهی رست که اولین زوج آدمی به اسم مشیگ و مشیانگ از او بیرون آمد دوره آمیزش نور و ظلمت که آن را گمیزشن گویند شروع شد. انسان در این جنگ خیر و شر به نسبت اعمال نیک یا بد خود از یاران نور یا از اعوان ظلمت شمرده می‌شود(۱).

اکنون باز گردیم به اصلاحات زردشت: همه کسانی که زردشت را یک شخصیت حقیقی و تاریخی می‌دانند اعتراف دارند که زردشت در جامعه خود اصلاحات اقتصادی و اعتقادی و اجتماعی به عمل آورد.

اصلاحات زردشت یکی در ناحیه منع پرستش دیوان است، زردشت تنها به پرستش اهورامزد دعوت میکرده است و دیوان را پلید و ملعون و غیر قابل پرستش می‌دانسته است، زردشت قربانی گاو و هر حیوان دیگر را منع کرده است.

دومزیل در مقاله‌ای که در کتاب"تمدن ایرانی"دارد می‌نویسد:

اصلاح زردشت تمام و کمال است، وی طریقه جدیدی برای تشکیلات اجتماعی نیاورده ولی جنبه اقتصادی اصلاح او بسیار قوی است در حال حاضر عموما عقیده دارند که اصلاحات زردشت موقعی صورت گرفته که عده‌ای از اقوام آریایی از حالت صحرا گردی به حالت شهرنشینی و ده نشینی در می‌آمدند و چریدن گله‌ها در روی مراتع نامعلوم را به چریدن در روی زمینهای مخصوص به هر قوم و قبیله مبدل نموده بودند، به همین دلیل برای گاو نر و ماده یک نوع احترام مخصوص، احترام مذهبی، قائل شده بودند، مثلا کود حیوانی در تشکیلات جدید شهرنشینی و ده نشینی اهمیت خاص پیدا کرده و حتی ادرار گاو به درجه مواد پاک و پاک کننده ارتقاء یافته است(۲).

پاورقی:

(۱) ایران در زمان ساسانیان، صفحه ۱۶۸و ۱۶۹.

(۲) صفحه ۸۶ و۸۷.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

ایضا دومزیل می‌گوید:

زردشت در ششصد یا هزار سال قبل از میلاد مسیح قربانی کردن حیوان و خوردن شراب سکر آور"سومه"را که نزد هند و ایرانیان بی اندازه اهمیت داشت و در مذهب قدیم هندیها نیز معمول بود حذف کرد. برای زرتشت عبادت، اندیشه نیک و گفتار نیک و پندار نیک بوده و این کوشش داخلی و خارجی انسان است که او را پیروزمندانه در پیکار ابدی میان خیر و شر شرکت می‌دهد، بقیه خرافات و گناه است. زرتشت می‌گوید: مشروب سکر آور و کثیف چطور ممکن است به نیکی مدد کند، آیا بهتر نیست که گاو دهقان شهرنشین به جای قربانی برای خداوندی که جسم ندارد و محتاج به غذا نیست به کارهای مفید مزارع گماشته شود.

شراب"سوم"یا"هوم"که زردشت به شدت او را محکوم کرده است عبارت بوده است از عصاره‌ای مست کننده از یک گیاه خاص که به درستی معلوم نیست چه نوع گیاهی بوده است، و آریاییان قدیم در مراسم پرستش از آن استفاده می‌کرده‌اند.

آقای دکتر معین می‌گوید:

در نظر او(آریایی)... فدیه‌ها در حکم ضیافتهائی است که برای مهمانان عالیمقام و عزیز تهیه می‌کنند، خدایان دوستانه دعوت دوستان خود را می‌پذیرند، همانطور که انسان از غذا قوت می‌گیرد آنان نیز به واسطه این ضیافتها قوی می‌شوند. مخصوصا این اثر در شیره گیاه مقدس"سومه"یا"هومه"که روح را فرح می‌بخشد موجود است... این گیاه کوهستانی (سومه) دارای ساقه نرم و پر الیاف است و شیره‌ای سپید به رنگ شیر دارد و آن را در کتب طبی(هوم المجوس) گویند... عصاره این گیاه را می‌جوشانند به حدی که دارای رنگ شود. استعمال این مایع در موقع قربانی یکی از کهنترین و بهترین(!) رسمهای عبادت آریایی است. این نوشابه را روی آتش می‌ریختند، الکلی که در آن موجود بود سبب اشتعال آتش می‌گردید. روحانیان نیز در موقع اجرای مراسم عبادت به قدر کفایت از آن می‌نوشیدند، این نوشابه نه تنها مقدس و گرامی بود بلکه از غرائب

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

معتقدات آریایی این است که برای این گیاه درجه خدایی قائل بودند.(۱)
زردشت این خرافه را منسوخ ساخت ولی بار دیگر این خرافه در دوره ساسانی احیا شد و جزء سنن زردشتی قرار گرفت. می‌گویند در اوستای ساسانی در"هوم یشت"(یسنای ۱۰ بند ۸) چنین آمده است:
آری همه می‌های دیگر را خشم خونین سلاح در پی است، اما آن می"هوم"را رامش راستی همراه است.
مستی"هوم"سبک سازد هر آن مردمی که هوم را چون پسر(فرزند) خردسالی نوازش کنند هوم خود را برای آنان آماده ساخته به تنشان درمان می‌بخشد.
بار دیگر برگردیم به مسئله اصلاحات زردشت، در کتاب تاریخ ادیان تالیف جان ناس ترجمه علی اصغر حکمت می‌نویسد:
خیر و صواب از مد نظر عملی زردشت آن است که زمین را کشت و زرع کنند و غلات و سبزیجات بپرورانند، گیاهان مضره و علفهای هرزه را ریشه کن سازند، اراضی بایر را آباد کنند و زمینهای خشک را آب دهند. جانوران سودمند و بویژه گاو را که برای کشاورزی حیوانی مفید است به مهربانی و شفقت نگاه دارند و علوفه دهند. خلاصه آنکه آدم خوب و خیر همیشه راستگو و از دروغ بیزار است. بر خلاف آدم بدو شریر که خلاف این اعمال را پیشه خود می‌سازد و ابدا پیرامون عمل کشاورزی و زراعت نمی‌گردد، زیرا انگرامئنیو(روان پلید) همیشه با اعمال فلاحتی سودبخش دشمن است.
و هم او می‌نویسد:
زردشتیان قدیم در مناجاتهای خود می‌گفته‌اند:"من دیو را دشمن می‌دارم و مزدا را می‌پرستم. من پیرو زردشت هستم که دشمن دیوان و پیامبر یزدان بود روانهای مقدس"امشاسپندی"را می‌ستایم و نزد خداوند دانا پیمان می‌بندم که همیشه نیکی و نیکوکاری پیشه کنم راستی را برگزینم، با فره ایزدی بهترین کار را در پیش گیرم، در باره گاو که از عطاهای خیر فرد است مهربان باشم، قانون عدالت و انوار فلکی و پرتوهای آسمانی که منبع
پاورقی:
(۱) مزدیسنا و ادب پارسی، ص ۴۹ و ۵۰.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

فیض یزدانی‌اند محترم شمارم من فرشته ارمی تی(سپند ارمذ) که پاک و نیکو است برمی‌گزینم، امید که او از آن من باشد، از دزدی و نابکار و آزار به جانوران و ویرانی و نابودی دیه‌ها و شهرها که مزدا پرستان منزل دارد بپرهیزم(۱).

مهمترین مسئله در اصلاحات زردشت به مساله خدا و جهان و خلقت مربوط است، آیا زردشت چه تصوری درباره خدای جهان داشته است؟ آیا دعوت زردشت یک دعوت توحیدی بوده است و یا غیر توحیدی؟ ما این بحث را در فصل جداگانه‌ای تحت عنوان"ثنویت"تعقیب خواهیم کرد.

3 - تحولات عقائد آریایی پس از زردشت

احدی از مورخان و محققان انکار ندارد که عقاید آریایی در ادوار بعدی و مخصوصا در دوره ساسانیان که مورد بحث ما است به پستی و انحطاط گرایید. جنبه زیبا و عالی تعلیمات زردشت تبدیل شد به افکاری زشت و پست، هزاران خرافه و پیرایه در دوره ساسانیان به کیش زردشت بستند. در این جهت احدی اختلاف ندارد و همه معترفند.

دومزیل، ایرانشناس معروف، تحت عنوان"رفورم زردشت"می‌گوید:

به راستی که افکار و تعالیم زردشت بسیار پیشرو و شجاعانه بوده است، ولی پس از درگذشت وی آنچه که امروز به نام آیین زردشتی نامیده می‌شود به سرنوشت ادیان و مذاهب دیگر گرفتار آمده. ساده‌تر بگوییم تعالیم استاد تحت تاثیر سنن جاری و احتیاجات زندگی و تمایلات مؤمنین تغییر صورت داد نوعی از شرک جای"توحید"را گرفت و ملائکه مقربین با خدای بزرگ کوس همطرازی زدند، ذبح و قربانی با مراسم شگفت آوری پای به عرصه نهاده و اخلاقیات جای خود را به بررسی امور وجدانی باز گذاشت(۲).

پاورقی:

(۱) تاریخ جامع ادیان، ص ۳۰۹.

(۲) تمدن ایرانی. ترجمه دکتر بهنام، ص ۱۴۴.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

پ. ژ. دو مناشه می‌گوید:
با وجود اصلاحات اساسی زردشت مجددا مذهب افسانه آمیز قدیم پدیدار شد و حتی زردشت را نیز از خود دانست و"گاتها"را به تشریفات مربوط به"هئومه"که با آن مغایرت داشت ضمیمه نمود. به این طریق خداوند بزرگ اهورامزدا با معصومین جاویدان و خدایانی که دین مزدا آنها را به کنار رانده بود همردیف گردید(۱).
پور داود و دکتر معین نیز اعتراف دارند که اوستای عهد ساسانی با اوستای اصلی فرق فاحش دارد و اوستای ساسانی تعلیمات خرافاتی قبل از زردشت را تجدید نموده است، مدعی هستند که:
آیین حقیقی و اصلی زرتشت را باید از گاتاها جست، چه بعدها به مرور تصرفاتی در آن کردند و به خصوص آیین زرتشتی دوره ساسانی از مبدا خود بسیار دور گردید(۲).
گاتها که مورد استناد پور داود و دکتر معین است، قسمتی از یسناست و یسنا یک جزء از پنج جزء اوستای ساسانی است. گاتاها از لحاظ تاریخی و انتساب به زردشت معتبرترین قسمتهای اوستاست. قرائن زیادی در دست محققان است که همه یا قسمتی از گاتها که به صورت شعر و مناجات ادا شده سروده خود زردشت است و هم معقولترین همه آنهاست، خرافاتی که در سایر قسمتها دیده می‌شود در آنجا نیست یا کمتر است و احیانا ضد آنهاست. کسانی که زردشت را موحد می‌دانند. به مندرجات گاتاها استناد می‌کنند و سایر قسمتهای اوستا را الحاقی می‌دانند.
به هر حال در این جهت شکی نیست که دین زردشت در دوره‌های بعد خصوصا دوره ساسانی چه از نظر اصول عقائد و چه از نظر احکام و مقررات به پستی گراییده است، چه دلیلی بهتر از اینکه"اهورامزدا"در دوره‌های بعد شکل و شمایل پیدا کرده و مجسمه‌اش همه جا دیده می‌شود.
قبلا گفتیم که زردشت آنچنانکه به او نسبت می‌دهند به مفهوم خدای مجرد

پاورقی:
(۱) تاریخ تمدن ایرانی، به قلم جمعی از خاورشناسان، ترجمه جواد محیی ص ۹۴.ایضا همان کتاب، ترجمه دکتر عیسی بهنام، ص ۸۹.
(۲) مزدیسنا و ادب پارسی، ص ۱۹۸.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

پی برده بوده است، لهذا آنجا که از قربانی نهی می‌کند می‌گوید"خدا جسم نیست که احتیاج به غذا داشته باشد"(۱).

ولی خدا در دوره ساسانی رسما دارای شکل و شمایل و ریش و عصا و رداست. نقشهایی که از دوره ساسانی در نقش رجب و نقش رستم و طاق بستان مانده و در آن نقشها اهورامزدا تاج سلطنت را به اردشیر یا شاهپور یا خسرو عطا می‌کند نشان می‌دهد که چگونه موبدان ساسانی از اهورامزدا که در اندیشه زردشت تجرد یافته بود بتی ساخته‌اند.

کریستن سن نقش رستم را اینچنین شرح می‌دهد:

اورهرمزد تاجی کنگره دار بر سر نهاده است و گیسوان مجعدش از بالای سر و میان تاج پیدا است. حلقه‌های گیسو و ریش دراز و مربع او هیئتی بسیار عتیق دارد، لکن از حیث لباس چندان با شاه متفاوت نیست، او نیز نوارهای چین خورده دارد که از تاجش آویخته است. زین و برگ اسبان(اسب خدا و اسب شاه) یکسان است، فقط لوحی که در قسمت مقدم زین شاه نهاده‌اند منقش به سر شیران برجسته است، اما زین اسب اورمزد دارای نقش گل است(۲).

نقش خدا(اهورامزدا) با همان ریش و عصا و یال و کوپال به عنوان یک آرم ملی بر روی تابلو بسیاری از مؤسسات زردشتی در عصر حاضر به چشم می‌خورد و نشانه‌ای از انحطاط فکری دوره ساسانی است. زردشتیان از یکطرف مدعی خداشناسی و توحیداند و"اهورامزدا"را همان"الله"مسلمین که « لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر »(۳) است. معرفی می‌کنند و از طرف دیگر شکل و شمایل برایش می‌کشند و تاج و ریش و عصا برایش می‌سازند و او را به صورت یک بت نمایش می‌دهند.

حقیقه مایه شرمساری ایران و ایرانیان است که با اینکه چهارده قرن است به

پاورقی:

(۱) قرآن کریم می‌فرماید:"لن ینال الله لحومها و لا دمائها و لکن ینالها التقوی منکم »ولی قرآن اصل قربانی را به عنوان اطعام فقرا منع نمی‌کند. و اطعموا البائس الفقیر، وکلوا منها و اطعموا القانع والمعتر».

(۲) ایران در زمان ساسانیان، صفحه. ۱۱۲ ایضا رجوع شود به صفحه ۱۱۰، شمایل خدا در نقش رجب، و صفحه ۲۵۷، شمایل خدا در نقش رستم، و صفحه ۴۸۱ شمایل خدا در طاق بستان.

(۳) سوره انعام/ ۱۰۳.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

عالیترین مفاهیم توحیدی نائل شده‌اند و نغزترین گفتارها را به نثر و نظم در این زمینه انشاء کرده‌اند، خدای مجسم و شاخ و بالدار برایش بکشند و بعد هم اصرار کنند که این را به عنوان یک آرم ملی بپذیر. اگر این انحطاط نیست پس انحطاط چیست؟ و اگر این بت پرستی نیست پس بت پرستی در دنیا معنی ندارد.

چنانکه می‌دانیم ایرانیان مسلمان آنجا که تعبیرات اسلامی را به لغت فارسی ترجمه کرده‌اند، کلمه(الله) را به کلمه"خدا"ترجمه کردند که ظاهرا مخفف"خود آی"است یعنی نا آفریده شده، ایرانیان مسلمان کلمه"الله"را هرگز"اهورا مزدا"ترجمه نکردند. بدین جهت که کلمه اهورامزدا در میان زرتشتیان آن قدر مفهوم تجسم پیدا کرده بود که آن فرزانگان شایسته ندیدند آن را ترجمه کلمه"الله"قرار دهند.

چنانکه می‌دانیم یکی از مفاهیم مذهبی در دوره ساسانی که ظاهرا مولود سیاست ساسانی است (فرایزدی) است، در ابتدا به نظر می‌رسد که این مفهوم یک مفهوم معنوی و مجرد است، ولی اندکی مطالعه روشن می‌کند که این مفهوم نیز جنبه مادی و جسمانی دارد.

آقای دکتر معین می‌نویسد:

طبق مندرجات اوستا"فره"، را به صورت مرغ و ارغن(عقاب شاهین) تصور می‌کردند... جمشید پس از آنکه به سخن دروغ و ناروا پرداخت فر (پادشاهی) از او آشکارا به پیکر مرغی به در رفت... در کار نامه اردشیر بابکان"فر"به صورت"بره"معرفی شده است(۱).

آقای دکتر معین سپس داستان گریز اردشیر و کنیزک و تعقیب اردوان آن دو را نقل می‌کند:

اردوان از هر کس سراغ آنها را می‌گیرد جواب می‌دهند آنها را در فلان نقطه دیدیم که به سرعت می‌رفتند و یک"بره"نیز، پشت سر آنها در حرکت بود. اردوان از موضوع"بره"در شگفت می‌شود و از دستور(روحانی زردشتی) می‌پرسد، او جواب می‌دهد که آن"فره خدائی"(پادشاهی) است که هنوز بهش نرسیده بیاید که بویسوباریم(بتازیم؟ بشتابیم؟) شاید که پیش

پاورقی:

(۱) مزدیسنا و ادب پارسی، صفحه ۴۲۰.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

که آن فره بهش رسد شاییم گرفتن(۱).

در دوره ساسانیان، آتش دختر خدا شناخته می‌شود(۲) اهورامزدا که در برخی از تعلیمات زردشت مافوق همه موجودات است، هم آفریننده خرد مقدس(سپنت مئنیو) و هم آفریننده روح پلید(انگره مئنیو اهریمن) است در عرض اهریمن قرار می‌گیرد و از طرفی طبقه‌ای پیدا می‌شوند که با استناد به برخی تعبیرات اوستا خود اورمزدا و همچنین اهرمن را مخلوق موجودی دیگر به نام"زروان"(دهر، زمان لایتناهی) می‌دانند و چنین افسانه می‌سازند که:

زروان خدای اصیل قدیم، قربانیها کرد شاید فرزندی بیابد و او را اوهرمزد بنامد، بعد از هزار سال قربانی دادن از مؤثرترین قربانیهای خود به شک افتاد، عاقبت دو پسر در بطن او موجود شد، یکی اوهرمزد که قربانیها به نام او کرده بود دیگر اهریمن که زاده شک و تردید او بود. زروان وعده پادشاهی عالم را به کسی داد که اول به حضور او بیاید، پس اهریمن پیکر پدر خویش را بشکافت و در مقابل او ظاهر شد. زروان پرسید: کیستی؟ اهریمن در پاسخ گفت"منم پسر تو"زروان گفت: پسر من معطر و نورانی است و تو متعفن و ظلمانی هستی، در این اثنا اوهرمزد با پیکری معطر و نورانی پدیدار شد، زروان او را به فرزندی شناخت و به او گفت تا امروز من از برای تو قربانی کرده‌ام، از این پس تو باید برای من قربانی کنی(۳).

کتاب"وندیداد"که یک جزء از پنج جزء اوستای ساسانی است و اکنون در دست است، مشتمل است بر احکام و آداب زردشتی آن دوره. قسمتی از این کتاب مشتمل است بر افسون و دعا برای در بند کردن دیوها. معنی کلمه و ندیداد"ضد دیو"است، خود این لغت نماینده طرز تفکر خاص آن دوره است. محتویات این کتاب عقائد و آراء آن دوره را می‌رساند. در فصل سوم کتاب"ایران در زمان ساسانیان"تالیف محقق ایران شناس کریستن سن، شرح مبسوطی در زمینه عقائد و آداب زردشتی در این دوره داده شده است. از تشریفات خاص آتش پرستی، غذا و

پاورقی:

۱. همان، ص ۴۲۱.

(۲) ایران در زمان ساسانیان، صفحه۱۶۸.

(۳) ایران در زمان ساسانیان، صفحه. ۱۷۳ ایضا تاریخ ایران باستان، تالیف مرحوم مشیرالدوله، چاپ جیبی، جلد ششم، صفحه ۱۵۲۴ با اختلاف اندکی در جزئیات.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مشروب برای مردگان بر بامها، راندن حیوانات وحشی و پرانیدن مرغان در میان شعله آتش در جشن سده، نوشیدن شراب و تفریح نمودن در گرد آتش و غیره(۱).

کریستن سن در فصل دوم کتاب خویش می‌نویسد:

روحانیون در روابط خود با جامعه وظائف متعدد و مختلف داشته‌اند از قبیل اجراء احکام طهارت و اصغاء اعترافات گناهکاران و عفو و بخشایش آنان و تعیین میزان کفارات و جرائم و انجام دادن تشریفات عادی هنگام ولادت، و بستن کستیک(کمربند مقدس) و عروسی و تشییع جنازه و اعیاد مذهبی... روزی چهار بار بایستی آفتاب را ستایش و آب و ماه را نیایش نمود. هنگام خواب و برخاستن و شستشو و بستن کمربند و خوردن غذا و قضای حاجت و زدن عطسه و چیدن ناخن و گیسو و افروختن چراغ و امثال آن بایستی هر کسی دعایی مخصوص تلاوت کند. آتش اجاق هرگز نبایستی خاموش شود و نور آفتاب نبایستی بر آتش بتابد. و آب با آتش نبایستی ملاقات نماید و ظروف فلزی نبایستی زنگ بزند زیرا که فلزات مقدس بودند. اشخاصی که به جسد میت و بدن زن حائض یا زنی که تازه وضع حمل کرده

مخصوصا اگر طفل مرده از او به وجود آمده باشد دست می‌زدند بایستی در حق آنها تشریفاتی اجراء کنند که بسی خستگی آور و پر زحمت بود. ارداى ویراز که از اولیای دین زردشتی است(۲) هنگام مشاهده جهنم در میان معذبین مثل قاتل و لواط و کافر و جانی، افرادی را هم دید که به سبب استحمام در آب گرم و آلودن آتش و آب به اشیاء پلید و سخن گفتن در حین تناول طعام و گریستن بر اموات و راه رفتن بدون کفش در ردیف سایر گناهکاران معذب بودند(۳).

گاو و بالخصوص گاو نر تقدس مخصوصی پیدا کرده بود. در تعلیمات اصلی زردشت قربانی کردن گاو و هر حیوان دیگر(که قبل از زردشت خون این حیوانها را می‌ریختند بدون آنکه منظور اطعام نیازمندان باشد بلکه به خیال اینکه ریختن خون این حیوانات سبب تقویت خدایان می‌گردد) ممنوع شد و تاکید شد که از این

پاورقی:

(۱) کریستن سن اینها را از بیرونی نقل می‌کند.

(۲) ارداى ویرافنامه کتابی است که مکاشفه یا معراجنامه این روحانی زردشتی به شمار می‌رود.

(۳) ایران در زمان ساسانیان، صفحهء ۱۴۱.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

حیوان برای زراعت استفاده شود. شاید همین تعلیم و شاید سوابق دیگر از دوران طبیعت پرستی سبب شد که بعد از زردشت گاو کم کم در ردیف مقدسات قرار گیرد در افسانه خلقت، اول مخلوق زمینی فرض شود و با گیومرد(کیومرث) به درجه شهادت نائل گردد و مخصوصا ادرار گاو، مقدس و پاک کننده شناخته شود همانطوری که کریستن سن می‌گوید:

در کتاب"وندیداد"شرح مبسوطی راجع به آب و تاثیر آن در تطهیر مندرج است، فقط چیزی که در تطهیر مؤثرتر از آب محسوب می‌شد بول گاو بود(۱).

ابوالعلاء معری، شاعر معروف عرب، در اشعار معروف منسوب به او که اسلام و مسیحیت و یهودیت و زردشتیگری را یکجا انتقاد می‌کند، چنین می‌گوید:

عجبت لکسری و اشیاعه — و غسل الوجوه ببول البقر
و قول الیهود اله یحب — رسیس العظام و ریح القتر
و قول النصاری اله یضام — و یظلم حیا و لا ینتصر
و قوم اتی من اقاصی البلاد — لرمی الجمار و لثم الحجر

یکی دیگر از احکامی که در اوستای ساسانی سخت روی آن تکیه شده است ممنوعیت دفن مردگان و آلوده کردن خاک است. در کتاب وندیداد که قسمتی از این اوستاست بیش از هر موضوع دیگر درباره این موضوع اصرار و تاکید شده است. و چنانکه می‌دانیم تا کمتر از نیم قرن پیش زردشتیان ایران و هندوستان مردگان خویش را دفن نمی‌کردند، آنها را در بالای برجی(برج خاموشان) می‌گذاشتند که طیور آنها را بخورند. از نیم قرن پیش به این طرف در اثر ممانعت دولتهای هند و ایران به لحاظ حفظ الصحه عمومی و در اثر بیداری و روشنفکر شدن خود زردشتیان تدریجا این کار غدغن شد. شنیده‌ام هنوز در یزد آن برجهای مخصوص که مرده‌ها را بر روی آنها می‌نهاده‌اند موجود است.

آقای دکتر معین در این زمینه می‌گوید:

در آیین مزدایی بسیاری از معتقدات دین بودایی هندی منعکس است، عامل اساسی در اینجا آتش است، آتش در محراب زبانه می‌کشد و با

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

هدایای دائمی از خاموشی آن جلوگیری می‌شود... با این حال شیوه ستایش در دین ایرانی بیشتر آشکار است و درست به همین دلیل از سوزاندن و دفن مردگان خودداری می‌شود، زیرا عقیده بر آن است که نعش مردگان آتش و زمین را که پاکیزه‌اند ملوث خواهد ساخت از این رو نعش مردگان را به دشتها برده و طی تشریفات خاصی در هوای آزاد قرار می‌دهند"(۱).

معلوم می‌شود در آیین مزدایی به پاک و طاهر بودن آب و خاک و آتش توجه شده است و اما به پاک کنندگی و مطهر بودن این عناصر توجه نشده است.

کریستن سن می‌گوید:

آگاتیاس صریحا می‌گوید که به دخمه نهادن مردگان از عادات ایرانیان عهد ساسانی بود، هیون تسانگ، زوار بودایی چینی فقط اجمالا تذکر می‌دهد که ایرانیان غالبا اجساد مردگان خود را رها می‌کردند(بیل، ۲، ص ۲۷۸) اینوسترانتزف رساله‌ای در باب رفتار ایرانیان قدیم با مردگان خود به روسی نوشته است(۲).

ایضا در داستان مغضوب شدن"ارتشتاران سالار سیاوش"در دربار قباد می‌نویسد،

از جمله ایرادهای مهمی که انجمن بزرگ(محکمه عالی به ریاست موبدان موبد) به او گرفت این بود که:"سیاوش نمی‌خواسته است موافق عادات جاریه زندگی کند و تاسیسات ایرانی را محفوظ نگه دارد، خدایان جدید می‌پرستیده و زن خود را که تازه بدرود حیات گفته"دفن"کرده است، بر خلاف آیین زردشتی که مقرر می‌دارد اموات را در دخمه بگذارند تا مرغان شکاری آنها را بخورند(۳)...

آقای رشید یاسمی مترجم کتاب ایران در زمان ساسانیان می‌گوید:

... هخامنشیان معلوم نیست همه رفتار خود را تابع احکام زردشت کرده باشند، بعضی پرستش آناهیتا و دفن اموات را در مقابر نمونه مخالفت آنان

پاورقی:

(۱) مزدیسنا و ادب پارسی، صفحه ۵۳ و ۵۴.

(۲) ایران در زمان ساسانیان، صفحه ۵۲.

(۳). همان، ص ۳۸۰.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

با شریعت دانسته‌اند(۱).
آقای یاسمی ضمنا می‌خواهد مدعی شود که ممنوعیت دفن اموات در آیین زردشتی در دوره هخامنشی نیز سابقه دارد.

ثنویت زردشتی

آیا ایران مقارن ظهور اسلام ثنوی بوده است؟ مهمترین پاسخ درباره نظام فکری و اعتقادی ایرانیان(البته منهای یهودیان و مسیحیان و بودائیان ایران که مجموعا در اقلیت بودند) پاسخ همین پرسش است. قبلا باید ببینیم در دوره‌های قبل، ایران از این لحاظ چه وضعی داشته است در فصلهای پیش راجع به دوره‌های قبل از زردشت بحث کردیم، معلوم شد که حتی در دوره‌های طبیعت پرستی و رب النوع پرستی عقیده ثنوی در روح مردم آریا رسوخ داشته است، و به قول دو مزیل"اعتقاد به ثنویت از خصوصیات طرز تفکر ایرانی است". عمده این است و مخصوصا باید بدانیم که خود زردشت که اصلاحاتی در عقائد آریایی‌ها به عمل آورد، چگونه تفکری در این زمینه داشته است؟ آیا موحد بوده یا ثنوی؟
اگر اوستای ساسانی را ملاک قرار دهیم شک نیست که زردشت ثنوی بوده است، ولی همچنانکه قبلا گفتیم، محققان تنها قسمت مختصر"گاتها"را قدیمی و از آن زردشت می‌دانند، و قسمتهای دیگر را الحاقی می‌شمارند. مندرجات گاتها هر چند صراحت تمام ندارد ولی به توحید از ثنویت نزدیکتر است.
توحید مراتبی دارد: توحید ذات، توحید صفات، توحید افعال، توحید در عبادت.
توحید ذات عبارت است از بیمانندی ذات حق از لحاظ وجوب وجود و قدم ذاتی و استقلال و لایتناهی بودن، همه ما سوا اعم از مجرد و مادی ممکن بالذات و حادث بالذات است و قائم به او و محدود است.
« لیس کمثله شیء»(۲)، « و له المثل الاعلی»(۳).
پاورقی:
(۱). همان، ص ۳۴۹(پاورقی).
(۲). شوری / ۱۱.
(۳). روم / ۲۷.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

توحید صفاتی عبارت است از اینکه همه کمالات ذات عین ذات است، اگر عالم یا قادر یا حی یا نور است به معنی این است که عین علم و قدرت و حیات و روشنایی است، او به تمام معنی احد و واحد و فرد است. لازمه وجوب ذاتی و لایتناهی بودن ذات حق این است که هیچ غیری و ثانیی برای او و در مرتبه او فرض نمی‌شود به عبارت دیگر: لازمه کمال ذاتی حق عینیت صفات با ذات است، مغایرت صفات ذات با ذات مستلزم محدودیت ذات است یعنی تنها در مورد امور متناهی و محدود فرض صفت مغایر با ذات ممکن است.

توحید در افعال عبارت است از اینکه موثر و فاعل حقیقی در نظام موجودات منحصرا ذات او است هر فاعل و مؤثری به خواست او و به مشیت او فاعل و مؤثر است. هیچ موجودی اعم از مجرد یا مادی. با اراده یابی اراده از خود استقلال ندارد نظام علت و معلول تنها مجرای اراده و مشیت ذات حق است، هستی ملک او است و او در ملک خود شریک ندارد « لم یتخذ صاحبه و لا ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا »(۱).

توحید در عبادت مربوط است به عکس العمل بنده در برابر خالق، یعنی همان طور که او یگانه در ذات و در صفات و در افعال است، انسان نیز در مقام پرستش باید تنها او را پرستش کند و به او ملتجی شود. « و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین»(۲).

آنچه در مورد زردشت محقق است این است که به توحید در عبادت دعوت می‌کرده است. اهورامزدا که از نظر شخص زردشت نام خدای نادیده خالق جهان و انسان است تنها موجودی است که شایسته پرستش است. زردشت که رسما خود را مبعوث از جانب اهورامزدا می‌خوانده است مردم را از پرستش دیوها که معمول آن زمان بوده است نهی می‌کرده است.

آقای دکتر معین انکار دارد که آریائیان قبل از زردشت قوای مضر طبیعت را و یا دیوها را می پرستیده‌اند، مدعی است که آریائیان در دوره طبیعی محض فقط قوا و ارواح سودمند طبیعت را می‌پرستیده‌اند نه قوا و یا ارواح مضره را، می‌گوید:

پاورقی:

(۱). مفاتیح الجنان.

(۲). بینه / ۵.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

آنان(آریائیان) از این ارواح مضر متنفر بودند، آنها را لعنت می‌کردند و هیچ وقت در صدد بر نمی‌آمدند که رضایت خاطرشان را فراهم و به واسطه قربانیها، اوراد و عبادتهای مختلف غضب ایشان را مبدل به رحمت سازند و همین خود یکی از وجوه اختلاف اساسی معتقدات اقوام آریایی با اقوام ترک و مغول می‌باشد، چه مطابق عقیده اینان باید قوای مضر را بوسیله عبادت و قربانیها ارضا کرد، باید مرحمت و دفع مضرت آنان را خرید و با ایشان ساخت(۱).

اگر سخن دکتر معین را بپذیریم، باید بگوییم زردشت از این نظر اصلاحی نکرده است، پرستش دیوها در میان آریائیان معمول نبوده تا زردشت نهی کند ولی ظاهرا این ادعا اشتباه است و بر خلاف گفته همه محققان است. از تاکیدات شدیدی که از زردشت در این زمینه نقل شده معلوم می‌شود که پرستش دیوها معمول بوده است.

در کتاب تاریخ جامع ادیان، تالیف جان ناس، ترجمه علی اصغر حکمت پس از بحثی درباره تغییراتی که در مفهوم کلمه"اهورا"و کلمه"دیو "در میان هندیها و ایرانیها پیدا شده است، می‌گوید:

زردشت... بالصراحه اعلام فرمود که این دیوها(معبود مغان و تورانیان) همه ارواح شریر و زیانکارند که با ارواح نیک و روانهای خیر و نیکوکار در ستیز و آویز می‌باشند. آنها پدر دروغ و فریبنده نهادهای پاک می‌باشند و مصدر شر و بدی و زشتکاری اند و آدمیان را از پرستش اهورامزدا باز می‌دارند. پس عبادت آنها را منع فرمود(۲).

جان ناس دعوت زردشت را در مطالب ذیل خلاصه می‌کند:

الف - اعلام بعثت خودش و دعوت مردم به قبول پیامبری او.

ب - از آن همه ارواح متعدده(رایج و معمول در میان مردم آن عصر) تنها یک روان خوب و نیکو که اهورامزدا بود پذیرفته و او را بالاترین و بزرگترین خدایان دانست، آفریدگار و دانا و برترین روانهای علوی قرار

پاورقی:

(۱) مزدیسنا و ادب پارسی صفحه ۳۶.

(۲). تاریخ جامع ادیان، تالیف جان ناس، ترجمه علی اصغر حکمت، ص ۳۰۶.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

داد و بر خلاف بعضی عقاید متاخرین جماعت زردشتیان، آن پیغمبر باستانی گفت که بر حسب مشیت و اراده متعال اهورامزدا تمام موجودات آفریده شده‌اند و چنانکه در آیه آخرین از گاتها صراحت دارد، اهورامزدا موجد هم نور و هم ظلمت هر دو می‌باشد.

ج - اهورامزدا اراده قدوسی علوی خود را به وسیله روحی مقدس و نیکو نهاد از قوه به فعل می‌آورد که او را"سپنت مئنیو"(خرد مقدس) نامیده است(۱).

د - با آنکه اهورامزدا در عرش جلال خود هیچ ضد و ندی ندارد معذلک زردشت معتقد است که در برابر هر نیکی یک بدی موجود است، چنانکه در برابر"اشا"یعنی راستی و حقیقت،"دروغ"و باطل جای گرفته و در برابر حیات و زندگانی موت و مرگ قرار گرفته است. به همین قیاس در برابر روح مقدس پاک"سپنت مئنیو"روح شریر و ناپاک"انگرامئنیو "جای دارد که به معنی روان پلید است... روز نخست که این دو روان توام با یکدیگر پدید آمد یکی حیات و هستی را برقرار کرد و دیگری فنا و نابودی را و سرانجام جایگاه جاوید بدان(دوزخ) بهره پیروان دروغ خواهد بود، لیکن اندیشه پاک و جایگاه جاوید نیکان یعنی بهشت نصیب پیروان راستی خواهد شد... از دو روان توامان در آغاز آفرینش جهان، آن یک که پاک و نیکو کار است به دیگری که دشمن او بود چنین گفت: تا آخرین روز، نه در جهان کنش و گویش و منش و نه در عالم ارواح و اجسام، ما دو روان با یکدیگر هماهنگ نخواهیم شد.

ه - نقطه اصلی و پایه اساسی اخلاق در آیین زردشت بر روی این قاعده است که نفس و ضمیر هر فرد آدمیزاد یک میدان نبرد دائمی بین خیر و شر است و سینه آدمی تنوری است که آتش این جنگ همواره در آن مشتعل می‌باشد روزی که اهورامزدا آدمی را بیافرید او را آزادی عمل عطا کرد که

پاورقی:

(۱) در فراز"د"گفته خواهد شد که"سپنت مئنیو"رقیب و توام"انگره مئنیو"است. پس انگره مئینو وسیله سپنت مئنیو پدید نیامده است. پس باید برای اهورامزدا دو نوع اراده قائل باشیم، اراده قدوسی و اراده غیر قدوسی، و یا باید بگوئیم اهورامزدا اراده قدوسی خود را وسیله دو روح یکی نیکو نهاد و یکی پلید نهاد از قوه به فعل آورد که ضد مطلب متن است. به علاوه تعبیر از قوه به فعل آورده در مورد مبداء کل غلط است.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

خود عمل خود را برگزیند، یعنی دارای نیروی اختیار گردید که ما بین دو راه خطا و صواب هر یک را بخواهد انتخاب نماید(۱).

البته در گاتاها که یک سلسله مناجاتهای منظوم است مطلب به این صراحت که جان ناس می‌گوید نیست، از بعضی آیات گاتاها همین مطلب استفاده می‌شود و از بعضی آیات دیگر خلاف اینها، و به همین جهت در اینکه همه گاتاها از زردشت باشد تردیدی هست. خود آقای جان ناس بالاخره مردد است که واقعا زردشت اهورامزدا را خالق"انگرامئنیو"(اهریمن) می‌دانسته است و یا کاشف آن. لهذا می‌گوید:

... نصوص کتب زردشتی درباره حد مسؤولیت اهورامزدا در مسئله ایجاد روح شریر(اهریمن) بسیار مبهم و غیر مشخص است و معلوم نیست که"انگرامئنیو"یعنی روان پلید هم از روز ازل با اهورامزدا متفقا به وجود آمد یا آنکه اهورامزدا بعدا او را آفریده است به عبارت دیگر: آیا اهورامزدا روان ناپاک اهریمنی را خلق کرد یا آنکه"انگرامئنیو"موجودی بود پلید و مزدا او را کشف فرمود، از اینرو هر جا که خوبی بود بدی را در مقابل معین ساخت و هر جا که روشنایی بود تاریکی را در برابرش پدیدار نمود(۲).

جوزف گئر در کتاب دینهای بزرگ مدعی است که: پس از آنکه زردشت به دربار گشتاسب در بلخ رفت و میان او و دانایان دربار گشتاسب بحث و گفتگو شد از او پرسیدند: این آفریدگار بزرگ کیست؟ جواب داد: اهورا مزدا پروردگار دانا و فرمانروای بزرگ جهان.

- تو بر آنی که او همه چیزهای جهان را آفریده است؟

- او هر چیز را که نیکو است آفریده است، زیرا اهورامزدا جز نیکویی به کاری توانا نیست.

- پس زشتیها و پلیدیها ساخته کیست؟

- زشتیها و پلیدیها را انگرامئنیو یعنی اهریمن بدین جهان آورده است.

پاورقی:

(۱). تاریخ جامع ادیان صفحهء ۳۰۶ -۳۰۸.

(۲). همان، ص ۳۰۸.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

-پس بدین گونه در جهان دو خدا وجود دارد؟
- آری در جهان دو آفریدگار هست...
ولی ظاهرا ماخذ جوزف گئر روایات زردشتی است نه ماخذ تاریخی. اگر بخواهیم به روایات سنتی زردشتیان اعتماد کنیم بدون شک باید زردشت را ثنوی بدانیم. چه مدرکی از کتاب"وندیداد"که جزئی از اوستای ساسانی است بالاتر؟ در این کتاب حتی سرزمینها تقسیم شده است، سرزمینهای پرخیر و برکت مخلوق اهورامزدا و سرزمینهای بی خیر و برکت مخلوق اهریمن معرفی شده است.
و - چنانکه گفتیم - مختلف بودن مفاد گاتها سبب شده که دانشمندان درباره ثنویت و یکتا شناسی زردشت اختلاف نظر داشته باشند.
گیرشمن ایران شناس معروف در کتاب"ایران از آغاز تا اسلام(۱) می‌گوید:
آیین زردشتی مبنی بر توحید نبود، ولی در عهد ساسانی بر اثر نفوذ ادیان بزرگ(مسیحیت) وحدت را پذیرفت.
و بر عکس دو مزیل همچنانکه سابقا نقل کردیم معتقد است که زردشت به توحید دعوت می‌کرده است.
شهرستانی در الملل والنحل زردشت را موحد می‌داند. شهرستانی تحت تاثیر عقائد فلسفی و کلامی اسلامی مسئله خیر و شر را به نحوی توجیه می‌کند که فقط با اندیشه‌های اسلامی منطبق است نه با اندیشه‌های زردشتی.
حقیقت این است که اگر توحید را از همه جهات در نظر بگیریم بسیار مشکل است که بتوانیم آیین زردشت را یک آیین توحیدی بدانیم.
معمولا بحث در اینکه آئین زردشت توحیدی است یا ثنوی مبتنی بر این قرار داده می‌شود که آیا زردشت اهورامزدا را آفریننده اهریمن می‌داند و اهریمن را آفریده او؟ و یا آنکه اهریمن را قدیم و ازلی و در عرض اهورامزدا می‌داند؟ و چنین فرض کرده‌اند که اگر ثابت شود که از نظر زردشت اهریمن آفریده اهورامزدا است مطلب تمام است و آیین زردشت آیین توحیدی است.
این مطلب از نظر توحید ذاتی صحیح است، ولی از نظر توحید افعالی صحیح نیست. زیرا آنچه معلوم است اینست که بنابر آثار موجود، و از آن جمله گاتها،
پاورقی:
(۱) به نقل کتاب مزدیسنا و ادب پارسی، ص ۲۶۴.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

چیزی که اندیشه زردشت را مانند سایر آریاییهای قدیم سخت به خود مشغول داشته است وجود بدیهاست، از نظر زردشت جهان موجود، بر خلاف نظم معقولی است که بایست باشد، یک سلسله حقایق موجودند که"شر"و پلیدند و موجوداتی مقدس از قبیل اهورامزدا و یا"سپنت مئنیو"اعظم و اجل از این هستند که خلقت این شرور به آنها نسبت داده شود، پس باید موجود دیگری فرض کرد که ذاتا خبیث است و آفرینش اشیاء بد منتسب به او است.

با این طرز تفکر، خواه اهریمن مخلوق اهورامزدا باشد و خواه نباشد، اساس توحید متزلزل است. اگر مخلوق اهورامزدا نیست که واضح است و اگر مخلوق اهورامزدا هست اولا این پرسش اساسی باقی است که اگر اهورامزدا می‌تواند فاعل شرهم باشد چه لزومی دارد که وجود انگرامئنیو در مقابل اهورا

مزدا یا سپنت مئنیو فرض شود، آن شرور را به خود اهورامزدا که واجب الوجود است و یا به سپنت مئنیو که صادر اول است نسبت می‌دهیم و اگر استناد شرور به اهورا مزدا ممکن نیست چگونه اهورامزدا خود انگرامئنیو را که مبدا کل شرور و شر محض است آفرید؟ ثانیا حالا که انگرامئنیو آفریده شده است چه نقشی دارد؟ آیا مستقلا دست به آفرینش می‌زند و یا آنکه خواسته و مشیت بالغه اهورا مزدا را اجرا می‌کند؟ اگر مستقلا دست به آفرینش می‌زند پس اهورامزدا به هر حال شریک دارد نهایت در فاعلیت و خالقیت، و این عین شرک است، و اگر استقلال ندارد و مصداق"و ما تشاؤن الا ان یشاء الله»(۱) است پس فرض انگرامئنیو تاثیری در نفی انتساب شرور به اهورا مزدا ندارد.

اساسا ریشه ثنویت این است که بشر اشیاءرا دو نوع تشخیص داده است: نوع خوب و نوع بد، برای خوبها یک مبدا و یک ریشه قائل شده است و برای بدها مبدا و ریشه دیگر، فاعل خیر را که دارای عالیترین صفات و کمالات می‌شمرده برتر و منزه‌تر از این می‌دانسته که در کار موجودات موذیه و ضاره دخالت داشته باشد، از اینرو مخلوق بودن آنها را به وسیله اینچنین مبدئی انکار می‌کرده و ناچار مبدا دیگری که شر محض است فرض می‌کرده است، یعنی انکار امکان مخلوق بودن شرور به وسیله خداوند منجر به فرض مبدئی دیگر در عرض خداوند شده است.

پاورقی:

(۱). دهر / ۳۰.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

اما اگر فرض کنیم که آن مبدا دیگر که خالق شرور است در عرض خداوند نیست بلکه مخلوق خداوند است هر چند وجود یک اصل قدیم قائم بالذات را در برابر خداوند انکار کرده‌ایم، اما اصل مطلب یعنی انکار انتساب خلقت برخی موجودات که شرور نامیده می‌شوند سر جای خود باقی است. به عبارت دیگر برای خداوند شریکی در مرتبه ذات قائل نشده‌ایم ولی یکی از مخلوقات او را شریک او در خالقیت قرار داده‌ایم.

گذشته از اینکه شرک در خالقیت برخلاف تعلیمات همه پیامبران است، در حکمت اعلی مبرهن است که شرک در خالقیت بالمال مستلزم شرک در ذات است.

حقیقت این است که این نوع طرز تفکر که ناشی از گرفتاری در شش و پنج خیر و شر است شان یک نیمه فیلسوف است نه شان یک نبی و نه شان یک فیلسوف کامل از نظر یک نبی که هستی را از بالا می‌بیند جز نور و روشنایی و خیر و رحمت و حکمت چیزی نیست و جز یک مشیت که بر اساس حکمت بالغه، نظام علت و معلول و اسباب و مسببات را برقرار کرده، دست اندرکار نمی‌باشد. برای یک نبی و یا یک عارف محال است که چنین اندیشه‌هایی او را به خود مشغول سازد و از نظر یک فیلسوف کامل نیز همه شرور اموری عدمی و اضافی و نسبی می‌باشند و این امور نسبی و اضافی با همین حال رکن نظام احسن و اکمل می‌باشند و مقتضای حکمت بالغه الهی است و اگر نباشند نظام جهان ناقص است.

از نظر یک دین توحیدی، خداوند متعال کامل مطلق است و از هر نقصی مبرا است، همه موجودات به مشیت و اراده و حکمت بالغه او به وجود آمده و فانی می‌شوند وجود هیچ موجودی لغو و عبث نیست، شر حقیقی وجود ندارد، همه چیز نیک آفریده شده:"الذی احسن کل شیء خلقه»(۱).

وجود می‌دهد فانی می‌سازد و زنده می‌کند می‌میراند"یحیی و یمیت و یمیت و یحیی»(۲).

روز و روشنائی را می‌آورد و شب و تاریکی را نیز می‌آورد"یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل» (۳).

پاورقی:

(۱). سجده / ۷.

(۲). بحارالانوار، ج ۷۶ / ص ۱۹۴.

(۳). حج / ۶۱.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

همانکه نور را آفریده ظلمت را نیز آفریده است."الحمد لله الذی خلق السموات و الارض و جعل الظلمات و النور»(۱).

قبلا از کتاب دینهای بزرگ، تالیف جوزف گئر، محاوره زردشت را با گشتاسب و درباریان او نقل کردیم که چگونه در محاوره خود خدا را فقط آفریننده خوبیها می داند و بدیها و موذیها را به موجودی دیگر منتسب می‌کند و خلقت آنها را شان خداوند نمی داند. هر چند ما در اصالت آن محاوره تردید کردیم، ولی این محاوره به هر حال نماینده طرز تفکر زردشتیان است این محاوره را قیاس کنید با محاوره موسی بن عمران پیامبر خدا با پادشاه عصر خویش یعنی فرعون که قرآن مجید نقل کرده است.

فرعون به موسی و هارون خطاب کرده می‌گوید:

- ای موسی پروردگار شما دو نفر کیست؟

- پروردگار ما آن کسی است که به هر موجودی آن آفرینشی که شایسته او بود عطا کرد و سپس او را در راه مخصوص خودش هدایت فرمود(۲).

موسی در یک جمله کوتاه می‌گوید همه چیز را خدا آفریده و خدا هر موجودی را بر طبق حکمت آفریده و آنچه را می‌بایست به او از نظر آفرینش بدهد داده است هیچ موجودی بر خلاف آنچه باید باشد نیست، هر چیزی به جای خویش نیکو است هیچ چیزی شر واقعی نیست تا گفته شود آن چیز را خداوند نیافریده، موجودی دیگر آفریده است. آری این است منطق پیامبری.

از آنچه گفتیم معلوم شد فرض انگرامئنیو، به عنوان موجودی آفریننده بدیها و توجیه کننده شرور و جنبه‌های نامعقول جهان هستی، هر چند خودش آفریده اهورامزدا باشد بر خلاف اصول توحیدی و بر خلاف منطق مسلم پیامبران است.

از اینرو بر خلاف آنچه کریستن سن ادعا می‌کند که دین زردشت یکتا پرستی ناقص است(۳) باید گفت فلسفه ناقص است یعنی به گفتار یک نیمه فیلسوف شبیه‌تر است تا گفتار یک نبی یا یک فیلسوف کامل.

آقای دکتر محمد معین از پ. ژ. دومناشه چنین نقل می‌کند:

پاورقی:

(۱). انعام / ۱.

(۲) سوره طه آیه ۴۹ و ۵۰

(۳) ایران در زمان ساسانیان، صفحه ۵۰.

در قرآن به پیدایش شر و مبنای گناه بشر اشاراتی رفته است. آیین مزدایی به این مسئله پاسخ آسان و اصولی خاصی می‌دهد، بدین معنی که"شر "را به وجودی در برابر خدا نسبت داده و آنرا نیز چون خدا قدیم و ازلی معرفی می‌کند. بی گفتگو"روح شر"از حیث نیرو و عظمت به پای خدا نمی‌رسد و بالاخره در برابر وی با شکست مواجه می‌گردد، با این حال در برابر خدا چون مانعی پیدا شده و اعمال او را

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

محدود می‌سازد پاسخی که آیین مزدایی به مسئله خیر و شر می‌دهد لااقل این نتیجه را دارد که خدا را از مسؤولیت"بدیهایی"که در جهان می‌بینیم مبرا می‌سازد(۱).

دست شما درد نکند، خداوند سایه آقای پ، ژ، دومناشه و آیین مزدایی را از سر خودش و همه ملکوت اعلی کم و کوتاه نفرماید.

اگر آیین مزدایی خدا را از اساس انکار می‌کرد بهتر او را از مسؤولیت بدیهایی که آقای پ. ژ، دومناشه می‌بیند مبرا می‌ساخت. آیین مزدایی خواسته ابروی خدا را اصلاح کند چشم خدا را کور کرده است، خواسته است بدیها را که یک سلسله امور اضافی و نسبی، و در تحلیل نهائی، عدمی هستند به خدا نسبت ندهد، خدا را از خدایی در نیمی از مخلوقات معزول کرده است. در آیین مزدایی به عدمی بودن شرور و ضروری و لاینفک بودن اینها از جهان طبیعت و به فوائد و آثار و حکمتهای این به اصطلاح شرور و بدیها توجه نشده است و برای رهایی از اشکالی که دچارش بوده است تیشه را برداشته و ریشه را قطع کرده است.

ما در اینجا نمی‌توانیم وارد بحث خیر و شر بشویم، بحثی است عالی و عمیق و دلکش(۲) از ورطه‌هایی است که"در آن ورطه هزاران کشتی فرو شده و تخته‌ای از آن برکنار نامده است"یکی از آن کشتیها کشتی آیین مزدائی است.

شیطان

یک نکته که لازم است اینجا توضیح داده شود این است: ممکن است برخی

پاورقی:

(۱) مزدیسنا و ادب پارسی، صفحه ۲۵، نقل از کتاب تاریخ تمدن ایرانی، ترجمه جواد محیی.

(۲) در کتاب عدل الهی مستوفا درباره این مساله بحث کرده‌ایم.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

خیال کنند که اهریمن در کیش زردشتی با شیطان در دین اسلام فرقی ندارد، یعنی اگر اهریمن را مخلوق اهورامزدا بدانیم مساوی می‌شود با شیطان که از نظر اسلام مخلوق خدا و عامل بدیهاست.
ولی این طور نیست، شیطان از نظر اسلام نقشی در آفرینش اشیاء ندارد، در اسلام اصلا چنین اندیشه ای وجود ندارد که در نظام خلقت موجودات نامطلوبی هست و می‌بایست نباشد و چون هست پس، از یک موجود پلید ناشی شده است. از نظر اسلام همه اشیاء با دست قدرت خداوند به وجود آمده است و هر چه آفریده خوب و نیک آفریده است: « الذی احسن کل شیء خلقه(۱) ربنا الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی »(۲).
قلمرو شیطان از نظر اسلام تشریع است نه تکوین. یعنی شیطان فقط می‌تواند فرزند آدم را وسوسه کند و به گناه تشویق کند شیطان بیش از حد دعوت کردن سلطه و قدرتی بر انسان ندارد"و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی »(۳).
ماهیت شیطان هر چه باشد، انسان بودن انسان به این است که صاحب عقل و اراده و قوه انتخاب است. انتخاب وقتی ممکن است که در مرحله اول عقل و تشخیصی باشد و در مرحله دوم دو راه ممکن در جلو انسان باشد، هر کدام از این دو رکن اگر نباشد اختیار و انتخاب و در واقع انسانیتی در کار نیست:"انا خلقنا الانسان من نطفه امشاج نبتلیه فجعلناه سمیعا بصیرا انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا » (۴).
وسوسه نفس اماره و شیطان شرط اختیار و انتخاب و انسانیت انسان است، همانطوری که دعوت به خیر هست و الهامات خیر هست، باید وسوسه شرهم باشد تا انسان یکی از این دو را"انتخاب"کند و گامی در راه انسانیت که راه انتخاب و اختیار است بردارد به قول مولانا:

در جهان دو بانگ می‌آید به ضد تا کدامین را تو باشی مستعد

پاورقی:
(۱) سوره سجده / ۷
(۲) سوره طه / ۵۰
(۳) سوره ابراهیم / ۲۲
(۴) سوره دهر/ ۲ و ۳.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

آن یکی بانگش نشور اتقیا و آن دگر بانگش نفور اشقیا

شیطان و یا جن در قرآن در عرض موجودات طبیعی است نه در عرض ملائکه و فرشتگان ملائکه از نظر قرآن رسولان و ماموران پروردگارند و در نظام آفرینش کارگزاری می‌کنند، ولی جن و شیطان هیچ نقشی در کار خلقت ندارند از این جهت مثل موجودات زمینی می‌باشند. از اینجا می‌توان فهمید که اندیشه مخلوقات بد و ناشایست و اینکه نظام آفرینش ناقص است به هیچ وجه در اندیشه‌های قرآنی راه ندارد.

در اینجا لازم است از فرصت استفاده کرده تذکر دهیم که گاهی در ترجمه های فارسی آیات قرآن و یا احادیث، کلمه شیطان به «دیو» و یا "اهریمن"ترجمه می‌شود. البته این ترجمه صحیح نیست، کلمه شیطان معادل فارسی ندارد، لهذا باید عین این کلمه یا کلمه ابلیس که در عربی معادل آن است آورده شود. دیو یا اهریمن به مفهوم حقیقی، از نظر قرآن به هیچوجه وجود خارجی ندارد و مغایر مفهوم شیطان است که در قرآن آمده است.

آیین زردشتي از نظر فقه اسلامي

در خاتمه یادآوری می‌کنیم که تردید ما در بحث گذشته در توحیدی بودن آیین زردشت تنها از جنبه تاریخی است. یعنی اگر تاریخ و مدارک تاریخی را ملاک قرار دهیم و محتویات اسناد و مدارک تاریخی موجود را با موازین علم توحید بسنجیم نمی توانیم آیین زردشتی را آیین توحیدی بدانیم تئوری زردشت درباره نظام خلقت طبق این مدارک و اسناد به نحوی است که فرضا "انگرامئنیو"را آفریده اهورا مزدا تلقی کنیم با توحید سازگار نیست.

ولی ما مسلمانان می‌توانیم از زاویه دیگر به آیین زردشت نظر افکنیم و با ملاک دیگری درباره این آیین قضاوت کنیم، آن از زاویه فقه و حدیث و با ملاکات خاص اسلامی است که جنبه تعبدی دارد و برای یک مسلمان با ایمان حجت و معتبر است. از این زاویه و از این نظر هیچ مانعی نیست که آیین زردشتی را یک آیین توحیدی بدانیم، یعنی آیینی بدانیم که در اصل و ریشه توحیدی بوده و همه شرکها چه از ناحیه ثنویت و چه از ناحیه آتش پرستی و چه از ناحیه های دیگر

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

بدعتهایی که بعدها الحاق شده‌اند تلقی شود. اعتبار اسناد تاریخی اگر به مرحله قطع و یقین برسد کافی است که از نظر فقهی نیز ملاک قرار گیرد، ولی چون غیر توحیدی بودن آیین زردشتی به حسب اصل و ریشه مسلم نیست، اگر موازین فقهی ایجاب کند هیچ مانعی نیست که این آیین، توحیدی تلقی شود، و به اصطلاح، زردشتیان از اهل کتاب تلقی شوند. در گذشته که مسلمین آنها را

در ردیف «اهل کتاب» آورده‌اند به استناد همین مدارک بوده است، اگر چه از نظر فقها همواره مورد اختلاف بوده است و فقهای اسلامی ایرانی‌الاصل کمتر از دیگران نظر مخالف نداشته‌اند.
بحث تفصیلی درباره مدارک فقهی و حدیثی از هدف این کتاب خارج و موکول به وقت دیگر است. در بحث «نظام خانوادگی» آنجا که دربارهٔ ازدواج با محارم سخن خواهیم گفت، اندکی در این باره بحث خواهد شد.

ثنویت پس از زردشت

اگر تردیدی باشد تنها دربارهٔ خود زردشت و آیین اصلی مزدایی زردشتی است که آیا توحیدی است یا ثنوی، اما در اینکه دوره‌های بعد بالأخص دورهٔ ساسانیان که منتهی به ورود اسلام به ایران گشت «ثنوی» بوده است جای کوچکترین تردیدی نیست. همهٔ آنهایی که زردشت را موحد می‌دانند با اظهار تأسف اظهار می‌دارند که توحید زردشتی بعدها آلوده به ثنویت شد. جان ناس که کم و بیش زردشت را موحد می‌داند می‌گوید:
«اعتقاد به مبدأ شر و عامل تبهکاری وخط در طول زمان تحولی حاصل کرده و رفته رفته دین زرتشت را به صورت یک آیین دوگانه‌پرستی (دو آلیزم) اخلاقی در آورد... در طی زمان «انگرامئنیو» ابلیسی نیرومند گردیده است که در برابر اهورا مزدا مقاومت کرده و آن هر دو به صورت دو عامل متساوی با یکدیگر به ستیز و نبرد پرداختند. در قطعات و اجزای اوستا که از آثار قرون اخیر است «انگرامئنیو» را همشأن

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

و همطراز خدای اهورامزدا می‌شناسد(۱).
و کسانی که زردشت را ثنوی می‌دانند می‌گویند ثنویت بعد از زردشت استوارتر گشت. پ، ژ، دومناشه می‌گوید:
دو گانه پرستی گاتهای زردشت به دو گانه پرستی استوارتری مبدل شد که تمام موجودات عالم را میان خیر و شر تقسیم می‌کرد(۲)...
کتاب وندیداد که جزئی از اوستای فعلی است و چاپ شده است صریحا"انگرامئینو"را آفریننده نواحی بد زمین، سرمای یخبندان زمستان، حرارت سوزان تابستان، مارها و افعیها... معرفی می‌کند.
در دوره اسلامی زردشتیان عقائد ثنوی خویش را آزادانه اظهار می‌کرده و از آن دفاع می‌کرده‌اند و با ائمه اطهار علیهم السلام و همچنین با علما و متکلمین اسلامی صریحا در این باره بحث و جدال می‌کرده‌اند. در کتب حدیثی شیعه از قبیل توحید صدوق، احتجاج طبرسی، عیون اخبار الرضا و بحار الانوار این بحث و جدالها نقل شده است. و این خود می‌رساند که زردشتیان در دوره ساسانی ثنوی بوده‌اند و همان عقیده را در دوره اسلامی حفظ کرده و از آن دفاع می‌کرده‌اند.
یکی از کتب معروف زردشتیان که در دوره اسلامی(قرن سوم هجری) تالیف یافته کتاب"دینکرد"است، می‌گویند بیش از نیمی از این کتاب در دفاع از ثنویت در مقابل ادیان کلیمی و مسیحیت است(۳).
کریستن سن معتقد است که در دوره ساسانی معتقدات"زروانی"که قبلا
به آنها اشاره کردیم در میان زردشتیان رسوخ یافته بود(۴). عقاید زروانی مجموعا بسیار پیچیده و مبهم و درهم و خرافی است. به عقیده کریستن سن، زردشتیان پس از ظهور اسلام عناصر زروانی را به دور افکندند و از یک ثنویت فلسفی قابل دفاع، دفاع کردند، وی می‌گوید.
شریعت زردشتی که در زمان ساسانیان دین رسمی کشور محسوب
پاورقی:
(۱) تاریخ جامع ادیان، ص ۳۱۵.
(۲) تمدن ایران، ترجمه دکتر بهنام، ص ۱۸۸.
(۳) تاریخ تمدن ایرانی، به قلم جمعی از خاورشناسان، ترجمهء جواد محیی، ص ۲۶۹ – ۲۷۰. ایضا همان کتاب، ترجمهء دکتر عیسی بهنام، ص ۲۴۹.
(۴) ایران در زمان ساسانیان، فصل سوم.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

می‌شد، مبتنی بر اصولی بود که در پایان این عهد بکلی تهی و بی مغز شده بود، انحطاط قطعی و ناگزیر بود، هنگامی که غلبه اسلام دولت ساسانی را که پشتیبان روحانیون بود واژگون کرد روحانیون دریافتند که باید کوشش فوق العاده برای حفظ شریعت خود از انحلال تام بنمایند، این کوشش صورت گرفت: عقیده به زروان و اساطیر کودکانه را که به آن تعلق داشت دور انداختند، و آیین مزدیسنی را بدون شائبه زروان پرستی مجددا سنت قرار دادند. در نتیجه قصصی که راجع به تکوین جهان در میان بود تبدیل یافت، پرستش خورشید را ملغی کردند تا توحید شریعت او هرمزدی بهتر نمایان باشد و مقام میترا(مهر) را طوری قرار دادند که موافق با مهریشت عقیق باشد. بسی از روایات دینی را یا بکلی حذف کردند یا تغییر دادند و بخشهایی از اوستای ساسانی و تفاسیر آن را که آلوده به افکار زروانیه شده بود در طاق نیسان نهادند یا از میان بردند. این نکته قابل توجه است که یشتهای مربوط به تکوین که خلاصه آنها در دینکرد باقی مانده، به قدری تحلیل رفته که چند سطری بیش نیست و از آن هم چیزی مفهوم نمی‌شود. همه این تغییرات در قرون تاریک بعد از انقراض ساسانیان واقع شده است. در هیچیک از کتب پارسی اشاره بدین اصلاحات نرفته است، این شریعت اصلاح شده زردشتی را چنین وانمود کرده‌اند که همان شریعتی است که در همه ازمنه سابق برقرار بوده است(۱).

ما بعدا خواهیم گفت که خدمت اسلام به کیش زردشتی و مردم زردشتی کمتر از خدمتهای دیگر این آئین نبوده است. اصلاحات اسلام در آیین زردشتی هر چند غیر مستقیم صورت گرفت از اصلاحات زردشت در آیینهای باستانی موثرتر افتاد.

ثنویت مانوی

تا اینجا بحث در ثنویت زردشتی بود چنانکه قبلا گفتیم دو مذهب دیگر نیز در آن دوره بوده است که آنها نیز ثنوی بوده‌اند: مذهب مانی و مذهب مزدک. ثنویت

پاورقی:

(۱) همان، صفحه ۴۵۸ و ۴۵۹.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مانی خیلی صریحتر است از ثنویت زردشتی، ثنویت مزدکی همان ثنویت مانوی است با اندکی اختلاف. شهرستانی در الملل و النحل ثنویت را به مانی نسبت می‌دهد نه به زردشت و مفصل درباره آن بحث می‌کند، محققان و مستشرقان در عصر اخیر تحقیقات زیادی درباره مانی و دین او کرده اند. آقای تقی زاده یکی از محققان طراز اول در این موضوع به شمار می‌رود. برای اینکه نمونه‌ای به دست داشته باشیم مختصری از بیانات وی را در این باره نقل می‌کنیم، می‌گوید:

... دین مانی بر دو اصل یعنی خیر و شر یا نور و ظلمت و سه دور یعنی ماضی و حال و استقبال مبنی است. منشا کلی و اصلی وجود و در واقع خدای بزرگ دوتاست، که یکی را نور و دیگری را ظلمت می‌نامیم. در منابع ایرانی این دو اصل را"دو بن"نامیده‌اند در بدو امر یعنی در ازل و قبل از حدوث خلقت و دنیا این دو اصل جدا و مستقل و منفک از هم بودند که آن دو را مانویان ماضی می‌نامند، قلمرو نور در بالا و منبسط به شمال و مشرق و مغرب بوده و مقر ظلمت در پایین و ممتد در جهت جنوب بود، و اگر چه با هم، هم حدود بودند، سرحد فاصلی داشتند و تماسی در کار نبود. بنابر بعضی بیانات از قسمت جنوبی فضا نیز یک ثلث متعلق به نور بوده و لذا وسعت قلمرو نور پنج برابر قلمرو ظلمت بود هر یک از این دو اصل در قلمرو خود ساکن و آرام قرار داشتند. عالم نور دارای تمام
صفات خوب بود و نظم و صلح و فهم و سعادت و سازش در آنجا حاکم بود، ولی در عالم ظلمت اغتشاش و بی نظمی و کثافت مستولی بود. گاهی این دو اصل را به عنوان دو درخت نامیده‌اند: یکی را درخت حیات و دیگری را درخت مرگ در قلمرو نور پدر عظمت حکمران است و در قلمرو ظلمت پادشاه
تاریکی. قلمرو نور از پنج ناحیه و مسکن به وجود آمده که پنج عضو خدا یعنی هوش و فکر و تامل و اراده وائون های بی شمار(موجودات جاوید و مظاهر خدا) در آن ساکن هستند. قلمرو ظلمت هم از پنج طبقه روی همدیگر به وجود آمده که از بالا به پایین عبارت است از دود پایه و آتش بلعنده و باد مخرب و آب لجنی و ظلمات(۱).

پاورقی:
(۱) مانی و دین او، ص ۳۹ و ۴۰.
تا همین جا برای مدعای ما کافی است، طالبین بیشتر می‌توانند به خود کتاب"مانی و دین او"مراجعه نمایند.

ثنویت مزدکی

دین مزدکی انشقاق و انشعابی از دین مانوی شمرده شده است، همه خرافات مانوی در شریعت مزدکی با اندک تفاوت موجود است. کریستن سن می‌گوید:

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

... درست دین که شریعت بوندس زردشت(فسائی) و مزدک باشد در واقع اصلاحی در کیش مانی محسوب می‌شده است و مثل کیش مانی این آیین هم آغاز کلام را بحث در روابط اصلین قدیمین، یعنی نور و ظلمت، قرار می‌داد. تفاوت آن با عقائد مانی در این بود که می‌گفت حرکات ظلمت، ارادی و از روی علم قبلی نبوده بلکه علی العمیاء بر حسب صدفه و اتفاق جنبشی داشته است بر خلاف اصل نور که حرکاتش ارادی است، بنابراین اختلاط و آمیزش تیرگی و روشنایی که عالم محسوس مادی از آن پیدا شده، بر خلاف تعالیم مانی، نتیجه نقشه و طرح مقدمی نبوده و بر حسب تصادف وجود یافته است. پس در آیین مزدک برتری نور خیلی بیش از کیش مانی مؤکد بوده(۱)...

آتش و پرستش

یکی از مسائل مهم و قابل توجه درباره نظام فکری و اعتقادی و عملی زردشتیان مقارن ظهور اسلام، مسئله تقدیس و تعظیم و پرستش آتش است.

این کار از قدیمترین دوران باستانی سابقه دارد و تا به امروز ادامه یافته است. بوعلی سینا در فصل هفتم از فن دوم طبیعیات شفا می‌گوید:

طبقاتی از پیشینیان که به فلسفه اضداد تمایل داشتند و معتقد بودند که همه چیز از"ضدین"به وجود می‌آید و در این جهت در مسئله خیر و شر،

پاورقی:

(۱) ایران در زمان ساسانیان، صفحه ۳۶۴ و ۳۶۵.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

نور و ظلمت، به عنوان دو ضد واقع شده بودند در تمجید و تعظیم آتش راه مبالغه پیش گرفتند و آتش را شایسته تقدیس و تسبیح(پرستش) دانستند، بدین جهت که آتش عنصر نورانی است و بر عکس زمین و خاک عنصر ظلمانی می‌باشد و لهذا شایسته تحقیر است(۱).

اگر سخن بوعلی را ماخذ قرار دهیم، آتش پرستی به دنبال فکر دوگانگی هستی و فلسفه خیر و شر و نور و ظلمت پدید آمده است، ولی اگر توجیه محققان جدید را بپذیریم که مدعی هستند سابقه آتش پرستی از دوران طبیعت پرستی است و در آن دوران بشر هر چیز مفید را به خاطر اینکه بیشتر فایده برساند و هر چیز مضر را به خاطر اینکه از شرش مامون بماند می‌پرستیده است، بشر قبل از اینکه به مسئله خیر و شر به صورت فلسفی توجه پیدا کند، یعنی قبل از آنکه هر موجودی را ممزوجی از دو عنصر خیر و شر و نور و ظلمت بداند، آتش را می‌پرستیده است. در آن ادوار فقط اشیاء را به دو دسته مهم تقسیم می‌کرده است، یک دسته را خوب و دسته دیگر را بد می‌دانسته است و احیانا برای هر نوع از این انواع خدایی قائل بوده و آن خدا را خوب یا بد می‌دانسته است، و اما اینکه در هر موجودی دو عنصر تشخیص دهد و هر مرکبی را ممزوجی از ضدین بداند مربوط است به دوره‌هایی که فکر بشر تکامل بیشتری یافته بوده است. به هر حال قدر مسلم این است که تقدیس و تعظیم آتش در میان آریائیان سابقه زیادی دارد و از هر عنصر دیگر بیشتر مورد توجه بوده است.

آقای دکتر معین می‌گوید؟

قطع نظر از اوستا و به ویژه گاتها که قدمت آنرا از هزار و صد تا هفتصد پیش از مسیح نوشته‌اند، در جزء آثار قدیم ایران، در اسحق آوند جنوب بهستان(بیستون) نقشی از زمان مادها مانده که قدمت آن به قرن هشتم پیش از مسیح می‌رسد، اکنون این نقش موسوم است به"دکان داود"و آن گوری است که در بدنه کوه تراشیده شده و تصویر آن عبارت است از یک ایرانی که در برابر آتش ایستاده است. گیرشمن گوید: ما سه معبد از عهد هخامنشی می‌شناسیم یکی در"پاسارگاد"که به امر کورش ساخته شده،

پاورقی

(۱) طبیعیات شفا، چاپ قدیم طهران،ص ۱۷۷

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

دیگری در نقش رستم در جبهه مقبره داریوش که شاید به دستور خود او بنا شده و سومین در شوش که ظاهرا متعلق به زمان اردشیر دوم است(۱).

مطلبی که قابل توجه است این است که عکس العمل زردشت در مقابل این عمل چه بوده است؟ آیا زردشت این کار را نهی کرده و بار دیگر بعد از او رواج یافته و عملا

جزء بلکه رکن دین زردشتی قرار گرفته است، یا زردشت با تعظیم و تقدیس آتش به همان شکلی که بوده مخالف نبوده است؟

اگر روایات خود زردشتیان و مخصوصا اوستای موجود را ملاک قرار دهیم زردشت با این کار موافق بوده است.

آقای دکتر معین می‌گوید:

آذر، نام یکی از ایزدان مزدیسناست"آذر ایزد"(فرشته آذر و یا رب النوع آذر) در اوستا غالبا پسر اهورا مزدا خوانده شده(۲) از این تعبیر خواسته‌اند بزرگی مقام او را برسانند، چنانکه"سپندار مذ"فرشته موکل زمین را نظر به سود آن،"دختر اهورا مزدا"(۳) نامیده‌اند دریسنا ۲۵ بند ۷ آمده است: آذر پسر اهورا مزدا را می‌ستائیم، تو را ای آذر مقدس و پسر اهورامزدا و سرور راستی ما می‌ستائیم، همه اقسام آتش را می‌ستائیم. در بندهای ۵۰ ۴۶ از"زامیا دیشت"ایزد آذر"رقیب"آژی دهاک"(ضحاک) شمرده شده است که از طرف"سپنت مئنیو"ضد ضحاک برانگیخته شده تا وی را از رسیدن به"فر"یعنی فروغ سلطنت باز دارد(۴).

از نظر تاریخی به هیچ وجه نمی‌توان قرائنی به دست آورد که زردشت مخالف تقدیس و تعظیم آتش بوده است، در گاتاها که از نظر اصالت و انتساب به شخص زردشت معتبرترین قسمتهای اوستاست، سخن زنیاز بردن به آتش هست. چیزی که هست برخی مدعی هستند که اعتقاد شخص زردشت با آنچه در بالا از یسناها و یشتها نقل کردیم تفاوت داشته است. جان ناس می‌گوید: از تشریفات و آداب عبادات و اعمال مذهبی از مذهب اصلی زردشت

پاورقی:

(۱) مزدیسنا و ادب پارسی، ص ۲۷۸.

(۲) همچنانکه عیسی پسر خدا خوانده شد و قرآن سخت آنرا مورد حمله قرار داده است.

(۳) همچنانکه اعراب جاهلیت فرشته گان را دختران خدا می‌نامیدند و قرآن سخت بر آنها تاخته است.

(۴) مزدیسنا و ادب پارسی، صفحه ۲۷۶ ایضا کریستن سن، ص۱۶۷.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

چیز مهمی باقی نمانده. همین قدر معلوم است که زردشت رسوم و مناسک آریانهای قدیم را که مبتنی بر اعتقاد به سحر و جادو و بت پرستی بوده و ورد به زوال می‌رفته بکلی منسوخ فرموده است. تنها یک رسم و یک عبادت از زمان زردشت باقی مانده است. و آن، چنانکه گفته‌اند وی در هنگام انجام مراسم پرستش در محراب آتش مقدس به قتل رسید و در هنگام عبادت جان سپرد. در یکی از سرودهای گاتاها آمده است که زردشت می‌گوید:"هنگامی که بر آذر مقدس نیازی تقدیم می‌کنم خود را راست کردار و نیکوکار می‌دانم"و در جای دیگر آتش مقدس را عطیه یزدان می‌شمارد که اهورا مزدا آن را به آدمیان کرامت فرموده. ولی باید دانست که زردشت خود آتش را نمی‌پرستیده و آن عقیده که پیشینیان و نیاکان او در باره این عنصر مقدس داشته اند وی نداشته است و معتقدات او با آنچه بعدها آتش پرستان اخیر عنوان کرده‌اند اختلاف دارد، بلکه او آتش را فقط یک رمز قدوسی و نشانی گرانبها از اهورامزدا می‌دانسته است که به وسیله او به ماهیت و عصاره حقیقت علوی خداوند دانا پی می‌توان برد(۱).

آنچه مسلم است این است که خواه آتش را تقدیس می‌کرده و یا نمی‌کرده است و بر فرض تقدیس به هر شکل و هر صورت بوده است، تعظیم و تقدیس و تکریم و پرستش آتش بعد از زردشت سخت بالا گرفت و بزرگترین شعار زردشتیگری شناخته شد که هنوز هم ادامه دارد همان طور که در میان مسلمین، مساجد و در میان مسیحیان، کلیسا ساخته می‌شود، در میان زردشتیان آتشکده ها ساخته شد.

در دوره ساسانی زردشتیان به نام"آتش پرستان"شناخته می‌شدند. مسیحیان ایران که در اواخر، آزادی و قدرت قابل توجهی کسب کرده و در دربار ساسانی نفوذ کرده بودند با زردشتیان درباره آتش پرستی مباحثه و مجادله می‌کردند. کریستن سن پس از آنکه می‌نویسد پیشرفت آیین عیسی در ارمنستان موجب تشویش و اضطراب دولت ایران شده بود و مهر نرسی پادشاه ایران پس از مشاوره با علمای زردشتی فرمانی نوشت و آنها را به ترک دین عیسوی و پذیرفتن کیش زردشتی

پاورقی:

(۱) تاریخ جامع ادیان، صفحه ۳۰۹ و ۳۱۰.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

دعوت کرد، و ضمنا از آنها خواسته بود که اصول دین خود را بنویسند، می‌گوید آنها نامه مفصل جسورانه‌ای نوشته‌اند، ضمن نامه چنین یاد آور شدند:

اما راجع به اصل دین خود: اجمالا گوییم که مانند شما عناصر و خورشید و ماه و باد و آتش را نمی‌پرستیم(۱)...

ایضا در فصل هشتم کتاب خود می‌نویسد:

... روحانیان زردشتی هر روز قدمی واپس می‌رفتند، و دیگر قدرت سابق را نداشتند که بتوانند در برابر جریانها سدی بکشند، تعدیات دیانتی تا حدی تخفیف یافت. در محافل دانشمندان، حکمت عملی احکام دین پیشی گرفت. با توسعه افق و انبساط افکار جدید، رفته رفته دامنه شک وسعت یافت. سادگی افسانه‌های باستانی که در اجزاء مزدیسنی وارد بوده تدریجا حتی علماء دین را هم ناراحت و مشوش نمود. ناچار تاویلات استدلالی برای حکایت مزبور پیش آوردند و از راههای عقلی در اثبات آنها کوشیدند. در مباحثه‌ای که یکی از"مغان"با"گیورگیس"عیسوی کرده چنین گفته است:"ما به هیچ وجه آتش را خدا نمی‌دانیم، بلکه به وسیله آتش خدا را می‌ستاییم، چنانکه شما به وسیله"خاج"او را عبادت می‌کنید."گیورگیس"که خود از مرتدان ایرانی بود، در پاسخ، چند عبارت از اوستا بر خواند که در آنها آتش را چون خدایی نیایش کرده‌اند. آن مغ پریشان شد و برای اینکه مغلوب به شمار نیاید گفت:"ما آتش را می‌پرستیم از این رو که او با"اوهرمزد"از یک طبیعت است. گیورگیس پرسید آیا هر چه در اوهرمزد هست در آتش هم هست؟ مغ جواب داد: بلی گیورگیس گفت: آتش نجاسات ومدفوع اسب و هر چه را بیابد می‌سوزاند، پس اوهرمزد هم که از همان طبیعت است این چیزها را می‌سوزاند؟!. چون سخن بدینجا رسید مغ بیچاره از جواب عاجز ماند(۲).

مغان زردشتی در دوره اسلامی هنگامی که با علمای اسلامی مواجه شدند در صدد دفاع از خود بر آمدند، ولی اینبار نگفتند که ما آتش را از آن جهت

پاورقی:

(۱) ایران در زمان ساسانیان، ص ۳۰۹.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

می‌پرستیم که با اهورامزدا از یک جنس و یک طبیعت است، بلکه اساسا پرستش آتش را انکار کردند و مدعی شدند که ما اهورا مزدا را که خدای متعال است می‌پرستیم و آتش را محراب و یا قبله خود قرار می‌دهیم، همچنانکه مسلمین هنگامی که خدای متعال را پرستش می‌کنند و نماز می‌خوانند به سوی کعبه می‌ایستند بدون آنکه کعبه را پرستش کنند.

زردشتیان از یک طرف به پیروی از سنت قدیمی معمولا هر جا سخن از تقدیس و تعظیم آتش به میان آمد کلمه"پرستش"و"عبادت"را بکار می‌بردند و از طرف دیگر برای اینکه خود را از حملات مسلمین نجات دهند بجای کلمه"پرستش"و"عبادت"از قبله قرار دادن آتش سخن به میان آوردند. دقیقی شاعر زردشتی معروف که مقتدای فردوسی در سرودن شاهنامه است یعنی اول او به سرودن شاهنامه پرداخت و فردوسی راه او را تعقیب و تکمیل کرد رسما طبق سنت معمول زردشتیان کلمه پرستش را به کار می‌برد. آنجا که پیام فرشته را به زردشت درباره آتش نقل می‌کند چنین

می‌گوید:

پیامی بر از من گشتاسب شاه — بگو کای خداوند دیهیم و گاه
سپردم به تو کار هر"آذری" — کجا زان ببینی به هر کشوری
نکوشند در کشتن آذران — به آب لطیف و خاک گران
بفرمای با موبدان وردان — بدان پاک پاکیزه دل هر بدان
مغان را ببندند و کوشش کنند — همه"آذران"را"پرستش"کنند(۱)

فردوسی نیز در تعبیرات خود از همین سنت زردشتی پیروی کرده و در بسیاری از موارد کلمه "پرستش" را به کار برده است، فردوسی در افسانه معروف کشف آتش می‌گوید:

هوشنگ یک روز مار بزرگی دید و به او حمله کرد و سنگ بزرگی برداشت که به مار بکوبد سنگ به مار نخورد و مار فرار کرد ولی به سنگ دیگری خورد و آتشی جهید و بدین ترتیب آتش کشف شد.

آنگاه می‌گوید:

فروغی پدید آمد از هر دو سنگ — دل سنگ گشت از فروغ آذرنگ

پاورقی:

(۱) نقل از مزدیسنا و ادب پارسی، ص ۲۸۳.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

نشد مار، کشته ولیکن زراز | پدید آمد آتش از آن سنگ باز
هر آنکس که بر سنگ آهن زدی | از او روشنایی پدید آمدی
جهاندار پیش جهان آفرین | نیایش همی کرد و خواند آفرین
که او را فروغی چنین هدیه داد | همین آتش آنگاه قبله نهاد
بگفتا فروغی است این ایزدی | پرستید باید اگر بخردی

فردوسی تحت تاثیر تعبیراتی که پس از اسلام در دفاع از تعظیم و تقدیس آتش پیدا شده است، در عین اینکه تعبیر آتش پرستی می‌کند باز می‌گوید آتش را قبله قرار دادند.

فردوسی در برخی اشعار دیگر خود دفاعهای آنها را منعکس می‌کند و مدعی است که آتش برای آنها قبله و محراب بود، نه معبود. در داستان رفتن کیکاوس و کیخسرو به آتشکده آذر گشسب چنین می‌گوید:

به یک هفته در پیش یزدان بدند | مپندار کاتش پرستان بدند
که آتش بدانگاه محراب بود | پرستنده را دیده پر آب بود
بدانگه بدی آتش خوبرنگ | چو مر تازیان راست محراب سنگ

معبود یا محراب عبادت

مسئله ثنویت که در فصلهای پیش درباره آن سخن گفته شد، مربوط است به کیفیت توجیه بشر از هستی و جهان و آفرینش. فکر ثنوی در مقابل فکر توحیدی است، اعم از توحید ذاتی و توحید افعالی.

تعظیم و تقدیس آتش ربطی به توجیه کلی جهان هستی ندارد و با مسئله توحید ذاتی یا افعالی مربوط نیست. این مسئله به توحید در عبادت مربوط می‌شود. صورت بحث این است که قطع نظر از مسئله توحید ذاتی و افعالی و قطع نظر از اینکه زردشتیان از نظر توجیه جهان، ثنوی بوده یا نبوده‌اند، از نظر پرستش چه وضعی داشته‌اند؟ فرضا از نظر توجیه جهان و هستی یعنی از نظر توحید در ذات و در خالقیت موحد بوده‌اند آیا از نظر عمل، یعنی از نظر عکس العمل پرستشی بشر در مقابل پدید آورنده هستی، روشی توحید آمیز داشته‌اند یا شرک آمیز؟

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

توحید ذاتی و توحید در خالقیت مستلزم توحید در عبادت نیست، اعراب جاهلیت از آن نظر غالبا موحد بودند « و لئن سئلتهم من خلق السموات و الارض لیقولن الله »(۱) اگر از آنها پرسیده شود آفریننده آسمانها و زمین کیست خواهند گفت: خدا. آنها بتها را خالق و آفریننده نمی‌دانستند بلکه معبود می‌دانستند. غالب بت پرستان جهان چنین بوده‌اند. علیهذا فرضا آیین زردشتی را از نظر توحید ذاتی و افعالی، آیینی توحیدی بدانیم کافی نیست که از نظر عبادت و پرستش نیز توحیدی بدانیم.

عبادت زردشتیان از قدیم الایام در آتشکده و در پیشگاه آتش بوده است. ماهیت این عمل چیست؟ آیا اینها واقعا اهورامزدا را در حضور آتش می‌پرستند، یا خود آتش را؟ همچنانکه عرب جاهلیت در عین اینکه می‌گفت « هؤلاء شفعاؤنا عند الله »(۲) اینها شفیعان و وسائط ما در نزد خدا هستند، اقرار داشت که آنها را می‌پرستند:"ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی »(۳) ما اینها را نمی‌پرستیم جز برای اینکه ما را به خداوند متعال نزدیک کنند.

آقای دکتر معین می‌گوید:

... زرتشتیان را نظر به همین تقدیس آتش، ایرانیان مسلمان آتش پرست و آذرپرست خوانده‌اند، در صورتی که آتش به منزله خدای ویژه یا رب النوع مستقل نبوده است، چنانکه در میان آریائیان پیش از ظهور زردشت بوده، بلکه همان گونه که کعبه مورد ستایش مسلمانان است آتش نیز مورد توجه مزدیسنان بوده(۴).

ایضا می‌گوید:

آتش در کمون کلیه موجودات و موالید طبیعت به ودیعت نهاده شده، جوهر زندگانی بشر و همه جانوران حرارت درونی یا غریزی است، منبع وجود و فعالیت افراد همین آتش است، آتش معنوی در نباتات و جمادات نیز ساری است.

ملای رومی از آن تعبیر نغز فرموده:

پاورقی:

(۱) سوره لقمان/ ۲۵.

(۲) سوره یونس/ ۱۸.

(۳) سوره زمر/ ۳.

(۴) مزدیسنا و ادب پارسی، ص ۳۸۶.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

آتش عشق است کاندر نی فتاد جوشش عشق است کاندر می‌فتاد
آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد

آقای دکتر معین در این گفتار خود دچار همان اشتباهی شده است که قبلا به آن اشاره کردیم، ایشان شرک در عبادت را با شرک در خالقیت اشتباه کرده‌اند خیال کرده اند که لازمه شرک در عبادت این است که آن چیزی که پرستش می‌شود در نظام آفرینش از نظر خلق و ایجاد مقامی داشته باشد و چون زردشتیان چنین مقامی در نظام آفرینش برای آتش قائل نبوده‌اند پس مشرک نبوده اند، اگر چنین است پس اعراب جاهلیت نیز مشرک نبوده‌اند، زیرا آنان نیز جز اینکه عملی که باید برای خدا صورت گیرد، یعنی نماز و قربانی، برای بتها انجام می‌دادند کاری نمی‌کردند. آنها هرگز بت هبل یا عزی و غیره را رب النوع مستقل نمی‌دانستند اشتباه دیگر ایشان این است که اگر چیزی وجودش خیلی مفید بود مانعی ندارد بشر او را پرستش کند.

مقایسه تقدیس آتش با توجه حین نماز به سمت کعبه، مقایسه غلطی است هیچ مسلمانی هر چند عامی باشد آنگاه که به سوی کعبه برای نماز می‌ایستد در خاطرش خطور نمی‌کند که می‌خواهد با این عمل کعبه را تعظیم و تکریم و تقدیس کند. اسلام که کعبه را قبله نماز قرار داده باین معنی نیست که مردم در حین نماز کعبه را تقدیس کنند و لهذا در ذهن هیچ مسلمانی تقدیس کعبه خطور نمی‌کند از این جهت درست مثل این است که به مسلمانان می‌گفتند هنگام نماز همه رو به نقطه جنوب بایستید که مفهومی جز اینکه در حین عبادت همه وضع واحدی داشته باشد ندارد. هرگز در دین اسلام کوچکترین اشاره‌ای به این مطلب نیست که خداوند با کعبه و مسجد الحرام یک ارتباط خاص دارد بلکه عکس آن تعلیم داده شده است قرآن کریم صریحا می‌فرماید: "اینما تولوا فثم وجه الله »(۱) و اگر به کعبه گفته می‌شود"بیت"از آن جهت است که هر معبدی"بیت الله"است. پس رو به کعبه ایستادن تنها مبتنی بر یک حکمت و فلسفه اجتماعی است. آن حکمت این است که

پاورقی:
(۱) سوره بقره/ ۱۱۵.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

اولا مسلمانان از لحاظ جهتی که در حین انجام عمل عبادت انتخاب می‌کنند یکی باشند تفرق و تشتت نداشته باشند. ثانیا نقطه‌ای که برای وحدت انتخاب می‌کنند همانجا باشد که اولین بار در جهان برای پرستش خدای یگانه ساخته شد که این خود نوعی احترام به عبادت خداوند یکتاست.

عبادت زردشتیان به اقرار خودشان و خود آقای دکتر معین، تقدیس و تعظیم خود آتش است، چگونه ممکن است تعظیم و تقدیس آتش عبادت اهورامزدا محسوب شود؟

عبادت در قاموس معارف اسلام مفهوم وسیعی دارد، هر نوع طاعتی که از طاعت خدا سرچشمه نگیرد، خواه اطاعت نفس اماره و یا اطاعت انسانهای دیگر، شرک محسوب می‌شود. البته اینگونه شرکها مراتب ضعیف شرک است و مستلزم خروج از حوزه اسلام نیست، ولی اعمالی که به"قصد انشاء عبادت"و اظهار عبودیت انجام می‌گیرد، یعنی اعمالی که هیچ مفهوم و معنیی ندارد جز تقدیس و تنزیه کامل طرف و اظهار عبودیت نسبت به او، از قبیل رکوع و سجود و قربانی و غیره، به هیچ وجه برای غیر خدا جایز نیست، نه برای پیغمبر و امام و نه برای فرشته و یا چیز دیگر، این اعمال اگر برای غیر ذات احدیت صورت گیرد شرک است، اعم از اینکه با عقیده توحیدی یعنی توحید در ذات و در صفات و در خالقیت توام باشد یا نباشد.

این مطلب نیازمند به توضیح است: هر توجه یا خضوع نسبت به چیزی عبادت نیست، خضوع نسبت به چیزی اگر جنبه تقدیس پیدا کند عبادت است. توضیح اینکه اگر اظهار خضوع انسان صرفا به قصد و عنوان"خود کم بینی "و"خود کم نشاندادن"باشد تواضع و فروتنی است. و اما اگر اظهار خضوع به قصد و عنوان محترم شمردن دیگری باشد آن تعظیم و تکریم است هیچیک از تواضع و تعظیم عبادت نیست فرق تواضع و تعظیم در این است که مفهوم و معنی تواضع اعلام کوچکی خود است و مفهوم و معنی تعظیم، اعلام عظمت و احترام دیگری است.

و اما اگر خضوع انسان در برابر چیزی به عنوان تقدیس و تنزیه و اعلام مبرا بودن آن چیز از نقص باشد این عبادت است و برای غیر خدا جایز نیست، چون تنها موجودی که مبرا از نقص است و شایسته تقدیس است ذات احدیت است.

تسبیح و تقدیس دو گونه است: لفظی و عملی. تسبیح لفظی به این است که

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

انسان با یک جمله لفظی معبود خود را تقدیس کند، مثلا کلمه"سبحان الله"و همچنین کلمه" الحمدلله" که جمیع حمدها را به خدا اختصاص می‌دهد و او را فاعل حقیقی همه نعمتها و منشا همه خیرات و برکات و کمالات اعلام می‌کند، و همچنین کلمه"الله اکبر"که خدا را برتر از هر چیز که در تصور آید و بلکه برتر از توصیف اعلام می‌کند، تسبیح و تقدیس لفظی است. اینگونه کلمات جز درباره ذات اقدس احدیت جایز نیست، خواه ملک مقرب و یا نبی مرسل باشد، نظیر این جمله‌هاست جمله"لا حول و لا قوه الا بالله".

و اما تقدیس عملی این است که انسان عملی انشاء کند که مفهوم آن عمل قدوسیت آن موجودی است که آن عمل برای او صورت می‌گیرد، از قبیل رکوع و سجود و قربانی البته عمل مانند لفظ صراحت ندارد ممکن است همین اعمال به قصد تعظیم صورت گیرد و در این صورت عبادت نیست و خود عمل هم مقدس شمرده نمی‌شود، یعنی یک عمل عادی است، ولی اعمالی که در مقابل بت و یا آتش و غیره صورت می‌گیرد. جنبه تقدس پیدا می‌کند، زیرا به قصد تقدیس آنها صورت می‌گیرد. آنچه فطری بشر است"تقدیس"است، انسان بالفطره می‌خواهد در برابر یک موجود منزه از نقص و آراسته به کمال بایستد و او را تقدیس و تنزیه نماید تقدیس چون از یک حس فطری سرچشمه می‌گیرد و غریزه ستایش کمال مطلق است که انسان را وادار به این عمل می‌نماید، خواه ناخواه، با نوعی اعتقاد به استقلال شیء مورد تقدیس به طور مستشعر و یا غیر مستشعر توام است، ولو به صورت خطای در تطبیق به عبارت دیگر، عبادت و تقدیس چون از یک حس غریزی سرچشمه می‌گیرد، لزومی ندارد که انسان در مرحله شعور ظاهر واقعا معتقد به شایستگی و مبرا بودن از نقص و استقلال ذاتی یا فعلی آن معبود باشد.

آری این است معنی تقدیس، و این است فرق تقدیس و تواضع، و همچنین فرق تقدیس و تعظیم ساده و همچنین فرق تقدیس و توجه و قبله قرار دادن. آنچه زردشتیان در مورد آتش انجام می‌دهند تقدیس است نه تواضع و نه تعظیم ساده و نه قبله قرار دادن. تقدیس و تنزیه بودن یک عمل، کافی است برای اینکه عبادت شمرده شود، خواه توام با اعتقاد صریح به مقام ربوبیت مطلقه و یا رب النوعی باشد و یا نباشد.

گذشته از این، برخلاف ادعای آقای دکتر معین، زردشتیان برای آتش مقامی

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

کمتر از رب النوع قائل نبوده و نیستند، برای آتش روحانیت و تاثیر معنوی و قدرت ماوراء الطبیعی قائل بوده و هستند قبلا نقل کردیم در اوستا"آذرایزد"، پسر اهورامزدا خوانده شده است. کریستن سن می‌گوید:

آتش در این آیین مهمتر از سایر عناصر بوده است(۱).

در پاورقی می‌گوید:

عقیده هر تل در یک سلسله مقالاتی که تحت عنوان"منابع و تحقیقات هند و ایرانی"نوشته است این است که"... ایرانیان عنصر آتش را در عالم صغیر و کبیر نافذ می‌دانستند".

و سپس خودش چنین اضافه می‌کند:

به عقیده ما آنچه هر تل گوید خالی از حقیقتی نیست.

خود آقای دکتر معین درباره آتشکده"آذر برزین مهر"که یکی از سه آتشکده بزرگ و اصلی باستان بوده می‌گوید:

در فصل ۱۷ بند هش، بند ۸، آمده: آذر برزین مهر، تا زمان گشتاسب در گردش بوده"پناه جهان" می‌بود تا زرتشت انوشه روان دین آورد گشتاسب دین پذیرفت آنگاه گشتاسب آذر برزین مهر را در کوه ریوند که آن را پشت و پشتاسپان خوانند فرو نهاد(۲).

ایضا درباره همین آتش از خرده اوستا چنین نقل می‌کند:

از یاوری این آتش است که کشاورزان در کار کشاورزی داناتر و تخشاتر و پاکیزه‌تر(شستک جامه‌تر) هستند و با این آتش بود که گشتاسب پرسش و پاسخ کرد(۳).

درباره"آذر فرنبغ"که یکی دیگر از آتشکده‌های اصلی بوده است می‌گوید:

این آتشکده به موبدان اختصاص داشته است. در تفسیر پهلوی بند پنجم، آتش بهرام، نیایش(خرده اوستا) آمد:"نام این آذر فرنبغ است، و این آتشی است که نگهبانی پیشه پیشوایی(اتربانی نگهداری آتش) با اوست، و از یاوری این آتش است که دستوران و موبدان دانایی و بزرگی و فر دریافت

پاورقی:

۱ و ۲ مزدیسنا و ادب پارسی، ص ۳۳۳.

(۳) همان، ص ۳۳۴.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

کنند و این آتش است که با ذهاک(ضحاک) پیکار کرد.(۱)
در فصل ۱۷ بند هش، درباره"آذر گشنسب"که سومین آتشکده بزرگ و اصلی است، طبق نقل خود آقای دکتر معین در کتاب مزدیسنا و ادب پارسی چنین آمده است:
"آذر گشنسب تا هنگام پادشاهی کیخسرو هماره پناه جهان بود، وقتی که کیخسروب دریاچه چچست را ویران کرد، آن آتش به یال اسب او فرو نشست، سیاهی و تیرگی را برطرف نمود و روشنایی بخشید، به طوری که او توانست بتکده را ویران کند، در همان محل در بالای کوه اسنوند، دادگاهی(معبدی) ساخت و آذر گشنسب را فرو نشاند"(۲).
ایضا از بندهش درباره همین آتش نقل می‌کند:
یکی از سه شراره مینوی بوده که به جهان خاکی برای امداد جهانیان فرود آمده در آذربایجان قرار گرفت(۳).
فردوسی در داستان رفتن کیکاوس و کیخسرو به آتشکده آذر گشنسب می‌گوید:

بباشیم در پیش آذر بپای — مگر پاک یزدان بود رهنمای
به جائی که او دارد آرامگاه — نماید نماینده داد راه

کدام طایفه از طوائف بت پرستان برای ارباب انواعی که قائل بودند، بیش از این قدرت معنوی و ماوراء الطبیعی قائل بوده‌اند؟
در مجله"هوخت"ارگان انجمن زردشتیان تهران، مقاله‌ای به قلم"موبد اردشیر آذر گشسب"تحت عنوان"رد اتهامات"نوشته شده و ادعا شده است که زردشتیان هیچگاه آتش پرست نبوده و نیستند. در آن مقاله می‌نویسد:
ما با آوردن آیاتی از کتابهای آسمانی ثابت خواهیم کرد که خداوند تبارک و تعالی خود نورالانوار و منبع فروغهای گوناگون است و زردشتیان با رو آوردن به سوی آتش و نور در حین ستایش، در حقیقت به وسیله نور با خدای خود راز و نیاز می‌نمایند و از او استمداد می‌جویند و این موضوع

پاورقی:
(۱) همان کتاب، صفحه ۳۳۹ -. ۳۴۰
(۲) همان کتاب، صفحه. ۳۱۱
(۳) همان مدرک، صفحه. ۱۱۲

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

یعنی رو آوردن بسوی نور هنگام پرستش اهورامزدا به هیچ وجه به یکتاپرستی آنها خللی وارد نمی‌سازد، کما اینکه پیروان سایر مذاهب نیز در حین خواندن نماز رو بسوی قبله می‌کنند و کسی آنها را بدین سبب خاک پرست یا خاج پرست نمی‌خواند و نمی‌داند.

آقای موبد اردشیر آذر گشسب، سپس ضمن اینکه از آتش به عنوان عنصر مقدس یا عنصر شریف یاد می‌کند به ذکر فوائد آتش که بر همه روشن است می‌پردازد و آنگاه می‌گوید:

در هر حال همه این پیشرفتها برای انسان اولیه تنها با کمک آتش سرخ و سوزان میسر گردیده بود، و در این صورت او حق داشت که برای آن ارزش و احترامی زیاد قائل شود و آن را یک پیک آسمانی بداند که برای کمک او از آسمانها به زمین فرود آمده است و برای آن معابد بسازد و یا آن را در اجاق خانه خود پیوسته مشتعل نگه دارد و مانع از بین رفتن و خاموشی آن گردد.(۱)

در جواب آقای موبد اردشیر آذر گشسب عرض می‌کنیم که آری خداوند متعال نورالانوار است، اما نه به این معنی که ما اشیاء را به دو قسم تقسیم کنیم نورها و ظلمتها و خداوند را تنها نور آن نورها بدانیم نه نور ظلمتها، خداوند نورالانوار است به معنی اینکه هستی مساوی نور است و ظلمت مساوی عدم پس خداوند نور همه چیز است « الله نور السموات و الارض »(۲) در این جهت نور حسی از قبیل آتش و آفتاب و چراغ، با سنگ و کلوخ تفاوت نمی‌کند، چنین نیست که اگر رو به سوی آتش کنیم به سوی خدا رو آورده‌ایم و اگر رو به سوی خاک کنیم رو بسوی نورالانوار نیاورده‌ایم.

ایشان می‌گویند:

زردشتیان به وسیله نور با خدای خود راز و نیاز می‌نمایند.

من می‌گویم: ولی یکتاپرستی این است که انسان آنگاه که رو به سوی خدا می‌آورد هیچ چیز را وسیله و واسطه رو آوردن قرار ندهد « و اذا سئلک عبادی عنی

پاورقی:

(۱) سال هشتم، شماره ۲، صفحه ۲۹ اردیبهشت ۴۸.

(۲) سوره نور، آیه ۳۵.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

فانی قریب »(۱) در رو آوردن به سوی خدا لزومی ندارد و نبایست چیزی را وسیله و واسطه قرار داد.
آری پس از آنکه آدمی به خدا رو آورد و خدا را شناخت، در مرحله بعدی به اولیاء خدا از آن جهت که اولیاء خدا و پرستندگان خدا و فانی فی اللهاند و مراحل عبودیت را طی کردهاند رو میآورد، در این مرحله است که آنها را وسیله استغفار و دعا قرار میدهد، یعنی از آنها که بندگان صالح خدایند و در جهان دیگر زندهاند استمداد میکند که از خداوند بخواهند که فی المثل به قلب او روشنی عنایت فرماید، گناهانش را به لطف و کرم خود ببخشاید.
این استمداد از آنجهت روا است که طرف، یک موجود زنده وحی مرزوق است و مراتب قرب را با قدم عبودیت پیموده است و میتواند بهتر از ما مراتب تذلل و عبودیت را انجام دهد و به همین جهت از ما مقربتر است. ما مسلمانان در زیارت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، چنین میخوانیم:
« اللهم انی اعتقد حرمه صاحب هذا المشهدالشریف فی غیبته کما اعتقدها فی حضرته واعلم ان رسولک و خلفائک علیهم السلام احیاء عندک یرزقون، یرون مقامی و یسمعون کلامی و یردون سلامی ».
یعنی: خدایا من احترام صاحب این محل را پس از وفات همان میدانم که در زمان حیات داشت. من میدانم که پیامبر تو و جانشینانی که تو برگزیدی همه در پیشگاه تو زنده و مرزوقند، مرا در جایگاهم میبینند، سخنم را میشنوند، سلامم را پاسخ می گویند.
در آخر همین زیارت چنین میخوانیم:
« اللهم انک قلت: و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤوک فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما »(۲). و انی اتیتک مستغفرا تائبا من ذنوبی و انی اتوجه بک الی الله ربی و ربک لیغفر لی ذنوبی »
یعنی خدایا تو در کلام مجیدت به پیامبر گفتی: اگر آنان آنگاه که به خود ستم میکنند نزد تو بیایند و از خداوند طلب آمرزش کنند و پیامبر نیز

پاورقی:

(۱) سوره بقره، آیه ۱۸۶.

(۲) سوره نساء، آیه ۶۴.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

برای آنها طلب آمرزش کند، خداوند را توبه پذیر و مهربان خواهند یافت. سپس خطاب به رسول اکرم می‌گوییم: ای پیامبر عزیز! من آمده‌ام نزد تو در حالی که از خداوند آمرزش می‌طلبم و در حالی که از گناه گذشته‌ام پشیمانم، من به وسیله تو که بنده صالح خدا هستی و می‌توانی برای من دعا و استغفار کنی به سوی خدا که هم پروردگار من است و هم پروردگار تو رو آورده‌ام تا(در اثر استغفار من و استغفار تو) گناهان مرا بیامرزد.

توسل و توجه به اولیای خدا چون به این صورت و به این شکل است شرک نیست، بلکه عین عبادت خداوند است.

اما مسئله کعبه و قبله که آقای موبد اردشیر آذر گشسب طرح کرده‌اند، قبلا درباره اش بحث شد و معلوم شد قیاس گرفتن تقدیس آتش با رو به کعبه ایستادن در حین نماز و عبادت خدا قیاس مع الفارق است.

آقای موبد اردشیر می‌گوید:

"چون آتش این همه فوائد برای انسان داشته و دارد پس انسان حق دارد که برای آن ارزش و احترام زیاد قائل شود".

جان کلام همین جاست. اتفاقا بعثت انبیا برای این است که بشر را به سرچشمه خیرات و برکات و نعمات آشنا کنند،"دیده‌ای به او بدهند سبب سوراخ کن"انبیا آمده‌اند که بشر را از سبب متوجه مسبب الاسباب کنند، انبیا آمده‌اند که به بشر بفهمانند: « الحمد لله رب العالمین »، یعنی تمام سپاسها و ستایشها اختصاص دارد به ذات اقدس الهی که پروردگار تمام جهانهاست.

بعلاوه، مگر تنها آتش پیک آسمانی است که برای کمک بشر از آسمان به زمین آمده است. اگر مقصود از آسمان این جوی است که بالای سر ماست، هیچ عنصری از آنجا نیامده است، اگر هم آمده باشد پیک مخصوص الهی نیست، و اگر مقصود از آسمان جهان غیب و ملکوت است همه چیز از آسمان آمده است و همه چیز پیک آسمانی است، اختصاص به آتش ندارد.

« و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم »(۱).

پاورقی:

(۱) سوره حجر، آیه. ۲۱

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

هیچ چیزی نیست مگر آنکه خزانه‌های آن نزد ماست و فرود نمی‌آوریم مگر به اندازه معین.

مراسم و تشریفات

تقدیس و تعظیم و یا پرستش آتش به این سادگیها نیست، تشریفات عجیب و شنیدنی دارد، ما قسمتی از این تشریفات را از کتاب مزدیسنا و ادب پارسی که از این مراسم و لااقل از اصل تقدیس و تعظیم آتش دفاع می‌کند نقل می‌کنیم، و البته در سایر کتب نیز می‌توان آنها را یافت و امروز هم این مراسم و تشریفات در میان اقلیت زردشتی معمول است.

در این کتاب چنین آمده است:

در آیین مزدیسنا، مانند دین کاتولیک مسیحی، و بر خلاف اسلام آلات و ادوات فراوان و تشریفات بسیار معمول است، این تشریفات در مورد آتشکده‌ها نیز مجری است: آتشگاه را در محلی قرار می‌دهند که اطراف آن حتما باز باشد. در هر آتشکده کانون ویژه‌ای برای برافروختن آتش هست که جز"آتربان" (موبد نگهبان آتش) احدی حق ورود بدان ندارد، آتربانان که به سوی آتش می‌روند"پنام"(دهن بند) بر روی می‌بندند تا از دم ایشان آتش مقدس آلوده نگردد. در سمت راست مقر آتش، اطاقی است وسیع و چهار گوشه که به قسمتهای متعدد و مساوی تقسیم شده، و هر یک را برای وظیفه‌ای معین اختصاص داده‌اند. این اطاق را"یزشن گاه"(محل انجام تشریفات عبادت) می‌نامند... در شریعت زردشت این قاعده مقرر بود که آفتاب بر آتش نتابد(۱). و بنابراین سبک جدیدی در ساختمان آتشکده معمول شد: اطاقی معمولا تاریک در وسط می‌ساختند که مکان افروختن آتش در آتشدان بود... به نسبت درجاتی که در قاعده دودمانی ایرانیان قدیم موجود بود، آتشهای مختلفی وجود داشت، از قبیل"آتش

پاورقی:

(۱) عجیب است که زردشتیان و طرفداران آنها تقدیس آتش را می‌خواهند تحت عنوان اینکه آتش از جنس نور است و نور مقدس است زیرا خداوند نورالانوار است، توجیه کنند از طرف دیگر تابش آفتاب را بر آتش مقدس سبب آلودگی آن میدانند!

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

خانه"و"آتش قبیله"یا"قریه"(آذران) و"آتش بلوک"یا ایالت. محافظ آتش خانه"مانبذ"نام داشت، و برای نگهبانی آتش دو تن روحانی، و برای حراست آتش و رهران(آتش بلوک) هیئتی از روحانیان تحت ریاست یک موبد مامور بودند... یکی از نسکهای اوستای ساسانی موسوم است به"سوزگر" و در آن تفصیلی در باب پرستش آتش مخلوط به چند قصه مسطور است: آتشکده پر از بوی کندر و دیگر مواد معطر بود، یک تن روحانی برای اینکه از نفس خود آتش را نیالاید دهان بندی بسته و آتش را با قطعات چوبی که با مراسم مذهبی تطهیر شده بود مشتعل نگاه می‌داشت. این چوب غالبا از نباتی موسوم به "هذانه اپنا"بود، باری آن روحانی دم به دم به وسیله دسته چوبی که برسمه(برسم) می خواندند و مطابق آداب خاص بریده می‌شد آتش را به هم می‌زد و مشتعل می‌داشت و ادعیه معینی را تلاوت می‌کرد، سپس روحانیون "هئومه"(هوم)(۱) نثار می‌کردند، در اثنای تلاوت ادعیه یا سرودن اوستا روحانیان شاخه نبات"هئومه"را پس از تطهیر در هاون می‌کوبیدند... در"یزشن گاه"(محل انجام تشریفات عبادت) آلات و ادوات ذیل که هر یک به جهت منظور خاصی به کار برده می‌شود موجود است:

۱ و ۲ - هاون و دسته هاون که به منزله ناقوس مسیحیان است و اکنون به همان منظور به کار برده می‌شود ولی در اصل برای فشردن"هوم"(گیاه مقدس) استعمال می‌شد.

۳ - برسم که اساسا از شاخه‌های ترچوبهای مقدس مانند انار تهیه می‌شد ولی امروز آن را از فلز نقره یا برنج می‌سازند.

۴ - برسمدان.

۵ - برسمچین که کاردی است کوچک.

۶ - چند جام برای هوم و پراهوم و آب مقدس.

۷ - چند پیاله کوچک به نام طشت نیز برای هوم و پراهوم(طشت نه سوراخه).

پاورقی:

(۱) این همان چیزی است که زردشت آن را منع کرده و کثیف خوانده است.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

۸ - ورس که ریسمانی است کوچک که از موی گاو بافته می‌شود و شاخه‌های برسم را با آن به هم می‌پیوندند.

۹ - سنگ بزرگی به نام"اروِیس گاه"که چهار گوشه بوده و آلات مزبور را روی آن می‌چینند(۱).

ایضا می‌گوید:

در فرهنگهای فارسی آمده: برسم شاخه‌های باریک بی گره باشد، به مقدار یک وجب که آن را از درخت هوم ببرند و آن درختی است شبیه درخت گز و اگر هوم نباشد درخت گز و الا درخت انار، و رسم بریدن آن چنان است که اول کاردی که دسته آن هم آهن باشد و آن را بر سمچین خوانند پادیاوی کنند یعنی پاکیزه بشویند و آب کشند پس زمزم نمایند، یعنی دعایی که در وقت عبادت آتش و بدن شستن و چیزی خوردن می‌خوانند بخوانند و برسم را با برسمچین ببرند(۲).

آنگاه می‌گوید:

در مراسم کنونی زردشتیان ایران هنگامی که موبد بخواندن نیایش مشغول است، موبد دیگر مراقب آتش است و شاخه‌های مورد را که در برسمدان نهاده‌اند بر می‌دارد و می‌گرداند و دست به دست می‌دهد و دوباره بر جای می‌گذارد.

ایضا می‌گوید:

دار مستتر در زند اوستای خود می‌نویسد: دو قسم آتشکده موجود است معابد بزرگ را"آتش بهرام"می‌نامند، معابد کوچک را"آدران"یا"آگیاری"خوانند. در بمبئی(هندوستان) سه آتش بهرام و در حدود صد آگیاری موجود است. فرق بین آتش بهرام و آدران اساسا در چگونگی آتش و

سپس در اصل و طرز تهیه آن میباشد. تهیه آتش بهرام یک سال به طول می‌انجامد و آن از سیزده قسم آتش مختلف تشکیل می‌شود و در خود جوهر آنها را که به منزله روح همه آتشها می‌باشد تمرکز می‌دهد. تهیه

پاورقی:

(۱) تلخیص از مزدیسنا و ادب پارسی، از صفحه ۲۹۷ تا ۳۰۵.

(۲) همان کتاب، صفحه. ۴۰۱

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

و تصفیه این آتشها مستلزم تشریفات مختلف است که در"وندیداد"(یکی از اجزای اوستای ساسانی) توضیح داده شده است. طبق سنت زردشتیان هر یک از حوزهای بهدینان باید آتش بهرام داشته باشد.
بعضی دستوران(روحانیان زردشتی) معتقدند که فقط یک آتش بهرام باید باشد چه آن شاه است و چند پادشاه در اقلیمی نگنجند... وی چون شاه است"اریکه"ای لازم دارد بدین منظور شش قطعه چوب صندل را دو بدو منظم کرده روی یکدیگر بشکل اریکه‌ای پله دار قرار می‌دهند(۱).
آری این است قسمتی از مراسم و تشریفات و تعظیم و تقدیس آتش در میان زردشتیان. من فعلا کاری ندارم که این عملیات از نظر توحیدی چه وضعی دارد آیا شرک است یا توحید؟ بت پرستی است یا خدا پرستی؟ اما مایلم تو خواننده محترم چند لحظه از نظر منطق درباره این مراسم بیندیشی، ببینی خرافی تر از اینها هم کاری در جهان هست؟ آنوقت مقایسه‌ای کن اینها را با عبادت اسلامی: با نماز اسلام، با اذان اسلام، با جمعه و جماعت اسلام، با حج اسلام، با مسجد و معبد و مراسم عبادت اسلام، با مضامین اذکار و اوراد و تسبیحها و تحمیدهای اسلامی آنگاه ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا. و سپس ببین آیا مردم ایران حق داشتند که با آشنا شدن با تعلیمات اسلامی یکباره به همه اینها پشت کردند یا نه؟
در خاتمه این بحث بد نیست ناله یک جغد را در اینجا منعکس کنیم و به عموم خوانندگان ارزش این ناله‌ها را بفهمانیم.
ابراهیم پورداود درباره آتشکده شهر نوساری هندوستان که به نام ایرانشاه معروف است و از نوع آتشهای بهرام است که تفصیلش را خواندید می‌گوید:
در سنت پارسیان است که آتش بهرام را مهاجرین از ایران با خود آوردند، شاید هم درست باشد چه غالبا در تاریخ طبری و مسعودی می‌خوانیم که ایرانیان از بیم آنکه آتش به دست دشمنی افتد و خاموش شود در وقت شکست آن را(۲) با خود برداشته به جای دورتر فرو می‌گذاشتند، هر چند که به تدریج آتشکده‌های با شکوه ایران خاموش و به مسجد تبدیل یافت، ولی

پاورقی:
(۱) صفحات ۳۵۵ - ۳۵۷
(۲) و در واقع خدا و"پناه جهان"را همچنانکه در بندهش آمده و در صفحات پیشین نقل کردیم از ترس ازحائی، به جای می‌برده‌اند!

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

تا حدی که ممکن بود در نگهداری آن کوتاهی نکردند، یزدگرد سوم پس از شکست نهاوند، خود بشخصه آتش مقدس ری را که مخصوصا محترم شمرده می‌شد برگرفته به مرو برد. اگر هم" ایرانشاه" پس از ورود مهاجرین در"سنجان"در سال ۷۱۶ برپا شده باشد باز ۱۲۳۰ سال از عمرش می‌گذرد و هماره پریشانی و سرگشتگی خواستارانش را در کشور بیگانه نگران بود، ولی در کشاکش روزگار رنگ سرخ خویش نباخته، یاران را با زبان گرم به پایداری و دلگرمی پند همی داد. پس از شکست سنجان در جایی که بیشتر اقامت نموده نوساری است که مدت ۲۳۵ سال در آنجا بود، فقط دو سال، از سال ۱۷۳۳ تا ۱۷۳۶ در سورت(خاموشی و سردی) به سر برد... اینک ۲۰۴ سال است که در این ده
استقرار یافته است. هزاران تن زردشتی از دستور و موبد و هیربد و بهدین دور آن را گرفته‌اند. زرتشتیان ایران و پارسیان هندوستان نیز به زیارت آن می‌روند مخصوصا ماههای اردیبهشت و آذر ماه اوقات زیارت آنجاست، از سرای این"ایران خدیو"(یعنی آتشکده ایرانشاه) در بامداد و نیمروز و شام سرود اوستا از موبدان سفید پوش بلند است. ایرانشاه با صدها خدام خود یاد آور آتشکده‌های شیز و ری و استخر بافر و شکوه ساسانیان است(۱).
هیچ کس باور می‌کند که در این قرن مردی که مدعی مقام استادی دانشگاه است تا این حد تجاهل کند؟ نمی‌دانم جهالت است یا تجاهل؟ اما روی استعمار سیاه با دست پروردگانش.

مزدیسنا و ادب پارسی

آقای دکتر محمد معین، عفی الله عنه و عافاه،(۲) کتابی به همین نام و عنوان

پاورقی:
(۱) به نقل مزدیسنا و ادب پارسی، صفحه ۳۵۸ -. ۳۵۹
(۲) [هنگام نوشتن این مطالب، مرحوم دکتر معین در حال اغما بوده است. ایشان چند سال آخر عمر خود را در حال اغما به سر برد. البته استاد شهید بخش«کتابسوزی ایران و مصر» را بعدا در سال ۱۳۵۷ بعد از وفات مرحوم دکتر معین اضافه کرده اند چنانکه خود در پاورقی ص ۲۷۸ متذکر شده اند].

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

نوشته‌اند و ما در بحثهای خود زیاد از آن استفاده و نقل کرده‌ایم. هدف این کتاب آن چنانکه نام کتاب و مقدمه نویسنده کتاب حکایت می‌کند یک امر ساده علمی است: نشان دادن انعکاس لغات مزدیسنایی و اندیشه‌های مزدیسنایی در ادبیات فارسی. از نظر کارهای علمی و ادبی این کار کار بسیار مفید بلکه ضروری است، ولی هدف اصلی کتاب را آقای ابراهیم پور داود که استاد راهنمای ایشان بوده و در آنوقت آقای دکتر معین تحت نفوذ شدید مشارالیه بوده‌اند در مقدمه کتاب بیان کرده است. و آن اینکه روح ایرانی در طول تاریخ چند هزار ساله خود حتی در دوره اسلام همان روح مزدیسنایی است و هیچ عاملی نتوانسته است این روح را تحت تاثیر نفوذ خود قرار دهد، بر عکس، این روح آن را تحت تاثیر و نفوذ خود قرار داده است مثلا:

دینی که از فاتحین عرب به ایرانیان رسید در اینجا رنگ و روی ایرانی گرفته تشیع خوانده شد و از مذاهب اهل سنت(که به عقیده پور داود، اسلام واقعی همان است) امتیاز یافت(۱).

از نظر پور داود عامل اصلی مؤثر در روحیه‌ها اقلیم و نژاد و زبان است، و فلسفه خود را مبنی بر اینکه روح ایرانی روح مزدیسنایی است بر همین اساس قرار می‌دهد، ولی همه می‌دانیم که امروز دیگر نژادی باقی نمانده که بتوان دم از نژاد زد. اختلاط اقوام ترک و مغول و عرب و حتی یونانی و هندی و غیره با اقوام قدیم ایرانی آن قدر زیاد است و امتزاجها به سبب ازدواجها به قدری فراوان است که احدی نمی‌تواند ادعا کند من از نظر نژاد ایرانیم، مثلا معلوم نیست خود پور داود واقعا از نظر نژاد وتخمه به کجا وابسته است شایدازطرف پدرفی المثل عرب اموی وازطرف مادرمغول چنگیزی باشد، جز خدا کسی نمی‌داند.

زبان نیز مانند نژاد است. بگذریم از اختلاط لغتها، زبان فارسی امروز ایران زبان قسمتی از مردم ایران قدیم است، نه همه مردم ایران و با زبان قدیم ایران خصوصا زبان اوستا، از زمین تا آسمان متفاوت است. باقی می‌ماند فقط اقلیم و منطقه که آن هم به قول خود پورداود: سرزمین کنونی ما پاره ای است از سرزمین بزرگ اصلی.

پاورقی:

(۱) مقدمه پورداود بر مزدیسنا و ادب پارسی.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

نتیجه اینکه مطابق فلسفه پورداود، همه معجزه‌ها در آب و خاک نهفته است و جنس و فصل روح ایرانی عبارت است از آب و خاک و هوای ایران و نه چیز دیگر، اینکه روح ایرانی را تعلیمات مزدیسنایی تشکیل می‌دهد از آن جهت است که مزدیسنا با همه خرافات و اوهام که نمونه‌اش را دیدیم معلول
و مولود همین آب و خاک است.
پور داود مدعی است:
زندگی و طرز فکر، مانند نژاد و زبان ما دنباله زندگی و اندیشه و نژاد و زبان مردمانی است که خود نیاکان ما در چند هزار سال پیش به شمارانند(۱).
من می‌گویم زندگی و طرز فکر ما، مانند نژاد و زبان ما و خیلی بیشتر از نژاد و زبان ما بکلی دگرگون شده و تحول یافته است. استعداد و هوش خداداد ایرانی، خرافات ثنوی، آتش پرستی، هومه پرستی، آفتاب پرستی، انسان پرستی و هزاران چیز دیگر از این قبیل را در پرتو تعلیمات اسلامی به دور افکنده است.
پور داود از باب"الغریق یتشبث بکل حشیش"به شاعران و سرایندگان ایرانی که با زبان مخصوص عرفان سخن می‌گفته‌اند و قرنهاست که خود را از خرافات نژادی و آب و خاکی نجات بخشیده و به جهان وطنی اسلامی خو گرفته و به تساوی نژادها ایمان آورده‌اند، خیانت می‌کند و تعبیرات عرفانی آنها
را در باب می‌و مغ و آتش و آتشکده به عنوان اظهار تمایل آنها به خرافات گذشته و منسوخ شده توجیه می‌نماید، لهذا می‌گوید:
دل یک گوینده ایرانی پس از خاموش شدن آتشکده‌ها باز آتشکده عشق است و درمان دردش در دست پیر مغانی است که دیرگاهی است از دیار دیرین خود رخت بربسته، دیگر دست کسی به دامن وی نمی‌رسد.
من هم می‌گویم دل یک گوینده اصیل و با معرفت ایرانی مانند حافظ و سعدی و مولوی و جامی و صدها گوینده دیگر از طراز اینها و یا در درجه بعد از اینها آتشکده عشق است و درمان دردش در دست پیر مغان است، ولی آتشکده عشق، آن چهار دیواری که در آنجا یک عنصر طبیعی پرستش می‌شود و برسم و برسمدان و برسمچین و طشت نه سوراخه آلات و ابزارش را تشکیل می‌دهد نیست، آتشکده

پاورقی:
(۱) همان.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

عشق"جایی است کانرا نام نیست"و پیر مغان که گوینده ایرانی درمان دردش را در دست او می‌داند آن سفید پوشان پنام بند و برسم بدست آتش زیر و رو کن که وقت خود را در بیهوده‌ترین و خرافه‌ترین کارهای جهان تلف می‌کنند نمی‌باشد، آن پیر مغان همان سالک راه و ولی ارشاد کننده است که ایرانی در دوره اسلامی پس از آشنا شدن با مفاهیم عالیه انسانی و عرفانی اسلامی با آن آشنا شده است.

اما آنها که پور داود از آنها به پیر مغان تعبیر می‌کند، قرنهاست که ایرانی به آنها تیپا زده و از محیط ایران بیرونشان افکنده است اشتباه است که بگوییم دست کسی به دامان آنها نمی‌رسد، دست آنها به دامن ایران نمی‌رسد و اگر دست هیچکس به دامان آنها نمی‌رسد، دست آقای پورداود که خوب به دامان آنها رسید، سالیان دراز با پول سرشار آنها که از جیب ملت ستمدیده هند در اثر سازش با استعمار انگلستان به دست آورده‌اند متنعم بود، از پشت به ملت نجیب و شریف ایران خنجر می‌زد و می‌خواست از نو دست و پای این ملت را به زنجیره‌های پوسیده، آتشدان و برسم و برسمچین و هومه و غیره، ببندد. متاسفانه آقای دکتر معین که مورد علاقه و احترام ما هستند و در سالهای آخر سلامت ایشان که احیانا توفیق مصاحبت دست می‌داد ایشان را مرد دور از انصافی نمی دیدیم و به اصول و شعائر اسلامی علاقه مند می‌یافتیم، دراین کتاب تا حدودزیادی تحت تاثیر پورداود قرار گرفته‌اند و هدف او را تعقیب کرده‌اند و احیانا در دفاع از زردشتی گری از اسلام مایه می‌گذارند.

مثلا در صفحه ۷۶ کتاب که راجع به تاریخی یا موهوم بودن زردشت بحث می‌کنند می‌گویند:

بعضی از دانشمندان مانند هوسینگ فرضیه‌ای اظهار کرده‌اند مبنی بر اینکه زردشت کاملا وجودی موهوم است(نظیر رستم و زال و اسفندیار).

بعد ایشان می‌گویند:

باید دانست که موهوم بودن شخصیت فرد فرد پیامبران و پیشوایان دین از طرف اشخاص مختلف اظهار شده.

و در پاورقی می‌گویند:

حتی راجع به عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم.

خیلی عجیب است که کسی واقعیت تاریخی زردشت را با رسول اکرم صلی الله علیه وآله

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مقایسه کند، یا فرضیه علمی یک دانشمند را درباره زردشت به سخنی که احیانا یک فردی(اگر چنین فردی وجود داشته است) به عنوان دشنام به مسلمین درباره رسول اکرم گفته باشد مقایسه نماید.
در صفحه ۲۷۳ که درباره احترام و قداست آتش بحث می‌کنند، می‌گویند:
"در ادیان آریایی مثل برهمنی و زردشتی و همچنین در کیشهای سامی مانند یهودی و عیسوی و"اسلام"و حتی در میان بت پرستان افریقا، آتش دارای اهمیتی خاص است".
من نمی‌دانم ایشان که در یک خانواده اصیل مسلمان بزرگ شده‌اند و خود اهل کتاب و مطالعه بودند در کجای اسلام احترام به آتش را پیدا کردند؟ آنچه در قرآن است این است که جن و شیطان از آتش آفریده شده‌اند و آدم از خاک، آدم خاکی به درگاه قرب الهی بار یافت و شیطان آتشی از درگاه رانده شد.
در صفحه ۴۱۵ پس از بحث زیاد درباره فره ایزدی می‌گویند:
"طبق مندرجات"زامیادیشت"فر"فروغی است ایزدی به دل هر که بتابد از همگنان برتری یابد، از پرتو این فروغ است: که شخص به پادشاهی رسد، شایسته تاج و تخت گردد، آسایش گستر و دادگر شود و همواره کامیاب و پیروزمند باشد، و نیز از نیروی این نور است که کسی در کمالات نفسانی و روحانی کامل گردد و از سوی خداوند به پیامبری برگزیده شود".
در صفحه ۴۲۰ می‌گویند:
"طبق مندرجات اوستا(زامیادیشت، بندهای ۳۳، ۴۰)"فر"را به صورت مرغ و عقاب تصور می‌کردند."
و در ذیل همین صفحه داستانی را که قبلا نقل کردیم که چگونه فرا یزدی را در شکل یک"بره"به دنبال اردشیر می‌دواندند نقل کرده‌اند.
در عین حال در صفحه ۴۱۵ برای اینکه این خرافه را معقول جلوه دهند کوشش می‌کنند که مفهوم آن را با مفهوم کلمه"سلطان"در قرآن مجید تطبیق دهند و حال آنکه کلمه سلطان به هیچ وجه با این مفهوم خرافی منطبق نیست، سلطان در قرآن یا به معنی"قدرت و تسلط"استعمال شده است یا به معنی دلیل و حجت که منشا غلبه و قدرت و تسلط است، و حتی در مورد تسلط شیطان بر انسان نیز به کار

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

رفته است:"انما سلطانه علی الذین یتولونه "(۱) و همچنین در مورد تسلط قانونی یک انسان بر یک عمل خاص نیز بکار رفته است"و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا "(۲) کوچکترین ارتباطی میان

این مفهوم و مفهوم «فرهٔ ایزدی» ـ که گاهی می‌گویند فروغی ایزدی که بر دل شخص بتابد و در پرتو آن به پادشاهی یا پیامبری رسد، و گاهی آن را به صورت عقاب یا گوسفند مجسم می‌کنند ـ وجود ندارد.
آیا بهتر نبود جناب اقای دکتر معین به همان «مزدیسنا و ادب پارسی» قناعت می‌کردند و به «مزدیسنا و ادب قرآنی» نمی‌پرداختند؟
آقای دکتر معین اصرار می‌ورزیدند که ثابت کنند آنچه زردشتیان کرده و می‌کنند آتش پرستی نیست، تنها قبله قرار دادن آتش است، آن چنان که مسلمین کعبه را قبله قرار می‌دهند، در صورتی که خود ایشان و هر کس دیگر می‌داند که هیچ مسلمانی در وقتی که رو به قبله می ایستد و نماز می‌خواند نمی‌خواهد به کعبه تعظیم کند و نمی‌خواهد از کعبه استمداد کند و استعانت بجوید و برای کعبه روحانیت و قدرت ماوراء الطبیعی قائل نیست. اساساً یک نفر مسلمان در حال نماز رو به قبله هست ولی توجهش به قبله نیست، یک نفر مسلمان در نماز مستقیماً با خدای خودش سخن می‌گوید که: ایاک

نعبد و ایاک نستعین "برای مسلمان رو به کعبه ایستادن نظیر با جامعه پاک بودن و با وضو بودن و مستور العوره بودن است، یعنی از آداب نماز است نه هدف نماز. و حال آنکه همه آداب زردشتیتقدیس وتعظیم خود آتش است با اعتقاد به تاثیرات ماوراء الطبیعی آن.
از همه اسف انگیزتر این است که آقای دکتر معین در فصلی که تحت عنوان "می مغانه"ترتیب داده‌اند، به پیروی پور داود چنین وانمود می‌کنند که تعبیرات"می"مغ"و غیره همه کنایه است از علاقه شاعران ایرانی به رسوم و آداب زردشتی در آخر این فصل قسمتی از ترجیح بند معروف هاتف اصفهانی را که در توحید و وحدت وجود سروده است آورده‌اند. آن ترجیح بند با این بیت آغاز می‌شود:
ای فدای

پاورقی:
(۱) سوره النحل آیه. ۱۰۰
(۲) سوره الاسراء آیه. ۳۳

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

تو هم دل و هم جان　　وی نثار رهت هم این و هم آن

آقای دکتر معین کلمات مورد نظر خودشان را که از نظر ایشان نشانه علاقه شاعر به رسوم قدیم است با حروف سیاه نشان می‌دهند، از آنجمله این مصراع را:"من شرمنده از مسلمانی".

آقای دکتر معین خود بهتر می‌دانند که شاعران مسلمان عرفان مسلک، در مقابل متظاهران به مسلمانی و ریاکاران، اصطلاحات و تعبیرات خاصی دارند، هر جا که زهد و احیانا مسلمانی را تخطئه می‌کند نظرشان به زاهد مابیها و مسلمان مابیهای دروغین است که در همه عصرها وجود داشته و دارد و همواره سد راه اسلام و مسلمین بوده و هست. حتی شاعرانی که خود در لباس روحانیت بوده‌اند و به عالیترین مقامات اجتهاد رسیده و در مسند شرع نشسته بوده‌اند مانند شیخ بهائی که علاوه بر این جهت یک مهاجر عرب است که به ایران آمده(۱) و حاج ملا احمد نراقی(۲) و میرزا محمد تقی شیرازی و حاج میرزا حبیب رضوی خراسانی و

پاورقی:

(۱) شیخ بهایی در غزل معروف خود که با این بیت آغاز می‌شود:

ساقیا بده جامی زان شراب روحانی　　تا دمی بیاسایم زین حجاب جسمانی

می‌گوید:

سجده بر بتی دارم راه مسجدم منما　　کافر ره عشقم من کجا، مسلمانی؟

زاهدی به میخانه سرخرو زمی دیدم　　گفتمش مبارک باد ارمنی مسلمانی

(۲) نراقی مجتهد معروف قرن سیزدهم که به"صفائی"متخلص بوده میگوید:

خوشا حال کسی کاندر ره عشق　　سری درباخت، یا جانی فدا کرد

در میخانه بر رویم گشادند　　مگر میخواره‌ای بر من دعا کرد

صفائی تا مرید می‌کشان شد　　عبادتهای پیشین را قضا کرد

و هم او می‌گوید:

تا مغبچگان مقیم دیرند　　در دیر مغان مرا مقام است

آن آیه که منع عشق دارد　　واعظ! بنما به من کدام است؟

وان می‌که به دوست ره نماید　　آخر به کدام دین حرام است؟

گفتیم بسی ز عشق و گفتند　　این قصه هنوز ناتمام است

از خانهٔ ما نهفته راهی است　　تا منزل او که یک دو گام است

در میکده زان شده صفایی　　کاین مدرسه منزل عوام است

مرحوم نراقی بانی مدرسه و مؤسس حوزهٔ علمیه علوم دینیه بوده است. در این حال می‌گوید:

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

و حاج شیخ محمد حسین اصفهانی و علامه طباطبائی از این گونه تعبیرات دارند این مطلب کجا و مدعای پور داود و آقای دکتر معین کجا!

بعلاوه، هاتف اصفهانی که به شعرش تمسک شده در همان ترجیع بند صریحا می‌گوید که مقصود عارفان از این تعبیرات یک سلسله معانی دیگر است و این تعبیرات را نباید به مفهوم ظاهری آنها حمل کرد می‌گوید:

هاتف ارباب معرفت که گهی مست خوانندشان و گه هشیار
از دف و چنگ و مطرب و ساقی وز می‌و جام و ساقی و زنار
قصد ایشان نهفته اسراری است که به ایما کنند گاه اظهار

با این تصریح چگونه ممکن است تعبیرات شاعر را حمل به مفهوم ظاهریش بنماییم؟.

گذشته از این، این تعبیرات مجازی و این اصطلاحات، منحصر به می‌و مغ و آتشکده که از اصطلاحات زرتشتیان است نیست، اگر منحصر به اینها بود جای این تردید بود که چرا گویندگان ایرانی فارسی زبان برای معانی عرفانی خود این کلمات را انتخاب کرده‌اند؟ آیا این کار نشانه علائق آنها به رسول و سنن کهن این سرزمین است؟

این گویندگان کلماتی از قبیل: بت، ترسا، دیر، چلیپا(صلیب)، شطرنج، نرد و غیره نیز در اصطلاحات خویش فراوان آورده‌اند. پس لازم است این کلمات را نشانه علائق این گویندگان به بت پرستی و مسیحیت و قمار بازی بدانیم!!

در چند سال پیش یکی از نویسندگانی که گرفتار چنین اندیشه‌هایی بوده است، استدلال کرده بود که غزل معروف حافظ که با این بیت آغاز می‌شود:

بلبل زشاخ سرو به گلبانگ پهلوی می‌خواند دوش درس مقامات معنوی

نشانه احساسات ملی شاعر است و شاعر به یاد گذشته افتاده، آن وقتی که هنوز اسلام به ایران نیامده بود و زبان پهلوی زبان رائج و دین زردتشتی دین رسمی بود، شاعر خواسته است به این وسیله تمایل خویش را به رسوم و سنن و آیین پیش از اسلام ابراز نماید.

<پاورقی:

در حیرتم آیا ز چه رو مدرسه کردند جایی که در آن میکده بنیاد توان کرد؟

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

یک نویسنده ماتریالیست(۱) جواب داده بود"اگر چنین است پس شعر بعدی که می‌گوید:

یعنی بیا که آتش موسی نمود گل　　تا از درخت نکته توحید بشنوی

نشانه علاقه شاعر به یهودیگری است، و شعر دیگری که در همین غزل است و می‌گوید:

این قصه عجب شنو از بخت واژگون　　ما را بکشت یار به انفاس عیسوی

نشانه علاقه شاعر به مسیحیت است".

بدون شک این اصطلاحات و تعبیرات رمز یک سلسله معانی عرفانی است و ربطی به علاقه گوینده به مذهب زردشتی یا مسیحی یا یهودی ندارد.

شمس الدین مغربی، شاعر عارف مسلک معروف در گذشته در قرن نهم هجری که از

این اصطلاحات، فراوان به کار می‌برد، در دیباچهٔ دیوان خود می‌گوید:

اگر بینی در این دیوان اشعار　　خرابات و خراباتی و خمّار

بت و زنّار و تسبیح و چلیپا　　مغ و ترسا و گبر و دیر و مینا

شراب و شاهد و شمع و شبستان　　خروش و بربط و آواز مستان

می و میخانه و رند خرابات　　حریف و ساقی و نرد و مناجات

نوای ارغنن و نالهٔ نی　　صبوح و مجلس و جام پیاپی

خم و جام و سبوی می فروشی　　حریفی کردن اندر باده نوشی

ز مسجد سوی میخانه دویدن　　در آنجا مدتی چند آرمیدن

گرو کردن پیالهٔ خویشتن را　　نهادن بر سر می جان و تن را

گل و گلزار و سرو و باغ و لاله　　حدیث شبنم و باران و ژاله

خط و خال و قد و بالا و ابرو　　عذار و عارض و رخسار و گیسو

لب و دندان و چشم شوخ و سرمست　　سر و پا و میان و پنجه و دست

مشو زنهار از این گفتار در تاب　　برو مقصود از آن گفتار دریاب

مپیچ اندر سر و پای عبارت　　اگر هستی ز ارباب اشارت

نظر را نغز کن تا نغز بینی　　گذر از پوست کن تا مغز بینی

نظر گر بر نداری از ظواهر　　کجا گردی ز ارباب سرائر

پاورقی:

(۱) دکتر ارانی، در جزوه عرفان و اصول مادی. است

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

چو هر یک را از این الفاظ جانی است به زیر هر یک از اینها جهانی است

تو جانش را طلب از جسم بگذر مسمی جوی باش از اسم بگذر

فرو مگذار چیزی از دقایق که تا باشی ز اصحاب حقایق

از همه اینها گذشته، این تعبیرات اختصاص به گویندگان ایرانی و فارسی زبان ندارد، گویندگان فارسی زبان هندی، و همچنین گویندگان عرب و عربزبان عارف مشرب، از قبیل ابن الفارض مصری و محیی الدین عربی اندلسی نیز چنین تعبیرات و اصطلاحاتی دارند. هیچ عاقلی نمی‌تواند ادعا کند که تعبیرات اینها در باره می‌و غیره یادآور علائق آنها به مراسم زرتشتیان است.

گذشته از همه اینها، تشبیه واردات قلبی و معارف افاضی و اشراقی و لذتها و بهجتهای حاصله از آن به شراب، در قرآن و نهج البلاغه نیز آمده است. قرآن کریم در سوره مبارکه دهر می‌فرماید « و سقیهم ربهم شرابا طهورا»(۱)یعنی پروردگار"ابرار"با شرابی بسیار پاک و پاک کننده آنها را سیراب می‌کند، شرابی که به قول مفسرین پیوند انسان راازهر چیز جز خدا می‌برد و او را تنها به خداوند متصل می‌سازد در نهج البلاغه گروهی از اهل معنی چنین توصیف می‌شوند:«و یغبقون کاس الحکمه بعد الصبوح » (۲) یعنی همانا شامگاهان پس از بامدادان باده حکمت سر می‌کشند. لغت می‌گوید که"غبوق"پیمانه شام و"صبوح"پیمانه صبحگاهان است. آقای دکتر معین چه نظر می‌دهند؟ آیا همه اینها را نشانه علائق گویندگان آنها به"می‌مغانه"و آداب و رسوم کهن زرتشتیان می‌دانند؟!

آقای دکتر معین در صفحه ۱۳ کتاب خود سخن مغرضانه سرجان ملکم را نقل می‌کنند مبنی بر اینکه"پیروان پیامبر عربی شهرهای ایران را با خاک یکسان ساختند، آتشکده‌ها را سوختند، موبدان را از دم تیغ گذرانیدند، کتابها و کسانی که کتابها در اختیارشان بود از بین بردند، موبدان را مجوس و ساحر می‌دانستند و کتب ایشان را کتب سحر می‌خواندند".

آقای دکتر معین، بهتر از سرجان ملکم از ماخذ تاریخ اسلام اطلاع دارند، و از همه بهتر می‌دانند که این اراجیف ساخته شخص سرجان ملکم است و در هیچ سند

پاورقی:

(۱) دهر، ۲۱.

(۲) نهج البلاغه، خطبه۱۴۸

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

تاریخی پیدا نمی‌شود! و جای تاسف است که باز هم این کلمات را که تاثیر سوء آنها در ایجاد بدبینی به اسلام در جوانان بی خبر از تاریخ اسلام و ایران بر کسی پوشیده نیست نقل می‌کنند.

آقای دکتر معین در صفحه ۲۲ که می‌خواهند زرتشتیان را در دوره اسلامی خیلی مظلوم جلوه دهند چنین می‌گویند:

"گروه دیگر که با حفظ آیین مزدیسنا در میهن خویش باقی ماندند، ناچار متحمل رفتارهای خشن و ناشایست ملت غالب و هم میهنان خود گردیده همواره مورد تحقیر و اهانت و مجبور به نهفتن عقاید و آیین اجدادی خویش بودندودراجرای آداب ومراسم دین، آزادی نداشتند و روزگار به تلخی می‌گذرانیدند مؤلف تاریخ سیستان گوید: زیاد بن ابیه ربیع رامعزول کردازسیستان و عبدالله بن ابی بکره رابه سیستان فرستاد(در سال ۵۱ هجری) و او را فرمان داد که چون آنجا شوی شاپور(کذا) همه هربدان را بکش، و آتشهاء گبرکان برافکن. پس او به سیستان شد بر این جمله و دهاقین و گبرکان سیستان قصد کردند که عاصی گردند بدین سبیل".

آقای دکتر معین داستان را تا همین جا نقل می‌کنند و تتمه‌اش را در اینجا نقل نمی‌کنند ایشان این شاهد تاریخی را برای این مدعا می‌آورند که زردشتیان در اجرای مراسم دینی آزادی نداشتند و مجبور بودند که عقاید و آیین اجدادی خویش را مخفی کنند.

تتمه این تاریخچه که خود ایشان در جای دیگر کتابشان(۱) نقل کرده‌اند این است که مسلمانان سیستان با این فرمان زیاد به مخالفت برخاستند و گفتند این فرمان بر خلاف سیرت پیغمبر و خلفای راشدین است و بر ضد تعلیمات اسلامی است مسئله به خود خلیفه که در شام بود ارجاع شد، جواب آمد که زردشتیان"معاهد"می‌باشند و خون و مال معاهد محترم است و کسی حق تعرض به آنها را ندارد.

نیز خود آقای دکتر معین در جای دیگر کتاب خود(۲) از همان تاریخ سیستان نقل

پاورقی:

(۱) صفحه. ۴۶۳

(۲) صفحه. ۲۷

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

می‌کنند که در سال ۴۶ هجری(پنج سال قبل از این واقعه)"ربیع الحارثی بیامد به سیستان و سیرتهاء نیکو نهاد و مردمان را(۱) جبر کردند تا علم
و قرآن و تفسیر آموختند و داد و عدل فرو نهاد و بسیار گبرکان مسلمان گشتند از نیکویی سیرت او".
آری این بوده حال زردشتیان در زمان خلفای راشدین و در زمان معاویه در وقتی که ربیع الحارثی حکومت می‌کرده است، هنگامی که زیاد ستمگر تصمیم ظالمانه‌ای می‌گیرد با عکس العمل شدید مسلمانان روبرو می‌شود و خلیفه ستمگر وقت هم که خود را با مخالفت مسلمانان مواجه می‌بیند حکم عامل خود را نقض و نظر مسلمانان را تایید می‌کند.
علیهذا دیگر چه جای گریه و زاری و نقل قسمتی از تاریخچه و ترک قسمتی دیگر و ادعای این که زردشتیان مجبور بودند عقائد خویش را نهفته دارند؟
ما منکر مظالم امویان نیستیم، ولی این مظالم نسبت به مظالمی که قبلا ایرانیان از طرف حکام خود می‌دیدند چیزی نبود، ثانیا امویان لبه تیز تیغ خود را متوجه آل علی کرده بودند که آنها را رقبای خود می‌دانستند و از جانب آنها احساس خطر می‌کردند، قطعا زردشتیان در حکومت اموی از پیروان
و دوستان اهل بیت وضع بهتری داشته‌اند.
البته سیاست امویان یک سیاست نژادی بود و حکومت آنها حکومت عربی بود نه اسلامی، میان عرب و غیر عرب تبعیض قائل می‌شدند، ولی این تبعیض میان عرب و غیر عرب بود یعنی حتی میان یک مسلمان عرب با مسلمان غیر عرب تفاوت قائل می‌شدند و به مذهب کاری نداشتند، زردشتیان اگر به شرائط معمول اهل ذمه عمل می‌کردند در امنیت بودند.
زردشتیان در دوره عباسیان آزادی کامل به دست آوردند، با ائمه و علمای مسلمین در اطراف عقائد اسلامی و زردشتی به مباحثه و مجادله و مبارزه قلمی می‌پرداختند قبلا در بخش اول این کتاب نقل کردیم که گرایش عمده ایران از زردشتی گری به اسلام و ویرانی آتشکده‌ها و ساختن مساجد به جای آنها در قرونی واقع شده که ایران استقلال سیاسی داشته و نفوذ عرب قطع شده بود و افرادی ایرانی
پاورقی:
(۱) یعنی مسلمانان را.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

و آریا نژاد بر ایران حکومت می‌کردند.
در کتاب تمدن ایرانی، تالیف جمعی از خاورشناسان، مقاله"مقاومت و ادامه حیات دین زرتشت"(۱) به قلم پ. ژ. مناشه می‌نویسد:
شکست و انقراض دولت ساسانی به دست اعراب مسلمان نتوانست مایه خفقان روح ایرانی شود و آیین زردشتی را نیز به صورت قطعی و کامل نابود نکرد. ایرانیان بقایای تمدن تلطیف شده و پرورده‌ای به اسلام تحویل دادند که بر اثر حیاتی که این مذهب در آن دمید جان تازه گرفت.
... ایران به یکبار مسلمان نشد و مردم تمام نواحی آن در یک موقع دین اسلام را نپذیرفتند و مقاومتی را که مذهب زردشتی در مقابل آن به خرج داد نمی‌توان نادیده گرفت.
پ. ژ مناشه پس از بحثی درباره اینکه مسلمین، مجوس را در زمره اهل کتاب می‌شمردند، می‌گوید:
مورخین و جغرافی نویسان عرب که در این مورد ماخذ اساسی ما هستند شهرهای متعددی را که هنوز در قرن سوم و چهارم هجری در آنها آتشکده‌هایی وجود داشته است نام می‌برند. پس اگر چنین آتشکده‌هایی وجود داشته قطعا روحانیونی هم برای اعمال و مراسم مذهبی در آن بوده‌اند که لزوما به اندازه کافی از رسوم مذهبی اطلاع داشته اند ضمنا طرز زندگی زردشتیان ایجاب می‌نمود که افرادی برای تعلیم قوانین و اصول مذهب با مقام نیم مذهبی وجود داشته باشد. بنابراین، تقسیمات طبقاتی دین زردشت حفظ شد و ما خواهیم دید که این تقسیمات طبقاتی نزد اقلیت زردشتی و کسانی که مردد بودند تا کدامیک از آن دو مذهب را بپذیرند فعالیت قابل توجهی به خرج داد. در قرن سوم هجری مذهب زرتشت شروع به یک نوع مبارزه قلمی نمود.

پاورقی:
(۱) صفحه. ۲۴۷

نظام اجتماعي

برای آنکه تاثیر اسلام را در ایران بررسی کنیم، لازم است نظام اجتماعی آنروز ایران را که اسلام دگرگون ساخت و نظام دیگری را حاکم کرد نیز، بررسی نماییم.
جامعه اجتماعی ایران ساسانی جامعه طبقاتی و صنفی بوده و اصول و نظامات طبقاتی به شدیدترین وجهی در آن اجرا می‌شده است.
البته نظام طبقاتی را ساسانیان اختراع نکردند. بلکه از دوره هخامنشیان و اشکانیان معمول و مجری بوده است(۱). ساسانیان این نظام را تجدید و تایید و تقویت کردند.
مسعودی در مروج الذهب(۲) می‌نویسد:

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

اردشیر بن بابک سر سلسله ساسانیان مردم را هفت طبقه قرار داد.

هم او در التنبیه و الاشراف(۳) می‌نویسد:

چون در جریان کار ضحاک، کاوه که آهنگری بیش نبود توانست ملک ضحاک را واژگون سازد، اردشیر در فرمان معروف خود، پادشاهان پس از خویش را از خطری که از ناحیه طبقه عوام پیش می‌آید برحذر داشت.

در کامل ابن اثیر می‌خوانیم که:

هنگامی که لشکر مسلمین و سپاه ایران در قادسیه به هم رسیدند، رستم فرخ زاد،"زهره بن عبدالله"را که به عنوان مقدمه الجیش مسلمین پیشاپیش آمده و با جماعت خود اردو زده بود به حضور خود طلبید و منظورش این بود بلکه با نوعی مصالحه کار را تمام کند که به جنگ نکشد. به او گفت: شما مردم عرب همسایگان ما بودید و ما به شما احسان می‌کردیم و از شما نگهداری می‌نمودیم و چنین و چنان می‌کردیم. زهره بن عبدالله گفت: امروز وضع ما با اعرابی که تو می‌گویی فرق کرده است، هدف ما با هدف آنها

پاورقی:

(۱) رجوع شود به تاریخ ایران باستان، تالیف مشیرالدوله، چاپ جیبی، جلد ششم، صفحه ۱۵۰۰ و جلد نهم، صفحه. ۲۶۸۴ ایضا تاریخ ایران، تالیف مشیرالدوله، صفحات ۱۶ و ۱۲۳ و. ۲۴۰

(۲) جلد ۱، صفحه. ۱۵۲

(۳) صفحه. ۷۶

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

دو تاست، آنها به خاطر هدفهای دنیوی به سرزمینهای شما می‌آمدند و ما به خاطر هدفهای اخروی. ما همچنان بودیم که تو وصف کردی، تا خداوند پیامبر خویش را در میان ما مبعوث فرمود و ما دعوت او را اجابت کردیم، او به ما اطمینان داد که هر که این دین را نپذیرد خوار و زبون خواهد شد و هر که بپذیرد عزیز و محترم خواهد گشت. رستم گفت: دین خودتان را برای من توضیح بده: گفت: پایه اسایش اقرار بو حدانیت خدا و رسالت محمد است گفت: نیک است، دیگر چی؟ گفت: دیگر آزاد ساختن بندگان خدا از بندگی بندگان برای اینکه بنده خدا باشند نه بنده بنده خدا. گفت: نیک است و دیگر چی؟ گفت: دیگر اینکه همه مردم از یک پدر و مادر(آدم و حوا) زاده شدند و همه با هم برادر و برابرند: گفت: این هم بسیار نیک است.

سپس رستم گفت: حالا اگر اینها را پذیرفتیم بعد چه می‌کنید حاضرید برگردید؟ گفت: آری به خدا قسم، دیگر جز برای تجارت و یا احتیاجی دیگر نزدیک شهرهای شما هم نخواهیم آمد. رستم گفت سخنت را تصدیق می‌کنم اما متاسفم که باید بگویم از زمان اردشیر رسم بر این است که به طبقات پست اجازه داده نشود دست به کاری که مخصوص طبقات عالیه و اشراف است بزنند، زیرا اگر پا از گلیم خویش درازتر کنند مزاحم طبقات اشراف می‌شوند. زهره بن عبدالله گفت: بنابراین ما از همه مردم برای مردم بهتریم، ما هرگز نمی‌توانیم با طبقات پایین آنچنان رفتار کنیم که شما می‌کنید، ما معتقدیم امر خدا را در رعایت طبقات پایین اطاعت کنیم و اهمیت ندهیم به اینکه آنها امر خدا را درباره ما اطاعت می‌کنند یا نمی‌کنند(۱).

محققین و مورخین غربی که به منابع مختلف تاریخی از یونانی و رومی و سریانی و ارمنی و عربی دست یافته‌اند، بعلاوه حفریات اخیر کمک فراوانی در کشف حقایق تاریخی به آنها کرده است، اتفاق نظر دارند که نظام طبقاتی ایران ریشه قدیمی تر دارد. کریستن سن که به همه این منابع دست داشته و مدت سی سال

پاورقی:

(۱) کامل ابن اثیر، جلد ۲، صفحه ۳۱۹ - ۳۲۰

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

در تاریخ ایران در زمان ساسانیان کار کرده است و شاید تاکنون هیچکس به پای او نرسیده باشد، در مقدمه کتاب(۱) و همچنین در فصل دوم کتاب خود(۲) مفصل در این باره بحث می‌کند، طالبان می‌توانند به آن مراجعه نمایند.

کریستن سن مدعی است که اصطلاح متداول مورخین اسلامی تحت عنوان"العظما"و"اهل البیوتات"و"الاشراف"که از شخصیتهای آن عهد و یا دوره‌های بعد یاد شده است، ترجمه ادبی کلمات پهلوی:"و اسپوهران"و"ازاذان"و"بزرگان"است(۳).

ما بحث خود را با استفاده از تحقیقات کریستن سن و دیگران به نظامات اجتماعی ایران در زمان ساسانیان اختصاص می‌دهیم.

کریستن سن در فصل هفتم کتاب خود، تحت عنوان"نهضت مزدکیه"، احوال اجتماعی ایرانیان، طبقات جامعه، خانواده، حقوق مدنی ایران را به عنوان مقدمه مورد بحث قرار می‌دهد، می‌گوید:

جامعه ایرانی بر دو رکن قائم بود: مالکیت و خون(نژاد). بنابر نامه"تنسر"حدودی بسیار محکم، نجبا و اشراف را از عوام الناس جدا می‌کرد، امتیاز آنان به لباس و مرکب و سرای و بستان و زن و خدمتکار بود... بعلاوه، طبقات از حیث مراتب اجتماعی درجاتی داشتند، هر کس را در جامعه درجه و مقامی ثابت بود. و از قواعد محکم سیاست ساسانیان یکی این را باید شمرد که هیچکس نباید خواهان درجه‌ای باشد فوق آنچه به مقتضای نسب به او تعلق می‌گیرد... قوانین مملکت حافظ پاکی خون خاندانها و حفظ اموال غیر منقول آنان بود، در فارسنامه عبارتی است که ظاهرا ماخوذ از"آیین نامگ"عهد ساسانیان است:" عادت ملوک فرس و اکاسره آن بودی کی از همه ملوک اطراف چون صین و روم و ترک و هند دختران ستدندی و پیوند ساختندی و هرگز هیچ دختر بدیشان ندادندی، دختران را جز با کسانی که از اهلبیت ایشان بودند مواصلت نکردندی". نام خانواده‌های بزرگ را در دفاتر ثبت می‌کردند، دولت حفظ آن را

پاورقی:

(۱) صفحات ۲۹ - ۳۶ از ترجمه فارسی.

(۲) صفحات ۱۱۷ -. ۱۶۱

(۳) ایران در زمان ساسانیان، صفحه ۳۳۹ -. ۳۴۱

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

عهده‌دار بود و عامه را از خریدن اموال اشراف منع می‌کرد، با وجود این قهرا بعضی خانواده‌های نجیب به مرور زمان منقرض می‌شدند... در میان طبقات عامه تفاوتهای بارزی بود هر یک از افراد مقامی ثابت داشت و کسی نمی‌توانست به حرفه‌ای مشغول شود مگر آنچه از جانب خدا برای آن آفریده شده بود(۱).

آقای سعید نفیسی می‌گوید:

از اختلافات دینی و طریقتی که بگذریم، چیزی که بیش از همه در میان مردم ایران نفاق افکنده بود امتیاز طبقاتی بسیار خشنی بود که ساسانیان در ایران برقرار کرده بودند و ریشه آن در تمدنهای(ایرانی) پیشین بوده، اما در دوره ساسانی بر سختگیری افزوده بودند. در درجه اول هفت خانواده اشراف و پس از ایشان طبقات پنجگانه امتیازاتی داشتند و عامه مردم از آن محروم بودند تقریبا مالکیت انحصار به آن هفت خانواده(هفت فامیل) داشت ایران ساسانی که از یک سو به رود جیحون و سوی دیگر به کوههای قفقاز و رود فرات می‌پیوست، ناچار حدود صد و چهل میلیون جمعیت داشته است. اگر عده افراد هر یک از هفت خاندان را صد هزار تن بگیریم، شماره ایشان به هفتصد هزار نفر می‌رسد، و اگر فرض کنیم که مرزبانان و دهگانان که ایشان نیز تا اندازه‌ای از حق مالکیت بهره مند بوده‌اند نیز هفتصد هزار نفر می‌شده‌اند تقریبا از این صد و چهل میلیون، یک میلیون و نیم حق مالکیت داشته و دیگران همه از این حق طبیعی خداداد محروم بوده‌اند ناچار هر آیین تازه‌ای که این امتیازات ناروا رااز میان می‌برد و برابری فراهم می‌کرد و به این ملیونها مردم ناکام حق مالکیت می‌داد و امتیازات طبقاتی را از میان می‌برد، همه مردم با شور و هیجان بدان می‌گرویدند(۲).

در شاهنامه فردوسی که منابعش همه ایرانی و زردشتی است داستان معروفی آمده است که به طور واضح نظام طبقاتی عجیب و طبقات بسته و مقفل آن دوره را

پاورقی:

(۱) ایران در زمان ساسانیان، صفحات ۳۳۹ - ۳۴۱

(۲) تاریخ اجتماعی ایران، جلد دوم، صفحه ۲۴ - ۲۵

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

نشان می‌دهد، که تحصیل دانش نیز از مختصات طبقات ممتاز بوده است.
می‌گوید در جریان جنگهای قیصر روم و انوشیروان، قیصر به طرف شامات که در آنوقت در تصرف انوشیروان بود قشون کشید، و سپاه ایران به مقابله پرداخت. در اثر طول کشیدن مدت، خزانه ایران خالی شد، انوشیروان با بوذر جمهر مشورت کرد، قرار بر این شد که از بازرگانان قرضه بخواهند
گروهی از بازرگانان دعوت شدند، در آن میان یک نفر"موزه فروش"بود که از نظر طبقاتی چون کفشگر بود از طبقات پست به شمار می‌آمد، گفت من حاضرم تمام قرضه را یکجا بدهم، به شرط اینکه اجازه داده شود یگانه کودکم که خیلی مایل است درس بیاموزد به معلم سپرده شود.

بدو کفشگر گفت کاین من دهم — سپاسی ز گنجور بر سر نهم
بدو کفشگر گفت کای خوب چهر — نرنجی بگویی به بوذر جمهر
که اندر زمانه مرا کودکی است — که بازار او بر دلم خوار نیست
بگویی مگر شهریار جهان — مرا شاد گرداند اندر نهان
که او را سپارم به فرهنگیان — که دارد سر مایه و هنگ آن
فرستاده گفت این ندارم برنج — که کوتاه کردی مرا راه گنج
بیامد بر شاه بوذرجمهر — که ای شاه نیک اختر خوب چهر
یکی آرزو کرد موزه فروش — اگر شاه دارد به گفتار گوش
فرستاده گفتا که این مرد گفت — که شاه جهان با خرد باد جفت
یکی پور دارم رسیده به جای — به فرهنگ جوید همی رهنمای
اگر شاه باشد بدین دستگیر — که این پاک فرزند گردد دبیر
به یزدان بخواهم همی جان شاه — که جاوید بادا سزاوار گاه
بدو گفت شاه ای خردمند مرد — چرا دیو چشم تو را خیره کرد؟!
برو همچنان باز گردان شتر — مبادا کزو سیم خواهیم و زر
چو بازارگان بچه گردد دبیر — هنرمند و با دانش و یاد گیر
چو فرزند ما بر نشیند به تخت — دبیری بیایدش پیروز بخت
هنر یابد ار مرد موزه فروش — سپارد بدو چشم بینا و گوش
به دست خردمند مرد نژاد — نماند جز از حسرت و سرد باد

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

بما بر پس از مرگ نفرین بود | چو آیین این روزگار این بود
هم اکنون شتر باز گردان به راه | درم خواه و از موزه دوزان مخواه
فرستاده برگشت و شد با درم | دل کفشگر زان درم پر زغم (۱)

کریستن سن می‌گوید:

به طور کلی بالا رفتن از طبقه‌ای به طبقه دیگر مجاز نبود، ولی گاهی استثناء واقع می‌شد، و آن وقتی بود که یکی از آحاد رعیت، اهلیت و هنر خاصی نشان می‌داد، در این صورت بنابر نامه"تنسر"آن را(باید) بر شهنشاه عرضه کنند، بعد تجربت موبدان و هرابذه و طول مشاهدات، تا اگر مستحق بدانند به غیر طائفه الحاق فرمایند... مردمان شهری نسبه وضع خوبی داشتند، آنان هم مانند روستائیان مالیات سرشماری می‌پرداختند ولی گویا از خدمات نظامی معاف بودند و به وسیله صناعت و تجارت صاحب مال و جاه می‌شدند. اما احوال رعایا به مراتب از آنان بدتر بود، مادام العمر مجبور بودند در همان قریه ساکن باشند و بیگاری انجام دهند و در پیاده نظام خدمت کنند به قول آمیانوس مارسلینوس:"گروه گروه"از این روستائیان پیاده از پی سپاه می‌رفتند گویی ابدالدهر محکوم به عبودیت هستند، به هیچ وجه مزدی و پاداشی به آنان نمی‌دادند"... در باب احوال رعایایی که در زیر اطاعت اشراف و ملاک بوده‌اند اطلاع بیشتری نداریم. امیانوس گوید:"اشراف مزبور خود را صاحب اختیار جان غلامان و رعایا می‌دانستند". وضع رعایا در برابر اشراف و ملاک به هیچ وجه با احوال غلامان تفاوتی نداشت... با وجود این نظر به اهمیت فوق العاده‌ای که زراعت در دین زردشت داشته، چنانکه کتابهای مقدس در ستایش این کار مبالغه کرده‌اند، مسلم است که حقوق قانونی زارعین از روی کمال دقت معین بوده است، چند نسک از نسکهای اوستا محتوی قواعد و احکامی در این خصوص بوده‌اند(۲).

ایضا می‌گوید:

پاورقی:

(۱) شاهنامه فردوسی، چاپ سازمان کتابهای جیبی، جلد ششم، صفحات ۲۵۸ - ۲۶۰

(۲) ایران در زمان ساسانیان، صفحات ۳۴۳ -. ۳۴۶

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

اطلاعاتی که راجع به جامعه ایرانی می‌توانیم از منابع قدیمه استخراج کنیم، هر چند ناقص و پراکنده است ولی ما را با یک جامعه آشنا می‌کند که نیروی ذاتی و استحکام باطنی آن مبتنی بر علائق عمیق و عتیقی بود که راجع به پیوند خلل ناپذیر دودمانی داشت. قوانین را برای پاسبانی خانواده(خون نژاد) و دارایی(مالکیت) وضع کرده بودند و به این وسیله می‌خواستند امتیاز طبقات را با دقت هر چه تمامتر حفظ کنند(۱)...

کریستن سن در فصل هشتم کتاب خویش نیز نمونه‌ها و دلائل و قرائنی برای زندگی خشن طبقاتی آنروز ذکر می‌کند(۲).

دو مزیل نیز در مقاله‌ای تحت عنوان"طبقات اجتماعی ایران قدیم"توضیحاتی در این زمینه داده است(۳).

مسئله تعلیمات عمومی و روحانیت دینی که با هم مربوط بوده‌اند وضع خاصی داشته است.

سعید نفیسی می‌گوید:

در این دوره طبقه روحانیان در ایران برتری کامل در همه شؤون اجتماعی داشتند، روحانیان به سه دسته تقسیم می‌شدند، نخست موبدان بودند... سرکرده موبدان، به عنوان موبدان موبد، یا موبد موبدان در پایتخت، اول شخص مملکت و دارای اختیارات نامحدود بوده است... پس از موبدان طبقه هیربدان بودند که قضاوت و تعلیم و تربیت فرزندان سپرده به ایشان بوده است، و در این دوره تعلیم و تربیت و فراگرفتن علوم متداول انحصار به موبد زادگان و نجیب زادگان داشته و اکثریت نزدیک به اتفاق فرزندان ایران از آن محروم بوده‌اند. پس از هیربدان، طبقه آذربدان بودند که حکم متولیان و خادمان آتشکده‌ها و موقوفات بسیار آنها را داشته‌اند و وظیفه ایشان نخست نگهداری آتشهای مقدس هر آتشکده‌ای و سپس شست و شو و پاکیزه نگاهداشتن محوطه آتشکده و اداره کردن مراسم دینی مانند نمازها و جشنهای کستی بندان برای کودکان و زناشوییها و مراسم

پاورقی:

(۱) همان کتاب، صفحه. ۳۵۹

(۲) رجوع شود به صفحات ۳۸۸ و ۳۹۰ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۵۳۲ همان کتاب.

(۳) کتاب تمدن ایرانی، صفحات ۵۱ -. ۵۶

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مردگان بوده است(۱)...
بحث دیگر درباره نظامات اجتماعی ایران مربوط است به رژیم حکومت ساسانیان، حکومت ساسانیان استبدادی محض بوده است. آنان خود را آسمانی نژاد و مظهر خدا می‌دانستند و از مردم به کمتر از سجده راضی نمی‌شدند، و مردم با این وضع خو گرفته بودند. کسانی که بخواهند از این نظر جامعه ایرانی آنروز را مطالعه کنند می‌توانند رجوع کنند به کتابهای: تاریخ ادبیات ادوارد براون، جلد اول ترجمه آقای علی پاشا صالح(۲). و کتاب تمدن ایرانی، تالیف جمعی از خاورشناسان، ترجمه دکتر بهنام(۳)، و تاریخ اجتماعی ایران، تالیف سعید نفیسی، جلد دوم(۴)، و مخصوصا ایران در زمان ساسانیان، تالیف کریستن سن محقق دانمارکی، ترجمه رشید یاسمی(۵).
ما فعلا مقتضی نمی‌بینیم در این باره بحثی بکنیم، بعدا در بخش خدمات ایران به اسلام اندکی در این باره بحث خواهیم کرد.

نظام خانوادگي

در دوره ساسانی چیزی که بیش از همه دستخوش تصرف و ناسخ و منسوخ و جرح و تعدیل موبدان بود"حقوق شخصی"است. مخصوصا احکام نکاح وارث به اندازه ای پیچیده و مبهم بود که موبدان هر چه می‌خواستند می‌کردند و در این زمینه اختیاراتی داشتند که در هیچ شریعتی به روحانیان نداده‌اند(۶).
تعدد زوجات در دوره ساسانی جاری و معمول بوده است. زردشتیان عصر اخیر درصدد انکار این اصل هستند، ولی جای انکار نیست، همه مورخین نوشته‌اند،
پاورقی:
(۱) تاریخ اجتماعی ایران، جلد دوم، صفحات ۲۵ -. ۲۶
(۲) صفحات ۱۴۲ و ۱۹۲ و. ۱۹۳
(۳) صفحات ۱۸۹ -. ۱۹۴
(۴) صفحه. ۱۶
(۵) صفحات ۴، ۱۱۲، ۱۴۶، ۲۷۵، ۲۸۴، ۲۹۱، ۳۳۰، ۴۰۱، ۴۰۵، ۴۲۶، ۴۳۰، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۸۵، ۴۹۶، ۵۱۷،. ۵۲۸
(۶) تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۲، صفحه. ۳۴

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

از هرودوت یونانی و استرابون در عصر هخامنشی گرفته تا مورخین عصر حاضر.
هرودوت درباره طبقه اشراف عهد هخامنشی می‌گوید:
هر کدام از آنها چند زن عقدی دارند ولی عده زنان غیر عقدی بیشتر است(۱).
استرابون درباره همین طبقه می‌گوید:
آنها زنان زیاد می‌گیرند، و با وجود این زنان غیر عقدی بسیار دارند(۲).
ژوستن، از مورخان عصر اشکانی، درباره اشکانیان می‌گوید:
تعداد زنان غیر عقدی در میان آنها و به خصوص در خانواده سلطنتی از
زمانی متداول شده بود که به ثروت رسیده بودند، زیرا زندگانی صحرا گردی مانع از داشتن زنان متعدد است(۳).

آنچه در ایران باستان در میان طبقه اشراف معمول بوده است چیزی بالاتر از تعدد زوجات، یعنی حرمسرا بوده است. و لهذا نه محدود به حدی بوده است، مثلا چهارتا یا بیشتر یا کمتر، و نه مشروط به شرطی از قبیل عدالت و تساوی حقوق زنان و توانایی مالی یا جنسی، بلکه همان طور که نظام اجتماعی یک نظام طبقاتی بوده است نظام خانوادگی نیز چنین بوده است.

کریستن سن می‌گوید:

اصل تعدد زوجات، اساس تشکیل خانواده به شمار می‌رفت. در عمل عده زنانی که مرد می‌توانست داشته باشد به نسبت استطاعت او بود. ظاهرا مردان کم بضاعت به طور کلی بیش از یک زن نداشتند. رئیس خانواده(کذگ خوذای کد خدا) از حق ریاست دودمان(سرادریه دوذگ سرداری دودمان) بهره مند بود. یکی از زنان، سوگلی و صاحب حقوق کامله محسوب شده و او را"زن‌ی پادشاییها"(پادشاه زن) یا زن ممتاز می‌خوانده‌اند، از او پست‌تر زنی بود که عنوان خدمتکاری داشت و او را زن خدمتکار"زن‌ی چگاریها چاکر زن"می‌گفتند. حقوق قانونی این دو نوع زوجه مختلف بود... شوهر مکلف بوده که مادام العمر زن ممتاز خود را نان

پاورقی:

(۱) مشیرالدوله، تاریخ ایران باستان، جلد ششم، چاپ جیبی، صفحه۱۵۳۵.
(۲) همان، صفحه۱۵۴۳
(۳) همان، جلد ۹ / صفحه ۲۶۹۳.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

دهد و نگهداری نماید. هر پسری تا سن بلوغ و هر دختری تا زمان ازدواج دارای همین حقوق
بوده‌اند اما زوجه‌هایی که عنوان چاکر زن داشته‌اند فقط اولاد ذکور آنان در خانواده پدری پذیرفته می‌شده است، در کتب پارسی متاخر پنج نوع ازدواج شمرده شده است. ولی ظاهرا در قوانین ساسانی جز دو قسمتی که ذکر شد قسم دیگری نبوده است(۱).

دختر مستقلا حق اختیار شوهر نداشت، این حق به پدر اختصاص داشت اگر پدر در قید حیات نبود شخص دیگری اجازه شوهر دادن دختر را داشت این حق نخست به مادر تعلق می‌گرفت و اگر مادر مرده بود متوجه یکی از عموها یا دایی‌های او می‌شد(۲).

شوهر بر اموال زن ولایت داشت و زن بدون اجازه شوهر حق نداشت در اموال خویش تصرف کند، به موجب قانون زناشویی فقط شوهر شخصیت حقوقی داشت(۳) شوهر می‌توانست به وسیله یک سند قانونی زن را شریک خویش سازد، در این صورت زن شریک المال می‌شد و می‌توانست مثل شوی خود در آن تصرف کند، فقط بدین وسیله زوجه می‌توانست معامله صحیحی با شخص ثالث به عمل آورد(۴).

هرگاه شوهری به زن خود می‌گفت: از این لحظه تو آزاد و صاحب اختیار خودت هستی، زن بدین وسیله از نزد شوهر خود طرد نمی‌شد، ولی اجازت می‌یافت به عنوان"زن خدمتکار"(چاکر زن) شوهر دیگری اختیار کند... فرزندانی که در ازدواج جدید در حیات شوهر اولش می‌زایید از آن شوهراولش بود یعنی زن تحت تبعیت شوهر اول باقی می‌ماند(۵).

شوهر حق داشت یگانه زن خود را یا یکی از زنانش را(حتی زن ممتاز خود را) به مرد دیگری که بی آنکه قصوری کرده باشد محتاج شده بود بسپارد (عاریه بدهد)، تا این مرد از خدمات آن زن استفاده کند، رضایت زن شرط نبود. در این صورت شوهر دوم حق دخل و تصرف در اموال زن را نداشت و فرزندانی که در این ازدواج

پاورقی:

(۱) ایران در زمان ساسانیان، صفحه ۳۴۶ و ۳۴۷

(۲) همان، صفحه ۳۵۱، و تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۲، صفحه. ۴۴

(۳) ایران در زمان ساسانیان، صفحه ۳۵۲، و تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۲، صفحه ۴۶

(۴) ایران در زمان ساسانیان، صفحه ۳۵۲، و تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۲، صفحه ۴۶

(۵) ایران در زمان ساسانیان، صفحه ۳۵۳

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

متولد می‌شدند متعلق به خانواده شوهر اول بودند و مانند فرزندان او محسوب می‌شدند... این عمل را از اعمال خیر می‌دانستند و کمک به یک همدین تنگدست می‌شمردند(۱).

کرستن سن می‌گوید:

یکی از مقررات خاصه فقه ساسانی"ازدواج ابدال"است که نویسنده نامه تنسر به شرح آن پرداخته است و تفصیل آن در کتاب"الهند"بیرونی است که مستقیما از ترجمه مفقود ابن المقفع گرفته و آن این است:

"اذا مات الرجل و لم یخلف ولدا ان ینظروا(فلینظروا، ظ) فان کانت له امراه زوجوها من اقرب عصبته باسمه، و ان لم یکن له امراه فابنه المتوفی او ذات قرابته، فان لم توجد خطبوا علی العصبیه(العصبه) من مال المتوفی فما کان من ولد فهو له و من اغفل ذلک و لم یفعل فقد قتل مالا یحصی من الانفس لانه قطع نسل المتوفی و ذکره الی آخر الدهر(۲)

خلاصه این است که برای اینکه نام خانواده‌ها محفوظ بماند و اصل مالکیت خاندانهائی که حق مالکیت داشته‌اند متزلزل نشود و ثروتی که از آنها باقی میماند به دست بیگانه نیفتد، اگر کسی می‌مرد و فرزند پسری از او باقی نمیماند و به اصطلاح اجاقش کور میماند"ازدواج نیابی"بعد از فوتش انجام می‌دادند، قاعده و قانون این بود که لزوما زن او را به نزدیکترین خویشاوندانش ولی به نام متوفی، شوهر دهند و اگر زن ندارد دخترش و یا یکی از زنان نزدیکش را به نام او به نزدیکترین خویشاوندانش شوهردهند و اگر نبود زن بیگانه ای را با مال او جهیزیه داده و به نیابت از او به یکی از خویشاوندان نزدیکش شوهر دهند. پسری که از این"ازدواج نیابی"پدید می‌آید قانونا پسر متوفی محسوب و وارث او شمرده می‌شود، و کسی که از ادای این تکلیف غفلت ورزد سبب قتل نفوس زیادی شده، زیرا نسل متوفی را قطع کرده و نام او را تا ابد به فراموشی سپرده است.

در باب ارث مقرر بود که زن ممتاز و پسرانش یکسان ارث ببرند، به دختران شوهر نکرده نصف سهم می‌دادند. چاکر زن و فرزندان او حق ارث نداشتند، ولی پدر

پاورقی:

(۱) ایران در زمان ساسانیان، صفحه ۳۵۴، و تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۲، صفحه ۴۵

(۲) ایران در زمان ساسانیان، صفحه ۳۵۵

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

می‌توانست قبلا چیزی از دارایی خود را به آنان ببخشد یا وصیت کند که پس از مرگ به آنان بدهند(۱).

کریستن سن شرح مفصلی درباره رسم"پسر خواندگی"که از اهتمام فوق العاده آن دوره به جلوگیری از متلاشی شدن نام خانواده‌ها سرچشمه می‌گیرد نقل می‌کند(۲) ما برای اجتناب از اطاله بیشتر سخن از ذکر آنها خودداری می‌کنیم.

ملاک و محور مقررات خانوادگی دو چیز بوده و همه مقررات برای حفظ آن دو بوده است: نژاد، ثروت.

ازدواج با محارم که سنتی رایج بوده در آن عهد و از دوران پیشین سابقه داشته است، روی همین اساس قرار داشته است. یعنی خاندانها برای اینکه مانع اختلاط خون خود با بیگانه و افتادن ثروت خود در اختیار بیگانه بشوند کوشش می‌کرده‌اند تا حد امکان با اقربای نزدیک خود ازدواج کنند، و چون این عمل بر خلاف مقتضای طبع بوده بازور و قدرت مذهب و اینکه اجر و پاداشش در جهان دیگر عظیم است و کسی که امتناع ورزد جایش در دوزخ است آن را کم و بیش به خورد مردم می‌داده اند.

در کتاب ارداى ویرافنامه که آن را به"نیک شاپور"از دانشمندان زمان خسرو اول نوشین روان نسبت داده‌اند و شرحی از معراج روح است، چنین آمده است که در آسمان دوم روانهای کسانی را دیده است که"خویتک دس"(ازدواج با محارم) کرده بودند و تا جاویدان آمرزیده شده بودند و در دورترین جاهای دوزخ روان زنی را گرفتار عذاب جاودانی دیده زیرا که"خویتک دس"را به هم زده است، سرانجام گفته شده است"ویراف"که روان وی به معراج رفته هفت تن از خواهران خود را به همسری برگزیده است. در کتاب سوم"دینکرت"در این زمینه اصطلاحات دیگری به کار رفته از آن جمله اصطلاح"نزد پیوند"است که به معنی پیوند با نزدیکان باشد و در این زمینه به پیوند پدر با دختر و برادر با خواهر اشاره کرده‌اند."نوسای برزمهر"از روحانیان زردشتی که این قسمت از دینکرت را تفسیر کرده سودهای بسیاری برای این گونه زناشویی آورده و گفته است که گناهان جانکاه را جبران

پاورقی:

(۱) همان مدرک، صفحه ۳۵۷.

(۲) همان مدرک، صفحات ۳۵۵ - ۳۵۷.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

می‌کند(۱).

کریستن سن می‌گوید:

اهتمام در پاکی نسب و خون خانواده یکی از صفات بارزه جامعه ایرانی به شمار می‌رفت، تا به حدی که ازدواج با محارم را جایز می‌شمردند و چنین وصلتی را"خویذوگدس"(در اوستا خوایت ودث) می‌خواندند این رسم از قدیم معمول بود حتی در عهد هخامنشیان اگر چه معنی لفظ خوایت ودث در

اوستای موجود مصرح نیست ولی در نسکهای مفقود مراد از آن بی شبهه مزاوجت با محارم بود(۲).

زردشتیان و مخصوصا پارسیان هند در عصر اخیر که احساس شناعت کرده‌اند و خود آن را ترک کرده‌اند اخیرا در صدد انکار این عمل شده و از اصل، آن

را به عنوان یک سنت زردشتی انکار کرده اند، در صدد بر آمده‌اند برای کلمه"خویتک دس"تاویل و توجیهی بسازند، کریستن سن می‌گوید:

با وجود اسناد معتبری که در منابع زردشتی و کتب بیگانگان معاصر عهد ساسانی دیده می‌شود، کوششی که بعضی از پارسیان جدید برای انکار این عمل یعنی وصلت با اقارب می‌کنند، بی اساس و سبکسرانه است(۳).

سعید نفیسی می‌گوید:

چیزی که از اسناد آن زمان حتما به دست می‌آید و با همه هیاهوی جاهلانه که اخیرا کرده‌اند از بدیهیات مسلم تمدن آن زمان است این است که نکاح نزدیکان و محارم و زناشویی در میان اقارب درجه اول حتما معمول بوده است (۴).

سعید نفیسی آنگاه نصوصی را که در کتب مقدس زردشتیان از قبیل دینکرت آمده است و تصریحاتی که نویسندگان اسلامی از قبیل مسعودی، ابوحیان توحیدی، ابوعلی بن مسکویه کرده‌اند می‌آورد و جریان ازدواج قباد با دختر یا

پاورقی:

(۱) تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۲، ص ۳۹.

(۲) ایران در زمان ساسانیان، ص ۳۴۷.

(۳) همان، ص ۳۴۸.

(۴) تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۲، صفحه ۳۵.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

خواهر زاده، و ازدواج بهرام چوبین با خواهر، و ازدواج مهران گشنسب که بعد مسیحی شد با خواهر خود را یادآور می‌شود.

مرحوم مشیرالدوله درکتاب نفیس خود:"ایران باستان"از استرابون مورخ قدیم یونانی درباره هخامنشیان نقل می‌کند که:

اینها(مغ‌ها) موافق عاداتشان حتی مادرانشان را ازدواج می‌کنند(۱).

درباره اشکانیان می‌گوید:

بعضی از مورخین خارجه، ازدواج شاهان اشکانی را با اقرباء و خویشان نزدیک با نهایت نفرت ذکر می‌کنند، چنین نسبتی را"هرودوت به کمبوجیه، و پلوتارک به اردشیر دوم هخامنشی داده‌اند ولکن بعضی از نویسندگان پارسی زردشتی این نسبت را رد کرده می‌گویند. کلمه خواهر را در مورد اشکانیان نباید به معنی حقیقی فهمید، کلیه شاهزاده خانمها را شاهان پارتی خواهر می‌خواندند زیرا از یک دودمان و خانواده بودند و دختر عمو و نوه عمو و غیرها نیز در تحت این عنوان در می‌آمدند.

آنگاه خود مشیرالدوله اضافه می‌کند و می‌گوید:

ولی چون در تاریخ نویسی باید حقیقت را جستجو کرد و نوشت، حاق مسئله این است که ازدواج با اقربای خیلی نزدیک در ایران قدیم موسوم به"خوتک دس"پسندیده بوده و ظاهرا جهت آن را حفظ خانواده و پاکی نژاد قرار می‌دادند(۲).

یعقوبی - مورخ معتبر قرن سوم هجری، که خود ایرانی است نیز می‌گوید:

ایرانیان با مادران و خواهران و دختران خود ازدواج می‌کردند و این کار را نوعی صله رحم و عبادت می‌دانستند(۳).

کریستن سن درباره عیسویان ایران می‌گوید:

آنها نیز به تقلید زردشتیان برخلاف قوانین مذهبی خود به مزاوجت با اقارب عادت کرده بودند "ماربها"که در سال ۵۴۰(میلادی) جاثلیق عیسویان شده بود بر ضد این امر که خلاف شرع نصاری بود کوششی

پاورقی:

(۱) جلد ششم، چاپ جیبی، صفحه. ۱۵۴۶.

(۲) جلد نهم چاپ جیبی، صفحه ۲۶۹۳.

(۳) تاریخ یعقوبی، جلد اول، صفحه ۱۵۲.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

فوق العاده کرد(۱).

در صدر اسلام، ازدواج با محارم میان زردشتیان امر رائجی بوده است، لهذا این مسئله پیش آمده است که گاهی بعضی از مسلمین بعضی از زردشتیان را به علت این کار، مورد ملامت و دشنام قرار میدادند و آنها را بدین سبب زنازاده می‌خواندند، اما ائمه اطهار مسلمانان را از این بدگویی منع می‌کردند تحت این عنوان که این عمل در قانون آنها مجاز است وهر قومی نکاحی دارند و اگر مطابق شریعت خود ازدواج کنند فرزندانشان زنازاده محسوب نمی‌شوند(۲).

و هم در روایات باب حدود آمده است که در حضور امام صادق علیه السلام شخصی از شخص دیگر پرسید که با آن مردی که از او طلبکار بودی چه کردی؟ آن مرد گفت او یک ولدالزنائی است. امام سخت بر آشفت که این چه سخنی بود؟ آن شخص گفت قربانت گردم او مجوسی است و مادرش دختر پدرش است و لهذا هم مادرش است و هم خواهرش پس قطعا ولدالزناست. امام فرمود: مگر نه این است که در دین آنها این عمل جایز است و او به دین خود عمل کرده است؟ پس تو حق نداری او را ولدالزنا بخوانی(۳).

صدوق در توحید، روایتی نقل می‌کند و همان روایت در وسائل الشیعه ابواب النکاح آمده است که روزی از روزها علی علیه السلام از مردم تقاضا می‌کرد تا زنده است فرصت را مغتنم شمرده مشکلات خویش را بپرسند و این جمله را تکرار می‌کرد:"سلونی قبل ان تفقدونی"یکی از سؤال کنندگان اشعث بن قیس کندی بود، این مرد نسبت به ایرانیان نظر خوشی نداشت و ما مجادله او را با علی علیه السلام درباره ایرانیان در صفحات پیش نقل کردیم این مرد از علی سؤال کرد: چرا با مجوس مانند اهل کتاب معامله می‌کنید و از آنها جزیه می‌گیرید و حال آنکه آنها کتاب آسمانی ندارند.

علی علیه السلام فرمود آنها کتابی داشته‌اند، خداوند پیامبری در میان آنها مبعوث فرمود و در شریعت آن پیامبر ازدواج با محارم جایز نبود، یکی از پادشاهان آنها در یک شب که مست بود در حال مستی با دختر خویش در آمیخت، مردم آگاه شدند و

پاورقی:

(۱) ایران در زمان ساسانیان، صفحه. ۴۴۸

(۲) وسائل الشیعه، چاپ امیربهادر، جلد ۳، ابواب مواریث، صفحه ۳۶۸.

(۳) وسائل الشیعه، چاپ امیربهادر، ابواب الحدود، صفحه ۴۳۹.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

شورش کردند و گفتند تو دین ما را فاسد کردی و اکنون لازم است بر تو حد جاری کنیم. آن پادشاه نیرنگی اندیشید، به آنها گفت همه گرد آیید و سخن مرا بشنوید، اگر ناصواب بود هر تصمیمی می‌خواهید بگیرید. مردم جمع شدند و او به آنها گفت: خودتان می‌دانید که در میان افراد بشر هیچ کس به پای پدر بزرگ و مادر بزرگ ما آدم و حوا نمی‌رسد، همه گفتند راست است. گفت مگر نه این است که این دو بزرگوار که صاحب پسران و دختران شدند، همانها را با یکدیگر زن و شوهر قرار دادند؟ گفتند راست می‌گویی گفت پس معلوم می‌شود که ازدواج با محارم از قبیل دختر یا خواهر مانعی ندارد. مردم با این بیان قانع شدند و از آن پس این رسم، مشروع تلقی شد و مردم عمل کردند(۱).

از این سؤالها و جوابها بر می‌آید که در صدر اسلام زردشتیان زناشویی با محارم را اجرا می‌کردند و به همین جهت مورد بحث و پرسش واقع شده است.

فقهای اسلام، اعم از شیعه و سنی، و اعم از ایرانی و غیر ایرانی، در ابواب مختلف فقه این بحث را به عنوان یک مسئله که در خارج مصداق دارد طرح و بحث میکرده‌اند، این فقهاء غالبا ایرانی بودند و برخی از آنها مانند ابوحنیفه از دو پشت بالاتر مجوسی بوده‌اند و اگر چنین سنتی در میان زردشتیان رائج نمی‌بود محال بود که چنین بحثی در فقه صدر اول اسلام طرح شود.

شیخ بزرگوار ابوجعفر طوسی در کتاب الخلاف، جلد دوم، کتاب الفرائض مسئله‌های ۱۱۹ تا ۱۲۳، مسائل مربوط به میراث مجوسی را خصوصا آنگاه که از دو جهت ملاک ارث در او باشد، یعنی مثلا وارث هم مادر متوفی باشد و هم خواهر پدری او، طرح کرده است و جواب داده است و نظریات سایر فقهای اسلام را نیز منعکس کرده است.

انکار وجود چنین سنتی در میان زردشتیان از قبیل انکار بدیهیات است ولی زردشتیان اخیرا برای چندمین بار در تاریخ این آیین، درصدد تجدید نظر و حک و اصلاح در اصول و فروع آن بر آمده‌اند و ناچار دروغهای مصلحتی زیادی را در این زمینه تجویز کرده‌اند.

پاورقی:

(۱) توحید صدوق، چاپ مکتبه الصدوق، صفحه ۳۰۶ و وسائل الشیعه، جلد ۳، صفحه۴۶.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

با اینکه زنان مجموعا وضع ناگواری داشته‌اند، گاهی به جریانات تاریخی بر می‌خوریم که نشان می‌دهد برخی زنان از نظر تحصیلات عالیه مقام شامخی داشته‌اند. محققین یک کتاب حقوقی را که در آن عهد نوشته شده است نام می‌برند به نام"مادیگان هزار داذستان"یعنی گزارش هزار فتوای قضائی، قسمتی از این کتاب موجود است و برخی از محققان اروپایی از قبیل بارتلمه آن را ترجمه و چاپ کرده‌اند. در این کتاب نام گروهی از قضات آن عهد آمده است، و البته منابع حقو قی آن عهد اوستا و زند بوده است.

در این کتاب داستانی آمده است مبنی بر اینکه:

یکی از قضات در موقعی که به محکمه می‌رفت، پنج زن او را احاطه کردند، و یکی از آنها سؤالاتی از او نمود راجع به بعضی از مواد مخصوصه از باب گروو ضمانت، همین که به آخرین سؤال رسید قاضی جوابی نداشت. یکی از زنان گفت ای استاد مغزت را از این بابت خسته مکن و بی تعارف بگو نمی‌دانم. بعلاوه، ما خود جواب آن را در شرحی که"گلوگان اندر زبذ"نوشته است خواهیم یافت(۱).

آیا این داستان می‌تواند دلیل بر این باشد که زنان آن دوره از تعلیمات عمومی بهره‌مند بوده‌اند؟

همان طور که بارتلمه تحقیق کرده است و تحقیقات او درباره حقوق زن در دوره ساسانی مبنای نظریات کریستن سن واقع شده است، در خانواده‌های ممتاز، زنان گاهی از تعلیمات عالیه برخوردار بوده‌اند، یعنی اصل"زندگانی طبقاتی"در این مورد نیز مانند همه موارد دیگر حکفرما بوده است. همچنانکه در دوره ساسانی دو تن از دختران خسرو پرویز: پوران دخت و آزرمی دخت، برای مدت کوتاهی سلطنت کردند، انتخاب آنها به سلطنت به واسطه اعتقاد عظیمی بود که ایرانیان به"تخمه شاهی"داشتند. ایرانیان شاهان خویش را ایزد نژاد می‌پنداشتند. اردشیر بابکان که سرسلسله ساسانیان است نسب خویش را به شاهان قدیمتر ایران رساند تا از این جهت ایرادی نباشد که چگونه کسی که از"تخمه شاهی"نیست مدعی سلطنت

پاورقی:

(۱) ایران در زمان ساسانیان، صفحه ۴۴۰.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

است. در آشفتگی پس از خسرو پرویز دو تن که از تخمه شاهی نبودند مدعی تاج و تخت شدند، ولی چون از تخمه شاهی نبودند نتوانستند دوام بیاورند. دختران پرویز در دوره آشفتگی پس از پرویز از آن جهت به پادشاهی رسیدند که شیرویه، پسر خسرو پرویز، هفده تن برادران خود را کشته بود و تنها کسی که از تخمه شاهی باقی مانده بود این دو دختر بودند. اعتقاد عظیم به خون و نژاد را با مسئله حقوق زن نباید اشتباه کرد، پادشاهی پوران و آزرمی دخت و همچنین تحصیلات عالیه چند زن از طبقات ممتاز را نتوان مقیاسی برای حقوق زن به طور عموم در آن دوره قرار داد.

کریستن سن می‌گوید:

منابع تاریخی که داریم اطلاعی در باب تعالیم دختران به دست نمی‌دهد. بارتلمه چنین حدس می‌زند که تعلیم دختران بیشتر مربوط به اصول خانه داری بوده است. بعلاوه، بغ نسک صریحا از تعلیمات زن در فن خانه داری بحث می‌کند، معذلک زنان خانواده‌های ممتاز گاهی تعلیمات بسیار عمیق در علوم تحصیل می‌کرده‌اند.

کریستن سن در فصل هفتم کتاب خویش که درباره نهضت مزدکیه بحث می‌کند می‌گوید:

در توصیفی که ما در نتیجه تحقیقات بارتلمه از احوال حقوقی زنان در عهد ساسانیان نمودیم، تضاد بسیار نشان می‌دهد. سبب این تضاد آن است که احوال قانونی زن در طول عهد ساسانیان تحولاتی یافته است. بنابر قول بارتلمه، از لحاظ علمی و نظری، زن در این عهد حقوقش به تبع غیر بوده و یا به عبارت دیگر شخصیت حقوقی نداشت، اما در حقیقت زن در این زمان دارای حقوق مسلمه‌ای بوده است، در زمان ساسانیان احکام عتیق در جنب قوانین جدید باقی بود و این تضاد ظاهری از آنجاست. پیش از آنکه اعراب مسلمان ایران را فتح کنند محققا زنان ایران در شرف تحصیل حقوق و استقلال خود بوده‌اند(۱).

پاورقی:

(۱) همان، صفحه ۳۵۴

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

اگر بخواهیم روحیه و درجه اخلاق عمومی آنروز مردم ایران را بدانیم، مدارک کافی و مستقیم در دست نداریم، ولی از مجموعه قرائن می‌توان به دست آورد که روحیه و اخلاق عمومی چگونه بوده است.

اخلاق و روحیه دو نوع است: طبیعی و اکتسابی اخلاق طبیعی یک قوم عبارت است از خصایص نژادی و اقلیمی آنها، وراثت و محیط طبیعی و جغرافیایی همچنانکه در خصوصیات جسمی افراد بشر از رنگ پوست و چشم و مو و خصوصیات اندام مؤثر است در خصوصیات روحی و مشخصات اخلاقی و روحی آنها نیز مؤثر است. با این تفاوت که عامل نژادی یعنی وراثت در اثر اختلاطها و امتزاجها و ازدواجها و نقل و انتقالها و مهاجرتها از بین می‌رود و شکل دیگر پیدا می‌کند، اما عامل منطقه‌ای و جغرافیایی از یک ثبات نسبی برخوردار است. عاطفه و مهربانی، خونگرمی، مهمان نوازی، تیزهوشی و سرعت انتقال، آبروداری و صورت را با سیلی سرخ نگهداشتن از خصایصی است که ایرانیان در همه دوره‌ها بدانها ستوده شده‌اند.

اخلاق اکتسابی وابسته است به درجه تمدن، البته تمدن انسانی و معنوی نه صنعتی و فنی. اخلاق اکتسابی از طرفی وابسته است به نوع آموزش و پرورش و از طرف دیگر به نظامات اجتماعی و سنن و آداب حاکم بر اجتماع. تاثیر عامل آموزش و پرورش تاثیر مستقیم است و تاثیر عامل محیط اجتماعی تاثیر غیر مستقیم.

قسمت مهمی از روحیه و اخلاق عمومی عکس العمل روحی افراد است در مقابل جریاناتی که در محیط اجتماعی آنها می‌گذرد و مخصوصا سنن و قوانینی که بر زندگی آنها حکومت می‌کند.

ایرانیان از نظر اخلاق طبیعی یعنی اخلاق وراثی و اقلیمی مقام شایسته‌ای داشته‌اند. ایرانیان از قدیم الایام به دارا بودن خصایص عالی ستوده شده‌اند. هرودوت مورخ معروف یونانی در قرن پنجم قبل از میلاد که اصلا اهل آسیای صغیر بوده و او را پدر تاریخ نامیده‌اند توصیف نسبتا جامعی از مردم ایران آنروز کرده است آنچه هرودوت نوشته مجموعه‌ای از زشتیها و زیبائیهاست، ولی می‌توان گفت

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

زیبائیهایش بیشتر است(۱).

گزنفون، شاگرد معروف سقراط، که تقریبا یک قرن بعد از هرودوت بوده است یکی دیگر از کسانی است که ایرانیان را توصیف کرده است، ولی او بر عکس هرودوت که دوره اعتلای ایران را دیده و توصیف کرده است، دوره انحطاط ایران را دیده و مقایسه‌ای میان روحیه و اخلاق ایرانیان در دوره کوروش و روحیه و اخلاق آنها در عهد خودش به عمل آورده و تغییر و انحطاط اخلاق ایرانیان را در دوره خودش توضیح داده است(۲).

اگر اخلاق طبیعی ایرانیان را با سایر ملل مقایسه کنیم مسلما اگر بر سایر ملل پیشی نداشته باشند، پایین تر هم نیستند ما برای دوری جستن از اطاله سخن، از نقل پاره‌ای مشخصات اعم از خوب یا بد که گفته شده است از خصایص روح ایرانی است خودداری میکنیم.

در روایات اسلامی خلق و روحیه ایرانی مورد ستایش قرار گرفته است مخصوصا از دو جهت: بی تعصبی و آزاد فکری، و دیگر دانش دوستی.

در آیه کریمه قرآن آمده است:"و لو نزلناه علی بعض الاعجمین فقراه علیهم ما کانوا به مؤمنین»(۳) یعنی اگر قرآن را بر فردی از عجم فرو می‌فرستادیم اینان(اعراب) هرگز ایمان نمی‌آوردند. امام صادق علیه السلام فرمود آری اگر قرآن بر عجم نازل شده بود، عرب به آن ایمان نمی‌آورد ولی بر عرب نازل گشت و عجم ایمان آورد، و این فضیلت عجم است(۴).

ایضا امام صادق فرمود آن کس که اسلام را از روی رغبت و میل پذیرفته است بهتر است از آنکه اسلام را از روی ترس پذیرفته است. منافقان عرب از روی ترس اسلام را پذیرفته‌اند و ایمانشان حقیقی نیست. اما ایرانیان به میل و رغبت خود اسلام را پذیرفته‌اند(۵).

پاورقی:

(۱) رجوع شود به تاریخ ایران باستان مشیرالدوله چاپ جیبی، جلد ششم، صفحات ۱۵۳۴ -۱۵۳۶.

(۲) همان، صفحات ۱۵۳۷ - ۱۵۴۲.

(۳) شعراء / ۱۹۸ و ۱۹۹.

(۴) تفسیر صافی، ذیل همین آیه، و سفینه البحار، ماده"عجم"نقل از تفسیر علی ابن ابراهیم قمی. البته کلمه اعجم که در قرآن آمده است شامل مطلق غیر عرب است اعم از ایرانی و غیر ایرانی، ولی ظاهرا منظور از کلمه عجم که در حدیث آمده است خصوص ایرانیان است، و به هر حال شامل ایرانیان هم هست.

(۵) سفینه البحار، ماده «عجم».

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

عبدالله بن عمر از رسول اکرم نقل کرده است که فرمود: در عالم رؤیا گوسفندانی سیاه دیدم که گروه انبوهی گوسفند سفید داخل آنها شدند. مردم از آن حضرت پرسیدند: یا رسول الله این خواب را چه تعبیر فرمودید؟ فرموده تعبیر این خواب این است که عجم در دین شما و هم در نسب و خون شما شریک خواهد شد یعنی هم به دین شما ایمان خواهد آورد و هم با شما ازدواج خواهد کرد و خونش با شما مخلوط خواهد شد. مردم با تعجب پرسیدند: یا رسول الله عجم دین اسلام را خواهد پذیرفت و سپس در خون ما با ما شریک خواهد شد؟ فرمود آری، اگر ایمان به ستاره ثریا آویخته باشد، مردانی از عجم بدان دست خواهند یازید(۱).

کریستن سن در خاتمه کتاب خود، چند صفحه را به اخلاق و روحیه ایرانیان اختصاص داده است، وی می‌گوید:

جهان ایرانی، به صورتی که مورخان غرب مثل آمیانوس مارسلینوس(۲) و پروکوپیوس(۳) آن را شناخته و با جنبه‌های نیک و بدش وصف کرده‌اند، به نظر ما جامعه اشرافی محض می‌آید، فقط طبقات عالیه معرف این جامعه محسوب می‌شده‌اند و به ملت ایران جلوه و وجهه خاص خود را بخشیده‌اند.

توضیحات آمیانوس مارسلینوس، که کریستن سن به تفصیل نقل کرده است همه مربوط است به طبقه اشراف و طبعا جنبه‌های پست آن بر جنبه‌های عالی آن زیاد می‌چربد. جنبه‌های عالی کم در آن یافت می‌شود لزومی ندارد ما آنها را نقل کنیم.

کریستن سن می‌گوید:

نویسندگان عرب، دولت ساسانی را که سرمشق سیاست دولت مشرقی بوده با تمجید و تحسین می‌ستایند و ملت ایران را به بزرگی نام می‌برند.

آنگاه از کتابی به نام خلاصه العجائب(؟) این عبارت را نقل می‌کند:

پاورقی:

(۱) همان.

(۲) مورخ رومی در قرن چهارم میلادی که معاصر ساسانیان بوده است.

(۳) ایضا مورخ رومی معاصر با قباد و انوشیروان.

همه اقوام جهان برتری ایرانیان را اذعان داشتند، خاصه در کمال دولت و تدابیر عالیه جنگی و هنر رنگ آمیزی و تهیه طعام و ترکیب دواو طرز

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

پوشیدن جامه و تاسیسات ایالات و مراقبت در نهادن هر چیز به مکان خود و شعر و ترسل و نطق و خطابه و قوت عقل و کمال پاکیزگی و درستکاری و ستایشی که از پادشاهان خود می‌کردند، در همه این مسائل برتری ایرانیان بر اقوام جهان مسلم بود، تاریخ این قوم سرمشق کسانی است که پس از آنان به نظم ممالک می‌پردازند.

عجب این است که کریستن سن پس از نقل همه اینها می‌گوید:

ایرانیان در طی قرون متمادی، مقام پیشوایی معنوی خود را در میان ملل اسلامی نگاه داشتند اما نیروی خلقی و سیاسی آنان بعد از سقوط دولت ساسانی خیلی ضعیف شد، سبب این ضعف چنانکه بعضی پنداشته‌اند این نیست که دین اسلام از حیث استواری مبانی اخلاقی کمتر از دین پارسی بوده است، بلکه یکی از علل انحطاط ملت ایران وضع"حکومت عامه"است که با اسلام برقرار شد، طبقات نجبا رفته رفته در سایر طبقات توده فرو رفته محو گردیدند، و صفاتی که موجب امتیاز آنان بود، ضعیف شد.

البته مقصود کریستن سن از نیروی خلقی که در ردیف نیروی سیاسی آورده است، اخلاق سیاسی است که با اخلاق انسانی در جهت مخالف قرار دارد. از نظر اخلاق سیاسی یعنی همان دریچه‌ای که کریستن سن اینجا از آن دریچه نگریسته است سقوط طبقه نجبا و ضعیف شدن صفات خاص آنها که به موجب آن صفات، یک اقلیت ناچیز حکومت و قدرت و ثروت را در دست گرفته و حقوق اکثریت انبوهی را به خود اختصاص می‌داد و آنها را در خدمت خود می‌گرفت و استثمار می‌نمود و دولت مقتدری بر روی این اساس به وجود آورده بود، موجب تاسف است، اما با مقیاس و معیار بشری و از نظر اخلاق انسانی، سقوط طبقه اشراف و باز شدن راه برای"حکومت عامه"نه تنها موجب تاسف نیست، بلکه موجب کمال خرسندی است.

از نظر آموزش و پرورش دوره ساسانی که چگونه بوده و بر چه اساسی بوده است اطلاع کاملی در دست نیست، هر چه بوده همان بوده که به وسیله"هیربد"ها صورت می‌گرفته است. هیربدها محتویات اوستا را به مردم تعلیم می‌داده اند، چیز دیگری در اختیار نداشته‌اند.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

آن آیینه‌ای که از هر آیینه دیگر بهتر می‌تواند وضع اخلاقی آنروز مردم ایران را نشان بدهد، نظامات اجتماعی و خانوادگی آنروز است اجتماع مدنی و هم اجتماع خانوادگی آنروز اجتماع متعادلی نبوده است، ما قبلا به تفصیل در هر دو موضوع بحث کرده‌ایم.

در اجتماع نامتعادل مردم تقسیم می‌شوند به دو طبقه اقلیت و اکثریت: اقلیت متنعم و برخوردار، و اکثریت محروم و نیازمند.

طبقه برخوردار و متنعم به موجب وضع و حال خود، دارای نوعی اخلاق می‌گردد و طبقه محروم و دارای نوعی دیگر از اخلاق و هیچکدام اخلاق متعادل و انسانی نخواهند داشت. طبقه برخوردار در این اجتماعات معمولا طبقه‌ای است از خود راضی، مغرور، خودپسند، لوس و ننر، بیکار و بیکاره، ترسو، کم حوصله، کم مقاومت، ناز پرورده، زود رنج، اسراف و تبذیر کن، عیاش. این اوصاف را کم و بیش در بیان امیانوس مارسلینوس درباره نجبای ایران می‌بینیم. اما طبقه محروم در اینگونه اجتماعات طبقه‌ای است بدبین، کینه توز، ناراضی، بدخواه، انتقام جو، معتقد به شانس و تصادف، منکر نظم و عدل در جهان.

هر چند مورخی توده مردم ایران را در آن عصر توصیف نکرده است، اما قاعدتا در چنان اجتماع طبقاتی جز این نمی‌توانسته است باشد.

در ایران مالیات سرانه گرفته می‌شد ولی همان طبقاتی که بیش از دیگران می‌بایست مشمول قانون مالیات باشند مستثنی بودند. انوشیروان که در وضع مالیاتها تجدید نظر کرد و اصلاحاتی نمود باز هم"بزرگان، نجبا، سربازان، روحانیون، دبیران و سایر خدمتگزاران دولت را مستثنی کرد"(۱). بدیهی است که این تبعیضها و استثناها روح طبقه مالیات پرداز را ناراضی و عاصی می‌گردانید.

از برخی جریانات تاریخی آن عصر کم و بیش می‌توان به اخلاق عامه مردم پی برد.

کامل ابن اثیر می‌نویسد:

هنگامی که رستم فرخ زاد در سرزمین بین النهرین به مقابله سپاه اسلام می‌رفت با عربی برخورد کرد. عرب ضمن گفت و شنود با رستم اظهار

پاورقی:

(۱) ایران در زمان ساسانیان، صفحه ۳۹۰.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

یقین کرد که ایرانیان شکست می‌خورند. رستم به طنز گفت: پس ما باید بدانیم که از هم اکنون در اختیار شما هستیم. عرب گفت: این اعمال فاسد شماست که چنین سرنوشتی برای شما معین کرده است، رستم از گفت و شنود با عرب ناراحت شد و دستور داد گردن او را بزنند. رستم با سپاهیانش به"برس "رسیدند و منزل کردند، سپاهیان رستم ریختند میان مردم و اموال شان را تاراج کردند، به زنان دست درازی کردند، شراب خوردند و مست کردند و عربده کشیدند، ناله و فریاد مردم بلند شد، شکایت سربازان را پیش رستم بردند. رستم خطابه‌ای القا کرده، به سپاهیان گفت: مردم ایران! اکنون می‌فهمم که آن عرب راست گفت که اعمال زشت ما سرنوشت شومی برای ما تعیین کرده است. من اکنون یقین کردم که عرب بر ما پیروز خواهد شد، زیرا اخلاق و روش آنها از ما بسی بهتر است. همانا خداوند در گذشته شما را بر دشمن پیروز می‌گردانید به حکم اینکه نیک رفتار بودید، از مردم رفع ظلم کرده به آنها نیکی می‌کردید اکنون که شما تغییر یافته‌اید قطعا نعمتهای الهی از شما گرفته خواهد شد(۱).

پاورقی:

(۱) کامل ابن اثیر، جلد دوم، صفحه۳۱۷.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

کتابسوزي ايران و مصر

از جمله مسائلی که لازم است در روابط اسلام و ایران مطرح شود مسئله کتابسوزی در ایران وسیله مسلمین فاتح ایران است. در حدود نیم قرن است که بطور جدی روی این مسئله تبلیغ می‌شود تا آنجا که آنچنان مسلم فرض میشود که در کتب دبستانی و دبیرستانی و دانشگاهی و بالاخره در کتب درسی که جز مسائل قطعی در آنها نباید مطرح گردد و از وارد کردن مسائل مشکوک در اذهان ساده دانش آموزان و دانشجویان باید خودداری شود، نیز مرتب از آن یاد میشود. اگر این حادثه، واقعیت تاریخی داشته باشد و مسلمین کتابخانه یا کتابخانه‌های ایران یا مصر را به آتش کشیده باشند جای این هست که گفته شود اسلام ماهیتی ویرانگر داشته نه سازنده، حداقل باید گفته شود که اسلام هر چند سازنده تمدن و فرهنگی بوده است اما ویرانگر تمدنها و فرهنگهایی هم بوده است. پس در برابر خدماتی که به ایران کرده زیانهائی هم وارد کرده است و اگر از نظری"موهبت"بوده از نظر دیگر"فاجعه "بوده است.

در اطراف این مسئله که واقعا در ایران کتابخانه‌ها بوده و تاسیسات علمی از قبیل دبستان و دبیرستان و دانشگاه وجود داشته و همه بدست مسلمانان فاتح به باد رفته است، آن اندازه گفته و نوشته‌اند که برای برخی از افراد ایرانی که خود

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

اجتهادی در این باب ندارند کم کم به صورت یک اصل مسلم در آمده است.
چند سال پیش یک شماره از مجله"تندرست"که صرفا یک مجله پزشکی است به دستم رسید. در آنجا خلاصه سخنرانی یکی از پزشکان بنام ایران در یکی از دانشگاههای غرب درج شده بود. در آن سخنرانی، پس از آنکه به مضمون اشعار معروف سعدی"بنی آدم اعضای یک پیکرند"اشاره کرده و اظهار داشته بود که برای اولین مرتبه این شاعر ایرانی اندیشه جامعه ملل را پرورانده است به سخنان خود اینچنین ادامه داده بود:
یونان قدیم مهد تمدن بوده است، فلاسفه و دانشمندان بزرگ مانند سقراط... داشته ولی آنچه بتوان به دانشگاه امروز تشبیه کرد در واقع همان است که خسرو پادشاه ساسانی تاسیس کرد. و در شوش پایتخت ایران آنروز دارالعلم بزرگی به نام"گندی شاپور"... این دانشگاه سالها دوام داشت تا اینکه در زمان حمله اعراب به ایران مانند سایر مؤسسات ما از میان رفت. و با آنکه دین مقدس اسلام صراحتا تاکید کرده است که علم را، حتی اگر در چین باشد، باید بدست آورد، فاتحین عرب بر خلاف دستور صریح پیامبر اسلام حتی کتابخانه ملی ایران را آتش زدند و تمام تاسیسات علمی ما را بر باد دادند و از آن تاریخ تا مدت دو قرن ایران تحت نفوذ اعراب باقی ماند"(۱).
از این نمونه و از این دست که بدون ذکر هیچگونه سند و مدرکی مطالبی اینچنین گفته و نوشته میشود فراوان است. ما پیش از آنکه به تحقیق تاریخی درباره این مطلب بپردازیم و سخن افرادی را که به اصطلاح یک سلسله ادله نیز ردیف کرده اند نقد علمی نمائیم، در پاسخ این پزشک محترم که چنین قاطعانه در یک مجمع پزشکی جهانی که علی القاعده اطلاعات تاریخی آنها هم از ایشان بیشتر نبوده، اظهار داشته است عرض میکنیم:
اولا بعد از دوره یونان و قبل از تاسیس دانشگاه جندی شاپور در ایران، دانشگاه عظیم اسکندریه بوده که با دانشگاه جندی شاپور طرف قیاس نبوده است مسلمین که از قرن دوم هجری و بلکه اندکی هم در قرن اول هجری به نقل علوم

پاورقی:
(۱) مجله تندرست، سال ۲۴ شماره ۲.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

خارجی به زبان عربی پرداختند به مقیاس زیادی از آثار اسکندرانی استفاده کردند، تفصیل آنرا از کتب مربوط میتوان به دست آورد.

ثانیا دانشگاه جندی شاپور که بیشتر یک مرکز پزشکی بوده کوچکترین آسیبی از ناحیه اعراب فاتح ندید و به حیات خود تا قرن سوم و چهارم هجری ادامه داد، پس از آنکه حوزه عظیم بغداد تاسیس شد دانشگاه جندی شاپور تحت الشعاع واقع گشت و تدریجا از بین رفت، خلفای عباسی پیش از آنکه بغداد دارالعلم بشود، از وجود منجمین و پزشکان همین جندی شاپور در دربار خود استفاده میکردند، ابن ماسویه‌ها و بختیشوع‌ها در قرن دوم و سوم هجری فارغ التحصیل همین دانشگاه بودند. پس ادعای اینکه دانشگاه جندی شاپور بدست اعراب فاتح از میان رفت از کمال بی اطلاعی است.

ثالثا دانشگاه جندی شاپور را علمای مسیحی که از لحاظ مذهب و نژاد به حوزه روم(انطاکیه) وابستگی داشتند اداره میکردند، روح این دانشگاه مسیحی رومی بود نه زردشتی ایرانی، البته این دانشگاه از نظر جغرافیایی و از نظر سیاسی و مدنی جزء ایران و وابسته به ایران بود ولی روحی که این دانشگاه را به وجود آورده بود روح دیگری بود که از وابستگی اولیاء این دانشگاه به حوزه‌های غیر زردشتی و خارج از ایران سرچشمه می‌گرفت، همچنانکه برخی مراکز علمی دیگر در ماوراء النهر بوده که تحت تاثیر و نفوذ بودائیان ایجاد شده بود. البته روح ملت ایران یک روح علمی بوده است. ولی رژیم موبدی حاکم بر ایران در دوره ساسانی، رژیمی ضد علمی بوده و تا هر جا که این روح حاکم بوده مانع رشد علوم بوده است. به همین دلیل در جنوب غربی و شمال شرقی ایران که از نفوذ روح مذهبی موبدی به دور بوده، مدرسه و انواع علوم وجود داشته است و در سایر جاها که این روح حاکم بوده درخت علم رشدی نداشته است.

در میان نویسندگان کتب ادبی و تاریخی و جغرافیائی درسی برای دبیرستانها که غالبا بخشنامه وار مطالب بالا را تکرار می‌کنند مرحوم دکتر رضا زاده شفق که هم مردی عالم بود و هم از انصاف بدور نبود تا حدی رعایت انصاف کرده است. مشارالیه در تاریخ ادبیات سال چهارم ادبی در این زمینه چنین می‌نویسد:

"در دوره ساسانی آثار دینی و ادبی و علمی و تاریخی از تالیفات و ترجمه بسیار بوده، نیز از اخباری که راجع به شعرا و آواز خوانهای درباری به ما رسیده است استنباط میشود که کلام منظوم(شعر) وجود داشته است. با

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

وجود این از فحوای تاریخ میتوان فهمید که آثار ادبی در ادوار قدیم دامنه بسیار وسیع نداشته بلکه تا حدی مخصوص درباریان و روحانیان بوده است، و چون در اواخر دوره ساسانی اخلاق و زندگانی این دو طبقه یعنی درباریان و روحانیان با وفور فتنه و فساد دربار و ظهور مذاهب گوناگون در دین فاسد شده بود، لهذا میتوان گفت اوضاع ادبی ایران نیز در هنگام ظهور اسلام درخشان نبوده و بواسطه فساد این دو طبقه، ادبیات نیز رو به سوی انحطاط میرفته است".

رابعا این پزشک محترم که مانند عده‌ای دیگر طوطی وار میگویند"فاتحین عرب کتابخانه ملی ما را آتش زدند و تمام تاسیسات علمی ما را بر باد دادند"بهتر بود تعیین میفرمودند که آن کتابخانه ملی در کجا بوده؟ در همدان بوده؟ در اصفهان بوده؟ در شیراز بوده؟ در آذربایجان بوده؟ در نیشابور بوده؟ در تیسفون بوده در آسمان بوده؟ در زیر زمین بوده؟ در کجا بوده است؟ چگونه است که ایشان و کسانی دیگر مانند ایشان که این جمله‌ها را تکرار میفرمایند از کتابخانه‌ای ملی که به آتش کشیده شد اطلاع دارند اما از محل آن اطلاع ندارند؟

نه تنها در هیچ مدرکی چنین مطلبی ذکر نشده و با وجود اینکه جزئیات حوادث فتوحات اسلامی در ایران و روم ضبط شده نامی از کتابخانه‌ای در ایران اعم از اینکه به آتش کشیده شده باشد و یا به آتش کشیده نشده باشد در هیچ مدرکی تاریخی وجود ندارد، بلکه مدارک خلاف آنرا ثابت می‌کند، مدارک میگویند که در حوزه زردشتی علاقه‌ای به علم و کتابت نبوده است. جاحظ، هر چند عرب است، ولی تعصب عربی ندارد به دلیل اینکه علیه عرب زیاد نوشته است و ما عن قریب از او نقل خواهیم کرد وی در کتاب المحاسن و الاضداد(۱) می‌گوید: "ایرانیان علاقه زیادی به نوشتن کتاب نداشتند، بیشتر به ساختمان علاقمند بودند"در کتاب"تمدن ایرانی به قلم جمعی از خاورشناسان(۲) تصریح میکند به عدم رواج نوشتن در مذهب زردشت در عهد ساسانی.

محققان اتفاق نظر دارند حتی تکثیر نسخ اوستا ممنوع و محدود بود. ظاهرا

پاورقی:

(۱) صفحه ۴.

(۲) صفحه ۱۸۷.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

وقتی اسکندر به ایران حمله کرد از اوستا دو نسخه بیشتر وجود نداشته است که یکی در استخر بوده و وسیله اسکندر سوزانیده شده است.

نظر به اینکه درس و مدرسه و سواد و معلومات در آیین موبدی منحصر به درباریان و روحانیان بود و سایر طبقات و اصناف ممنوع بودند، طبعا علم و کتاب رشد نمی‌کرد، زیرا معمولا دانشمندان از طبقات محروم برمیخیزند نه از طبقات مرفه. موزه گرزاده‌ها و کوزه گرزاده‌ها هستند که بوعلی و ابوریحان و فارابی و محمد بن زکریای رازی میشوند نه اعیان زادگان و اشراف زادگان. و به علاوه همانطور که مرحوم دکتر شفق یاد آور شده است این دو طبقه هم در عهد ساسانی هر یک به گونه‌ای فاسد شده بودند و از طبقه فاسد انتظار آثار علمی و فرهنگی نمی‌رود.

بدون شک در ایران ساسانی آثار علمی و ادبی کما بیش بوده است، بسیاری از آنها در دوره اسلامی به عربی ترجمه شد و باقی ماند، و بدون شک بسیاری از آن آثار علمی و ادبی از بین رفته است ولی نه بعلت کتابسوزی یا حادثه‌ای از این قبیل بلکه به این علت طبیعی و عادی که هرگاه تحولی در فکر و اندیشه مردم پدید آید و فرهنگی به فرهنگ دیگر هجوم آورد و افکار و اذهان را متوجه خود سازد، به نحو افراط و زیانبار فرهنگ کهن مورد بی مهری و بی توجهی واقع میگردد و آثار علمی و ادبی متعلق به آن فرهنگ در اثر بی توجهی و بی علاقگی مردم تدریجا از بین می‌رود.

نمونه این را امروز در هجوم فرهنگ غربی به فرهنگ اسلامی می‌بینیم. فرهنگ غربی در میان مردم ایران"مد"شده و فرهنگ اسلامی از"مد"افتاده است، و به همین دلیل در حفظ و نگهداری آنها اهتمام نمیشود نسخه‌های با ارزشی در علوم طبیعی، ریاضی، ادبی، فلسفی، دینی در کتابخانه‌های خصوصی تا چند سال پیش موجود بوده و اکنون معلوم نیست چه شده و کجا است؟ قاعدتا در دکان بقالی مورد استفاده قرار گرفته و یا به تاراج باد سپرده شده است. مطابق نقل استاد جلال الدین همائی نسخه‌های نفیسی از کتب خطی که مرحوم مجلسی به حکم امکاناتی که در زمان خود داشت از اطراف و اکناف جهان اسلامی در کتابخانه شخصی خود گرد آورده بود در چند سال پیش با ترازو و کش و من به مردم فروخته شد. علی القاعده هنگام فتح ایران کتابهائی که بعضی ازآنها نفیس بوده در کتابخانه‌های خصوصی

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

افراد وجود داشته است و شاید تا دو سه قرن بعد از فتح ایران هم نگهداری میشده است، ولی بعد از فتح ایران و اسلام ایرانیان و رواج خط عربی و فراموش شدن خط پهلوی که آن کتابها به آن خط بوده است، آن کتابها برای اکثریت قریب به اتفاق مردم بلااستفاده بوده و تدریجا از بین رفته است. اما اینکه کتابخانه یا کتابخانه‌هائی بوده و تاسیسات علمی وجود داشته است و اعراب فاتح هنگام فتح ایران آنها را به عمد از بین برده باشند افسانه‌ای بیش نیست.

ابراهیم پور داود، که درجه حسن نیتش روشن است و به قول مرحوم قزوینی با عرب و هر چه از ناحیه عرب است"دشمن"است، دست و پا کرده از گوشه و کنار تاریخ قرائنی بیابد و آن قرائن را که حتی نام قرینه نمیتوان روی آنها گذاشت(احیانا با تحریف در نقل) به عنوان"دلیل"بر کتابسوزی اعراب فاتح در ایران و بر باد دادن تاسیسات علمی به کار ببرد. بعد از او و تحت تاثیر او افرادی که لااقل از بعضی از آنها انتظار نمیرود که تحت تاثیر این موهوم قرار گیرند از او پیروی کرده‌اند.

مرحوم دکتر معین از آن جمله است(۱) مرحوم دکتر معین در کتاب مزدیسنا و ادب فارسی آنجا که نتایج حمله عرب به ایران را ذکر میکند متعرض این مطلب شده و بیشتر آنچه آورده از پورداود است. آنچه به عنوان دلیل ذکر کرده عبارت است از:

۱ - سرجان ملکم انگلیسی در تاریخش این قضیه را ذکر کرده است.

۲ - در جاهلیت عرب، مقارن ظهور اسلام مردم بیسواد و امی بودند، مطابق نقل واقدی در مکه مقارن بعثت حضرت رسول فقط ۱۷ تن از قریش با سواد بودند، آخرین شاعر بدوی عرب"ذوالرمه"باسواد بودن خود را پنهان میکرد و میگفت قدرت نوشتن در میان ما بی ادبی شمرده میشود(۲).

۳ - جاحظ در کتاب البیان و التبیین نقل کرده که روزی یکی از امراء قبیله قریش کودکی را دید که به مطالعه کتاب سیبویه مشغول است، فریاد برآورد که"شرم بر تو باد، این شغل آموزگاران و گدایان است"در آن روزگار آموزگاری یعنی تعلیم اطفال در میان عرب بسیار خوار بود زیرا حقوق

پاورقی:

(۱) مرحوم دکتر معین هنگامی که کتاب خدمات متقابل تالیف میشد(۱۳۴۹) به حال سکته و در قید حیات بود و اکنون که این فصل یعنی فصل کتابسوزی الحاق می‌شود(۱۳۵۷) ۷ سال است که در گذشته است. غفرالله له

(۲) نقل از تجلیات ایرانی، ص ۳۶ و ۳۷.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

آنان شصت درهم بیش نبود، و این مزد در نظر ایشان ناچیز بود(۱).

۴ - ابن خلدون در فصل"العلوم العقلیه و اصنافها"(از مقدمه تاریخش) گوید: وقتی کشور ایران فتح شد کتب بسیاری در آن سرزمین به دست تازیان افتاد، سعد بن ابی وقاص به عمر بن الخطاب در خصوص آن کتب نامه نوشت و در ترجمه کردن آنها برای مسلمانان رخصت خواست، عمر بدو نوشت که آن کتابها را در آب افکند چه اگر آنچه در آنها است راهنمائی است خدا ما را به رهنماتر از آن هدایت کرده است، و اگر گمراهی است خدا ما را از شر آن محفوظ داشته. بنابراین آن کتابها را در آب یا در آتش افکندند. و علوم ایرانیان که در آن کتب مدون بود از میان رفت و به دست ما نرسید(۲) ابوالفرج بن العبری در مختصر الدول و عبداللطیف بغدادی در کتاب الافاده و الاعتبار و قفطی در تاریخ الحکماء در شرح حال یحیی نحوی و حاج خلیفه در کشف الظنون و دکتر صفا در تاریخ علوم عقلی از سوختن کتب اسکندریه توسط عرب سخن رانده‌اند"یعنی اگر ثابت شود که اعراب فاتح کتابخانه اسکندریه را سوخته‌اند، قرینه است که در هر جا کتابخانه‌ای می‌یافته‌اند میسوخته‌اند. پس بعید نیست در ایران هم چنین کاری کرده باشند) ولی شبلی نعمان در رساله‌ای به عنوان"کتابخانه اسکندریه"ترجمه فخر داعی، و همچنین آقای(مجتبی) مینوی در مجله سخن ۷۴ صفحه ۵۸۴ این قول را(کتابسوزی اسکندریه را) رد کرده‌اند.

۵ - ابوریحان بیرونی در"الاثار الباقیه"درباره خوارزم می‌نویسد که:"چون قتیبه بن مسلم دوباره خوارزم را پس از مرتد شدن اهالی فتح کرد، اسکجموک را برایشان والی گردانید. و قتیبه هر کس که خط خوارزمی می‌دانست و از اخبار و اوضاع ایشان آگاه بود و از علوم ایشان مطلع، به کلی فانی و معدوم الاثر کرد و ایشان را در اقطار ارض متفرق ساخت و لذا اخبار و اوضاع ایشان به درجه‌ای مخفی و مستور مانده است که به هیچ وجه وسیله‌ای برای شناختن حقایق امور در آن کشور بعد از ظهور اسلام در

پاورقی:

(۱) نقل از تاریخ ادبیات دکتر صورتگر از انتشارات موسسه وعظ و خطابه، ص۱۰.

(۲) نقل از پور داود ریشتها، ج ۲ صفحه ۲۰

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

دست نیست"(۱) ایضا ابوریحان در همان کتاب نویسد: "و چون قتیبه بن مسلم نویسندگان ایشان(خوارزمیان) را هلاک کرد و هربدان ایشانرا بکشت و کتب و نوشته‌های آنانرا بسوخت، اهل خوارزم امی ماندند و در اموری که محتاج الیه ایشان بود فقط به محفوظات خود اتکا کردند، و چون مدت متمادی گردید و روزگار دراز بر ایشان بگذشت امور جزئی مورد اختلاف را فراموش کردند و فقط مطالب کلی مورد اتفاق در حافظه آنان باقیماند(۲).

۶ - داستان کتابسوزی عبدالله بن طاهر که دولتشاه سمرقندی در تذکره الشعرا آورده است.

اینها مجموع به اصطلاح دلائلی است که مرحوم دکتر معین بر کتابسوزی در ایران اقامه کرده است، در میان این ادله تنها دلیل چهارم که از زبان ابن خلدون نقل شده به علاوه با داستان کتابسوزی اسکندریه که ابن العبری و بغدادی و قفطی آنرا نقل کرده‌اند و با آنچه حاجی خلیفه در کشف الظنون آورده مورد تایید قرار گرفته است قابل بررسی است.

دلیل هفتمی هم هست که مرحوم دکتر معین متعرض آن نشده ولی جرجی زیدان و بعضی نویسندگان ایرانی فراوان آنرا یاد آوری میکنند و دلیل بر ضدیت عرب با کتاب و کتابت و علم گرفته میشود. و آن اینکه خلیفه دوم به شدت جلو کتابت و تالیف کتاب را گرفته و با طرح شعار"حسبنا کتاب الله"(ما را قرآن بس

است) به شدت تألیف و تصنیف را ممنوع اعلام کرده بود و هر کس دست به چنین کاری می‌زد، جرم شناخته می‌شد.

این ممنوعیت تا قرن دوم ادامه یات و در قر دوم به حکم جبر زمان شکسته شد.

بدیهی است مردمی که به خودشان لااقل تا صد سال اجازهٔ تألیف و تصنیف ندهند محال است که به تألیفات و تصنیفات اقوام مغلوبه اجازهٔ ادامهٔ وجود در آن مدت داده باشند.

پاورقی:

(۱) نقل از پور داود دریشتها، ج ۲ صفحه ۲۱ - ۲۳ عبارت از محمد قزوینی است.

(۲) نقل از الاثار الباقیه، چاپ لیدن صفحه ۳۰

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

ما نخست ادلّه‌ای که مرحوم دکتر معین آورده‌اند به استثنای دلیل چهارم ایشان، نقد و بررسی می‌کنیم و سپس به هفتمین دلیل می‌پردازیم. آنگاه به تفصیل وارد چهارمین دلیل دکتر معین می‌شویم.
اما دلیل اول، یعنی گفته‌های سرجان ملکم. اینها همانهاست که ماقبلاً تحت عنوان «اظهارنظرها» و تحت عنوان «مزدیسنا و ادب پارسی» نقل کردیم و بی‌اعتباری آنها را روشن نمودیم سرجان ملکم ظاهراً در قرن ۱۳

هجری می‌زیسته و ناچار گفته‌هایش درباره حادثه‌ای که در حدود سیزده قرن با او فاصله تاریخی دارد باید به یک سند تاریخی مستند باشد و نیست، به علاوه او آنچنان تعصب ضد اسلامی خود را آشکار ساخته است که کوچکترین اعتباری به گفته‌اش باقی نمی‌ماند.
او مدعی است که پیروان پیامبر عربی شهرهای ایران را با خاک یکسان کردند(دروغی که در قوطی هیچ عطاری پیدا نمی‌شود) عجب است که مرحوم دکتر معین گفتار سراسر نامربوط سرجان ملکم را بعنوان یک دلیل ذکر مینماید.

اما مسئله"امیت"و بیسوادی عرب جاهلی، مطلبی است که خود قرآن هم آنرا تائید کرده است، ولی این چه دلیلی است؟! آیا اینکه عرب جاهلی بیسواد بوده دلیل است که عرب اسلامی کتابها را سوزانیده است؟ به علاوه در فاصله دوره جاهلی و دوره فتوحات اسلامی که ربع قرن تقریبا طول کشید یک نهضت قلم وسیله شخص پیغمبر اکرم در مدینه بوجود آمد که حیرت آور است.
این عرب جاهلی به دینی رو آورد که پیامبر آن دین"فدیه"برخی اسیران را که خواندن و نوشتن میدانستند"تعلیم"اطفال مسلمین قرار داد. پیامبر آن دین برخی اصحاب خود را به تعلیم زبانهای غیر عربی از قبیل سریانی و عبری و فارسی تشویق کرد خود، گروهی در حدود بیست نفر"دبیر"داشت و هر یک یا چند نفر را مسؤول دفتر و کاری قرار داد(۱) این عرب جاهلی به دینی رو آورد که کتاب آسمانیش به قلم و نوشتن سوگند یاد کرده است(۲) و وحی آسمانیش با"قرائت"و"تعلیم"آغاز گشته است(۳) آیا روش پیغمبر و تجلیل قرآن از خواندن و نوشتن و
پاورقی:
(۱) رجوع به رساله"پیامبر امی"نوشته مرتضی مطهری.
(۲) ن و القلم و ما یسطرون »(سوره قلم).

(۳) اقرا باسم ربک الذی خلق ۰ خلق الانسان من علق ۰ اقرا و ربک الاکرم ۰ الذی علم بالقلم ۰ علم الانسان ما لم

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

دانستن در عرب جاهلی که مجذوب قرآن و پیغمبر بود تاثیری در ایجاد حس خوش بینی نسبت به کتاب و کتابت و علم و فرهنگ نداشته است؟!

اما داستان تحقیر قریش و سایر عربان آموزگاری و معلمی را میگویند: قریش و عرب تعلیم اطفال را خوار میشمردند و کار معلمی را پست میشمردند بلکه اساسا سواد داشتن را ننگ میدانستند.

اولا در خود آن بیان تصریح شده که کار معلمی به علت کمی در آمد خوار شمرده شده است، یعنی همان چیزی که امروز در ایران خودمان شاهد آن هستیم. آموزگاران و دبیران و روحانیان جزء طبقات کم درآمد جامعه‌اند و احیانا بعضی افراد به همین جهت تغییر شغل و مسؤلیت میدهند.

اگر یک آموزگار یا دبیر یا روحانی جوان به خواستگاری دختری برود و آن دختر، خواستگاری هم از کسبه، و یا طبقه مقاطعه کار و بساز و بفروش،

هر چند بیسواد، داشته باشد خانواده دختر ترجیح میدهند که دختر خود را به آن کاسب یا مقاطعه کار بدهند تا آن آموزگار یا دبیر یا روحانی. چرا؟ آیا به علت اینکه علم و معنویت را خوار میشمرند؟ البته نه. ربطی به تحقیر علم ندارد، دختر بچنین طبقه‌ای دادن قدری فداکاری میخواهد و همه آماده این فداکاری نیستند.

عجبا، میگویند به دلیل اینکه فردی از قریش کتابخوانی کودکی را تحقیر کرده پس عرب مطلقا دشمن علم و کتابت بوده، پس به هر جا پایش رسیده کتابها را آتش زده است این درست مثل اینست که بگویند به دلیل اینکه عبید زاکانی ادیب و شاعر ایرانی گفته است:

ای خواجه مکن تا بتوانی طلب علم — کاندر طلب را تب یک روزه بمانی

رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز — تا داد خود از مهتر و کهتر بستانی

پس مردم ایران عموما دشمن علم و مخالف سواد آموزی هستند و هر جا کتاب و کتابخانه بدستشان بیفتد آتش میزنند، و بر عکس طرفدار مطربی و مسخرگی میباشند یا بگویند بدلیل اینکه ابوحیان توحیدی در اثر فقر و تنگدستی تمام کتابهای خود را سوزانید، پس مردم کشورش دشمن علم و سوادند.

اما آنچه ابوریحان درباره خوارزم نقل کرده است، هر چند مستند به سندی پاورقی:

<یعلم »(سوره علق / ۱-۵).

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

نیست و ابوریحان مدرک نشان نداده است، ولی نظر به اینکه ابوریحان مردی است که علاوه بر سایر فضایل، محقق در تاریخ است و به گزاف سخن نمی‌گوید و فاصله زمانی زیادی ندارد. زیرا او در نیمه دوم قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم میزیسته است و خوارزم در زمان ولید بن عبدالملک در حدود سال ۹۳ فتح شده است و به علاوه خود اهل خوارزم بوده است بعید نیست که درست باشد.

اما آنچه ابوریحان نقل کرده. اولا مربوط به خوارزم و زبان خوارزمی است، نه به کتب ایرانی که زبان پهلوی یا اوستائی بوده است.

و ثانیا خود ابوریحان در مقدمه کتاب"صیدله"یا"صیدنه"که هنوز چاپ نشده درباره زبانها و استعداد آنها برای بیان مفاهیم علمی بحث میکند و زبان عربی را بر فارسی و خوارزمی ترجیح میدهد، و مخصوصا درباره زبان خوارزمی میگوید: این زبان به هیچوجه قادر برای بیان مفاهیم علمی نیست، اگر انسان بخواهد مطلبی علمی با این زبان بیان کند، مثل اینست که شتری بر ناودان آشکار شود(۱).

بنابراین اگر واقعا یک سلسله کتب علمی قابل توجه به زبان خوارزمی وجود داشت، امکان نداشت که ابوریحانتا این اندازه این زبان را غیروافی معرفی کند. کتابهائی که ابوریحان اشاره کرده یک عده کتب تاریخی بود و بس. رفتار قتیبه بن مسلم با مردم خوارزم که در دوره ولید بن عبدالملک صورت گرفته نه در دوره خلفای راشدین، اگر داستان اصل داشته باشد و خالی از مبالغه باشد(۲) رفتاری ضد انسانی و ضد اسلامی بوده و با رفتار سایر فاتحان اسلامی که ایران و روم را فتح کردند و غالبا صحابه رسول خدا و تحت تاثیر تعلیمات آن حضرت بودند تباین دارد علیهذا کار او را که در بدترین دوره‌های خلافت اسلامی(دوره امویان) صورت گرفته نمیتوان مقیاس رفتار مسلمین در صدر اسلام که ایران را فتح کردند قرار داد.

به هر حال آنجا که احتمال میرود که در ایران تاسیسات علمی و کتابخانه وجود داشته است، تیسفون یا همدان، یا نهاوند، یا اصفهان، یا استخر، یا ری، یا نیشابور، یا آذربایجان است، نه خوارزم. زبانی که احتمال میرود به آنزبان کتابهائی علمی

پاورقی:

(۱) رجوع به کتاب"بررسیهائی درباره ابوریحان بیرونی"نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی، مقاله آقای مجتبی مینوی.

(۲) آقای دکتر زرین کوب در"کارنامه اسلام"(۳۶) اصل قصه را مشکوک دانسته‌اند.

وجود داشته زبان پهلوی است نه زبان خوارزمی، در دوره اسلام کتابهای ایرانی که به عربی ترجمه شد از قبیل کلیله و دمنه وسیله ابن مقفع و قسمتی از منطق ارسطو وسیله او یا پسرش از زبان پهلوی بوده نه زبان خوارزمی یا زبان محلی دیگر.

کریستن سن مینویسد:

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

"عبدالملک بن مروان دستور داد کتابی از پهلوی به عربی ترجمه کردند"(۱).
اینکه با حمله یک یورشگر، آثار علمی زبانی بکلی از میان برود و مردم یکسره به حالت"امیت"و بیسوادی و بی خبری از تاریخ گذشته‌شان بر آیند ویژه زبانهای محدود محلی است، بدیهی است که هرگز یک زبان محدود محلی نمیتواند به صورت یک زبان علمی در آید و کتابخانه‌ای حاوی انواع کتب پزشکی، ریاضی، طبیعی، نجومی، ادبی، مذهبی با آن زبان تشکیل شود.
اگر زبانی به آن حد از وسعت برسد که بتواند کتابخانه از انواع علوم تشکیل دهد، با یک یورش مردمش یکباره تبدیل به مردمی امی نمیگردند. حمله‌ای از حمله مغول وحشتناکتر نبوده است، قتل عام به معنی حقیقی در حمله مغول رخ نمود، کتابها و کتابخانه‌ها طعمه آتش گردید، ولی هرگز این حمله وحشتناک نتوانست آثار علمی به زبان عربی و فارسی را به کلی از میان ببرد و رابطه نسل بعد از مغول را با فرهنگ قبل از مغول قطع نماید زیرا آثار علمی به زبان عربی و حتی به زبان فارسی گسترده تر از این بود که با چندین قتل عام مغول از بین برود پس معلوم است که آنچه در خوارزم از میان رفته جز یک سلسله آثار ادبی و مذهبی زردشتی که از محتوای این نوع کتب مذهبی آگاهی داریم نبوده است، و ابوریحان هم بیش از این نگفته است. دقت در سخن ابوریحان میرساند که نظرش به کتب تاریخی و مذهبی است.
اما داستان کتابسوزی عبدالله بن طاهر. این داستان شنیدنی است و عجیب است که مرحوم دکتر معین این داستان را بعنوان دلیل یا قرینه‌ای بر کتابسوزی ایران وسیله اعراب فاتح ایران آورده است عبدالله پسر طاهر ذوالیمینین سردار معروف ایرانی زمان مامون است که فرماندهی لشکر خراسان را در جنگ میان امین و مامون پسران هارون الرشید به حمایت مامون بر عهده داشت و بر علی بن عیسی

پاورقی:
(۱) ایران در زمان ساسانیان صفحه ۸۶

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

که عرب بود و فرماندهی سپاه عرب را به حمایت از امین داشت پیروز شد و بغداد را فتح کرد و امین را کشت و ملک هارونی را برای مامون مسلم کرد.

خود طاهر، شخصا ضد عرب بود، به علان شعوبی که در بیت الحکمه هارون کار میکرد و کتابی در"مثالب عرب"یعنی در ذکر زشتیها و عیبهای عرب نوشت، سی هزار دینار یا سی هزار درهم جایزه داد(۱) پسرش عبدالله که کتابسوزی مستند به او است، سر سلسله طاهریان است، یعنی برای اولین بار وسیله او خراسان اعلام استقلال کرد و یک دولت مستقل ایرانی تشکیل گردید.

عبدالله مانند پدرش طبعا روحیه ضد عرب داشت، در عین حال شگفتی تاریخ و شگفتی اسلام را ببینید. همین عبدالله ایرانی ضد عرب که از نظر قوت و قدرت به حدی رسیده که در مقابل خلیفه بغداد اعلام استقلال میکند، کتابهای ایرانی قبل از اسلام را، به عنوان اینکه با وجود قرآن، همه اینها بیهوده است می سوزاند.

"روزی شخصی به دربار عبدالله بن طاهر در نیشابور آمد و کتابی فارسی از عهد کهن تقدیم داشت. چون پرسیدند چه کتابی است؟ پاسخ داد داستان وامق و عذرا است و آن قصه شیرین را حکماء به رشته تحریر آورده و به انوشیروان اهداء نموده‌اند. امیر گفت ما قرآن می‌خوانیم و نیازی به این کتب نداریم. کلام خدا و احادیث ما را کفایت می‌کند به علاوه این کتاب را مجوسان تالیف کرده‌اند و در نظر ما مطرود و مردود است. سپس فرمود تا کتاب را به آب انداختند و دستور داد هر جا در قلمرو او کتابی به زبان فارسی به خامه مجوس کشف شود نابود گردد"(۲).

چرا چنین کرد؟ من نمی‌دانم، به احتمال فراوان عکس العمل نفرتی است که ایرانیان از مجوس داشتند. به هر حال این کار را عبدالله بن طاهر ایرانی کرد نه عرب. آیا میتوان کار عبدالله را به حساب همه ایرانیان گذاشت که اساسا چنین تفکری داشتند که هر کتابی غیر از قرآن به دستشان می‌افتاد می سوختند؟ باز هم نه.

کار عبدالله کار ناپسندی بوده است، اما دلیل مدعای ما است که گفتیم هرگاه فرهنگی مورد هجوم فرهنگ دیگر قرار میگیرد، پیروان و علاقه‌مندان به فرهنگ

پاورقی:

(۱) احمد امین، ضحی الاسلام، جلد اول صفحه. ۶۴

(۲) تاریخ ادبیات مستر براون جلد اول، ترجمه علی پاشا صالح، صفحه ۵۱۰ نقل از دولتشاه سمرقندی.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

جدید به نحو افراط و زیانباری آثار فرهنگ کهن را مورد بی اعتنائی قرار میدهند ایرانیان که از فرهنگ جدید اسلامی سخت به وجد آمده بودند علاقه‌ای نسبت به فرهنگ کهن نشان ندادند بلکه در فراموشانیدن آن عمد به کار بردند.

از ایرانیان رفتارهائی نظیر رفتار عبدالله بن طاهر که در عین تنفر از تعصب عربی که میخواهد خود را بعنوان یک نژاد و یک خون بر مردم تحمیل کند، نسبت به اسلام تعصب ورزیده‌اند و این تعصب را علیه آثار مجوسیت به کار برده‌اند فراوان دیده میشود.

و اگر مقصود از استدلال به کتابسوزی عبدالله بن طاهر اینست که چنین کارهائی در جهان سابقه دارد، احتیاجی به چنین استدلالی نیست. جهان شاهد کتابسوزیها بوده و هست. در عصر ما احمد کسروی جشن کتابسوزان داشت. مسیحیان در فاجعه اندلس و قتل عام مسلمانان هشتاد هزار کتاب را به آتش کشیدند(۱) جرجی زیدان مسیحی اعتراف دارد که صلیبیان مسیحی در حمله به شام و فلسطین سه میلیون کتاب را آتش زدند(۲) ترکان در مصر کتابسوزی کردند(۳) سلطان محمود غزنوی در ری کتابسوزی کرد(۴) مغول کتابخانه مرو را آتش زدند(۵) زردشتیان در دوره ساسانی کتابهای مزدکیه را آتش زدند(۶) اسکندر کتب ایرانی را آتش زد(۷) روم آثار ارشمیدس ریاضیدان معروف را طعمه آتش ساخت(۸) بعدا درباره آتش سوزی کتابخانه اسکندریه وسیله مسیحیان بحث خواهیم کرد.

جرج سارتون در تاریخ علم میگوید:

پروتا گوراس سوفسطائی یونانی در یکی از کتابهای خود درباره حق و حقیقت بحث کرد و گفت: و اما خدایان نمی توانم

پاورقی:

(۱) تاریخ اندلس تالیف مرحوم دکتر محمد ابراهیم آیتی و تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان ترجمه فارسی جلد ۳ صفحه. ۶۵

(۲) تاریخ تمدن اسلامج ۳ صفحه. ۶۵

(۳) تاریخ تمدن ویل دورانت جلد ۱۱ صفحه. ۲۲۴

(۴) جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام جلد ۳ صفحه. ۶۶

(۵) ویل دورانت تاریخ تمدن جلد ۱۱ صفحه. ۳۱۵

(۶) کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، صفحه ۳۸۵ ایضا تمدن ایرانی بقلم جمعی از خاورشناسان.

(۷) الفهرست ابن الندیم، چاپ قاهره صفحه. ۳۵۱

(۸) همان صفحه. ۳۸۶

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

بگویم هستند و نمی‌توانم بگویم نیستند. بسیار چیزها است که ما را از فهم این مطلب مانع میشود. اولین آنها تاریکی خود موضوع است، و دیگر اینکه عمر آدمی کوتاه است"(۱).

سارتون میگوید:

"همین مطلب باعث شد که کتابهای او را در سال چهار صد و یازده پیش از میلاد در وسط میدان شهر سوزاندند و این نخستین نمونه ثبت شده کتابسوزی در تاریخ است"(۲).

و اما داستان ممنوع بودن تالیف و تصنیف در جهان اسلام که در آغاز وسیله خلیفه دوم اعلام شد و تا صد سال ادامه یافت. این داستان نیز شنیدنی است. هر چند ما در بخش سوم این کتاب که به بیان خدمات ایرانیان به اسلام میپردازیم در بخش خدمات فرهنگی تحت عنوان"تدوین و تالیف از کی شروع شد؟"درباره این مطلب توضیح خواهیم داد. ولی ناچاریم در اینجا اشاره کنیم که آنچه به خلیفه دوم منسوب است، مربوط است به کتابت احادیث نبوی.

از صدر اسلام میان عمر و بعضی صحابه دیگر از یک طرف، و علی علیه السلام و بعضی صحابه دیگر از طرف دیگر در تدوین و کتابت احادیث نبوی اختلاف نظر وجود داشت.

گروه اول که عمر در راس آنها بود استماع و ضبط و نقل احادیث را بلا مانع میدانستند، اما کتابت و تدوین آنها را مکروه می‌شمردند به عذر اینکه با قرآن مشتبه نشود و یا اهتمام به حدیث جای اهتمام به قرآن را نگیرد ولی گروه دوم که علی علیه السلام در راس آنها بود از آغاز به کتابت و تدوین احادیث نبوی تشویق و ترغیب کردند. عامه به پیروی از خلیفه دوم تا یک قرن به تدوین حدیث نپرداخت، اما پس از یک قرن، عامه نیز از نظر علی علیه السلام پیروی کرد و نظر عمر منسوخ گشت. و به همین جهت شیعه یک قرن پیش از عامه موفق به جمع و تدوین حدیث شد.

پس مطلب این نیست که تصنیف و تالیف در میان عرب مطلقا و درباره هر موضوع ممنوع بوده است، و مردمی که به خودشان اجازه تالیف و تصنیف نمی‌دادند

پاورقی:

(۱) تاریخ علم، ترجمه احمد آرام صفحه ۲۷۱.

(۲) همان.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

به طریق اولی تالیفات و تصنیفات دیگران را معدوم میکرده‌اند. این ممنوعیت یا مکروهیت اولا مربوط به احادیث نبوی بوده نه چیز دیگر ثانیا در میان عامه بوده و شیعه هرگز چنین روشی درباره حدیث نداشته است. و به هر حال ربطی به مسئله مخالفت با کتاب و نوشته ندارد.

جرجی زیدان در تاریخ تمدن اسلام و دکتر ذبیح الله صفا در تاریخ علوم عقلی در اسلام، سخنی در این زمینه دارند که دریغ است نقل و نقد نشود، دکتر صفا می‌نویسد:

"اعتقاد عرب، مانند اعتقاد همه مسلمانان آن بود که"ان الاسلام یهدم ما قبله"(اسلام ما قبل خود را منهدم میسازد) و به همین سبب در اذهان مسلمین چنین رسوخ کرده بود که جز به قرآن به چیزی نظر نکنند زیرا قرآن ناسخ همه کتب و اسلام ناسخ همه ادیان است، پیشوایان شرع مبین هم مطالعه هر کتابی و حتی هر کتاب دینی را غیر از قرآن ممنوع داشته بودند.

گویند روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در دست عمر ورقه‌ای از تورات مشاهده کرد و چنان غضبناک شد که آثار غضب بر چهره او آشکار گردید، و آنگاه گفت: « الم آتکم بها بیضاء نقیه و الله لو کان موسی حیا ما وسعه الا اتباعی »(آیا شریعتی درخشان و پاکیزه برای شما نیاوردم؟ به خدا سوگند اگر موسی خود زنده میبود راهی جز پیروی از من نداشت). و نیز به همین سبب بود که پیغمبر فرمود:

"لا تصدقوا اهل الکتاب و لا تکذبوهم و قولوا آمنا بالذی انزل علینا و انزل الیکم و الهنا و الهکم واحد ".

(اهل کتابرا در آنچه به نام دین میگویند نه تصدیق کنید و نه تکذیب، بگوئید به آنچه بر ما فرود آمده و آنچه به سوی شما آمده(نه آنچه از پیش خود ساخته‌اید) ایمان داریم معبود ما و شما یکی است).

از جمله احادیث معروف در این عهد بود که « کتاب الله فیه خبر ما قبلکم و نبا ما بعدکم و حکم ما بینکم »(در کتاب خدا حکایت گذشتگان پیش و پیشگوئی آینده شما و قانون حاکم میان شما هست) نطق قرآن کریم به این حقیقت که « لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین »(تر و یا خشکی نیست مگر آنکه در کتابی روشن وجود دارد) طبعا مایه تحکیم چنین عقیدتی می‌شد و نتیجه این اعتقاد اکتفاء به قرآن و احادیث و

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

انصراف از همه کتب و آثار بود.."(۱).

من حقیقتا از این مردان فاضل در شگفتم. آیا اینان نمیدانند که جمله « الاسلام یهدم ما قبله » ناظر به این بوده و هست که با آمدن اسلام تمام قوانین و رسوم و عادات گذشته ملغی است؟ همه مسلمانان از صدر اسلام تاکنون از این جمله‌ها جز این نفهمیده‌اند این جمله اعلام بی اعتبار بودن مراسم دینی جاهلیت، اعم از جاهلیت شرک یا جاهلیت اهل کتاب است و ربطی به غیر مراسم و سنن مذهبی ندارد.

همچنانکه مفهوم جمله"الاسلام یجب ما قبله »"اینست که اسلام روی گذشته را میپوشاند و عطف به ماسبق نمی‌کند، مثلا جنایتی که اگر در اسلام واقع شود، قصاص یا دیه خاص دارد، اگر قبل از اسلام شخصی و در زمان شرک او صورت گرفته باشد و او بعد مسلمان شده باشد اسلام عطف به ما سبق نمیکند. همه مسلمانان از این جمله‌ها این معانی را فهمیده و می‌فهمند، اینها کجا و معانی من در آوردی این نویسندگان کجا؟!

همچنانکه حدیث عمر به روشنی فریاد میکند که رسول خدا فرموده است با آمدن قرآن و شریعت ختمیه، تورات و شریعت موسی منسوخ است، پس پیغمبر مطالعه هر کتاب حتی کتب دینی را منع نفرمود، مطالعه خصوص کتابهای آسمانی منسوخ گذشته را منع کرد، آن حضرت برای اینکه مسلمانان شرایع منسوخ گذشتگان را با شریعت اسلام نیامیزند آنها را از مطالعه تورات منع فرمود. اینکه پیغمبر فرمود آنچه از اهل کتاب میشنوید نه تصدیق کنید و نه تکذیب نیز ناظر به قصص. دینی و احیانا احکام دینی است. حضرت با این جمله‌ها به آنها فهمانید که در دست اهل کتاب راست و دروغ به هم آمیخته است، چون شما اهل تشخیص نیستید، نه تصدیق کنید، مباد که دروغی را تصدیق کرده باشید و نه تکذیب کنید مباد که راستی را تکذیب کرده باشید، کما اینکه جمله:"در قرآن، حکایت گذشتگان، پیشگوئی آینده، قانون حاکم میان شما است"که در نهج البلاغه نیز آمده است ناظر به حکایات دینی، آینده اخروی و قوانین مذهبی است و مقصود اینست با آمدن قرآن شما به کتاب آسمانی دیگری نیاز ندارید.

پاورقی:

(۱) دکتر ذبیح الله صفا، تاریخ علوم عقلی در اسلام، صفحه ۳۲ تقریبا همین بیان در جلد سوم تاریخ تمدن اسلام تالیف جرجی زیدان ترجمه فارسی صفحه ۵۴ و ۵۵ آمده است.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

از همه مضحک‌تر تمسک به آیه « و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین است که تا آنجا که من اطلاع دارم یک نفر از مفسرین هم این آیه را مربوط به قرآن ندانسته است. همه آنرا به لوح محفوظ تفسیر کرده‌اند.

تصور مسلمین از این آیه و از آن احادیث هرگز آنچیزی نبوده که این آقایان فرض کرده و نتیجه گرفته‌اند که این آیه و آن احادیث زمینه فکری به مسلمین میداده که غیر قرآن هر کتابی را در هر فنی و هر علمی از بین ببرند.

اکنون نوبت آن است که به نقد دلیل چهارم مرحوم دکتر معین بپردازیم. ایشان به شکلی نقل کردند که گوئی ابن خلدون قاطعانه درباره کتابسوزی ایران نظر داده است و گوئی در نقل ابوالفرج ابن العبری و عبداللطیف بغدادی و قفطی و حاجی خلیفه هم هیچگونه خللی نیست، در صورتی که ایشان قطعا میدانسته‌اند که محققین اروپا اخیرا بی پایگی و بی اساسی کتابسوزی اسکندریه را وسیله مسلمین به وضوح به اثبات رسانیده‌اند ولی ایشان تنها به نقل انکار شبلی نعمان و مینوی قناعت کرده و رد شده‌اند. بدون اینکه به دلیلهای قاطع آنها توجه کنند.

اکنون ما به طور خلاصه نظریات محققین را درباره کتابسوزی اسکندریه به اضافه نکاتی که به نظر خود ما رسیده نقل می‌کنیم، سپس به نقد آنچه به ابن خلدون و حاجی خلیفه درباره کتابسوزی ایران نسبت داده شده می پردازیم.

غالبا مدعیان کتابسوزی در ایران به کتابسوزی اسکندریه استناد میکنند. بدیهی است که اگر بیسوادی عرب جاهلی، تحقیر آموزگاری وسیله فردی از قریش، کتابسوزی عبدالله بن طاهر ایرانی، کتابسوزی قتیبه بن مسلم در خوارزم صد سال بعد از فتوحات اولیه اسلامی، دلیل کتابخانه سوزی اعراب فاتح ایران باشد، کتاب سوزی اسکندریه وسیله شخصیت عاقل و باهوشی نظیر عمر و بن العاص که طبق نقل از محضر فیلسوف آنروز اسکندریه بهره میبرده و با او معاشرت داشته، آنهم به فرمان مستقیم خلیفه از مرکز مدینه، نه پیش خود، آنچنان که قتیبه بن مسلم در خوارزم کرد، به طریق اولی دلیل کتابخانه سوزی در ایران باید شمرده شود. لهذا همیشه از طرف اینگروه کتابسوزی اسکندریه با آب و تاب فراوان نقل میشود.

مقدمتا باید بگوئیم که تاریخ اسلام و فتوحات اسلامی چه به طور عموم، و چه

پاورقی:

۱.انعام / ۵۹.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

بطور خصوص(یعنی فتوحات یک منطقه خاص) از اواخر قرن دوم تدوین شده و آن کتب در اختیار ما است، راجع به فتح اسکندریه بالاخص علاوه بر مورخین اسلامی، چند نفر مسیحی نیز فتح این شهر را به دست اعراب با تفصیل فراوان نقل کرده‌اند. در هیچیک از کتب اسلامی یا مسیحی یا یهودی و غیر اینها که قبل از جنگهای صلیبی تالیف شده نامی از کتابسوزی اسکندریه یا ایران در میان نیست. تنها در اواخر قرن ششم هجری و اوایل قرن هفتم است که برای اولین بار عبداللطیف بغدادی که مردی مسیحی است در کتابی بنام"الافاده و الاعتبار فی الامور المشاهده و الحوادث المعاینه بارض مصر"که موضوع آن امور و حوادثی است که شخصا مشاهده کرده است و در حقیقت سفرنامه است آنجا که عمودی را به نام"عمود السوادی"در محل سابق کتابخانه اسکندریه توصیف می‌کرده گفته است:

"و گفته میشود که این عمود یکی از عمودهایی است که بر روی آنها رواقی استوار بوده و ارسطو در این رواق تدریس میکرده و دارالعلم بوده و در اینجا کتابخانه‌ای بوده که عمرو عاص به اشاره خلیفه آنرا سوخته است ".

عبداللطیف بیش از این نمی‌خواسته بگوید که در افواه مردم(و لابد مسیحیان هم کیش او) چنین شایعه‌ای بر سر زبانها است بدون آنکه بخواهد آنرا تایید کند، زیرا سخن خود را با"و یذکر"(چنین گفته میشود، چنین بر سر زبانها است) آغاز کرده است. همه میدانیم که در نقل روایت تاریخی یا حدیثی، ناقل اگر سندی داشته باشد مطلب را با ذکر سند نقل میکند، آنچنانکه طبری از مورخین و همچنین غالب محدثین انجام میدهند. بهترین نوع نقل همین نوع است، خواننده را امکان می‌دهد که در صحت و سقم نقل تحقیق کند و اگر سند را صحیح یافت بپذیرد. و اگر ناقل بدون ذکر سند و ماخذ نقل کند، دوگونه است: گاهی به صورت ارسال مسلم نقل میکند مثلا میگوید در فلان سال فلان حادثه واقع شد، و گاه می‌گوید: گفته میشود، یا گفته شده است، یا چنین میگویند که در فلان سال فلان حادثه واقع شد. اگر به صورت اول بیان شود نشانه اینست که خود گوینده به آنچه نقل کرده اعتماد دارد ولی البته دیگران به اینگونه نقلها که مدرک و ماخذ و سند نقل نشده اعتماد نمیکنند، علمای حدیث چنین احادیثی را معتبر نمی‌شمارند، محققین اروپائی نیز به نقلهای تاریخی بدون مدرک و ماخذ اعتنائی نمی‌کنند و آنرا غیر معتبر می‌شمارند.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

حداکثر اینست که میگویند فلانشخص چنین نقلی در کتاب خود کرده اما ماخذ و مدرک نشان نداده، یعنی اعتبار تاریخی ندارد.
اما اگر به صورت دوم بیان شود که خود ناقل به صورت"گویند"یا"چنین میگویند"یا"گفته شده است"و امثال اینها(به اصطلاح با صیغه فعل مجهول) بیان شود نشان اینست که حتی خود گوینده نیز اعتباری برای این نقل قائل نیست. عده‌ای معتقدند که کلمه"قیل"(گفته شده است) در نقلها تنها نشانه عدم اعتماد ناقل نیست، اشاره به بی اعتباری آن نیز است.
عبداللطیف این داستان را به صورت سوم نقل کرده که لااقل نشانه آن است خود او به آن اعتماد نداشته است. به علاوه بعید است که عبداللطیف این قدر بی اطلاع بوده که نمی‌دانسته است ارسطو پایش به مصر و اسکندریه نرسیده، تا چه رسد که در آن رواق تدریس کرده باشد بلکه اساسا اسکندریه بعد از ارسطو تاسیس شده، زیرا اسکندریه بعد از حمله اسکندر به مصر تاسیس شد. طرح این شهر در زمان اسکندر ریخته شد و شاید هم در زمان او آغاز به ساختمان شد و تدریجا به صورت شهر در آمد. ارسطو معاصر اسکندر است.
پس خواه عبداللطیف شخصا به این نقل اعتماد داشته و خواه نداشته است این نقل ضعف مضمونی دارد یعنی مشتمل بر مطلبی است که از نظر تاریخی قطعا دروغ است و آن تدریس ارسطو در رواق است. اگر یک نقل و یک روایت مشتمل بر چند مطلب باشد که برخی از آنها قطعا دروغ باشد نشانه اینست که باقی هم از همین قبیل است، سوخته شدن کتابخانه اسکندریه وسیله مسلمین از نظر اعتبار نظیر تدریس ارسطو در آن محل است.
پس نقل عبداللطیف هم ضعف سند دارد، زیرا فاقد سند و مدرک است، و هم ضعف مضمونی دارد زیرا مشتمل بر یک دروغ واضح است، و هم ضعف بیانی دارد، زیرا به گونه‌ای بیان شده که نشان میدهد خود او هم به آن اعتماد ندارد.
علاوه بر همه اینها، اگر عبداللطیف در عصر فتح اسکندریه می‌زیست،(قرن اول هجری) و یا لااقل در عصر مورخینی می‌زیست که فتوحات اسلامی از جمله فتح اسکندریه را بطریق روایت از دیگران در کتب خود گرد آورده‌اند(قرن دوم تا چهارم هجری) این احتمال می‌رفت که اتفاقا عبداللطیف با افرادی برخورده که بی واسطه یا مع الواسطه شاهد جریان بوده‌اند و برای عبداللطیف نقل کرده‌اند، و

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

دیگران به چنین افرادی برنخورده اند ولی عبداللطیف کتاب خود را در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم تالیف کرده است(۱) یعنی با حادثه فتح اسکندریه که در حدود سالهای ۱۷ و ۱۸ هجری واقع شده نزدیک به ششصد سال فاصله دارد. و در همه این ششصد سال در هیچ کتاب تاریخی و از زبان هیچ مورخی اعم از مسلمان و مسیحی و یهودی و غیره دیده و شنیده نشده، یک مرتبه بعد از این مدت طولانی در کتاب عبداللطیف دیده میشود. این جهت نقل عبداللطیف را از حد یک نقل بی سند(و به اصطلاح: خبر مرسل) هم پائین‌تر میبرد و به صورت نقلی در میاورد که قرائن خارجی بر دروغ بودن آن هست.

از همه اینها بالاتر اینکه تواریخ شهادت می‌دهند که اساسا کتابخانه اسکندریه چندین بار قبل از آنکه اسکندریه بدست مسلمانان فتح شود مورد تاراج و یغما و حریق واقع شده و هنگامی که مسلمین اسکندریه را فتح کردند اساسا کتابخانه‌ای به صورت سابق وجود نداشت و تنها کتابهائی در دست افرادی بوده که مسلمین در قرنهای دوم تا چهارم هجری از آن کتابها استفاده کردند.

اینجا بار دیگر مثل معروف مصداق پیدا میکند که شخصی گفت:"امامزاده یعقوب را گرگ بر روی مناره درید"دیگری گفت: امامزاده نبود و پیغمبر زاده بود، یعقوب نبود و یوسف بود، بالای مناره نبود و ته چاه بود، تازه اصل مطلب دروغ است، گرگ یوسف را ندرید. من اینجا زمام سخن را به ویل دورانت، مورخ معروف جهانی تاریخ تمدن میدهم: ویل دورانت میگوید:

(از جمله دلائل ضعف این روایت(روایت عبداللطیف) اینست که.

۱ - قسمت مهم کتابخانه اسکندریه را مسیحیان متعصب بدوران اسقف"توفینس"به سال ۳۹۲ میلادی(در حدود ۲۵۰ سال قبل از فتح اسکندریه به دست مسلمین) سوزانیده بودند.

۲ - در مدت پنج قرن(۲) که از وقوع تا ثبت حادثه مفروض در کتاب عبداللطیف فاصله بود، هیچیک از مورخان درباره آن سخن نیاورده‌اند در صورتی که"اوتکیوس"مسیحی که بسال ۳۲۲ هجری ۹۳۳ میلادی

پاورقی:

(۱) در سال ۶۰۳ از تالیف آن فارغ شده است شبلی نعمان، رساله"فتح اسکندریه"صفحه. ۲۸

(۲) بلکه قریب به شش قرن.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

اسقف بزرگ اسکندریه بود، فتح این شهر را به دست عربان با تفصیل فراوان نقل کرده است، به همین جهت غالب مورخان این قضیه را نمی‌پذیرند و آنرا افسانه می‌پندارند، نابودی کتابخانه اسکندریه که بتدریج انجام شد از حوادث غم انگیز تاریخ جهان بود"(۱).

ویل دورانت مراحل تدریجی نابودی این کتابخانه را وسیله مسیحیان در تاریخ تمدن ذکر کرده است، علاقه مندان می‌توانند بمجلدات ششم و نهم و یازدهم ترجمه فارسی تاریخ تمدن مراجعه کنند.

گوستاولوبون، در تمدن اسلام و عرب می‌گوید:

"سوزانیدن کتابخانه اسکندریه که آنرا بفاتحین اسلام نسبت داده‌اند جای بسی تعجب است که یک چنین افسانه موهومی چگونه در این مدت متمادی به شهرت خود باقی مانده است و آنرا تلقی بقبول نموده‌اند. ولی امروز بطلان این عقیده بثبوت پیوسته و معلوم و محقق گردیده است که خود نصاری پیش از اسلام، همچنانکه همه معابد و خدایان اسکندریه را با کمال اهتمام منهدم نموده‌اند کتابخانه مزبور را نیز، سوزانیده بر باد دادند. چنانکه در زمان فتح اسلام از کتابهای مزبور چیزی باقی نمانده بود تا آنرا طعمه حریق سازند.

شهر اسکندریه از زمان بناء آن که در سال ۳۳۲ پیش از میلاد صورت گرفته تا زمان فتح مسلمین یعنی تا مدت هزار سال یکی از شهرهای معظم و مهم دنیا به شمار می‌رفت.

در عصر ملوک بطالسه تمام حکما و فلاسفه دنیا در این شهر جمع شده مدارس و کتابخانه‌های مهمی تاسیس کرده بودند. ولی آن ترقیات علمی آنقدر دوام پیدا نکرد، چندانکه در سال ۴۸ قبل از مسیح رومیان تحت سرداری"سزار "به اسکندریه حمله برده لطمه زیادی به حیات علمی آن وارد ساختند. اگر چه در سلطنت رومیان دوباره این شهر ترقی کرده اهمیتی به سزا پیدا نمود، لکن این ترقی موقتی بوده است، زیرا در اهالی جنون مناقشات مذهبی پیدا شده با وجود جلوگیریهای سفاکانه

پاورقی:

(۱) تاریخ تمدن، ترجمه فارسی، جلد ۱۱ صفحه. ۲۱۹

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

امپراطوران روم، روزانه بر شدت آن می‌افزود، تا زمانی که دیانت مسیح، مذهب رسمی مملکت قرار گرفت، آنوقت تئودور حکم کرد تمام معابد و مجسمه‌های خدایان و کتابخانه‌های بت پرستان(۱) را با خاک یکسان نمودند"(۲).

شهر اسکندریه که هم اکنون از شهرهای معتبر مصر است به وسیله اسکندر رومی در چهار قرن قبل از میلاد مسیح ساخته و یا طرح ریزی شد و به همین جهت نام اسکندریه یافت.

خلفای اسکندر درمصر که آنها را"بطالسه"می‌خوانند در آن شهر موزه وکتابخانه و در حقیقت" آکادمی" تاسیس کردند که بصورت یک حوزه علمی عظیم در آمد. بسیاری از دانشمندان اسکندریه با اکابر یونان برابری میکنند و از مشاهیر علمی جهانند.

حوزه اسکندریه از قرن سوم و دوم قبل از میلاد آغاز شده و تا قرن چهارم بعد از میلاد ادامه یافت. مصر بطور کلی، در دوره اسکندر و خلفایش زیر نفوذ سیاسی یونان بود، بعد که تمدن یونانی به افول گرایید و میان روم که مرکزش رم فعلی در ایطالیا بود با یونان جنگ در گرفت و روم بر یونان غلبه کرد و مصر و اسکندریه نیز تحت نفوذ سیاسی روم واقع شد، دولت روم در حدود چهار قرن بعد از میلاد منقسم شد به روم شرقی که مرکزش قسطنطنیه(استانبول فعلی) بوده و روم غربی که مرکزش رم در ایطالیا بوده است. روم شرقی به مسیحیت گرایید و مسیحیت هم روی تمدن یونان و هم روی تمدن روم اثر منفی گذاشت، و قرون وسطای غربی که دوره انحطاط غرب است تقریبا از همین وقت(از انقسام روم به شرقی و غربی) آغاز می‌شود.

پس از گرایش روم شرقی به مسیحیت سایه مسیحیت که تدریس علوم و فلسفه را بر خلاف اصول دین مسیح می‌دانست و علما و فلاسفه را کافر و گمراه و گمراه کننده می‌شمرد بر حوزه اسکندریه سنگینی کرد و دست بردها و تاراجها و سوزانیدنهای متناوب این کتابخانه بار دیگر بعد از حمله سزار در(۴۸ میلادی) آغاز

پاورقی:

(۱) کتابخانه معروف اسکندریه، وسیله مردمی که آنها را مشرک و بت پرست می دانند تاسیس شد.

(۲) تاریخ تمدن اسلام و عرب، چاپ چهارم، صفحات ۲۶۳ - ۲۶۵(خلاصه).

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

گشت.

قسطنطین اول، امپراطور روم شرقی اولین امپراطوری است که به مسیحیت گرایید. ژوستی نین از اخلاف قسطنطین در قرن ششم میلادی حوزه آتن را رسما تعطیل کرد و قبلا در قرن چهارم حوزه اسکندریه تعطیل و یا تضعیف کامل شده بود. تعطیل حوزه آتن در سال ۵۲۹ میلادی صورت گرفت یعنی چهل و یکسال قبل از تولد رسول اکرم و هشتاد و یک سال قبل از بعثت ایشان و نود و چهار سال قبل از هجرت و صد و پنج سال قبل از رحلت ایشان و صد و بیست و اند سال قبل از فتح اسکندریه بدست مسلمین.

از مجموع آنچه گفتیم معلوم شد که این کتابخانه را بت پرستان و مشرکان تاسیس کردند و مسیحیان آنرا از بین بردند، ولی بعد از جنگهای صلیبی میان مسیحیان و مسلمین که در حدود دویست سال طول کشید(قرن پنجم و ششم هجری) مسیحیان از یک طرف با تمدن و فرهنگ اسلامی آشنا شدند و این تمدن به آنها آگاهی داد، و از طرف دیگر پس از شکست نهائی از مسلمین سخت کینه مسلمین را در دلهای خود پختند و به جنگ اعصاب علیه مسلمین دست زدند. آن اندازه علیه اسلام و قرآن و رسول اکرم و مسلمانان شایعه ساختند که موجب شرمساری متمدنهای مسیحی قرون جدیده است و می‌بینیم که به جبران مافات"عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن"(۱) می‌نویسند. شایعه کتابسوزیها وسیله مسلمین جزء همین شایعات است که احیانا برخی از مسلمین نیز از قرن هفتم به بعد بدون اینکه شایعه ها را بدانند به صورت"شایع است"یا"گفته می‌شود"یا"چنین روایت میشود"در کتابهای خود منعکس کرده اند، غافل از آنکه سازنده شایعه مسیحیان صلیبی می‌باشند و انگیزه شان بدنام کردن مسلمین است. و در قرن اخیر، که استعمار برانگیختن احساسات ملی مسلمین را علیه اسلام و مسلمین صدر اول در صدر برنامه خود قرار داده امثال پور داود این افسانه را به صورت یک حادثه تاریخی در آوردند، و به نقلهائی نظیر نقل عبداللطیف پر و بال دادند و به صورت یک نقل تاریخی به خورد دانش آموزان و دانشجویان بی خبر دادند.

پاورقی:

(۱) کتابی به همین نام"جان دیون پورت"تالیف کرد که وسیله آقای حاج سید غلامرضا سعیدی به فارسی ترجمه شد. جان دیون پورت، در آن کتاب(صفحه ۲۲) موضوع کتابسوزی اسکندریه را طرح، و به شدت تکذیب می‌کند.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

تا اینجا سخن عبداللطیف را نقل و بررسی کردیم اکنون به نقد سخن ابوالفرج بن العبری بپردازیم.
ابوالفرج یک طبیب یهودی است که در سال ۶۲۳ هجری در ملطیه(آسیای صغیر) تولد یافته و پدرش دین یهود را ترک کرده و به نصرانیت گرائیده است، ابوالفرج نیز آغاز تحصیلات خود را به فرا گرفتن اصول نصرانیت گذرانیده است. او به زبان سریانی و عربی آشنائی کامل داشته است. تاریخی مبسوط به زبان سریانی نوشته که ماخذ آن کتب سریانی، عربی، یونانی بوده است. در آن کتاب ذکری از کتابسوزی مسلمین در اسکندریه وجود ندارد و خلاصه‌ای از آن به عربی به نام"مختصر الدول"نوشت که می‌گویند همه نسخه‌های آن ناتمام و ناقص است و عجب اینست که میگویند با اینکه مختصر الدول خلاصه آن تاریخ مفصل سریانی است مشتمل بر مطالبی است که در اصل مفصل سریانی نیست از جمله آنها داستان کتابسوزی اسکندریه وسیله مسلمین است.
کتاب مختصر الدول را مردی به نام"دکتر پوکوک"که پروفسور کالج اکسفورد بوده و از اشخاصی است که در نشر اکاذیب علیه مسلمین دست داشته است، طبع و نشر کرده و به زبان لاتین هم ترجمه نموده است. از آنوقت به وسیله این کتاب و این شخص شایعه کتابسوزی مسلمین در اسکندریه در اروپا رواج یافت تا آنکه در قرون اخیره وسیله محققین اروپایی امثال گیبون و کریل و گوستاولوبون و دیگران این شایعه تکذیب شد(۱).
داستان کتابسوزی در کتاب مختصر الدول به این شکل آمده است:
"در آنزمان، یحیی نحوی که به زبان ما به"غرماطیقوس"یعنی نحوی ملقب بوده است در میان عرب مقام شهرت را حائز گردید. مشارالیه ساکن اسکندریه بوده است و مذهبا نصرانی و جزء فرقه یعقوبی بود و مخصوصا عقیده ساوری(؟) را تایید می‌نمود. او در آخر مذهب تنصر را ترک گفته و تمام علمای نصارای مصر نزد او جمع شده نصیحت نمودند که از کفر و زندقه بیرون آید ولی او قبول ننمود. وقتی که علماء مایوس شدند وی را از مناصبی که دارا بود انداختند، و او تا مدتی به همین حال باقی و
پاورقی:
(۱) این قسمت از رساله"کتابخانه اسکندریه"تالیف شبلی نعمان صفحات ۱۴ و ۱۵ و ۳۸ اقتباس شد.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

زنده بود تا آنکه عمرو بن عاص(فرمانده مسلمین در فتح مصر) وارد مصر گردید.
روزی یحیی نزد وی حاضر شد، عمرو از مقام علم و فضل او واقف گردیده و خیلی از او احترام نمود. فاضل مشارالیه شروع به یک رشته سخنان حکیمانه‌ای نمود که اعراب ابدا با آن آشنا نبودند. سخنان مزبور در دماغ عمرو فوق العاده مؤثر واقع گردیده فریفته وی شد. نظر به اینکه عمرو از اشخاص باهوش و عاقل و فکور بود مصاحبت وی را اختیار نمود و هیچوقت او را از خودش جدا نمی ساخت.
یک روز یحیی به عمرو اظهار داشت که هر چه در اسکندریه هست در تصرف شما می‌باشد، البته آنچه برای شما مفید می‌باشد ما را به آن کاری نیست ولی چیزهائی که چندان محل حاجت شما نیست خواهش می‌کنم که آنها را به خود ما واگذار کنید که استحقاق ما به آنها بیشتر می‌باشد. عمرو پرسید که آنها چیستند؟ در جواب گفت: کتب حکمت و فلسفه می‌باشند که در کتابخانه دولتی ذخیره شده اند.
عمرو اظهار داشت که من در این باب باید از خلیفه(عمر) دستور بخواهم والا از خودم نمیتوانم قبلا اقدامی کنم. چنانکه عین واقعه را به خلیفه اطلاع داده و کسب تکلیف نمود، در جواب نوشت: اگر این کتابها موافق با قرآن می‌باشند هیچ ضرورتی به آنها نیست و اگر مخالف با قرآنند تمام آنها را بر باد ده.
بعد از وصول این جواب عمرو شروع به انهدام کتابخانه نموده مقرر داشت که بین حمامیهای اسکندریه کتابها را تقسیم کردند و از این رو در مدت شش ماه تمام کتب را سوزانیده بر باد داد. و آنچه واقع شده بدون استعجاب قبول نما"(۱).
متاسفانه با این توصیه و خواهش جناب ابوالفرج(اگر واقعا این قضیه را او خود آورده باشد) و یا استدعای جناب پروفسور پوکوک، این افسانه، نه با استعجاب و نه بدون استعجاب قابل قبول نیست. گذشته از آنچه در نقد سخن عبداللطیف گفتیم

پاورقی:
(۱) شبلی نعمان، رساله کتابخانه اسکندریه، صفحات ۱۶ - ۱۸.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

که یک روایت تاریخی بدون ذکر سند و ماخذ و مدرک به هیچ وجه قابل قبول نیست. به ویژه که بعد از ششصد سال این نقل بی سند و بی ماخذ مطرح شود و قبلا احدی از آن ولو بدون سند و ماخذ ذکری نکرده است، و به علاوه گفتیم از نظر محققان این مطلب به ثبوت رسیده که اساسا در موقع فتح اسکندریه به دست مسلمین از کتابخانه چیزی باقی نمانده بود و موضوع از اصل منتفی بوده است، دلایل و قرائن دیگری علیه این گزارش وجود دارد:

اولا در این داستان، قهرمان، یحیی نحوی فیلسوف معروف است. طبق اسنادی که اخیرا تحقیق شده وی در حدود صد سال قبل از فتح اسکندریه در گذشته است و ملاقات وی با عمرو افسانه است(۱) عجیب اینست که شبلی نعمان با اینکه می‌نویسد که وی یکی از حکمای هفتگانه‌ای است که در اثر فشار ژوستی نین از روم به ایران آمدند و خسرو انوشیروان از آنها پذیرائی کرد، اصل ملاقات یحیی با عمرو را مورد تائید قرار می‌دهد. توجه نمی‌کند که از مهاجرت آن حکما به ایران تا فتح اسکندریه بیش از صد و بیست سال فاصله است، عادتا امکان ندارد یحیی که در حدود صد و بیست سال قبل از فتح اسکندریه حکیمی نامبردار و معروف بوده است، هنگام فتح اسکندریه به صورت یکی از ندیمان عمرو به حیات خود ادامه دهد. بنابراین نقلهائی که ملاقات یحیی با عمرو را ذکر کرده‌اند هر چند نامی از کتابخانه نبرده‌اند بی اساس است.

داستان ملاقات یحیی با عمرو در روایت ابوالفرج نظیر داستان تدریس ارسطو در اسکندریه در روایت عبداللطیف است. و ضاعان و قصه پردازان به انطباق قصه با تاریخ توجه نکرده اند.

ثانیا در متن قصه آمده است که پس از آنکه دستور خلیفه به نابودی کتابها رسید، عمرو کتابها را به حمامهای اسکندریه تقسیم کرد و تا مدت شش ماه خوراک

پاورقی:

(۱) عجیب اینست که آقای دکتر ذبیح الله صفا با اینکه در صفحه ۶ تاریخ علوم عقلی در اسلام میگوید: یحیی نحوی از شخصیات بزرگ مدرسه اسکندریه در اواخر قرن پنجم و نیمه اول قرن ششم(در حدود یک قرن قبل از هجرت نبوی) بوده و در صفحه ۱۸ آن کتاب تصریح می‌کند:"می‌گویند تا فتح مصر به دست عمرو بن العاص(۶۴۱ میلادی) زنده بود و اما چنانکه قرائن تاریخی برمی‌آید این مرد از رجال اواخر قرن پنجم و نیمه اول قرن ششم میلادی است و زنده بودنش از اواخر قرن پنجم تا اواسط قرن هفتم بکلی دور از عادت و عقل است". در عین حال خلاصه همین داستان را که دو قهرمانش یحیی نحوی و عمرو بن العاص می‌باشند به عنوان دلیل بر کتابسوزی اسکندریه آورده است!

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

حمامهای اسکندریه بود و با توجه باینکه اسکندریه در آن وقت بزرگترین شهر مصر و یکی از بزرگترین شهرهای جهان آن روز بوده است و خود عمرو در گزارشی که با اعجاب فراوان برای خلیفه از این شهر می‌دهد می‌نویسد: "در این شهر چهار هزار حمام، چهار هزار عمارت عالی، چهل هزار یهودی جزیه پرداز، چهار صد تفریحگاه دولتی، دوازده هزار سبزیفروش که سبزی تازه می‌فروشند وجود دارد".
باید چنین فرض کنیم که در مدت ششماه چهار هزار حمام از این کتابها گرم می شده‌اند، یعنی آن قدر کتاب بوده است که اگر یک حمام را می‌خواستند با آن گرم کنند برای قریب به هفتصد هزار روز یعنی در حدود دو هزار سال آن حمام کافی بود. عجیب‌تر آنکه طبق آنچه در متن گزارش ابوالفرج آمده همه آن کتابها در حکمت و فلسفه بوده نه در موضوع دیگر. اکنون خوب است کمی بیندیشیم: آیا از آغاز پیدایش تمدن تا امروز که قرنها است صنعت چاپ پیدا شده و در شکل سرسام آوری نسخه بیرون می‌دهد این اندازه کتاب حکمت و فلسفه که برای سوخت چهار هزار حمام در مدت ششماه کافی باشد وجود داشته است؟.

باز خوب است بیندیشیم چنین کتابخانه‌ای چه مساحتی را اشغال کرده بوده است؟ کتابها به صورت انبار شده مانند انبار کاه گندم نبوده، بلکه به صورت چیده شده قفسه‌ها بوده، زیرا مورد استفادهٔ مردم بوده است، و لهذا در گزارشی که از یک کشیش مسیحی در قرن چهارم بعد از میلاد رسیده که از ناحیهٔ امپراطور

وقت مامور شده بود کتابخانه را از بین ببرد، چنین آمده که:"من
قفسه‌های آنرا در آنوقت از کتاب، به کلی خالی یافتم"(۱). یک رواق که آقای عبداللطیف هم آنرا مشاهده کرده بوده که هیچ، مساحت یک شهر هم شاید برای چنین کتابخانه‌ای کافی نباشد.
امروز کتابخانه‌های بسیار بزرگ، در اثر پیشرفت صنعت چاپ و وجود امکانات بی سابقه در تاریخ بشر، در جهان خصوصا آمریکا و شوروی وجود دارد همچنانکه شهرهای بسیار بزرگ و بی سابقه در تاریخ بشر، در جهان امروز وجود دارد. من باور ندارم امروز هم کتابخانه‌ای وجود داشته باشد که کتابهایش برای گرم کردن حمامهای شهری که آن کتابخانه در آنجا هست برای مدت ششماه کفایت کند.
پاورقی:
(۱) شبلی نعمان، کتابخانه اسکندریه، صفحه. ۵۰

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

اینها همه دلیل افسانه بودن این داستان است، و تنها در دنیای افسانه‌ها نظیری برایش می‌توان یافت. گویند مردی در وصف شهر هرات که مدعی بود روزگاری فوق العاده بزرگ و پرجمعیت بوده داد سخن میداد، کار را به جائی رسانید که گفت: در آنوقت در هرات بیست و یک هزار احمد یک چشم کله پز وجود داشته است! با توجه به اینکه همه نامشان احمد نبوده، و همه احمد نامها یک چشم نبوده‌اند و همه احمدهای یک چشم کله پز نبوده‌اند پس اگر فقط عدد احمدهای یک چشم کله پز به بیست و یکهزار نفر می‌رسیده، حساب کنید و ببینید عدد سایرین چه قدر بوده است؟ اگر اولین و آخرین را روی زمین جمع کنیم قطعا باز هم کافی نیست.

داستان ابوالفرج چیزی شبیه داستان، احمد یک چشم کله پز است. لذا نویسندگان دائره المعارف انگلیسی بنابر نقل شبلی نعمان قصه ابوالفرج را جزء فکاهیات به حساب آورده‌اند.

ثالثا همانطوری که شبلی نعمان و برخی محققان غربی گفته‌اند: در آن عصر کتابها از پوست بوده و ابدا به درد سوخت نمی‌خوردند و بدین جهت آنها را برای سوخت به کار بردن یک کار لغو و بیهوده دیگری بوده. شبلی نعمان از شخصی بنام مسیو در پیر نقل می‌کند که گفته:"ما یقین داریم که حمامیان اسکندریه تا وقتی که برای سوخت مواد دیگری حاضر داشتند هیچوقت کتابهائی را که در روی پوست تدوین یافته به مصرف سوخت نمی‌رسانیدند و سخن اینجاست که قسمت اعظم کتب مزبوره از پوست تشکیل یافته بودند"(۱).

رابعا اگر چنین کتابخانه‌ای در اسکندریه بود، قطعا عمرو در گزارش خود از این شهر به خلیفه که در تواریخ مضبوط است نامی هم از آن می‌برد. در آن گزارش از تفریحگاههای دولتی و سبزی فروشهای شهر سخن به میان آمده اما از کتابخانه سخنی نیست.

خامسا اسکندریه پس از فتح وسیله عمرو عاص، قرار داد صلح با مسلمین بست و مردم آنجا"اهل ذمه"به شمار می‌رفتند و مقررات"اهل ذمه"درباره آنها اجرا می‌شد. یعنی جان و مال و ناموس و حتی معابد و آزادی عبادتشان محترم بود و حکومت اسلامی خود را ضامن و مسؤول آنها می‌دانست.

عمرو بن عاص در

پاورقی:

(۱) همان، صفحه ۵۳ -. ۵۶

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

عهد نامه خود با مردم مصر چنین نوشت:"این پیمان امنیتی است که عمرو به مردم مصر می‌دهد که جان و خون و اموال و مساکن و سایر امورشان در امان است"(۱)و طبق آنچه از معجم البلدان نقل شده، تصریح شده است که."زمین مردم مصر، اموال و سرمایه‌های آن مردم همه متعلق به خودشان است و کسی حق تعرض ندارد"(۲).

به طور کلی میدانیم که سیره مسلمین با اهل کتاب، همواره اینچنین بوده

که آنها را پس از فتح در «ذمّهٔ» خود قرار می‌دادند و از آنها جزیه می‌گرفتند ودر مقابل این جزیه عهده‌دار امنیت جان و مال و حیثیت و معابد آنها می‌شدند. در اسکندریه نیز چنین شد. اگر در نقل ابوالفرج آمده بود که مسلمانان هنگام فتح اسکندریه قبل از عقد پیمان صلح با مردم آنجا چنین کاری کرده بودند تا حدی قابل قبول بود، اما گزارش ابوالفرج می‌گوید این جریان مدتها بعد از فتح اسکندریه، در اثر تذکری که از طرف یحیی نبوی داده شد رخ داده است. اینکه مسلمین بعد از قرارداد صلح دست به چنین کاری بزنند مخالف سیره و سنت آنهاست.

سادساً آنچه از احوال عمرو و عمر اطلاع داریم این جریان را تأیید نمی‌کند اما عمرو شخصاً مردی مدیر و باهوش و مستقل الفکر بوده و اگر نظر خاصی

که داشت به هر شیوه‌ای بود بر عمر تحمیل می‌کرد. تواریخ می‌نویسد که عمر چندان رغبتی به فتح مصر نشان نمی‌داد و عمرو عاص نظر خود را بر او تحمیل کرد، تا آنجا که می‌گویند از عمر کسب اجازه کرد اما پیش از آنکه اجازه برسد حمله را شروع کرد. اگر چنین می بود که در متن قصه آمده که یحیی نحوی به صورت ندیم و معاشر عمرو در آمده بود و عمرو به حکم عقل و هوش ذاتی از سخنان حکیمانه یحیی لذت می‌برد و استفاده میکرد، عمرو در نامه خود به عمر طوری گزارش میداد که کتابخانه مورد علاقه دوست دانشمندش محفوظ بماند، نه اینکه به کسب اجازه ساده‌ای قناعت کند و به محض رسیدن نامه خلیفه بدون آنکه بار دیگر نامه‌ای بنویسد فورا در جلو چشم دوست دانشمندش کتابهائی را که از جان برای دوستش عزیزتر بود طعمه آتش نماید. به علاوه سیره عمرو در اسکندریه سیره یک فاتح علاقه مند به اصلاح و عمران و آبادی بوده است نه سیره یک جبار و ستمگر از قبیل قتیبه بن مسلم.

ویل دورانت می‌نویسد:

پاورقی:

۱و۲. همان.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

"عمرو با عدالت حکومت می‌کرد، قسمتی از مالیاتهای گزاف را به پاک کردن کانالها و تعمیر پلها و تجدید معبر آبی که به روزگار سلف نیل را به بحر احمر می پیوسته بود(۱) اختصاص داد و کشتیها از مدیترانه به اقیانوس هند راه توانستند یافت این معبر آبی بار دیگر به سال ۱۱۴ هجری(۷۳۲ میلادی) از شن پر شد و متروک ماند"(۲)

از فردی که فکر اجتماعیش در این سطح بوده است نمی‌توان باور کرد که کتابخانه‌ای را آتش بزند.

و اما عمر هر چند مردی خشن بوده است، ولی احدی در هوش و دوراندیشی او تردید ندارد، عمر برای اینکه همه مسئولیت‌ها را شخصا برعهده نگیرد و به علاوه از فکر و اندیشه دیگران استمدادجوید، معمولا درمسائل مهم خصوصا درسیاست خارجی حکومتش شوراتشکیل میداد و به مشورت می‌پرداخت که در کتب تاریخ مسطور است و به دو نمونه‌اش به تناسب در نهج البلاغه اشاره شده است. در هیچ تاریخی دیده نشده که عمر درباره کتابخانه اسکندریه شورائی تشکیل داده باشد و با کسی مشورت کرده باشد. بسیار بعید است که چنین تصمیمی را بی مشورت اتخاذ کرده باشد. به علاوه اگر عمر چنین اندیشه‌ای می‌داشت که ما با وجود قرآن به هیچ کتاب دیگر احتیاج نداریم، قطعا این اندیشه دیگر را هم داشت که با وجود مساجد، احتیاج به معبد دیگر نداریم. پس چرا در قراردادهای خود کلیساها و کنیسه‌ها و حتی آتشکده‌ها را تحمل می کند و بلکه دولت اسلامی را متعهد حفظ و نگهداری آنها در ازاء شرائط ذمه می‌داند.

سابعا فرضا عمرو بن العاص چنین دستوری داده باشد آیا باوری است که مردم مسیحی و یهودی اسکندریه، بدون هیچ عکس العمل مخالفی، آن کتابها را که محصول فرهنگ و تاریخشان بوده مانند انبار هیزم تحویل بگیرند و بسوزانند و حتی مخفیانه آن کتابها را در نبرند و مخفی نسازند؟!

اما نقل قفطی: عینا همان است که ابوالفرج نقل کرده است، همه ایرادهائی که بر نقل ابوالفرج وارد است بر این نیز وارد است. و همچنانکه ابوالفرج در کتاب تاریخ

پاورقی:

(۱) من درست نمی‌دانم، ظاهرا این معبر آبی همان است که بار دیگر در قرون جدید باز شد و اکنون به نام کانال سوئز معروف است.

(۲) تاریخ تمدن، ترجمه فارسی، جلد ۱۱ صفحه. ۲۲۰

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مفصل خود که به سریانی نوشته این قصه را نیاورده و اما در مختصرالدول که به عربی است و خلاصه آن است آورده و این مایه شگفتی است. قفطی نیز در کتابی که در تاریخ مصر نوشته(۱) ذکری از این قصه عجیب نکرده است اما در کتاب اخبار العلما باخبار الحکماء که تاریخ فلاسفه است در ذیل احوال یحیی نحوی این قصه را بدون ذکر هیچ مدرکی آورده است بنابراین در نقل قفطی نیز یحیی نحوی یکی از دو قهرمان قضیه است و همه آن کتابها که در حکمت و فلسفه بوده به قدری بوده که چهار هزار حمام را در مدت ششماه گرم کرده است.

قفطی مدعی است که یحیی نحوی در ابتدا"کشتیران"بوده، در سن چهل و پنجسالگی عشق تحصیل به سرش زده و بعد هم فیلسوف شده و هم پزشک و هم ادیب و هم به مقام اسقفی اسکندریه رسیده است. در موضوع یحیی نحوی، نوعی ابهام در تاریخ هست، آنچه مسلم است مردی فیلسوف و اسقف در دوره قبل از اسلام به نام یحیی نحوی وجود داشته است و همان است که بر رد ابرقلس و ارسطو و در دفاع از اصول مسیحیت کتاب نوشته و بوعلی در نامه معروفش به ابوریحان بیرونی از او به زشتی یاد میکند و مدعی است که اونه ازروی عقیده بلکه بخاطر عوام فریبی مردم نصاری آن کتابها را نوشته است. از طرف دیگر ابن الندیم در الفهرست از یحیی نحوی نام می‌برد که با عمرو بن العاص ملاقات داشته است بدون ذکری از کتابخانه اسکندریه، درکتاب معتبر صوان الحکمه ابوسلیمان منطقی می‌نویسداودر زمان عثمان و معاویه دیده شده است. علیهذا یا نقل ابن الندیم و ابوسلیمان بی اساس است، و یا آنکس که در زمان عمرو بن العاص و معاویه بوده است یحیی نام دیگری بوده غیر آنکه شخصیتی محسوب می‌شود و شروح زیادی بر کتب ارسطو وغیره نوشته واسقف اسکندریه بوده است. بعید نیست کسانی که داستان کتابخانه اسکندریه را ساخته اند، از ذکر نام یحیی نحوی در کلام ابن الندیم و ابوسلیمان استفاده کرده و داستان را پرداخته‌اند. به هر حال آنچه مسلم است یحیی نحوی اسکندرانی فیلسوف و پزشک و شارح ارسطو و اسقف معروف اسکندریه دوره عمرو عاص و معاویه را درک نکرده است.

اما حاج خلیفه، این مرد از متاخرین است و در قرن یازدهم هجری می‌زیسته

پاورقی:

(۱) جرجی زیدان، تاریخ تمدن، جلد ۳، ترجمه فارسی، صفحه ۶۴.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

است او یک کتابشناس و فهرست نویسی است نه مورخ. کتاب معروف او"کشف الظنون"است که فهرست کتب است و در فن خود با ارزش می‌باشد. جمله‌ای که از او نقل شده در دو قسمت است. قسمت اول اینست که"عرب در صدر اسلام علومی را که مورد توجه قرار می‌داد سه قسمت بود زبان دیگر احکام شریعت، سوم پزشکی که اندکی قبلا هم از آن بهره داشت و به علاوه مورد نیازش بود، ولی به علوم دیگر نمی‌پرداخت زیرا نمی‌خواست پیش از آنکه پایه‌های اسلام استوار شود علوم بیگانه در میان مردم رایج گردد".

سخن حاج خلیفه تا اینجا سخن درستی است، ما در بخش خدمات ایران به اسلام، آغاز و کیفیت نشو و نمای علوم را در اسلام بررسی خواهیم کرد، علوم اسلامی از قرائت، فقه، دستور زبان آغاز گشت. در ابتدا توجهی به علوم فلسفی یا طبیعی یاریاضی نبود. تدریجا به این علوم توجه شد. قسمت دوم سخن حاج خلیفه اینست:"حتی گفته می‌شودکه عرب هنگام فتح شهرهاکتابهائی که به دست می‌آورد می‌سوخت".

می‌بینیم که حاجی خلیفه نیز با اینکه مورخ نیست، نکته‌ای را که اهل نقل و روایت رعایت می‌کنند رعایت کرده است. نگفته است که عرب هنگام فتح شهرها کتابها را می‌سوزانید که اظهار نظر و تایید در قضیه محسوب شود. می‌گوید: "گفته می‌شود چنین...". شک ندارد که در زمان حاج خلیفه که در قرن یازدهم بوده چنین سخنی گفته می‌شده است، چهار قرن بوده که این سخن گفته می‌شده و طبعا قرن به قرن بیشتر بر سر زبانها می‌آمده است مثل اینست که ما امروز بگوئیم گفته می‌شود و بسیار هم گفته می‌شود که مسلمانان صدر اول هر کجا کتابی می‌یافتند می‌سوختند. اگر ما امروز چنین سخن بگوئیم دروغ نگفته‌ایم، چنانکه دیدیم از زمان عبداللطیف و ابوالفرج و قفطی شروع شد.

پس حاج خلیفه علاوه بر اینکه مانند عبداللطیف و دیگران سندی و ماخذی ذکر نکرده است، چیز تازه‌ای نگفته است، آنچه را که در افواه در زمانش گفته می شده، با صیغه فعل مجهول(و یروی) به نشانه غیر قابل اعتماد بودن منعکس کرده است.

بعد از عبداللطیف افراد دیگری عین عبارت عبداللطیف را در کتابهای خود منعکس کرده‌اند که چون معلوم است نقل سخن عبداللطیف است قابل بحث و

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

بررسی نیست. مثلا مقریزی کتابی در تاریخ مصر نوشته که به نام"خطط مقریزی"معروف است. وی آنجا که مانند یک مورخ فتح اسکندریه را ذکر کرده نامی از کتابسوزی نبرده است، اما آنجا که به توصیف"عمود السواری"که عبداللطیف هم عبارت معروف خود را در ذیل توصیف آن گفته است، می‌رسد، عین عبارت عبداللطیف را حرف به حرف تکرار می‌کند. این خود می‌رساند که مقریزی کوچکترین اعتمادی به این نقل نداشته است والا لااقل اینرا در ضمن فتح اسکندریه می‌آورد و یا لفظ"و یذکر"(چنین گفته می‌شود) را می‌انداخت.

اکنون نوبت آن است که به نقد سخن ابن خلدون که درباره خصوص کتابسوزی در ایران سخن گفته است بپردازیم. اگر به اصل عبارت ابن خلدون مراجعه نکنیم و به نقل پورداود دریشتها که آقای دکتر معین از آنجا نقل کرده اند اعتماد کنیم باید بگوئیم ابن خلدون که خود یک مورخ است و او را با عبداللطیف که صرفا یک طبیب است و می‌خواسته سفر نامه بنویسد یا ابوالفرج که او نیز طبیب است، و یا حاج خلیفه فهرست نویس، و حتی با قفطی تاریخ الحکما نویس، نباید مقایسه کرد، او خود یک مورخ و مؤلف تاریخ عمومی است، بنابراین اگر به ضرس قاطع اظهار نظر کند ولو مدرک نشان ندهد باید گفت سند و ماخذی در کار بوده است.

ولی متاسفانه ابن خلدون نیز اظهار نظر نکرده و به صورت فعل مجهول بیان کرده است او هم سخن خود را با جمله"و لقد یقال"آغاز کرده است(همانا چنین گفته می‌شود). به علاوه ابن خلدون در صدر سخنش جمله‌ای اضافه کرده که بیشتر موجب ضعف قضیه میشود. او بعد از آنکه طبق اصل اجتماعی خاص خودش(که مورد قبول دیگران نیست) و آن اینکه هر جا که ملک و عمران گسترش یافته باشد علوم عقلی خواه ناخواه گسترش می‌یابد، نتیجه میگیرد که در ایران که ملک و عمران گسترش عظیم یافته بوده است نمی‌تواند علوم عقلی گسترش نیافته باشد، می‌گوید:"و همانا گفته می‌شود که این علوم از ایرانیان به یونانیان رسید آنگاه که اسکندر دارا را کشت و بر ملک کیانی تسلط یافت و بر کتابها و علوم بی حد و حصر آنها استیلا یافت و چون سرزمین ایران فتح شد و در آنجا کتب فراوان دیدند سعد وقاص به عمر نامه نوشت...".

چنانکه می‌دانیم اینکه اسکندر از ایران کتابهائی به یونان برده باشد و بعد از فتح ایران به دست اسکندر، یونانیان به علوم تازه‌ای دست یافته باشند، مطلبی است

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

که هیچ تاریخی آن را یاد نکرده است وهیچ اساسی ندارد. آقای پورداود در اینجا دغلی فرموده، قسمت اول را که هم مشتمل بر فعل مجهولِ «ولقد یقال» است وهم مشتمل بر داستان مجعول حمل کتب و علوم ایران به یونان است حذف کرده است و به نتیجه‌گیری پرداخته است.
مأخذ شایعه‌ای که ابن خلدون اشاره کرده با مأخذ شایعهٔ کتابسوزی اسکندر علی الظاهر دو تاست. شایعهٔ کتابسوزی اسکندریه را مسیحیان ساخته‌اند برای آنکه این جنایت را از گردن خودشان که عامل اصلی هستند بردارند و به گردن مسلمین بیندازند،

"مسلمین بیندازند. ولی ماخذ شایعه ای که ابن خلدون اشاره کرده است، علی الظاهر"شعوبیه"اند. خود ابن خلدون نیز خالی از تمایل شعوبی و ضد عربی نیست،
شعوبیان ایرانی شعارشان این بود:"هنر نزد ایرانیان است و بس"از ظاهر عبارت ابن خلدون شاید بشود استفاده کرد که می‌خواسته اند مدعی شوند همه علوم یونان از ایران است، در صورتی که می‌دانیم اسکندر در زمان ارسطو به ایران حمله کرد و تمدن و فرهنگ یونان، در آن وقت در اوج شکوفائی بود.
مطلب دیگر اینست که آنچه تاکنون از ابن خلدون نقل شده از مقدمه او است که کتابی است فلسفی و اجتماعی. تاکنون ندیده ایم که این مطلب را کسی از خود تاریخ او که به نام"العبر و دیوان المبتدا و الخبر"است کسی نقل کرده باشد. ابن خلدون اگر برای این قصه ارزش تاریخی قائل بود باید در آنجا نقل کرده باشد.
متاسفانه تاریخ ابن خلدون در اختیارم نیست، ولی اگر چیزی در آنجا می‌بود بسیار بعید است که رندان غافل مانده باشند. اگر چنین مطلبی در خود تاریخ ابن خلدون بود از آنجا نقل می‌شد و نه از مقدمه، باید به خود تاریخ ابن خلدون مراجعه شود.
در مورد کتابخانه اسکندریه: علاوه بر نبودن ماخذ و علاوه بر اینکه ناقلها به صورت فعل مجهول که نشانه بی اعتمادی است نقل کرده‌اند، یک سلسله قرائن خارجی هم بر دروغ بودن قضیه بود از آن جمله اینکه تاریخ می‌گوید این کتابخانه قرنها قبل از اسلام به باد رفته است.
در مورد کتابسوزی ایران نیز برخی قرائن خارجی در کار است. یکی اینکه اساسا تاریخ وجود کتابخانه‌ای را در ایران ضبط نکرده است. برخلاف کتابخانه اسکندریه که وجود چنین کتابخانه در سالهای میان سه قرن قبل از میلاد تا حدود

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

چهار قرن بعد از میلاد قطعی تاریخ است. اگر در ایران کتابخانه‌هائی وجود می‌داشت، فرضا سوختن آنها ضبط نشده بود، اصل وجود کتابخانه ضبط می‌شد، خصوصا با توجه به اینکه می‌دانیم اخبار ایران و تاریخ ایران بیش از هر جای دیگر در تواریخ اسلامی وسیله خود ایرانیان یا اعراب ضبط شده است.
دیگر اینکه در میان ایرانیان یک جریان خاص پدید آمد که ایجاب میکرد اگر کتابسوزی در ایران رخ داده باشد حتما ضبط شود و با آب و تاب فراوان هم ضبط شود و آن جریان شعوبیگری است. شعوبیگری هر چند در ابتدا یک نهضت مقدس اسلامی عدالتخواهانه و ضد تبعیض بود، ولی بعدها تبدیل شد به یک حرکت نژاد پرستانه و ضد عرب، ایرانیان شعوبی مسلک کتابها در مثالب و معایب عرب می‌نوشتند و هر جا نقطه ضعفی از عرب سراغ داشتند با آب و تاب فراوان می‌نوشتند و پخش می‌کردند، جزئیاتی از لابلای تاریخ پیدا میکردند و از سیر تا پیاز فروگذار نمی‌کردند.
اگر عرب چنین نقطه ضعف بزرگی داشت که کتابخانه‌ها را آتش زده بود خصوصا کتابخانه ایران را، محال و ممتنع بود که شعوبیه که در قرن دوم هجری اوج گرفته بودند و بنی العباس به حکم سیاست ضد اموی و ضد عربی که داشتند به آنها پر و بال می‌دادند درباره‌اش سکوت کنند، بلکه یک کلاغ را صد کلاغ کرده و جار و جنجال راه می‌انداختند، و حال آنکه شعوبیه تفوه به این مطلب نکرده‌اند و این خود دلیل قاطعی است بر افسانه بودن قصه کتابسوزی ایران.

سخن ما درباره کتابسوزی ایران و اسکندریه به پایان رسید، خلاصه سخن این شد که تا قرن هفتم هجری یعنی حدود ششصد سال بعد از فتح ایران و مصر، در هیچ مدرکی، چه اسلامی و چه غیر اسلامی، سخن از کتابسوزی مسلمین نیست. برای اولین بار در قرن هفتم این مسئله مطرح می‌شود. کسانی که طرح کرده‌اند اولا هیچ مدرک و ماخذی نشان نداده‌اند و طبعا از این جهت نقلشان اعتبار تاریخی؟

ندارد، و اگر هیچ ضعفی جز این یک ضعف نبود، برای بی اعتباری نقل آنها کافی بود.
تازه همهٔ آنها به استثنای ابوالفرج و قفطی وجود شایعه‌ای را بر زبانها روایت کرده‌اند نه وقوع حادثه را، و در شریعت روایت و قانون نقل تاریخی، هر گاه مورخ به جای نقل حادثه‌ای، «بر سر زبانها بودن»آن حادثه را نقل کند، یعنی به جای آن که

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

بگوید چنین حادثه‌ای واقع شده بگوید «گفته می‌شود چنین حادثه‌ای واقع شده»نشانهٔ این است که حتی خود گوینده اعتمادی به وقوع آن حادثه ندارد.

و به علاوه نقلهای قرن هفتم که ریشه و منبع سایر نقلها است یعنی نقل عبداللطیف و ابوالفرج و قفطی در متن خود مشتمل بر دروغهای قطعی است که سند بی اعتبار آنها است.
و علاوه بر همه اینها، چه در مورد ایران و چه در مورد اسکندریه قرائن خارجی وجود دارد که فرضا این نقلها ضعف سندی و مضمونی نمی‌داشت آنها را از اعتبار می انداخت.
ممکن است برای خواننده محترم این تصور پدید آید که ما درباره این مطلب به اطناب سخن راندیم و کار نقد را به اسراف کشاندیم، همین مختصر که در اینجا گفته شد کافی بود و حداکثر اندکی بیشتر تفصیل داده می‌شد.
تصدیق می‌کنم که اگر قصه کتابسوزی صرفا به عنوان یک حادثه تاریخی در محیط تحقیق بخواهد بررسی شود نیازی به اینهمه تفصیل ندارد. اما خواننده محترم باید توجه داشته باشد که این داستان را از محیط تحقیق و جو بررسی علمی خارج کرده و از آن یک"سوژه"برای"تبلیغ"ساخته‌اند برای
محققین بی طرف اعم از مسلمان و غیر مسلمان بی اساسی این داستان امری مسلم و قطعی است ولی گروههائی که به نوعی خود را در تبلیغ این قصه ذی نفع می‌دانند دست بردار نیستند، کوشش دارند از راههای مختلف این داستان را وسیله تبلیغ قرار دهند. تبلیغ کتابسوزی در ایران و در اسکندریه تدریجا به صورت یک "دستور"و یک"شیوه حمله"در آمده است.
شبلی نعمان در رساله"کتابخانه اسکندریه"می‌گوید:
"محققین نامی اروپا مانند گیبون، کارلیل، گدفری، هکتور، رنان، سیدلو و غیر اینها غالب روایات بیهوده‌ای را که در اروپا راجع به اسلام و مسلمین انتشار یافته بودند، غلط و بی اساس دانسته و صراحتا آنها را رد و انکار کرده‌اند، ولی در تالیفات و روایات عامه هنوز از شهرت آنها کاسته نشده است، و باید دانست از میان شایعاتی که گفتیم یکی هم شایعه سوزانیدن کتابخانه اسکندریه است اروپا این قضیه را با یک صدای غریب و آهنگ مهیبی انتشار داده است که واقعا حیرت انگیز می‌باشد. کتب تاریخ، رمان،

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مذهب، منطق و فلسفه و امثال آن هیچکدام از اثر آن خالی نیست (برای اینکه این قصه در اذهان رسوخ پیدا کند در هر نوع کتاب به بهانه‌ای آنرا گنجانیده‌اند، حتی در کتب فلسفه و منطق) حتی یک سال در امتحان سالیانه او نیورسیته کلکته هند(که تحت نظر انگلیسیها بود) در اوراق سؤالیه متعلق به منطق که چندین هزار نسخه چاپ شده، حل مغالطه ذیل را سؤال نموده بودند؟ اگر کتابها موافق با قرآن است ضرورتی به آنها نیست و اگر موافق نیست همه را بسوزان"(۱).

شبلی نعمان بعد این سؤال را طرح می‌کند که چه سیاستی در کار است، آیا این نوعی همدردی و دلسوزی درباره کتابهایی است که سوخته شده یا مطلب دیگری در کار است؟ اگر دلسوزی است چرا نسبت به کتابسوزیهای مسلم و بسی مهیبتر که در فتح اندلس و جنگهای صلیبی وسیله خود مسیحیان صورت گرفته هیچوقت دلسوزی نمی‌شود؟!

شبلی، خودش اینچنین پاسخ میگوید که علت اصلی اینست که این کتابخانه را خود مسیحیان قبل از اسلام از بین بردند و اکنون با تبلیغ فراوان طوری وانمود می‌کنند که این کتابخانه را مسلمین از بین بردند نه آنها. هدف اصلی پوشانیدن روی جرم خودشان است.

علتی که شبلی ذکر می‌کند یکی از علل قضیه است و تنها در مورد کتابخانه اسکندریه صدق می‌کند، علت یا علل دیگر در کار است، مسئله اصلی استعمار است. استعمار سیاسی و اقتصادی آنگاه توفیق حاصل می‌کند که در استعمار فرهنگی توفیق به دست آورده باشد، بی اعتقاد کردن مردم به فرهنگ خودشان و تاریخ خودشان شرط اصلی این موفقیت است استعمار دقیقا تشخیص داده و تجربه کرده است که فرهنگی که مردم مسلمان به آن تکیه می‌کنند و ایدئولوژی که به آن می‌نازند فرهنگ و ایدئولوژی اسلامی است باقی همه حرف است و از چهار دیوار کنفرانسها و جشنواره‌ها و کنگره‌ها و سمینارها هرگز بیرون نمی‌رود و به متن توده نفوذ نمی‌یابد، پس مردم از آن اعتقاد و از آن ایمان و از آن اعتماد و حسن ظن باید تخلیه شوند تا آماده ساخته شدن طبق الگوهای غربی گردند.

پاورقی:

(۱) شبلی نعمان، کتابخانه اسکندریه صفحه ۶

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

برای بدبین کردن مردم به آن فرهنگ و آن ایدئولوژی و پیام آوران آنها چه از این بهتر که به نسل جدید چنین وانمود شود که مردمی که شما می‌پندارید رسالت نجات و رهائی و رهبری بشریت به سعادت را داشتند و به این نام به کشورهای دیگر حمله می‌بردند و رژیمهائی را سرنگون می‌کردند، خود به وحشیانه‌ترین کارها دست زده اند و اینهم نمونه‌اش.

بنابراین خواننده محترم تعجب نخواهد کرد که سئوالات امتحانیه سالیانه اونیورسیته کلکته هند که به دست انگلیسها اداره می‌شده است، برای حل مغالطه منطقی سئوالی پیدا نمی‌شده جز متن فرمان مجعول کتابسوزی، و برای یک نویسنده ایرانی هم که"مبانی فلسفه"برای سال ششم دبیرستانها می‌نویسد و هر سالی ده‌ها هزار نسخه از آن چاپ می‌شود و در اختیار دانش آموزان بی خبر و ساده دل ایرانی قرار میگیرد آنجا که درباره قیاس استثنائی در منطق بحث می‌شود، علی رغم فشارهائی که نویسنده بر مغز خود می‌آورد هیچ سئوال دیگری به ذهن نمی‌رسد جز همان سئوالی که طراحان انگلیسی در انیورسیته کلکته طرح کردند و ناچار میشود مسئله را به این صورت طرح کند.

"ممکن است قیاس استثنائی در عین حال منفصله و متصله یعنی مرکب باشد: مثال اینگونه قیاس قول معروف منسوب به پیشوای عرب است که چون خواست سوزاندن کتابخانه ساسانیان را مدلل و موجه کند چنین استدلال کرد: این کتابها یا موافق قرآنند و یا مخالف آن، اگر موافق قرآنند وجودشان زائد است اگر مخالف آن هستند نیز وجودشان زائد و مضر است و هر چیز زائد و مضر باید از بین برده شود پس در هر صورت این کتابها باید سوخته شوند"(۱).

چند سال پیش در مؤسسه اسلامی حسینیه ارشاد دو سخنرانی ایراد کردم که عنوانش"کتابسوزی اسکندریه"بود، و بی پایگی آنرا روشن کردم یادم هست که بعد از پایان آن سخنرانیها از مؤمن مقدسی نامه‌ای دریافتم به این مضمون که تو چه داعی داری که دروغ بودن این قصه را اثبات کنی!؟ بگذار اگر دروغ هم هست مردم بگویند، زیرا دروغی است به مصلحت و تبلیغی است علیه عمر بن الخطاب و عمرو

پاورقی:

(۱) دکتر علی اکبر سیاسی، مبانی فلسفه، صفحه ۲۵۴

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

بن العاص.

این مؤمن مقدس گمان کرده بود که اینهمه بوق و کرنا که از اروپا تا هند را پر کرده، کتابها در اطرافش می‌نویسند و رمانها برایش می‌سازند، و برای آنکه مسلم و قطعی تلقی شود در کتب منطق و فلسفه و سئوالات امتحانیه آنرا می‌گنجانند به خاطر احساسات ضد عمری یا ضد عمرو بن العاصی است و یا قربه الی الله و برای خدمت به عالم تشیع و بی آبرو کردن مخالفان امیرالمؤمنین علی علیه السلام است این اشخاص نمی‌دانند که در جوی که این مسائل مطرح میشود مسئله اسلام مطرح است و بس و نمیدانند که در جهان امروز سلاح مؤثر علیه یک کیش و یک آئین بحثهای کلامی و استدلالهای منطقی ذهنی نیست. در جهان امروز طرح طرز برخورد پیروان یک کیش در جریان تاریخ با مظاهر فرهنگ و تمدن، مؤثرترین سلاح له یا علیه آن کیش و آن آیین است.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

کارنامه اسلام در ایران

مطالعه صفحات گذشته نشان داد: آنگاه که اسلام عزیز به کشور محبوب ما قدم گذاشت، کشور ما در چه وضع و چه شرائط و احوال به سر می‌برد؟ اسلام از ایران چه گرفت و به ایران چه داد؟

به آنچه از مطالب گذشته به حافظه سپرده‌اید مروری بکنید، می‌بینید اولین چیزی که اسلام از ایران گرفت، تشتت افکار و عقائد مذهبی بود و به جای آن وحدت عقیده بر قرار گردید. این کار برای اولین بار بوسیله اسلام در این مرز و بوم صورت گرفت. مردم شرق و غرب و شمال و جنوب این کشور که برخی سامی و برخی آریایی بودند و زبانها و عقاید گوناگون داشتند و تا آن وقت رابط میان آنها فقط زور و حکومت بود، برای اولین بار به یک فلسفه گرویدند. فکر واحد، آرمان واحد، ایده آل واحد پیدا کردند، احساسات برادری میان آنها پیدا شد، هر چند این کار به تدریج در طول چهار قرن انجام گرفت، ولی سرانجام صورت گرفت و از آنوقت تاکنون در حدود ۹۸ درصد این مردم چنینند. رژیم موبدی با اینکه تقریبا مساوی همین مدت بر ایران حکومت کرد و همواره می‌کوشید وحدت عقیده بر اساس زردشتی گری ایجاد کند، موفق نشد. ولی اسلام با آنکه حکومت و سیطره سیاسی عرب پس از دو قرن از این کشور رخت بربست، به حکم جاذبه معنوی و

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

نیروی اقناعی که در محتوای خود این دین است در ایران و چندین کشور دیگر این توفیق را حاصل کرد.

اسلام جلو نفوذ و توسعه مسیحیت را در ایران و در مشرق زمین به طور عموم گرفت. ما نمی‌توانیم به طور قطع بگوییم اگر ایران و مشرق زمین مسیحی شده بود چه می‌شد، ولی می‌توانیم حدس نزدیک به یقین بزنیم که بر سر این کشور همان می‌آمد که بر سر سایر کشورهایی که به مسیحیت گرویدند آمد، یعنی تاریکی قرون وسطی، ایران در پرتو گرایش به اسلام در همان وقت که کشورهای گرونده به مسیحیت در تاریکی قرون وسطی فرو رفته بودند همدوش با سایر ملل اسلامی و پیشاپیش همه آنها مشعلدار یک تمدن عظیم و شکوهمند به نام تمدن اسلامی شد.

اینجا این پرسش به ذهن می‌آید که اگر خاصیت مسیحیت آن است و خاصیت اسلام این، پس چرا امروز کار بر عکس است؟ جوابش روشن است: آنها از هفت هشت قرن پیش، مسیحیت را رها کردند و ما از همان وقت. اسلام را.

اسلام حصار مذهبی و حصار سیاسی که گردا گرد ایران کشیده شده بود و نمی‌گذاشت ایرانی استعداد خویش را در میان ملتهای دیگر بروز دهد و هم نمی‌گذاشت این ملت از محصول اندیشه سایر ملل مجاور یا دور دست استفاده کند، درهم شکست. دروازه‌های سرزمینهای دیگر را بروی ایرانی و دروازه ایران را بروی فرهنگها و تمدنهای دیگر باز کرد. از این دروازه‌های باز دو نتیجه برای ایرانیان حاصل شد: یکی اینکه توانستند هوش و لیاقت و استعداد خویش را به دیگران عملا ثابت کنند به طوری که دیگران آنها را به پیشوایی و مقتدایی بپذیرند. دیگر اینکه با آشنا شدن به فرهنگها و تمدنهای دیگر توانستند سهم عظیمی در تکمیل و توسعه یک تمدن عظیم جهانی به خود اختصاص دهند.

لهذا از یک طرف می‌بینیم برای اولین بار در تاریخ این ملت، ایرانی پیشوا و مقتدا و مرجع دینی غیر ایرانی می‌شود، فی المثل لیث بن سعد ایرانی، پیشوای فقهی مردم مصر می‌شود. و ابو حنیفه ایرانی با اینکه در خود ایران به واسطه آشنایی این مردم با مکتب اهل بیت پیروان زیادی پیدا نمی کند. در میان مردمی دیگر که با آن مکتب مقدس آشنا نیستند به صورت یک پیشوای بی رقیب در می‌آید. ابوعبیده معمر بن المثنی و واصل بن عطا و امثال آنها پیشوای کلامی می‌شوند. سیبویه و کسائی امام صرف و نحو می‌گردند و دیگری مرجع لغت و غیره.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

در اینجا بی مناسبت نیست داستان ذیل را نقل کنیم:
هشام بن عبدالملک روزی از یکی از علماء که به ملاقات وی در رصافه کوفه رفته بود پرسید آیا علما و دانشمندانی را که اکنون در شهرهای اسلامی مرجعیت علمی و فتوایی دارند می‌شناسی؟ گفت آری.
هشام گفت اکنون فقیه مدینه کیست؟
جواب داد: نافع.
- نافع مولی است یا عربی(۱).
- مولی است.
- فقیه مکه کیست؟
- عطاء بن ابی رباح
- مولی است یا عربی؟
- مولی است.
- فقیه اهل یمن کیست؟
- طاووس بن کیسان.
- مولی است یا عربی؟
- مولی است.
- فقیه یمامه کیست؟
- یحیی بن کثیر.
- مولی است یا عربی؟
پاورقی:
(۱) کلمه مولی در زبان عرب معانی متعدد و احیانا متضادی دارد، مثلا هم به سرور و مطاع و آقا مولی می‌گویند، آنچنانکه پیغمبر اکرم درباره علی علیه السلام فرمود:"من کنت مولاه فهذا علی مولاه »، و هم در مورد بنده و برده و مطیع، بطور کلی معنی"ولاء"پیوند و قرابت است و لهذا موارد استعمال متعددی دارد یکی از موارد استعمال این کلمه ولاء عتق است، افرادی که قبلا برده بودند و آزاد می‌شدند به آنها و به فرزندانشان مولی می‌گفتند، همچنانکه به آزاد کننده نیز مولی می‌گفتند. مولوی می‌گوید:
کیست مولی آنکه آزادت کند بند رقیت ز پایت بر کند
احیانا به افرادی که با قبیله‌ای پیمان می‌بستند، مخصوصا افراد غیر عرب که با اعراب پیمان می‌بستند که از حمایت آنها برخوردار باشند نیز مولی می‌گفتند.
به ایرانیان از آن جهت موالی می‌گفتند که یا اجدادشان برده و سپس آزاد شده بودند که البته عده اینها زیاد نبود ویا با برخی قبائل عرب پیمان حمایت بسته بودند. تدریجا به همه مردم ایران موالی می‌گفتند. اما اینکه برخی مدعی شده‌اند که اعراب ایرانیان را بدان جهت موالی می‌گفتند که آنها را برده خود می‌دانستند، قطعا اشتباه است.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

- مولی است.
- فقیه شام کیست؟
- مکحول.
- مولی است یا عربی؟
- مولی است.
- فقیه جزیره کیست؟
- میمون بن مهان.
- مولی است یا عربی؟
- مولی است.
- فقیه خراسان کیست؟
- ضحاک بن مزاحم.
- مولی است یا عربی؟
- مولی است.
- فقیه بصره کیست؟
- حسن و ابن سیرین.
- مولی هستند یا عربی؟
- مولی هستند.
- فقیه کوفه کیست؟
- ابراهیم نخعی.
- مولی است یا عربی؟
- عرب است.

هشام گفت: نزدیک بود قالب تهی کنم، هر که را پرسیدم تو گفتی مولی است. خوب شد لااقل این یک عرب است(۱).

در چه عصر و چه زمانی این چنین فرصت برای ایرانی پیدا شده است که افتخار پیشوایی دینی مردم نقاط مختلف و کشورهای مختلف از حجاز و عراق و یمن و شام و جزیره و مصر و غیره را پیدا کند. در زمانهای بعد این پیشوایی توسعه

پاورقی:

(۱) ابوحنیفه حیاته و عصره، فقهه و آرائه. تالیف محمد ابو زهره، صفحه۱۵

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

بیشتری پیدا کرد عجیب این است که سرجان ملکم انگلیسی، قرن اول و دوم اسلامی را که دوره رنسانس و شکفتن استعدادهای علمی و معنوی ایرانیان پس از یک رکورد طولانی است، قرنهای سکوت و خمود ایرانی می‌نامد. سرجان ملکم عمدا می‌خواهد قضایا را از زاویه سیاسی و با عینک تعصبات نژادی که مخصوصا استعمار قرن نوزدهم به شدت تبلیغ می‌کرد بنگرد و ارائه دهد از نظر سرجان ملکم آنچه فقط باید آن را به حساب آورد این است که چه کسی و از چه نژادی بر مردم حکم می‌رانده است، و اما توده مردم در چه حال و وضعی بوده‌اند و چه برده و چه باخته‌اند، نباید بحساب آید. امثال سرجان ملکم هرگز تاسفی ندارند که مثلا چرا حجاج بن یوسف آدم می‌کشت و ستم می‌کرد؟ تاسفشان و در حقیقت اظهار تاسف‌شان تحت این عنوان است که چرا یک نفر ایرانی به جای حجاج بن یوسف کارهای او را نکرد؟ بگذریم از این جمله معترضه.

مطالعه تاریخ ایران بعد از اسلام، از نظر شور و هیجانی که در ایرانیان از لحاظ علمی و فرهنگی پدید آمده بود که مانند تشنه محرومی فرصت را غنیمت می‌شمردند و در نتیجه توانستند استعدادهای خود را بروز دهند و برای اولین بار ملل دیگر آنها را به پیشوایی و مقتدایی پذیرفتند و این پذیرش هنوز هم نسبت به ایرانیان قرون اول تا ششم و هفتم اسلامی ادامه دارد، فوق العاده جالب است.

این از یک طرف، و از طرف دیگر این دروازه‌های باز سبب شد که علاوه بر فرهنگ و علوم اسلامی، راه برای ورود فرهنگهای یونانی، هندی، مصری و غیره باز شود و ماده ساختن یک بنای عظیم فرهنگی اسلامی فراهم گردد، زمینه شکفتن استعدادهایی نظیر بوعلی و فارابی و ابوریحان و خیام ریاضی و خواجه نصیرالدین طوسی و صدرالمتالهین و صدها عالم طبیعی و ریاضی و مورخ و جغرافی دان و پزشک و ادیب و فیلسوف و عارف فراهم گردد.

مضحک این است که پورداود می‌گوید:

اگر حمله تازیان و فرهنگ سامی نبود و دانشمندان ما چون بوعلی و خیام به شیوه نو روزنامه و یا دانشنامه علائی کتابهای دیگرشان را می‌نوشتند امروز زبان پارسی غنی تر و بازتر بود(۱).

پاورقی:

(۱) به نقل اطلاعات، شماره ۱۲۷۴۵، مورخه ۲۹ آبان۴۷

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

آیا اگر حمله تازیان نبود و حصاری که موبدها کشیده بودند و استعدادهای ایرانی را در آنجا محبوس کرده بودند همچنان باقی بود، بوعلی و خیامی بود تا دانشنامه و نوروزنامه و هزاران کتاب دیگر را به زبان پارسی بنویسند؟ این همه آثار به زبان عربی یا فارسی که ایرانیان هوشمند به جهان عرضه کردند، مولود همان حمله تازیان و حصار شکنی آنها و آشنا شدن ایرانیان با یک فرهنگ مذهبی غنی بود که علم را بر هر مسلمانی فریضه می‌شمارد.

درست مثل این است که بگوییم اگر در روز خورشید نمی‌بود و حرارتش بر سر ما نمی‌تافت ما راحت تر کار می‌کردیم! در صورتی که اگر خورشید نبود روز هم نبود.

این دو جریان تنها محصول شکستن حصارهای خارجی و به وجود آمدن دروازه های باز نبود، عامل دیگر، برداشتن مانع تحصیلی از سر راه توده مردم ایران بود که قبلا اجتماع طبقاتی و رژیم موبدی به وجود آورده بود. اسلام اعیان و اشراف را نمی‌شناخت و علم را به طبقه روحانی و یا طبقات دیگر اختصاص نمی‌داده از نظر اسلام موزه گر و کوزه‌گر همان اندازه حق تحصیل و آموزش دارد که فلان شاهزاده. از قضا نوابغ از میان همین بچه موزه گرها و بچه کوزه گرها ظهور می‌کنند. برداشتن این مانع داخلی و آن مانع خارجی سبب شد که ایرانیان مقام شایسته خویش را چه از نظر پیشوایی سایر ملل و چه از نظر شرکت در بنای عظیم تمدن جهانی اسلام احراز کنند.

اسلام، ایرانی را هم به خودش شناساند و هم به جهان، معلوم شد که آنچه درباره ایرانی گفته شد که نبوغ و استعدادش فقط در جنبه‌های نظامی است و دماغ علمی ندارد غلط است، عقب افتادن ایرانی در برخی دوره‌ها از نقص استعدادش نبوده بلکه بواسطه گرفتاری در زنجیر رژیم موبدی بوده است ولهذا همین ایرانی در دوره اسلامی نبوغ علمی خویش را در اعلی درجه نشان داد.

رژیم موبدی استعداد کش پیش از اسلام سبب شده است که برخی خارجیان اشتباه کرده اساسا استعداد ایرانیان را تحقیر کنند. مثلا گوستاولوبون می‌گوید:

اهمیت ایرانیان در تاریخ سیاست دنیا خیلی بزرگ بوده است ولی بر عکس در تاریخ تمدن خیلی خرد بوده است. در مدت دو قرن که ایرانیان قدیم بر قسمت مهمی از دنیا سلطنت داشتند شاهنشاهی فوق العاده

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

با عظمتی به وجود آوردند، ولی در علوم و فنون و صنایع و ادبیات ابدا چیزی ایجاد نکردند و به گنجینه علوم و معرفتی که از طرف اقوام دیگری که ایرانیان جای آنها را گرفته بودند چیزی نیفزودند... ایرانیان خالق نبودند بلکه تنها رواج دهنده تمدن بودند و از این قرار از لحاظ ایجاد تمدن اهمیت آنها بسیار کم بوده است(۱).

کلمان هوار، مورخ فرانسوی، مولف کتاب"ایران باستانی و تمدن ایران"می گوید:

ایران مملکتی بود نظامی که چه علوم و چه صنایع و فنون محال بود در آنجا نشو و نمو نماید و پزشک یونانی که درمدارس مناطق مدیترانه تربیت می‌شد تنها نماینده علوم در ایران بود، همچنانکه هنرمندان بیگانه از قبیل یونانیان و اهالی لیدی و مصریها تنها نمایندگان صنعت و هنر در آن مرز و بوم بودند و هکذا مستوفیها نیز کلدانی و آرامیهای سامی نژاد بودند(۲).

ژ. راولینسون در کتاب"سلطنتهای پنجگانه بزرگ عالم مشرق زمین"گفته است:

ایرانیان قدیم ابدا کمکی به ترقی علم و دانش ننمودند. روح و قریحه این قوم هیچ وقت با تحقیقاتی که مستلزم صبر و حوصله باشد، با تجسسات و تتبعات و کاوشهای پر زحمتی که مایه ترقیات علمی است میانه نداشته است... ایرانیان از آغاز تا پایان سلطنت و عظمتشان ابدا التفاتی به تحصیلات علمی نداشته و تصور می‌نمودند که برای ثبوت اقتدار معنوی خود همانا نشاندادن کاخ شوش و قصرهای تخت جمشید و دستگاه عظیم سلطنت و جهانداری آنها کافی خواهد بود(۳).

شک نیست که اینگونه اظهار نظرها یک بدبینی و سوءظن بیجا نسبت به قوم ایرانی است، گذشته از اینکه اینگونه معرفی و توصیف ایران قدیم(ایران قبل از اسلام) مبالغه آمیز به نظر می‌رسد(ما در بخش بعد درباره اصالت تمدن ایرانی بحث خواهیم کرد)، نمی‌بایست نقص کار را از نقص استعداد ایرانیان بدانند و گناه رژیم موبدی را به گردن استعداد ایرانی بیندازند. دلیل مطلب اینست که همین قوم در دوره اسلام استعداد خویش را در کمک به فرهنگ و تمدن به حد اعلی ارائه داد.

پاورقی:

(۱) خلقیات ما ایرانیان، صفحه ۹۳، اثر سید محمد علی جمال زاده نقل از کتاب"تمدنات قدیمی" گوستاولوبون.

(۲) همان کتاب صفحه ۱۰۸

(۳) همان کتاب، صفحه ۸۲ - ۸۱

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

آقای گوستاولوبون و کلمات هوار و راولینسون این مطلب را قبول دارند گو آنکه به غلط آن را تحت عنوان"تمدن عرب"یاد می‌کنند و حال آنکه تمدن اسلامی همچنانکه تمدن ایرانی یا هندی نیست تمدن عرب هم نیست.

اسلام نشان داد که تصور سابق الذکر درباره ایرانیان غلط است. اسلام استعداد و نبوغ ایرانیان را هم به خودشان نشان داد و هم به جهانیان و به تعبیر دیگر: ایرانی بوسیله اسلام خود را کشف کرد و سپس آن را به جهانیان شناسانید.

چرا در دوران قبل از اسلام افرادی لااقل مانند لیث بن سعد و نافع و عطا و طاووس و یحیی و مکحول و صدها نفر دیگر پیشوای معنوی مردم مصر و عراق و شام و یمن و حجاز و مراکش و الجزایر و تونس و هند و پاکستان و اندونزی و حتی اسپانیا و قسمتی از اروپا نشدند؟ چرا در آن دوره‌ها شخصیتهایی مانند محمد بن زکریای رازی و فارابی و بوعلی ظهور نکردند؟

اسلام از نظر قدرتهای سیاسی و مذهبی حاکم بر ایران یک تهاجم بود. اما از نظر توده و ملت ایران یک انقلاب بود، به تمام معنی کلمه و با همه خصائصش. اسلام جهان بینی ایرانی را دگرگون ساخت، خرافات ثنوی را با همه بدبینیهای ناشی از آن از دماغ ایرانی بیرون ریخت، ثنویتی که"از خصوصیات تفکر ایرانی"شناخته می‌شد، ثنویتی که چند هزار سال سابقه داشت، ثنویتی که زردشت با آن مبارزه کرد و شکست خورد و آیین خود او بدان آلوده گشت. آری اسلام چنین ثنویتی را از دماغ ایرانی خارج ساخت و مغز ایرانی را از آن شستشو داد.

یک انقلاب چه می‌کند، جز این است که"دید"را نسبت به جهان عوض می‌کند، هدف و برنامه و ایدئولوژی می‌دهد، افکار و معتقدات را دگرگون می‌سازد، تشکیلات اجتماعی را زیر و رو می‌کند، خافضه رافعه است. بالای به ناحق بالا را پایین می‌کشد و پایین به ظلم پایین را بالا می‌برد، خلق و خوی و منش را به شکل دیگر که زنده و مؤثر است در می‌آورد، روح طغیان و عصیان در برابر زورگویان به وجود می‌آورد، جوش و خروش و شور و ایمان خلق می‌کند خون تازه در رگها به جریان می‌اندازد، آیا خصائص انقلاب جز این است؟! و آیا همه اینها در اثر اسلام در ایران پدید نیامد؟

میگویند شمشیر، آری شمشیر، اما شمشیر اسلام چه کرد؟ شمشیر اسلام قدرتهای به اصطلاح اهریمنی را در هم شکست، سایه شوم موبدها را کوتاه کرد،

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

زنجیرها را از دست و پای قریب صد و چهل میلیون باز کرد، به توده محروم، حریت و آزادی داد. شمشیر اسلام همواره بر فرق ستمگران به سود ستمکشان فرود آمده است و دست تطاول زورگویان را قطع کرده است. شمشیر اسلام همواره در خدمت مظلومین و مستضعفین کشیده شده است. «و ما لکم لا تقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان»(۱).

اسلام از ایران ثنویت و آتش پرستی و هوم پرستی و آفتاب پرستی را گرفت و به جای آن توحید و خدا پرستی داد. خدمت اسلام به ایران از این لحاظ بیش از خدمت این دین به عربستان است. زیرا جاهلیت عرب تنها دچار شرک در عبادت بود. اما جاهلیت ایران علاوه بر این، گرفتار شرک در خالقیت بود.

اسلام، اندیشه خدای شاخدار و بالدار، ریش و سبیلدار، عصا به دست، ردا بر دوش، مجعد موی و دارای تاج کنگره دار را تبدیل کرد به اندیشه خدای قیوم(۲) برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم، متعالی از توصیف(۳) که همه جا و با همه چیز هست و هیچ چیز با او نیست(۵) هم اول است و هم آخر، هم ظاهر است و هم باطن(۵) او چشمها را می‌بیند اما چشمها او را نمی‌بینند(۶).

اسلام توحید را چه ذاتی و چه صفاتی و چه افعالی در پر اوج ترین شکلش به ایرانی و غیر ایرانی آموخت. اسلام اصل توحید را پایه اصلی قرار داد که علاوه بر اینکه مبنای فلسفی دارد، خود محرک فکر و اندیشه است.

اسلام خرافاتی از قبیل مصاف نه هزار ساله اهورامزدا و اهریمن، قربانی هزار ساله زروان برای فرزنددار شدن، و زاییده شدن اهریمن به واسطه شک در قبولی قربانی و بجا افتادن نذر، همچنین دعاهای دیوبند، تشریفات عجیب آتش پرستی، غذا و مشروب برای مردگان بر بامها، راندن حیوانات وحشی و مرغان در میان آتش، ستایش آفتاب و ماه در چهار نوبت، جلوگیری از تابش نور بر آتش، منع دفن

پاورقی:

(۱) سوره النساء آیه۷۵

(۱) الله لا اله الا هو الحی القیوم »سوره البقره، آیه ۲۵۵.

(۲) سبحان ربک رب العزه عما یصفون »سوره الصافات، آیه ۱۸۰.

(۳) و هو معکم اینما کنتم »سوره الحدید، آیه. ۴

(۴) هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن »سوره الحدید، آیه ۳.

(۵) لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار »سوره الانعام، آیه ۱۰۳.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مردگان، تشریفات کمرشکن دست زدن به جسد میت یا بدن زن حائض، منع استحمام در آب گرم، تقدس شستشو با ادرار گاو و صدها امثال اینها را از زندگی فکری و عملی ایرانی خارج ساخت.
اسلام در عبادت به جای مقابل آفتاب یا آتش ایستادن و بیهوده زمزمه کردن و به جای آتش را بر هم زدن و پناه به دهان بستن، و به جای زانو زدن در مقابل آتش و مقدس شمردن طشت نه سوراخه، عباداتی در نهایت معقولیت و در اوج معنویت و در کمال لطافت اندیشه برقرار کرد. اذان اسلام، نماز اسلام، روزه اسلام، حج اسلام، جماعت و جمعه اسلام، مسجد و معبد اسلام، اذکار و اوراد مترقی و مملو از معارف اسلام، ادعیه پر از حکمت و معرفت اسلام شاهد گویایی است بر این مدعا.
اسلام بر خلاف مسیحیت و مانویت و آیین مزدکی(و بر وفاق تعلیمات زردشت) اصل جدایی سعادت روح و بدن، و تضاد کار دنیا و آخرت، و فلسفه‌های مبنی بر ریاضت و تحمل اعمال شاقه، پلیدی تناسل و تقدس تجرد برگزیدگان(درکیش مانوی و کیش مزدکی) و تجردکار دینالها و پاپها(درکیش مسیحی) که دشمن تمدن است و در ایران در حال پیشروی بود منسوخ ساخت و در عین توصیه به تزکیه نفس(۱) پرهیز از نعمتهای پاکیزه زمین را نکوهش کرد(۲).
اسلام اجتماع طبقاتی آنروز را که ریشه بسیار کهن داشت و بر دو رکن خون و مالکیت قائم بود همه قوانین و رسوم و آداب و سنن بر محور این دو رکن می‌گشت درهم ریخت و اجتماعی ساخت منهای این دو رکن، بر محور فضیلت، علم، سعی و عمل، تقوا.
اسلام روحانیت موروثی و طبقاتی و حرفه‌ای را منسوخ ساخت، آنرا از حالت اختصاصی بیرون آورد، بر اصل و مبنای دانش و پاکی قرار داد، از هر صنف و طبقه‌ای گو باش.
اسلام این فکر را که پادشاهان آسمانی نژادند، برای همیشه ریشه کن ساخت کریستن سن می‌گوید:
سلاطین ساسانی خود را در کتیبه‌ها همیشه پرستندگان مزداه (مزدیسن)
پاورقی:
(۱) قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها » سوره الشمس.
(۲) قل من حرم زینه الله التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق ». سوره الاعراف آیه ۳۲

خوانده‌اند، اما در عین حال خود را شخص ربانی(بغ) و از نژاد خدایان(یزدان) نامیده‌اند(۱).
و هم او می‌گوید:
خسرو دوم(پرویز) خود را چنین خوانده است: آدمی فنا ناپذیر از میان خدایان و خدایی بسیار جلیل در میان مردمان(۲).
ادوارد براون می‌گوید:
احتمال می‌رود در هیچ مملکتی مانند ایران در زمان ساسانیان اصلی که به موجب این اصل حق آسمانی برای پادشاه قائل شوند پیروانی راسخ العقیده‌تر از ایرانیان(کذا) نداشته است. نولد که می‌گوید کسی که از خاندان سلطنت نباشد، مانند بهرام چوبین که از نجبا بود و سرپیچی نمود یا مانند

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

شهر برار، و سلطنت را غصب کند عمل او تقریبا باور نکردنی و جز به شرارت و بی شرمی به چیز دیگر حمل نشود.

از اینرو مردم عادت کرده بودند که فکر کنند تنها یک نژاد این صلاحیت را دارد و بس. ادوارد براون داستان معروف بهرام چوبین را که که در حال فرار با پیرزنی ملاقات و محاوره می‌کند و پیرزن او را که از تخمه شاهی نیست و مدعی شاهی است تخطئه می‌کند شاهد می‌آورد. آقای دکتر محمود صناعی در کتاب"آزادی فرد و قدرت دولت"آنجا که عقیده برخی از فلاسفه جدید اروپا را در سیاست که مبنی بر حقوق الهی است می‌آورد می‌گوید:"

این نظریه البته تازه نبود و شاید اصل آن را باید در تاریخ خود ما جستجو کرد، فره ایزدی که ایرانیان باستان بدان معتقد بودند بیان همین معنی است(۳).

اسلام این اصل را نیز شدیدا بر هم زد، در دوره اسلام دیگر سخن از تخمه شاهی نیست، بچه رویگر، و بچه ماهیگیر و بچه برده و بچه درویش(۴) هم احیانا در خود چنین صلاحیتی می‌بینند، همت بلند می‌دارد و به عالیترین مقام می‌رسد، در دوره اسلام اتکاء سلاطین بیشتر به لیاقت خودشان است نه به نژادشان.

پاورقی:

(۱ و ۲) ایران در زمان ساسانیان صفحه ۲۸۴

(۳) آزادی فرد و قدرت دولت، صفحه. ۵

(۴) صفاریان رویگرزاده، دیلمیان ماهیگیر زاده، غزنویان برده زاده و صفویان درویش زاده بودند.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

اسلام همانطور که فکر اینکه روحانیت از مختصات یک طبقه خاص است از دماغ ایرانی خارج کرد، این فکر را نیز از دماغ آنها بیرون نمود، اسلام فکر حکومت اشراف و به اصطلاح اریستو کراسی را از میان برد و فکر دیگری که از لحاظ ریشه، دموکراسی و حکومت عامه است به وجود آورد.

اسلام به زن شخصیت حقوقی داد، تعدد زوجات را به شکل حرمسراداری و بدون قید و شرط و حد را منسوخ ساخت، آن را تحت شرائطی بر اساس تساوی حقوق زنان و امکانات مرد و در حدود معینی که ناشی از یک ضرورت اجتماعی است مجاز دانست.

عاریه دادن زن، فرزند استلحاقی، ازدواج نیابی، ازدواج با محارم، ولایت شوهر بر زن را منسوخ ساخت.

اسلام نه تنها برای ایرانیانی که مسلمان شدند خیر و برکت بود، در آیین زرتشتی نیز اثر گذاشت و به طور غیر مستقیم موجب اصلاحات عمیقی در آن گشت قبلا از کریستن سن نقل کردیم که:

هنگامی که غلبه اسلام دولت ساسانی را که پشتیبان روحانیون بود واژگون کرد، روحانیون دریافتند که باید کوشش فوق العاده برای حفظ شریعت خود از انحلال تام بنمایند، این کوشش صورت گرفت عقیده به زروان و اساطیر کودکانه را که به آن تعلق داشت دور انداختند پرستش خورشید را ملغی ساختند، بسی از روایات دین را یا بکلی حذف کردند یا تغییر دادند، و بخشهایی از اوستای ساسانی و تفاسیر آن را که آلوده به افکار زروانیه شده بود در طاق نسیان نهادند یا از میان بردند...

خدمات اسلام به ایران و ایرانی منحصر به قرون اول اسلامی نیست، از زمانی که سایه اسلام بر این مملکت گسترده شده است، هر خطری که برای این مملکت پیش آمده به وسیله اسلام دفع شده است. اسلام بود که مغول را در خود هضم ساخت و از آدمکشانی آدمخوار انسانهایی دانش دوست و دانش پرور ساخت از دوره چنگیزی، محمد خدابنده تحویل داد و از نسل تیمور، بایسنقر و امیر حسین بایقرا به وجود آورد.

امروز نیز اسلام است که در مقابل فلسفه‌های مخرب بیگانه ایستادگی کرده و مایه احساس شرف و عزت و استقلال این مردم است. آنچه امروز ملت ایران

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

می‌تواند به آن افتخار کند و به رخ دیگران بکشد قرآن و نهج البلاغه است نه اوستا و زند.
در اینجا سخن خود را درباره خدمات اسلام به ایران به پایان می‌رسانیم، نوبت آن است که در بخش بعد خدمات ایران را به اسلام توضیح دهیم.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

بخش سوم: خدمات ایران به اسلام

گستردگی و همه جانبگی خدمات.
تمدن کهن ایرانی.
صمیمیت ایرانیان نسبت به اسلام.
انگیزه‌ها.
فعالیتهای اسلامی ایرانیان.
عکس‌العملها.
نشر و تبلیغ اسلام.
سربازی و فداکاری.
علم و فرهنگ.
نخستین حوزه علمی.
نخستین موضوع.
آغاز تدوین و تألیف.
علل و عوامل سرعت.
قرائت و تفسیر.
حدیث و روایت.
فقه و فقاهت.
ادبیات.
کلام.
فلسفه و حکمت.
عرفان و تصوف.
ذوق و صنعت.
دو قرن سکوت.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

در این بخش به خدماتی که متقابلا ایران و ایرانیان نسبت به اسلام و یا تمدن اسلامی انجام داده‌اند می‌پردازیم. در آغاز بخش دوم تذکر دادیم که خدمت یک قوم به یک دین این است که نیروهای مادی و معنوی خود، ذوق و استعداد و فکر و ابتکار خود را در اختیار آن قرار دهد و در این کار خلوص نیت داشته باشد.

ایرانیان بیش از هر ملت دیگر نیروهای خود را در اختیار اسلام قرار دادند و بیش از هر ملت دیگر در این راه صمیمیت و اخلاص نشان دادند. در این دو جهت هیچ ملتی به پای ایرانیان نمی‌رسد. حتی خود ملت عرب که دین اسلام درمیان آنها ظهور کرد. هدف ما دراین بخش اثبات این دو جهت است خصوصا جهت دوم.

راجع به خدمات فراوان ایرانیان به اسلام زیاد سخن گفته می‌شود. ولی کمتر به این نکته توجه می‌شود که ایرانیان شاهکارهای خود را در راه خدمت به اسلام به وجود آوردند، و جز نیروی عشق و ایمان نیروی دیگری قادر نیست شاهکار خلق کند. و در حقیقت این اسلام بود که استعداد ایرانی را تحریک کرد و در او روح تازه‌ای دمید و او را به هیجان آورد، اگر نه چرا ایرانیان صد یک این همت را در راه کیش پیشین خویش بروز ندادند.

به همان نسبت که اسلام یک دین همه جانبه است و بر جنبه‌های مختلف حیات

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

بشری سیطره دارد، خدمات ایرانیان به اسلام نیز وسیع و گسترده و همه جانبه است و در صحنه‌ها و جبهه‌های گوناگون صورت گرفته است. ما در این مختصر ولو به طور اجمال، در حدود امکانات و اطلاعات خودمان به همه جوانب و جبهه‌ها اشاره می‌کنیم.

اولین خدمتی که باید از آن نام برد، خدمت تمدن کهن ایرانی به تمدن جوان اسلامی است. این تمدن کهن به تمدن جوان و با عظمت اسلامی کمک و خدمت فراوان نمود. هر چند این مطلب از مقصود اصلی ما که تشریح خدمات صادقانه ایرانیان به اسلام است بیرون است، زیرا مورد استفاده قرار گرفتن یک تمدن کهن برای یک تمدن جدید که در حال رشد و پا گرفتن است طبیعی و قهری است، ولی این دو مطلب آنچنان به هم پیوسته است، که با ذکر هر یک بدون دیگری مطلب ناقص به نظر می‌رسد. بعلاوه عنوان کتاب"خدمات متقابل اسلام و ایران"است، لهذا ناچاریم به آنچه مربوط به ایران است نیز اشاره کنیم، اعم از آنکه جزء خدمات ایرانیان مسلمان شمرده شود یا شمرده نشود. خواننده این کتاب وقتی به اینجا می‌رسد طبعا مایل است از این مطلب هم آگاه گردد.

از اینکه بگذریم به خدمات ایرانیان مسلمان به اسلام می‌رسیم. خدمات ایرانیان مسلمان در جبهه‌های مختلف صورت گرفته است: جبهه نشر و تبلیغ و دعوت ملتهای دیگر، جبهه سربازی و نظامی، جبهه علم و فرهنگ، جبهه ذوق و صنعت و هنر. اکنون سخن خود را از خدمات تمدن کهن ایرانی به تمدن جوان اسلامی آغاز می‌نماییم.

تمدن ایران

از ما نخواهید که به تفصیل وارد بحث ماهیت تمدن ایرانی و ارزش واقعی آن و تحولاتی که در آن از دوره هخامنشی تا دوره ساسانی رخ داد بشویم، زیرا اولا صلاحیت این بحث را نداریم که مانند یک متخصص اظهار نظر کنیم و ثانیا از موضوع بحث ما خارج است. ما در اینجا با استفاده از مسلمات تاریخ که مورد قبول صاحب نظران است و با اتکاء و نقل از اهل نظر، بحث خود را ادامه می‌دهیم بنابراین

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

آنچه می‌گوییم همه منقولات از این و آن است.
دو مطلب قطعی است یکی اینکه ایران قبل از اسلام از خود دارای تمدنی درخشان و باسابقه بوده و این تمدن سابقه طولانی داشته است، دیگر اینکه این تمدن در دوره اسلامی مورد استفاده واقع شده و به قول پ. ژ مناشه:
ایرانیان بقایای تمدن تلطیف شده و پرورده‌ای به اسلام تحویل دادند که بر اثر حیاتی که این مذهب در آن دمید جان تازه گرفت(۱).
اما قسمت اول: یعنی اینکه ایران از یک تمدن کهن برخوردار بوده است اگر چه نیازی به بیان و توضیح ندارد، اما شرح مختصر آن بیفایده نخواهد بود.
در کتاب ایران از نظر خاورشناسان، ترجمه آقای دکتر رضازاده شفق نقل از کتاب"روزگار باستان "تألیف"بر مستد"، درباره نظم اداری ایران هخامنشی می‌گوید:
اداره کشور شاهنشاهی ایران که از بحر الجزایر تا رود سند و از اقیانوس هند تا خزر امتداد می‌یافت کار آسانی نبود و در گذشته هیچگاه حکمداری در مقابل چنان وظیفه سنگین واقع نشده بود که کورش آن را شروع کرد و داریوش بزرگ(۵۸۵ ۵۲۱ق. م) ادامه داد اینگونه سازمان کشور داری را که در خاور زمین بلکه در تمام جهان متمدن اولین‌بار به وجود آمد: یکی از مراحل قابل توجه تاریخ بشر توان شمرد...
ایضا در همان کتاب درباره نیروی دریایی ایران هخامنشی می‌نویسد:
در زمان خشایارشا پسر داریوش ایران چندین صد کشتی در دریای مدیترانه داشت و نیرومندترین دولت دریایی عهد بود.
و هم در آن کتاب می‌نویسد:
در زمان داریوش یک روحانی معروف مصری را که جزء اسرای مصری در ایران بود مأمور ساختند برود و در مصر آموزشگاه پزشکی و جراحی برپا دارد...
درباره صنایع عهد ساسانی می‌نویسد:
صنایع عهد ساسانی از لحاظ تاریخ هنر ایران مهم است. فن معماری در آن دوره ترقی کرده بود و هنوز از بقایا و انقاض کاخها و مساکن و معابد و

پاورقی:
(۱) تمدن ایرانی، به قلم جمعی از خاورشناسان، ترجمه دکتر عیسی بهنام، صفحه ۲۴۷

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

قلاع و سدها و پلها می‌توان به عظمت آن پی برد. در فیروز آباد و شاپور و سروستان فارس و تیسفون(مدائن) و قصر شیرین بقایای قصرهای ویران ساسانی مشهود است(۱):

جاحظ در کتاب"المحاسن والاضداد"ادعا می‌کند که:

ایران ساسانی بیش از هر چیز دیگر به ساختمان توجه داشت و این امر از سنگ نبشته‌هایی که از آن دوره باقی مانده پیداست، اما به کتاب توجه نداشت. برعکس دوره اسلامی که هم به ساختمان توجه شده است و هم به کتاب(۲) :

ویل دورانت در تاریخ تمدن(جلد دهم، از ترجمه فارسی) در حدود شصت صفحه اختصاص می‌دهد به توضیح و تشریح تمدن ساسانی. درباره علوم در آن دوره، می‌گوید:

پهلوی - زبان هند و اروپایی ایران در سلطنت اشکانیان - در زمان ساسانیان نیز معمول بود، از ادبیات آن زمان فقط ششصد هزار کلمه باقی مانده است که همه مربوط است به دین. ما می‌دانیم که آن ادبیات وسیع بوده است، اما چون موبدان حافظ و ناقل آن بودند بیشتر آثار غیر دینی را می‌گذاشتند تا از میان برود. شاهان ساسانی حامیان روشنگر ادبیات و فلسفه بودند. خسرو انوشیروان در این کار برتر از همه آنان بود. به فرمان او آثار افلاطون و ارسطو به زبان پهلوی ترجمه و در دانشگاه جندی شاپور تدریس شد(۳).

چنانکه می‌دانیم دانشگاه جندی شاپور در آن عهد تأسیس شد، این دانشگاه را مسیحیان ایرانی اداره می‌کردند، و یکی از مراکز بزرگ فرهنگی جهان شد. این مرکز بزرگ در دوره اسلام ادامه یافت و وقفه‌ای در کارش حاصل نشد. اطبای مسیحی که در دوران خلفای عباسی نامشان برده می‌شود از قبیل بختیشوع، ابن ماسویه و غیر هم فارغ التحصیل همین دانشگاه بودند. بعدها که بغداد به صورت مرکز ثقل دانش جهان درآمد جندی شاپور تحت‌الشعاع قرار گرفت و تدریجا منقرض شد.

پاورقی:

(۱) همان، ص ۲۰

(۲) المحاسن والاضداد، صفحه ۴

(۳) ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۱(ترجمه فارسی)، صفحه ۲۳۴.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

دانشگاه جندی شاپور یکی از مراکزی بود که به تمدن اسلامی کمک کرد و به آن خدمت نمود.
ویل دورانت درباره هنر ساسانی می‌گوید:
از ثروت و جلال شاپورها، قبادها و خسروها چیزی جز بقایای هنر دوران ساسانی به جا نمانده است. اما همین مقدار کافی است که ما را از دوام و قابلیت انعطاف هنر ایران از زمان داریوش کبیر و پرسپولیس تا دوران شاه عباس کبیر و اصفهان به شگفت آورد(۱).
درباره نساجی آن عهد می‌گوید:
صنعت نساجی ساسانیان از طرحهای نقاشی، مجسمه سازی، سفالسازی و سایر اشکال تزبینی بهره‌مند شد. پارچه‌های حریر، مطرز، دیبا و دمشقی، گستردنیها، روپوشهای صندلی، سایبانها، چادرها و فرشها با حوصله بسیار و مهارت بافته و آنگاه به گونه رنگهای زرد، آبی و سبز، رنگ آمیزی می‌شدند(۲).
درباره صنعت سفالسازی می‌گوید:
از سفالینه‌های زمان ساسانیان جز قطعاتی که برای استفاده روزمره ساخته شده بود چیزی به جا نمانده است، معهذا صنعت سفالینه سازی در دوران هخامنشیان بسیار پیش‌رفته بود و ظاهرا در سلطنت ساسانیان نیز تا حدی ادامه یافت و بعد از غلبه اعراب تکمیل شد(۳).
ویل دورانت مدعی است که:
بر روی هم هنر ساسانیان نمایاننده بازخیزی از چهار قرن انحطاط دوران اشکانیان است، اگر ما به قید احتیاط از بقایای آن قضاوت کنیم باید بگوییم که در کمال و عظمت به پای هنر دوران هخامنشی نمی‌رسد. همچنین از حیث ابداع، ریزه کاری و ذوق با هنر ایران بعد از اسلام برابری نتواند کرد.
ویل دورانت در خاتمه این فصل می‌گوید:
پاورقی:
(۱) همان مدرک، صفحه۲۵۱
(۲) همان مدرک، صفحه. ۲۵۴
(۳) همان مدرک صفحه. ۲۵۵

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

هنر ساسانی با اشاعه شکلها و دواعی هنری خود در هندوستان، ترکستان و چین در مشرق، و سوریه، آسیای صغیر، قسطنطنیه، بالکان، مصر و اسپانیا در مغرب دین خود را ادا کرد. شاید نفوذ آن به هنر یونانی یاری کرد تا از ابرام در نمایش تصویرهای کلاسیک دست بردارد و به روش تزیینی بیزانتی گراید. و به هنر مسیحیت لاتین معاضدت نمود تا از سقفهای چوبی به طارمها و گنبدهای آجری یا سنگی و دیوارهای دعامه‌ای عطف توجه کند هنر ساختن دروازه‌ها و گنبدهای بزرگ که خاص معماری ساسانی بود به مسجدهای اسلامی و قصرها و معابد منتقل شد. هیچ چیز در تاریخ گم نمی‌شود، دیر یا زود هر فکر خلاق فرصت و تحول می‌یابد و رنگ و شراره خود را به زندگی می‌افزاید(۱).

در کتاب"ایران از نظر خاورشناسان"، فصل سوم تحت عنوان"منابع هنر اسلامی"از کتاب"دستی در هنر اسلامی"تألیف دیمند، رئیس قسمت هنر خاور نزدیک در موزه متروپل، چنین نقل می‌کند:

در زمان حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم عرب از خودش صنعتی نداشت، یا اگر داشت ناچیز بود، بعد از فتح سوریه و بین‌النهرین و مصر و ایران بود که هنرهای این ممالک را اقتباس کردند از منابع صحف چینی به دست می‌آید که خلفای اموی از تمام ولایات مفتوحه مصالح و استادانی را جلب می‌کردند و در بنای شهرها و قصرها و مساجد جدید مورد استفاده قرار می‌دادند، معرق سازهای بیزانسی و سوریه‌ای برای تزیینات مساجد دمشق استخدام می‌شدند و تحت ریاست یک استاد ایرانی به کار می‌پرداختند. همچنین برای ابنیه در مکه صنعتگرانی از مصر و قدس و دمشق آورده شدند و این استفاده از مصالح و عمله تا عصر عباسیان ادامه یافت. طبری نیز در تاریخ خود گوید که برای بنای بغداد استادانی از سوریه و ایران و موصل و کوفه استخدام گشتند. با این ترتیب به تدریج یک اسلوب اسلامی که از دو منبع یعنی عیسوی شرقی و ساسانی

پاورقی:

(۱) همان مدرک صفحه۲۵۶

سرچشمه می‌گرفت به وجود آمد(۱).

ایضا در همان مقاله می‌نویسد:

گر چه در گذشته هم بعضی محققین به تأثیر هنر ساسانی در هنر اسلامی پی برده بودند، ولی اهمیت این مطلب بیشتر اخیرا در سایه حفریات اخیر در تیسفون در نزدیکی بغداد، و کیش در بین‌النهرین، و دامغان در ایران مقدار زیادی مصالح بخصوص گچبریهای تزیینی به دست آمده که در آنها سرمشق صنایع اولیه اسلامی دیده می‌شود(۲).

ایضا می‌نویسد:

هنر ساسانی مستقیما ادامه یافته و به هنر اسلامی منتهی شده که هنرمندان گاهی عین آن را نقش کردند و گاهی آن را تغییر دادند و سبک خاصی به وجود آوردند(۳).

نهرو در"نگاهی به تاریخ جهان"، جلد ۲، فصلی تحت عنوان"مداومت سنن قدیمی ایران"باز کرده است

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

و می‌خواهد ثابت کند که روح فرهنگ و هنر ایران از دو هزار سال پیش تاکنون ادامه یافته است. وی می‌گوید:

هنر ایران سنن درخشان و نمایانی دارد. این سنتها در مدت بیش از دو هزار سال(بعد از زمان آشوریها تاکنون) ادامه یافته است. در ایران، در حکومتها، در سلسله‌های پادشاهان و در مذهب تغییراتی روی داده است. سرزمین کشور زیر تسلط حکمرانان و پادشاهان خودی و بیگانه قرار گرفته است اسلام به آن کشور راه یافته و بسیار چیزها را منقلب ساخته است و معهذا سنن هنری ایران همچنان مداومت داشته است(۴).

هم او می‌گوید:

ارتش اعراب، در حالی که به سوی آسیای مرکزی و شمال آفریقا پیش می‌رفت و گسترش می‌یافت نه فقط مذهب تازه را همراه خود می‌برد، بلکه یک تمدن جوان و در حال رشد را نیز با خود داشت. سوریه بین‌النهرین و

پاورقی:

(۱) ایران از نظر خاورشناسان، ترجمه دکتر رضازاده شفق، صفحه ۱۹۵ - ۱۹۶

(۲) همان مدرک، صفحه ۲۱

(۳) همان مدرک، صفحه۲۰۲

(۴) نگاهی به تاریخ جهان، ترجمه محمود تفضلی، جلد ۲ صفحه ۱۰۳۸.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مصر همه در فرهنگ عربی(اسلامی) جذب شدند و تحلیل رفتند، زبان عربی زبان عادی و رسمی آنها شد، و از نظر نژادی نیز با اعراب به هم آمیختند و شبیه یکدیگر شدند. بغداد، دمشق، قاهره مراکز بزرگ فرهنگ عربی(اسلامی) شدند، و براثر جهش پرنیرویی که از تمدن جدید به وجود آمده بود ساختمانهای زیبای بسیاری در آنها به پا گردید... هر چند ایران شبیه اعراب نشد و در ملیت عربی تحلیل نرفت، تمدن عرب(اسلام) تأثیر فوق‌العاده در آن داشت و اسلام در ایران هم مانند هند یک حیات تازه برای فعالیت هنری ایجاد کرد. هنر و فرهنگ عربی(اسلامی) هم تحت نفوذ و تاثیر ایران واقع شد(۱).

چنانکه می‌دانیم، برخی کتب ایرانی در دوره خلفای اموی و عباسی ترجمه شد، هر چند این کتب با کتبی که از سایر منابع ترجمه شد قابل مقایسه نبود، در عین حال می‌توان آن را از نوع کمک تمدن ایرانی به تمدن اسلامی به شمار آورد. ما در آینده درباب ترجمه‌های ایرانی بحث مختصری خواهیم کرد.

مسلمین نظامات اداری خود را از ایران اقتباس کردند، دفاتر و دواوین دستگاه خلافت به سبک دفاتر و دواوین قدیمی ایران تنظیم می‌شد و احیانا زبان اداری و دفتری زبان فارسی بود. بعدها خود ایرانیان مسلمان ترجیح دادند که به زبان عربی برگردانند.

ابن الندیم در الفهرست می‌نویسد:

اولین نقل از زبان دیگر به زبان عربی به امر خالدبن یزیدبن معاویه صورت گرفت، وی علم دوست بود و به صنعت کیمیا علاقه داشت، جماعتی از فلاسفه یونانی که در مصر می‌زیستند و با زبان عربی آشنا بودند احضار کرد و فرمان داد عده‌ای از کتب آن فن را از زبان یونانی و قبطی به زبان عربی ترجمه کنند، و این اولین ترجمه به زبان عربی است.

سپس می‌گوید:

دومین ترجمه به زبان عربی نقل دیوان و دفاتر دولتی است که در زمان حجاج به وسیله صالح بن عبدالرحمن که از نژاد ایرانی بود، از زبان فارسی

پاورقی:

(۱) همان مدرک، صفحه ۱۰۴۲

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

به زبان عربی برگردانده شد. صالح زیردست زاد انفرخ کار می‌کرد و زادانفرخ دبیر حجاج بود، صالح چون به هر دو زبان می‌نوشت مورد توجه حجاج واقع شد. روزی خود صالح به زادانفرخ گفت بیم آن دارم که حجاج مرا بر تو که ولی نعم من هستی مقدم بدارد و تو از نظرش بیفتی. زادانفرخ گفت: نترس، هرگز چنین نخواهد شد، او به من بیش از تو نیازمند است، دفتر محاسبات را جز من کسی قادر نیست اداره کند. صالح گفت: به خدا قسم اگر بخواهم می‌توانم دفتر محاسبات را به عربی برگردانم که اساسا نیازی به زبان فارسی نباشد. زادانفرخ، صالح را امتحان کرد، دید راست می‌گوید تقاضا کرد که چندی تمارض کند و حاضر نشود، چنین کرد. حجاج طبیب مخصوص خویش را نزد وی فرستاد طبیب. گفت من کسالتی در او نمی‌بینم، در این بین زادانفرخ در فتنه محمدبن اشعث کشته شد و خود به خود صالح جانشین زادانفرخ گشت. صالح یک روز ماجرایی که بین او وزادانفرخ گذشته بود به حجاج گفت. حجاج خواستار شد که این تصمیم را عملی کند.

این جریان باعث ناراحتی فارسی زبانان، مخصوصا آنانکه از این امتیاز بهره‌مند می‌شدند، گردید. روزی مردانشاه پسر زادانفرخ از صالح چند اصطلاح مربوط به حساب را پرسید و گفت با این اصطلاحات چه می‌کنی؟ صالح معادل آنها را از زبان عربی بیان کرد. مردانشاه ناراحت شد و گفت خدا ریشه‌ات را قطع کند که ریشه زبان فارسی را قطع کردی. گروهی از فارسی زبانان حاضر شدند صدهزار درهم به صالح بدهند که به بهانه عدم امکان از تصمیم خویش منصرف شود، اما او منصرف نشد.

ابن‌الندیم می‌گوید:

ولی دواوین دولتی شام را به زبان رومی می‌نوشتند نه زبان فارسی و در زمان هشام بن عبدالملک آن را نیز به زبان عربی برگرداندند.(۱)

این جریان به دربار خلفا و حکام آنها مربوط بوده است. سلاطین ایرانی پس از استقلال دفاتر و دواوین را به زبان فارسی می‌نوشته‌اند، بار دیگر در زمان غزنویان

پاورقی:

(۱) الفهرست ابن الندیم، مقالهء هفتم(مقالةالفلاسفة) صفحهء ۳۵۲ - ۳۵۳

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

به زبان عربی برگردانده شد که آن نیز تاریخچه‌ای دارد.
همچنانکه قبلا گفتیم ما نه در صدد تشریح خدمات تمدن کهن ایرانی به تمدن جوان اسلام هستیم و نه این کار در صلاحیت ماست. هدف ما از نقل مطالب گذشته که از مسلمات تاریخ است این است که دو نکته را تأکید کنیم:
یکی اینکه ایران قبل از اسلام از تمدنی برخوردار بوده است و این تمدن یکی از مایه‌های تمدن اسلامی است.
دیگر اینکه اسلام به ایران حیاتی تازه بخشید و تمدن در حال انحطاط ایران به واسطه اسلام جانی تازه گرفت و شکلی تازه یافت. این دو نکته قابل انکار نیست. طالبان خود می‌توانند به منابع و مدارک فراوانی که در هر دو زمینه هست مراجعه کنند.

صمیمیت و اخلاص

اکنون وارد اصل مطلب می‌شویم، و آن اینکه ایرانیان خدمات بسیار شایانی به اسلام کرده‌اند و آن خدمات از روی صمیمیت و اخلاص و ایمان بوده است ما اول درباره صمیمیت و اخلاص ایرانیان بحث می‌کنیم. سپس به شرح خدمات آنان می‌پردازیم.
درباره صمیمیت ایرانیان نمی‌خواهیم مبالغه کنیم، ما مدعی نیستیم که همه ایرانیان نسبت به اسلام مخلص و صمیمی بوده‌اند و همه خدماتی که صورت گرفته است از روی کمال صفا و صمیمیت نسبت به اسلام بوده است. آنچه ما مدعی هستیم این است که اکثریت قریب به اتفاق ایرانیان نسبت به اسلام صمیمی بوده‌اند و انگیزه‌ای جز خدمت به اسلام نداشته‌اند و در این جهت هیچیک از ملل اسلامی اعم از عرب و غیر عرب، به ایرانیان نمی‌رسد و شاید ایرانیان در دنیا نظیر نداشته باشند، یعنی هیچ ملتی نسبت به هیچ دینی و آیینی این اندازه خدمت نکرده و صمیمیت به خرج نداده است.
یک ملت را می‌توان بازورمطیع کرد، اما نمی‌توان بازور، جهش و جنبش و عشق و ایمان در او به وجود آورد، قلمرو زور و زر محدود است، شاهکارهای بشری تنها و تنها معلول عشق و ایمان است.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

برخی چنین وانمود می‌کنند که انگیزه و محرک ایرانیان در جوشش و جنبش فوق‌العاد ه فرهنگی اسلامی، جبران شکستی بود که از جنبه نظامی در میدانهای قادسیه و جلولا و حلوان و نهاوند از عرب خورده بودند. ایرانیان دانستند که شکست نظامی شکست نهایی نیست، شکست نهایی شکست ملی و فرهنگی است. ایرانیان تحت تاثیر احساسات ملی برای اینکه در مقابل اقوام دیگر، خصوصا ملت عرب، خودی نشان بدهند و ضمنا افکار و آداب خویش را با صبغه اسلامی حفظ کنند، دست به فعالیت فرهنگی زدند. به عبارت دیگر چون اسلام را به عنوان یک واقعیت نتوانستند نپذیرند. به فکر افتادند آن را ایرانی کنند و برای این مقصود راهی بهتر از قبضه کردن شؤون علمی اسلامی نبود.

ما معتقدیم اینگونه تفسیر، صددرصد دور از واقعیت است، زیرا اولا همچنانکه قبلا بیان کردیم سابقه خدمات ایرانی به اسلام، به قبل از شکستهای نظامی می‌رسد، آنچه ایرانیان بعد از شکست نظامی انجام دادند مانند فعالیتهای قبل از شکست است. ثانیا اگر انگیزه آن بود چهارده قرن ادامه نمی‌یافت. حرکتها و جنبشهای موقت را می‌توان با اینگونه انگیزه‌ها توجیه کرد، برخلاف جنبشهایی که قرنها ادامه می‌یابد.

گذشته از امتداد زمانی، شکل و کیفیت کار هم با آن انگیزه‌ها قابل توجیه نیست در فصلهای آینده خواهیم دید که شکل و کیفیت کار ایرانیان در زمینه‌های اسلامی ایمان و اخلاص آنها را نشان می‌دهد.

بعلاوه اگر هدف ایرانیان از خدمت به اسلام جبران شکستهای نظامی بود، چرا آنان خود مبلغ و مروج اسلام در میان ملتهای دیگر گردیدند و چندین برابر خود، مسلمان دیگر به وجود آوردند؟ چرا آنجا که اسلام به خطر می‌افتد با آنکه از نظر ملیت ایرانی خطری وجود ندارد، ایرانی جانفشانی و سربازی می‌کند؟ چرا در مقابل شیوع منکرات و مناهی بیش از اقوام دیگر عکس‌العمل مخالف نشان می‌دهند؟

در بحثهای آینده همه این نکات را توضیح می‌دهیم. اینک بحثی کلی درباره علل و عواملی که ملل اسلامی را به جوشش و جنبش علمی و فرهنگی وادار کرد.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

انگیزه‌ها

لازم است یک نظر کلی به جهان اسلام از نظر انگیزه‌ها و محرکها بیفکنیم. در جهان اسلام حرکتی علمی و فرهنگی به وجود آمد که در آن عرب، ایرانی، هندی، مصری، الجزائری، تونسی، مراکشی، سوری، و حتی اروپایی، اسپانیایی شرکت داشت و این حرکت از دورترین نقاط مشرق اسلامی تا دورترین نقاط مغرب اسلامی و همچنین از شمال تا جنوب اسلامی به هم پیوسته بود در این حرکت فی‌المثل هم سیبویه و ابن‌سینای ایرانی شرکت داشت و هم ابن مالک و ابن رشد اندلسی. محرک این واحد عظیم چه بود؟ در اینجا چند نوع فرضیه می‌توان ابراز داشت.

۱ - یک روح ملی عربی در همه این ملتها پیدا شده بود و همه این ملتها تحت نام و عنوان "عربیت" یک حرکت هماهنگ به وجود آورده بودند.

قطعا چنین نیست، هر چند بعضی از اعراب معاصر می‌خواهند تاریخ را به این صورت تحریف کنند.

برخی اروپائیان، تمدن اسلامی را تحت عنوان تمدن عربی یاد می‌کنند تا از یک طرف بر غرور اعراب بیفزایند که بیش از پیش بر ملیت عربی خود تکیه کنند و خود را از جهان اسلام جدا سازند، و از طرف دیگر سایر ملل مسلمان را از اعرابی که چنین دروغی را باور می‌دارند رنجیده خاطر سازند.

۲ - اینکه ملتهای اسلامی هر کدام تحت تأثیر ملیت و قومیت خاص خویش فعالیت می‌کردند، انگیزه هر ملتی احساسات خاص ملی خود آنها بود.

بطلان این نظر روشن است و نیازی به توضیح ندارد. ما در بخش اول این کتاب در این باره به قدر کافی بحث کردیم. ملتهای اسلامی روی ملیتهای خود پل زده بودند و به همین دلیل یک مسلمان هندی یا ایرانی با یک مسلمان افریقایی یا اسپانیایی احساس اخوت و برادری می‌کرد.

۳ - اینکه این ملتها روی خاصیت جهانوطنی علم از یک طرف، و تعلیمات جهانی و انسانی و مافوق ملی و نژادی اسلام از طرف دیگر، در داخل مرزهای عقیدتی و فکری زندگی می‌کردند محرکات و انگیزه‌های آنها از اسلام سرچشمه می‌گرفت و بس.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

شواهد و قرائن تاریخی، این نظر را تایید می‌کند.
راه شناختن محرکات و انگیزه‌های یک شخص یا یک ملت در یک حرکت تاریخی بررسی نحوه کار او است. آنچه در فصلهای بعد خواهیم آورد کافی است که انگیزه و محرک ایرانیان را به ما بشناساند.
در اینجا نیز قسمتی دیگر از نوشته آقای عطاردی را که تحت عنوان"فعالیت اسلامی ایرانیان"برای ما نگاشته‌اند می‌آوریم. قسمت اول نوشته ایشان را قبلا در بخش دوم این کتاب نقل کردیم.

فعالیتهای اسلامی ایرانیان

"حوادث یمن و فداکاری ایرانیان مسلمان آن سرزمین خود شاهد بزرگی است که این ملت با آغوش باز این دین مقدس را قبول کرد و در راه نشر آن از هیچ گونه فداکاری خودداری نکرده است. کسانی که می‌نویسند اسلام با شمشیر بر این ملت تحمیل شده یا تعصب نژادی و احساسات قومی آنها را وادار به این حرف می‌کند یا از سیر اسلام در میان نژاد ایرانی اطلاع ندارند. همه مورخین می‌نویسند که دین اسلام با سرعتی شگفت‌انگیز در ایران پیشرفت، و این ملت بدون جنگ و جدال از آن استقبال کرد، و در مدت بیست سال تمام فلات ایران را از ساحل فرات تا رود جیحون و از کناره‌های سند تا کرانه دریاچه خوارزم فرا گرفت. اگر در چند مورد با اعراب مسلمان جنگ شد آن جنگ مربوط به دسته‌ای از طبقات ممتازه و موبدان بود که در نظر داشتند با جلوگیری از نفوذ اسلام منافع خود را حفظ کنند.
پس از اینکه تمام کشور پهناور ایران به تصرف مسلمین درآمد، طولی نکشید که اکثریت مردم این کشور به استثنای کوههای مازندران و دیلمان دین اسلام را پذیرفتند و فعالیت و کوشش این مردم برای تبلیغ اسلام و تحکیم مبانی و قواعد شرع مقدس شروع گردید. در سه قرن اول اسلام که ایران تحت نفوذ خلفای اموی و بنی‌عباس اداره می‌شد، ملت ایران در تشریح احکام دینی، ادبی، قضائی، سیاسی، و اجتماعی اسلام سعی بلیغ

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

کرد و امهات مسائل را مطرح ساخت و آنها را روشن و مبوب نمود.

روی هم رفته، حدیث، تفسیر، کلام، فلسفه، تصوف در قرن نخستین اسلامی پی‌ریزی شد و ملت ایران در این مورد در درجه اول قرار دارد. مکتبهای نیشابور، هرات، بلخ، مرو، بخارا، سمرقند، ری و اصفهان و سایر شهرهای ایران بزرگ مرکز فعالیت و جنب و جوش بود. صدها نفر از رجال بزرگ اسلام در این شهرها تربیت شدند و در شرق و غرب عالم تمدن درخشن اسلام را محکم و استوار ساختند.

یکی از موضوعات مهمی که در ایران مخصوصاً خراسان مورد توجه قرار گرفت موضوع علم حدیث بود. در این مورد باید انصاف داد که ایرانیان در تدوین حدیث سهم مؤثری دارند بلکه باید آنان را مؤسس مکتب علم الحدیث نامید. گروهی از اهل حدیث مسافرتهای زیادی می‌کردند تا اخبار و روایات را از مشایخ حدیث با گوش خود بشنوندو آنها را در «مسانید» و «صِحاح» خود تدوین کنند. مکتب حدیثی خراسان در جهان آن روز به اندازه‌ای اهمیت یافت که از مصر و آفریقا و حجاز و عراق و شام برای استفاده از مشایخ خراسان سالها در نیشابور، مرو، هرات، بلخ و بخارا اقامت کردند.

کسانی که با کتب حدیث و صحاح و مسانید و حالات مشایخ روایت آشنایی دارند می‌دانند که همه اصحاب ستّهٔ اهل سنت و مؤلفین کتب اربعه شیعه ایرانی هستند. شش نفر از آنهاع شیخ طوسی، مسلم نیشابوری، ابوعبدالرحمن نسائی، محمد بن اسماعیل بخاری، ابوداود سجستانی، ترمذی و بیهقی، خراسانی هستند و دو نفر شیخ صدوق از قم و ابن ماجه از قزوین می‌باشند و غیر از اینها از مشاهیر نیز صدها نفر دیگر ایرانی می باشند.

فلاسفه بزرگ اسلام، متکلمین، مورخین، لغت نویسان، شعرای بزرگی که به زبان عربی شعر سروده‌اند، مفسرین عالیقدر، رجال سیاسی و پادشاهان بزرگ و جهانگشایان مسلمان همه از ایران بودند مگر برمکیان، نوبختیان، قشریان، صاعدیان، خاندان سمعانی، خواجه نظام الملک طوسی، شیخ طوسی، خواجه نصیرالدین طوسی، و همچنین ملوک طاهریان، سامانیان،

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

آل بویه، غزنویان، غوریان، سربداران و دهها خاندان دیگر که در تبلیغ اسلام، نشر تمدن آن کوشش کرده‌اند همه از این آب و خاک نبودند.
از ائمه اربعه تسنن نیز دو نفر ایرانی بوده‌اند که هر دو از خراسان برخاسته‌اند. نخست ابوحنیفه که گروهی وی را اهل کابل و دسته‌ای وی را از اهل «نسا» (درگز) می‌دانند. دوم احمد بن حنبل که در مرو خراسان متولّد شد و در بغداد نشو و نما یافت.
به طور کلی ایرانیان در چند قرن نخست فرهنگ و ادب اسلامی را روی اصول و قواعد پایه‌گذاری کردند و راه را برای آیندگان باز نمودند. این موضوع چون بسیار روشن است از تفصیل خودداری می شود.

با طلوع قرن چهارم هجری، طبرستان و گیلان نیز به تصرف مسلمین درآمد، و در این قرن مردم ایران استقلال سیاسی به هم رسانیدند، و سامانیان رشته علاقه خود را با خلافت بغداد قطع کرده به طور استقلال در خراسان و نواحی شرقی ایران سلطنت مستقل داشتند، و از نظر فهم و درک مبانی دینی نیز احتیاج به مرکز خلافت نبود.

فعالیت اسلامي ایرانیان در هند

غزنویان نخستین افراد ایرانی هستند که دین مقدس اسلام را از طریق سند به هندوستان بردند. در زمان غزنویها ناحیه پنجاب در تصرف آنها بود و لاهور که یکی از شهرهای بزرگ این ناحیه می‌باشد مرکز حکومت غزنویان قرار گرفت، در زمان این پادشاهان جماعتی از دانشمندان ایرانی به هند رفتند که از جمله آنها بیرونی دانشمند و حکیم معروف خراسانی است. اگر چه حملات غزنویان بیشتر جنبه قتل و غارت داشت و به حقیقت و تبلیغ اسلام چندان اهمیت نمی‌دادند، لیکن برای شکستن سدهای سیاسی و نظامی در شبه قاره بسیار مؤثر بودند و راه را برای آیندگان باز کردند.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

غوریان

سلاطین غور اصلا از غور هرات هستند و نسب آنان به شنسب نامی می‌رسد. این شنسب در زمان امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام مسلمان شد و فرمانداری ناحیه غور از طرف آن حضرت به وی تفویض گردید. مورخین می‌نویسند در زمان بنی‌امیه که امیرالمؤمنین را در منابر سب می‌کردند و حکام بنی‌امیه مردم را وادار به این عمل می‌نمودند. مردمان غورزیر بار این عمل نرفتند و حکام غور و غرجستان نسبت به آن جناب اسائه ادب نکردند.

اولین پادشاه مسلمان غوری که به هندوستان لشکر کشید و دهلی را فتح کرد و آنجا را پایتخت قرار داد. سلطان محمد سام غوری بود. از زمان این سلطان(آغاز قرن هفتم) که دهلی پایتخت اسلامی شد و تا هنگامی که انگلیس بر آن تسلط یافت پایتخت سلاطین مسلمان بود. غوریان در هند مصدر خدمات مهمی شدند و در عصر آنان علما و دانشمندان زیادی از ایران به هند رفتند و در آنجا متوطن شدند. در حقیقت تبلیغات اسلامی در هند از زمان غوریان شروع گردید و مدارس و مساجد رونق پیدا کرد.

یکی از علمای بزرگ ایران که در این زمان به هند رفت، خواجه معین‌الدین چشتی است. وی در هند بسیار خدمت کرده است و شاگردان زیادی دارد که هر کدام پس از وی در آن منطقه ریاست دینی و مذهبی یافتند. مکتب خواجه معین‌الدین هنوز پس از گذشته صدها سال پابرجاست و قبرش در "اجمیر"بسیار مورد احترام و تجلیل است.

تیموریان

ظهیرالدین"محمدبابر"که از احفادامیر تیمور بود به هندوستان لشکر کشید و دهلی را مرکز خود قرار داد. پس از وی گروهی از فرزندانش تا مدت چهار قرن بر هندوستان حکومت راندند. روابط تیموریان هند و پادشاهان صفویه بسیار حسنه بود و در این زمان جماعت زیادی از ایران به هند

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

رفتند. در عصر تیموریان تمام مناصب حکومتی و مذهبی در دست ایرانیان بود هزاران شاعر، عارف، فقیه مجتهد، از ایران به هندوستان رهسپار شدند، و در آنجا به تبلیغات اسلامی پرداختند.
یکی از افراد بزرگی که در زمان جهانگیر در هند مصدر خدمات زیادی شد اعتمادالدوله"میرزا غیاث بک"است. وی در خراسان زندگی می‌کرد و از طرف شاه طهماسب فرمانروای مرو بود. شاه طهماسب بروی خشم گرفت و اموال او را مصادره کرد، او ناگزیر راه هندوستان را پیش گرفت و در آگره به دربار جلال‌الدین اکبر راه یافت. پس از مدتی دخترش نور جهان به زوجیت جهانگیر درآمد و ملکه هندوستان شد.
بانوبگم ممتاز محل که فرزند زاده میرزا غیاث بک است به عقد شاه جهان درآمد و ملکه مقتدر هند شد تاج محل که امروز یکی از بناهای مجلل جهان است و شاید به آن خصوصیت در جهان بی‌نظیر باشد مقبره همین ممتاز محل ایرانی است. در زمان نور جهان و ممتاز محل که هر دو شیعه بودند، گروهی از ایران به هند رفتند و در آنجا خدمات مذهبی انجام دادند.

قطبشاهیان دکن

محمدعلی قطبشاه در همدان متولد شد و در عنفوان جوانی از ایران به هند رفت و در دکن به ملازمت حاکم آن حدود در آمد. و چون دارای استعداد بود روز بروز بر عزت و مقام وی افزوده گشت، و پس از چندی ملقب به قطب‌الملک شد. او در سال ۹۱۸ هجری رسما زمامدار منطقه دکن شد. قطبشاه از مریدان شیخ صفی‌الدین اردبیلی بود. هنگامی که شنید شاه اسماعیل مذهب شیعه را در ایران رواج داد، وی نیز در منطقه دکن، مذهب تشیع را رواج داد و مذهب رسمی اعلام کرد.
قطبشاهیان در دکن در تبلیغ دین اسلام و مذهب تشیع سعی و کوشش کردند و در ایام سلطنت این طبقه جماعتی از ایران برای تبلیغات دینی به ناحیه دکن رفتند. یکی از شخصیتهای بزرگ ایرانی که در این عصر به هند رفت میر محمد مؤمن استرابادی است وی یکی از دانشمندان و رجال

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

عالیقدر است که مدت ۲۵ سال وکیل‌السلطنه بود. او در جمیع علوم متداول از معقول و منقول متبحر و اعلم علمای عصر خود به شمار می‌رفت. قطبشاهیان مدت دو قرن بر این منطقه حکومت کردند و تاریخ آنان بسیار مشروح است.

عادلشاهیان بیجاپور

سرسلسله این خاندان یوسف عادلشاه ایرانی است، که در ساوه بزرگ شده است. وی در آغاز جوانی از ایران به هندوستان رفت و پس از ورود به هند در خدمت حکام و سلاطین بیجاپور وارد شد و بعد از مدتی سلطنت این ناحیه را در دست گرفت و به یوسف عادلشاه ساوه‌ای معروف بود. عادلشاهیان نیز مذهب تشیع داشتند و در ترویج و تبلیغ امور دینی بسیار کوشش کردند و بسیاری از مناطق مرکزی هندوستان که در دست بت‌پرستان بود در زمان علی عادلشاه به تصرف مسلمین درآمد.
در اردوی عادلشاهیان پیوسته گروهی از علما و دانشمندان ایران و سادات نجف اشرف، کربلای معلی، و مدینه منوره شرکت داشتند و امور دینی را زیر نظر خود می‌گرفتند و بیشتر کارهای سیاسی و حکومتی را نیز ایرانیان در دست داشتند. تاریخ این دسته از ملوک اسلامی هند نیز بسیار مشروح است و در تاریخ اسلامی هند شرح آن آمده است.

نظامشاهیان احمدنگر

سرسلسله این ملوک، یکنفر هندو به نام تیمابهت بود که در عصر سلطان احمد شاه بهمنی به دست مسلمانان اسیر شد سلطان وی را بسیار باهوش و استعداد یافت و به فرزندش محمد شاه بخشید و همراه او به مکتب فرستاد، و در اندک زمانی خط و سواد فارسی آموخت و ملقب به ملک حسن بحری گردید. سرانجام با تفصیلی که اینک جای ذکر آن نیست به سلطنت رسید و پس از استقرار برایکه سلطنت مذهب تشیع را

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

پذیرفت و در ترویج مذهب جعفری بسیار کوشش کرد.
رجال درباری و حکومتی و شخصیتهای مذهبی مملکت نظامشاهیان نیز اکثرا ایرانی بودند، و امور سیاسی و مذهبی را اداره می‌کردند. شاه طاهر همدانی معروف به دکنی در عصر این پادشاهان به هندوستان رهسپار شد شاه طاهر که ابتداء از طرفداران شاه اسماعیل بود با وی مخالفت کرد و نزدیک بود کشته گردد، وی به طور مخفیانه وارد هند شد و در دربار نظامشاهیان بسیار معظم و محترم زندگی می‌کرد. خدمت شاه طاهر در هند بسیار اهمیت دارد، علماء زیادی را در موضوعات مختلف اسلامی تربیت کرد و حوزه درسی وی یکی از بزرگترین حوزه‌های علمی هندوستان بود. شاه طاهر بسیار محترم بود و خدمات وی ارزنده. لازم است که درباره این مرد مجاهد کتاب مستقلی نوشته شود. تاریخ نظامشاهیان نیز مشروح است و خدمات دینی آنان نیازمند به نوشتن یک کتاب قطور می‌باشد.

ملوك نیشابوري اود

در زمان شاه سلطان حسین صفوی، سید محمد نامی از علمای نیشابور به هندوستان رفتو در دهلی اقامت گزید. فرزندان وی در مناصب دولتی درآمدند و کم‌کم اهمیت پیدا کردند یکی از احفاد سید محمد به نام برهان الملک فرماندار صوبه اود شد. وی بعد از چندی در آنجا استقلال به هم رسانید و ارتباط خود را با دهلی قطع کرد. پس از وی فرزندانش در این ناحیه سلطنت می‌کردند.
در زمان پادشاهان نیشابوری جماعت زیادی از نیشابور و مشهد مقدس و سایر شهرهای خراسان به هندوستان رفتند و در شهر لکهنو که مرکز حکومت آنان بود ساکن شدند. و تقریبا تمام رجال مذهبی و سیاسی این دسته از ملوک هند خراسانی بودند. سادات نقوی که نیشابوری هستند، در زمان پادشاهان اود به هند رفته‌اند. مرحوم میر حامد حسین نیشابوری صاحب"عبقات‌الانوار"در تحت حمایت این پادشاهان فعالیت می‌کرد راجع به پادشاهان نیشابوری چند کتاب در هند نوشته شده که از جمله

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

تاریخ"شاهیه نیشابوریه"است.
غیر از چند طبقه از سلاطین که ذکر شد طبقات دیگری نیز در بنگاله، بهار، گجرات، برار، و پنجاب سلطنت کرده‌اند، و هر کدام در منطقه خود در ترویج اسلام کوشش کرده‌اند تاریخ اسلامی هندوستان بسیار مشروح است و باید هیئتی در این موضوع کار کند. خوشبختانه کتابخانه‌های هند و پاکستان بسیار غنی است و منابع و مأخذ این کار فراوان است!

اسلام در کشمیر

مورخین مسلمان نوشته‌اند که تا سال ۷۱۵ هجری مردم کشمیر متدین به دین اسلام نبودند در این قرن یک نفر ایرانی که لباس قلندران پوشیده بود وارد کشمیر شد و در این ناحیه شروع به فعالیت کرد. از آنجا که مردم هندوستان و کشمیر به قلندران و درویشان علاقه خاصی دارند دور او را گرفتند و هر روز بر اعتبار او افزوده می‌شد.
در تاریخ"فرشته"آمده که: نام این شخص شاه میرزا بوده است. این مرد در زمان سیه دیو که حاکم کشمیر بود وارد"سری نگر"شد، و نوکری این راجه را پذیرفت شاه میرزا اندک اندک در این مرد نفوذ کرد و راهی برای خود باز نمود. پس از چندی سیه دیوفوت کرد و فرزندش رنجن زمامدار شد و شاه میرزا را وزیر و مشاور خود قرار داد در این هنگام میرزا قدرتی به هم زد و فرزندانش ادعای استقلال کردند.
بعد از مدتی این راجه نیز فوت کرد و زنش حکومت را به دست گرفت شاه میرزا و فرزندانش با وی بنای ناسازگاری گذاشتند. او ناگزیر شد شاه میرزا را به شوهری قبول کند و او را در کارهایش دخالت دهد. بعد از این قضیه زن مسلمان شد و شاه میرزا خود را سلطان کشمیر خواند و دستور داد به نام وی خطبه بخوانند و خود را شمس‌الدین خطاب کرد.
این مرد دین اسلام را در کشمیر رواج داد و در تبلیغ و ارشاد مردم کوشید و بعد از مدتی اکثر سکنه کشمیر مسلمان شدند. یکی از کسانی که در کشمیر به اسلام خدمت کرده است، میر سیدعلی همدانی بوده. این مرد بزرگ که از

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مفاخر اسلامی است هزارها شاگرد در کشمیر تربیت کرد که هر کدام برای خود استاد شدند. مقام سیدعلی همدانی هنوز در کشمیر محترم است و مردم آنجا را زیارت می‌کنند و در روزهای عاشورا هنگامی که دستجات عزاداران از آنجا عبور می‌کنند پرچمهای خود را به حال احترام فرود می‌آورند.

اسلام در چین

به طور تحقیق معلوم نیست که اسلام در چه تاریخی به داخل خاک چین راه یافته است آنچه مسلم است به وسیله گروهی از بازرگانان خوارزمی و تجار سمرقند و بخارا در قرنهای نخستین اسلامی بدانجا رفته است. در عصر خوارزمشاه و مخصوصا علاءا لدین محمد خوارزمشاه که ترکستان واترا به دست وی افتاد، رفت و آمد ایرانیان به خاک چین زیاد گردید. پس از حمله مغول و سلطنت آنها بر ایران، جماعت زیادی از ایران در چین ساکن شدند، چنگیزخان پس از اینکه شهرهای خراسان را خراب کرد، دستور داد ارباب علوم و معارف و اصحاب حرف و صنایع را به چین و مغولستان بردند تا در آنجا مردم چین را دانش بیاموزند، و آنها را به هنرهایی که در ایران معمول بود آشنا سازند. مردم ایران علاوه بر هنرهای معمولی دین و آیین خود را نیز به آنها تعلیم دادند و به این صورت دین مقدس اسلام در چین نیز توسط ایرانیان از طریق ارشاد راه یافت و کلیه کتب دینی مسلمین چین نیز به زبان فارسی تالیف گردیده است.

اسلام در جنوب شرقي آسیا و آفریقاي شرقي

دین مقدس اسلام از طریق هندوستان و بنادر خلیج‌فارس و دریای عمان به کشورهای جنوب شرقی آسیا و افریقای شرقی و جزائر اقیانوس هند راه پیدا کرد و در مسلمانی این مناطق نیز گروهی بازرگان و دریانورد ایرانی سهم بسیاری دارند. پس از اینکه مغولان بر ایران حمله آوردند و

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

شهرهای آباد این مرز و بوم را ویران ساختند، گروهی از دانشمندان و بازرگانان از اینجا مهاجرت نمودند، آنها که در مشرق ایران بودند به هندوستان مهاجرت کردند، کسانیکه در جنوب و مرکز ایران قرار داشتند از طریق دریا این کشور را ترک گفتند.

مردمان جنوب ایران و سواحل خلیج‌فارس و دریای عمان که با راههای دریایی آشنایی داشتند در اثر حمله مغول و پس از آن تیمور، ناگزیر شدند با سرمایه‌های خود در یکی از نقاط دور دست زندگی کنند، یا در اثر خرابی و از دست دادن سرمایه ناگزیر شدند به کشورهای جنوب آسیا بروند. ایرانیانی که در افریقای شرقی یا اندونزی اقامت کرده‌اند، بیشتر از اهالی فارس بوده‌اند. روی هم رفته دین مقدس اسلام توسط همین مهاجران ممالک مزبور نشر شد و اینان از طریق خطابه و ارشاد مردم را با حقایق اسلامی آشنا ساختند. آثار ایرانیان هم اکنون با گذشتن چند قرن در جنوب شرقی آسیا و افریقای شرقی محفوظ است تحقیق در این موضوع نیازمند به پرداختن یک کتاب می‌باشد.

خدمات اسلامي ایرانیان در مغرب و شمال افریقا

همان‌طور که در آغاز این مقال گفته شد، اهالی خراسان و مشرق ایران با یک قیام مردانه بساط امویان را در هم نوردیدند. عباسیان که براریکه خلافت مستقر شدند، به طور کلی نژاد عرب را از مناصب حکومتی دور ساختند مگر چند نفر از خواص خود را که در امور دولتی مشارکت دادند. چون دولت آنان از طرف خراسان ظهور کرد، برای همین جهت استانداری اکثر بلاد را به مردمان خراسان واگذار نمودند، و در شرق و غرب عالم اسلام آنها را امارت و حکومت دادند.

در زمان مأمون پس از اینکه وی از خراسان به عراق برگشت، گروهی از اشراف و رجال خراسان با وی همراهی کردند. مأمون به هر یک از آنان مناصبی داد و در شهرهایی که مورد نظرش بود به حکومت رسانید یکی از مناطقی که مورد توجه عباسیان بود و بیم داشتند که از آنجا خطری متوجه

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

ایشان گردد، سرزمینهای مغرب اقصی و شمال آفریقا بود، زیرا هنوزحکومت اندلس به دست امویان بود و می‌ترسیدند از آن ناحیه خطری متوجه آنان گردد.

از این رو، از عهد مهدی عباسی، حکام مصر و افریقا را از میان مردم خراسان، که دشمنان سرسخت بنی‌امیه بودند انتخاب می‌کردند. در این زمان نفوذ خراسانیان و مردمان مشرق ایران در مصر و مناطق افریقای شمالی زیاد شد، و حفظ حدود و ثغور اسلامی به دست اینان قرار گرفت. و فرمان جنگ و صلح و جهاد با دشمنان اسلام را به عهده گرفتند.

این خاندانهای ایرانی، در مغرب اقصی و جزایر دریای مدیترانه و آسیای صغیر در ترویج و تبلیغ دین مقدس اسلام بسیار کوشش کرده‌اند، ما اینک نام آنها را که از زمان مهدی عباسی تا ظهور فاطمیان در مصر و افریقا حکومت کرده‌اند ذیلا ذکر می‌کنیم:

حکام خراساني در مصر و افريقاي شمالي

۱ - یحیی‌بن داود نیشابوری.
۲ - مسلمهٔ بن یحیی خراسانی.
۳ - عبادبن محمد بلخی.
۴ - سری بن حکم بلخی.
۵ - محمدبن سری بلخی.
۶ - عبدالله بن سری بلخی.
۷ - عبدالله بن طاهر بوشنجی.
۸ - عمیر بادغیسی هروی.
۹ - اسحاق بن یحیی سمرقندی.
۱۰ - عبدالواحد بوشنجی.
۱۱ - عنبسهٔ بن اسحاق هروی.
۱۲ - یزیدبن عبدالله.
۱۳ - مزاحم‌بن خاقان.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

۱۴ - احمدبن مزاحم.
۱۵ - ارخوزبن اولغ.
۱۶ - احمدبن طولون فرغانی.
۱۷ - خمارویهٔ بن احمد فرغانی.
۱۸ - جیش بن خمارویه فرغانی.
۱۹ - هارون بن خمارویه فرغانی.
۲۰ - عیسی نوشهری بلخی.
۲۱ - شیبان بن احمد فرغانی.
۲۲ - محمدبن علی خلنجی.
۲۳ - محمدبن طغبج فرغانی.
۲۴ - انوجوربن اخشید فرغانی.
۲۵ - علی بن اخشید.
۲۶ - احمدبن علی بن اخشید.
۲۷ - شعله اخشیدی.
۲۸ - حسن بن عبیدالله اخشیدی.
۲۹ - فاتک اخشیدی، امیرشام.
۳۰ - حسین بن احمدبن رستم.

این سی نفر که در بالا ذکر شد خراسانی هستند و مدت دویست سال بر مصر، شمال افریقا، مغرب اقصی، سواحل مدیترانه، و سایر متصرفات اسلامی در نواحی غرب و کرانه‌های اقیانوس اطلس فرمانروایی داشته‌اند.

ترویج شریعت و دفاع از حدود و ثغور و فتوحات در بعضی از نواحی اندلس و اروپا بدست اینان انجام پذیرفت. در زمان این حکام هزاران فقیه، مجتهد، مفسر، محدث، قاضی، امیر، دبیر و سیاستمدار از خراسان و سایر شهرهای ایران به مناطق غربی مهاجرت کردند و مبانی و قواعد اسلامی را در آن سرزمینها محکم ساختند.

در کتب علمی، ادبی، و تاریخی اسلامی شمال افریقا و اندلس، نام بسیاری از ایرانیان دیده می‌شود. و ما انشاءالله در تاریخ بزرگ خراسان، تمام این مطالب را از منابع مستند که اینک در کتابخانه‌های تونس و مراکش موجود

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

است و فهرست خطی آنها برای نگارنده رسیده است، به طور تفصیل ذکر خواهیم کرد، انشاءالله(۱)

عکس‌العملها

برای اینکه درجه خلوص و صمیمیت ایرانیان را نسبت به اسلام کشف کنیم یک وسیله خوب در دست داریم و آن این است که ببینیم در جریانهای مخالفی که از اوایل قرن دوم هجری در زمینه اصول و مسائل اسلامی رخ داد، ایرانیان چه نوع عکس العملی نشان دادند؟ آیا آنها را تأیید و تقویت کردند، یا به مبارزه علیه آنها برخاستند؟

سه جریان مخالف در آن عصر به چشم می‌خورد:

یکی جریان زندقه و زنادقه است. زنادقه طبقه‌ای بودند که اوایل قرن دوم ظهور کردند و از ریشه با توحید و سایر اصول اسلامی مخالفت می‌ورزیدند و در تخریب مبانی اعتقادی اسلامی سخت می‌کوشیدند.

دیگر جریان عنصر پرستی عربی است که امویان سلسله جنبان آن بودند و مهمترین اصل اجتماعی اسلامی را عملا زیر پا گذاشتند.

سوم شیوع لهو و غنا و عیاشی است که آن نیز به وسیله امویان رائج شد و در زمان عباسیان بیشتر توسعه یافت. این سه جریان به ترتیب مربوط بود به اصول اعتقادی و اصول اجتماعی و اصول اخلاقی و عملی اسلام و اتفاقا در هر سه جریان پای ایرانیان در میان است.

پاورقی:

(۱) پایان نوشته آقای عزیزالله عطاردی.

منابع و مصادر،

۱ - سنی ملوک الارض و الانبیاء - حمزه اصفهانی.

۲ - کامل التواریخ - ابن اثیر جزری.

۳ - تاریخ فرشته - محمد قاسم فرشته استرآبادی.

۴ - النجوم الزاهره - ابن تغری بردی.

۵ - ولاه مصر - کندی.

۶ - شاهیه نیشابوریه - قاسم علی همدانی. مخطوط.

۷ - طبقات شاهجهانی - محمد صادق - مخطوط.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مسئله پیدایش زندقه در قرن دوم هجری از جنبه‌های مختلف مورد توجه مورخین اجتماعی قرار گرفته است.

اولا این کلمه چه کلمه‌ای است و چه ریشه‌ای دارد؟ آیا کلمه"زندیق"معرب کلمه"زندیک"است؟ یا ریشه دیگر دارد؟ و به هر حال به چه اشخاصی زندیق می‌گفتها ند؟ آیا مقصود اتباع مانی می‌باشند؟ یا مقصود ایرانیانی هستند که بدین قدیم خویش باقی مانده بودند اعم از زردشتی و مانوی و مزدکی؟ و یا مقصود طبقه‌ای بوده‌اند که منکر ماوراء طبیعت و قهرا منکر همه ادیان بوده‌اند و به مانویت نیز اعتقاد نداشته‌اند.

قدر مسلم این است که به همه اینها کلمه زندیق اطلاق شده است حتی به گروهی از مسلمانان که عملا لاابالی و اهل فسق و فجور بوده‌اند و متدینین را به باد تمسخر می‌گرفته‌اند و احیانا از باب دهن کجی به زهاد و متدینین سخنانی به نظم و یا به نثر از آنها صادر شده که توهین به اسلام تلقی شده، نیز زندیق گفته شده است.

سابق زندقه در میان عرب ازکی است؟ آیا عرب بعد از اسلام در اثر اختلاط با ملل دیگر، خصوصا ایرانیان، بازندقه آشنا شده یا قبل از اسلام نیز بازندقه آشنا بوده است؟

راجع بمعنی و مفهوم اصلی این کلمه، عقیده محققین این است که در ابتداء فقط در مورد مانویان به کار می‌رفته و بعد در مورد دهریین و یا مجوس و بعد درباره هر مرتدی به کار رفته است.

از نظر سابقه نیز گفته می‌شود که از قبل از اسلام در میان عرب سابقه داشته است. از کتاب" المعارف" "ابن قتیبه و"الاعلاق النفیسهٔ"ابن رسته، نقل شده که قریش در جاهلیت به وسیله اعراب حیره، کم و بیش، با آن آشنا بوده است.

به هر حال گروهی در قرون اولیه اسلامی نام برده می‌شوند که برخی ایرانی و برخی عربند و متهم به زندقه بوده‌اند از قبیل: عبدالکریم بن ابی‌العوجاء، صالح بن عبدالقدوس، ابوشاکردیصانی، ابن الراوندی، بشاربن برد، عبدالله بن مقفع، یونس بن ابی فروه، حماد عجرد، حمادراویهٔ، حمادبن زبرقان، یحیی‌بن زیاد، مطیع بن ایاس، یزدان بن باذان، یزیدبن الفیض، افشین، ابونواس، علی بن‌الخلیل، ابن مناذر، حسین بن عبدالله بن عباس، عبدالله بن معاویهٔ بن عبدالله بن جعفر، داودبن علی، یعقوب بن فضل بن عبدالرحمان مطلبی، ولیدبن یزیدبن عبدالملک،

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

ابومسلم خراسانی، برامکه.
بعضی از نامبردگان از قبیل ابن ابی العوجاء قطعا به ماوراء ماده و طبیعت معتقد نبوده‌اند. از نظر احادیث شیعه که حاکی از مباحثات و احتجاجاتی است که این مرد با ائمه اطهار و اصحاب ائمه می‌کرده است جای تردید نیست که وی منکر ماوراء ماده و طبیعت بوده است. زندیق بودن بعضی از افراد دیگر نیز که نامشان برده شد جای تردید نیست، ولی زندیق بودن برخی دیگر از آنان سخت مورد تردید است.
از قرائن به دست می‌آید که پیدایش گروهی زندیق به معنی مانوی و دو خدائی و معتقد به دو اصل نور و ظلمت، و یا به معنی دهری و منکر ماوراء طبیعت و ماده، دستاویزی برای رجال سیاست و برخی متنفذین دیگر شد که دشمنان شان را با این نام و این بهانه از بین ببرند. لهذا به هیچ وجه نمی‌توان اعتماد کرد که همه کسانی که مورد این اتهام واقع شده‌اند واقعا زندیق بوده‌اند. خصوصا اینکه در میان متهمان افرادی دیده می‌شوند که به زهد و نیکی و وفاداری به اسلام معروفند، برخی از آنها از شیعیان مخلص و مورد عنایت اهل‌البیت می‌باشند و دشمن سرسخت خلفا. بدیهی است که چنین کسانی طبعا از طرف دستگاه خلافت مورد اتهام قرار می‌گیرند.
برخی صرفا به خاطر اشتغال به علوم عقلی مورد این اتهام واقع شدند.
ابن الندیم درالفهرست، ضمن شرح حال ابوزید احمدبن سهل بلخی می‌گوید:
"وی متهم به زندقه بود"و از یکی از دوستان نزدیکش نقل می‌کند که:
"این مرد مظلوم بود، مردی بود موحد و خداپرست، من بهتر از دیگران او را می‌شناسم، با هم بزرگ شدیم، علت شهرتش به زندقه اشتغال به منطق بود، ما با هم منطق خواندیم و هیچکدام تمایلی به الحاد نداشتیم"(۱)
احمد امین(۲) از الاغانی نقل می‌کند که:
حمیدبن سعید از چهره‌های نمایان معتزله بود، در برخی از مسائل با ابن ابی دواد، قاضی القضاه معروف دوره معتصم، مخالفت کرد. ابن ابی دواد ذهن معتصم را درباره او خراب کرد که او شعوبی و زندیق است.
پاورقی:
(۱) الفهرست، صفحه ۲۰۴
(۲) ضحی‌الاسلام، جلد ۱ صفحه ۱۶۳
درباره ابن مناذر نیز از شخصی نقل می‌کند در مجلس یونس بن ابی فروه رسما او را در ردیف زنادقه معرفی می‌کردند، تصادفا آن شخص به مسجد می‌رود و می‌بیند ابن مناذر تنها در گوشه‌ای مشغول نماز است.
افشین را به زندق متهم کردند، ولی عقیده بعضی از مورخین این است که زندقه پاپوشی بود که رقبای سیاسی افشین برای او ساختند.
منصور دوانیقی خلیفه عباسی، و سفیان بن معاویه مهلبی حاکم بصره هر کدام به علت خاصی دشمن

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

عبدالله بن مقفع شدند و سفیان با دستور محرمانه منصور او را کشت و بعد گفتند اسلام ابن مقفع ظاهری بوده و باطنا زندیق بوده است. ابن مقفع مردی دانشمند بوده و کتب مانی را به عربی ترجمه کرده است، از برخی نوشته‌هایش برمی‌آید که نسبت به اسلام وفادار بوده است. بدیهی است که تنها ترجمه کتب مانی و یا شرکت در حلقات زنادقه دلیل زندیق بودن نیست.

می‌گویند اصمعی تا برامکه در اوج عزت بودند گرد آنها می‌چرخید و آنان را مدح و ثنا می‌گفت، پس از آنکه ستاره اقبال برامکه غروب کرد آنها را هجو کرد و زندیق خواند.

مهدی عباسی قهرمان مبارزه با زنادقه شمرده می‌شود. او بود که عده زیادی از آنها را کشت و مدعی بود که جدش عباس بن عبدالمطلب در عالم رؤیا دستور از بین بردن آنها را به او داده است. ولی بشاربن برد که در دستگاه مهدی و مورد علاقه او بود، با اینکه به این سمت معروف بود و عمر هشتاد ساله خود را به زندقه گذرانده بود، مورد تعرض واقع نمی‌شد. مهدی کوشش می‌کرد که سخنان بشار را نزد فقیهان توجیه و تأویل کند. تا وقتی که بشار به حریم سیاست وارد شد و در یک رباعی خطاب به بنی‌امیه مهدی را هجو کرد. در این وقت بود که احساسات ضد زندقه مهدی به جوش آمد و فرمان دارد او را تازیانه زدند تا هلاک شد.

اکنون ببینیم عکس‌العمل ایرانیان مسلمان در برابر زندقه و زنادقه چه بوده است؟

با آنکه ریشه زندقه در میان اقلیتی از ایرانیان بود، زندقه در محیط ایران رشد نکرد و از طرف خود ایرانیان سخت با آن مبارزه شد. این مبارزه هم از وجهه کلامی از طرف متکلمین مسلمان ایرانی پیداست وهم از وجهه فقهی و به وسیله فقهای مسلمان ایرانی.

چنانکه می‌دانیم عراق مرکز ایرانیان و فقهای ایرانی بود. فقهای عراق از سایر

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

فقها(۱) عکس‌العمل شدیدتری نسبت به زندقه و زنادقه نشان می‌دادند.
ابوحنیفه و اتباعش ایرانی و مقیم عراق بودند، برخلاف شافعی و اتباعش. فتوای شافعی از فتوای حنفیها درباره زنادقه ملایمتر است. مسئله‌ای است در فقه درباب ق بول توبه مرتد. برخی از فقها، فرقی میان مرتد و زندیق نمی‌گذارند، توبه هر دو را مقبول می‌دانند، شافعی از این دسته است. اما برخی دیگر توبه زندیق را نامقبول می‌شمارند، ابوحنیفه در یکی از دو قولش این رأی را انتخاب کرده است.
می‌گویند اتباع ابوحنیفه که در عراق می‌زیستند با جزم بیشتری از خود ابوحنیفه به عدم قبول توبه زنادقه فتوا می‌دادند و این فتوا به عنوان عکس‌العمل شدید ایرانیان نسبت به زنادقه شناخته شده است.

اما جریان دوم، یعنی تبعیضات نژادی و تفاخرات قومی که بر ضد اصل مسلم مساوات اسلامی بود، این انحراف به وسیله اعراب به وجود آمد. سیاست امویها براصل تفوق عرب بر غیر عرب پایه‌گذاری شد. معاویه به صورت بخشنامه به همه عمال خویش اطلاع داد که برای عرب حق تقدم قائل شوند.
این عمل ضربه مهلکی بر پیکر اسلام وارد کرد. منشأ اصلی تجزیه شدن حکومت اسلامی، به صورت حکومتهای کوچک همین کار بود. بدیهی است که هیچ ملتی حاضر نیست تفوق و قیمومت ملت دیگر را بپذیرد. ایرانیان اسلام را پذیرفته بودند نه عرب را اسلام از آن جهت مقبول همه ملتها بود که علاوه بر سایر مزایایش، رنگ قومی و نژادی نداشت، جهانی و انسانی بود. ایرانیان و همچنین سایر مسلمانان غیر عرب به هیچ وجه حاضر نبودند سیادت عرب را بپذیرند.
عکس‌العمل ابتدایی که ایرانیان در مقابل این تبعیضات نشان دادند بسیار منطقی و انسانی بود. آنها عرب را به کتاب خدا دعوت کردند. گفته رسول خدا راست آمد که فرمود:"به خدا قسم آخر کار عجم شما را به دین اسلام و کتاب خدا دعوت خواهد

پاورقی:
(۱) مقصود فقهای اهل تسنن است، فقهای شیعه نیز عکس‌العمل شان شدید بود. شیخ الطائفه شیخ ابوجعفر طوسی در جلد دوم کتاب الخلاف، کتاب المرتد، این مسئله را عنوان می‌کند و میان زندیق و مرتد فرق می‌گذارد. وجه فرق را این جهت ذکر می‌کند که مرتد متظاهر به خلاف اسلام است و توبه می‌تواند برای او رجوع به اسلام تلقی شود، اما زنادقه با آنکه در
باطن کافر و منکرند همواره متظاهر به اسلام‌اند، اظهار توبه آنها نمی‌تواند رجوع از این دو چهرگی تلقی شود.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

کرد آنچنانکه در اول کار آنها را به کتاب خدا دعوت کردید(۱) در قیامهایی که در صدر اسلام از طرف مسلمانان ایرانی صورت گرفت سخن از تساوی انسانهاست نه فضیلت عجم بر عرب.

نهضت سیاه جامگان خراسان علیه مظالم و تبعیضات اموی به نام اسلام و عدل اسلامی آغاز گشت نه به نام دیگر. داعیان و نقیبان عباسیان که مخفیانه به دعوت می‌پرداختند دم از عدل اسلامی می‌زدند و مردم را به"الرضی من آل محمد"می‌خواندند. رایتی که برای مردم خراسان از طرف صاحب دعوت(که نامش مخفی نگه داشته می‌شد) رسید سیاه بود و آیه مبارکه « اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر»(۲) بر آن ثبت بود.

در آغاز نهضت، نه نام آل عباس در میان بود و نه نام ابومسلم و نه نام قومیت ایرانی و نه نام دیگر، تنها نام اسلام و قرآن و اهل بیت و عدل و مساوات اسلامی مطرح بود و هیچ شعاری در بین نبود جز شعارهای مقدس اسلامی، ابومسلم بعدها از طرف‌ابراهیم امام معرفی شد. در یکی از سفرها که داعیان عباسی مخفیانه به مکه آمدند و با ابراهیم امام ملاقات کردند، او ابومسلم را که هیچ معلوم نیست کی است؟ اهل کجاست؟ عرب است یا ایرانی؟ معرفی کرد و چون ابومسلم در خراسان ظهور کرد به نام ابومسلم خراسانی معروف شد!

برخی تاریخ نویسان ایرانی اخیرا کوشش دارند که همه موفقیتهای قیام سیاه جامگان را مرهون شخصیت ابومسلم معرفی کنند. شک نیست که ابومسلم سردار لایقی بوده است، ولی آن چیزی که زمینه را فراهم کرد چیز دیگر بود. گویند ابومسلم در مجلس منصور آنگاه که مورد عتاب قرار گرفت، از خدمات خویش در راه استقرار خلافت عباسی سخن راند و کوشش کرد با یادآوری خدمات خود منصور را رام کند، منصور پاسخ داد که اگر کنیزی بر این امر دعوت می‌کرد موفق می‌شد، و اگر تو به نیروی خودت می‌خواستی قیام کنی از عهده یک نفر هم برنمی‌آمدی.

هر چند در بیان منصور اندکی مبالغه است، اما حقیقت است و به همین دلیل

پاورقی:

(۱) سفینهٔ البحار، ماده"ولی"رجوع شود به صفحه ۱۲۹ این کتاب.

(۲) حج / ۳۹

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

منصور توانست ابومسلم را در اوج عزت و قدرتش بکشد و آب هم از آب تکان نخورد.
عباسیان با تحریک احساسات اسلامی ایرانیان قیام را رهبری کردند و آنجا هم که با قرائت آیه"اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا » مظالم امویان را بر می‌شمردند بیشتر از مظلومیت آل محمد سخن می‌گفتند تا مظلومیتهای خود ایرانیان.
در سال ۱۲۹ روز عید فطر که سیاه جامگان علنا در بلاد ماوراءالنهر قیام کردند، قیام خویش را ضمن خطبه نماز عید اعلام کردند و نماز عید را مردی به نام سلیمان بن کثیر که خود عرب است و ظاهرا از دعاه عباسیان است خواند. شعار این قوم که هدف آنها را مشخص می‌کرد آیه کریمه: "یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقاکم»(۱) بود. و به مناسبت کلمه"شعوبا"که در این آیه کریمه آمده است و بنا به گفته مفسرین اشاره به مردمی است که اجتماعات شان رنگ قبیله‌ای ندارد، ایرانیان که طرفدار تسویه و مخالف تبعیض بودند"شعوبیه"نامیده شدند.
این نوع عکس‌العمل در مقابل آن انحراف عربی، صد درصد اسلامی و نشانه صمیمیت ایرانیان نسبت به اسلام بود. اگر ایرانیان نسبت به اسلام صمیمیت نمی‌داشتند کافی بود که آنها هم مانند اعراب بر ملیت و قومیت خویش و تاریخ خویش تکیه کنند و در این جهت مسلما گوی سبقت را می‌ربودند، زیرا افتخارات نژادی ایرانیان بسی بیشتر از اعراب بود. اما این کار را نکردند و از عرب به اسلام پناه بردند نه به چیز دیگر.
البته نهضت شعوبیگری تدریجا یک مسیر انحرافی پیدا کرد. در مسیری افتاد که نهضت قومیت عربی افتاده بود، یعنی در مسیر تفاخرات قومی و نژادی و نفوق نژاد ایرانی بر سایر نژادها خصوصا بر نژاد عرب افتاد و احیانا از حدود نژادپرستی تجاوز کرد و تا زندقه کشیده شد.
ولی همین که شعوبیگری به این مرحله رسید، توده مردم ایران و علمای باتقوای ایرانی شعوبیگری را سخت محکوم کردند و از آن تبری جستند، یعنی بار دیگر با یک عکس‌العمل اسلامی از طرف ایرانیان در مقابل یک انحراف که از میان

پاورقی

۱. حجرات / ۱۳

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

خودشان برخاسته و رشد کرده بود مواجه می‌شویم. علت شکست شعوبیگری هم همین بود. اگر ایرانیان مسیر اولی را حفظ می‌کردند، خدمت بزرگی به جهان اسلام عموما، و خودشان خصوصا می‌کردند.

برخی از ایرانیان آنچنان از این نوع شعوبیگری ناراحت و متأسف بودند و آن را خطری برای اسلام تلقی می‌کردند که علی‌رغم نژاد و قومیت خودشان له اعراب تعصب می‌ورزیدند. و این یکی از شگفتیهای تاریخ و از نشانه‌های نفوذ عمیق اسلام در روح ایرانی است.

زمخشری صاحب کتاب کشاف از اکابر علمای ایران و از نوابغ روزگار است، وی اصلا اهل خوارزم خراسان است و به مناسبت اینکه عمر خویش را در مجاورت بیت‌الله گذراند و مجاور کعبه بود لقب"جارالله"یافت، این مرد مقدمه کتاب"المفصل"خویش را که در نحو و صرف است چنین آغاز می‌کند:

"الله احمدعلی ان جعلنی من علماء العربیهٔ وجبلنی علی الغضب للعرب و العصبیهٔ، وابی لی ان اتفرد عن صمیم انصارهم وامتاز وانضوی الی لفیف الشعوبیهٔ وانحاز، و عصمنی من مذهبهم الذی لم یجد علیهم الا الرشق بالسنهٔ اللاعنین و المشق بالسنهٔ الطاعنین".

تنها خدای را سپاس می‌گزارم که مرا از دانشمندان فن ادب عربی قرار داد و در سرشت من طرفداری از عرب را به ودیعت نهاد، بلطف خودش نخواست که من از یاران جدی آنها جدا و برکنار بمانم و در دام شعوبیه گرفتار آیم. مرا حفظ کرد از مذهب شعوبیه که سودی به آنها نبخشید جز تیر باران شدن با زبان لعنت کنندگان و پاره پاره شدن با نیزه طعن زنندگان.

از جمله اخیر زمخشری معلوم می‌شود که شعوبیگری از نظر توده ایرانی آن اندازه محکوم و مردود بوده است که نصیب طرفدارش جز لعنت و نفرین و ملامت نبوده است.

ثعالبی نیشابوری صاحب کتاب یتیمهٔالدهر، متوفی در سال ۴۲۹ هجری قمری که او نیز از اکابر و مفاخر علمای مسلمان ایران است، مانند زمخشری، بلکه بیشتر و به حد افراط، در مقدمه کتاب"سرالادب فی مجاری کلام العرب"علیه شعوبیه و به نفع اعراب شعار می‌دهد و مانند یک عرب متعصب از فضیلت و تقدم عرب بر غیر عرب دم می‌زند.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

پس از حمد وثنای الهی و درود بر پیامبر گرامی، چنین می‌گوید:
هر کس خدا را دوست بدارد، پیامبرش محمد مصطفی صلی الله علیه وآله را نیز دوست می‌دارد، و هر کس که پیامبر را دوست بدارد عرب را دوست می‌دارد و هر که عرب را دوست بدارد زبان عربی را که بهترین کتابها بر بهترین انسانها به آن زبان نازل شده است دوست می‌دارد، و هر که زبان عربی را دوست بدارد به آن اهتمام می‌ورزد هر کس که خداوند او را به اسلام هدایت کند معتقد می‌شود که محمد صلی الله علیه وآله وسلم بهترین پیامبران، اسلام بهترین طریقه‌ها، و عرب بهترین ملتها، و زبان عربی بهترین زبانها است.
نظر ثعالبی درباره اینکه"عرب بهترین ملتهاست"نظر نادرستی است، هیچ ملازمه‌ای نیست میان اینکه کسی به اسلام ایمان داشته باشد و میان اینکه معتقد شود ع رب بهترین قوم است، برعکس این طرز تفکر بر ضد ایمان و اسلام است. ملازمه از آن طرف است، یعنی ملازمه است میان ایمان به اسلام و ایمان به اینکه هیچ قومی از قوم دیگر به موجب قومیت برتر نیست، برتری به حکم صریح قرآن یا به علم است:
"هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون»(۱)
و یا به تقوا است:
"ان اکرمکم عند الله اتقیکم »(۲)
و یا به عمل و مجاهدت است:
"فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما »(۳)
علاقه به زبان عربی نیز برخلاف ادعای ثعالبی و صغرا و کبرایی که ترتیب داده است مولود علاقه به قوم عرب نیست، بلکه مستقیما مولود علاقه به قرآن کریم و رسول اکرم است. ولی این مسیر انحرافی که برای امثال ثعالبی پیدا شده است عکس‌العمل افراطهای شعوبیه است.
ابوعبیده معمر بن مثنی که از متکلمین معروف قرن دوم است و ایرانی است نیز تعصب عربی دارد و عجم را تحقیر می‌کند. کتابی از او یاد می‌شود به نام"مقاتل فرسان

پاورقی
۱. زمر / ۹
۲. حجرات / ۱۳
۳. نساء / ۹۵

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

العرب.
از آن طرف، مسعودی مورخ معروف عرب، صاحب کتاب مروج‌الذهب و کتاب التنبیه والاشراف، که از نوادگان عبدالله بن مسعود صحابی بزرگوار معروف است و در نیمه اول قرن چهارم وفات یافته است، به معارضه با ابوعبیده برمی‌خیزد و کتابی به نام"مقاتل فرسان العجم"تألیف می‌کند، مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف(۱) در ذکر ملوک ساسانی می‌گوید.
بیست و چهارم شهر براز است که چهل روز سلطنت کرد، و ما داستان او و علت کشته شدنش و کشته شدن غیر او از شجاعان و دلاوران ایرانی را، از کسانی که فضیلت و شجاعت و تاریخچه‌های پرافتخارشان مورد اتفاق است، در کتاب خویش به نام"مقاتل فرسان العجم"که بر ضد کتاب"مقاتل فرسان العرب" ابوعبیده معمربن مثنی تالیف کرده‌ایم، نوشته‌ایم.
مسعودی عرب مسلمان، به حکم اینکه می‌بیند بی‌انصافی له اعراب و علیه ایرانیان صورت گرفته است به نفع ایرانیان کتاب تالیف می‌کند. این نیز از شگفتیهای اسلام است.
فعلا هدف ما تحقیق کامل درباره ماهیت شعوبیگری و عکس‌العملهای موافق و مخالفی که به وجود آورد و در نهایت امر منقرض شد، نیست، این کار وقت و فرصت بیشتری می‌خواهد. هدف ما این است که شعوبیگری در ابتدا یک نهضت و عکس‌العمل مقدسی بود از طرف ایرانیان علیه تبعیضات نژادی عربی، بعد که خودش به واسطه یک اقلیت معدودی از ایرانیان از مسیر اصلی منحرف شد و رنگ تعصب قومی به خود گرفت و احیانا رنگ زندقه و ضد اسلامی یافت، از طرف توده مردم ایران و علمای متقی ایرانی محکوم و مردود شناخته شد و در حدود هزار سال پیش دنباله‌اش بریده شد گرچه امروز پس از هزار سال، استعمار می‌خواهد این مرده هزار ساله را زنده کند، ولی هرگز موفق نخواهد شد.

جریان سوم ضداسلامی صدر اول که ایرانیان بیش از سایر اقوام دیگر، عکس‌العمل مخالف نشان دادند شیوع فراوان لهو و غنا و عیاشی بود.
پاورقی:
(۱) ص ۴۹

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

غنا و موسیقی در ایران سابقه طولانی دارد، مردم این مرز و بوم با آن مأنوس بودند در کتاب تاریخ ایران مشیرالدولهٔ(۱) می‌نویسد:

بهرام گور از هند دوازده هزار را مشگر آورد.

فجرالاسلام از تاریخ حمزه اصفهانی نقل می‌کند:

بهرام دستور داد مردم نصف روز کار کنند و نیمی دیگر را به عیش و عشرت بگذرانند، باده بنوشند و نوای موسیقی بنوازند، از اینرو مقام آوازه خوانان اوج یافت. روزی بر گروهی عبور کرد که می‌نوشیدند ولی نمی‌نیوشیدند، پرسید کو آوازه‌خوان؟ جواب دادند می‌خواستیم از وجودشان استفاده کنیم، اما هزینه‌شان به واسطه کمیابی زیاد است، بهرام نامه‌ای به پادشاه هند نوشت و رامشگر خواست، دوازده هزار رامشگر از هند آمدند و بهرام آنها را به شهرهای ایران تقسیم نمود.

عرب با موسیقی و غنا جز به صورت بسیط و ساده‌اش آشنا نبود، پس از امتزاج با ایرانیان، لهو و غنا به سرعت انتشار یافت. عجب این است که سرزمین حجاز از خود سرزمینهای عراق و شام که مرکز اصلی این صنعت بود جلو افتاد. حجاز از نیمه دوم قرن اول هجری هم مرکز فقه و حدیث بود و هم مرکز لهو و موسیقی. امرا و حکام و متمکنین اموی سخت از لهویات ترویج می‌کردند و به آنها سرگرم بودند. برعکس، ائمه اهل‌البیت علیه‌السلام شدیدا مخالفت کردند که در فقه و حدیث شیعه منعکس است.

از ائمه اطهار که بگذریم، اگر مطلب را در سطح عامه مردم بررسی کنیم می‌بینیم توده مسلمان ایرانی و همچنین علمای ایرانی نژاد، با آنهمه سوابق ملی در این کار، بیش از توده عرب و علمای عربی نژاد، عکس‌العمل مخالف نشان دادند.

درباره مالک بن انس، امام معروف اهل سنت، که نژاد عرب دارد، نوشته‌اند که در آغاز کار می‌خواست رشته موسیقی را تعقیب کند، مادرش او را منع کرد و گفت چون چهره و قیافه‌ای زیبا نداری بهتر است رشته فقه را دنبال کنی، همین کار را کرد(۲).

پاورقی:

(۱) ص ۲۰۱

(۲) فجرالاسلام، ص ۱۷۷

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

احمد امین پس از اینکه می‌نویسد: حجاز، هم مرکز فقه و حدیث بود و هم مرکز لهو و غنا، و می‌گوید طبیعی است که مرکز فقه و حدیث باشد اما چطور شد که مرکز لهو و غنا شد؟ می‌گوید:

شاید علت این جریان خوش طبعی ورقت احساسات اهل حجاز بوده است حتی فقهای حجاز(۱) در این مسئله از فقهای عراق آسانگیرتر بودند ما قبلا گفته‌ایم که در عراق همه تشددها و تعصبها و ختگیریهای مسائل دینی مولود ایرانیان بود، آنان بودند که نسبت به حریم دین حساسیت بیشتری نشان می‌دادند.

آنگاه داستان ذیل را از کتاب اغانی ابوالفرج اصفهانی نقل می‌کند:

عبیدالله بن عمر عمری گفت: به سفر حج رفته بودم، زنی زیبا دیدم که برخلاف دستور اسلام، در حال احرام لودگی می‌کرد و سخنان زشت بر زبان می‌آورد، من نزدیک شدم و گفتم: کنیز خدا! آیا فراموش کرده‌ای که به حج آمده‌ای؟ ازخدا نمی‌ترسی که درحال احرام چنین سخنان زشت به زبان می‌آوری؟ زن نقاب از چهره زیبای خویش که خورشید را به سخره می‌گرفت برافکند، آنگاه گفت عموی عزیزم درست تماشا کن و ببین، من از کسانی هستم که مصداق گفته شاعرم:

من اللاءلم یحججن یبغین حسبۀ و لکن لیقتلن البریء المغفلا

یعنی از آن زنان است که به خاطر خدا به حج نیامده‌اند، بلکه آمده‌اند بی گناهان و بی خبران را بکشند.

عبیدالله که خود از فقها و عباد به شمار می‌رفت، و نسب به عمربن الخطاب می‌برد گفت:"اما من در این سفر دعا میکنم که خداوند چهره بدین زیبایی را معذب نسازد".

این خبر برای سعیدبن مسیب از فقهای مدینه نقل شد وی گفت به خدا قسم اگر این زن با یکی از اهل عراق مواجه شده بود، این چنین جواب نمی‌داد. در پاسخش می‌گفت:"دورشو، خداوند تو را زشت گرداند"اما چه

پاورقی:

(۱) البته فقهای سنی، اما فقهای شیعه به تبع اهل بیت(ع) چنانکه گفتیم سخت مخالفت می‌کردند.

کتابخانۀ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

باید کرد، خوش طبعی مردم حجاز است(۱).

و هم از اغانی نقل می‌کند که:

ابن جریح یکی دیگر از فقهای مدینه، نشسته بود وگروهی که در آن میان عبدالله بن مبارک و جماعتی از عراقیها بودند نزدش نشسته بودند و او سخن می‌گفت، در این بین یکی از مغنیان رسید، ابن جریح از او خواست که برایش تغنی کند، او عذر آورد، ابن جریح اصرار کرد مقداری تغنی کرد، اما احساس کرد که مستمعین را ناخوش آمد، کوتاه کرد و گفت: اگر نبود حضور این گرانجانان بیشتر می‌ماندم و تو را به طرب می‌آوردم. ابن جریح رو کرد به حضار و گفت: مثل اینکه شما کار مرا زشت دانستید. عبدالله بن مبارک که از فقهای ایرانی نژاد است گفت: آری، ما در عراق با اینها مخالفیم(۲)...

آنچه تامل را برمی‌انگیزد این است که اولا ایرانیان اهل فن غنا و موسیقی بودند و در آن کار سابقه زیادی داشتند و عادتا آنها می‌بایست از نظر شرعی دنبال توجیه و تأویلی بروند و لااقل تسامح به خرج دهند، ثانیا شیوع لهو و غنا در حجاز به وسیله ایرانیان صورت گرفت، مغنیان معروف آن عصر بیشتر ایرانی بوده‌اند در عین حال در جو مذهبی آنروز، ایرانیان بیش از سایر ملتها تورع و پرهیزگاری نشان داده‌اند.

همچنانکه اشاره کردیم، محل بحث جو و محیط مذهبی است، اما محیطهای غیرمذهبی مانند دربار هارون و دستگاه برامکه شکل دیگر بود.

نشر و تبلیغ اسلام

مسئله انتشار اسلام در جهان و کیفیت و علل آن، خود مسئله‌ای مهم و قابل توجه است. بدیهی است که فطری و منطقی بودن این دین و هماهنگی آن با نوامیس زندگی عامل اساسی انتشار آن است.

پاورقی:

(۱ - ۲) فجرالاسلام، صفحه. ۱۷۸

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مبلغان مسیحی جنگهای صدر اسلام را دستاویز قرار داده، عامل نشر و توسعه اسلام را زور و جبر معرفی می‌کنند. اگر در جوهر یک دعوت دینی قدرت اقناع وجدانها وجود نداشته باشد محال است که زور و جبر بتواند در مردم ایمان و علاقه و شور و احساسات به وجود آورد. آری در صدر اسلام جنگهایی صورت گرفت و اسلام به حکم اینکه دینی است اجتماعی و تنها مسؤولیت سعادت فردی بشر را بر عهده نگرفته است، بلکه مسئولیت سعادت جمعی بشر را نیز تعهد کرده است، بعلاوه تفکیک سعادت فردی از سعادت جمعی، و اصل:"کار قیصر را به قیصر و کار خدا را به خدا وابگذار"را نادرست می‌داند، قانون جهاد را جزء دین قرار داد و عملی کرد، اما باید دید هدف اسلام از جهاد چیست و مسلمین صدر اول با چه طبقه‌ای جنگیدند؟ آن جنگها قدرت را از چه طبقه‌ای گرفت؟ و چه طبقه‌ای را آزاد کرد؟

گذشته از همه اینها، مجاهدین اسلام به چه مناطقی رفتند؟ و چه مناطق مسلمان نشین امروز هست که جنگ و جهادی در آنجا صورت نگرفته، و اکثر سرزمینهای اسلامی و همچنین سرزمینهایی که مسلمین به صورت اقلیت در آنجا زندگی می‌کنند، پای سربازان اسلامی به آنجا نرسیده است. نشر و توسعه اسلام به طور طبیعی و عادی صورت گرفته است در بخش اول کتاب درباره خود ایران شرح دادیم که چگونه ایرانیان تدریجا خصوصا در دوره افول سیادت سیاسی اعراب اسلام را پذیرفتند و زردشتیگری در قرونی از اسلام شکست قطعی خورد که ایران استقلال سیاسی خویش را بازیافته بود و هیچ نیرویی نمی‌توانست ایران را مجبور به ترک دین خود کند.

مسئله مهم در نشر دعوت اسلامی که اسلام را از مسیحیت و مانویت و سایر دعوتهایی که انتشار وسیع یا سریع داشته‌اند ممتاز می‌کند، این است که عوامل تبلیغ اسلام توده مردم بوده‌اند نه یک دستگاه طویل و عریض تبلیغاتی. توده‌های مردم صرفا تحت تأثیر انگیزه‌های وجدانی، بدون آنکه بخواهند وظیفه‌ای را که از طرف یک سازمان روحانی یا غیر روحانی به آنها محول شده انجام دهند به نشر و تبلیغ اسلام پرداخته‌اند. و این جهت است که ارزش فوق‌العاده‌ای به انتشار اسلام می‌دهد در این جهت اسلام بی‌رقیب است.

ما نمی‌توانیم در اینجا یک یک سرزمینهای اسلامی را مطرح کنیم و کیفیت و

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

عوامل نشر اسلام را بررسی نماییم. این کار اولا از هدف این کتاب بیرون است، ثانیا وقت و فرصت و تتبع بیشتری می‌خواهد. ما در اینجا نقش ایرانیان را که نقش عمده است در نشر و تبلیغ اسلام بررسی می‌کنیم و همین می‌تواند نمونه خوبی از کیفیت نشر اسلام در جهان باشد.

امروز طبق آمار و بررسیهای مستند اخیر، جمعیت مسلمین درحدود نهصد میلیون تخمین زده می‌شود، و جمعیت ایران در حدود سی و پنج میلیون(۱) است. همین مردمی که خودشان در حال حاضر کمتر از چهل میلیون نفرند، در اسلام نیمی از مسلمانان جهان سهم مهمی دارند یعنی لااقل یکی از مبادی و مقدمات اسلام آنها دعوتها و تبلیغاتی است که از ایران برخاسته است.

نزدیک یک سوم مسلمانان جهان در اندونزی و پاکستان و هندوستان زندگی می‌کنند، چگونه شد که مردم این سرزمینها مسلمان شدند؟ آیا ایرانیان در اسلام این مناطق سهمی داشته اند؟ از اندونزی آغاز می‌کنیم:

در کتاب رستاخیز اندونزی، فصل مربوط به"دین در اندونزی"می‌نویسد:

طلوع و نفوذ مذهب اسلام نیز به همان طریقی که برای سایر مذاهب(هندو، بودایی) بیان شد صورت گرفت، منتهی این بار به وسیله دو تاجر عرب ایرانی نژاد به نام عبدالله عریف و برهان الدین شاگردوی، که از بازرگانان مقیم کجرات(واقع در جنوب غربی هندوستان) بودند بازرگانان مزبور که به جنوب شرقی آسیا رفت و آمد می‌کردند معارف و فرهنگ برجسته اسلامی را در منطقه عمل خود منتشر و توسعه دادند(۲)

ایضا می‌نویسد:

فعالیتهای علنی مسلمین در سوماترا که دامنه فعالیت آن به جاوه و کالیمنتان کشیده شده بود منجر به اختلافات شدید بین مردم مسلمان و حکومت مذهبی بوداییها در قرون ۱۳ و ۱۴ میلادی شد(۳) که بالاخره منجر به سقوط امپراطوری"موچوپاهت"گردید و اندونزی برای مدت یک قرن مرکز تبلیغات اسلامی در جنوب شرقی آسیا شناخته شد، و این بیشتر

پاورقی:

(۱) [آمار داده شده مربوط به زمان نگارش کتاب است.]

(۲) رستاخیز اندونزی، صفحه. ۳۰

(۳) از قرن هفتم تا قرن ۱۴ میلادی، اکثریت مردم اندونزی، بودایی بودند، و حکومتشان حکومت مذهبی بودایی بود.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

به واسطه اصول اخلاقی و روحانی دین اسلام بود که بر پایه محبت و امانت و عدالت و اخوت و برابری و مساوات و سایر ملکات فاضله استوار بود، و این خصائص موافق طبع و قبول مردم بومی و عادات نیاکان آنان بود، لذا مردم اندونزی پس از صدها سال پیروی از دین بودا، در اندک زمانی از دین جدید استقبال نمودند... با پیشرفت اسلام، مذاهب و فرهنگ برهمایی، به مناطق کوهستانی و دهات دور افتاده مشرق جاوه عقب رانده شد. در این قبیل اماکن هم عقاید بودایی و شیوایی و معتقدات قدیمی اهالی بومی اندونزی بیش از پیش با هم ممزوج و ترکیب گردید، ولی مذهب اسلام همچنان در پیشرفت بود و هر کجا عرضه می‌شد سایر مذاهب را تحت‌الشعاع خود قرار می‌داد(۱).

در همان کتاب می‌نویسد که دکتر سوکار نو در نطق خود گفت:

"شرافت، صداقت، برابری، درستی. این است آنچه اسلام برای مردم اندونزی به ارمغان آورد(۲).

در کتاب"اسلام، صراط مستقیم"که به قلم جمعی از دانشمندان کشورهای مختلف اسلامی تألیف یافته و مجموعا به فارسی ترجمه شده است، مقاله"اسلام در اندونزی"به قلم"ب - ا - حسین جاجا و نینگرات"استاد علوم اسلامی دانشکده ادبیات اندونزی چنین می‌نویسد:

قدیمیترین سند تاریخی موجود که در آن ذکری از رواج اسلام در اندونزی شده است همانا خاطرات و شرح سفرهای مارکوپولو است که بعد از سالها خدمت در دربار قوبلای‌قاآن در چنین موقع مراجعت به ونیز به سال ۶۹۲ هجری در ناحیه پارلاک، ساحل شمالی سوماترا، توقف و مشاهده کرد که مردم آن نواحی در اثر تبلیغ سوداگران ساراسین به اسلام گرویده‌اند...

ابن بطوطه متوفی ۷۷۹ هجری جهانگرد معروف مراکشی در سال ۷۴۶ هجری موقع مسافرت به چین از سامودرا دیدن نمود و در آن هنگام سلطان

پاورقی:

(۱) همان مدرک، صفحه ۳۲ - ۳۱

(۲) همان مدرک، صفحه. ۲۸

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

ملک ظهیر، نوه ملک صالح، پادشاه آن ناحیه بود، وی می‌گوید از استقرار دین اسلام در آن زمان تقریبا یک قرن می‌گذشت، و از تواضع و زهد و دینداری سلطان که مانند مردم آنجا پیرو مذهب شافعی بود مطالبی در سفرنامه پر ارج خود نوشته است. ملک ظهیر مجالس بحث و جدال درباره مطالب دینی و قرائت قرآن با حضور علما و متکلمین ترتیب داده بود و پیاده به نماز جمعه می‌رفت و گاه بیگاه با کفار نواحی داخلی می‌جنگید.

در مقاله نامبرده سپس درباره نه نفر که به مقدسین نه‌گانه معروفند و اسلام را در اندونزی ترویج کردند سخن می‌راند، آنگاه می‌گوید یکی از آنها به نام"سه سیتی جنار"عقاید صوفیانه‌ای نظیر عقائد حلاج داشته و مورد انکار دیگران بوده است و سپس اینچنین به سخن خود ادامه می‌دهد.

اگر چه عقائد سه‌سیتی با عقائد حلاج ایرانی کاملا شباهت دارد، ولی این امر دلیل نمی‌شود که اسلام از طریق ایران به جاوه آمده باشد. اما به طور مسلم می‌توان گفت اسلامی که در جاوه رواج دارد از ایران به هند غربی و سپس به سوماترا آمده است برای تأیید مطلب فوق مثال دیگری نیز می‌توان آورد، از این قرار که روز دهم ماه محرم، شیعیان به خاطر روز شهادت حسین بن علی علیه‌السلام عزاداری می‌کنند و مجالس سوگواری ترتیب می‌دهند. در اندونزی نیز غذایی تهیه می‌کنند به نام"بوبود سورا"که شاید از لغت عاشورای ایرانی که همانا دهم ماه محرم می‌باشد گرفته‌اند. در جاوه نیز محرم را سورا نامند. نفوذ بارز شیعه را در ناحیه اتجه وا قع در شمال سوماترا می‌توان مشاهده کرد و در آنجا محرم را ماه حسن حسین می‌گویند... از دلائل دیگری که در اثبات نفوذ اسلام از راه ایران به اندونزی می‌توان ذکر کرد، این است که در اندونزی هنگام آموختن طرز صحیح قرائت قرآن برای نشان دادن حروف مصوت الفبای عربی، اصطلاحات فارسی به کار می‌برند نه عربی. نشانه‌های دیگری نیز از تاثیر فرهنگ ایرانی در ضمن مطالعات آثار اندونزی می‌توان یافت(۱).

آقای پرفسور اسماعیل یعقوب، رئیس دانشگاه سورابایای اندونزی که در

پاورقی:

(۱) اسلام، صراط مستقیم، صفحات ۴۶۶ -. ۴۶۷

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

کنگره هزاره شیخ طوسی در روزهای آخر اسفند ۴۸ و اول فروردین ۴۹ شرکت کرده بود و این جانب نیز افتخار شرکت در آن کنگره را داشت، در سخنرانی خود تحت عنوان"نقش دانشمندان ایرانی در فرهنگ و معارف اسلامی و میراث علمی جهان"چنین اظهار داشت:

نام فارس که در حدیث شریف نبوی آمده و امروز ایران خوانده می‌شود، در میان ما مسلمانان اندونزی کاملا مشهور است. زیرا مابخوبی می‌دانیم که دین اسلام به وسیله مبلغانی که از خارج و از جمله ایران، آمدند وارد جزائر اندونزی شد. مبلغین ایرانی به اندونزی آمدند و آیین اسلام را در سراسر این کشور نشر دادند. تا جایی که امروز کشور اندونزی که دارای صدو ده میلیون نفوس است، ۹۰ درصد آن مسلمان هستند(۱)

نفوذ اسلام در هندوستان و پاکستان نیز تا حد زیادی مرهون مساعی ایرانیان بوده است مقاله آقای عزیزالله عطاردی را قبلا تحت عنوان"فعالیت اسلامی ایرانیان"نقل کردیم، از آنچه در آنجا گفته شد می‌توان به میزان تأثیر ایرانیان در نفوذ اسلام در هند و پاکستان پی برد. اسلام بیشتر به وسیله متصوفه ایرانی و غیر ایرانی در هند و پاکستان نفوذ پیدا کرد.

در کتاب"اسلام، صراط مستقیم"، مقاله" فرهنگ اسلامی در هند و پاکستان" به قلم آقای مظهرالدین صدیقی دانشیار و رئیس دائره تاریخ اسلامی دانشگاه سند حیدرآباد در پاکستان چنین می‌نویسد:

عربها مدتها قبل از ظهور اسلام با هند جنوبی روابط تجارتی داشتند، و پس از ظهور پیامبر اکرم نیز تجارت آنها از طریق دریا توأم با فعالیتهای تبلیغاتی همچنان ادامه داشت. در فاصله سال پنجاه تا اواخر قرن اول هجری که هند دچار آشوبهای سیاسی و منازعات مذهبی بود، عربهای تازه مسلمان فرصت را غنیمت شمرده بدان سرزمین مهاجرت کردند و در سواحل مالابار رحل اقامت افکندند. سادگی آیین و وضوح عقائد اسلامی تاثیر عمیقی در افکار هندوان کرد، و در اندک زمانی، یعنی در همان مدت

پاورقی:

(۱) کتاب هزاره شیخ طوسی، جلد ۱، صفحه. ۱۵۹

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

بیست و پنج سال اول، گروه کثیری از آنان حتی سلطان مالابار نیز به دین جدید گرویدند اگر چه تجارت عربها با هند از طریق دریا انجام می‌گرفت ولی دیانت اسلام بیشتر از راه خشکی یعنی ممالک ایران و آسیای مرکزی بدان خطه راه یافت.

ایضا می‌نویسد:

صوفیان بیش از علمای مذهبی محبوبیت داشتند زیرا از دخالت در امور سیاسی اجتناب می‌نمودند و حال آنکه علما گاه گاهی محدودیتهایی در کار سلاطین ایجاد می‌کردند. فرمانروایان دهلی عموما مرید و هوادار صوفیه بودند. سالار مسعود غازی و شیخ اسماعیل دو صوفی مشهوری که در قرن پنجم هجری به هندوستان آمدند علی رغم حکام غیر مسلمان آن عصر هزاران نفر از هندوان را مسلمان کردند. صوفی بزرگ دیگری به نام معین‌الدین که در سمرقند تولد یافته و کمی قبل از سلسله غوری به هند آمده بود، طریقه صوفیان چشتیه را در آن سامان بنیان نهاد که امروز نیز این طریقه یکی از بزرگترین طریقه‌های تصوف در پاکستان و هند به شمار می‌رود. قبروی در اجمیر همه ساله زیارتگاه صدها هزار مسلمان و هندواست. طریقه سهروردیه که متعاقب چشتیه در هند به وجود آمد، از جهت ملاحظه و تأکید زیاد در انجام دستورات دینی با چشتیه اختلاف سلیقه داشت، زیرا سهروردیه با انواع رقص و سماع مخصوص که در سایر فرق صوفیه متداول بود مخالفت می‌کردند. علاوه بر اینها دو طریقه مشهور دیگر نیز به نامهای قادریه و نقشبندیه در دوره پیش از مغول به هند آمده و نفوذ کامل به دست آوردند(۱)

این صوفیان که اسلام را در آن منطقه نشر دادند عموما و یا غالبا ایرانی بودند.

راجع به معین‌الدین چشتی که نامش در گفته بالا آمده است، نظر به تاثیر فوق‌العا ده‌ای که این مرد ایرانی عارف مشرب در اسلام قاره هند داشته است ما عین نوشته دانشمند متتبع محقق جناب آقای عزیزالله عطاردی را که مخصوصا برای این کتاب تهیه کرده‌اند، ضمن اظهار سپاسگزاری از معظم له، در اینجا نقل می‌کنیم.

پاورقی:

(۱) همان مدرک، صفحه. ۳۶۵

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

معظم له ضمنا از یک عارف ایرانی‌الاصل معروف دیگر به نام نظام‌الدین اولیا که او نیز تاثیر عظیمی در اسلام قاره هند داشته است یاد کرده‌اند که عینا آورده می‌شود:

خواجه معین‌الدین چشتی هروی در قرن ششم هجری در سیستان(۱) متولد شد و در همانجا به فرا گرفتن علم و دانش پرداخت و سپس به چشت هرات قبلا در مقاله آقای مظهرالدین صدیقی خواندیم که تولد معین‌الدین چشتی در سمرقند بوده است، ولی آقای عطاردی آن را صحیح نمی‌دانند و معتقدند تولد مشارالیه در سیستان بوده است. به هر حال تولدش در ایران بوده و خودش ایرانی و ایرانی نژاد است. مهاجرت کرد و در این شهر به ریاضت مشغول گردید و از این رو به چشتی معروف شده. وی پس از مدتی اقامت در چشت عازم طوس گردید و در طابران، در خانقاه خواجه عثمان هارونی، که یکی از مشایخ بزرگ خراسان بود، رحل اقامت افکند، و در آنجا در نزد خواجه عثمان به تکمیل مقامات عرفانی و روحانی مشغول شد. و سرانجام دست ارادت به خواجه عثمان داد و در زمره خلفای وی قرار گرفت.

خواجه معین‌الدین ازطوس رهسپار بغداد گردید و مدتی در این شهر که در آن روزگار از مراکز مهم علوم و معارف اسلامی بود توقف کرد و از مشایخ آنها نیز بسیار استفاده کرد و خود نیز مجلس تدریس و ارشاد تشکیل داد. گروهی از او استفاده کردند و چندی نیز در حرمین شریفین و شام و مصر گردش نمود و خلایق بسیاری از او اجازه گرفتند و از مجلس علمی و عرفانی او استفاده بردند.

در آغاز قرن هفتم هجری سلطان شهاب الدین غوری از موطن اصلی خود در فیروزکوه که در میان کوهستانهای سر بر آسمان کشیده غور در مشرق هرات قرار دارد به هندوستان لشکر کشید. وی پس از اینکه لاهور را از بازماندگان و سلاطین غزنوی گرفت به طرف دهلی حرکت کرد و پس از چندی دهلی را فتح نمود و آنجا را پایتخت خود قرار داد. پس از اینکه ناحیه پنجاب به تصرف مسلمین درآمد و نفوذ اسلام در آن مناطق برقرار گردید، گروهی از دانشمندان و رهبران مسلمانان برای ترویج و تبلیغ دین مقدس اسلام به پنجاب و راجستان مهاجرت کردند و به فعالیتهای دینی و مذهبی مشغول شدند. خواجه معین‌الدین در این هنگام همراه سلاطین و

پاورقی:

۱. قبلاً در مقاله آقای مظهرالدین صدیقی خواندیم که تولد معین‌الدین چشتی در سمرقند بوده است، ولی آقای عطاردی آن را صحیح می‌دانند و معتقدند تولد مشار الیه در سیستان بوده است؛ به هر حال تولدش در ایران بوده و خودش ایرانی و ایرانی نژاد است.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

امرای غوری به هندوستان رفت و در شهر اجمیر در منطقه راجستان ساکن گردید خواجه در اجمیر مؤسسات اسلامی درست کرد و مدارس و مساجدی بنیاد نهاد و به تدریس و تبلیغ مبانی اسلامی مشغول گردید.

خواجه معین‌الدین از طریق تصوف و عرفان که با روح و فکر مردم هند سازگار بود موضوعات دینی را القاء می‌کرد و در اندک مدتی شهرت عظیم یافت و مردم از اطراف و اکناف پیرامون وی را گرفتند و از وجود وی استفاده کردند.

پادشاهان و امرای اسلامی هند فوق‌العاده به وی احترام می‌کردند. برای خواجه معین‌الدین وسائل پیشرفت از هر جهت فراهم گردید و او توانست میلیونها نفر از بت‌پرستان هند را به توحید راهنمایی کند و از برکت وی دین مقدس اسلام در شمال و مغرب هند پیش رود. معین‌الدین شاگردان زیادی تربیت کرد و آنان هر کدام در منطقه خود مصدر خدمات ارزنده‌ای شدند. قطب‌الدین بختیار کاکی و فریدالدین گنج شکر از شاگردان و تربیت شدگان او هستند که منشأ آثار و خدمات اسلامی شدند.

خواجه معین‌الدین پس از مدتی فعالیت و تأسیس سازمانهای فرهنگی و مذهبی در شهر اجمیر دیده از جهان فرو بست. مسلمین پس از درگذشت او برایش مقبره مجلل و باشکوهی ساختند که پس از هشت قرن هنوز پابرجاست و یکی از مزارات درجه اول مسلمین در هند به شمار می‌رود. سلاطین مسلمان هند، از عصر ناصرالدین خلجی تا زمان نظام حیدرآباد، هر کدام در آنجا از خود یادگاری گذاشته‌اند. در ایوان و رواقها و داخل مقبره اشعار زیادی به زبان فارسی که زبان رسمی مسلمانان هند بود نوشته شده که اینک چند بیت در ذیل به نظر خوانندگان محترم می‌رسد:

خواجه خواجگان معین الدین — اشرف اولیاء روی زمین
در جمال و کمال او چه سخن — این مبین بود به حصن حصین
مطلعی در صفات او گفتم — در عبارت بود چو در ثمین
ای درت قبله‌گاه اهل یقین — بر درت مهر وماه، سوده جبین
روی بردر گهت همی‌سایند — صدهزاران ملک چو خسرو چین
خادمان درت همه رضوان — در صفا روضه‌ات چو خلدبرین

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

ذره خاک او عبیر سرشت قطره آب او چو ماء معین

سلاطین تیموری هندوستان به خواجه معین‌الدین بسیار ارادت داشتند. جلال‌الدین اکبر یکبار از آگره پایتخت خود پیاده برای زیارت معین‌الدین به اجمیر رفت، و مسلمانان هند از اهل تشیع و تسنن به وی علاقه دارند و هر ساله در ماه رجب مجلس عظیمی به یاد وی برگزار می‌شود و صدها هزار نفر از اطراف و اکناف کشور پهناور هند در اجمیر اجتماع می‌کنند و از خدمات و زحمات اسلامی وی تجلیل و تکریم می‌نمایند. شرح حال و آثار وی در تذکره‌ها مشروحا ذکر شده است.

نظام‌الدین اولیا

محمدبن احمد نظام‌الدین اولیاء در هند متولد شده، پدر وی از بخارا موطن اصلی خود به هند مهاجرت کرد و در لاهور اقامت گزید و پس از چندی از لاهور به بدایون رفت و در آنجا ساکن شد. نظام‌الدین در اینجا چشم به جهان گشود. نظام‌الدین در سن پنج سالگی پدر را از دست داد و مادرش تربیت او را به عهده گرفت. مادر وی زنی پارسا و زاهد بود و در تربیت فرزندش بسیار کوشش کرد. نظام‌الدین ا ولیاء در بدایون به تحصیل پرداخت و مقدمات علوم را در آنجا فرا گرفت و پس از چندی همراه مادر به دهلی رفت و در آن شهر در نزد شمس‌الدین دامغانی و علاءالدین اصولی و فریدالدین مسعود به تکمیل معلومات مشغول شد و از فریدالدین گنج شکر اجازه ارشاد یافت.

نظام‌الدین اولیاء در بدایت حال بسیار تنگدست و پریشان حال بود و از کسی چیزی قبول نمی‌کرد. پس از چندی که شهرت وی در هند پیچید، بزرگان و امرای مسلمان از هر سو به طرف او روی آوردند، و پادشاهان اسلامی از جمله سلطان جلال‌الدین خلجی از او تقاضای ملاقات می‌کردند. امیر خسرو دهلوی سمرقندی که یکی از شعرای معروف آن ایام بود در زمره مریدان او درآمد و اشعاری در مدح وی سرود.

نظام‌الدین در بسط و نشر معارف اسلامی مجاهدتهای زیادی کرد و

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

شاگردان او هر کدام در منطقه‌ای از هندوستان به فعالیت پرداختند یکی از شاگردان وی به نام خواجه نصیرالدین دراودو گجرات و پنجاب اثرات مذهبی و روحانی از خود به یادگار گذارد. شاگرد دیگرش سراج‌الدین در بنگاله و بهار و آسام تعلیمات اسلامی را منتشر ساخت و دیگری به نام برهان‌الدین در منطقه دکن و نواحی مرکزی هندوستان مردم را ارشاد می‌کرد. به طور کلی نشر معارف اسلامی در مناطق مختلف هند از حسن عنایت و توجه نظام‌الدین اولیاء و شاگردان و خلفای وی می‌باشد.

نظام‌الدین اولیاء در ۵۲۷ در دهلی دیده از جهان فروبست و در همانجا دفن شد. قبر او اکنون در دهلی مزار مسلمانان است و هر سال یکروز برای وی مجلس یادبود تشکیل می‌شود و هزاران مسلمان در آنجا اجتماع می‌کنند و از طرف خطباء خطبه‌ها خوانده می‌شود.

برای تحقیق در حالات خواجه معین‌الدین چشتی و نظام‌الدین اولیاء به تاریخ فرشته تألیف هندوشاه استرآبادی مراجعه شود"(۱).

در اینکه ایران اسلامی تاثیر عظیمی در مسلمان شدن قاره هند داشته است جای سخن نیست. این جریان درست عکس جریانی است که قبل از اسلام وجودداشت. در بخش دوم خواندیم که قبل از اسلام دین قاره هند یعنی بودایی به طرف شرق در حال گسترش بود و قسمتی از ایران تحت تاثیر دین هند قرار گرفت، دین بودا از هند به ایران آمد و در قسمتی از ایران پذیرش یافت و قطعا اگر اسلام ظهور نکرده بود پذیرش بیشتری می‌یافت. اما پس از اسلام که خون تازه‌ای در رگهای حیات معنوی این مردم جریان یافت کار برعکس شد، ایران هند را تحت تأثیر دین خویش قرار داد و دین بودایی را حتی از خود هند عقب راند.

زبان فارسی را اسلام به هند برد، این زبان رواج خود را در هند مدیون اسلام است، در قسمتی از تاریخ هند این زبان زبان رسمی هند بوده است، به موازات رواج و رسمیت اسلام در هند این زبان رسمیت داشته است.

در عصر اخیر شعرایی از قبیل علامه محمداقبال پاکستانی تحت تاثیر احساسات اسلامی، زبان فارسی را در قاره هند تقویت کردند. در حال حاضر

پاورقی:

(۱) پایان نوشته آقای عطاردی.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

کسانی از ایرانیان که به راست یا دروغ مدعی وطن پرستی هستند خواهان یک امر غیر ممکن شده‌اند و آن اینکه زبان فارسی را منهای اسلام در کشورهای مجاور ایران اشاعه دهند و به همین دلیل موفق نشده‌اند و نخواهند شد.

نفوذ و توسعه اسلام در چین

آمارها نشان می‌دهد که در حال حاضر در حدود پنجاه میلیون مسلمان در چین وجود دارد نفوذ اسلام در چین از راه دعوت و تبلیغ به وسیله مسلمانانی که به چین رفته و احیانا سکونت گزیده‌اند صورت گرفته است. سهم ایرانیان در نفوذ اسلام در چین نیز سهم عظیمی بوده است.
در کتاب"اسلام، صراط مستقیم"، مقاله فرهنگ اسلامی در چین"(۱) از آغاز نفوذ اسلام در چین و توسعه آن و دوره ضعف آن بحث می‌کند. نقش ایرانیان در تبلیغ و ترویج اسلام در چین از محتوای این مقاله کاملا مشهود می‌گردد.
راجع به آغاز ورود اسلام در چین تاریخچه‌ای از منابع چینی نقل می‌کند که منحصر به منابع چینی است و در منابع اسلامی از آن یاد نشده است. می‌گوید:
تاریخ کهن دودمان"تانگ"اشاره می‌کند که به سال دوم سلطنت"یونگ وی"در حدود سال ۳۱ هجری فرستاده‌ای از عربستان به دربار خاقان آمد و هدایایی با خود آورد این فرستاده گفت که دولت ایشان سی و یک سال قبل تاسیس یافته است... خاقان پس از کسب اطلاعاتی چند از دین مقدس
اسلام، آن را با تعالیم کنفوسیون موافق می‌بیند و اسلام را تأیید و تصدیق می‌کند ولی مقرراتی مانند پنج مرتبه نماز یومیه و یک ماه روزه به طبع وی گران می‌آید و بدان نمی‌گرود ولی به سعد(۲) و همراهان
پاورقی:
(۱) این مقاله به قلم آقای داود سی‌تینگ نگارش یافته است. آقای داود سی‌تینگ آن چنانکه در مقدمه کتاب اسلام، صراط مستقیم، معرفی شده است:"عضو کنسولگری جمهوری چین در بیروت"می‌باشد. قبل از عزیمت به تیوان پیشوای جامعه مسلمین چین بود. تحصیلات خود را در دانشگاه الازهر به پایان رسانید و عهده‌دار پستهای سیاسی مهمی از جانب دولت چین بود و از سخنوران نامی مسلمانان چین محسوب می‌شود".
(۲) در این تاریخچه تصریح شده که این سعد، سعد وقاص صحابی و سردار معروف است، ولی این نقل با تواریخ موجود اسلامی که وفات و قبر سعد وقاص را در مدینه نشان می‌دهد منطبق نمی‌گردد. ممکن است اگر تاریخچه بالاصحیح و معتبر باشد این شخص شخص دیگری به نام سعد بوده است.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

وی اجازه تبلیغ دین اسلام را در چین می‌دهد و موافقت خود را با تأسیس اولین مسجد در شهر چانگان اعلام می‌دارد و بدین وسیله علاقه خود را بدین مقدس اسلام ابراز می‌نماید. بنای این مسجد واقعه مهمی در تاریخ اسلام به شمار می‌رود که هنوز هم پس از قرنها تعمیر و تجدید بنا، به صورت آبرومندی در"سیان جدید"باقی می‌ماند"(۱).

اگر این جریان واقعیت داشته باشد آغاز نفوذ اسلام در چین به وسیله خود اعراب مسلمان بوده است.

از این جریان که بگذریم، اسلام به وسیله سوداگران مسلمان که بسیاری از آنها ایرانی بوده‌اند، در چین نفوذ یافت. در کتاب نامبرده می‌نویسد:

در عصر خلافت بنی‌امیه و بنی‌عباس مسافرت سوداگران و مبلغین مسلمان به چین افزایش یافت و عربهایی که در خلافت بنی‌امیه به چین وارد شده بودند به"تازیان سفیدپوش"معروف بودند. در دوره خلافت عباسیان که روابط دوستانه بین امپراطورهای اسلام و چین توسعه بیشتری یافت، دسته‌های فراوانی از تازیان بدان دیار رفته و این عربها را"تازیان سیاه پوش"می‌گفتند.

... در یک قرن و نیم، یعنی در فاصله سال ۳۱ تا ۱۸۴ هجری، عده قابل توجهی از بازرگانان عرب و ایرانی از راه دریا به چین وارد می‌شوند و در بندر"کوانگ چو"اقامت می‌گزینند و از آن تاریخ به بعد. رفته رفته در راسته ساحل به پیشروی خود ادامه می‌دهند و به شهرهای مهم آنجا نفوذ می‌کنند و بالاخره به اقصی نقاط شمالی چین و تا شهر"هانگ چو"نیز می‌رسند... در این عصر تعداد سوداگران عرب و ایرانی در نواحی جنوبی رو به افزایش می‌گذاشت و رفته رفته با زنان چینی وصلت اختیار کرده و درآنجا ساکن می‌شدند. این مسلمین دارای جوامع مخصوصی بودند و از سایرمردم چین جداگانه زندگی می‌کردند تا بتوانند در مراسم عروسی و اعمال روزانه خود احکام مقدس اسلام را رعایت کنند. حتی آنها محاکم شرعی مخصوصی داشتند که در مسائل مربوط به ازدواج و طلاق و ارث و

پاورقی:

(۱) اسلام صراط مستقیم، صفحه ۴۲۳ - ۴۲۰

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

غیره مطابق فقه اسلامی رفتار می‌کردند. این استقلال جامعه مسلمین در آن عصر دلیل دیگری بر نفوذ و قدرت اسلامی در چین آن روزی می‌باشد(۱).

ایضا می‌نویسد:

تجار ایرانی و عرب، ابریشم و کالاهای صنعتی و ظروف چینی و سایر امتعه تجارتی از چین به شرق میانه و اروپا می‌بردند. و در بازگشت از نباتات طبی و ادویه و مروارید و سایر فرآورده‌های آن نواحی به چین می‌آوردند. این تجار در حقیقت واسطه‌ای بودند که بوسیله تجارت پرسود خود سایر مسلمین را برای تجارت و تبلیغ دین به طرف چین جلب می‌کردند و وقتی دسته‌های تازه‌ای از مسلمین به چین وارد می‌شدند باعث افزایش جوامع مسلمان در شمال غربی و جنوب شرقی کشور می‌شدند(۲)

و نیز می‌گوید:

در قسمتهای شمال، اغلب انحصار حمل و نقل به وسیله کاروانهای الاغ و اسب و شتر در اختیار آنان بود و در امتداد رودخانه"یانگ تسه"و"هوایهو"و برنجزارهای اطراف نهرهای منشعب از رودخانه نیز داد و ستد غله و حمل و نقل به وسیله مسلمانان انجام می‌گرفت و همین امروز استعمال اصطلاحات و ارقام فارسی در داد و ستد غلات دلیل بارزی بر تفوق گذشته مسلمین در این نواحی است(۳).

و باز می‌گوید:

مسلمانان چین به دو قسمت می‌شوند: مسلمانان سیکانیگ که به اصطلاح مسلمانان"عمامه‌دار"نامیده می‌شوند، مسلمانان چین خاص که به مسلمانان"هان"موسومند... مسلمانان"هان"در امور دینی معمولا عبارات عربی و فارسی، مخصوصا فارسی را در یک ترکیب خاص به کار می‌برند(۴).

پاورقی:

(۱) همان، ص ۴۲۲ - ۴۲۳

(۲) همان، ص۴۲۴

(۳) همان، ص ۴۳۲

(۴) همان، ص۴۳۷

و می‌گوید:

رئیس روحانیان مسجد آخوند یا آخونک نامیده می‌شود که به معنی عالم یا تعلیم دهنده احکام دینی است. امام جماعت به منزله کمک و دستیار آخوند است(۱)... شیوه تعلیم و تربیت سابق چین به تبعیت از درسهای معمول ایران و عرب بود(۲).

در کتاب هزاره شیخ طوسی، جلد اول در مقاله آقای دکتر سید جعفر شهیدی استاد دانشگاه تهران، تحت عنوان"تأثیر عنصر ایرانی در نشر اسلام در جهان"که متن مقاله معظم له در کنگره هزاره شیخ در سال گذشته است، راجع به نفوذ اسلام در چین از کتاب جهانگشای عطاملک جوینی چنین نقل شده است:

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

اما آنچه از راه عقل بدان می‌توان رسید(۳) و از وهم و فهم نه دور است در دو قسم محصور است: اول ظهور نبوت است، دوم کلام. و معجزه از این قویتر تواند بود که بعد از ششصدواند سال تحقیق حدیث:"زویت لی الارض فاریت مشارقها و مغاربها و سیبلغ ملک امتی ما زوی لی منها "در ضمن خروج لشکر بیگانه میسر می‌شود... تا بدان سبب لوای اسلام افراخته‌تر شود و شمع دین افروخته‌تر. و آفتاب دین محمدی سایه بر دیاری افکند که بوی اسلام مشام ایشان را معطر نگردانیده بود و آواز تکبیر اذان سمع ایشان را ذوق نداده و جز پای ناپاک"عبده اللات والعزی"خاک ایشان را نسوده و اکنون چندان مؤمن موحد روی بدان جانب نهاده است و تا اقصای دیار مشرق رسیده و ساکن و متوطن گشته که از حد و حصر و احصاء متجاوز نموده است.

بعضی آن است که به وقت استخلاص ماوراءالنهر و خراسان به اسم پیشه‌وری و جانور داری جماعتی به"حشر"(۴) را بدان حدود رانده و طایفه بسیار آنند که از منتهای مغرب و عراقین و شام و غیر آن از بلاد اسلام بر

پاورقی:

(۱) همان مدرک ص ۴۴۲

(۲) همان مدرک، صفحه - ۴۵۶

(۳) درباب اثبات نبوت.

(۴) ناشر محترم کتاب درباره این کلمه در پاورقی توضیح می‌دهند:"حشر، به زبان مغولی به معنی افرادی بود که در جنگها از میان صنعتگران یا کارگران ملل مغلوبه انتخاب نموده و در بلاد مفتوحه به کار وامی داشتند".

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

سبیل تجارت و سیاحت طوفی کرده‌اند و به هر طرف و شهری رسیده و شهرتی یافته و در مقابل بیوت اصنام، صوامع اسلام ساخته و مدارس افراخته و علما به علم و افادت و مکتسبان علوم به استفادت اشتغال نموده گویی اشارت از حدیث:"اطلبوا العلم و لو بالصین "به ابنای این زمان است(۱).
عطاملک جوینی، اینکه پس از ششصد سال از هجرت نبوی، مبلغان مسلمان ایرانی و غیرایرانی به چین می‌روند و مردم آن سامان را بدین اسلام می‌خوانند، یکی از معجزات خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله می‌داند.

سربازي و فداكاري

سربازی ایرانیان در راه اسلام، اعم از آنچه به نتیجه مثبتی رسیده است، یا علی‌رغم تلاشها و مجاهدات خالصانه این قوم، نتیجه درخشانی از آن به بار نیامده است یکی از صفحات درخشان روابط اسلام و ایران است.
فعالیتهای فداکارانه ایرانیان مسلمان مقیم یمن را قبلا خواندید. نهضت ایرانیان علیه حکومت اموی که منتهی به روی کار آمدن عباسیان گشت نیز از این نوع خدمات است. این قیام نظامی چنانکه در پیش بدان اشارت رفت صرفا برای اقامه شعائر اسلامی و بازگرداندن عرب به شاهراه اسلام بود، گواینکه در عین موفقیت نظامی، در اثر اینکه دودمانی که روی کار آمدند بهتر از امویان نبودند، نتیجه درخشانی از آن به دست نیامد.
در خود ایران در قرن دوم و سوم برخی نهضتها صورت گرفت که جنبه ضداسلامی داشت و سرکوب شد. دقت در تاریخ نشان می‌دهد که این ایرانیان مسلمان بودند که آن قیامها را سرکوب کردند نه مردم عرب.
اگر سرداران و سربازان مسلمان ایرانی نبودند محال بود که قوم عرب بتواند قیامی که در آذربایجان در قرن سوم به وسیله بابک خرم دین رهبری می‌شد با

پاورقی:
(۱) هزاره شیخ طوسی، جلد ۱، صفحه. ۱۷۹

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

تلفاتی در حدود دویست و پنجاه هزار نفر سرکوب کند. همچنین است سایر قیامهایی که به وسیله المقنع یا سنباد یا استادسیس رهبری می‌شد.

سلطان محمود غزنوی به جنگهای خود در هند رنگ اسلامی داده بود. سربازان ایرانی فتوحات هند را با شور یک جهاد اسلامی انجام می‌دادند. و همچنین در جنگهای صلیبی سلاطین ایران به نام اسلام و تحت تأثیر احساسات اسلامی جلو هجوم صلیبی‌های غربی را گرفتند.

سربازان ایرانی، اسلام را به آسیای صغیر بردند نه عرب یا قوم دیگر. در اینجا نیز از مقاله آقای دکتر سید جعفر شهیدی در کتاب"هزاره شیخ طوسی"استفاده می‌کنیم.

معظم‌له می‌نویسد:

در عرف مسلمانان، بلاد روم، عبارت از ممالک روم شرقی است، چنانکه دریای مدیترانه را"بحرالروم" می‌نامند. بر همین اساس سرزمین آسیای صغیر را روم گفته‌اند... هنگامی که مسلمانان سراسر شام را گشودند، حمله به آسیای صغیر امری ضروری می‌نمود. معاویه در خلافت عمر می‌خواست بدانجا بتازد ولی بامخالفت خلیفه مواجه شد. اما در خلافت عثمان این آرزو برای وی تحقق یافت و توانست تا عموریه پیش برود از آن تاریخ به بعد در طول سالها خلافت اموی و عباسی، این سرزمین مورد تاخت و تاز مسلمانان و رومیان بود و دژها و شهرهای آن منطقه دست به دست می‌گشت. لکن به شهادت تاریخ هیچگاه برای خلفای اموی و عباسی ممکن نشد که نفوذ اسلام را در سراسر این منطقه مستقر سازند،... تنها در حکومت سلاجقه است که می‌بینیم اوضاع این منطقه دگرگون می‌شود، سراسر آسیای صغیر تحت تصرف این خاندان در آمد و رسالت تبلیغ اسلامی و نشر معارف دین در این منطقه بازبان و ادبیات فارسی به نظم و نثر آغاز شد، و بدانجا رسید که در آسمان عرفان اسلامی آفتاب درخشانی چون مولانا جلال‌الدین طلوع کرد و نخست روشنی بخش آن منطقه شد و سپس در تمام قلمرو فارسی زبان اسلام نور افشانی کرد. این عبارت را از"مسامره‌الاخبار"تألیف آقسرائی که از جمله کتابهای مفید در تاریخ آسیای صغیر است نقل می‌کنیم، زیرا نماینده طرز تفکر زمامداران مسلمان و مردم ایران نسبت به سرزمینهای گشوده است. اگر در اشغال

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

عراق یا سرزمینهای غربی قصد خلفای اسلام تحصیل جزیه و ازدیاد درآمد و عمران بیت‌المال بوده است، فاتحان شرقی جز ترویج دین و گسترش اسلام نظری نداشتند. آقسرائی چنین می‌نویسد: ارمیانوس ملک الروم با صدوبیست هزار مرد قصد بلاد اسلام کرد و اول روی به"دانشمند"که ملک نکیسا روسیواس و توقات وابلستان و غیره داشت نهاد. ملک دانشمند نزد ملوک اسلام کس فرستاد و آنان را به مقابله بالشکر کفر تشویق کرد و"قلج ارسلان"را وعده داد که اگر پیروزی دست داد صد هزار دینار به او رساند و"ابلستان"بدووا گذارد. قلج ارسلان با دیگر ملوک آن جوانب جهت اهمیت دین و حمایت اسلام به اتفاق جمعیت کرده و عزم غزای کفار نمودند. باری تعالی نصرت ارزانی داشت و"ارمیانوس"بعد از محاربت و مقاتلت بسیار منهزم شد و از کفار اندک قومی خلاص یافتند ملک دانشمند صدهزار درم به قلج ارسلان فرستاد و در تسلیم"ابلستان"متوقف شد و چون قلج ارسلان این نوع سخن استماع کرد صدهزار درم را باز پس فرستاد و گفت:

من برای حمایت اسلام آمدم با حرب، مرا به درم و دینار او احتیاجی نیست(۱).

در همان کتاب راجع به فعالیتهای نظامی مسلمین در هند می‌نویسد:

در سال ۴۳ هجری برای اولین بار عبدالله‌بن سوار عبدی که از جانب عبدالله بن عامربن کریز مامور مرز"سند"بود به سرزمینهای آن ناحیه حمله برد. در سال ۴۴ مهلب بن ابی‌صفره بدانجا حمله برد و در سال ۸۹ هجری محمدبن قاسم در جنگی پادشاه سند را بکشت و با کشته شدن او سرزمین هند به تصرف مسلمانان درآمد. اما انتشار اسلام در معظم شبه قاره هند نیز به وسیله ایرانیان بود.

در اینجا باز به سندی تاریخی مراجعه می‌کنیم. جرفادقانی در آغاز کار ناصرالدین سبکتکین نویسد:

"پس روی به جهاد کفار و قمع اعدای دین آورد و ناحیت هندوستان که

پاورقی:

(۱) هزاره شیخ طوسی، صفحه ۱۷۶ - ۱۷۸

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مسکن دشمنان اسلام و معبد اوثان و اصنام بود دارالغز و ساخت".
و در شرح حال محمود غزنوی می‌نویسد:
سلطان یمین الدولهٔ و امین الملهٔ چون نواحی هند بگرفت، در اقاصی آن ولایت به جایی رسید که هرگز رایت اسلام بر آن حدود طلوع نکرده بود و از دعوت محمدی به هیچ عهد بدان طرف معجزه و آیتی نرسیده بود و عرصه آن بقاع از ظلمت کفر و شرک پاک کرد و مشاعل شریعت در آن دیار و امصار بر افروخت و مساجد بنیاد نهاد و تلاوت کتاب عزیز و دراست قرآن مجید و دعوت اذان و شعار ایمان ظاهر گردانید...
رفتار محمود غزنوی در جانب مشرق بی‌شباهت به عبدالرحمن اول حکمران اسپانیا فاتح اسلامی در مغرب نیست. ولی ناگفته نماند که بین فتوحات اسلامی در شرق و غرب تفاوتی بزرگ به چشم می‌خورد مسلمانان عرب در جانب غربی توانستند دامنه فتوحات خود را تا قلب اروپا پیش ببرند، اما در طول تاریخ بسیاری از آن مناطق از حوزه متصرفات اسلامی خارج شد، و مردم آن سرزمین مسلمانی را رها کردند، ولی تمدن اسلامی که به وسیله عنصر ایرانی در نواحی شرقی پایه‌گذاری شد، آنچنان ثابت و استوار ماند که پس از گذشت قرنها هنوز آن مردم به قبله مسلمانان نماز می‌خوانند و کتاب کریم را تلاوت می‌کنند. و شگفت اینکه در همان سال که قسمتی از خاک مسلمانان در ناحیه شمالی شبه جزیره عربستان مورد تجاوز واقع و اشغال گردید، در جانب شرق ایران دولتی با ۹۰ میلیون تن به نام پاکستان بوجود آمد و الحاق خود را به ممالک اسلامی اعلان نمود(۱).
هر چند در این فتوحات نام قلج ارسلان، سبکتکین، محمود غزنوی و امثال آنها برده می‌شود که ترک نژادند، اما همان‌طور که آقای دکتر شهیدی تذکر داده‌اند آن ترک نژادان در آن وقت نماینده و مظهر قدرت مردم سرزمین ایران بوده‌اند و به نام پادشاهانی مسلمان بر این ملت، حکمرانی داشته‌اند و این ملت ایران بود که جهاد می‌کرد نه مردم دیگر.

پاورقی:
(۱) همان کتاب صفحات ۱۸۰ - ۱۸۲

علم و فرهنگ

صحنه علم و فرهنگ، وسیعترین و پورشورترین میدانهای خدمات ایرانیان به اسلام است.
سرعت پیشرفت و توسعه، کلیت و شمول و همه جانبگی، شرکت طبقات مختلف اجتماع، اشتراک مساعی ملل گوناگون، چیزهایی است که اعجابها را در مورد تمدن اسلامی سخت برانگیخته است.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

جرجی زیدان می‌گوید:
عربها(مسلمانان) در مدت یک قرن‌واندی مطالب و علومی به زبان خود(عربی) ترجمه کردند که رومیان در مدت چندین قرن از انجام آن عاجز بودند، آری مسلمانان در ایجاد تمدن شگفت‌آور خود در غالب موارد به همین سرعت پیش رفته‌اند(۱).
مسلمین علومی را که در فهم و درک قرآن و سنت بدانها نیاز داشتند از قبیل علم قرائت، تفسیر، کلام، فقه، حدیث، نحو، صرف، معانی، بیان، بدیع، سیره نبوی و غیر اینها ابداع و اختراع کردند و اگر اقتباس کردند اقتباسشان ناچیز بوده است. و علومی را که محصول تمدن آنروز و نتیجه مساعی و زحمات ملل دیگر بود از طبیعی و ریاضی و نجوم و طب و فلسفه و غیره برای خود ترجمه و نقل کردند و بر آنها افزودند. جرجی زیدان می‌گوید:
یکی از مزایای تمدن اسلامی این است که علوم پراکنده یونان و ایران و هندو کلده را به عربی نقل کرد و چیزهایی بر آن افزود و آن را ترقی داده کامل کرد(۲).
و هم او می‌گوید:
مسلمانان قسمت عمده علوم فلسفی و ریاضی و هیئت و طب و ادبیات ملل متمدن را به زبان عربی ترجمه و نقل کردند و از تمام زبانهای مشهور آن روز و بیشتر از یونانی و هندی و فارسی کتابهایی ترجمه کردند و در واقع بهترین معلومات هر ملتی را از آن ملت گرفتند مثلا در قسمت فلسفه

پاورقی:
(۱) تاریخ و تمدن اسلام، ترجمه فارسی، صفحه. ۲۴۷
(۲) همان، صفحه. ۱۷۸

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

و طب و هندسه و منطق و هیئت از یونان استفاده نمودند، و از ایرانیان تاریخ و موسیقی و ستاره‌شناسی و ادبیات و پند و اندرز و شرح حال بزرگان را اقتباس کردند، و از هندیان طب(هندی) حساب و نجوم و موسیقی و داستان و گیاهشناسی آموختند، از کلدانیان و نبطیها کشاورزی و باغبانی و سحر و ستاره‌شناسی و طلسم فرا گرفتند و شیمی و تشریح از مصریان به آنان رسید. و در واقع عربها (مسلمین) علوم آشوریان و بابلیان و مصریان و ایرانیان و هندیان و یونانیان را گرفته و از خود چیزهایی بر آن افزودند و از مجموع آن علوم و صنایع و آداب، تمدن اسلام را پدید آوردند(۱).

نخستین حوزه علمي

علوم و فرهنگ اسلامی، و بطور کلی تمدن اسلامی، تدریجا رشد کرد و بالید و بارور شد. مانند هر موجود زنده که اول به صورت یک سلول پدید می‌آید و تدریجا در اثر استعداد و مایه حیاتی که در آن سلول نهفته است رشد می‌کند و همراه با رشد خود قسمت قسمت و شاخه شاخه می‌شود و شکل می‌گیرد و بالاخره به صورت یک دستگاه متشکل درمی‌آید.

جوشش و جنبش علمی مسلمین در نقطه معین و از موضوع معین و به وسیله شخص معین آغاز شد. اکنون ببینیم در چه نقطه و مکانی این کار آغاز گشت؟ و نخستین حوزه علمی مسلمین در کجا تشکیل شد؟

جوشش و جنبش علمی مسلمین از مدینه آغاز شد. اولین کتابی که اندیشه مسلمین را به خود جلب کرد و مسلمین در پی درس و تحصیل آن بودند قرآن و پس از قرآن احادیث بود. این بود که اولین حوزه علمی در مدینه تأسیس شد. برای اولین بار عرب حجاز در مدینه با مسئله استادی و شاگردی و نشستن در حلقه درس و حفظ و ضبط آنچه از استاد می‌شنود آشنا شد. مسلمین با حرص و ولع فراوانی آیات قرآن را که تدریجا نازل می‌گشت فرا می‌گرفتند و به حافظه می‌سپردند و آنچه

پاورقی:

(۱) همان مدرک، صفحه ۲۴۶ -. ۲۴۷

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

را که نمی‌دانستند از افرادی که رسول خدا آنها را مامور کتابت آیات قرآن کرده بود و به کتاب وحی معروف بودند می‌پرسیدند. بعلاوه بنا به توصیه‌های مکررررسول خدا سخنان آنحضرت راکه به سنت رسول معروف بود از یکدیگر فرا می‌گرفتند در مسجد پیغمبر رسما حلقه‌های درس تشکیل می‌شد و در آن حلقه به بحث و گفتگو درباره مسائل اسلامی و تعلیم و تعلم پرداخته می‌شد. روزی رسول خدا وارد مسجد شد و دید دو حلقه در مسجد تشکیل شده است، در یکی از آنها افراد به ذکر و عبادت مشغولند و در یکی دیگر به تعلیم و تعلم. پس از آنکه هر دو را از نظر گذراند فرمود"کلاهما علی خیر و لکن بالتعلیم ارسلت "یعنی هر دو جمعیت کار نیک می‌کنند اما من برای تعلیم فرستاده شده‌ام. رسول خدا آنگاه رفت و در حلقه‌ای که آنجا تعلیم و تعلیم بود نشست(۱).

بعد از مدینه، عراق محیط جنب و جوش علمی گشت. در عراق ابتدا دو شهر بصره و کوفه مرکز علم بودند. اما پس از بنای بغداد، آن شهر مرکز علمی شد و در آن شهر بود که علوم ملتهای دیگر به جهان اسلام منتقل گشت بعدها ری و خراسان و ماوراءالنهر و مصر و شام و اندلس و غیره هر کدام به صورت یک مهد علمی درآمدند. جرجی زیدان پس از آنکه همت و تشویق امرا و حکام مسلمان را به عنوان یک عامل بسیار مؤثر یاد می‌کند، می‌گوید:

دانش پروری و علم دوستی بزرگان اسلام سبب شد که روز به روز مؤلف و کتاب در قلمرو اسلام فزونی یابد و دائره تحقیق وسعت پیدا کند، پادشاه و وزیر و امیر و دارا و نادار و عرب و ایرانی و رومی و هندی و ترک و یهود و مصری و مسیحی و دیلمی و سریانی، در شام و مصر و عراق و فارس و خراسان و ماوراءالنهر و سند و افریقا و اندلس و غیره در تمام شبانه روز به تألیف مشغول شدند و خلاصه آنکه هر جا اسلام حکومت می‌کرد علم و ادب به سرعت پیشرفت می‌نمود در این تألیفات گرانبها خلاصه‌ای از تحقیقات بنی‌نوع انسان از روزگار پیشین تا آن زمان دیده می‌شد و مباحث مهمی از علوم طبیعی، الهی، نقلی، ریاضی، ادبی و عقلی در کتب جمع شده بود و در نتیجه تحقیقات علمای اسلام، علوم مزبور دارای شعب

پاورقی:

(۱) منیۀ المرید شهید ثانی، صفحه. ۵

کتابخانۀ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

متعدد گشت(۱).

اوائل کار که علوم بیگانه ترجمه و نقل می‌شد، اکثریت دانشمندان را علمای مسیحی، بالاخص مسیحیان سریانی تشکیل می‌دادند، ولی تدریجا مسلمین جای آنها را گرفتند. جرجی زیدان می‌گوید:

خلفای عباسی در دوره نهضت، تخم علم و ادب را در بغداد افشاندند و میوه و محصول آن به تدریج در خراسان و ری و آذربایجان و ماوراءالنهر و مصر و شام و اندلس و غیره به دست آمد و در عین حال بغداد که مرکز خلافت و ثروت اسلامی بود تا مدتی مثل سابق مرکز دانشمندان ماند و گذشته از پزشکان مسیحی که در خدمت خلفا به ترجمه و طبابت مشغول بودند، عده‌ای از دانشمندان مسلمان نیز از بغداد برخاستند، ولی به طور کلی دانشمندان عالیقدر مقیم بغداد بیشتر مسیحیان بودند که از عراق وسایر نقاط برای استخدام در دستگاه خلفا به بغداد می‌آمدند. دانشمندان مسلمان غالبا در خارج از بغداد ظهور کردند. به خصوص موقعی که مملکتهای کوچک اسلامی پدید آمد و فرمانروایان آن ممالک به تقلید خلفا در ترویج علم و ادب کوشش نمودند و دانشمندان را به مراکز فرماندهی خود: قاهره، غزنین، دمشق، نیشابور، استخر و غیره دعوت کردند نتیجه این شد که رازی ازری، ابن سینا از بخارا(ترکستان) بیرونی از بیرون(سند) ابن جلیل گیاهشناس، ابن باجه فیلسوف، ابن زهره پزشک و خاندان وی و ابن رشد فیلسوف و ابن رومیه گیاهشناس از اندلس برخاستند(۲).

پس سلول اول علوم و فرهنگ اسلامی در مدینه به وجود آمد و نخستین نقطه‌ای که این بذر در آنجا پاشیده شد شهر مدینه بود.

نخستین موضوع

اما اینکه نخستین موضوعی که توجه مسلمین را جلب کرد و حرکت علمی

پاورقی:

(۱) تاریخ تمدن اسلام، ترجمه فارسی، ص ۲۶۴

(۲) همان مدرک صفحه. ۲۵۷

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مسلمین از آن شروع شد چه بود؟

نقطه آغاز قرآن است مسلمانان علوم خویش را از تحقیق و جستجو در معانی و مفاهیم آیات قرآن و سپس حدیث آغاز کردند و لهذا نخستین شهری که جنب وجوش علمی در آن پیدا شد مدینه بود، و نخستین مراکز علمی مسلمین مساجد بود و نخستین موضوعات علمی آنان مسائل مربوط به قرآن و سنت، و نخستین معلم شخص رسول اکرم است علم قرائت، تفسیر، کلام، حدیث، رجال، لغت، نحو، صرف، بلاغت و تاریخ و سیره که جزء نخستین علوم اسلامی است به خاطر قرآن و سنت به وجود آمد ادوارد براون می‌گوید:

پروفسور دخویه، عربی‌دان بزرگ، در مقاله‌ای که در موضوع طبری و مورخین قدیم عرب برای جلد ۲۳ دائره المعارف بریتانیکا نوشت، به طرز قابل ستایش نشان داد چگونه مسیر علوم مختلفه مخصوصا تاریخ در جامعه اسلامی به مناسبت قرآن شریف پیشرفت کرد؟ و چگونه این علوم در اطراف هسته مرکزی حکمت الهی تمرکز یافت. علوم مربوط به زبان شناسی و لغت طبعا در درجه اول قرار داشت. همین که خارجیان برای قبول اسلام هجوم آوردند احتیاج فوری به صرف و نحو و لغت عرب احساس شد. زیرا کلام‌الله مجید به زبان عربی نازل شده بود. برای شرح معانی کلمات نادر و غریب که در قرآن آمده بود لازم شد اشعار قدیم(عرب) را به قدرامکان گرد آورند... برای درک معانی این اشعار ضرورت علم الانساب و اطلاع از ایام و اخبار عرب عموما محسوس گردید. در تکمیل احکام که قرآن برای امور زندگانی نازل شده بود لازم شد از اصحاب و تابعین راجع به اقوال و افعال نبی در اوضاع و احوال مختلف سؤالاتی بشود و در نتیجه علم الحدیث پدید آمد. برای تشخیص اعتبار احادیث‌لازم بود به متن و اسناد حدیث وقوف حاصل شود... برای تحقیق حقیقت اسناد، علم به تواریخ و سیر و اوصاف و احوال این اشخاص ضرورت داشت و این امر باز به طریق دیگری منجر به مطالعه شرح زندگانی مشاهیر رجال و تقاویم و ترتیب وقایع و علم ازمنه و اعصار گردید. تاریخ عرب هم کافی نبود، تواریخ همسایگان عرب علی الخصوص ایرانیان و یونانیان و حمیریان وحبشیان و غیره تا حدی

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

برای فهم معانی بسیاری از اشارات مندرجه در قرآن و اشعار قدیم مورد لزوم بود. علم جغرافی نیز به همان منظور و به جهات علمی دیگری که با توسعه سریع امپراطوری اسلام ارتباط داشت واجب شمرده می‌شد(۱).

جرجی زیدان نیز بر همین اساس نظر می‌دهد او نیز می‌گوید توجه مسلمین به علوم از قرآن آغاز گشت، مسلمین به قرآن اعجاب داشتند. به تلاوت صحیح آن اهمیت می‌دادند، قرآن دین و دنیای آنان را تأمین می‌کرد. تمام سعی خود را در فهمیدن احکام قرآن مصروف می‌داشتند احساس نیاز مسلمین به درک و فهم الفاظ و معانی قرآن علوم مختلف اسلامی را به وجود آورد خلاصه آن سلول حیاتی زنده‌ای که در جامعه اسلامی پدید آمد و رشد کرد و تکامل یافت تا منجر به تمدن عظیم اسلامی شد، اعجاب و عشق و علاقه بی حد مسلمین به قرآن بود. جرجی زیدان درباره اعجاب عظیم مسلمین به قرآن که منشأ تهاجم مسلمین به فتح دروازه‌های علوم گشت می‌گوید:

مسلمانان در نوشتن و نگاهداری قرآن دقت و اهتمامی کردند که نظیر آن سابقه ندارد. به این قسم که قرآن را روی صفحه‌های طلا و نقره و عاج نگاشتند و یا پارچه‌ها ی حریر و ابریشم بسیار عالی انتخاب کرده آیات قرآن را با آب طلا و نقره بر آن نوشتند و منزل و محفل خود را با آن آراستند و دیوار مسجدها و کتابخانه‌ها و مجلسهای عمومی را با آیات قرآن نزیین نمودند و خطوط بسیار زیبا در نوشتن آن به کار بردند. انواع پوستها، چرمها، کاغذها در تحریر قرآن استعمال می‌شد و آن را به طور لوله و دفتر و جزوه و رقعه و غیره با مرکبهای رنگارنگ نوشته میان خطها را تذهیب می‌کردند... مسلمانان شماره سوره‌های قرآن، آیات قرآن، کلمات قرآن را یکایک ضبط کرده‌اند و حتی شماره حروف را جدا جدا ضبط کرده‌اند که در قرآن چند"الف"، چند"ب"، چند"ت"و غیره یافت می‌شود(۲).

می‌گوید:

پاورقی:

(۱) همان مدرک، صفحه ۳۹۱ -. ۳۹۲

(۱) همان جلد ۳ ترجمه فارسی، صفحه ۹۴ -. ۹۵

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

... اسلوب قرآن را در خطبه‌ها و کتابهای خویش سرمشق قرار دادند، و به آیات قرآن در تألیفات خویش تمثل جستند و آداب و تعلیم قرآن در اخلاق و اطوار و زندگانی روزانه مسلمانان پدید آمد. در صورتی که بسیاری از ملل اسلامی زبانی جز زبان قرآن داشتند و در کشورهایی می‌زیستند که از قرآن دور بود مسلمانان گذشته از علوم شرعی، در علوم لسانی(صرف و نحو) به آیات و معانی قرآن استشهاد و استدلال می‌کردند. مثلا تنها در کتاب سیبویه سیصد آیه از قرآن ذکر شده است. ادیبان و نویسندگان که درصدد تزیین گفته‌ها و نوشته‌های خود بودند حتما از آیات قرآن استمداد می‌جستند(۱).

جرجی زیدان می‌گوید:

موقع استیلای صلاح‌الدین ایوبی برمصر در کتاب خانه‌ای که العزیز بالله دومین خلیفه فاطمی تأسیس کرد و وزیر او یعقوب بن کلس او را به این کار تشویق می‌کرد، سه هزار و چهار صد قرآن موجود بود که همه را با آب طلا، به خط زیبا، نگاشته بودند(۲)

گنجینه قرآن که هم اکنون در موزه آستان قدس رضوی هست با آن خطوط عالی وتذهیبها و نقاشیهای حیرت‌انگیز نشانه‌ای از علاقه مردم این مرز و بوم به این کتاب مقدس است.

حرکت علمی و فرهنگی اسلامی به همین ترتیبی که گفتیم آغاز شد. اکنون درباره مردمی که در آن حرکت شرکت داشتند بحث کنیم.

هر چند اکثر آثار علمی که از خارج دنیای اسلام نقل و ترجمه شد از غیر ایران بود، ولی اکثریت آثار اسلامی، چه در رشته علوم دینی و چه در رشته‌های دیگر به وسیله دانشمندان مسلمان ایرانی به وجود آمد. افتخار و امتیاز ایرانیان در دوره اسلام در همین است، ادوارد براون می‌گوید:

اگر از علومی که عموما به اسم عرب معروف است اعم از تفسیر و حدیث و الهیات و فلسفه و طب و لغت و تراجم احوال و حتی صرف و نحو زبان

پاورقی:

(۱) همان مدرک، صفحه ۹۳ -.

(۲) همان ص۳۱۴

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

عربی آنچه را که ایرانیان در این مباحث نوشته‌اند مجزی کنید بهترین قسمت آن علوم از میان می‌رود(۱).

نمی‌خواهیم مبالغه کنیم و حقوق مسلمانان غیر ایرانی را نادیده بگیریم. تمدن اسلامی وفرهنگ اسلامی از هیچ قوم خاص نیست، ازاسلام ومسلمین به طورعموم است. هیچ ملتی اعم ازعرب وایرانی و غیره حق ندارد آن را به نام خود قلمداد کند. ولی همچنانکه قبلا گفتیم هر ملتی حق دارد سهم خود را مشخص کند و توضیح دهد.

آغاز تدوین و تألیف

غالباً مستشرقین و اتباع و اذنابشان مدعی می‌شوند که در صدر اسلام یعنی در زمان خلفای راشدین تدوین و تألیف کتاب رایج نبود بلکه ممنوع بود و حتی جمله‌هایی از رسول خدا روایت می‌شد مبنی بر منع از کتابت و تألیف، ولی تدریجاً که اسلام توسعه یافت تألیف و تدوین رایج گشت و احادیثی مبنی بر توصیه و تشویق تألیف و تصنیف از پیغمبر اکرم روایت کردند.

جرجی زیدان می‌گوید:

«خلفای راشدین از شهری شدن عربها بیم داشتند، از آن رو که به عقیدهٔ آنان پس از شهری شدن، نشاط، سادگی آنان باقی نخواهد ماند و لهذا عربها را از تدوین و تألیف کتب باز می‌داشتند.... اما کم کم اسلام انتشار یافت و ممالک اسلامی وسیع شد و صحابه در اطراف متفرق گشتند و فتنه و آشوب برخاست و آراء و عقاید، مختلف گشت و مراجعه و استفتا فزونی یافت. ناچار مسلمانان به تدوین حدیث و فقه

و علوم قرآن پرداختند و به استدلال و اجتهاد و استنباط تمسک جستند... و از آنرو نه تنها کتابت را مکروه نشمردند، بلکه آن را مستحب دانستند و به احادیث زیرا که انس بن مالک از پیغمبر روایت کرد رجوع نمودند(۱).

پاورقی:

(۲) تاریخ تمدن اسلام، جلد ۳، ترجمه فارسی، صفحه. ۷۵

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

آنچه جرجی زیدان به خلفای راشدین نسبت می‌دهد دروغ محض است، نه مسأله شهری شدن مطرح بوده است و نه مسأله منع از تدوین و تألیف که جرجی زیدان فرع بر آن دانسته است. مسأله‌ای که بوده است و جرجی زیدان و دیگران به آن شاخ و برگ داده‌اند. یکی ممنوعیت صحابه پیغمبر از خروج از مدینه و توطن در نقطه دیگر است و دیگر منع از کتابت احادیث نبوی است، و این هر دو مربوط است به خلیفه دوم نه به همه خلفای باصطلاح راشدین. چنانکه می‌دانیم در قدیمترین کتب تاریخ اسلامی اختلاف نظر علی علیه‌السلام و بعضی دیگر از صحابه از یک طرف و عمر و بعضی صحابه دیگر از طرف دیگردرمسأله کتابت حدیث ذکر شده است و ما بعدا درباره این موضوع سخن خواهیم گفت. خود مسأله خروج از مدینه وتوطن درنقطه دیگرچنانکه می‌دانیم وسیله علی علیه‌السلام که کوفه را دار الخلافه قرار داد و برخی صحابه دیگر نقض شد. علیهذا سخن جرجی زیدان"اصلا" و" فرعا " بی‌اساس است.

ادوارد براون نیز مدعی است که در قرن اول هجری با اینکه شور علمی مسلمانان فوق‌العاده زیاد بود، کتابی تدوین نشد، کلیه معلومات سینه به سینه و نسل به نسل شفاها منتقل می‌گشت و قرآن تقریبا تنها اثری بود که به نثر عربی باقی بود. می‌گوید:

کسب علم(در قرن اول هجری) فقط به وسیله مسافرت میسر می‌شد و سفرهایی که در طلب علم می‌کردند و در وهله اول نخست به مقتضای اوضاع و احوال هر سفر جهات موجبه‌ای داشت لکن به تدریج سفر رسم شد و سرانجام تقریبا به یک نوع جنون مبدل گردید و احادیثی از قبیل حدیث ذیل مؤید سفرهای علمی شد: پیغمبر فرمود هر که راهی را در طلب علم طی کند خدا او را به راهی که به بهشت منتهی می‌گردد می‌برد... مکحول اصلا بنده‌ای بود در مصر که چون آزاد گشت حاضر نشد از آن مملکت خارج شود مگر وقتی که جمیع علوم متداول در مصر را کسب نمود و پس از آنکه به این کار توفیق یافت به حجاز و عراق و شام رفت تا حدیث معتبری درباره تقسیم غنائم به دست آورد(۱)...

پاورقی:

(۱) تاریخ ادبیات، جلد اول، ترجمه فارسی، صفحه ۳۹۶ - ۳۹۷.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

ولی این نظر بی‌اساس است. از مطالعه دقیقتر در آثار صدر اسلام معلوم می‌گردد که کتابت و یادداشت از زمان پیغمبر اکرم معمول شد و ادامه یافت، مدارک فراوان برای اثبات این مدعا وجود دارد. در پاورقی ترجمه فارسی جلد اول تاریخ ادبیات براون. قسمتی از کتاب"مصنفات الشیعۀ الامامیۀ فی‌العلوم الاسلامیه"تألیف علامه فقید شیخ الاسلام زنجانی بر رد نظریه امثال براون نقل کرده و خلاف آن را اثبات کرده است(۱). همچنین علامه جلیل، مرحوم آیۀالله سید حسن صدر علی الله مقامه در کتاب بسیار نفیس "تأسیس الشیعۀ لعلوم الاسلام"کذب و بطلان این نظریه را اثبات کرده‌اند و ما ضمن مباحث آتیه قسمتی از آنها را نقل خواهیم کرد. فعلا ما برای پرهیز از اطاله سخن از نقل آنها خودداری می‌کنیم(۲).

علل و عوامل سرعت

یکی از علل سرعت پیشرفت مسلمین در علوم این بوده است که در اخذ علوم و فنون و صنایع و هنرها تعصب نمی‌ورزیدند و علم را در هر نقطه و در دست هر کس آنها حکمفرما بوده است.
چنانکه می‌دانیم در احادیث نبوی به این نکته توجه داده شده است که علم و حکمت را هر کجا و در دست هر کس پیدا کردید آن را فرا گیرید. رسول اکرم فرمود:"کلمۀ الحکمۀ ضالۀ المؤمن فحیث وجدها فهو احق بها "(۳). همانا دانش راستین گمشده مؤمن است هر جا آن را بیابد خودش به
آن سزاوارتر است.
در نهج‌البلاغه است: "الحکمۀ ضالۀ المؤمن، فخذ الحکمۀ و لو من اهل النفاق »"(۴). دانش راستین گمشده مؤمن است پس آنرا فراگیر و بیاموز ولو از مردم منافق. و هم از کلمات آن حضرت است:"خذوا الحکمۀ و لو من المشرکین »"(۵) حکمت را بیاموزید ولو از

پاورقی:
(۱) رجوع شود به جلد اول تاریخ و ادبیات ایران تألیف ادوارد براون،(پاورقی) صفحات ۳۹۲ -. ۳۹۶
(۲) ایضا رجوع شود به رساله"پیامبر امی"اثر دیگر نگارنده.
(۳) بحارالانوار، چاپ آخوندی، جلد دوم، صفحه. ۹۹
(۴) نهج‌البلاغه حکمت. ۸۰
(۵) بحارج ۲ صفحه. ۹۷

کتابخانۀ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مشرکان. در روایات اسلامی، ائمه اطهار از حضرت مسیح نقل کرده‌اند که:
"خذوا الحق من اهل الباطل و لا تأخذوا الباطل من اهل الحق و کونوا نقاد الکلام »"(۱). یعنی حق را(هر چند) از اهل باطل فرا گیرید و اما باطل را(هرچند) از اهل حق فرا نگیرید، سخن سنج و حقیقت شناس باشید.
این روایتها زمینه وسعت دید و بلند نظری و تعصب نداشتن مسلمین را در فرا گرفتن علوم و معارف از غیر مسلمانان فراهم کرد و به اصطلاح در مسلمین "روح تساهل"و"تسامح"و عدم تعصب در مقام فراگیری و علم آموزی به وجود آورد.
و از این رو مسلمین اهمیت نمی‌دادند که علوم را از دست چه کسی می‌گیرند و به وسیله چه اشخاصی ترجمه و نقل می‌شود و به دست آنها می‌رسد. بلکه براساس آنچه از پیشوای عظیم‌الشأن خود آموخته بودند، خود را به دلیل اینکه اهل ایمانند صاحب و وارث اصلی حکمتهای جهان می‌دانستند، حکمت را نزد دیگران امری"عاریت"تصور می‌کردند، به قول مولوی:

ای برادر بر تو حکمت عاریه است همچو در نزد نخاسی جاریه است

معتقد شده بودند که علم و ایمان نباید از یکدیگر جدا زیست کنند. معتقد بودند که حکمت در محیط بی‌ایمانی غریب و بیگانه است، وطن حکمت قلب اهل ایمان است بدیهی است که جمله: "کلمة الحکمة ضالة المؤمن فحیث وجدها فهو احق بها "همه این معانی و مفاهیم را دربردارد. این بود که مسلمین تمام همت و سعیشان این بود که بر علوم و معارف جهان دست یابند.
جرجی زیدان درباره علل و عوامل سرعت پیشرفت تمدن اسلامی می‌گوید:
یکی از عوامل مؤثر در سرعت پیشرفت تمدن اسلام و ترقی و تعالی علوم و ادبیات در نهضت عباسیان این بود که خلفا در راه ترجمه و نقل علوم از بذل هر چیز گران و ارزان دریغ نداشتند، و بدون توجه به ملیت و مذهب و نژاد، دانشمندان و مترجمین را احترام می‌گزاردند وهمه نوع با آنان مساعدت می‌کردند و از آنرو دانشمندان مسیحی، یهودی، زردشتی، صابی، سامری دربارگاه خلفا گرد می‌آمدند و خلفا طوری با آنان به مهربانی رفتار می‌کردند که باید طرز رفتار آنان برای فرمانروایان هر ملت

پاورقی:
(۱) ایضا بحارج ۴ صفحه. ۹۶

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

و مذهبی سرمشق آزادیخواهی و عدالت گستری باشد(۱).

جرجی زیدان داستان معروف مرثیه گویی سید شریف رضی را برای ابواسحاق صابی ذکر می‌کند که یک مرد روحانی در مرثیه یک دانشمند کافر شعر می‌گوید سپس می‌گوید: آزادی فکر و عقیده و مماشاه با دانشمندان چنان بود که آن مرد بزرگ روحانی با کمال آزادگی آن دانشمند صابی را مرثیه گفت.

جرجی زیدان چنین نتیجه می‌گیرد که مردم در تعصب و عدم تعصب از بزرگان (خلفا، سلاطین) خویش پیروی می‌کنند و اگر بزرگان و فرمانروایان آزادمنش باشند، سایرین نیز از آنان تبعیت دارند و عکسش هم عکس است. ولی این نتیجه‌گیری صحیح نیست. امثال سید شریف رضی دنباله رو خلفا نبودند، سعه صدر و بلند نظری را از خلفا نیاموخته بودند، از شارع مقدس اسلام آموخته بودند که علم را به هر حال محترم می‌شمارد، و لهذا وقتی که به سید اعتراض شد، پاسخ داد که من در حقیقت علم را مرثیه گفتم نه شخص را.

آقای دکتر زرین کوب نیز در کتاب"کارنامه اسلام"روح تسامح و بی‌تعصبی مسلمین را عامل مهمی در سرعت پیشرفت مسلمین می‌شمارند(۲).

جرجی زیدان با اینکه تعصب مسیحی دارد و در بعضی مسائل این تعصب کاملا نمودار است و گاهی می‌خواهد اصرار بورزد که مسلمین اولیه با هر کتابی جز قرآن مخالف بودند، مع ذلک اعتراف می‌کند که تشویق اسلام به علم عامل مؤثری بوده است. می‌گوید:

همین که مملکت اسلام توسعه یافت و مسلمانان از انشای علوم اسلامی فارغ شدند. کم کم به فکر علوم و صنایع افتادند و برای خود همه نوع وسایل تمدن فراهم ساختند و طبعا در صدد تحصیل علم و صنعت برآمدند و چون از کشیشان مسیحی مطالبی از فلسفه شنیده بودند، بیش از سایر علوم به فلسفه علاقه‌مند گشتند به خصوص که احادیث وارده از(حضرت) رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم آنان را به تحصیل علم و به خصوص فلسفه تشویق می‌نمود

پاورقی:

(۱) تاریخ تمدن اسلام، ج ۳، ترجمه فارسی، ص ۲۴۷

(۲) کارنامه اسلام، صفحات ۱۳- ۱۶

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

که از آن جمله فرموده است:"علم بیاموزید اگر چه در چین باشد"."حکمت گمشده مؤمن است از هر که بشنود فرا می‌گیرد و اهمیت نمی‌دهد که کی آن را گفته است"."آموختن علم بر هر زن و مرد مسلمان واجب است". "از گهواره تا گور دانش بیاموزید(۱).

آقای دکتر زرین کوب می‌نویسد:

توصیه و تشویق مؤکدی که اسلام در توجه به علم و علما می‌کرد از اسباب عمده بود در آشنایی مسلمین با فرهنگ و دانش انسانی، قرآن مکرر مردم را به تفکر و تدبر در احوال کائنات و به تامل در اسرارآیات دعوت کرده بود، مکرر به برتری اهل علم و درجات آنها اشاره نموده بود، ویکجا شهادت "صاحبان علم"را تالی شهادت خدا و ملائکه خوانده بود که این خود به قول امام غزالی در فضیلت و نبالت علم کفایت داشت. بعلاوه بعضی احادیث رسول که به اسناد مختلف نقل می‌شد، حاکی از بزرگداشت علم و علماء بود. و این همه با وجود بحث و اختلافی که درباب اصل احادیث و ماهیت علم مورد توصیه در میان می‌آمد، از اموری بود که موجب مزید رغبت مسلمین به علم و فرهنگ می‌شد و آنها را به تأمل و تدبر در احوال و تفحص و تفکر در اسرار کائنات برمی‌انگیخت. از اینها گذشته پیغمبر خود نیز در عمل، مسلمین را به آموختن تشویق بسیار می‌کرد. چنانکه بعد از جنگ بدر هر کس از اسیران که فدیه نمی‌توانست بپردازد، در صورتی که به ده تن از اطفال مدینه خط و سواد می‌آموخت آزادی می‌یافت. همچنین به تشویق وی بود که زیدبن ثابت زبان عبری یا سریانی یا هر دو زبان را فرا گرفت و این تشویق و ترغیب سبب می‌شد که صحابه به جستجوی علم رو آورند، چنانکه عبدالله بن عباس بنابر مشهور به کتب تورات و انجیل آشنایی پیدا کرد و عبدالله بن عمرو بن عاص نیز به تورات و به قولی نیز به زبان سریانی و قوت پیدا کرده بود. این تاکید و تشویق پیغمبر هم علاقه مسلمین را به علم افزود و هم علما و اهل علم را در نظر آنان بزرگ کرد(۲).

پاورقی:

(۱) ترجمه تاریخ تمدن، صفحه ۲۰۷

(۲) کارنامه اسلام، صفحات ۱۷ و ۱۸

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

اکنون وارد بحث در نقش مهم و مؤثر ایرانیان در علوم و فرهنگ اسلامی بشویم.
هدف ما در این کتاب توضیح نقش مؤثر ایرانیان در تدوین و تکوین علوم و فرهنگ اسلامی است آنچه گفتیم از باب مقدمه بود و ذکر آن را ضروری می‌دانستیم.
تکرار کرده و بار دیگر تأکید می‌کنیم که: تمدن اسلامی از هیچ قوم به خصوص نیست، بلکه از آن اسلام و مسلمانان است هیچ ملتی حق ندارد آن را به نام خود قلمداد کند، چه عرب و چه ایرانی و چه غیر اینها. هر ملتی حق دارد سهم خود را مشخص کند.

قرائت و تفسیر

در میان علوم اسلامی، اولین علمی که تکون یافت. علم قرائت و پس از آن علم تفسیر بود. علم قرائت مربوط به لفظ قرآن است که چگونه خوانده شود، و علم تفسیر مربوط به مفاهیم و معانی کلام‌الله مجید است.
در علم قرائت، اصول و قواعد وقف و وصل و مد و تشدید و ادغام و غیره بیان می‌شود، بعلاوه بعضی از کلمات قرآن کریم که به شکلهای مختلف قرائت شده است، شکلهای مختلف قرائت آنها بیان می‌شود.
صحابه قرآن را از پیغمبر اکرم می‌آموختند. رسول اکرم بعضی از صحابه را مستقیما تعلیم می‌دادند و آنان را که قرآن را آموخته بودند مأمور تعلیم برخی دیگر می‌کردند. تابعین که عصر رسول اکرم را درک نکرده بودند قرآن را از صحابه آموختند. در همین وقت بود که گروهی متخصص قرائت و تعلیم صحیح قرآن به وجود آمد و عامه مسلمانان که در این هنگام زیاد شده بودند و با حرص و ولع شدید به تعلم قرآن رو کرده بودند به این متخصصان رو می‌آوردند. این متخصصان کیفیت قرائت خود را از ائمه، یا از صحابه روایت می‌کردند و هر کدام به نوبه خود شاگردان و متخصصانی تربیت می‌کردند که در کتب تواریخ و تراجم ضبط شده است.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

اینکه علت اختلاف قرائات چیست؟ آیا در زمان رسول اکرم هم قرائات مختلف وجود داشته یا نه؟ و به فرض اول آیا خود آن حضرت اجازه داده بودند که برخی کلمات به وجوه مختلف قرائت شود و به عبارت دیگر آیا از اول برخی کلمات قرآن با وجوه مختلف به آن حضرت وحی شده است و یا آنکه علت اختلاف قرائات همان چیزی است که در سایر کتابها به واسطه اختلاف نقل راویان پیدا میشود؟ مطلبی است که در جای دیگر باید بحث شود. آنچه مسلم است این است که مسلمین نهایت کوشش را به کار می‌بردند تا قرآن کریم را آن چنان قرائت کنند که شخص رسول اکرم قرائت می‌کرده‌اند، لهذا قرآن را نزد کسانی می‌آموختند که بلاواسطه یامع‌الواسط ه از رسول اکرم آموخته بودند.

در ابتداء قاریان شفاها و سینه به سینه فن قرائت را از اساتید و معلمان خویش فرا می‌گرفتند و به شاگردان تعلیم می‌دادند، سپس در این علم کتابهایی تالیف شد. بعضی مدعی شدند اول کسی که در علم قرائت کتاب تألیف کرد ابوعبید قاسم بن سلام، متوفادر ۲۲۴ هجری بود. ولی این نظر مردود شناخته شده است. حمزه‌بن حبیب که شیعه و از قراء سبعه است و در حدود یک قرن قبل از قاسم بن سلام می‌زیسته است، پیش از او به تالیف کتاب در فن قرائت پرداخت.

همچنانکه علامه بزرگوار آیةالله مرحوم سید حسن صدر تحقیق کرده‌اند و از کلام ابن‌الندیم در الفهرست و کلام نجاشی در فهرست او شاهد آورده‌اند. ابان بن تغلب که از اصحاب و شیعیان امام علی بن الحسین زین‌العابدین علیه‌السلام است پیش از همه اینان به تدوین علم قرائت پرداخت.

مرحوم صدر اثبات می‌کنند که اول کسی که قرآن را جمع‌آوری کرد و نوشت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بود. اول کسی که قرآن را نقطه‌گذاری کرد(تا آنوقت نقطه گذاری در خط معمول نبود) ابوالاسود دئلی از اصحاب امیرالمؤمنین بود. اول کسی که در علم قرائت کتاب تصنیف کرد ابان بن تغلب بود و هم او اول کسی است که در معانی قرآن و توضیح لغات مشکله قرآن کتاب نوشت. اولین کسی که در فضائل قرآن کتاب نوشت، ابی بن کعب صحابی معروف است که شیعی است. اول کسی که در مجازات قرآن تالیف کرد، فراء نحوی معروف است که شیعی و ایرانی است. اول کسی که در احکام قرآن کتاب نوشت محمدبن سائب کلبی است. اول

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

کسی که در تفسیر تصنیف کرد سعیدبن جبیر بود"(۱).

به هر حال در میان تابعین و شاگردان تابعین که در قرن اول و دوم می‌زیسته‌اند ده نفرند که به عنوان متخصص فن قرائت شناخته شده‌اند. هفت نفر از آن ده نفر معروفتر و مشهورتر و معتبرترند و به"قراء سبعه"معروفند. آنان عبارتند از: نافع‌بن عبدالرحمن، عبدالله بن کثیر، ابوعمرو بن العلاء، عبدالله بن عامر، عاصم بن ابی النجود، حمزه بن حبیب، علی کسائی.

چهار نفر از این هفت نفر ایرانیند و سه نفر غیر ایرانی. از چهار نفر ایرانی دو تن شیعه‌اند و از سه نفر غیر ایرانی نیز دو تن شیعه‌اند.

علامه جلیل، مرحوم سید حسن صدر، در کتاب تأسیس الشیعهٔ لعلوم الاسلام(۲)، از شیخ عبد الجلیل رازی نقل می‌کنند که اکثر پیشوایان علم قرائت اعم از مکی، مدنی، کوفی، و بصری و غیر هم از عدلیه(شیعه یا معتزله) بوده‌اند. به هر حال چهار نفر از هفت قاری معروف ایرانی بوده‌اند:

۱ - عاصم. عاصم به اصطلاح از موالی است. در علم قرائت شاگرد ابوعبدالرحمن سلمی است و او شاگرد امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بوده است. قرائت عاصم را بهترین قرائات می‌دانند. در ریحانهٔ الادب می‌نویسد: اصل مصاحف را که نوعا اصل معمولی در کتابت است موافق قرائت عاصم نوشته و قرائات هر یک از قراء دیگر را با تعیین اسم قاری آن با خط سرخ در حواشی می‌نوشتند"(۳). عاصم در کوفه می‌زیسته و در همانجا در گذشته است. صاحب مجالس المؤمنین و بعضی دیگر و از آن جمله علامه سید حسن صدر (۴) به تشیع او تصریح کرده‌اند. وفاتش در حدود سال ۱۳۰ هجری واقع شده است.

۲ - نافع. ابن‌الندیم در الفهرست تصریح می‌کند که نافع اصفهانی الاصل است و ساکن مدینه بوده است. در ریحانهٔالادب می‌نویسد که نافع بسیار سیاهرنگ بود و در فن قرائت امام اهل مدینه بود و رأی و قرائت او مورد اعتماد ایشان بود. او قرائت خود را از یزیدبن قعقاع که یکی از قراء دهگانه است اخذ کرد نافع در سال ۱۵۹ و

پاورقی:

(۱) تأسیس الشیعهٔ لعلوم الاسلام، صفحات ۳۱۶ -۳۲۲

(۲) ص ۳۴۶.

(۳) ریحانه الادب، ج ۴،چاپ دوم، ص ۴۲۶.

(۴) تأسیس الشیعهٔ لعلوم الاسلام، ص ۳۴۶

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

یا ۱۶۹ در گذشته است.
۳ - ابن کثیر. ابن الندیم می‌گوید:"گفته شده است که ابن کثیر از اولاد ایرانیانی است که انوشیروان آنها را به یمن فرستاد تا حکومت را از حبشیان

گرفتند و به سیف بن ذی یزن که به تظلم به دربار انوشیروان آمده بود سپردند».
ما قبلاً نقش مهم این ایرانیان را در ترویج و توسعهٔ اسلام در آن منطقه بیان کرده‌ایم.
در ریحانهٔالادب می‌نویسد: «ابن کثیر اصول قرائت را ازمجاهد، از ابن عباس، از علی علیه‌السلام اخذ نمود. وفات ابن کثیر در سال ۱۲۰ هجری واقع شده است».
۴ـ کسائی. مطابق آنچه در الفهرست ابن الندیم آمده است نام وی علی است و پدرش حمزهٔ بن عبدالله بن بهمن بن فیروز است. کسانی از مشاهیر ادب عربی و از اکابر نحویین است. او معلم فرزندان هارون بود. در سفر هارون به خراسان همراه وی بود و در ری درگذشت و از قضا محمد بن حسن شیبانی فقیه و قاضی القضاهٔ معروف که او نیز همراه هارون بود، در همان روز درگذشت و در ری دفن شد. هارون گفت امروز فقه و عربیت را در ری دفن کردیم. وفات کسائی در اواخر قرن دوم هجری واقع شده است. کسائی نیز شیعه بوده است.
اما تفسیر. در زمان رسول اکرم طبعاً مسلمانان مشکلات خود را درباره معانی ومفاهیم آیات قرآن از آن حضرت می‌پرسیدند. برخی از صحابه بیش از دیگران در فهم معانی قرآن بصیرت داشتند، لهذا از همان اول به عنوان «مرجع» در تفسیر آیات قرآن شناخته شدند. عبدالله بن عباس وعبدالله بن مسعود از این افرادند. ابن عباس در این جهت شهرت بیشتری دارد. آراء او در کتب تفسیر زیاد نقل می‌شود. ابن عباس شاگرد امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بود و به این شاگردی افتخار می‌کرد و به خود می‌بالید. ابن مسعود نیز شیعه و شاگرد علی علیه‌السلام است. در کتب فهرست از یک کتاب تفسیر تألیف ابن عباس یاد می‌شود. برخی مدعی هستند که نسخه‌ای از این تفسیر هم اکنون در کتابخانهٔ سلطنتی مصر موجود است (۱).

ابن عباس با همه تبحری که در تفسیر داشت می‌گفت: در مقابل علی همچون قطره‌ای در مقابل دریا هستم.
جرجی زیدان مدعی است که تا آخر قرن اول هجری تفسیر قرآن زبان به زبان

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

نقل می‌شد و نخستین کسی که تفسیر قرآن را به صورت کتاب درآورد مجاهد بود (متوفا در ۱۰۴ هجری) سپس امثال واقدی و طبری در قرن دوم و سوم تفسیرهایی نوشتند(۱).

ولی البته این نظر صحیح نیست. ابن عباس و حتی سعیدبن جبیر پیش از مجاهد به نگارش تفسیر قیام کرده‌اند. این نظر جرجی زیدان تابع یک نظر کلی‌تری است که مدعی است مسلمین در تمام قرن اول هیچ تألیفی نداشته‌اند. نظر جرجی زیدان با دلائل قطعی مردود شناخته شده است. ما در ضمن فصول آینده به بطلان نظر او اشاره خواهیم کرد.

ایرانیان همان‌طور که به فن قرائت قرآن اهتمام ورزیدند به فن تفسیر نیز اهتمام ورزیدند.

اهتمام ایرانیان به تفسیر و فقه و حدیث که مستقیما با متن اسلام مربوط بوده است از هر مورد دیگر بیشتر بوده است. برای ما فعلا ممکن نیست همه مفسران ایرانی را از صدر اسلام تا عصر حاضر معرفی کنیم. اگر بنای چنین کاری باشد"مثنوی هفتاد من کاغذ شود"در هر قرنی صدها و هزارها مفسر وجود داشته است و صدها تفسیر نگاشته شده است. تحقیق درباره همه آنها و جدا کردن ایرانیان از غیر ایرانیان یک عمر وقت می‌خواهد. ولی برای اینکه نمونه‌ای از خدمات ایرانیان در تفسیر ارائه داده شود کافی است که نظری به تفاسیر برجسته و مفسران مشهور و معروف میان مسلمین بیندازیم. خواهیم دید اکثر این مفسران ایرانی بوده‌اند.

ما این افراد را از میان کسانی انتخاب می‌کنیم که یا چون از مفسران

اولیه‌اند، اسمشان و رأی و نظرشان زیاد در تفاسیر ذکر می‌شود و یا تفسیری برجسته و قابل توجه از آنها به یادگار مانده است.

دستهٔ اول یعنی مفسران اولیه که آرائشان در کتب تفسیر زیاد نقل می‌شود، بعضی صحابی و بعضی تابعی و بعضی از شاگردان و یا شاگردانِ شاگردان تابعین بوده‌اند از قبیل ابن عباس، ابن مسعود، ابی بن کعب، سدی، مجاهد، قتاده، مقاتل، کلبی، سبیعی، اعمش، ثوری، زهری، عطاء، عکرمه، فراء و غیر اینها.

بعضی از اینها شیعه‌اند و بعضی غیر شیعه و همچنین بعضی ایرانی‌اند و بعضی

پاورقی:

(۱) تاریخ تمدن، ترجمه فارسی، جلد ۳، صفحه. ۹۵

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

غیر ایران، بدیهی است که در این طبقه غلبه با غیر ایرانیان است. تنها چند نفر از اینها یعنی مقاتل و اعمش و فراء ایرانی‌اند و باقی غیر ایرانی.

مقاتل بن سلیمان از اهل خراسان و یا از اهل ری است. در قرن دوم می‌زیسته ودر سال ۱۵۰ درگذشته است. مقاتل از اهل تسنن به شمار می‌رود. شافعی درباره‌اش تعبیری مبالغه‌آمیز دارد، می‌گوید: «مردم در تفسیر، عیال

مقاتل می‌باشند".

سلیمان بن مهران اعمش، به نقل ریحانۀالادب(۱) اصلا اهل دماوند است و در کوفه متولد شده و در همانجا سکنی گزیده است. سلیمان شیعه است، و علمای اهل تسنن نیز او را ستوده‌اند. اعمش به لطیفه گویی معروف است. داستانهایی از لطائف او نقل می‌شود، اعمش درحدود سال ۱۵۰ هجری در گذشته است.

فراء، یحیی بن زیاد اقطع، از معاریف لغویین و نحویین است. نامش در کتب ادب عربی زیاد برده می‌شود. فراء شاگرد کسائی و مربی فرزندان مأمون بوده است. صاحب ریاض العلماء و همچنین صاحب تأسیس الشیعۀ به تشیع وی تصریح کرده‌اند. فراء ایرانی است، پدرش زیاد اقطع در وقعه معروف فخ، همراه شهید فخ، حسین بن حسن بود. دستش را به مجازات بریدند و از اینرو به "اقطع"معروف شد. فراء در سال ۲۰۷ یا ۲۰۸ هجری درگذشت.

از این طبقه که بگذریم می‌رسیم به طبقه‌ای که در تفسیر کتاب تألیف کرده‌اند. همچنانکه قبلا اشاره شد، کتب تفسیری که در شیعه و سنی نوشته شده است از حد احصاء خارج است، تنها به ذکر معروفترین تفاسیری که هم اکنون در میانه شیعه و سنی رایج است اکتفاء می‌نمائیم. بحث خود را از تفاسیر شیعه آغاز می‌کنیم.

مفسرین شیعه تقسیم می‌شوند به مفسرین عصر ائمه و مفسرین عصر غیبت. بسیاری از اصحاب ائمه که بعضی از آنها ایرانی هستند تفسیر نوشته‌اند. از قبیل ابوحمزه ثمالی، ابوبصیر اسدی، یونس بن عبد الرحمن، حسین بن سعید اهوازی، علی بن مهزیار اهوازی، محمدبن خالد برقی قمی، فضل بن شاذان نیشابوری.

مفسرین عصر غیبت فراوانند. ما در اینجا به عنوان نمونه تنها به ذکر نام کتب تفسیر معروف میان شیعه می‌پردازیم از همین نمونه معلوم می‌شود یشتر تفاسیر

پاورقی:

(۱) جلد اول، چاپ سوم، صفحه۱۵۴

کتابخانۀ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

شیعی را شیعیان ایرانی تألیف کرده‌اند.

۱ - تفسیر علی بن ابراهیم قمی، این تفسیر از معروفترین تفاسیر شیعه است. اکنون موجود است و چاپ شده است. پدر علی بن ابراهیم از کوفه به قم منتقل شد. بعید نیست که علی بن ابراهیم یک ایرانی عرب نژاد باشد. وی از مشایخ شیخ کلینی است و تا سال سیصد و هفت در قید حیات بوده است.

۲ - تفسیر عیاشی مؤلف این تفسیر محمد بن مسعود سمرقندی است. اول مذهب اهل تسنن داشت و بعد به تشیع گرایید. معاصر شیخ کلینی است. از پدرش سیصد هزار دینار به او ارث رسید همه را صرف نسخ و مقابله و استنساخ و جمع کتاب کرد خانها ش به شکل یک مدرسه درآمده بود: هر کس به یک کار علمی گماشته شده بود و کار خود را انجام می‌داد و هزینه همه را عیاشی تأمین می‌کرد. عیاشی علاوه بر تفسیر و حدیث و فقه، در طب و نجوم دستی داشته است. ابن الندیم درالفهرست از او یاد کرده و کتابهای فراوانی از او نام برده و مدعی شده که کتب عیاشی در خراسان رواج زیادی دارد. عیاشی ایرانی است ولی ظاهرا عرب نژاد است ابن‌الندیم می‌گوید: گفته شده که تمیمی‌الاصل است. عیاشی از علمای قرن سوم هجری محسوب می‌شود.

۳ - تفسیر نعمانی. مؤلف این تفسیر، ابوعبدالله محمدبن ابراهیم است. احیانا به نام ابن ابی زینب خوانده می‌شود. شاگرد شیخ کلینی است. صاحب تأسیس الشیعه می‌گوید: نسخه‌ای ازتفسیر نعمانی در کتابخانه ایشان هست. نعمانی معلوم نیست که اهل عراق(حدود واسط) است یا اهل مصر، نعمانی از علمای قرن چهارم محسوب می‌شود.

نعمانی دختر زاده‌ای دارد به نام ابوالقاسم حسین معروف به ابن المرزبان و وزیر مغربی(۱). این مرد به یزدجرد ساسانی نسبت می‌برد. و نظر به اینکه چند نوبت به وزارت رسیده است به"وزیر مغربی"معروف است. ابن المرزبان در چهارده سالگی قرآن مجید را حفظ کرد. در نحو و لغت و حساب و جبر و هندسه و منطق و برخی فنون دیگر ماهر بود، ادیب و نویسنده‌ای توانا بود.

ابن المرزبان کتابی دارد به نام"خصائص القرآن"در سال ۴۱۸ و یا ۴۲۸ درگذشته

پاورقی:

(۱) رجوع شود به تأسیس الشیعهٔ صفحه ۳۳۶ و ریحانهٔ الادب، جلد ۸، صفحه ۲۰۱ و ۲۰۲

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

است و طبق وصیت خودش جنازه‌اش را از بغداد به نجف منتقل کردند و در جوار مرقد امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام دفن نمودند.

۴ - تفسیر تبیان. مؤلف این تفسیر شیخ الطائفه ابوجعفر محمدبن الحسن بن علی الطوسی است. در ادبیات، کلام، فقه، تفسیر، حدیث امام و پیشوا بوده است در سال ۳۵۸ تولد یافت و بنابراین اکنون در حدود هزار سال از تولد این ستاره درخشان اسلام می‌گذرد. سال گذشته به همین مناسبت کنگره هزاره وی در مشهد تأسیس شد و گروه زیادی از دانشمندان اعم از مسلمان و غیر مسلمان و اعم از شیعه و سنی در آن شرکت داشتند. شیخ طوسی در سال ۴۶۰ هجری در گذشته است. این مرد بزرگ در ۲۳ سالگی از خراسان به عراق آمد و از محضر شیخ مفید و سید مرتضی علم الهدی استفاده کرد و سپس خودش پیشوای تشیع در عصر خود گشت. در اعصار بعد نیز همواره در صف مقدم علمای شیعه قرار داشته است. دوازده سال آخر عمر خود را به واسطه حوادث ناگواری که در بغداد رخ داد از آنجا به نجف منتقل شد. حوزه علمیه نجف را این مرد بزرگوار تأسیس کرد که هم اکنون پس از هزار سال به حیات علمی و دینی خود ادامه می‌دهد.

۵ - مجمع‌البیان. مؤلف این تفسیر، فضل بن حسن طبرسی است، اصلا اهل تفرش است. در ذی‌العقده ۵۳۶ از تألیف این تفسیر فراغت یافته است. مجمع‌البیان از نظر ادبی و حسن تألیف بهترین تفسیر است. شیعه و سنی برای این تفسیر اهمیت فراوان قائلند. مکرر در ایران و مصر و بیروت چاپ شده است. طبرسی تفسیر مختصری دارد به نام جوامع الجامع. طبرسی پس از فراغ از مجمع‌البیان به تفسیر کشاف که توسط معاصر نامدارش جارالله زمخشری تألیف یافته بود وقوف یافت و پسندید و در آن نکاتی از جنبه‌های ادبی یافت که از خودش در مجمع‌البیان فوت شده بود. تفسیر جوامع الجامع را با توجه به لطائف کشاف نگاشت.

البته اهل فن تفسیر می‌دانند هر چند برخی نکات خصوصا از جنبه فن بلاغت در کشاف هست که در مجمع‌البیان نیست، نکات زیاد ادبی و تفسیری در مجمع البیان یافت می‌شود که در کشاف وجود ندارد.

۶ - روض الجنان، معروف به تفسیر ابوالفتوح رازی. این تفسیر به زبان فارسی است و از معروفترین و غنی‌ترین تفاسیر شیعه است فخرالدین رازی و به ادعای بعضی طبرسی نیز، از این تفسیر زیاد استفاده کرده‌اند. این تفسیر در چهل سال اخیر

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مکرر در ایران چاپ شده است. ابوالفتوح نیشابوری الاصل است ولی در ری می‌زیسته است. ابوالفتوح از ایرانیان عرب نژاد است نسبش به جناب عبدالله بن بدیل بن ورقاء می‌رسد که از صحابه امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بود و در صفین افتخار حضور رکاب آن حضرت را داشت.

ابوالفتوح معاصر طبرسی و زمخشری است و نزد شاگردان شیخ طوسی تحصیل کرده است. تاریخ دقیق وفاتش در دست نیست قدر مسلم این است که در اواسط قرن ششم هجری می‌زیسته است قبرش هم‌اکنون در شهر ری معروف است.

۷ - تفسیر صافی. مؤلف این تفسیر، حکیم و عارف و محدث و مفسر معروف ملامحسن فیض کاشانی است. از مشاهیر علمای شیعه است و در قرن یازدهم هجری می‌زیسته است. این مرد بزرگ عمر پر برکتی داشته و به کثرت وجود تالیف معروف است.

مرحوم فیض در آغاز عمر در قم اقامت داشت. مدرسه فیضیه به نام او معروف شد. از قم به شیراز مسافرت کرد و علم حدیث را نزد سید ماجد بحرانی، و فلسفه و عرفان را نزد حکیم و عارف بلند قدر صدرالمتألهین آموخت و دختر صدرا را به زنی گرفت. وفات فیض در سال ۱۰۹۱ در کاشان واقع شده است.

۸ - تفسیر ملاصدرا. صدرالمتألهین یا ملاصدرا شهرتش به فلسفه و عرفان است و خود در این فلسفه صاحب مکتب است. ولی در تفسیر و شرح احادیث هم تبحری بسزا داشته است. اصول کافی را شرح کرده است و سوره بقره را تا آیه ۶۵:"و لقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبت... »و همچنین سوره‌های الم سجده، یس، واقعه، حدید، جمعه، طارق، اعلی، اذا زلزلت، و آیه‌های: آیةالکرسی، آیه نور و آیه"و تری الجبال تحسبها جامده »(۱)... را تفسیر کرده است تفسیر ملاصدرا هر چند تمام نیست، ولی مفصل است و تقریبا به اندازه تفسیر صافی است چندین بار در ایران چاپ شده است. وفات ملاصدرا در بصره در سال ۱۰۵۰ در هفتمین سفر وی به حج که همواره پیاده می‌رفته است اتفاق افتاد.

هوای کعبه چنان می‌کشاندم به نشاط که خارهای مغیلان حریر بنماید

۹ - منهج‌الصادقین. این تفسیر به زبان فارسی است و در سه جلد بزرگ در تبریز

پاورقی

۱. نمل / ۸۸

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

بچاپ سنگی چاپ شده است. تا سی چهل سال اخیر یگانه تفسیر فارسی متداول بود. مؤلف این تفسیر مرحوم ملافتح‌الله بن شکرالله کاشانی است که در قرن دهم هجری می‌زیسته است. غالب تالیفات این مرد به زبان فارسی است. از جمله آنهاست شرح نهج‌البلاغه که البته ترجمه‌ای است فارسی با شرحی مختصر.

۱۰ - تفسیر شبر. مؤلف این تفسیر سید عبدالله شبر است. این مرد شریف معاصر کاشف الغطاء و میرزای قمی بوده است. مردی بسیار متتبع و متبحر و متعبد بوده است. تألیفات زیادی در فقه و اصول و کلام و حدیث و رجال و تفسیر داشته است. وی در سال ۱۲۴۲ هجری وفات یافت و در جوار کاظمین علیه‌السلام دفن شد.

۱۱ - تفسیر برهان. مؤلف این تفسیر مرحوم سید هاشم بحرینی است که از محدثین و متتبعین معروف شیعه به شمار می‌رود. این تفسیر طبق مذاق اخباریین است که قرآن را تنها با حدیث قابل تفسیر می‌دانند، بدون هیچ توضیح دیگری، و حتی بدون اینکه کوچکترین توضیحی درباره همان احادیث و کیفیت تفسیری آن احادیث داده شود، بلکه صرفا به این صورت که احادیث مربوطه نقل گردد و به همان نقل اکتفا شود. سید هاشم بحرینی در سال ۱۱۰۷ یا ۱۱۰۹ در گذشته است.

۱۲ - نورالثقلین. نویسنده این تفسیر یکی از علمای حویزی است که در شیراز مسکن داشته است. معاصر مرحوم مجلسی و شیخ حرعاملی است در این تفسیر نیز عنایت به نقل اخبار و احادیث است. نام مؤلف شیخ عبدالعلی ابن جمعه است. تاریخ دقیق وفاتش معلوم نیست.

تفاسیری که نام برده شد. معروفترین و مشهورترین تفاسیر شیعه تا قرن ۱۳ هجری است که چاپ شده و تقریبا در دست همه کسانی که به تفاسیر شیعی علاقه‌مندند موجود است و اگر افراد غیر شیعی بخواهند به تفاسیر مراجعه کنند به این تفاسیر مراجعه می‌کنند. در قرن چهاردهم نیز تفاسیر زیاد و پرارجی تألیف یافته است و یا در حال تألیف است، ما از ذکر آنها خودداری کردیم.

اگر کسی بخواهد آماری تا حدود امکان از تفاسیر شیعی به دست آورد، باید به کتاب بسیار پرارج" الذریعة الی تصانیف الشیعة" تألیف علامه جلیل مرحوم حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی اعلی الله مقامه مراجعه کند.

از نمونه‌ای که به دست دادیم معلوم شد تقریبا همه تفاسیر معروف امروز شیعه یا از ایرانیان ایرانی نژاد است و یا از عرب نژادانی که ایرانی شده بودند و یا از شیعیان

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

ساکن سواحل خلیج‌فارس که در ایران می‌زیسته‌اند.

تفاسیر اهل تسنن

۱ - جامع‌البیان فی‌تفسیر القرآن، معروف به تفسیر طبری. مؤلف این تفسیر، طبری مورخ و محدث و فقیه معروف است. طبری از علمای طراز اول اهل تسنن به شمار می‌رود. در بسیاری از علوم زمان خود امام و پیشوا شمرده می‌شود. طبری در ابتدا از نظر روش فقهی تابع شافعی بود. اما بعدها خود مکتب فقهی مستقلی تأسیس کرد و از هیچیک از پیشوایان فقه اهل تسنن پیروی نکرد. مذهب فقهی طبری تا مدتی پیرو داشت و تدریجا از بین رفت. ابن‌الندیم در الفهرست، عده‌ای از فقهاء را نام می‌برد که پیرو مذهب فقهی طبری بوده‌اند.

طبری اهل آمل مازندران است. در سال ۲۲۴ هجری در آمل متولد شد و در سال ۳۱۰ در بغداد درگذشت. تفسیر طبری در قاهره چاپ شده است و در زمان نوح بن منصور سامانی به امر او به وسیله وزیر عرب نژادش معروف به وزیر بلعمی به فارسی ترجمه شد. ترجمه تفسیر طبری اخیرا در تهران چاپ شده است.

۲ - کشاف. این کتاب معروفترین و متقن‌ترین تفاسیر اهل تسنن است. از نظر نکات ادبی، بالخصوص نکات بلاغتی، در میان همه تفاسیر ممتاز است. مؤلف این تفسیر ابوالقاسم محمودبن عمر زمخشری خوارزمی ملقب به جارالله است. زمخشری از اکابر علمای اسلام به شمار می‌رود. کتابهای زیاد در ادب، حدیث و موعظه تألیف کرده است. با اینکه این مرد از بلاد شمالی ایران و سرزمینهای سردسیر بود سالها در مکه معظمه مجاور شد و گرمای طاقت فرسای هوای آنجا را تحمل کرد، زیرا معتقد بود مجاورت بیت‌الله آثار معنوی فراوانی دارد. چون سالها مجاور بیت‌الله بود به"جارالله"معروف گشت و ظاهرا در همان وقت تفسیر کشاف را نوشت.

زمخشری در جلد سوم کشاف، ذیل تفسیر آیه ۵۶ از سوره عنکبوت که می‌فرماید: "یا عبادی الذین آمنوا ان ارضی واسعۀ فایای فاعبدون » ای بندگان مؤمن من، زمین من فراخ است، پس تنها مرا پرستش کنید. پس از آنکه تشریح می‌کند که مؤمن باید مناسبترین سرزمینها را از نظر حفظ دین و عبادت پروردگار

کتابخانۀ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

برای سکونت انتخاب کند، می‌گوید:
به جان خودم سوگند که سرزمینها از این نظر تفاوت فراوان دارند. ما آزمایش کردیم، پیشینیان ما نیز آزمایش کرده‌اند: سرزمین حرم خدا و مجاورت بیت الله الحرام تأثیر فراوانی دارد بر روح و دل از نظر مقهور ساختن نفس اماره و تمرکز فکر و خیال و پیدایش روح قناعت و...
زمخشری در یکی از مسافرتهای علمی زمستانی خود در خوارزم، یک پای خود را از دست داد پس از این واقعه از پای چوبی کمک می‌گرفت با همان حال مسافرتهای طولانی کرد و چند سال مجاور بیت‌الله بود. تولد زمخشری در سال ۴۶۷ هجری و وفاتش در سال ۵۳۸ واقع شده است.
۳ - مفاتیح الغیب یا تفسیر کبیر، تألیف محمدبن عمربن حسین بن حسن بن علی معروف به امام فخر رازی.
فخر رازی نیز از مشاهیر علمای اسلام است. خودش و تفسیرش و برخی افکار و آرائش در فلسفه و کلام در میان شیعه و سنی معروف است. تألیفات فراوان در رشته‌های مختلف دارد. فخر رازی در مازندران متولد شد و در ری سکنی گزید و به هرات و خوارزم مسافرت کرد و در زمان خود به کمال شهرت و اعتبار نائل گردید. فخر رازی در سال ۵۴۳ متولد و در سال ۶۰۶ در هرات درگذشت.
۴ - غرائب القرآن، معروف به تفسیر نیشابوری. این تفسیر نیز در ردیف تفاسیر درجه اول اهل تسنن به شمار می‌رود. مؤلف این تفسیر، حسن بن محمدبن حسین معروف به نظام نیشابوری یا نظام اعرج است. نظام اهل قم و ساکن نیشابور بوده است. وی مردی جامع بوده است. در ریاضیات و ادبیات تألیفاتی داشته است. وفات او در حدود سال ۷۳۰ واقع شده است.
۵ - کشف الاسرار. این تفسیر به فارسی است و ده جلد است. چند سال پیش در تهران چاپ شد. این تفسیر تألیف ابوالفضل رشیدالدین میبدی یزدی است که در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم می‌زیسته است. کشف‌الاسرار اخیرا چاپ شده است و کم و بیش جای خود را میان اهل فضل باز کرده است.
۶ - انوارالتنزیل و اسرار التأویل معروف به تفسیر بیضاوی. مؤلف این تفسیر، عبدالله بن عمربن احمد معروف به قاضی بیضاوی است. اهل بیضاوی فارس است. تفسیرش خلاصه و زبده‌ای است از کشاف و مفاتیح‌الغیب. این تفسیر مورد استفاده مرحوم

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

فیض کاشانی در تفسیر صافی بوده و شیخ بهائی بر آن حاشیه نوشته است. بیضاوی معاصر محقق طوسی و علامه حلی است و در اواخر قرن هفتم درگذشته است.

۷ - تفسیر ابن کثیر. مؤلف این تفسیر همان ابن کثیر معروف مورخ است که بیشتر به کتاب تاریخش به نام البدایهٔ والنهایهٔ معروف است. کنیه‌اش ابوالفداء است. ابن کثیر اصلا قرشی است، ساکن شام و شاگرد ابن تیمیه بوده است. تفسیرش در قاهره چاپ شده و خودش در سال ۷۷۴ درگذشته است.

۸ - الدرالمنثور تألیف جلال‌الدین سیوطی که از متبحرترین و پرتألیف‌ترین علمای اسلام است: برخی تألیفات او از قبیل الاتقان فی‌علوم القرآن از کتب نفیس شمرده می‌شود. در المنثور تفسیر به مأثور است یعنی آیات را با اخبار و روایاتی که در احادیث آمده تفسیر کرده است و از این جهت که جامع احادیث تفسیری اهل تسنن است بی‌نظیر است. در المنثور در تفاسیر اهل تسنن از نظر گردآوری احادیث مربوطه در ذیل آیات کریمه نظیر تفسیر برهان است در شیعه.

سیوطی اهل مصر است. گویند در هفت سالگی قرآن را حفظ کرد(۱) در ریحانهٔ الادب هفتاد و نه تألیف از او نام می‌برد. وفات سیوطی در ۹۱۰ یا ۹۱۱ واقع شده است.

۹ - تفسیر جلالین. این تفسیر تألیف دو نفر است: از حمدتا سوره کهف را که در حدود نصف قرآن است جلال‌الدین محمدبن احمد بن ابراهیم محلی که اصلا اهل یمن است و از اکابر علمای شافعیه است تألیف نمود جلال الدین محلی در سال ۸۶۴ درگذشت و موفق به اتمام آن نشد. از سوره کهف تا آخر قرآن را جلال‌الدین سیوطی سابق الذکر به همان سبک جلال الدین محلی تکمیل کرد و از همین رو به تفسیر جلالین معروف شد.

تفسیر جلالین - بنا به نقل ریحانهٔالادب(۲) بارها در ایران و مصر و هند چاپ شده است.

۱۰ - تفسیر قرطبی. مؤلف این تفسیر ابوبکر صائن الدین، یحیی بن سعدون اندلسی است که گویند در حدیث و نحو و لغت و تجوید و قرائت و تفسیر از اکابر

پاورقی:

(۱) ریحانهٔ الادب، جلد سوم، چاپ سوم، صفحه. ۱۴۸

(۲) ریحانه الادب جلد پنجم، چاپ سوم صفحه. ۲۵۰

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

وقت و مرجع استفاضه مشایخ عصر خود بوده است.
قرطبی اهل قرطبه اندلس(اسپانیا) است. در سال ۵۶۷ درگذشته است.
۱۱ - ارشاد العقل السلیم الی مزایا القرآن الکریم، معروف به تفسیر ابوالسعود. ابوالسعود مؤلف این تفسیر از اکابر علمای عثمانی در قرن دهم است. سلطان بایزید دوم از او به واسطه تألیف این تفسیر قدردانی و تجلیل فراوان کرد. پس از اشتغال به مقام قضا و جلوس به مسند قاضی القضاتی در سال ۹۵۲ مفتی و شیخ‌الاسلام بلاد عثمانی شد. تفسیرابوالسعود مکرر در قاهره چاپ شده است. من این تفسیر را ندیده‌ام ولی بعضی از محققین و اساتید درجه اول تفسیر عصر ما برای این تفسیر ارزش فراوانی قائلند. ابوالسعود در سال ۹۸۲ در گذشته است.
۱۲ - روح‌البیان. این تفسیر به فارسی و عربی مخلوط است. اشعار فارسی عرفانی زیادی در آن گنجانیده شده است. مؤلف این تفسیر شیخ اسماعیل حقی از علمای عثمانی است. در استانبول به وعظ و ارشاد مشغول بود و بعد به شهر بروسه از شهرهای ترکیه رفت. این مرد صوفی منش است، تفسیرش نیز ذوقی و عرفانی است. به واسطه عقاید صوفی مابانه مورد آزار معاصرینش واقع شد. شیخ اسماعیل حقی در سال ۱۱۲۷ درگذشته است.
۱۳ - روح المعانی. این تفسیر تالیف سید محمود بن عبدالله بغدادی حسنی حسینی معروف به آلوسی است. آلوسی شافعی مذهب بوده اما در بسیاری مسائل از فقه حنفی پیروی می‌کرده است آلوسی قصیده عینیه معروف عبدالباقی موصلی عمری در مدح امیرالمؤمنین علی علیه السلام را شرح کرده است. این قصیده همان است که سید کاظم رشتی معروف نیز آنرا شرح کرده و کتابش به شرح القصیده معروف است. آلوسی اهل عراق است. گویند: طائفه‌ای هستند در عراق به این نام که مشهورند و آلوس نام نقطه‌ای است در ساحل فرات(۱) آلوسی در سال ۱۲۷۰ درگذشته است.
۱۴ - فتح‌القدیر، این تفسیر تألیف محمدبن علی بن محمدبن عبدالله شوکانی یمنی است. شوکانی در شهر صنعای یمن بزرگ شد و در همانجا به مقام تدریس وافتا رسید شوکانی کتابی دارد به نام"نیل الاوطار من اسرار منتقی الاخبار"بیشتر شهرت شوکانی به واسطه این کتاب است. شوکانی در سال ۱۲۵۰ در گذشته است.
پاورقی:
(۱) ریحانةالادب، چاپ سوم، جلد اول، صفحه. ۵۹

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

چهارده تفسیری که نام بردیم ظاهرا معروفترین و مشهورترین و رائجترین تفاسیر اهل تسنن تا قرن سیزدهم است. در قرن چهاردهم در میان اهل تسنن نیز تفاسیر مهمی در مصر و سایر بلاد اسلامی نگارش یافته که ما از ذکر آنها خودداری کردیم. از چهارده مفسر نامبرده شش نفر چنانکه دیدیم ایرانی می‌باشند. بعضی از تفاسیری که ایرانیان نوشته‌اند در درجه اول قرار دارد و غالب آنها قبل از قرن هفتم نوشته شده است. دو نفر از چهارده نفر، یمنی، دو نفر از بلاد عثمانی، یک نفر اندلسی(اسپانیایی) یک نفر شامی یک نفر مصری، و یک نفر عراقی است.

چنانکه ملاحظه می‌شود در این خدمت گرانبها به اسلام یعنی قرائت و تفسیر غلبه با ایرانیان است ایرانیان مسلمان از همه مسلمانان دیگر بیشتر شور و نشاط و ایمان و اخلاص نشان داده‌اند.

حدیث و روایت

یکی از میدانهای خدمت ایرانیان به اسلام در صحنه علم و فرهنگ، فن حدیث است فن حدیث یعنی فن استماع و قرائت و ضبط و جمع و نقل سخنان رسول اکرم یا ائمه اطهار.

فن حدیث نیز مانند تفسیر به دو شاخه شیعی و سنی منقسم می‌گردد.

محرک اصلی مسلمین به فراگیری و جمع و نقل اخبار و احادیث اولا نیاز مسلمین به احادیث در امور دینی بود. ثانیا شخص رسول اکرم بنا بر روایت مسلم و قطعی شیعه و سنی مکرر مردم را تشویق می‌کرد که آنچه از او می‌شنوند ضبط کنند و برای آیندگان نقل نمایند لهذا از صدر اسلام مسلمین علاقه شدیدی به ضبط و نقل احادیث نبوی نشان می‌دادند، پس از انتشار اسلام و ورود ملل دیگر به جهان اسلام، صحابه رسول خدا که شرف محضر آن حضرت را دریافته بودند و از آن حضرت کم یا زیاد سخنان و قضایایی به یاد داشتند ارج و اهمیت فراوان یافتند. علاقه‌مندان به احادیث نبوی برای استماع حدیث از صحابه و یا تابعین(کسانی که صحابه را درک کرده بودند) از شهری به شهری و از منطقه‌ای به منطقه‌ای می‌رفتند. بسا که یک نفر برای تحقیق در صحت و سقم یک حدیث و برای استماع از یک راوی معتبر ده‌ها فرسنگ راه طی می‌کرد تا به محضر آن محدث راه می‌یافت و

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

حدیث مورد نظر خود را از او می‌شنید.

جرجی زیدان می‌گوید:

همینکه مسلمین در صدد فهم معانی قرآن برآمدند، طبعا به درک معانی گفته‌های حضرت رسول(ص) احتیاج یافته تا با فهم معانی احادیث نبوی معانی قرآن را بهتر درک کنند. و البته احادیث نبوی از صحابه روایت می‌شد، چه که آنان از پیغمبر اکرم آن را شنیده و حفظ کرده بودند و مسلمانان برای فهم احادیث به صحابه رجوع می‌کردند، ولی چون مسلمانان به کشور گشایی مشغول شدند، صحابه پیغمبر که از سران مهاجرین بودند در ممالک مختلف متفرق گشتند. از آنروز هر کس که می‌خواست حدیث یا احادیثی از پیغمبر اکرم بداند ناچار به دنبال صحابه به ممالک مختلف و نقاط مختلف می‌رفت و چه بسا که یک حدیثی را فقط یکی از آن صحابه از حضرت رسول شنیده بود و دیگران آن را نمی‌دانستند. پس کسی که دنبال جمع‌آوری و فراگرفتن احادیث برمی‌آمد ناچار به مکه و مدینه و بصره و کوفه و مصر و ری و سایر شهرها می‌رفت، در هر نقطه‌ای علم و حدیثی می‌آموخت. این همان است که مسلمانان آن را"رحله"در طلب علم می‌نامند(۱).

علاقه و شور مسلمانان به نقل و ضبط و استماع احادیث نبوی از زمان خود آن حضرت آغاز گشت، و به حکم اینکه هر وقت تقاضای یک کالا زیاد شود کالاهای تقلبی هم به بازار می‌آید گروهی از ضعیف الایمانان در زمان خود آن حضرت احادیثی از آن حضرت نقل و روایت کردند که اساسی نداشت و خود آن وجود مبارک در صدد تکذیب برآمد. در یک خطابه عمومی پیدایش کذابین و وضاعین را اعلام فرمود آنگاه برای اینکه معیاری اصیل معرفی کند قرآن کریم را معیار صحت و سقم احادیث منقوله و منسوبه به خودش قرار داد.

با اینکه اهتمام به استماع و ضبط و نقل احادیث هم در میان عامه وجود داشت و هم در میان پیروان اهل البیت، یک تفاوت اساسی در قرن اول هجری میان عامه و میان پیروان اهل‌البیت بود، و آن اینکه عامه در مدت یک قرن به پیروی از

پاورقی:

(۱) تأسیس الشیعة، صفحه. ۲۸۴

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

دستور خلیفه دوم و نظر برخی صحابه دیگر، نوشتن و کتابت حدیث را مکروه می‌شمردند به عذر اینکه حدیث با قرآن مشتبه نشود و یا اهتمام به حدیث جای اهتمام به قرآن را نگیرد. ولی پیروان اهل‌البیت از همان صدر اول، همچنانکه نسبت به استماع و ضبط و نقل احادیث اهتمام می‌ورزیدند نسبت به کتابت آنها نیز اهتمام داشتند.

عامه در اول قرن دوم متوجه اشتباه خود شدند و این سد که وسیله خلیفه دوم به وجود آمده بود، در قرن دوم به دست عمربن عبدالعزیز خلیفه اموی زاهد که خود از طرف مادر از احفاد خلیفه دوم بود شکسته شد. این بود که؟

شیعه حداقل یک قرن در تدوین و کتابت حدیث از اهل تسنن جلو افتاد.

علامهٔ جلیل و محقق و متتبع عالیقدر، مرحوم سید حسن صدر در کتاب نفیس تأسیس الشیعه از صحیح مسلم و فتح الباری ابن حجر نقل می‌کند که گفته‌اند:

«صحابه در نوشتن حدیث اختلاف نظر داشتند. عمر بن الخطاب، عبدالله بن مسعود و ابوسعید خدری و جمعی دیگر مکروه می‌شمردند، اما علی بن ابی طالب علیه‌السلام و انس بن مالک و برخی دیگر برخلاف نظر می‌دادند، لهذا پیروان علی از صدر اسلام به نوشتن احادیث پرداختند برخلاف پیروان عمر. تا آنکه در قرن دوم اجتماع شد بر ضد نظر عمر(۱).

اولین و دومین کتاب حدیثی شیعه یکی کتابی است به خط علی علیه‌السلام که در نزد ائمه اطهار علیه‌السلام بوده و ائمه گاهی آنرا به دیگران ارائه می‌داده‌اند و یا از آن نقل می‌کرده‌اند که در کتاب علی چنین آمده است، دیگر کتابی است به نام مصحف فاطمه علیهاالسلام.

از این دو کتاب که بگذریم، اولین کتاب حدیثی، کتاب ابو رافع غلام آزاد شده رسول خدا است که در سنن و احکام و قضایا نوشته است. ابورافع یک غلام قبطی است که رسول خدا او را آزاد کرد. او و دو فرزندش عبیدالله وعلی از شیعیان امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به شمار می‌روند. نام عبیدالله بن ابی رافع به عنوان کاتب یا خزانه‌دار امیرالمؤمنین در زمان خلافت آن حضرت زیاد در کتب یاد می‌شود.

پاورقی

(۱) تأسیس الشیعه، صفحه ۲۸۰

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

علمای شیعه مانند نجاشی درالفهرست او را اول مصنف شیعه دانسته‌اند(۱).
بعد از ابورافع، سلمان فارسی کتاب حدیث کرده است. اثر سلمان فارسی درباره شرح و توضیح حدیث جاثلیق رومی بوده است که بعد از وفات رسول اکرم به مدینه برای تحقیق آمد(۲).
پس از سلمان نام عده دیگر از قبیل ابوذر غفاری و اصبغ بن نباته و دیگران برده می‌شود. سلیم بن قیس از صحابه امیرالمؤمنین تالیفی دارد که اخیرا به طبع رسیده است(۳).
در طبقه بعد کتابی که از شیعه باقی مانده و طبقه به طبقه روایت شده است"صحیفه سجادیه"است، وفات امام سجاد در اواخر قرن اول است و این اثر جاوید که به نام زبور آل محمد معروف شده است از نیمه دوم قرن اول به صورت مکتوب دست به دست نقل و روایت شده است.
نیمه اول قرن دوم یعنی زمان امام باقر و امام صادق علیهماالسلام که تا حدودی برای شیعه آزادی بوده است دوره اوج نقل و روایت و ضبط و کتاب حدیث است نام چهار هزار نفر برده می‌شود که از محضر امام صادق استفاده کرده‌اند اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهماالسلام چهارصد کتاب حدیثی تألیف کرده‌اند که به"اصول اربعماه"معروف است، مؤلفان این کتابها از ملیتهای مختلفند.
در دوره بعد، یعنی اواخر قرن سوم و اوائل قرن چهارم، تألیف جوامع حدیث رائج شد. کتب حدیثی که امروز در میان شیعه و سنی موجود است همان جوامع است و در این دوره است که ایرانیان نبوغ خود و هم اخلاص و صمیمیت خود را نسبت به اسلام در این زمینه نشان داده‌اند.
بدیهی است که ما نمی‌توانیم همه ایرانیانی که در طبقات مختلف اهل حدیث بوده‌اند یاد کنیم. زیرا این کار به تنهائی مستلزم تألیف چند جلد کتاب است، در اینجا معروفترین و معتبرترین کتب حدیث شیعه و سنی را نام می‌بریم تا معلوم گردد اکثریت قریب به اتفاق نویسندگان جوامع حدیث شیعه و سنی ایرانی بوده‌اند. بحث
پاورقی
(۱) همان، ص ۲۸۰.
(۲) قسمت‌هائی از این حدیث در کتاب توحید صدوق به طور متفرق ذکر شده. رجوع شود به آن کتاب، چاپ مکتبةالصدوق در سال ۱۳۸۷ صفحات ۲۸۲ و ۲۸۶ و۳۱۶
(۳) تاسیس الشیعه، ص ۲۸۰.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

خود را از جوامع حدیث شیعه آغاز می‌کنیم.
۱ - کافی - تألیف ثقةالاسلام، شیخ المحدثین، ابوجعفر محمدبن یعقوب کلینی رازی.
این مرد بزرگ از یک ده به نام"کلین"از دهات نزدیک شهر ری در اطراف تهران است، خاندان وی در آن ده از محدثان شیعه بوده‌اند، پدرش یعقوب و دائیش علان در همین ده زندگی می‌کردند کلینی از کودکی حدیث آموخت.

سپس برای ادامهٔ تحصیل به شهر ری رفت. کلینی از کسانی است که «رحلهٔ» حدیثی داشته است؛ یعنی برای اخذ و جمع احادیث و درک خدمت اساتید فن مسافرتها کرده است. بیست سال آخر عمر خود را در بغداد گذرانید ودر همان جا درگذشت و در همان بیست سال کتاب کافی را تألیف کرد.
کتاب کافی یک دوره حدیث شیعه است که از اصول عقاید گرفته تا اخلاقیات و فروع. در حدود شانزده‌هزار حدیث در این کتاب گردآورده است. این کتاب معتبرترین کتاب حدیث شیعه است. کلینی در سال ۳۲۹ درگذشته است.

۲ - من لایحضره الفقیه تألیف رئیس المحدثین ابوجعفر محمدبن علی بن بابویه قمی معروف به صدوق، خودش و پدرش از بزرگان طراز اول علماء شیعه‌اند و خاندان صدوق یک خاندان معروف است در شیعه. صدوق در حدود سیصد تألیف و تصنیف داشته است. نام"من لایحضره الفقیه"را که به معنی"خودآموز فقه"است از کتاب"من لایحضره الطبیب"محمدبن زکریای رازی اقتباس کرده است که به معنی "خود آموز طب"است. کتاب من لایحضره الفقیه مشتمل بر پنج هزار و نهصد و بیست حدیث است.
شیخ صدوق نیز رحله حدیثی داشته است. در جوانی به بغداد مسافرت کرد. مشایخ بزرگ از محضرش استفاده می‌کردند و با اعجاب و تحسین به وی می‌نگریستند شیخ صدوق برای ملاقات با سایر رجال حدیث که در خراسان می‌زیسته‌اند به شهرهای نیشابور، طوس، سرخس، مرو، بخارا، فرغانه مسافرت کرد. در مقدمه من لایحضره الفقیه به این مسافرت اشاره می‌کند.
وفات شیخ صدوق در ۳۸۱ واقع شد و در نزدیکی حضرت عبدالعظیم در محلی که هم اکنون به نام خودش معروف است دفن شد.
۳ - تهذیب الاحکام، تألیف شیخ الطائفه ابوجعفر محمدبن الحسن الطوسی قبلاً در

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

عداد مفسرین ذکری از این نابغه عظیم شد. این مرد در اکثر علوم اسلامی مانند ادبیات. کلام، تفسیر، فقه، حدیث، رجال، متبحر و در درجه اول بوده است. اول کسی است که فقه را با تألیف کتاب مبسوط وارد مرحله جدیدی کرد. شیخ طوسی تعداد سیزده هزار و پانصد و نود حدیث در کتاب تهذیب الاحکام که همه در فروع است گرد آورده است.

۴ - استبصار. این کتاب نیز تألیف شیخ‌الطائفه ابوجعفر طوسی است. این کتاب مشتمل بر پنجهزار و پانصد و یازده حدیث است. شیخ طوسی در سال ۴۶۰ درگذشته است.

چهار کتاب نامبرده در شیعه به نام"کتب اربعه"معروف است و معتبرترین کتب حدیث شیعه به شمار می‌رود مولفین این کتب که هر سه نام محمد دارند و کنیه هرسه شان ابوجعفر است به محمدین ثلثه متقدم معروفند.

پس از این چهار کتاب سه جامع حدیثی دیگر در شیعه هست که معروفترین جوامع است:

۱ - بحارالانوار تالیف شیخ‌الاسلام، علامۀ المحدثین محمدباقربن محمدتقی مجلسی. این کتاب جامع ترین کتب حدیث است، آنچه در سایر کتب حدیث به طور متفرق موجود بوده در این کتاب یکجا جمع آمده است. هدف مؤلف بیشتر جلوگیری از تلف شدن کتب حدیث بوده است. لهذا صحیح و سقیم یکجا ذکر شده است. مجلسی در سال ۱۱۱۱ درگذشته است.

۲ - وافی، تألیف حکیم و عارف و محدث مشهور محمدبن المرتضی معروف به ملامحسن فیض کاشانی. این کتاب جامع کتب اربعه با حذف مکررات است مرحوم فیض در حدود دویست تالیف در رشته‌های مختلف دارد، وفات وی همچنانکه قبلا گفته شد در سال ۱۱۹۱ واقع شده است.

۳ - وسائل الشیعه. تألیف محدث متبحر محمدبن الحسن الشامی معروف به شیخ حر عاملی. در این کتاب جنبه مراجعه فقهی بیشتر رعایت شده است. سعی شده است ترتیب و تکثیر ابواب متناسب با مسائلی باشد که در فقه عنوان می‌شود، و لهذا احادیث را قطعه قطعه کرده و هر قطعه را در محل مربوط به خود آورده است. شیخ حرعاملی معاصر مجلسی است. این دو محدث بزرگ از یکدیگر روایت می‌کنند وفات شیخ حر در سال ۱۱۰۴ در مشهد مقدس واقع شده است و قبرش هم اکنون در

کتابخانۀ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

صحن شمالی حضرت رضا علیه‌السلام معروف است.
نویسندگان این سه کتاب که آنها نیز مانند پیشینیان خودنام محمد دارند به محمدین ثلثه متأخر معروفند.
از این هفت جامع که بگذریم به چند جامع دیگر برمیخوریم که با ارزش و واجد اهمیتند، از قبیل عوالم عبدالله بن نورالله بحرینی، و جامع الاحکام سید عبدالله شبر ومستدرک الوسائل مرحوم حاج میرزا حسین نوری. کتاب اخیر، مخصوصا، که کمتر از یک قرن از تألیف آن می‌گذرد جای شایسته‌ای برای خود باز کرده است.
همچنانکه معلوم گشت از شش نفر محدث بزرگ شیعه پنجنفر ایرانی و یک نفر جبل عاملی(شامی) است و از سه نفر محدث دیگر نیز یکی ایرانی است.

اما احادیث اهل تسنن: در میان اهل تسنن اول کسی که تدوین حدیث کرد عبدالملک بن جریح است که در قرن دوم می‌زیسته است. عبدالملک بن جریح عرب نیست و ظاهرا ایرانی نیز نیست. این مرد در سال ۱۴۴ درگذشته است.
اولین جامع حدیثی اهل تسنن موطا مالک بن انس است که الان موجود است. مالک، عرب و عرب نژاد است و یکی از امامهای چهارگانه اهل تسنن است.
در میان کتب حدیث اهل تسنن شش کتاب است که به صحاح سته معروف است ما برای اینکه معیاری از شرکت ایرانیان مسلمانان در تدوین کتب حدیث اهل تسنن به دست داده باشیم همان کتابها را با مؤلفین آنها معرفی می‌کنیم.
۱ - صحیح بخاری، تألیف محمدبن اسماعیل بخاری. این کتاب معتبرترین کتاب حدیث در میان اهل تسنن به شمار می‌رود، بخاری در مدت ۱۶ سال این کتاب را تألیف کرده است. بنابر نقل ابن خلکان در"وفیات الاعیان"(۱) و محدث قمی درالکنی والالقاب، بخاری گفته است هیچ حدیثی را وارد کتابم نکردم مگر آنکه قبلا غسل کردم و دو رکعت نماز به جا آوردم. درباره حافظه نیرومند بخاری سخنانی گفته شده است. بخاری اصلا اهل بخارا است و در طلب حدیث به شهرهای خراسان و عراق عجم، و عراق عرب، و حجاز و شام و مصر سفر کرده است و عاقبت به بغداد آمده و مورد توجه اهل فضل قرار گرفته است. وفات وی در سال ۲۵۶ در یکی از

پاورقی:
(۱) جلد ۳ صفحه ۳۳۰

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

قراء سمرقند به نام"خرتنگ"واقع شده است.

۲ - صحیح مسلم. مؤلف این کتاب مسلم بن حجاج نیشابوری است، پس از صحیح بخاری معتبرترین کتاب حدیث در نزد اهل تسنن، صحیح مسلم است. برخی آن را بر صحیح بخاری ترجیح می‌دهند مسلم به عراق و حجاز و مصر و شام در طلب حدیث مسافرت کرد و مدتی در نیشابور ملازم بخاری بوده است. مسلم در سال ۲۶۱ در نصرآباد نیشابور درگذشته است.

۳ - سنن ابوداود. مؤلف این کتاب سلیمان بن اشعث معروف به ابوداود سجستانی است، اهل سیستان است، او نیز به شهرهای مختلف برای اخذ حدیث مسافرت کرده و معاصر احمدبن حنبل بوده است. ابوداود ظاهرا یک ایرانی عرب نژاد است. وفاتش در سال ۲۷۵ واقع شده است.

۴ - جامع ترمذی، نویسنده کتاب محمد بن عیسی ترمذی، از شاگردان بخاری است درسال ۲۷۹ در گذشته است ترمذ که موطن ترمذی است از بلاد ماوراءالنهر است.

۵ - سنن نسأی مؤلف این کتاب ابوعبدالرحمن احمدبن علی بن شعیب نسأی است. این مرد نیز در طلب حدیث مسافرتها کرده است در خلال مسافرت که به شام رسید مردم آنجا را از علی علیه‌السلام منحرف دید، لهذا کتاب خصائص را در فضائل علی علیه‌السلام و اهل بیت نوشت در این کتاب بیشتر از احمد بن حنبل روایت کرده است. عادتش این بود که یک روز در میان روزه می‌گرفت. ابن خلکان می‌نویسد: در دمشق از او راجع به فضائل معاویه پرسش شد بنا بر روایتی، جواب داد: جز این در فضیلت معاویه حدیثی نمی‌دانم که پیغمبر(آنجا که مکرر دنبال معاویه فرستاد و فرستاده آمد و گفت مشغول خوردن است) درباره‌اش فرمود:"خدا شکمش را سیر نکند"نظر به تمایل شیعی و ضد اموی نسائی، مردم شام او را سخت کتک زدند، در اثر همان کتکها مرد، گویند چون احساس کرد می‌خواهد بمیرد به مکه رفت و در آنجا مرد نساء از توابع خراسان است و وفات نسائی در سال ۳۰۳ واقع شده است.

۶ - سنن ابن ماجه، نویسنده این کتاب محمدبن یزیدبن ماجه قزوینی است به عراق و حجاز و مصر و شام برای طلب حدیث مسافرت کرده است و در سال ۲۷۳ در گذشته است.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

چنانکه دیدیم، همچنانکه مؤلفان"کتب اربعه"شیعه که معتبرترین کتب حدیث شیعه است ایرانی بوده‌اند، مؤلفان"صحاح سته"اهل تسنن نیز که معتبرترین کتب اهل تسنن است ایرانی هستند، اعم از ایرانی ایرانی نژاد یا ایرانی عرب نژاد.
علاوه بر مؤلفان"صحاح سته"در میان معاریف و مشاهیر محدثین اهل تسنن که به عنوان"حافظ"و یا سایر عناوین حدیثی معروفند و کتب حدیثی مهم و ذی قیمتی از نظر احادیث اهل سنت تألیف کرده‌اند، علمای ایرانی فراوانند ما برای احتراز از تطویل از ذکر نام آنها خودداری می‌کنیم.

فقه و فقاهت

از مهمترین فنون علمی اسلامی، فن فقه است. فن فقه عبارت است از فن استخراج و استنباط احکام از مدارک: کتاب، سنت، اجماع، عقل. علم فقه یک علم نظری است، برخلاف حدیث که صرفا نقلی و حفظی است.
مسلمین از قرن اول به"اجتهاد"پرداختند اجتهاد به مفهوم صحیح از لوازم دینی مانند اسلام است که از طرفی دین همگانی است، به قوم و نژاد و منطقه‌ای اختصاص ندارد، و از طرف دیگر همه زمانی است و دین خاتم است و در همه شرایط متغیر روزگار که لازمه تمدن بشری است حاکم است.
برخی می‌پندارند که اجتهاد در میان اهل تسنن در قرن اول پیدا شد و در میان شیعه در قرن سوم. علت تاخر شیعه را در فقه بی‌نیازی شیعه از اجتهاد به واسطه حضور ائمه اطهار، معرفی می‌کنند. اما همچنانکه ما در مقاله‌های "اجتهاد در اسلام"(۱) و الهامی از شیخ الطائفه"(۲) اثبات کرده‌ایم این نظر اشتباه است.
فقه بمعنی فن استنباط و استخراج و تطبیق اصول و کلیات بر جزئیات از صدر اول هم در میان شیعه وجود داشته و هم در میان اهل سنت، با اختلافات اساسی که از نظر منابع فقه و اعتماد یا عدم اعتماد به رأی و قیاس میان این دو فرقه اسلامی
پاورقی:
(۱) نشریه سالانه مکتب تشیع، شماره ۳ و کتاب ده گفتار.
(۲) کتاب هزاره شیخ طوسی جلد دوم و یادنامه شیخ طوسی جلد سوم.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

وجود داشته است. اهل تسنن مدعی هستند اول فرد مسلمانی که اجتهاد کرد، معاذبن جبل از اصحاب رسول خدا است که به امر آن حضرت سفری برای تبلیغ اسلام به یمن رفت و داستانش معروف است.
علامه فقید، سید حسن صدر، در کتاب تأسیس الشیعه می‌نویسد: "اولین کتاب فقهی شیعه در عصر امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام وسیله عبیدالله بن ابی رافع، که کاتب و خزانه‌دار آن حضرت بود تألیف شد"ما قبلا از عبیدالله و پدرش در شمار مؤلفان کتب حدیث یاد کردیم.
ابن‌الندیم در الفهرست عده‌ای از کتابهای فقهی شیعه و مؤلفان آنها را در عصر ائمه علیهم‌السلام تحت عنوان"فقهاء الشیعه"نام می‌برد. عده‌ای از فقهاء عصر ائمه ایرانی بوده‌اند، ولی البته نسبت به فقهاء غیر ایرانی آن عصر در اقلیتند.
بطور کلی در فقهاء شیعه چه در عصر ائمه علیهم‌السلام و چه در اعصار بعد تا حدود قرن هفتم اکثریت را فقهاء غیر ایرانی تشکیل می‌داده‌اند قدمای فقهاء شیعه که در حال حاضر کتب‌شان در دست است و در کتب فقهی آراء و نظریاتشان نقل می‌شود غالبا غیر ایرانی می‌باشند.
در طبقه قدما، صدوق اول علی بن حسین بن بابویه قمی، و صدوق دوم محمد بن علی بن الحسین، بلکه همه آل بابویه از قبیل شیخ منتجب الدین رازی که از احفاد حسین بن علی ابن بابویه قمی است، و همچنین شیخ الطائفه ابوجعفر طوسی و شیخ سلار بن عبدالعزیز دیلمی صاحب کتاب مراسم و شاگرد شیخ مفید و سید مرتضی، و ابن حمزه طوسی صاحب کتاب وسیله، و عیاشی سمرقندی که قبلا در عداد مفسرین نامش برده شد و گفتیم ابن الندیم کتب فقهی زیادی از او نام می‌برد و مدعی است که کتبش در خراسان رواج فراوانی دارد همه ایرانی هستند.
ولی در مقابل، عده بیشتری از فقهاء شیعه را تا قرن هفتم می‌بینیم که غیر ایرانی هستند، از قبیل ابن جنید، ابن ابی عقیل، شیخ مفید، سید مرتضی علم‌الهدی، قاضی عبدالعزیز بن براج، ابوالصلاح حلبی، سید ابوالمکارم ابن زهره. ابن ادریس حلی، محقق حلی، علامه حلی و غیر اینها که ذکر خواهیم کرد.
علت این مطلب واضح است، شیعه در آن دوره‌ها در ایران در اقلیت بوده است. شیعیان لبنان، حلب، عراق ظاهرا از شیعیان ایران هم بیشتر بوده‌اند و هم شرائط مساعدتری داشته‌اند.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

از قرن هفتم به بعد، مخصوصا در سه چهار قرن اخیر اکثریت فقهاء شیعه را ایرانیان تشکیل داده و میدهند. در عین حال در همین دوره‌های اخیر برخی فقهای شیعه از میان عرب برخاسته‌اند که فوق‌العاده مقام شامخی دارند از قبیل شیخ جعفر کاشف الغطاء و شیخ محمدحسن صاحب جواهر الکلام(۱) رضوان الله علیهم اجمعین.

بی‌مناسبت نیست تاریخچه مختصری از فقه و فقهاء شیعه از زمان غیبت صغرا تا عصر حاضر ذکر کنیم تا ضمن اینکه سهم ایرانیان در فقه شیعه روشن می‌شود، تسلسل و تداوم این رشته فرهنگی اسلامی در طول تقریبا هزار و صد سال که بدون وقفه ادامه یافته است نیز روشن شود.
علم فقه، یعنی فقه مدون که در آن کتاب تدوین و تألیف شده است و آن کتب هم اکنون نیز موجود است، سابقه هزار و صد ساله دارد. یعنی از ۱۱ قرن پیش تاکنون بدون وقفه حوزه‌های تدریسی فقهی برقرار بوده است، استادان شاگردانی تربیت کرده‌اند و آن شاگردان به نوبه خود شاگردان دیگری تربیت کرده‌اند تا عصر حاضر. و این رابطه استاد و شاگردی قطع نشده است.
البته علوم دیگر مانند فلسفه، منطق، ریاضیات، طب سابقه بیشتری دارند و کتابهائی از زمانهای دورتر در این علوم در دست است، ولی در هیچیک از آن علوم شاید نتوان این چنین حیات متسلسل و متداومی که بدون وقفه ولاینقطع رابطه استاد و شاگردی در آن محفوظ باشد نشان داد، فرضا هم
در علم دیگری وجود داشته باشد منحصر به جهان اسلام است، یعنی تنها در جهان اسلام است که علوم سابقه حیاتی متسلسل و منظم هزار ساله و بیشتر دارند که وقفه‌ای در بین حاصل نشده است. ما بعدا راجع به تسلسل و تداوم فلسفه و عرفان هم بحث خواهیم کرد.
خوشبختانه یکی از مسائلی که مورد توجه علمای مسلمین بوده است اینست که طبقات متسلسل ارباب علوم را مشخص سازند. این کار در درجه اول نسبت به علمای حدیث انجام یافته است ودردرجات بعدی برای علمای علوم دیگر ما کتابهای زیادی به این عنوان داریم مانند طبقات الفقهاء ابواسحاق شیرازی، طبقات الاطباء ابن ابی اصیبعه، طبقات النحویین و طبقات الصوفیه ابوعبد الرحمن سلمی.

پاورقی:
(۱) هر چند بعضی مدعی هستند(مکارم الاثار جلد ۵) که ایشان اصفهانی الاصل می‌باشند.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

ولی با کمال تأسف تا آنجا که این بنده اطلاع دارد، آنچه درباره طبقات فقهاء نوشته شده از اهل تسنن و مربوط به آنها است، درباره طبقات فقهاء شیعه تاکنون کتابی نوشته نشده است لهذا برای کشف طبقات فقهاء شیعه از لابلای کتب تراجم و یا کتب اجازات که مربوط است به طبقات راویان حدیث باید استفاده کرد.

ما در اینجا نمی‌خواهیم طبقات فقهاء شیعه را به تفصیل بیان کنیم، بلکه می‌خواهیم شخصیتهای برجسته و به نام فقهاء را که آراءشان مورد توجه است با ذکر کتابهای فقه ذکر کنیم، ضمنا طبقات فقهاء نیز شناخته می‌شوند.

تاریخ فقهاء شیعه را از زمان غیبت صغرا(۲۶۰ - ۳۲۰) آغاز می‌کنیم بدو دلیل: یکی اینکه: عصر قبل از غیبت صغری عصر حضور ائمه اطهار است و در عصر حضور، هر چند فقهاء و به معنی صحیح کلمه مجتهدین و ارباب فتوا که ائمه اطهار آنها را به فتوا دادن تشویق می‌کرده‌اند بوده‌اند، ولی خواه ناخواه فقهاء، به علت حضور ائمه اطهار علیهم السلام تحت‌الشعاع بوده‌اند، یعنی مرجعیت آنها در زمینه دستنارسی به ائمه بوده است و مردم حتی الامکان سعی می‌کردند به منبع اصلی دست یابند و خود آن فقهاء نیز مشکلات خود را تا حد مقدور و ممکن با توجه به بعد مسافتها و سایر مشکلات با ائمه اطهار در میان می‌گذاشتند. دیگر اینکه علی الظاهر فقه مدون ما منتهی می‌شود به زمان غیبت صغرا، یعنی تألیف و اثری فقهی قبل از آن دوره از فقهاء شیعه فعلا در دست نداریم یا این بنده اطلاع ندارد.

ولی به هر حال در شیعه نیز فقهاء بزرگی در عصر ائمه اطهار وجود داشته است که با مقایسه به فقهاء معاصر آنها از سایر مذاهب ارزش آنها معلوم و مشخص می‌شود. ابن الندیم فن پنجم از مقاله ششم کتاب بسیار نفیس خود را که به نام فهرست ابن الندیم شهرت و اعتبار جهانی دارد اختصاص داده به"فقهاءالشیعه"و در ذیل نامهای آنها از کتابهای آنها در حدیث یا فقه یاد می‌کند. درباره حسین بن سعید اهوازی و برادرش می‌گوید"اوسع اهل زمانهما علما بالفقه والاثار والمناقب"یا درباره علی بن ابراهیم قمی می‌گوید:"من العلماء الفقهاء"و درباره محمدبن حسن بن احمدبن الولید قمی می‌گوید: وله من الکتب کتاب الجامع فی الفقه ولی ظاهرا کتب فقهیه آنها به این شکل بوده است که در هر بابی احادیثی که آنها را معتبر می‌دانسته‌اند و بر طبق آنها عمل می‌کرده‌اند ذکر می‌کرده‌اند، آن کتابها هم حدیث بود و هم نظر مؤلف کتاب.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

محقق حلی در مقدمه معتبر می‌گوید

"نظر به اینکه فقهاء ما رضوان‌الله علیهم زیادند و تألیفات فراوان دارند و نقل اقوال همه آنها غیر مقدور است، من به سخن مشهورین به فضل و تحقیق و حسن انتخاب اکتفا کرده‌ام و از کتب این فضلا به آنچه اجتهاد آنها در کتابها هویدا است و مورد اعتماد خودشان بوده است اکتفا کرده‌ام. از جمله کسانی که نقل می‌کنم(از قدمای زمان ائمه) حسن بن محبوب، احمدبن ابی نصر بزنطی، حسین بن سعید (اهوازی) فضل بن شاذان(نیشابوری) یونس بن عبدالرحمان و از متأخران محمدبن بابویه قمی(شیخ صدوق) و محمدبن یعقوب کلینی. و از اصحاب فتوا علی بن بابویه قمی، اسکافی، ابن ابی عقیل، شیخ مفید سید مرتضی علم‌الهدی، شیخ طوسی است..."

محقق با آنکه گروه اول را اهل نظر و اجتهاد و انتخاب می‌داند، آنها را به نام اصحاب فتوا یاد نمی‌کند، زیرا کتب آنها در عین اینکه خلاصه اجتهادشان بوده است به صورت کتاب حدیث و نقل بوده است نه به صورت فتوا. اینکه ما بحث خود را از مفتیان اولی که در زمان غیبت صغرا بوده‌اند آغاز می‌کنیم.

۱ - علی بن بابویه قمی متوفا در سال ۳۲۹، مدفون در قم. پدر شیخ محمدبن علی بن بابویه معروف به شیخ صدوق است که در نزدیکی شهر ری مدفون است. پسر محدث است و پدر، فقیه و صاحب فتوا. معمولا این پدر و پسر به عنوان"صدوقین"یاد می‌شوند.

۲ - یکی دیگر از فقهاء به نام و معروف آن زمان که معاصر با علی بن بابویه قمی است، بلکه اندکی بر او تقدم زمانی دارد، عیاشی سمرقندی صاحب تفسیر معروف است. او مردی جامع بوده است، گرچه شهرتش به تفسیر است، او را از فقهاء شمرده‌اند. کتب زیادی در علوم مختلف و از آن جمله در فقه دارد. ابن‌الندیم در الفهرست می‌گوید: کتب او در خراسان رواج فراوان دارد. در عین حال ما تاکنون ندیده‌ایم که در فقه آراء او نقل شده باشد، شاید کتب فقهی او از بین رفته است.

عیاشی، ابتداء سنی بود و بعد شیعه شد، ثروت فراوانی از پدر به او ارث رسید و او همه آنها را خرج جمع آوری و نسخه برداری کتب و تعلیم و تعلم و تربیت شاگرد کرد.

بعضی جعفر بن قولویه را که استاد شیخ مفید بوده است(در فقه) همدوره

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

علی بن بابویه و قهرا از فقهای دوره غیبت صغرا شمرده‌اند و گفته‌اند که جعفربن قولویه شاگرد سعد بن عبدالله اشعری معروف بوده است(۱) ولی با توجه به اینکه او استاد شیخ مفید بوده است و در سال ۳۶۷ و یا ۳۶۸ درگذشته است نمی‌توان او را معاصر علی بن بابویه و از علمای غیبت صغرا شمرد، آنکه از علمای غیبت صغرا است پدرش محمد بن قولویه است.

۳ - ابن ابی عقیل عمانی، گفته‌اند: یمنی است، عمان از سواحل دریای یمن است، تاریخ وفاتش معلوم نیست، در آغاز غیبت کبرا می‌زیسته است.

بحرالعلوم گفته است که او استاد جعفربن قولویه بوده است و جعفربن قولویه استاد شیخ مفید بوده است. این قول از قول بالا که جعفربن قولویه را همدوره علی بن بابویه معرفی کرده است اقرب به تحقیق است. آراء ابن ابی عقیل در فقه زیاد نقل می‌شود، او از چهره‌هائی است که مکرر به نام او در فقه برمی‌خوریم.

۴ - ابن جنید اسکافی، از اساتید شیخ مفید است گویند که در سال ۳۸۱ درگذشته است. گفته‌اند که تألیفات وآثارش به پنجاه می‌رسد. فقهاء از ابن الجنید و ابن ابی عقیل سابق الذکر به عنوان "القدیمین" یاد می‌کنند، آراء ابن الجنید همواره در فقه مطرح بوده و هست.

۵ - شیخ مفید، نامش محمدبن محمدبن نعمان است. هم متکلم است و هم فقیه. ابن‌الندیم در فن دوم از مقاله پنجم الفهرست که درباره متکلمین شیعه بحث می‌کند از او بعنوان"ابن المعلم"یاد می‌کند و ستایش می‌نماید. در سال ۳۳۶ متولد شده و در ۴۱۳ درگذشته است کتاب معروف او در فقه به نام مقنعه است و چاپ شده و موجود است. شیخ مفید از چهره‌های بسیار درخشان شیعه در جهان اسلام است. ابویعلی جعفری که داماد مفید بوده است گفته است که مفید شبها مختصری می‌خوابید، باقی را به نماز یا مطالعه یا تدریس یا تلاوت قرآن مجید می‌گذرانید. شیخ مفید شاگرد شاگرد ابن ابی‌عقیل است.

۶ - سید مرتضی معروف به علم الهدی، متولد ۳۵۵ و متوفا ۴۳۶ علامه حلی او را معلم شیعه امامیه خوانده است. مردی جامع بوده است، هم ادیب بوده و هم متکلم و هم فقیه. آراء فقهی او مورد توجه فقهاء است. کتاب معروف او در فقه یکی

پاورقی:

(۱) الکنی و الالقاب

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

کتاب انتصار است و دیگر کتاب جمل العلم و العمل. او و برادرش سید رضی جامع نهج‌البلاغه نزد شیخ مفید سابق الذکر تحصیل کرده‌اند.

۷ - شیخ ابوجعفر طوسی، معروف به شیخ الطائفه، از ستارگان بسیار درخشان جهان اسلام است. در فقه و اصول و حدیث و تفسیر و کلام و رجال تالیفات فراوان دارد

اهل خراسان است، در سال ۳۸۵ متولد شده و در سال ۴۰۸ یعنی در سال ۲۳ سالگی به بغداد که آنوقت مرکز بزرگ علوم و فرهنگ اسلامی بود مهاجرت کرد و تا پایان عمر در عراق ماند و پس از استادش سید مرتضی ریاست علمی و فتوائی شیعه به او منتقل شد. مدت پنج سال پیش شیخ مفید درس خوانده است سالیان دراز از خدمت شاگرد مبرز شیخ مفید یعنی سید مرتضی بهره‌مند شده است. استادش سید مرتضی در سال ۴۳۶ درگذشت و او ۲۴ سال دیگر بعد از استادش در قید حیات بود. دوازده سال بعد از سید در بغداد ماند ولی بعد به علت یک سلسله آشوبها که خانه و کتابخانه‌اش به تاراج رفت به نجف مهاجرت کرد و حوزه علمیه را در آنجا تأسیس کرد و در سال ۴۶۰ در همانجا درگذشت. قبرش در نجف معروف است.

شیخ طوسی کتابی در فقه دارد به نام النهایه که در قدیم‌الایام کتاب درسی طلاب بوده است، کتاب دیگری دارد به نام مبسوط که فقه را وارد مرحله جدیدی کرده است و در عصر خودش مشروحترین کتاب فقهی شیعه بوده است. کتاب دیگری دارد به نام خلاف که در آنجا هم آراء فقهاء اهل سنت را ذکر کرده و هم رأی شیعه را. شیخ طوسی کتابهای دیگر نیز در فقه دارد. قدما تا حدود یک قرن پیش اگر در فقه"شیخ"به طور مطلق می‌گفتند مقصود شیخ طوسی بود و اگر شیخان می‌گفتند مقصود شیخ مفید و شیخ طوسی بود. شیخ طوسی یکی از چند چهره معروفی است که در سراسر فقه نامشان برده می‌شود. خاندان شیخ طوسی تا چند نسل همه از علما و فقها بوده‌اند، پسرش شیخ ابوعلی ملقب به مفید ثانی فقیه جلیل القدری است. و بنابر نقل مستدرک‌الوسائل(۱) او کتابی دارد به نام امالی و کتاب النهایه پدرش را نیز شرح کرده است.

مطابق نقل کتاب لؤلؤالبحرین دختران شیخ طوسی نیز فقیهه و فاضله بوده‌اند.

پاورقی

۱. ج ۳ ص ۴۹۷

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

شیخ ابوعلی فرزندی دارد به نام شیخ ابوالحسن محمد، بعد از پدرش ابوعلی مرجعیت و ریاست حوزه علمیه به او منتقل شد و بنا بر نقل ابن عماد حنبلی در کتاب شذرات الذهب فی اخبار من ذهب(۱) در زمان این مرد بزرگ طلاب علوم دینی شیعه از اطراف و اکناف به سوی او می‌شتافته‌اند، و او خود مردی پارسا و زاهد و عالم بوده است. عماد طبری گفته است اگر صلوات بر غیر انبیا روا بود من بر این مرد صلوات می‌فرستادم او در سال ۵۴۰ درگذشته است(۲).

۸ - قاضی عبدالعزیز حلبی معروف به ابن البراج، شاگرد سید مرتضی و شیخ طوسی است، از طرف شیخ طوسی به بلاد شام که وطنش بود فرستاده شد، بیست سال در طرابلس شام قاضی بود، در سال ۴۸۱ در گذشته است. کتابهای فقهی او که بیشتر نام برده می‌شود یکی به نام مهذب است و دیگری به نام جواهر.

۹ - شیخ ابوالصلاح حلبی، او نیز اهل شامات است، شاگرد سید مرتضی و شیخ طوسی بوده و صد سال عمر کرده است. در ریحانۀالادب می‌نویسد که او شاگرد سلاربن عبدالعزیز آتی‌الذکر نیز بوده است. اگر این نسبت درست باشد، می‌بایست ابوالصلاح، سه طبقه را شاگردی کرده باشد! کتاب معروف او در فقه به نام کافی است. در سال ۴۴۷ درگذشته است. اگر عمر او صد سال بوده است و در ۴۴۷ هم وفات کرده باشد او از هر دو استادش بزرگسال‌تر بوده است. شهید ثانی او را"خلیفۀ المرتضی فی البلاد الحلبیۀ"خوانده است.

۱۰- حمزه بن عبدالعزیز دیلمی معروف به"سلاردیلمی"در حدود سال ۴۴۸ تا ۴۶۳ درگذشته است، شاگرد شیخ مفید و سید مرتضی است، اهل ایران است و در خسروشاه تبریز درگذشته است. کتاب معروف او در فقه به نام"مراسم"است. سلار هر چند هم طبقه شیخ طوسی است نه از شاگردان او، در عین حال محقق حلی در مقدمه کتاب المعتبر از او و ابن البراج و ابوالصلاح حلبی به عنوان "اتباع الثلاثۀ"نام می‌برد یعنی او را از پیروان می‌شمارد که علی الظاهر مقصودش اینست این سه نفر تابع و پیروان سه نفر دیگر(شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی) بوده‌ا ند.

پاورقی:

(۱) ج ۴ ص ۱۲۶ - ۱۲۷)

(۲) قسمتهای مربوط به شیخ ابوالحسن فرزند شیخ ابوعلی، از یادداشتی است که دوست عالیقدر، دانشمند محترم آقای شیخ نصرالله شبستری تبریزی مرقوم فرموده‌اند، و ایشان آنرا از علامه سید محمد صادق آل بحرالعلوم در مقدمه‌ای که بر رجال شیخ طوسی نوشته‌اند نقل کرده‌اند.

کتابخانۀ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

۱۱ - سید ابوالمکارم بن زهره. در حدیث به یک واسطه از ابوعلی پسر شیخ الطائفه روایت می‌کند و در فقه با چند واسطه شاگرد شیخ طوسی است اهل حلب است. و در سال ۵۸۵ درگذشته است، کتاب معروف او در فقه به نام "غنیه"معروف است. هرگاه در اصطلاح فقهاء"حلبیان"(به صیغه تثنیه) گفته شود، مقصود ابوالصلاح حلبی و ابن زهره حلبی است. و هرگاه "حلبیون"(به صیغه جمع) گفته شود، مقصود آن دو نفر به علاوه ابن البراج است که او هم اهل حلب بوده است. بنابر آنچه در مستدرک(۱) ضمن احوال شیخ طوسی آمده است، ابن زهره کتاب النهایهٔ شیخ

طوسی را نزد ابوعلی حسن بن الحسین معروف به ابن الحاجب حلبی خوانده است، و او آن کتاب را نزد ابو عبدالله زینو بادی در نجف و او نزد شیخ رشید الدین علی بن زیرک قمی و سید ابی هاشم حسینی و آن دو نزد شیخ عبدالجبار رازی تحصیل کرده بوده‌ا ند و شیخ عبدالجبار شاگرد شیخ طوسی بوده است بنابراین نقل، ابن زهره با چهار واسطه شاگرد شیخ طوسی بوده است.

۱۲ - ابن حمزه طوسی، معروف به عمادالدین طوسی، هم طبقه شاگردان شیخ طوسی است، بعضی او را هم طبقه شاگردان شاگردان شیخ دانسته و بعضی دوره او را از این هم متاخرتر دانسته‌اند. نیاز به تحقیق بیشتری است.

سال وفاتش دقیقا معلوم نیست، شاید در حدود نیمه دوم قرن ششم در گذشته است، و اهل خراسان است. کتاب معروفش در فقه به نام"وسیله "است.

۱۳ - ابن ادریس حلی. از فحول علمای شیعه است. خودش عرب است و شیخ طوسی جد مادری او(البته مع الواسطه) به شمار می‌رود، به حریت فکر معروف است، صولت و هیبت جدش شیخ طوسی را شکست، نسبت به علماء و فقهاء تا سر حد اهانت انتقاد می‌کرد در سال ۵۹۸ در سن ۵۵ سالگی درگذشته است. کتاب نفیس و معروف او در فقه به نام"سرائر"است. گفته‌اند که ابن ادریس از تلامذه سیدابوالمکارم بن زهره بوده است، ولی بنابر تعبیراتی که ابن ادریس در کتاب الودیعه از کتاب السرائر می‌کند چنین برمی‌آید که صرفا معاصر وی بوده است و او را ملاقات کرده است و در برخی مسائل فقهی میان آنها مکاتباتی رد و بدل شده است.

۱۴ - شیخ ابوالقاسم جعفر بن حسن بن یحیی بن سعید حلی، معروف به محقق

پاورقی

(۱) ج ۳ صفحه ۵۰۶.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

صاحب کتابهای زیاد در فقه از آن جمله: شرایع، معارج، معتبر، المختصر، النافع و غیره است. محقق حلی با یک واسطه شاگرد ابن زهره و ابن ادریس حلی سابق‌الذکر است. درالکنی والالقاب ذیل احوال ابن نما می‌نویسد :"محقق کرکی در وصف محقق حلی گفته است اعلم اساتید محقق در فقه اهل بیت، محمدبن نمای حلی و اجل اساتید او ابن ادریس حلی است".

ظاهرا مقصود محقق کرکی اینست که اجل اساتید ابن نما ابن ادریس است. زیرا ابن ادریس در ۵۹۸ درگذشته است و محقق در ۶۷۶ درگذشته است. قطعا محقق حوزه درس ابن ادریس را درک نکرده است در ریحانۀالادب می‌نویسد محقق حلی شاگرد جد و پدر خودش و سید فخار بن معد موسوی و ابن زهره بوده است. این نیز اشتباه است، زیرا محقق ابن زهره را که در ۵۸۵ درگذشته است درک نکرده است. بعید نیست که پدر محقق شاگرد ابن زهره بوده است.

او استاد علامه حلی است که بعدا خواهد آمد. در فقه کسی را بر او مقدم نمی‌شمارند. در اصطلاح فقهاء هرگاه محقق به طور مطلق گفته شود مقصود همین شخص بزرگوار است. فیلسوف و ریاضی‌دان بزرگ خواجه نصیرالدین طوسی با او در حله ملاقات کرده و در جلسه درس فقهش حضور یافته است. کتابهای محقق مخصوصا کتاب شرایع در میان طلاب یک کتاب درسی بوده و هست و فقهاء زیادی کتب محقق را شرح کرده یا حاشیه بر آنها نوشته‌اند.

۱۵ - حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی، معروف به علامه حلی، یکی از اعجوبه‌های روزگار است در فقه و اصول و کلام و منطق و فلسفه و رجال و غیره کتاب نوشته است، در حدود صد کتاب از آثار خطی یا چاپی او شناخته شده که بعضی از آنها به تنهائی(مانند تذکره‌الفقهاء) کافی است که نبوغ او را نشان دهد. علامه کتب زیادی در فقه دارد که غالب آنها مانند کتابهای محقق حلی در زمانهای بعد از او طرف فقهاء شرح و حاشیه شده است. کتب معروف فقهی علامه عبارت است از ارشاد، تبصره المتعلمین، قواعد، تحریر، تذکره الفقهاء، مختلف الشیعه، منتهی. علامه اساتید زیادی داشته است. در فقه شاگرد دائی خود محقق حلی و در فلسفه و منطق شاگرد خواجه نصیرالدین طوسی بوده است، فقه تسنن را نزد علمای اهل تسنن تحصیل کرده است. علامه در سال ۶۴۸ متولد شده و در سال ۷۲۶ در گذشته است.

۱۶ - فخرالمحققین، پسر علامه حلی، در ۶۸۲ متولد شده و در سال ۷۷۱

کتابخانۀ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

درگذشته است علامه حلی در مقدمه تذکره الفقهاء و در مقدمه کتاب قواعد از فرزندش به تجلیل یادکرده است و در آخر قواعد آرزو کرده که پسر بعد از پدر کارهای ناتمام او را تمام کند. فخرالمحققین کتابی دارد به نام ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد. آراء فخر المحققین در کتاب ایضاح در کتب فقهیه مورد توجه است.

۱۷ - محمدبن مکی، معروف به شهید اول شاگرد فخرالمحققین و از اعاظم فقهای شیعه است، در ردیف محقق حلی و علامه حلی است، اهل جبل عامل است که منطقه‌ای است در جنوب لبنان و از قدیمترین مراکز تشیع است و هم اکنون نیز یک مرکز شیعی است شهید اول در سال ۷۳۴ متولد شده و در ۷۸۶ به فتوای یک فقیه مالکی مذهب و تأیید یک فقیه شافعی مذهب شهید شده است. او شاگرد شاگردان علامه حلی و از آن جمله فخرالمحققین بوده است. کتابهای معروف شهید اول در فقه عبارت است از اللمعه که در مدت کوتاهی در همان زندانی که منجر به شهادتش شد تألیف کرده است(۱) و عجیب اینست که این کتاب شریف را در دو قرن بعد فقیهی بزرگ شرح کرد که او سرنوشتی مانند مؤلف پیدا کرد، یعنی شهید شد و شهید ثانی لقب گرفت، شرح لمعه تألیف شهید ثانی است که همواره از کتب درسی طلاب بوده و هست. کتابهای دیگر شهید اول عبارت است از: دروس، ذکری، بیان، الفیه، قواعد. همه کتب او از نفائس آثار فقهی است. کتب شهید اول نیز مانند کتب محقق و علامه حلی در عصرهای بعد، از طرف فقهاء شرحها و حاشیه‌های زیاد خورده است.

در میان فقهاء شیعه، کتابهای سه شخصیت فوق‌الذکر، یعنی محقق حلی، علامه حلی، شهید اول که در قرن هفتم و هشتم می‌زیسته‌اند، به صورت متون فقهی درآمده و دیگران بر آنها شرح و حاشیه نوشته‌اند و کسی دیگر نمی‌بینیم که چنین عنایتی به آثار او شده باشد. فقط در یک قرن گذشته دو کتاب از کتابهای شیخ مرتضی انصاری که در حدود صدو سیزده سال از وفاتش می‌گذرد چنین وضعی به خود گرفته است.

خاندان شهید اول خاندان علم و فضل و فقه بوده‌اند و نسلهای متوالی این

پاورقی:

(۱) گویند برای امیرعلی بن مؤید، امیر سربداریان خراسان.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

شرافت را برای خود نگهداری کرده‌اند. شهید سه پسر دارد که هر سه از علما و فقها بوده‌اند همچنانکه همسرش امعلی و دخترش ام الحسن نیز فقیهه بوده‌اند و شهید زنانرا در پاره‌ای از مسائل فقهی به این دو بانوی فاضله ارجاع می‌کرده است. در کتاب ریحانهٔالادب می‌نویسد:"بعضی از بزرگان فاطمه دختر شهید را"شیخهٔ"و"ست المشایخ"یعنی سیده المشایخ، لقب داده‌اند.

۱۸ - فاضل مقداد. اهل سیور است که از قراء حله است، از شاگردان مبرز شهید اول است، کتاب معروف او در فقه که چاپ شده و در دست است و از او نقل می‌شود کتاب"کنزالعرفان"است. این کتاب آیات‌الاحکام است، یعنی در این کتاب آن سلسله از آیات کریمه قرآن که از آنها مسائل فقهیه استنباط می‌شود و در فقه مطرح می‌گردد تفسیر شده و به سبک فقهی به آنها استدلال شده است. در شیعه و سنی کتابهای زیادی در آیات الاحکام نوشته شده است و کنزالعرفان فاضل مقداد بهترین و یا از بهترین آنها است فاضل مقداد در سال ۸۲۶ وفات کرده است. علیهذا او از علماء قرن نهم هجری محسوب می‌شود.

۱۹ - جمال السالکین ابوالعباس احمدبن فهد حلی اسدی در سال ۷۵۷ متولد شده و در سال ۸۴۱ وفات یافته است، در طبقه شاگردان شهید اول و فخرالمحققین است، مشایخ حدیث او فاضل مقداد سابق‌الذکر و شیخ علی بن الخازن فقیه و شیخ بهاءالدین ع لی بن عبدالکریم است(۱) علی‌الظاهر اساتید فقهی او نیز، همین‌ها هستند. ابن فهد تألیفات فقهی معتبری دارد از قبیل المهذب البارع که شرح مختصر النافع محقق حلی است، و شرح ارشاد علامه به نام المقتصر و شرح الفیه شهید اول، شهرت بیشتر ابن فهد در اخلاق و سیر و سلوک است، کتاب مشهور او در این زمینه عده الداعی است.

۲۰ - شیخ علی بن هلال جزائری. زاهد و متقی و جامع المعقول و المنقول بوده است، استاد روایتش ابن فهد حلی است و بعید نیست که استاد فقه وی نیز هم او باشد. می‌گویند در عصر خودش شیخ الاسلام و رئیس شیعه بوده است محقق کرکی شاگرد او بوده و او را به صفت فقاهت و شیخ الاسلامی ستوده است، ابن ابی جمهور احسائی نیز فقه را نزد او تحصیل کرده است.

پاورقی:

(۱) الکنی و الالقاب.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

۲۱ - شیخ علی بن عبدالعالی کرکی، معروف به محقق کرکی یا محقق ثانی، از فقهاء جبل عامل است و از اکابر فقهاء شیعه است، در شام و عراق تحصیلات خود را تکمیل کرده و سپس به ایران(در زمان شاه تهماسب اول) آمده و منصب شیخ الاسلامی برای اولین‌بار در ایران به او تفویض شد. منصب شیخ الاسلامی بعد از محقق کرکی به شاگردش شیخ علی منشار، پدرزن شیخ بهائی رسید، و بعد از او این منصب به شیخ بهائی واگذار شد. فرمانی که شاه تهماسب به نام او نوشته و به او اختیارات تام داده و در حقیقت او را صاحب اختیار واقعی و خود را نماینده او دانسته است معروف است. کتاب معروف او که در فقه زیاد نام برده می‌شود"جامع المقاصد"است که شرح قواعد علامه حلی است. او علاوه بر این، مختصر النافع محقق و شرایع محقق و چند کتاب دیگر از علامه و چند کتاب از شهید اول را حاشیه زده و یا شرح کرده است.

آمدن محقق ثانی به ایران و تشکیل حوزه در قزوین و سپس در اصفهان و پرورش شاگردانی مبرز در فقه سبب شد که برای اولین بار، پس از دوره صدوقین ایران مرکز فقه شیعه بشود. محقق کرکی میان سالهای ۹۳۷ و ۹۴۱ درگذشته است. محقق کرکی شاگرد علی بن هلال جزایری و او شاگرد ابن فهد حلی بوده است، ابن فهد حلی شاگرد شاگردان شهید اول از قبیل فاضل مقداد بوده، علیهذا او به دو واسطه شاگرد شهید اول است. پسر محقق کرکی به نام شیخ عبدالعالی بن علی بن عبدالعالی نیز از فقهاء شیعه است، ارشاد علامه والفیه شهید را شرح کرده است.

۲۲ - شیخ زین‌الدین معروف به شهید ثانی، از اعاظم فقهاء شیعه است، مردی جامع بوده و در علوم مختلف دست داشته است، اهل جبل عامل است، جد ششم او صالح نامی است که شاگرد علامه حلی بوده است، ظاهرا اصلا اهل طوس بوده است از اینرو شهید ثانی گاهی"الطوسی الشامی"امضاء می‌کرده است. شهید ثانی درسال ۹۱۱ متولد شده و در ۹۶۶ شهید شده است. مسافرت زیاد کرده و اساتید زیاد دیده است. به مصر و دمشق و حجاز و بیت‌المقدس و عراق و استانبول مسافرت کرده و از هر خرمنی خوشه‌هائی چیده است. تنها اساتید سنی او را دوازده تن نوشته‌اند. و به همین جهت مردی جامع بوده است، علاوه بر فقه و اصول از فلسفه و عرفان و طب و نجوم هم آگاهی داشته است. فوق العاده زاهد و متقی بوده است شاگردانش در احوالش نوشته‌اند که در ایام تدریس، شبها به هیزم کشی برای

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

اعاشه خاندانش می‌رفت و صبح به تدریس می‌نشست، مدتی در بعلبک به پنج مذهب(جعفری، حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی) تدریس می‌کرده است. شهید تألیفات زیادی دارد، معروفترین تألیف او در فقه شرح لمعه شهید اول و دیگر مسالک الافهام است که شرح شرایع محقق حلی است. شهید ثانی نزد محقق کرکی(قبل از آنکه محقق به ایران بیاید) تحصیل کرده است. شهید ثانی به ایران نیامد. صاحب معالم که از معاریف علماء شیعه است فرزند شهید ثانی است.

۲۳ - احمد بن محمد اردبیلی، معروف به مقدس اردبیلی، ضرب‌المثل زهد و تقوا است و در عین حال از محققان فقهاء شیعه است، محقق اردبیلی در نجف سکنی گزید، معاصر صفویه است گویند شاه عباس اصرار داشت که به اصفهان بیاید، حاضر نشد. شاه عباس خیلی مایل بود که مقدس اردبیلی خدمتی به او ارجاع کند تا اینکه اتفاق افتاد که شخصی به علت تقصیری از ایران فرار کرد و در نجف از مقدس اردبیلی خواست که نزد شاه عباس شفاعت کند. مقدس نامه‌ای به شاه عباس نوشت به این مضمون:

"بانی ملک عاریت عباس بداند: اگر چه این مرد اول ظالم بود، اکنون مظلوم می‌نماید، چنانچه از تقصیر او بگذری"شاید"که حق سبحانه از"پاره‌ای"تقصیرات تو بگذرد بنده شاه ولایت، احمد اردبیلی". شاه عباس نوشت:

"به عرض می‌رساند: عباس خدماتی که فرموده بودید به جان منت داشته به تقدیم رسانید، امید که این محب را از دعای خیر فراموش نفرمائید کلب آستان علی عباس"(۱).

امتناع مقدس اردبیلی از آمدن به ایران، سبب شد که حوزه نجف به عنوان مرکزی دیگر در مقابل حوزه اصفهان احیا شود، همچنانکه امتناع شهید ثانی و پسرش شیخ حسن صاحب معالم و دختر زاده‌اش سید محمد صاحب مدارک از مهاجرت از جبل عامل به ایران سبب شد که حوزه شام و جبل عامل همچنان ادامه یابد و منقرض نگردد. صاحب معالم و صاحب مدارک برای اینکه دچار محظور و

پاورقی:

(۱) این داستان هر چند در ماخذ معتبر نقل شده ولی با توجه به سال فوت محقق اردبیلی و جلوس شاه عباس قابل خدشه و نیازمند به تحقیق است.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

رودربایستی برای توقف در ایران نشوند، از زیارت حضرت رضا علیه‌السلام که فوق‌العاده مشتاق آن بودند صرف نظر کردند.

این بنده فعلا نمی‌داند که مقدس اردبیلی، فقه را کجا و نزد چه کسی تحصیل کرده است. همین قدر می‌دانیم که فقه را نزد شاگردان شهید ثانی تحصیل کرده است. پسر شهید ثانی(صاحب معالم) و نواده دختریش(صاحب مدارک) در نجف شاگرد او بوده‌اند. در کتاب زندگی جلال‌الدین دوانی می‌نویسد که:

"ملااحمد اردبیلی، مولانا عبدالله شوشتری، مولانا عبدالله یزدی، خواجه افضل الدین‌تر که، میر فخرالدین هماکی، شاه ابو محمد شیرازی، مولانا میرزا جان و میرفتح شیرازی، شاگردان خواجه جمال‌الدین محمود بوده‌اند و او شاگرد محقق جلال‌الدین دوانی بوده است"(۱).

و ظاهرا تحصیل مقدس اردبیلی نزد خواجه جمال‌الدین محمود در رشته‌های معقول بوده نه منقول.

مقدس اردبیلی در سال ۹۹۳ در نجف در گذشته است، کتاب فقهی معروف او یکی شرح ارشاد است و دیگر آیات‌الاحکام. نظریات دقیق او مورد توجه فقها است.

۲۴ - شیخ بهاءالدین محمد عاملی، معروف به شیخ بهائی، او نیز اهل جبل عامل است، در کودکی همراه پدرش شیخ حسین ابن عبدالصمد که از شاگردان شهید ثانی بود به ایران آمد. شیخ بهائی از اینرو که به کشورهای مختلف مسافرت کرده و محضر اساتید مختلف در رشته‌های مختلف را درک کرده و به علاوه دارای استعداد و ذوقی سرشار بوده است، مردی جامع بوده و تألیفات متنوعی دارد. هم ادیب بوده و هم شاعر و هم فیلسوف و هم ریاضی‌دان و مهندس و هم فقیه و هم مفسر. از طب نیز بی‌بهره نبوده است.

اولین کسی است که یک دوره احکام فقه غیر استدلالی به صورت رساله عملیه به زبان

فارسی نوشت، آن کتاب همان است که به نام"جامع عباسی"معروف است.

شیخ بهائی چون فقه رشته اختصاصی و تخصصیش نبوده از فقهاء طراز اول به شمار نمی‌رود، ولی شاگردان زیادی تربیت کرده است، ملاصدرای شیرازی و ملامحمد تقی مجلسی اول پدر مجلسی دوم صاحب کتاب بحارالانوار محقق

پاورقی

(۱) زندگی جلال‌الدین دوانی تألیف فاضل محترم آقای علی دوانی.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

سبزواری، فاضل جواد صاحب آیات الاحکام از شاگردان اویند. همچنانکه قبلا اشاره کردیم، منصب شیخ الاسلامی ایران پس از محقق کرکی به شیخ علی منشار پدرزن شیخ بهائی رسید و پس از او به شیخ بهائی رسید. همسر شیخ بهائی که دختر شیخ علی منشار بوده است زنی فاضله و فقیهه بوده است، شیخ بهائی در سال ۹۵۳ بدنیا آمده و در سال ۱۰۳۰ یا ۱۰۳۱ درگذشته است. شیخ بهائی ضمنا مردی جهانگرد بوده است: به مصر و شام و حجاز و عراق و فلسطین و آذربایجان و هرات مسافرت کرده است.

۲۵ - ملامحمد باقر سبزواری، معروف به محقق سبزواری. اهل سبزوار بوده و در مکتب اصفهان که هم مکتبی فقهی بود و هم فلسفی پرورش یافته و از اینرو جامع‌المعقول والمنقول بوده است. نام او در کتب فقهیه زیاد برده می‌شود. کتاب معروف او در فقه یکی به نام"ذخیره"و دیگری به نام "کفایه"است و چون فیلسوف هم بوده است بر الهیات شفای ابوعلی سینا حاشیه نوشته. در سال ۱۰۹۰ درگذشته است. محقق سبزواری نزد شیخ بهائی و مجلسی اول تحصیل کرده است.

۲۶ - آقا حسین خوانساری، معروف به محقق خوانساری، او نیز در مکتب اصفهان پرورش یافته و جامع‌المعقول و المنقول است، شوهر خواهر محقق سبزواری است کتاب معروف او در فقه به نام" مشارق‌الشموس"است که شرح کتاب"دروس"شهید اول است.

محقق خوانساری در سال ۱۰۹۸ درگذشته است. او با محقق سبزواری معاصر است و همچنین با ملامحسن فیض کاشانی و ملامحمد باقر مجلسی که هر دو از اکابر محدثین به شمار می‌روند.

۲۷ - جمال‌المحققین معروف به آقا جمال خوانساری فرزند آقا حسین خوانساری سابق الذکر است. مانند پدر جامع المعقول و المنقول است، حاشیه معروفی دارد بر شرح لمعه و حاشیه مختصری دارد بر طبیعیات شفای بوعلی که در حاشیه شفای چاپ سنگی تهران چاپ شده است. آقا جمال با دو واسطه استاد سید مهدی بحرالعلوم است. زیرا او استاد سید ابراهیم قزوینی است و او استاد پسرش سید حسین قزوینی است و سید حسین قزوینی یکی از اساتید بحرالعلوم است.

۲۸ - شیخ بهاءالدین اصفهانی معروف به"فاضل هندی"این مرد قواعد علامه را شرح کرده است و نام کتابش"کشف اللثام"است و به همین مناسبت خود او را"کاشف

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

اللثام"می‌خوانند. آراء وعقاید و نظریات او کاملا مورد توجه فقهاست. فاضل هندی در سال ۱۱۳۷ در گیر و دار فتنه افغان در گذشت. فاضل هندی نیز جامع المعقول و المنقول بوده است.

۲۹ - محمدباقربن محمد اکمل بهبهانی، معروف به"وحید بهبهانی"این مرد شاگرد سید صدرالدین رضوی قمی شارح وافیه و او شاگرد آقا جمال خوانساری سابق‌الذکر است.

وحید بهبهانی در دوره بعد از صفویه قرار دارد. حوزه اصفهان بعد از انقراض صفویه از مرکزیت افتاد. برخی از علماء و فقها از آن جمله سید صدرالدین رضوی قمی استاد وحید بهبهانی در اثر فتنه افغان به عتبات مهاجرت کردند.

وحید بهبهانی کربلا را مرکز قرار داد و شاگردان بسیار مبرز تربیت کرد. از آن جمله است سید مهدی بحرالعلوم، شیخ جعفر کاشف الغطاء، میرزا ابوالقاسم قمی صاحب کتاب قوانین، حاج ملامهدی نراقی، سیدعلی صاحب ریاض، میرزا مهدی شهرستانی، سیدمحمد باقر شفتی اصفهانی معروف به حجت الاسلام، میرزا مهدی شهید مشهدی، سید جواد صاحب مفتاح الکرامۀ، سید محسن اعرجی.

علاوه بر این او مبارزه پی‌گیری کرد در دفاع از اجتهاد و مبارزه با اخباریگری که در آنوقت سخت رواج یافته بود، شکست دادن اخباریان و تربیت گروهی مجتهد مبرز سبب شد که او را استاد الکل خواندند، او تقوا را در حد کمال داشت، شاگردانش برای او احترام بسیار عمیقی قائل بودند. وحید بهبهانی نسبت به مجلسی اول میبرد یعنی از نوادهای دختری مجلسی اول(البته به چند واسطه) است. دختر مجلسی اول که جده وحید بهبهانی است به نام"آمنه بیگم"است، آمنه بیگم همسر ملاصالح مازندرانی بوده و زنی فاضله و فقیهه بوده است، با آنکه همسرش ملاصالح مردی بسیار عالم و فاضل بوده است گاهی آمنه بیگم مشکلات علمی شوهر فاضل خود را حل می‌کرده است.

۳۰- سید مهدی بحرالعلوم شاگرد بزرگ و بزرگوار وحید بهبهانی است و از فقهای بزرگ است. منظومه‌ای در فقه دارد که معروف است، آراء و نظریات او مورد اعتنا و توجه فقها است. بحرالعلوم به علت مقامات معنوی و سیر و سلوکی که طی کرده فوق‌العاده مورد احترام علماء شیعه است وتالی معصوم به شمار می‌رود. کرامات زیاد از او نقل شده است. کاشف الغطاء آتی‌الذکر با تحت الحنک عمامۀ خود

کتابخانۀ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

غبار نعلین او را پاک می‌کرد. بحرالعلوم در سال ۱۱۵۴ یا ۱۱۵۵ متولد شده و در سال ۱۲۱۲ درگذشته است.

۳۱ - شیخ جعفر کاشف‌الغطاء شاگرد وحید بهبهانی و شاگرد او سید مهدی بحرالعلوم بوده است. او عرب است و فقیه فوق‌العاده ماهری است. کتاب معروف او در فقه به نام"کشف‌الغطاء"است. در نجف می‌زیسته و شاگردان زیادی تربیت کرده است. سید جواد صاحب مفتاح‌الکرامه و شیخ محمد حسن صاحب جواهرالکلام از جمله شاگردان اویند. چهار پسر داشته که هر چهار از فقهاء بوده‌اند. کاشف‌الغطاء معاصر فتحعلی شاه است، در مقدمه کشف‌الغطاء او را مدح کرده و در سال ۱۲۲۸ درگذشته است. کاشف الغطاء در فقه نظریات دقیق و عمیق داشته و از او به عظمت یاد می‌شود.

۳۲ - شیخ محمد حسن صاحب کتاب جواهرالکلام که شرح شرایع محقق است و می‌توان آنرا دائره المعارف فقه شیعه خواند. اکنون هیچ فقیهی خود را از جواهر بی‌نیاز نمی‌داند. این کتاب مکرر چاپ سنگی شده است و اخیرا با چاپ حروفی در قطع وزیری مشغول چاپش هستند و در حدود پنجاه جلد ۴۰۰ صفحه‌ای یعنی در حدود بیست هزار صفحه خواهد شد. کتاب جواهر عظیمترین کتاب فقهی مسلمین است و با توجه به اینکه هر سطر این کتاب مطلب علمی است و مطالعه یک صفحه آن وقت و دقت زیاد می‌خواهد می‌توان حدس زد که تالیف این کتاب بیست هزار صفحه چه قدر نیرو برده است. سی سال تمام یک سره کار کرد تا چنین اثر عظیمی به وجود آورد. این کتاب مظهر نبوغ و همت و استقامت و عشق و ایمان یک انسان به کار خویشتن است. صاحب جواهر شاگرد کاشف الغطاء و شاگرد شاگرد او سید جواد صاحب مفتاح الکرامه است و خود در نجف حوزه عظیمی داشته و شاگردان زیادی تربیت کرده است. صاحب جواهر عرب است، در زمان خود مرجعیت عامه یافت و در سال ۱۲۶۶ که اوایل جلوس ناصرالدین شاه در ایران بود درگذشت.

۳۳ - شیخ مرتضی انصاری. نسبش به جابربن عبدالله انصاری از صحابه بزرگوار رسول خدا می‌رسد. در دزفول متولد شده و تا بیست سالگی نزد پدر خود تحصیل کرده و آنگاه همراه پدر به عتبات رفته است. علماء وقت که نبوغ خارق‌العاده او را مشاهده کردند از پدر خواستند که او را نبرد، او در عراق چهار سال توقف کرد و از محضر اساتید بزرگ استفاده کرد آنگاه در اثر یک سلسله حوادث ناگوار به وطن

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

خویش بازگشت. بعد از دو سال بار دیگر به عراق رفت و دو سال تحصیل کرد و به ایران مراجعت نمود. تصمیم گرفت از محضر علماء بلاد ایران استفاده کند عازم زیارت مشهد شد و در کاشان با حاج ملا احمد نراقی صاحب کتاب مستندالشیعه و صاحب کتاب معروف جامع‌السعاده فرزند حاج ملامهدی نراقی سابق‌الذکر ملاقات کرد، دیدار نراقی عزم رحیل او را مبدل به اقامت کرد و سه سال در کاشان از محضر او استفاده کرد. و آنگاه به مشهد رفت و پنج ماه توقف نمود. شیخ انصاری سفری به اصفهان و سفری به بروجرد رفته ودر همه سفرها هدفش ملاقات اساتید و استفاده از محضر آنها بوده است. درحدود سالهای ۱۲۵۲ و ۱۲۵۳ برای آخرین‌بار به عتبات رفت و به کار تدریس پرداخت. بعد ازصاحب جواهر مرجعیت عامه یافت.

شیخ انصاری را خاتم‌الفقهاء والمجتهدین لقب داده‌اند. او از کسانی است که در دقت و عمق نظر بسیار کم نظیر است. علم اصول و بالتبع فقه را وارد مرحله جدیدی کرد او در فقه و اصول ابتکاراتی دارد که بی‌سابقه است. دو کتاب معروف او"رسائل"و"مکاسب"کتاب درسی طلاب شده است. علماء بعد از او شاگرد و پیرو مکتب اویند حواشی متعدد از طرف علماء بعد از او بر کتابهای او زده شده. بعد از محقق حلی و علامه حلی و شهید اول شیخ انصاری تنها کسی است که کتابهایش از طرف علما بعد از خودش مرتب حاشیه خورده است و شرح شده است.

زهد و تقوای او نیز ضرب‌المثل است و داستانها از آن گفته می‌شود. شیخ انصاری در سال ۱۲۸۱ در نجف درگذشته و همانجا دفن شده است.

۳۴ - حاج میرزا محمد حسن شیرازی، معروف به میرزای شیرازی بزرگ ابتدا در اصفهان تحصیل کرد و سپس به نجف رفت و در حوزه درس صاحب جواهر شرکت کرد و بعد از او به درس شیخ انصاری رفت و از شاگردان مبرز و طراز اول شیخ شد، بعد از شیخ انصاری مرجعیت عامه یافت. در حدود ۲۳ سال مرجع علی الاطلاق شیعه بود. و هم او بود که با تحریم تنباکو، قرارداد معروف استعماری رژی را لغو کرد. شاگردان زیادی در حوزه درس او تربیت شدند از قبیل آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، سید محمد کاظم طباطبائی یزدی، حاج آقا رضا همدانی، حاج میرزا حسین سبزواری، سید محمد فشارکی اصفهانی، میرزا محمد تقی شیرازی، و غیر اینها. از او اثری کتبی باقی نمانده است ولی احیانا برخی آرائش مورد توجه است.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

در سال ۱۳۱۲ درگذشت.

۳۵ - آخوند ملامحمد کاظم خراسانی در سال ۱۲۵۵ در مشهد در یک خانواده غیر معروف متولد شد و در۲۲ سالگی به تهران مهاجرت کرد و مدت کوتاهی تحصیل فلسفه کرد و سپس به نجف رفت. دو سال درس شیخ انصاری را درک کرده است اما بیشتر تحصیلاتش نزد میرزای شیرازی بوده است. میرزای شیرازی در سال ۱۲۹۱ سامرا را محل اقامت خود قرار داد ولی آخوند خراسانی از نجف دور نشد و خودش مستقلا حوزه درس تشکیل داد. او از مدرسین بسیار موفق است. در حدود هزار و دویست شاگرد از محضرش‌استفاده می‌کرده‌اند و در حدود دویست نفر آنها خود مجتهد بوده‌اند.

فقهاء عصر اخیر نظیر مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی، مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی، مرحوم حاج آقا حسین بروجردی، مرحوم حاج آقا حسین قمی و مرحوم آقا ضیاءالدین عراقی همه از شاگردان او بوده‌اند. شهرت بیشتر آخوند خراسانی در علم اصول است. کتاب کفایۀالاصول او یک کتاب درسی مهم است و حواشی زیادی بر آن نوشته شده است. آراء اصولی آخوند خراسانی همواره در حوزه‌های علمیه نقل می‌شود و مورد توجه است. آخوند خراسانی همان کسی است که فتوا به ضرورت مشروطیت داد و مشروطیت ایران رهین او است. او در سال ۱۳۲۹ هجری قمری درگذشت.

۳۶ - حاج میرزا حسین نائینی. از اکابر فقهاء و اصولیون قرن چهاردهم هجری است نزد میرزای شیرازی سابق‌الذکر و سید محمد فشارکی اصفهانی سابق‌الذکر تحصیل کرده است و خود مدرسی عالیمقام شد. شهرت بیشتر او در علم اصول است. به معارضه علمی با مرحوم آخوند خراسانی برخاست و از خود نظریات جدیدی در علم اصول آورد. بسیاری از فقهاء زمان ما از شاگردان اویند. او کتابی نفیس به فارسی دارد به نام تنزیه الامه یا حکومت در اسلام که در دفاع ازمشروطیت و مبانی اسلامی آن نوشته است. او در سال ۱۳۵۵ هجری قمری در نجف وفات یافت.

خلاصه و بررسي:

ما مجموعا سی و شش چهره از چهره‌های مشخص فقهاء را از زمان غیبت

کتابخانۀ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

صغری یعنی از قرن سوم هجری تاکنون که به پایان قرن چهاردهم هجری قمری نزدیک می‌شویم معرفی کردیم، ما چهره‌هایی را نام بردیم که در دنیای فقه و اصول و شهرت زیادی دارند، یعنی همواره از زمان خودشان تا عصر حاضر نامشان در درسها و در کتابها برده می‌شود البته ضمنا نام شخصیتهای دیگر غیر این سی و شش چهره نیز برده شد. از مجموع آنچه گفتیم چند نکته معلوم می‌گردد:

الف - از قرن سوم تاکنون فقه یک حیات مستمر داشته و هرگز قطع نشده است، حوزه‌های فقهی بدون وقفه در این یازده قرن و نیم دائر بوده است. رابطه استاد و شاگردی در همه این مدت هرگز قطع نشده است. اگر فی‌المثل از استاد بزرگوار خود مرحوم آیةالله بروجردی شروع کنیم می‌توانیم سلسله اساتید فقهی ایشانرا تا عصر ائمه اطهار به طور مسلسل بیان نمائیم. چنین حیات متسلسل و متداوم یازده قرن و نیمی ظاهرا در هیچ تمدن و فرهنگ غیر از تمدن و فرهنگ اسلامی وجود ندارد. استمرار فرهنگی به معنی واقعی، که یک روح و یک حیات، بدون هیچ وقفه و انقطاع، طبقات منظم و مرتب و متوالی را در قرونی این چنین درازمدت به یکدیگر پیوند دهد و یک روح بر همه حاکم باشد جز در تمدن و فرهنگ اسلامی نتوان یافت. در تمدن و فرهنگهای دیگر ما به سوابق طولانی‌تری احیانا برمی‌خو ریم ولی با وقفه‌ها و بریدگیها و انقطاعها.

همچنانکه قبلا نیز یادآوری، کردیم، اینکه قرن سوم را که مقارن با غیبت صغرا است مبدأ قرار دادیم نه بدان جهت است که حیات فقه شیعه از قرن سوم آغاز می‌شود، بلکه بدان جهت است که قبل از آن عصر، عصر حضور ائمه اطهار است و فقهاء شیعه تحت‌الشعاع ائمه‌اند و استقلالی ندارند والا آغاز اجتهاد و فقاهت در میان شیعه و آغاز تألیف کتاب فقهی به عهد صحابه می‌رسد. چنانکه گفتیم اولین کتاب را علی بن ابی‌رافع(برادر عبیدالله بن ابی رافع کاتب و خزانه‌دار امیرالمؤ منین علی علیه‌السلام در زمان خلافت آن حضرت) نوشته است.

ب - برخلاف تصور بعضی‌ها، معارف شیعه و از آن جمله فقه شیعه، تنها به وسیله فقهاء ایرانی تدوین و تنظیم نشده است. ایرانی و غیرایرانی در آن سهیم بوده‌اند تا قبل از قرن دهم هجری و ظهور صفویه، غلبه با عناصر غیر ایرانی است و تنها از اواسط دوره صفویه است که غلبه با ایرانیان می‌گردد.

ج - مرکز فقه و فقاهت نیز قبل از صفویه ایران نبوده است. در ابتدا بغداد مرکز فقه

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

بود، سپس نجف وسیله شیخ طوسی مرکز شد، طولی نکشید که جبل عامل(از نواحی جنوبی لبنان فعلی)، و پس از آن و قسمتی مقارن با آن حله، که شهر کوچکی است در عراق، مرکز فقه و فقاهت بود. حلب(از نواحی سوریه) نیز مدتی مرکز فقهاء بزرگ بوده است. در دوران صفویه بود که مرکزیت به اصفهان انتقال یافت و در همان زمان حوزه نجف وسیله مقدس اردبیلی و دیگر اکابر احیا شد که تا امروز ادامه دارد. از شهرهای ایران، تنها شهر قم است که در قرون اول اسلامی، در همان زمان که بغداد مرکز فقاهت اسلامی بود، وسیله فقهائی نظیر علی بن بابویه و محمدبن قولویه به صورت یکی از مراکز فقهی درآمد همچنان که در دوره قاجار وسیله میرزا ابوالقاسم قمی صاحب قوانین نیز احیا شد و بار دیگر در سال ۱۳۴۰ هجری قمری یعنی در حدود ۵۶ سال پیش وسیله مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی بار دیگر احیا شد و اکنون یکی از دو مرکز بزرگ فقهی شیعه است.

علیهذا، گاهی بغداد، زمانی نجف، دوره‌ای جبل عامل،(لبنان) برهه‌ای حلب،(سوریه) مدتی حله،(عراق) عهدی اصفهان و دورانهائی قم مرکز نشاط فقهی و فقهاء بزرگ بوده است. در طول تاریخ مخصوصا بعد از صفویه در شهرهای دیگر ایران از قبیل مشهد، همدان، شیراز، یزد، کاشان، تبریز، زنجان، قزوین، و تون(فردوس فعلی) حوزه‌های علمیه عظیم و معتبری بوده است ولی هیچیک از شهرهای ایران به استثنای قم و اصفهان، و در مدت کوتاهی کاشان، مرکز فقهاء طراز اول نبوده و عالی‌ترین و یا در ردیف عالیترین حوزه‌های فقهی به شمار نمی‌رفته است. بهترین دلیل بر نشاط علمی و فقهی این شهرها وجود مدارس بسیار عالی و تاریخی است که در همه شهرستانهای نامبرده موجود است و یادگار جوش و خروشهای علمی دورانهای گذشته است.

د - فقهاء جبل عامل نقش مهمی در خط مشی ایران صفویه داشته‌اند. چنانکه می‌دانیم، صفویه درویش بودند، راهی که ابتدا آنها براساس سنت خاص درویشی خود طی می‌کردند اگر با روش فقهی عمیق فقهاء جبل عامل تعدیل نمی‌شد، و اگر وسیله آن فقهاء حوزه فقهی عمیقی در ایران پایه‌گذاری نمی‌شد، به چیزی منتهی می‌شد نظیر آنچه در علویهای ترکیه و یا شام هست، این جهت تأثیر زیادی داشت در اینکه اولا روش عمومی دولت و ملت ایرانی از آن گونه انحرافات مصون بماند و ثانیا عرفان و تصوف شیعی نیز راه معتدل‌تری طی کند. از اینرو فقهاء جبل عامل از

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

قبیل محقق کرکی و شیخ بهائی و دیگران با تأسیس حوزه فقهی اصفهان حق بزرگی به گردن مردم این مرز و بوم دارند.
ه - همانطور که شکیب ارسلان گفته است(۱) تشیع در جبل عامل زمانا مقدم است بر تشیع در ایران، و این یکی از دلائل قطعی بر رد نظریه کسانی است که تشیع را ساخته ایرانیان می‌دانند. بعضی معتقدند نفوذ تشیع در لبنان وسیله ابوذر غفاری صحابی مجاهد بزرگ صورت گرفت. ابوذر در مدت اقامت در منطقه شام قدیم که شامل همه یا قسمتی از لبنان فعلی نیز بود همدوش مبارزه با ثروت اندوزیهای معاویه و سایر امویان، مرام پاک تشیع را نیز تبلیغ می‌کرد(۲).

فقهاي اهل تسنن

اما فقهاء اهل تسنن: لازم است مقدمه‌ای ذکر کنم:
در دوره خلفای اموی فقهاء عرب نژاد غیر شیعه تقویت می‌شدند و در زمان خلفای عباسی فقهاء غیر عرب و غیر شیعه، مخصوصا ایرانیان غیر شیعه. جرجی زیدان درباره خلفای اموی می‌گوید:
امویان تعصب زیادی نسبت به اعراب داشتند و ملل غیر عرب را حقیر می‌شمردند. با این حال چون فقهای مدینه خلافت را حق اهل بیت رسالت می‌دانستند و بنی‌امیه را غاصب می‌شمردند، لذا خلفای بنی‌امیه قلبا از فقهای مدینه متنفر بودند ولی از روی ناچاری آنها را گرامی شمرده در راضی کردن آنها می‌کوشیدند، به خصوص خلفای پرهیزکار اموی مانند عمربن عبدالعزیز که بدون نظر فقهای مدینه به هیچ کار مهمی دست نمی‌زدند. پس از بنی‌امیه کار به دست عباسیان افتاد و منصور عباسی در صدد کوچک کردن عربها و بزرگ ساختن ایرانیان برآمد، چه بدست ایرانیان و با کمک آنان دولت عباسی تشکیل یافته بود و یکی از اقدامات
پاورقی:
(۱) نشریه دانشکده الهیات مشهد، آقای واعظ زاده تحت عنوان بازدید از چند کشور اسلامی عربی، نقل از کتاب"جبل عامل فی‌التاریخ".
(۲) همان

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

منصور برای اجرای نقشه خودش این بود که نظر مسلمانان را از مکه و مدینه برگرداند. لذا بنائی به نام قبۀالخضراء ساخت تا مردم بدانجا رفته اعمال حج به جا آورند و مقرری معمول اهل مدینه را قطع کرد. فقیه آنروز مدینه(در میان اهل تسنن) که مالک بن انس بود پس از استفتای مردم مدینه در خلع بیعت منصور به خلع او فتوا داد، اهل مدینه از منصور دست کشیده با محمدبن عبدالله از خاندان علی علیه السلام بیعت کردند. کم کم کار محمد بالا گرفت و منصور با وی جنگیده با زحمت بسیار بر وی غلبه کرد و اهل مدینه دوباره با منصور بیعت کردند. با اینهمه، مالک خلفای عباسی را خلیفه نمی‌دانست و چون حاکم مدینه جعفر بن سلیمان عموی منصور این را فهمید خشمگین گشت و مالک را احضار نموده و شانه او را برهنه کرده بر آن تازیانه زد(۱).

ابن الندیم در الفهرست در مقاله مربوط به فقهاء در ذیل احوال محمدبن شجاع معروف به ابن الثلجی، داستانی نقل می‌کند که نشان دهنده سیاست خلفای عباسی در مورد ایرانیان(البته ایرانیان غیر شیعه) است. از اسحاق بن ابراهیم مصعبی نقل می‌کند که گفت:

خلیفه مرا احضار کرد و گفت فقیهی را برای من انتخاب کن که هم اهل حدیث باشد و هم اهل قیاس، بلند بالا و خوش تیب و خراسانی الاصل باشد، از آنها باشد که در دولت ما پرورش یافته‌اند. که طرفدار دولت ما باشد، می‌خواهم منصب"قضاء"را به او بسپارم. اسحاق گفت به خلیفه گفتم مردی با چنین اوصاف، جز محمدبن شجاع ثلجی سراغ ندارم. اجازه بدهید با او مذاکره کنم. گفت بسیار خوب، وقتی که پذیرفت او را نزد من آر. اما محمدبن شجاع نپذیرفت، گفت چرا بپذیرم؟ نه به مال و ثروت احتیاج دارم و نه به مقام و نه به شهرت(۲)...

چنانکه می‌دانیم در میان فقهاء اهل تسنن، چهار نفر به عنوان صاحب مذهب و صاحب مکتب خوانده می‌شوند و توده تسنن تابع یکی از این چهار پیشوا می‌باشد

پاورقی:

(۱) ترجمه تاریخ تمدن، جلد ۳ صفحه ۱۰۴ -۱۰۵

(۲) الفهرست، صفحه۳۰۵

کتابخانۀ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

یعنی ابوحنیفه، شافعی، مالک بن انس، احمدبن حنبل. ولی انحصار مذهب و مکتب به این چهار نفر در قرن هفتم هجری رخ داد قبلا در حدود ده مکتب و مذهب در میان اهل تسنن موجود بود.

ما بحث خود را درباره فقهاء اهل تسنن به سه بخش تقسیم می‌کنیم: دوره پیش از پیشوایان مذاهب، دوره پیشوایان، دوره بعد از پیشوایان.

دوره، قبل از پیشوایان دوره، تابعین است، دوره کسانی است که رسول اکرم را درک نکرده‌اند، اما صحابه آن حضرت را درک کرده‌اند. در این دوره هفت نفر در مدینه بودند که به فقهاء سبعه معروفند و آنها عبارتند از:

۱ - ابوبکربن عبدالرحمن بن حارث بن هشام مخزومی. این مرد از قریش است و نسبت به یکی از برادران ابوجهل می‌برد. در سال ۹۴ درگذشته است.

۲ - سعیدبن مسیب مخزومی، این مرد نیز از قریش است، به زهد و عبادت معروف است، گویند پنجاه سال شب زنده‌داری کرد و با وضوی نماز عشا نماز صبح را خواند. علامه سید حسن صدر در تاسیس الشیعه(۱) و بعضی دیگر از علمای بزرگ شیعه او را شیعه می‌دانند. سعیدبن مسیب در حدود سال ۹۱ درگذشته است.

۳ - قاسم بن محمدبن ابی‌بکر نواده ابوبکر و جد مادری امام صادق علیه‌السلام است. صاحب تأسیس الشیعه به تشیع او تصریح می‌کند(۱) مادر قاسم چنانکه معروف است یکی از دختران یزدجرد ساسانی است. بنابراین نقل، قاسم از طرف پدر قرشی و از طرف مادر ایرانی است. وی در فاصله سالهای صد و صدو ده درگذشته است.

۴ - خارجۀ بن زیدبن ثابت انصاری. متوفا در حدود سال. ۹۹ این مرد پسر زیدبن ثابت انصاری معروف است.

۵ - سلیمان بن یسار. این مرد از موالی و احتمالا ایرانی است، در حدود سال ۹۴ در گذشته است.

۶ - عبیدالله بن عبدالله بن عتبۀ بن مسعود، متوفا در حدود سال ۹۸. این مرد برادرزاده عبدالله بن مسعود صحابی معروف است.

۷ - عروه بن زبیر، متوفا در حدود سال. ۹۴ این شخص پسر زبیر بن عوام

پاورقی:

(۱) تأسیس الشیعه صفحه. ۲۹۸

(۲) همان

کتابخانۀ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

صحابی معروف است.
چنانکه معلوم شد، از این هفت نفر، یکنفر(سلیمان بن یسار) احتمالا ایرانی است، یکنفر دیگر(قاسم بن محمد) بنا بریک نقل که چندان معتبر نیست از طرف مادر ایرانی است. باقی همه عرب خالص مکی یا مدنی میباشند. در این دوره افراد برجسته دیگری هستند که بعضی از آنها ایرانی میباشند. از جمله ربیعةالرأی، فقیه مشهور است. وی استاد مالک بن انس پیشوای مالکیان بوده است. عمل به قیاس را او ابداع و ابتکار کرد. ربیعه در سال ۱۳۶ درگذشته است.
و از آن جمله طاووس بن کیسان است. طاووس از موالی ایرانی و معاصر فقهاء سبعه است او در ۱۰۴ یا ۱۰۶ درگذشته است.
دیگر سلیمان اعمش است که ایرانی است، از فقهاء قرن اول شمرده می‌شود قبلا از او یاد کردیم.
دیگر عکرمه غلام ابن عباس است. عکرمه یک غلام بربری است و ایرانی نیست. عکرمه به مقام فقاهت و تفسیر نائل شد. در کتب فقه و تفسیر از او نام برده می‌شود.
اما طبقه پیشوایان:
۱ - ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی یا نعمان بن ثابت بن نعمان بن المرزبان متوفا در سال. ۱۵۰ ابوحنیفه یک نفر ایرانی است که امام اعظم اهل سنت به شمار می‌رود. در جامعه تسنن، بعد از پیغمبر اکرم و خلفای راشدین و حسنین(ع) هیچکس باندازه ابوحنیفه محترم نیست. پیروانش در ایران بسیاراند کنداما در غیر ایران بیش از صد ملیون پیرو دارد.
۲ - محمدبن ادریس شافعی متوفا در سال. ۲۰۴ شافعی، عرب قرشی است شافعی از نظر کثرت پیروان مانند ابوحنیفه است و شاید بیش از او پیرو داشته باشد.
۳ - مالک بن انس متوفا در سال. ۱۷۹ مالک، عرب قحطانی است بلاد مغرب غالبا پیرو مالک بن انس میباشند.
۴ - احمدبن حنبل شیبانی، متوفا در سال. ۲۴۱ احمد از لحاظ نژاد عرب است ولی ظاهرا خاندانش در ایران(مرو) میزیسته‌اند. ابن خلکان مینویسد: مادرش در وقتیکه او را در رحم داشت از مرو خارج شد و در بغداد وضع حمل کرد.
احمدبن حنبل را میتوان جزء ایرانیان عرب نژاد محسوب داشت علیهذا از

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

چهار امام اهل تسنن یکی ایرانی، دیگری عرب عدنانی، دیگری عرب قحطانی، چهارمی ایرانی عرب نژاد است.

همچنانکه قبلا اشاره شد، در طبقه پیشوایان عده دیگر نیز بوده‌اند که اکنون عملا مذهبشان منسوخ است از قبیل محمد بن جریر طبری متوفا در سال ۳۱۰ و داود بن علی ظاهری اصفهانی متوفا ۲۷۰، داودبن علی همان است که مکتب ظاهری را در فقه بوجود آورد. این مکتب نوعی اخباریگری و جمود است. ابن حزم اندلسی که نژاد ایرانی دارد اما طرفدار امویها است و خالی از یک نوع عداوت نسبت باهل البیت نیست. از نظر فقهی تابع داودبن علی بن ظاهری است.

گروهی دیگر از فقهای بزرگ اهل تسنن میباشند که بعضی صاحب مکتب و مذهب بوده‌ا ند و بعضی نه، برخی ایرانیند و برخی نه ما برای اینکه معیاری از سهم ایرانیان در فقه اهل تسنن بدست داده باشیم عده‌ای را نام میبریم:

۱ - محمدبن حسن شیبانی، شاگرد ابوحنیفه، از ملازمین هارون‌الرشید و متوفا در سال. ۱۸۹ این مرد اصلا دمشقی است، درواسط عراق متولد شد و در سفری که با هارون بایران می‌آمد در ری درگذشت و همانجا دفن شد.

۲ - ابویوسف، شاگرد دیگر ابوحنیفه و قاضی القضاه مهدی و هادی و هارون و متوفا در سال. ۱۹۲ این مرد ظاهرا نسب به انصار مدینه میبرد.

۳ - زفربن الهذیل، متوفا در سال. ۱۵۸ زفرعرب عدنانی است و از پیروان ابوحنیفه به شمار میرود.

۴ - لیث بن سعد اصفهانی، فقیه مصر، متوفا در سال ۱۷۵، لیث از صاحبان مکاتب بشمار میرود، گواینکه گفته میشود که پیرو ابوحنیفه بوده است.

۵ - عبدالله بن مبارک مروزی، اهل مرو است، شاگرد ابوحنیفه و مالک و ثوری بوده و در سال ۱۸۱ در گذشته است.

۶ - اوزاعی، ابوعمر و عبدالرحمن بن عمرو، متوفا ۱۵۷، شاگرد زهری و عطاءبن ابی رباح بوده، ساکن شام بود و پیشوای مطلق شامیان شمرده میشد، اوزاعی از فقهاء صاحب مکتب است، معلوم نیست عرب اصیل یمنی است و یا از اسرای یمن است.

اینها معاریف فقهای اهل تسنن میباشند، غیر معاریف از حد احصا خارج است. در میان معاریف در طبقات مختلف افراد ایرانی و غیر ایرانی فراوانند.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

در قرون بعد، از ائمه و معاریف فقهاء اهل تسنن که بگذریم، از ابن سریج شافعی و ابوسعید اصطخری و ابواسحاق مروزی در قرن چهارم. و ابو حامد اسفرائنی و ابواسحا ق اسفرائنی و ابواسحاق شیرازی و امام الحرمین جوینی و امام محمد غزالی و ابوالمظفر خوافی و کیاالهراسی در قرن پنجم، و ابواسحاق عراقی موصلی در قرن ششم و ابواسحاق موصلی در قرن هفتم و امام شاطبی اندلسی در قرن هشتم باید نام برد.

در سه چهار قرن اخیر به مناسبت گرایش مردم ایران از تسنن به تشیع همه فقهاء ایران شیعه بوده‌اند.

ادبیات

مقصود، نحو و صرف و لغت و بلاغت و شعر و تاریخ است، در این قسمت ایرانیان خدمات فراوانی کرده‌اند، خدمات ایرانیان به زبان عربی بیش از خود اعراب به این زبان بوده و خیلی بیش از خدمت این مردم به زبان فارسی بوده است. ایرانیان به حکم یک انگیزه مقدس دینی به خدمت زبان عربی همت گماشتند. ایرانیان مانند همه مسلمانان پاکنهاد دیگر زبان عربی را زبان قوم عرب نمی‌دانستند، آنرا زبان قرآن و زبان بین‌المللی اسلامی می‌دانستند. لهذا بدون هیچگونه تعصب و با شور و نشاط و علاقه فوق العاده‌ای به فراگیری و ضبط و تدوین این زبان پرداختند.

علوم ادبی عربی از دستور زبان عربی یعنی نحو آغاز میشود. مورخین اسلامی اجماع و اتفاق دارند که مبتکر علم نحو امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است. علامه جلیل مرحوم سید حسن صدر در کتاب نفیس تأسیس الشیعهٔ دلائل و شواهد غیر قابل انکار این مطلب را ذکر کرده است(۱)، علی علیه‌السلام به ابوالاسود دئلی که مردی شیعی و فوق‌العاده با استعداد بوده است اصول نحو را آموخت و دستور داد که بر این اساس تأمل کند و بر آن بیفزاید، ابوالاسود طبق دستور عمل کرد و چیزهائی افزود و آنچه

پاورقی:

(۱) رجوع شود به تأسیس‌الشیعهٔ لعلوم الاسلام صفحات ۴۰ - ۶۱.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

میدانست به عده‌ای و از آن جمله دو پسرش عطاء بن ابی الاسود و اباحرب بن ابی الاسود و یحیی بن یعمر ومیمون اقرن و یحیی بن نعمان وعنبسهٔ الفیل، آموخت. گویند اصمعی عرب و ابوعبیده ایرانی دو ادیب معروف اسلامی، شاگردان عطاء پسر ابوالاسود بوده‌اند.

در طبقه بعد از این طبقه افرادی دیگر از قبیل ابواسحاق حضرمی و عیسی ثقفی و ابوعمرو بن العلاء که مردی شیعی و از قراء سبعه است و بسیار جلیل‌القدر است قرار گرفته‌اند.

ابوعمرو بن العلاء مردی لغوی و عارف به زبان و ادبیات و مخصوصا اشعار عرب بود، از کمال تقوا در ماه مبارک رمضان هرگز شعر نمی‌خواند، در سفر حج نوشته‌های خود را از آن رو که متضمن اشعار عرب جاهلی بود از بین برد. اصمعی، یونس بن حبیب نحوی، ابوعبیده، سعدان بن مبارک تزدوی شاگردی کرده‌اند(۱).

خلیل بن احمد عروضی که از مجتهدان و صاحب نظران درجه اول نحو است و مردی شیعی است و از نوابغ به شمار میرود و در طبقه بعد این طبقه قرار گرفته است سیبویه معروف صاحب"الکتاب"شاگرد خلیل بوده است و اخفش معروف نزد سیبویه و خلیل تحصیل کرده است.

از این ببعد نحویین به دو نحله کوفیین و بصریین تقسیم میشوند. کسائی معروف، و شاگردش فراء و ابوالعباس ثعلب شاگرد فراء، و ابن الانباری شاگرد ابوالعباس ثعلب از نحله کوفی بوده‌اند و اما سیبویه و اخفش و مازنی و مبرد و زجاج و ابوعلی فارسی و ابن جنی و عبدالقادر جرجانی که به ترتیب استاد و شاگرد بوده‌اند از نحله بصری به شمار میروند.

از اینها که برشمردیم عده‌ای ایرانی اند:

۱ - یونس بن حبیب، متوفا در سال. ۱۸۳ ابن‌الندیم می‌گوید اعجمی الاصل است(۱). کتابی بنام معانی‌القرآن الکریم تألیف کرده است، گویند ازدواج نکرد و عمر هشتاد و هفت ساله خود را وقف علم و دانش کرد.

۲ - ابوعبیده معمربن المثنی متوفا در. ۲۱۰ بگفته ابن الندیم ابوعبیده نیز

پاورقی:

(۱) ریحانهٔ الادب، جلد دوم چاپ سوم، صفحه. ۲۱۳

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

ایرانی است(۱).

۳ - سعدان بن مبارک، تاریخ وفاتش بدست نیامد. بنا به نوشته ریحانۀالادب اصلا اهل طخارستان است و نابینا بوده است(۲).

۴ - ابوبشر، عمروبن عثمان بن قنبر، معروف به سیبویه متوفا در حدود سال. ۱۸۰ سیبویه اهل فارس است، در بیضا متولد شد و حیات علمی خویش را در حوزه علمیه بصره طی کرد و سفری هم به بغداد رفت.

سیبویه در سفری که به بغداد رفت داستان معروفی با کسائی دارد که به قصه زنبوریه معروف است. پس از سفر بغداد به فارس برگشت و چهل سال بیشتر نداشت که در همانجا در گذشت و در مولد خویش دفن شد. کتاب معروف سیبویه در نحو بنام"الکتاب"معروف است و از بهترین کتب جهان در فن خود یعنی از قبیل مجسطی بطلمیوس در هیئت و منطق ارسطو در منطق صوری تلقی شده است، بارها در پاریس و برلین و کلکته و مصر چاپ شده است، سید بحرالعلوم و دیگران گفته‌اند همه علما در نحو عیال سیبویه میباشند، در این کتاب به سیصد و چند آیه از قرآن مجید استشهاد شده است، مازنی نحوی معروف عرب، حاضر نشد این کتاب را به یکی از اهل ذمه تدریس کند با آنکه پول زیادی بعنوان حق‌التدریس باو داده میشد، تنها باین دلیل که دست غیر مسلمان آیات قرآن را لمس نکند.

۵ - سعیدبن مسعده معروف به اخفش یا اخفش اوسط. این مرد از اکابر درجه اول نحویین است، کتابهای زیادی تألیف کرده و یک بحر عروضی بر آنچه سابقا خلیل بن احمد وضع کرده بود افزوده است. این مرد بنا بگفته ابن‌الندیم، خوارزمی است. در عین حال او را مجاشعی نیز خوانده‌اند مسلم نیست اصلا عرب مجاشعی باشد و بنابراین از ایرانیان عرب‌نژاد است و یا انتسابش بیک قبیله عرب، پیمانی و الحاقی است آنچنانکه در آن عهد مرسوم بوده است، اخفش در سال ۲۱۵ یا ۲۲۱ در گذشته است.

۶ - علی بن حمزه کسائی که قبلا در عداد قراء ذکرش گذشت. کسائی قطعا ایرانی است، نام جداعلایش فیروز است. در حدود سال دویست که با هارون‌الرشید به

پاورقی:

(۱) همان، ص ۷۵

(۲) ریحانۀالادب، جلد ۸ صفحه. ۱۸۹

کتابخانۀ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

خراسان میرفت در ری درگذشت.
۷ - فراء، این مرد نیز ایرانی است و قبلا در عداد قراء و مفسرین او را معرفی کردیم.
۸ - محمدبن قاسم انباری معروف به ابن الانباری، اهل انبار است که مخزن غلات ساسانیان بوده است. شاگرد ابوالعباس ثعلب بوده و در حدود سال ۳۲۷ درگذشته است.
۹ - ابواسحاق، ابراهیم بن محمدبن سری بن سهل، معروف به زجاج. شاگرد مبرد و ثعلب بوده است، برای امرار معاش خود در اوان تحصیل بلورتراشی میکرد و از این رو به"زجاج"معروف گشت. گویند همه روزه یک درهم به استاد خود مبرد بابت حق‌التعلیم از دستمزد خود میپرداخت. در حدود سال ۳۱۰ درگذشته است.
۱۰ - ابوعلی فارسی، اهل فسای فارس و معاصر دیالمه است، در سال ۲۸۸ متولد شد و در ۳۷۷ درگذشت. برخی او را خاتم نحویین دانسته‌اند. در تأسیس الشیعه(۱) از کتاب"المصباح"سلامۀ بن عیاض شامی نقل میکند که گفته‌اند:"فتح النحو بفارس و ختم بفارس"یعنی نحو از فارس بوسیله سیبویه آغاز گشت و در فارس با رفتن ابوعلی فارسی پایان یافت.
بدیهی است که در بیان بالامبالغه به کار رفته است.
۱۱ - عبدالقاهر جرجانی، ادیب نحوی لغوی معانی بیانی معروف، بیشتر شهرت عبدالقاهر در فن بلاغت یعنی معانی و بیان است، در عین حال از نحویین نیز بشمار میرود. از عبدالقاهر کتابهای نفیسی در علم بلاغت در دست است که ارزش خود را هنوز هم حفظ کرده‌اند از قبیل: اسرارالبلاغه، دلائل الاعجاز، اعجازالقرآن و غیره وی در سال ۴۷۱ یا ۴۷۴ در گذشته است.
علاوه بر این افراد که نام بردیم گروه دیگری از اکابر نحویین، ایرانی میباشند و بطور اشاره و مختصر نامشان را میبریم، از قبیل: خلف احمر در قرن دوم. و ابوحاتم سجستانی و ابن سکیت اهوازی شیعی و ابن قتیبه دینوری صاحب کتابهای نفیس: ادب الکاتب، المعارف، عیون الاخبار و غیرها، و ابوحنیفه دینوری که علاوه بر جنبه ادبی مردی حکیم و ریاضی‌دان و مورخ بوده است و ابوبکر بن الخیاط

پاورقی:
(۱) صفحه۵۱

کتابخانۀ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

سمرقندی در قرن سوم. و حسن بن عبدالله بن مرزبان سیرافی شیرازی که از یک خانواده مجوسی بود و پدرش عبدالله مسلمان شد. و یوسف بن حسن بن عبدالله به مرزبان سیرافی و ابوبکر خوارزمی طبرستانی‌الاصل و ابن خالویه همدانی در قرن چهارم. و ابومسلم اصفهانی در قرن پنجم. و نجم‌الائمه استرابادی معروف به رضی در قرن هفتم.

و همچنین گروهی از علمای فصاحت و بلاغت اسلامی، ایرانیند از قبیل عبدالقاهر جرجانی سابق‌الذکر، و محمدبن عمران مرزبانی خراسانی شیعی متوفا ۳۷۱ که گفته میشود واضع اولی علم بیان او بوده نه عبدالقاهر جرجانی، و زمخشری سابق‌الذکر، و صاحب بن عباد طالقانی متوفا در ۳۸۵، و سکاکی خوارزمی متوفا در قرن هفتم، و قطب الدین شیرازی شارح مفتاح سکاکی متوفا در ۷۱۰، و تفتازانی نسأی یا سرخسی متوفا در ۷۹۱ و میرسید شریف جرجانی متوفا در ۸۱۶.

در میان لغویین نیز عده زیادی ایرانیند از قبیل جوهری نیشابوری صاحب صحاح‌اللغة، متوفا در حدود نیمه دوم قرن چهارم، و راغب اصفهانی متوفا در ۵۶۵، و مجدالدین فیروزآبادی صاحب قاموس اللغة متوفا در ۸۱۶ و میدانی نیشابوری صاحب السامی فی الاسامی و مجمع الامثال متوفا در ۵۱۸، و غیر اینها.

همچنانکه گروهی از مورخین اسلامی نیز ایرانیند از قبیل ابوحنیفه دینوری سابق الذکر و ابن قتیبه دینوری سابق الذکر و طبری سابق الذکر و بلاذری متوفا در ۲۷۹، ابوالفرج اصفهانی اموی الاصل متوفا در ۳۵۶ و حمزه اصفهانی متوفا در. ۳۵۰

مورخین اسلامی خیلی زیادند، شاید در کمتر رشته‌ای مانند رشته تاریخ تألیف شده باشد.

جرجی زیدان میگوید:

مسلمانان بیش از هر ملت دیگر(باستثنای ملل عصر جدید) در تاریخ پیشرفت کرده و کتاب نوشتند، به قسمی که در کشف‌الظنون نام ۱۳۰۰ کتاب تاریخی ذکر شده است. و این عدد جز کتابهائی است که در شرح آن تواریخ نوشته شده و یا کتابهائی که در تلخیص آن تواریخ تألیف شده و یا کتبی که در تاریخ تدوین شده بود و از دست رفته که نام هیچیک از آنها در

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

کشف‌الظنون نیست... مسعودی در مقدمه کتاب مروج الذهب خود نام ده‌ها کتب تاریخی را برده که در زمان او موجود بوده...

در تدوین تاریخ اسلامی ملل گوناگون شرکت کرده‌اند از اندلسی گرفته(مانند ابن عبدالبر و ابن بشکوال و ابن آبار) تا مصری(مانند مقریزی و جمالی الدین قفطی) و دمشقی(مانند ابن عساکر، و صفدی) و عراقی(مانند خطیب بغدادی و عبدالرحمان بن الجوزی و سبط وی: شمس‌الدین ابوالمظفربن الجوزی و ابن خلکان اربلی ایرانی الاصل) و تونسی(مانند ابن خلدون).

به علاوه انواعی تاریخ نویسی در اسلام وجود داشته است از سیره و تاریخ شخص معین گرفته(مانند سیره‌های نبوی، و تواریخ مخصوص برخی پادشاهان) تا تواریخ شهرها(مانند تاریخ قم) و تاریخ کشورها(مانند تاریخ مصر و تاریخ دمشق) و تاریخ علوم یعنی تاریخ اهل یک فن(مانند طبقات الحکماء و طبقات الاطباء و طبقات الحفاظ) و تواریخ عمومی(مانند تاریخ یعقوبی و تاریخ طبری) علاوه بر همه اینها برخی جغرافی نویس بوده‌اند مانند المقدسی صاحب احسن التقاسیم و اصطخری فارسی صاحب صورالاقالیم و مسالک الممالک.

به عقیده جرجی زیدان، به پیروی از سیوطی، اولین مورخان دوره اسلام دو نفر بوده‌اند همزمان یکدیگر: یکی محمدابن اسحاق مطلبی که از موالی عین التمر است و شیعی است و دیگر عروه بن الزبیر که نسبت به زبیربن العوام صحابی معروف میبرد. ولی علامه سید حسن صدر ثابت کرده‌اند که اولین تاریخ را در دوره اسلام عبیدالله بن ابی‌رافع کاتب امیرالمؤمنین علیه‌السلام نوشته است که نسبت به قبط میبرد و مصری است. کتابی که او تألیف کرده است درباره نام افرادی از صحابه است که علی علیه‌السلام را در دوره خلافت همراهی کرده‌اند.

اگر محمدبن اسحاق مطلبی(که نویسنده سیره نبوی است و سیره ابن هشام همان سیره ابن اسحاق است به روایت ابن هشام) ایرانی باشد، آنچنانکه از کلمه"مولی"برمی‌آید، باید بگوئیم بعد از ابن ابی رافع قبطی مصری، دو نفری که پیشقدم در تاریخ بوده‌اند یکی ایرانی و دیگر عرب قرشی بوده است. با این تفاوت که عین کتاب محمد ابن اسحاق در دست است ولی کتاب آن دو نفر دیگر ظاهرا در دست نیست.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

ابن الندیم در الفهرست نام گروهی از مورخین قرون اولیه اسلامی را ذکر می‌کند که اصطلاح"مولی"بوده‌اند.
موالی ظاهرا غیر عرب بوده‌اند، من اکنون بطور قطع نمیدانم که این کلمه تنها بر ایرانیان اطلاق میشد و یا بسایر ملل غیر عرب و یا عرب که نوعی پیمان با یکی از قبائل عرب داشته‌اند نیز اطلاق میشده است. بهر حال ابن الندیم عده‌ای را با قید"مولی"نام میبرد و بعضی را تصریح می‌کند که از بلاد ایران بوده اند. ازجمله: واقدی مورخ معروف متوفا ۲۰۷، ابوالقاسم حمادبن سابور دیلمی متوفا در۱۵۶،ابوجنادبن واصل الکوفی، ابوالفضل محمدبن احمدبن عبدالحمید الکاتب، علان شعوبی کلینی رازی و غیر اینها.
البته نباید مبالغه یا غفلت کرد و پنداشت که ادبیات عرب از لغت و نحو و صرف و بلاغت و تاریخ و غیره یکسره بدست ایرانیان تدوین یافته است. در میان ادبای عربی از اقوام دیگر نیز که تبرز فوق‌العاده داشته‌اند یافت میشود که برخی عرب و برخی اندلسی، و برخی مصری، و برخی شامی و برخی کرد یا ترک یا رومی بوده اند ما در گذشته اشاره‌ای به این مطلب کرده و برای احتراز از تطویل بیشتر از ذکر آنها خودداری میکنیم.
در میان کتب ادبی عربی چهار کتاب است که از ارکان ادبیات عرب بشمار میرود: ادب الکاتب ابن قتیبه دینوری، الکامل مبرد، البیان والتبیین جاحظ نوادر ابوعلی قالی.
از مؤلفان چهارگانه این چهار کتاب تنها ابن قتیبه ایرانی است. مبرد، عرب ازدی است. و جاحظ عرب کنانی است. و ابوعلی قالی، دیار بکری است.
احمد امین درضحی الاسلام از کتاب المزهر نقل می‌کند که در قرن دوم هجری سه نفر پدید آمدند که پیشوای دیگران در شعر و لغت عرب و علوم عرب به شمار میروند. پیش از آنها و نه بعد از آنها مانندی برای ایشان نیامده است، همه هر چه دارند از این سه نفر دارند:
۱ - ابوزید انصاری خزرجی متوفا. ۲۱۵
۲ - اصمعی ادیب لغوی معروف متوفا در حدود. ۲۱۵
۳ - ابوعبیده معمربن المثنی متوفا در حدود. ۲۱۰
از این سه نفر تنها ابوعبیده، ایرانی الاصل است. اماابوزید، عرب مدنی خزرجی

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

است واصمعی، عرب باهلی است،

کلام

علم کلام، نیز یک علم صد درصد اسلامی است. کلام مربوط است به تحقیق در اصول عقائد اسلامی و دفاع از آنها، اعم از آنکه امر مورد اعتقاد از

عقلیات محض باشد مانند مسائل مربوط به توحید و صفات خداوند و یا از تقلیاتی باشد که اعتقاد و عدم اعتقاد و عدم اعتقاد به آن در سرنوشت انسان مؤثر باشد مانند مسألهٔ امامت از نظر شیعه، و به همین جهت کلام منشعب می‌شود به کلام عقلی و کلام نقلی.
پیدایش علم کلام در دینی مانند اسلام که مسائل زیادی دربارهٔ مبدأ و معاد و انسان و جهان طرح کرده است، و در اجتماعی مانند اجتماع اسلامی قرون اولیهٔ اسلامی که یک نشاط علمی نیرومند بر آن حکومت می‌کرد طبیعی و ضروری است.
قرآن کریم رسماً بر برخی از مسائل اعتقادی از قبیل توحید و معاد و نبوت استدلال و برهان اقامه می‌نماید و از مخالفان حجت و برهان مطالبه می‌کند: «قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین».
قطعاً و مسلماً اول کسی که در مسائل عقلی اسلامی به تجزیه و تحلیل پرداخت و مسائلی مانند قِدم و حدوث و متناهی و غیر متناهی و جبر و اختیار و بساطت و ترکیب و امثال آنها را مطرح ساخت امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب علیه السلام است و به همین دلیل همواره شیعه در علوم عقلی بر غیر شیعه تقدم داشته است.
ما بحث خود را دربارهٔ خدمات ایرانیان به اسلام در زمینه‌های اسلامی، از ایرانیان شیعه آغاز کنیم:
۱. اولین متکلم شیعه که کتاب در مسائل کلامی تألیف کرده است علی‌بن اسماعیل بن میثم تمار است. خود میثم به عنوان خطیب و سخنور شیعه و از صاحبان سرّ امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌شده است. میثم اهل هجر است و بحرینی است

و یک فرد ایرانی بشمار می‌رود. نواده‌اش علی بن اسماعیل بن میثم معاصر ضراربن عمرو ابوالهذیل علاف و عمروبن عبید از متکلمان معروف قرن دوم

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

هجری است و با آنها مباحثاتی در مسائل اعتقادی داشته است.
۲ - هشام بن سالم جوزجانی. این مرد از مشاهیر و معاریف اصحاب امام صادق علیه‌السلام است. در میان اصحاب امام صادق علیه‌السلام گروهی هستند که امام صادق آنها را بعنوان"متکلم"خوانده است و در کتاب الحجة کافی مسطور است(۱) از قبیل حمران بن اعین، مؤمن الطاق، قیس بن الماصر و هشام بن الحکم و غیر هم.
قیس بن ماصر همان کسی است که گویند کلام را از علی ابن الحسین علیه‌السلام آموخت(۲).
۳ - فضل بن ابوسهل بن نوبخت. از آل نوبخت است، آل نوبخت همانطور که ابن‌الندیم گفته است به تشیع معروفند و فضلاء زیادی در طول سه قرن از آنها برخاسته است که اکنون مجال توضیح آن نیست. نوبخت خودش منجم و در دربار منصور بود، روزی پسرش ابوسهل را بدربار منصور برد که به جانشینی خود معرفی کند. منصور نامش را پرسید گفت:"خورشید ماه طیماذاه ما بازارد باد خسرو نه شاه"منصور گفت همه اینها اسم تو است؟ گفت آری، منصور تبسم کرد و گفت: پدرت چه کرده؟! اسمت را مختصر کن. یا همان کلمه"طیماذ"را از جزء اسمت انتخاب کن و یا من برایت کلمه"ابوسهل"را به عنوان کنیه انتخاب میکنیم ابوسهل به همین کنیه راضی شد(۳) بسیاری از نوبختیان کنیه شان ابوسهل است.
بسیاری از متکلمین شیعه از خاندان نوبخت از قبیل: فضل بن ابی سهل بن
نوبخت که در زمان هارون در رأس کتابخانهٔ معروف بیت الحکمه و از مترجمین فارسی به عربی در عصر هارونی و مأمونی به شمار می‌رود، و همچنین اسحاق بن ابی سهل نوبخت و پسرش اسماعیل بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت و پسر دیگرش علی بن اسحاق و نواده‌اش ابوسهل اسماعیل بن علی بن اسحاق که او را شیخ المتکلمین در شیعه لقب داده‌اند و دیگر حسن بن موسی نوبختی خواهر زادهٔ ابوسهل بن علی و عده‌ای دیگر از این خاندان ایرانی.(۴)
۴. فضل بن شاذان نیشابوری در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم [می‌زیسته]،

پاورقی:
(۱) کافی، چاپ آخوندی، جلد اول صفحه۱۷۱
(۲) تأسیس الشیعهٔ، صفحه ۳۵۸
(۳) همان، ص ۳۶۳ و ۳۶۴.
(۴) همان، ص ۳۶۲ ـ ۳۷۵ و کتاب خاندان نوبختی تألیف مرحوم عباس اقبال آشتیانی.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

که قبلاً ذکر خیرش گذشت. فضل بن شاذان از اصحاب حضرت رضا و حضرت جواد و حضرت هادی علیهم‌السلام بوده است و کتب زیادی در کلام نوشته است.

۵. محمد بن عبدالله بن مملک جرجانی اصفهانی، معاصر ابوعلی جبائی در قرن سوم (۱).

۶. ابوجعفر، ابن قبهٔ رازی در قرن سوم هجری میان او و ابوالقاسم کعبی بلخی مباحثات و مناظرات کتبی در مسائل امامت بوده است.

۷. ابوالحسن سوسنگردی معاصر ابن قبهٔ رازی گویند از غلامان ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی بوده و پنجاه سفر پیاده به حج رفته است.

۸. ابوعلی ابن مسکویه رازی اصفهانی که از اعاظم متکلمین و حکما و اطبای اسلامی است. کتابهای الفوز الاکبر و الفوز الاصفر او چاپ شده و در دست است. کتاب طهارهٔ الاعراق وی در علم اخلاق از مهمترین کتب اخلاقی اسلامی است. معاصر ابوعلی ابن سینا حکیم و طبیب معروف اسلامی است. در سال ۴۳۱ در گذشته است.

متکلمین شیعه اعم از ایرانی و غیر ایرانی بسیارند. متکلمین شیعه ایرانی نیز فراوانند. ما به عنوان نمونه افراد بالا را از قرن دوم تا قرن چهارم یاد کردیم در قرون متأخر ارکان علم کلام اسلامی را متکلمین شیعه تشکیل میداده‌اند.

پس از ظهور خواجه نصیرالدین طوسی حکیم و متکلم و ریاضی‌دان و سیاستمدار معروف جهان اسلام و نگارش یافتن کتاب تجرید، کلام شیعه اهمیت بیشتری یافت بطوری که از آن پس کتاب تجرید بیش از هر کتاب دیگر محور بحثهای کلامی در شیعه و سنی قرار گرفت.

اما متکلمین عامه: بسیاری از متکلمان اهل تسنن و شاید بیشترشان ایرانیند، قدیمیترین متکلم آنها حسن بصری و سپس شاگردش و اصل بن عطاء غزال است که هر دو از موالی میباشند. حسن بصری در نیمه دوم قرن اول و نیمه اول قرن دوم میزیسته است. وفاتش در سال ۱۱۰ واقع شده است(۲) و واصل که شاگرد او است و از او انشعاب کرد و مستقل شد و راه جداگانه‌ای گرفت و از آنجا مکتب معتزله پایه‌گذاری شد، در سال ۱۸۱ درگذشته است(۳).

پاورقی:

(۱) الفهرست، صفحه ۲۶۶ و تأسیس الشیعه صفحه۳۷۶

(۲) ریحانهٔالادب، جلد ۱ صفحه. ۲۶۹

(۳) ابن خلکان جلد ۵ صفحه ۶۰ درالفهرست می‌گوید وی در سال ۱۳۱ درگذشته و ظاهرا این صحیح است.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

۳ - ابوالهذیل علاف، این مرد نیز از موالی است. او را پایه‌گذار کلام عقلی میشمارند، فوق‌العاده زبردست بوده و با کتب فلسفی آشنائی داشته است. نویسنده‌ای مجوسی بنام میلاس داشت. این نویسنده روزی عده‌ای از مجوسیان را با ابوالهذیل در یک مجلس جمع کرد و درباره توحید و ثنویت بحث کردند. ابو الهذیل آنها را محکوم کرد و میلاس مسلمان شد. شبلی نعمان(۱) و دیگران نوشته‌اند که چندین هزار نفر ایرانی مجوسی بدست ابوالهذیل مسلمان شدند.

از مناظره با ابوالهذیل همه اجتناب میکردند، زیرا فوق‌العاده قوی بود، مناظره معروفی دارد با صالح بن عبدالقدوس، شکاک وزندیق(باصطلاح آن عصر) معروف، که ابن الندیم آنرا نقل کرده است(۲). ابوالهذیل از تنها کسی که بیم داشت و از مناظره با او متوحش بود هشام بن الحکم، متکلم معروف شیعی عرب، از اصحاب امام صادق علیه‌السلام بود(۳).

۴ - ابراهیم بن سیار معروف به نظام متوفا در. ۲۲۱ این مرد مطابق آنچه ابن خلکان در جلد سوم کتاب خود ذیل احوال محمدبن عبدالکریم شهرستانی گفته است بلخی بوده است. نظریات نظام در کلام و احیانا در فلسفه معروف است نظام شاگرد هشام بن الحکم بوده است.

۵ - عمرو بن عبید بن باب. پدرش از اسیران کابل است و در پلیس بصره خدمت میکرده است. عمرو بن عبید در سال ۸۰ متولد شده و پیش از سال ۱۵۰ درگذشته است.

عمرو بن عبید تمایل خارجیگری دارد و به مناعت معروف است. با منصور عباسی قبل از دوره خلافت دوست بود. در ایام خلافت منصور، روزی بر او وارد شد و منصور او را گرامی داشت و از او تقاضای موعظه و اندرز کرد. از جمله سخنانی که عمرو به منصور گفت این بود: ملک و سلطنت که اکنون بدست تو افتاده اگر برای کسی پایدار میماند بتو نمیرسید، از آن شب بترس که آبستن روزی است که دیگر شبی بعد از آن روز(قیامت) نیست. وقتی که عمرو خواست برود منصور دستور داد ده هزار درهم باو بدهند نپذیرفت. منصور قسم خورد که

پاورقی:

(۱) تاریخ علم کلام، ترجمه فخر داعی صفحه. ۲۹

(۲) الفهرست صفحه ۲۵۲

(۳) تاریخ علم کلام شبلی نعمان صفحه ۳۱

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

باید بپذیری. عمرو سوگند یاد کرد که نخواهم پذیرفت. مهدی پسر و ولیعهد منصور حاضر مجلس بود و از این جریان ناراحت شد و گفت: یعنی چه؟ تو در مقابل سوگند خلیفه سوگند یاد می‌کنی؟! عمرو از منصور پرسید این جوان کیست؟ گفت پسرم و ولیعهد مهدی است. گفت به خدا قسم که لباس نیکان بر او پوشیده‌ای و نامی روی او گذاشته‌ای(مهدی) که شایسته آن نام نیست و منصبی برای او آماده کرده‌ای که بهره‌برداری از آن مساوی است با غفلت از آن. آنگاه عمرو رو کرد به مهدی و گفت: بلی برادر زاده جان، مانعی ندارد که پدرت قسم بخورد و عمومیت موجبات شکستن قسمش را فراهم آورد. اگر بنا بشود من کفاره قسم بدهم یا پدرت، پدرت تواناتر است بر این کار. منصور گفت: هر حاجتی داری بگو. گفت فقط یک حاجت دارم و آن اینکه دیگر پی من نفرستی. منصور گفت: بنابراین مرا تا آخر عمر ملاقات نخواهی کرد. گفت حاجت من هم همین است. این را گفت و با قدمهای محکم توأم با وقار راه افتاد. منصور خیره خیره از پشت سرنگاه می‌کرد و در حالی که در خود نسبت به عمرو احساس حقارت میکرد سه مصراع معروف را سرود:

کلکم یمشی رويد

کلکم یطلب صید

غیر عمرو بن عبید(۱)

این عمرو بن عبید همان کسی است که هشام بن الحکم بطور ناشناس وارد مجلس درسش شد و از او درباب امامت سؤالاتی کرد و او را سخت مجاب ساخت عمروبن عبید از قوت بیان پرسش کننده ناشناس حدس زد که او هشام‌بن الحکم است، بعد از شناسائی نهایت احترام را نسبت باو بعمل آورد(۲).

اینها که برشمردیم طبقه اول و دوم متکلمین ایرانی اهل تسنن می‌باشند در طبقات و قرون بعد متکلمین سنی مذهب زیادی از ایران برخاسته‌اند و ما بطور اختصار نام عده‌ای را به ترتیب قرون میبریم. از قبیل:

ابن المنجم ندیم الموفق والمکتفی بالله که خود از نواده‌های یزدجرد ساسانی بوده است، و ابوالقاسم کعبی

پاورقی:

(۱) تاریخ ابن خلکان، جلد ۳ صفحه و ۱۳۲

(۲) کافی، چاپ آخوندی، جلد ۱ صفحه. ۱۷۰

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

بلخی، و ابوعلی جبائی خوزستانی، و پسرش ابوهاشم جبائی در قرن سوم. ابومنصور ماتریدی سمرقندی و ابن فورک اصفهانی نیشابوری و ابواسحاق اسفرائنی در قرن چهارم.
ابواسحاق شیرازی و امام الحرمین جوینی و امام محمد غزالی در قرن پنجم. فخرالدین رازی و ابوالفضل بن العراقی و محمد شهرستانی در قرن ششم و غیر اینها.

فلسفه و حکمت

اما فلسفه: فلسفه بمفهوم متعارف، اولین بار از ترجمه کتب دیگران یعنی یونانیان و احیانا هندیان آغاز گشت، و این کار در قرن دوم هجری شروع شد راجع باینکه ترجمه و نقل علوم بیگانه اعم از طب و ریاضی و فلسفه و غیره از کی آغاز شد؟ سخنان زیادی هست. برخی مدعی هستند که اولین‌بار این کار بوسیله خالدبن یزیدبن معاویه در قرن اول شروع شد.
گویند خالد اول کسی بود که عده‌ای از علماء اسکندریه را که زبان یونانی میدانستند استخدام کرد و آنها برخی از کتب طبیعی مربوط به فن کیمیا را از یونانی و قبطی به عربی برگرداندند(۱).
ترجمه کتب فلسفه قطعا در زمان بنی‌عباس شروع شده است، مانند ترجمه بسیاری از علوم و فنون دیگر و بسیاری از آداب و اخلاق.
از ایران هیچ کتاب فلسفی ترجمه نشده است، کتبی که از ایران ترجمه شده است ادبی، تاریخی، نجومی و احیانا طبیعی بوده است. ابن‌الندیم در الفهرست در جاهای متعدد کتابهای مختلف ایرانی را که به عربی برگردانده شده است نام میبرد، هیچکدام از آنها فلسفی نبوده است. تنها کتاب از نوع کتب فلسفی که از زبان پهلوی برگردانده شده است قسمتی از منطق ارسطو بوده که قبلا بزبان پهلوی برگردانده شده بوده است و در دوره اسلام به وسیله عبدالله بن مقفع و یا وسیله پسرش محمد بن عبدالله بن مقفع از پهلوی به عربی برگردانده شد.
ابن‌الندیم در فن اول از مقاله هفتم(مقاله الفلاسفة) الفهرست میگوید:
فلسفه در یونان و روم رایج بود تا وقتی که روم به مسیحیت گرایید، در

پاورقی:

(۱) الفهرست، صفحه. ۳۵۲

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

این وقت غدغن شد، بعضی از کتب فلسفی را سوختند و بعضی دیگر را مخفی کردند و مردم از بحث فلسفی ممنوع شدند، زیرا فلسفه را برضد شرایع میدانستند. سپس روم از مسیحیت روگرداند و به فلسفه روآورد، و این در وقتی بود که ثامسطیوس حکیم و مفسر و شارح معروف کتب ارسطو(در حوزه اسکندریه) به وزارت امپراتور روم رسید.

ابن الندیم آنگاه داستان جنگ شاپور ذوالاکتاف با امپراطور روم را ذکر میکند که شاپور اسیر میشود و پس از مدتی از زندان فرار می‌کند و امپراتور روم را میکشد و رومیان را از ایران اخراج میکند و سپس قسطنطین با تأیید شاپور امپراطور روم میشود. در این وقت بار دیگر روم به مسیحیت می‌گراید و فلسفه غدغن می‌شود، آنگاه می‌گوید:

ایرانیان در قدیم چیزی از منطق و طب به زبان فارسی ترجمه کرده بودند و عبدالله بن مقفع و غیر او همانها را به عربی برگردانیدند(۱).

و ظاهرا همچنانکه هیچ کتاب فلسفی از ایران ترجمه نشده است هیچکدام از مترجمین منطق و فلسفه از سریانی و یونانی نیز ایرانی نبوده‌اند. ولی نظر باینکه ترجمه کتب یکی از مظاهر خدمات ایرانیان به تمدن اسلامی است ما نام مترجمینی که از فارسی به عربی ترجمه کرده‌اند مطابق آنچه ابن‌الندیم در الفهرست نقل کرده است ذکر میکنیم هر چند باز همه مترجمین از فارسی به عربی نیز ایرانی نبوده‌اند. کسانی که ابن‌الندیم آنها را ذکر کرده است افراد ذیل‌اند:

عبدالله بن مقفع مترجم منطق ارسطو و خداینامه که ریشه و منبع اصلی شاهنامه است و مترجم کلیله و دمنه که از کتب هند است و در زمان انوشیروان به پهلوی برگردانده شده بود و ابن مقفع آنرا به عربی بسیار فصیح برگرداند(۲) ابوسهل فضل بن نوبخت متصدی بیت‌الحکمهٔ در زمان هارون و مأمون(۳). حسن بن موسی نوبختی. احمد بن یحیی بلاذری مورخ معروف و صاحب کتاب فتوح البلدان، موسی بن خالد، یوسف‌بن خالد(این دو نفر مستخدم داود بن عبدالله بن حمیدبن قحطبه بوده‌اند) علی بن زیاد تمیمی، حسن بن سهل، احمدبن یحیی جابر، جبلهٔ بن سالم کاتب

پاورقی:

(۱) همان، ص ۳۵۱

(۲) همان، ص ۱۷۸

(۳) همان، ص ۳۹۶

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

هشام ابن عبدالملک. اسحق بن یزید ناقل اختیار نامه، محمد بن جهم برمکی، هشام بن القاسم، موسی بن عیسی الکردی، زادویهٔ بن شاهویه اصفهانی، محمدبن بهرام بن مطیار اصفهانی، بهرام بن مردانشاه، عمروبن الفرخان(۱) سلم متصدی بیت‌الحکمهٔ(۲) صالح بن عبدالرحمان نویسنده حجاج و ناقل دفاتر دولتی از عربی به فارسی(۳) عبدالله بن علی ناقل برخی کتب هندی(که قبلا به فارسی ترجمه شده بود)، از فارسی به عربی(۴).

اکنون درباره فلاسفه ایرانی اسلامی بحث کنیم. سهم ایرانیان در فلسفه اسلامی از هر رشته دیگر بیشتر است.

دراینجالازم می‌دانیم کاری راکه تاکنون ندیده‌ایم کسی انجام داده باشد انجام دهیم و آن اینکه "طبقات فلاسفه اسلامی" را آغاز تاکنون مشخص سازیم، یعنی همان کاری که تقریبا درباره فقهاء شیعه انجام دادیم.

این کار هر چند کار آسانی نیست، ولی این بنده نظر به علاقه‌ای که به سیر فلسفه در اسلام دارد روی این موضوع کارهائی کرده است، هر چند هنوز آنرا ناتمام می‌داند. تحقیق در سیر فلسفه در اسلام بدون شناخت طبقات فلاسفه از نظر زمانی مسیر نیست. ما در اینجا به طور مختصر این طبقات را که بر حسب استاد و شاگردی است ذکر می‌کنیم. یعنی آنانکه در یک طبقه قرار می‌گیرند، یا واقعا از اساتید طبقه بعدی و شاگردان طبقه قبل هستند و یا همزمان آنها می‌باشند.

مقصود ما در این طبقه بندی از فلاسفه اسلامی، فلاسفه دوره اسلامی است که در جو اسلامی و محیط اسلامی فعالیت داشته‌اند، و البته افرادی مخصوصا در دوره‌های اولیه احیانا یافت می‌شوند که مسلمان نیستند، یهودی و یا مسیحی می‌باشند و یا لااقل به عقیده بعضی ملحد می‌باشند. ما پس از ذکر همه طبقات از آغاز تا زمان خودمان به برخی نتیجه‌گیریها می‌پردازیم.

پاورقی:

(۱) همان، ص۳۵۶.

(۲)همان، صفحه ۱۸۰ ابن‌الندیم از این شخص بعنوان صاحب بیت‌الحکمهٔ یاد می‌کند.

(۳)همان، صفحه. ۳۵۲

(۴) همان، صفحه. ۴۳۵

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

طبقه اول

فلسفه اسلامی باابویوسف یعقوب بن اسحاق کندی معروف به"فیلسوف العرب"آغازمی‌شود. الکندی عرب خالص است، معاصراست با مأمون ومعتصم، با حنین بن اسحاق وعبدالمسیح بن ناعمه حمصی مترجمان معروف معاصر است، درمقدمه کتاب"اثولوجیا"می‌نویسد:"آنرا عبدالمسیح ترجمه کرد و ابویعقوب کندی تهذیب و اصلاح کرد"دراینکه آیا اوخودمترجم هم بوده است تردیدکرده‌اند، ولی از ابومعشر بلخی شاگرد کندی نقل شده که کندی یکی از چهار مترجم درجه اول دوره اسلامی است. دوره کندی دوره ترجمه است ولی خودکندی فیلسوفی صاحب‌نظروبلندقدراست. درحدوددویست و هفتاد کتاب و رساله به کندی نسبت داده شده است. ابن الندیم فهرست کتابهای اورادررشته‌های مختلف: منطق، فلسفه، نجوم،حساب، هندسه، طب، اصول عقائددینی فهرست کرده است، برخی از نسخه‌های کتب کندی اخیرا به دست آمده وچاپ شده، معلوم می‌شود ارزش این فیلسوف بسیار بیش از آن است که قبلا تصور می‌شد. کندی قطعا یکی از نوابغ جهان و از ستارگان قدر اول دوره اسلامی است. برخی ازاروپائیان او را یکی از دوازده چهره عقلی تاریخ بشرکه تأثیر فراوان داشته‌اند شمرده‌اند(۱).

کندی مردی خودساخته بوده است. تاریخ نشان نمی‌دهد که در طبقه مقدم بر او و یا در طبقه خود او فیلسوفی صاحب نظر اعم از مسلمان یا غیر مسلمان وجود داشته است.

درباره کندی همین قدر نوشته‌اند که در بصره و بغداد به تحصیل پرداخت و می‌دانیم که در آن وقت نه در بصره و نه در بغداد فیلسوفی وجود نداشته است. اینست که کندی سرسلسله حلقات فلاسفه اسلامی است بدون آنکه خود به حلقه‌ای و طبقه‌ای دیگر وابسته باشد.

آقای تقی‌زاده در تاریخ علوم در اسلام، و پرفسور کربن در تاریخ فلسفه اسلامی نوشته‌اند که کندی در رساله‌ای مدت امپراطوری عرب(خلافت) را پیش‌بینی کرده

پاورقی:

(۱) هانری کربن تاریخ فلسفه اسلامی صفحه ۱۹۹ و دکتر نصر، سه حکیم مسلمان صفحه. ۱۶ آقای دکتر نصر در حواشی صفحه ۱۶۶ می‌نویسد: کاردانوس نام کندی را همردیف نامهای ارشمیدس، ارسطو، اقلیدس آورده است.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

است که مطابق(ولااقل نزدیک به واقع) درآمده است. ما در اینجا عبارت پرفسور کربن را می‌آوریم:
"این فیلسوف"در رساله‌ای، مدت امپراطوری عرب را از طریق محاسباتی که هم از علوم یونانی، من جمله اختر شماری، اقتباس کرده و هم از تفسیر متون قرآنی استفاده نموده مساوی ۶۹۳ سال پیش بینی کرد(۱).
این که برخی نوشته‌اند:"تمایل و آشنائی مسلمین بافلسفه یونانی با ترجمه آثارحکمای یونان واسکندریه و تفاسیر و شروح آنها و همچنین با تعلیمات گروهی مانند قویری، یوحنابن حیلان و ابویحیی المروزی (مرورودی سریانی) وابو بشر متی بن یونس‌وابو زکریا یحیی بن عدی آغاز شد"(۲) صحیح نیست، تمایل و آشنائی مسلمین و بلکه پیدایش فیلسوف صاحب نظر در میان آنها قبل از دوره افراد نامبرده به وقوع پیوست فلسفه اسلامی با ابویوسف یعقوب کندی آغاز می‌شود و به وسیله شاگردان او ادامه می‌یابد.
شخصیتهای نامبرده برخی(ابراهیم قویری، ابراهیم مروزی، یوحنابن حیلان، ابن کرنیب) با شاگردان کندی هم دوره و هم طبقه‌اند و برخی(ابوبشربن متی و یحیی بن عدی) چنانکه بعدا خواهیم گفت در طبقه سوم و چهارم محسوب می‌شوند. بعدا درباره این مطلب توضیح بیشتری خواهیم داد و مقدار تأثیر افراد نامبرده را بیان خواهیم نمود.
کندی، همچنانکه فیلسوفی عالیقدر بوده، مسلمانی متصلب و پاک اعتقاد و مدافع بوده است، کتب زیادی در حمایت دین اسلام نوشته است، بعضی به اتکاء برخی قرائن او را شیعه دانسته‌اند(۳) کندی از افرادی است که در هر مساله‌ای که میان اصول اسلامی و اصول فلسفه، تعارض یافته است جانب اسلام را گرفته است، چنانکه از عقیده خاص او درباره حدوث زمانی عالم و حشر اجساد پیداست. کندی از افرادی است که همیشه کوشا بوده است که معارف اسلامی و اصول فلسفی را با یکدیگر توفیق دهد. این همان کاری است که با کندی شروع شد و ادامه یافت. عجیب اینست که برخی او را به علت اینکه نامش یعقوب و نام پدرش اسحاق، و

پاورقی:
(۱) تاریخ فلسفه اسلامی صفحه. ۱۹۹
(۲) دکتر ذبیح الله صفا، تاریخ علوم عقلی در اسلام صفحه ۱۶۱.
(۳) شیخ عبدالله نعمه. فلاسفه شیعه.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

کنیه‌اش ابویوسف است یهودی پنداشته‌اند و عجیب‌تر اینکه در بعضی روایات که قطعا مجعول است از او به عنوان کسی یاد کرده‌اند که در نظر داشته ردی بر قرآن مجید بنویسد.
امروز در اثر تحقیقاتی که به عمل آمده روشن شده که اولا ارزش علمی و فلسفی کندی بیش از آن است که قبلا تصور می‌شد، ثانیا مسلمانی پاک اعتقاد و مدافع و احتمالا شیعه بوده است، ثالثا به واسطه موقعیت علمی و اجتماعی محسود بوده است و نسبت‌های ناروا به او مولود آن حسادتها است.
همانطور که قبلا اشاره شد، کندی شخصیت منحصر به فرد طبقه خودش است. شخصیتی دیگر، اعم از مسلمان و غیر مسلمان که فیلسوفی صاحب نظر باشد در طبقه و دوره او وجود ندارد. کندی در حدود سال ۲۵۸ در گذشته است.

طبقه دوم

این طبقه از دو گروه مختلف تشکیل می‌شود: گروه شاگردان کندی و گروهی که شاگرد کندی نبوده‌اند.
اما گروه اول:
۱ - ابوالعباس، احمدبن الطیب سرخسی، بزرگترین شاگرد کندی بوده است. در سال ۲۱۸ متولد و در سال ۲۸۶ به دست قاسم بن عبیدالله وزیر معتضد به قتل رسیده است. ابن ابی اصیبعه پنجاه و چهار کتاب و رساله از او نام می‌برد که ظاهرا هیچکدام در دست نیست. از جمله کتاب المسالک و الممالک در جغرافیا و شاید اولین جغرافی نویس جهان اسلام او باشد، دیگر کتابی در فرق بین نحو و منطق، دیگر کتابی در اینکه اصول و ارکان فلسفه بعضی مبتنی بر بعض دیگر است، و دیگر کتابی در قوانین عام فن دیالکتیک (جدل).
هانری کربن می‌نویسد:"او الفبای صداداری اختراع کرد که وسیله حمزه اصفهانی تکمیل شد"و هم او می‌نویسد:"در مورد تسمیه‌هائی که در زبان عربی برای تعیین رواقیون به کار میرود، اطلاعات گرانبهائی به دست داد که بدون آنها خاطره رواقیون در روایات اسلامی اندکی در پرده ابهام قرار داشت.
"این مرد نیز از تکفیر بی نصیب نمانده است. سرخسی طبق نقل ریحانة الارب از اعیان الشیعة از لسان المیزان شیعه بوده است.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

۲ - ابوزید، احمدبن سهل بلخی. هم ادیب بوده و هم فیلسوف، ابن الندیم شرح حال او را در ردیف ادبا و نویسندگان آورده است و کتب فلسفی او را نیز همانجا بیان کرده است(۱) ولی در ضمن احوال محمدبن زکریای رازی(در ردیف اطبا) که فلسفه را نزد بلخی خوانده است، مختصری

دربارهٔ ابن بلخی توضیح می‌دهد بدون آنکه معلوم کند این همان ابوزید بلخی است یا شخص دیگر است و می‌گوید: من کتابهای زیادی به خط ابن بلخی در علوم بسیاری دیده‌ام که همهٔ مسوّده و ناتمام بود(۲).

بلخی علاوه بر مقام فلسفی، در ادب از طراز اول ادبای اسلامی به شمال رفته است. او را با جاحظ همردیف می‌شمارند و برخی او را بر جاحظ ترجیح می‌دهند.

ابن الندیم علاوه بر سایر کتب، کتابهایی از او به نامهای شرائع الادیان و نظم القرآن و قوارع القرآن و غریب القرآن و فضائل مکه را نام برده است. وی در سال ۳۲۲ درگذشته است.

در فهرست ابن الندیم و تاریخ الحکماء ابن قفطی ذکری از اینکه بلخی شاگرد کندی بوده به میان نیامده است. ولی متأخران بالاجماع او را شاگرد کندی دانسته‌اند. ظاهراً مدرک همهٔ آنها معجم الادباء یاقوت حموی است (۳) اما اگر واقعاً سال وفات بلخی ۳۲۲ باشد، شاگردی او نزد کندی بسیار بعید است، زیرا کندی در حدود سال ۲۵۸ در گذشته است و شصت و چهار سال میان این دو تاریخ فاصله است.

مگر اینکه فرض کنیم بلخی لااقل حدود صد سال عمر کرده است. ولی معجم الادباء تصریح می‌کند که وی ۸۷ یا ۸۸ سال عمر کرد، پس اگر او در سال ۳۲۲ در گذشته باشد در وقت فوت کندی ۱۳ یا ۱۴ سال داشته است. شاید بلخی شاگرد معالواسطه کندی بوده است.

بلخی نیز احتمالا شیعه است و هم رمی به کفر والحاد شده است(۴) می‌گویند ابوالحسن عامری، فیلسوف معروف که بعد درباره‌اش سخن خواهیم گفت شاگرد بلخی بوده است. ولی چنانکه بعدا خواهیم گفت بعید بنظر می‌رسد.

پاورقی

(۱) الفهرست، ص ۲۰۴.

(۲) همان، ص ۲۳۰.

(۳) معجم الادباء، چاپ مصر، ۱۹۲۳ م، ج ۱/ ص ۱۴۵.

(۴) فلاسفه شیعه صفحات ۱۱۳ -۱۲۴

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

۳ - ابومعشر، جعفربن محمد بلخی. در ابتدا از اصحاب حدیث، و دشمن کندی و مسلک او بود، کندی با حیله و تدبیر او را به نجوم و ریاضی علاقه‌مند ساخت و از آزارش راحت شد و بنابر نقل الفهرست در حلقه شاگردان الکندی در آمد(۱) ابومعشر بیش از صد سال عمر کرده و در سال ۲۷۲ درگذشته است، او پیش از آنکه فیلسوف باشد، مورخ و منجم است.

ابن الندیم چند نفر بنام حسنویه و نفطویه و سلمویه و یک نفر دیگر بهمین وزن یاد می‌کند که شاگرد کندی بوده‌اند. ما بیش از آنچه ابن‌الندیم ذکر کرده از آنها اطلاعی نداریم. این قدر می‌دانیم که یک نفر طبیب بنام سلمویهٔ بن بنان معاصر کندی است که طبیب مخصوص معتصم بوده و ابن الندیم و ابن ابی اصیبعه به تفصیل درباره‌اش بحث کرده‌اند و او نصرانی و سریانی بوده است(۲) اما اینکه این سلمویه همان است که ابن الندیم او را از شاگردان کندی شمرده است؟ نمی‌دانیم.

از جمله شاگردان کندی مردی بوده بنام"دبیس محمدبن یزید"و ابن الندیم بالاجمال از او یاد کرده است(۳) و شخص دیگری به نام"زرنب "که ابن ابی اصیبعه

ضمن شمارش رساله‌های کندی می‌گوید: «رسالهٔ الی زرنب تلمیذه فی اسرار النجوم».

اما گروه دوم یعنی افرادی از طبقهٔ دوم که شاگرد الکندی نبوده‌اند؛ آنها عبارتند از:

۱ـ ابواسحاق ابراهیم قویری، ابن الندیم در الفهرست بعد از ذکر ابوالعباس سرخسی، از ابراهیم قویری یاد می‌کند و می‌گوید: «ممن اخذ عنه المنطق و کان مفسّراً» یعنی از کسانی است که منطق از او آموخته شده است و خود مفسر و شارح کلمات پیشینیان بوده است. البته احتمال این هست که فعل «اخذ» به صورت معلوم خوانده شود نه مجهول معنی عبارت این خواهد بود که قویری نیز مانند ابوالعباس سرخسی شاگرد کندی بوده و منطق را از او آموخته است. ولی تاکنون ندیده‌ام کسی این احتمال را در عبارت ابن الندیم داده باشد.

ابن ابی‌اصیبعه در عیون الانبیاء ضمن شرح حال فارابی، جریانی از زبان فارابی

پاورقی:

(۱) الفهرست، صفحه. ۱۷۹

(۲) الفهرست صفحه ۴۲۶ و عیون‌الانباءج ۲ صفحات ۱۰۵ - ۱۱۴

(۳) الفهرست صفحه. ۵۲۰

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

راجع به کیفیت ظهور فلسفه در یونان و سپس در اسکندریه نقل می‌کند و نام قویری در آن جریان آمده است.

فارابی بعد از بحثی دربارهٔ ظهور و نشر فلسفه در یونان و سپس در اسکندریه، می‌گوید:

«مقارن ظهور اسلام، تعلیم از اسکندریهٔ مصر به انطاکیه منتقل شد و مدتی گذشت و کار کسادی حکمت به آنجا کشید که در انطاکیه جز یک معلم وجود نداشت. دو نفر یکی اهل مرو و دیگری اهل حران از او حکمت آموختند و از انطاکیه بیرون رفتند در حالی که یک عده کتاب با خود بردند بعد از آن ابراهیم مروزی و یوحنا بن حیلان نزد شخص مروی، و اسرائیل اسقف و ابراهیم قویری نزد شخص حرانی به تعلم پرداختند.

اسرائیل و قویری هر دو به سوی بغداد رهسپار شدند، اسرائیل به امور دینی پرداخت و قویری به کار تعلیم مشغول شد. یوحنابن حیلان نیز به کارهای دینی پرداخت و ابراهیم مروزی به بغداد آمد و ابوبشر متی نزد او تحصیل کرد"(۱).

از سخن فارابی پیدا است که تعلیم و تعلم در حوزه انطاکیه که حوزه نصرانی بوده منحصر بوده به منطق، آنهم تا اواخر اشکال وجودیه. فارابی طبق گفته خودش منطق را نزد یوحنابن حیلان آموخته است و می‌گوید همین که کار تعلیم بدست مسلمین افتاد تحریم بقیه منطق(که قبلا کلیسا تحریم کرده بود) لغو شد.

مسعودی در کتاب معروف التنبیه والاشراف می‌گوید:"ما در کتاب فنون المعارفو ماجرافی الدهور السوالف"گفته‌ایم بچه سبب، مقارن زمان عمربن عبد العزیز، تعلیم از اسکندریه به انطاکیه منتقل شد و مقارن ایام متوکل از انطاکیه به حران منتقل گشت، و در زمان معتضد(۲۸۹ ۲۷۹) امور تعلیم بدست ابراهیم قویری و یوحنابن حیلان(متوفا در ایام مقتدر در بغداد) و ابراهیم مروزی افتاد و بعد از آنها منتهی شد به ابواحمدبن کرنیب و ابو بشر متی و بعد از آنها به ابونصر فارابی رسید.

قویری، بنا بگفته ابن الندیم، استاد ابوبشر متی بوده است.

۲ - ابویحیی، ابراهیم مروزی سابق‌الذکر. او نیز استاد ابوبشر متی بوده است.

پاورقی:

(۱) عیون الانبیاء، ج ۳/ ص ۲۲۵.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

ابن الندیم می‌گوید مردی فاضل ولکن سریانی بود و هر چه در منطق کتاب نوشته به لغت سریانی است(۱).

۳ - یوحنابن حیلان، همان است که نامش قبلا در ذیل نام ابراهیم قویری برده شد. و گفتیم که استاد منطق فارابی بوده است، معلوم نیست که فارابی منطق را در کجا نزد یوحنا تحصیل کرده است، بعضی نوشته‌اند که فارابی برای تحصیل منطق نزد یوحنا به حران رفت(۲) ابن قفطی تصریح می‌کند که در بغداد بوده است(۳) از ظاهر سخن فارابی که قبلا از عیون الانباء نقل کردیم برمی‌آید که یوحنا به بغداد نیامده است.

۴ - ابوالعباس محمد بن محمد ایرانشهری نیشابوری. از این شخص اطلاع صحیحی در دست نیست، ابوریحان بیرونی درالاثار الباقیه و ناصر خسرو در زاد المسافرین از او یاد کرده‌اند، گویند برخی عقائد فلسفی محمدبن زکریای رازی درباره قدم مکان و هیولا متخذ از او است و هم می‌گویند مدعی نبوت و پیامبری عجم بوده است(۴) ایرانشهری معلوم نیست از گروه پیروان و شاگردان کندی است یا از گروه قویری و ابن حیلان و مروزی، و یا خود مستقل از همه اینها است و بگروه سومی وابسته است.

از آنچه تاکنون گفته شد معلوم شد تا حدود اوائل قرن چهارم دو نحله فلسفی وجود داشته است. نحله‌ای که از کندی آغاز شده است که شامل تعلیم منطق و فلسفه و طب و نجوم و موسیقی و غیره بوده است و نحله حرانیها که ظاهرا در ابتدا از منطق تجاوز نمی‌کرده است.

طبقه سوم

در این طبقه پنج نفر قابل ذکرند:

۱ - ابوبکر محمدبن زکریای رازی که به"جالینوس العرب"اشتهار یافته است. بیشتر شهرت و هم تخصص وی در طب است. در این فن از طراز اول تاریخ شمرده

پاورقی

(۱) الفهرست صفحه ۳۸۲ و تاریخ الحکماء قفطی صفحه ۴۳۵

(۲) ابن خلکان، و فیات الاعیان

(۳) تاریخ الحکماء صفحه ۲۷۷

(۴) مقدمه ترجمه السیره الفلسفیهٔ رازی به قلم دکتر مهدی محقق.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

می‌شود، برخی او را در طب عملی و تجربی بر بوعلی ترجیح داده‌اند. در سال ۲۵۱ متولد شده و در سال ۳۱۳ در گذشته است، قبلا گفتیم که ابن‌الندیم او را شاگرد بلخی شمرده است و احتمالا این بلخی همان ابوزید بلخی شاگرد کندی است، علیهذا رازی شاگرد شاگرد کندی است. قرائن دیگری بدست آمده که تأیید می‌کند استاد رازی همان ابوزید بلخی است(۱).

ابوزید در سال ۲۴۳ یا ۲۴۴ متولد شد و از شاگرد خود رازی که در ۲۵۱ متولد شده است ۷ یا ۸ سال بزرگتر بوده است و البته این بعید نیست، خصوصا با توجه به اینکه رازی در بزرگسالی به تحصیل اشتغال پیدا کرده است. ابوزید ۹ سال هم بعد از شاگرد خود زنده بوده است. استاد دیگر رازی ابو العباس ایرانشهری است که قبلا نام بردیم و اطلاع درستی از او در دست نیست.

رازی عقاید فلسفی خاص دارد، به فلسفه ارسطوئی زمان خویش تسلیم نبوده است، درباب ترکیب جسم قائل به"اجزاء ذره‌ای"بوده است. عقیده خاصی درباب قدمای خمسه داشته است که معروف است و کم و بیش در کتب فلسفه مطرح است. عقاید فلسفی رازی را درباب قدمای خمسه، فارابی، ابوالحسین شهید بلخی، علی بن رضوان مصری، ابن الهیثم بصری رد کرده‌اند.

در فهرست کتب رازی، کتابی"فی النبوات"آمده که دیگران به طعن و استهزاء نام او را"نقض الادیان"نهاده‌اند و کتاب دیگری بنام"فی حیل المتنبئین"و دیگران به طعن نام او را"مخاریق الانبیاء"گذاشته‌اند. این کتابها در دست نیست، ولی متکلمین اسماعیلی از قبیل ابوحاتم رازی و ناصر خسرو(و شاید منقول از ابوحاتم) در کتب خود به نقل قول از رازی مطالبی آورده مبنی بر اینکه او منکر نبوات بوده است. هر چند ابوحاتم نام رازی را نبرده است و از او با کلمه"ملحد"یاد کرده است ولی مسلم است که منظور او محمدبن زکریای رازی است.

نظر باینکه آن کتب در دست نیست، نمی‌توان اظهار نظر قطعی کرد، ولی از مجموع قرائن می‌توان بدست آورد که رازی منکر نبوات نبوده و با"متنبئین"(مدعیان دروغی نبوت) در ستیزه بوده است، مباحثات رازی با ابوحاتم اسماعیلی در منزل یکی از بزرگان ری در حضور اکابر و بزرگان شهر و علی رؤس الاشهاد

پاورقی:

(۱) شرح حال و آثار و افکار رازی، به قلم دکتر مهدی محقق در مقدمه ترجمه السیره الفلسفیهٔ رازی ص۷

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

محال است که در زمینه ابطال نبوات باشد و رازی صریحا و علنا همه نبوات را تکذیب کند و همه مذاهب را باطل بداند و در نهایت احترام هم زیست نماید. اینکه برخی ادعا می‌کنند که ابوریحان بیرونی کتابی بنام"نقض الادیان"و کتابی بنام"مخاریق الانبیاء"به رازی نسبت داده است(۱) بهیچ وجه صحیح نیست. ابوریحان یکی از آن کتابها را"فی النبوات"دیگری را"فی حیل المتنبئین"می‌خواند و بدنبال نام هر کدام کلمه"یدعی"را اضافه میکند و می‌رساند که این نام را دیگران داده اند. ابن ابی اصیبعه ضمن اینکه نسبت چنین کتابی را به رازی انکار می‌کند احتمال می‌دهد که برخی"اشرار"این کتاب را ساخته و از روی دشمنی به رازی نسبت داده باشند و تصریح می‌کند که نام"مخاریق الانبیاء"را دشمنان رازی نظیر علی بن رضوان مصری به این کتاب داده‌اند نه خود رازی. از سخن ابن ابی اصیبعه پیدا است که کتاب نبوات و کتاب حیل المتنبئین غیر این کتابی است که این نام به او داده شده است، و آن دو کتاب وضع روشنی دارد.

به علاوه رازی سخت پابند به توحید و معاد و اصالت و بقاء روح است کتابی دارد"فی ان للانسان خالقا متقنا حکیما"(۲) وکتابی دارد در ردسیسن ثنوی(۳)(رد بر مانویت) ورساله‌ای"الی علی بن شهید البلخی فی تثبیت المعاد"(۴) و نظرش درآن کتاب همچنانکه ابن ابی‌اصیبعه می‌گوید نقد نظریه منکران معاد است، و کتابی"فی ان النفس لیس بجسم"(۵) چگونه ممکن است کسی همه اصول مبدأ و معاد و روح و نفس را پذیرفته باشد و منکر نبوات و شرایع باشد؟! به علاوه او کتابی دارد"فی آثار الامام الفاضل المعصوم"(۶) که به احتمال قوی بر طبق مذاق شیعه در امامت نوشته است. وکتابی دارد به نام "النقض علی الکیال فی الامامة"(۷) و کتابی به نام"کتاب الامام والمأموم المحقین"(۸) و همه می‌رساند که اندیشه امامت فکر او را مشغول می‌داشته است، بدیهی

پاورقی:

(۱) دکتر محقق مقدمه ترجمه سیره فلسفیهٔ صفحه۵۶

(۲) عیون الانباءج ۲ صفحه ۳۵۲

(۳) عیون الانباءج ۳ صفحه ۳۵۲

(۴) عیون الانباءج ۲ صفحه۳۵۹

(۵) عیون الانباءج ۳ صفحه ۳۵۸

(۶) عیون الانباءج ۲ صفحه. ۳۵۹

(۷) همان، صفحه ۳۵۸

(۸) همان، ص ۳۵۹

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

است کسی که منکر شرایع و نبوات باشد درباره امامت حساسیتی ندارد.
بعید نیست همچنانکه بعضی گفته‌اند(۱) رازی تا حدودی طرز تفکر شیعی امامی داشته است و همه مفکرانی که اینگونه طرز تفکر داشته‌اند از طرف دشمنان شیعه امامیه متهم به کفر وزندقه می‌شدند.
گذشته از همه اینها استدلالی که از رازی در انکار نبوت نقل شده آنقدر سست و ضعیف است که از مفکری مانند رازی بسیار بعید است. از قبیل اینکه اگر می‌بایست مردم هدایت شوند چرا همه مردم پیامبر نیستند؟!
آنچه می‌توان گفت اینست که رازی اشتباهات و انحرافاتی داشته است. ولی نه در حد انکار نبوات و شرایع، دشمنان او که سخنان او را نقل کرده‌اند به او چنین چهره‌ای داده‌اند و اصل سخن رازی هم که در دست نیست. ما در عصر خود کتابهائی دیده‌ایم که خالی از اشتباهات و انحرافاتی نیستند، ولی مخالفان آن کتابها چنان چهره‌ای به آن کتابها داده‌اند که اگر کسی اصل آن کتابها را ندیده باشد باور نمی‌کند که این رسالات و مقالات در رد چنان کتابی باشد.
رازی دو دسته مخالف داشته است: مخالفانی که بر آراء فلسفی او رد نوشته‌اند مانند فارابی و شهید بلخی و ابن هیثم و بعضی دیگر، و مخالفانی که بر آراء مذهبی او رد نوشته‌اند، تنها اینگروه که همان اسماعیلیانند و تاریخ خود آنها را"ملاحده"می‌خواند چهره"الحاد"به رازی در تاریخ داده‌اند و دیگران را هم تا حدی تحت تأثیر قرار داده‌اند اخیرا"ملاحده"عصر ما به نحوی دیگر در تأیید ملاحده اسماعیلی چهره الحادی به رازی می‌دهند، ولی نه بمنظور بلاتوجیه ساختن رازی بلکه بمنظور توجیه کردن خودشان.
مطلبی دیگر که باید ناگفته نماند اینست که رازی علیرغم نبوغ و تخصص در طب، در اندیشه‌های فلسفی توانا نبوده است. می‌توان به ابن سینا حق داد که در پاسخ به پرسشهای ابوریحان بیرونی، رازی را المتکلف الفضولی المتکلم بمالا یعنیه می‌خواند.
۲ - ابوالحسین شهید بن الحسین البلخی. هم حکیم بود و هم شاعر، به عربی و فارسی شعر می‌سروده و از قدیمترین شاعران زبان فارسی به شمار می‌آید.

پاورقی:
(۱) فلاسفه شیعه.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

ابن الندیم گوئی شهید بلخی را درست نمی‌شناخته است. زیرا او را تحت عنوان"رجل یعرف بشهیدبن الحسین و یکنی اباالحسن"(۱) یاد می‌کند. بعد جمله‌ای دارد که ظاهر اینست می‌خواهد بگوید وی شاگرد ابوزید بلخی بوده است، اگر چه تاکنون ندیده‌ایم کسی این احتمال را در گفته ابن الندیم داده باشد. ابن الندیم می‌گوید این مرد(شهید) کتابها تصنیف کرده و بین او و رازی مناظراتی بوده است.
شهید هم نظریه رازی را در مسأله"لذت"که در کتب فلسفه مثل اسفار و غیره مطرح است رد کرده است و هم نظریه معروف او را درباب قدمای خمسه. شهید در سال ۳۲۵ درگذشته است.
۳ - ابواحمد حسین بن ابوالحسین اسحاق بن ابراهیم بن زیدبن کاتب معروف به"ابن کرنیب"از فضلای متکلمین اسلامی و از حکمای طبیعی(در مقابل حکماء ریاضی) بوده است، برعکس برادرش ابوالحسین بن کرنیب و برادرزاده‌اش ابوالعلاء بن ابی الحسین که اهل ریاضیات بوده‌اند و ابن الندیم نام آنها را در ردیف ریاضیدانان آورده است. ابواحمدبن کرنیب هم متکلم بوده و هم فیلسوف، و هم طبیب، مطابق آنچه در نامه دانشوران آمده در هر دو قسمت(کلام و فلسفه) تدریس می‌کرده و شاگردان و تلامذه‌ای داشته و شخصیت ممتازی به شمار می‌رفته است. ابن الندیم می‌گوید:"در نهایت فضل و معرفت و ورود در علوم طبیعی قدیم بود"(۲) عین عبارت ابن الندیم در تاریخ الحکماء ابن قفطی و عیون الانباء ابن ابی اصیبعه تکرار شده است، ولی مسعودی چنانکه دیدیم او را هم طبقه ابوبشر متی، و در طبقه بعد از قویری و مروزی شمرده است، بعید نیست که نزد آنها تحصیل کرده باشد، هر چند گفته می‌شود ابوبشر متی نزد ابن کرنیب تحصیل کرده است، تاریخ ولادت و وفات ابن کرنیب و همچنین اساتید او و شاگردان او دقیقا معلوم نیست لهذا محتمل است که از طبقه دوم به شمار آید.
کتابی که از او یاد میشود، کتابی است در رد ثابت بن قره در مسأله فلسفی معروف که هم اکنون نیز در کتب فلسفه طرح می‌شود و آن"لزوم یا عدم لزوم تخلل سکون میان دو حرکت متضاد"است. در تاریخ الحکماء ابن قفطی و عیون الانباء ابن

پاورقی:
(۱) الفهرست صفحه ۴۳۰
(۲) الفهرست، صفحه ۳۸۱

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

ابی اصیبعه و به تبع آنها در نامه دانشوران"حرکتین متساویتین" ضبط کرده‌اند که البته غلط است، صحیح همان است که در الفهرست آمده است:(حرکتین متضادتین).

۴ - ابوبشر، متی ابن یونس(یونان) نصرانی منطقی بغدادی. ابن الندیم درالفهرست می‌گوید" یونانی" "است و اهل(دیرقنی) دیرقنی مطابق آنچه در نامه دانشوران می‌نویسد همان دیر مرماری است که(اسکول مرماری)(مدرسه مرماری) هم خوانده می‌شود و در نزدیک بغداد است. ابن الندیم می‌گوید: ریاست منطقیین در عصر خودش به او منتهی شد و هم او می‌گوید که ابوبشر نزد ابراهیم قویری و ابی احمد بن کرنیب و دو نفر دیگر بنام دو فیل(روفیل - روبیل) و بنیامین تحصیل کرده است. قبلا نقل کردیم که وی نزد یحیی مروزی نیز تحصیل کرده است. ابن ابی اصیبعه در ضمن شرح حال فارابی می‌گوید(ابوبشر متی ایساغوجی را نزدیک نصرانی(ظاهرا همان بنیامین که الفهرست نام برده است) و قاطیغوریاس (مقولات) را نزد(روبیل) و قیاس را نزد ابو یحیی مروزی آموخت.)

ابوبشر هم مترجم بود و هم فیلسوف ولی در حقیقت منطقی بوده نه فیلسوف به اصطلاح عصر ما، کتب منطقی او و شروح او بر کتب منطقی ارسطو مدار تدریس و تعلیم و تعلم محصلین بوده است(۱)

ابوبشر متی مطابق آنچه ابن القفطی نوشته است در سالهای میان ۳۲۰ و ۳۳۰ زنده بوده است. ابن ابی اصیبعه می‌نویسد که در سال ۳۲۸ درگذشته است. اینکه در نامه دانشوران می‌نویسد وفات ابوبشر در سال ۳۰۸ بوده است علی الظاهر غلط نسخه است.

۵ - ابونصر محمدبن محمدبن محمدبن طرخان فارابی. بی‌نیاز از معرفی است، به حق او را(معلم ثانی) و(فیلسوف المسلمین من غیر مدافع) لقب داده‌اند(۲) اهل ترکستان است، معلوم نیست که ایرانی نژاد است یا ترک نژاد، هم زبان ترکی می‌د انسته و هم زبان فارسی، ولی تا آخر در جامه وزی ترکان می‌زیسته است. مردی بوده فوق‌العاده قانع و آزاد منش، غالبا کنار نهرها و جویبارها و یا گلزارها و

پاورقی:

(۱) رجوع شود به الفهرست صفحه ۳۸۲ والتنبیه والاشراف صفحه ۱۰۵ و تاریخ الحکماء صفحه ۳۲۳ و عیون‌الانباءج ۲ صفحه ۲۲۷

(۲) تاریخ الحکماء ابن قفطی صفحه ۲۷۷

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

باغستانها سکنی می‌گزید. و شاگردان همانجا از محضرش استفاده می‌کردند. نواقص کار کندی را در منطق تکمیل کرد.
گویند فن تحلیل و انحاء تعلیمیه منطق را که تا آنوقت در اختیار کسی نبود و یا ترجمه نشده بود، فارابی به ابتکار خود افزود و همچنین صناعات خمس و موارد استفاده از هر صنعت را او مشخص ساخت. فارابی از افرادی است که عظمتش از او شخصیتی افسانه‌ای ساخته است تا آنجا که ادعا کرده‌اند او هفتاد زبان میدانسته. او از افراد خود ساخته است.
استاد قابل توجهی ندیده است، استاد او یوحنابن حیلان بوده، منطق را نزد او آموخته است. متاخران عموما می‌نویسند که او ابتدا در بغداد نزد ابوبشرمتی تحصیل کرد و سپس به حران رفت و نزد یوحنابن به تحصیل منطق پرداخت(۱) ظاهرا مدرک این نسبت سخن ابن خلکان است، او است که چنین تصریحی کرده بدون اینکه مدرکی نشان دهد. ولی از گفته ابن القفطی و ابن ابی اصیبعه معلوم می‌شود که فارابی معاصر ابوبشر بوده و شخصیتی مافوق او در زمان خود او داشته است.
ابن القفطی می‌گوید: و کان ابونصر معاصرا لابی بشر متی بن یونس الاانه کان دونه فی السن وفوقه فی العلم یعنی:(فارابی با ابوبشر هم عصر بود، از او به سال پائینتر، و به علم بالاتر بود) قریب به همین است سخن ابن ابی اصیبعه. بعلاوه بسیار بعید است که فارابی پس از درک حوزه ابوبشر متی و استفاده از او در بغداد، به حران نزد یوحنابن حیلان برای تحصیل منطق برود. خود فارابی فقط از یوحنابن حیلان به عنوان معلم یاد کرده است. ابن القفطی مدعی است که فارابی در بغداد نزد یوحنا تحصیل کرده است.
فارابی در سال ۲۵۷(۶ سال بعد از تولد رازی و یک سال قبل از درگذشت کندی) متولد شد و در سال ۳۳۹ درگذشت، هشتاد و دو سال عمر کرد.
فارابی فیلسوفی است مشائی و در عین حال خالی از مشرب اشراقی نیست، چنانکه کتاب فصوص الحکم او حکایت می‌کند. اودرعین حال یکنفرریاضی‌دان و موسیقی دان درجه اول است، آراء سیاسی و نظریات خاص درباره مدینه فاضله

پاورقی:
(۱) سه حکیم مسلمان، صفحه ۱۹؛ تاریخ علوم عقلی در اسلام صفحه ۱۸۲.

دارد که معروف است. فارابی فلاسفه قبل از خود را تحت‌الشعاع قرار داد، تالی تلو ارسطو شمرده شد و معلم ثانی لقب یافت.

طبقه چهارم

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

از این طبقه افراد زیادی نمی‌شناسیم آنچه از نقلها برمی‌آید اینست که فارابی و ابوبشر متی و ابن کرنیب شاگردها داشته‌اند، ولی اطلاع درستی از آنها نداریم. از شخصیتهای این طبقه:

۱ - یحیی بن عدی منطقی نصرانی است، این مرد با ابن الندیم معاصر بوده است و ابن الندیم نسبت به پرکاری او اعجاب دارد. ابن الندیم و ابن القفطی و ابن ابی اصیبعه بالاتفاق نوشته‌اند که وی شاگرد ابو نصر فارابی و ابوبشر متی بوده است. همه(مخصوصا ابن القفطی) کتابهای زیادی از او نقل کرده‌اند که بیشتر منطقی است، ولی احیانا مسائلی از مسائل فلسفه اولی(که در دوره قبل از فارابی خصوصا در مسیحیان کمتر دیده می‌شود) طرح کرده است. ابن‌الندیم و به تبع او ابن القفطی و ابن ابی اصیبعه نوشته‌اند که ریاست منطقیین در زمان او به او منتهی شده بود وی در سال ۳۶۳ و یا ۳۶۴ درگذشته است و گفته‌اند ۸۱ سال عمر کرده است.

۲ - غیر از یحیی بن عدی، در طبقه چهارم جمعیت اخوان الصفا و خلان الوفا را باید نام برد، گروهی هستند گمنام و خود خواسته‌اند گمنام باشند، اما نشان داده‌اند که گروهی هستند هم فیلسوف و هم متدین و متعهد، به منظور اصلاح جامعه براساس ایده‌ای که داشته‌اند به کار بردن فلسفه و دین توأما دست بکار شده، انجمنی تشکیل داده(حزب مانند) اعضاء می‌پذیرفته و شروط وآدابی داشته‌اند و مجموع ۵۲ رساله که در حقیقت بیان کننده جهان بینی و ایده‌ئولوژی آنها است و از یک نظر یک دائره المعارف برای عصر آنها محسوب می‌شود و اثری است جاودانی و از شاهکارهای جهان اسلام آفریده‌اند. اخوان الصفا هم از اسلاف خود مخصوصا فارابی متأثر بوده‌اند و هم در اخلاف خود اثر گذاشته‌اند، هر دو قسمت نیازمند به بحث طولانی است و از حدود بحث ما خارج است.

آنچه از نام آنها بر ما آشکار است همانها است که ابوحیان توحیدی که تقریبا معاصر آنها بوده فاش کرده است: ابوسلیمان محمدبن معشر بستی، ابوالحسن علی

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

بن هارون زنجانی، ابواحمد مهرجانی عوفی، زیدبن رفاعهٔ. بعضی دیگر نام افراد دیگری از قبیل ابن مسکویه رازی متوفا ۴۲۱، عیسی بن زرعهٔ متوفا ۳۹۸(مترجم و فیلسوف) و ابوالوفاء بوزجانی(نابغه ریاضیدان معروف متوفا ۳۸۷) و بعضی دیگر را می‌برند ولی بعضی از اینها به اوایل قرن پنجم تعلق دارند در صورتی که در نیمه دوم قرن چهارم کار اخوان الصفاتا حدودی شناخته بوده است. ابوحیان توحیدی در سال ۳۷۳ مرام و عقیده و مسلک و روش اخوان را برای وزیر صمصام الدوله بن عضدالدوله بازگو کرده است و گفته من این رسائل را به استادم ابوسلیمان منطقی سجستانی عرضه کردم و او درباره آنها اظهارنظر کرد. علیهذا می‌بایست این رسائل در حدود نیمه قرن چهارم تألیف شده باشد و به همین جهت با اینکه تاریخچه اخوان در دست نیست، باید آنها را از طبقه چهارم یعنی هم طبقه با شاگردان فارابی به شمار آوریم.

اخوان الصفا که میان عقل و دین، فلسفه و شریعت، جمع کرده‌اند و آن دو را مکمل یکدیگر می‌دانند، در روش فلسفی خود تمایل فیثاغورسی دارند، بر اعداد زیاد تکیه می‌کنند. و در جنبه اسلامی، تمایل شدید شیعی و علوی دارند.

طبقه پنجم

۱ - ابوسلیمان، محمد بن طاهر بن بهرام سجستانی، معروف به ابوسلیمان منطقی. شاگرد یحیی بن عدی منطقی بوده است و بنابر نقل ابن القفطی در تاریخ الحکماء نزد ابوبشر متی نیز تحصیل کرده است، علی‌الظاهر آغاز تحصیلش در نزد ابوبشر بوده و بعد در نزد یحیی بن عدی ادامه داده است.

ابوسلیمان شاگردی دارد به نام ابوحیان توحیدی که از فضلا و ادباء و نویسندگان به نام جهان اسلام است و کتابهای نفیسی دارد بنامهای: المقابسات، الامتاع والموانستهٔ، الصدیق والصداقهٔ. ابوحیان در کتابهای خود فراوان از استادش یاد کرده و افاضات او را بازگو کرده است.

ابن‌الندیم و ابن القفطی و ابن ابی اصیبعه همه از ابوسلیمان یاد کرده‌اند، ولی بطور مختصر، و البته ابن القفطی مفصلتر بحث کرده است. جامعترین بحث درباره ابوسلیمان همان است که مرحوم محمد قزوینی در جلد دوم بیست مقاله(صفحات

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

۱۲۸ - ۱۶۶) انجام داده است.

خانه ابوسلیمان میعادگاه حکماء و فضلاء عصر بوده و خود رئیس قوم بشمار می‌آمده است. در محفل ابوسلیمان که در حقیقت یک انجمن فلسفی بوده است همواره مسائل علمی و فلسفی مطرح می‌شده و حکما از یکدیگر استفاده می‌کرده‌اند و به تعبیر ابوحیان(مقابسه) می‌نموده‌اند. ابوحیان آنها را در ۱۰۶ مجلس جمع کرده و نام آنها را(مقابسات) گذاشته است.

تاریخ ولادت و وفات ابوسلیمان دقیقا معلوم نیست، قدر مسلم اینست که در نیمه دوم قرن چهارم شخصیت ممتازی داشته است. مرحوم قزوینی حدس می‌زند که ولادت ابوسلیمان در حدود سال ۳۰۷ و وفاتش در حدود سال ۳۸۰ باشد و احتمالا تا حدود ۳۹۰ زنده بوده است.

حکما و فضلائی که در محفل ابوسلیمان شرکت می‌کرده‌اند، غالبا شاگرد یحیی بن عدی و هم شاگردان خود ابوسلیمان بوده‌اند از قبیل: ابومحمد عروضی، ابوبکر قومسی، عیسی بن زرعهٔ:

۲ - ابوالحسن عامری نیشابوری، از این شخص نیز اطلاع زیادی در دست نیست. ابن‌الندیم و ابن القفطی و ابن ابی اصیبعه از او ذکری به میان نیاورده‌اند. یاقوت در معجم الادباء از او یاد کرده است.

در سه حکیم مسلمان می‌نویسد: عامری دو کتاب دارد: یکی در اخلاق به نام (السعاده والاسعاد) و دیگری در فلسفه بنام(الامدالی الابد) کتابی هم در دفاع از اسلام و تفوق آن بر سایر ادیان نوشته است بنام(الاعلام بمناقب الاسلام).

وهم مینویسد که همچنانکه به فلسفه یونانی علاقمند بود به فلسفه سیاسی ساسانیان نیز علاقه‌مند بود و خود شاگرد ابوزید بلخی بود.

بعضی مدعی شده‌اند که میان عامری و ابن‌سینا نامه‌ها مبادله شده ولی محتمل به نظر نمی‌رسد، زیرا ابن سینا در وقت وفات عامری یازده ساله بوده است.

گفته‌اند عامری شاگرد ابوزید بلخی بوده است، ولی بعید است که عامری شاگرد بلاواسطه بلخی باشد، زیرا بلخی در سال ۳۲۲ درگذشته است و عامری در سال ۳۸۱ و علیهذا میان وفات استاد و شاگرد ۵۹ سال فاصله است.

۳ - ابوالخیر، حسن بن سوار، معروف به ابن الخمار، هم حکیم است و هم طبیب و هم مترجم از سریانی به عربی، ولی بیشتر طبیب است تا فیلسوف یا مترجم. شاگرد

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

یحیی بن عدی منطقی سابق الذکر بوده و شاگردان زیادی تربیت کرده است. ابتدا مذهب نصرانی داشت و در آخر عمر(مطابق نقل نامه دانشوران) مسلمان شد.
ابن‌الندیم که معاصر وی بوده، و به تبع او ابن القفطی، او را فوق‌العاده با هوش و فطن خوانده است، نامه دانشوران مدعی است که عمر طولانی کرده ولی تاریخ وفات او را نمی‌نویسد. مرحوم محمد قزوینی در بیست مقاله، مقاله مربوط به تتمه صوان الحکمه(ج ۲ صفحه ۱۴۱) مدعی است که وفات ابوالخیر در سال ۴۰۸ بوده است.
گویند بوعلی که معمولا معاصران خود را به چیزی نمی‌گرفت از ابوالخیر به نیکی یاد کرده و گفته:" ابوالخیر را در ردیف دیگران نباید شمرد، خداوند ملاقات او را روزی کند"(۱).
۴ - ابوعبدالله ناتلی. این مرد همان است که ابن سینا در آغاز تحصیل قسمتی از منطق و قسمتی از ریاضیات را نزد او آموخت. شخصیت ممتازی ندارد، همه شهرتش را از ناحیه شاگرد نامدارش کسب کرده است.
ناتلی طبیب هم بوده است ابن ابی اصیبعه در ضمن احوال ابوالفرج بن الطیب، او را در ردیف طبیبان معاصر ابوالفرج شمرده است. بعضی مدعی شده‌اند که ناتلی شاگرد ابوالفرج بن الطیب بوده است. و به گفته ابن ابی اصیبعه استناد کرده‌اند(۲) ولی اشتباه است ابن ابی اصیبعه ناتلی را در ردیف معاصران ابوالفرج آورده است نه شاگردان او. ابن ابی اصیبعه، ابوالفرج را از معاصران بوعلی که شاگرد ناتلی بوده است می‌شمارد تا چه رسد به ناتلی.

طبقه ششم

این طبقه را طبقه نوابغ باید نام نهاد، هیچ طبقه از طبقات فلاسفه مانند این طبقه افراد برجسته نداشته است.
۱ - ابوعلی احمدبن محمد بن یعقوب مسکویه رازی. اصلا اهل ری بوده و مدتی به اتفاق ابوریحان بیرونی و ابن سینا و ابوالخیر و ابوسهل مسیحی و ابونصر عراقی در

پاورقی:
(۱) نامه دانشوران، ج ۱ صفحه۸۴
(۲) تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ص ۲۰۴

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

دربار خوارزمشاه می‌زیسته است. وفاتش در اصفهان در سال ۴۲۰ واقع شده است تاریخ تولدش معلوم نیست. ولی می‌گویند عمر طویل یافته است(۱).

از ابوحیان توحیدی نقل شده که ابن مسکویه مدتی نزد ابوالخیر شاگردی کرده است(۲) بعضی میگویند نزد ابوالحسن عامری نیز تحصیل کرده است(۳) ولی این نقل با آنچه از معجم الادبا نقل شده که در مدت پنجسال اقامت ابوالحسن عامری در ری به نزد عامری نرفت و گوئی میان آنها سدی بود، منافی است(۴)

داستان حضور ابن سینا به مجلس ابن مسکویه و افکندن گردوئی پیش او که مساحت این گردو را تعیین کن و گذاشتن ابن مسکویه کتاب اخلاقی طهاره الاعراق خود را نزد ابن سینا و گفتن اینکه توبه اصلاح اخلاقت از من به تعیین مساحت این گردو محتاجتری، معروف است. بوعلی به حکم اینکه کمتر کسی از معاصران خویش را گرامی می‌داشته و وقعی می‌نهاده، درباره ابن مسکویه نیز گفته مسأله‌ای با او در میان گذاشتم و هر چه کوشش کردم نتوانست بفهمد.

ابن مسکویه، خودش یا پدرش(علی‌الاختلاف) زردشتی بوده و مسلمان شده و به عقیده بعضی شیعه بوده است. قدر مسلم اینست که تمایل شیعی داشته است از معروفترین کتابهای او تجارب الامم در تاریخ و الفوز الاصغر در فلسفه و طهاره الاعراق در اخلاق است.

۲ - ابوریحان، محمدبن احمد بیرونی خوارزمی، از شخصیتهای درجه اول فرهنگ و تمدن اسلامی است، از نظر برخی مستشرقین در تمام جهان اسلام نظیر ندارد، رشته تخصصیش ریاضیات، نجوم، تاریخ، هیئت، داروشناسی، بررسی عقاید وادیان اقوام و ملل و امثال آنها بوده. چندین کتاب تحقیقی نفیس آفریده که جهان هنوز به اعجاب در آنها می‌نگرد از قبیل تحقیق ماللهند، الاثار الباقیهٔ، قانون مسعودی و غیره. بیرونی در سال ۳۶۲ متولد شده و در ۴۴۲ درگذشته است. او زبانهای یونانی و سریانی، علاوه بر زبان فارسی و زبان عربی و زبان خوارزمی(که زبان مادری او بوده) می‌دانسته است. زبان عربی را بهترین زبانها برای مسائل علمی می‌داند. و

پاورقی:

(۱) نامه دانشوران‌ج ۱ صفحه. ۸۳

(۲) بیست مقاله قزوینی‌ج ۲ ص. ۱۴۵

(۳) سه حکیم مسلمان صفحه. ۲۷

(۴) فلاسفه ایرانی صفحه ۱۸۲ در حال حاضر این جلد از معجم‌الادباء نزد من حاضر نیست که مراجعه کنم.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

علاقه خاصی به این زبان نشان می‌دهد. می‌گوید اگر مرا به عربی ناسزا گویند بیشتر دوست دارم از اینکه به برخی زبانهای دیگر مرا بستایند.

استادان او معلوم نیست جز یک نفر به نام ابونصر بن علی بن عراقی که ظاهراً همان ابونصر عراقی است که در دربار خوارزمشاه بوده است و معلوم نیست که ابوریحان شاگردانی داشته یا نداشته است.

ابوریحان ازکسانی است که عمر نسبهٔ طویل(قریب هشتاد سال) یافته و تمام وقتش وقف علم بوده است، جز به علم به کار دیگر(وزارت و غیره) نپرداخته است. او در سال فقط دو روز تعطیل داشته است.
ابوریحان و ابن سینا در حدود سال ۴۰۰ در خوارزم با یکدیگر ملاقات داشته‌اند، ابوریحان چند سالی از بوعلی بزرگسالتر بوده و در حدود هیجده سئوال در مسائل فلسفی و غیره که برخی از آنها اعتراض به ارسطواست از بوعلی کرده است، بوعلی به آنهاپاسخ گفته و تدریجا کاراندکی به خشونت کشیده است (۱) ولی اهل تحقیق مدعی هستند که این سئوالات بعد از رفتن بوعلی از خوارزم بوده است. ابوریحان در کتاب الاثارالباقیهٔ آنجا که اشاره به برخی سؤالات خوداز بوعلی می‌کند، ازاو به عنوان(الفتی الفاضل) (جوان فاضل) یاد می‌نماید.
ابوریحان به مبانی اسلامی سخت معتقد و پابند بوده است، در نوشته‌های خود عموما مانند یک مؤمن واقعی از دین مقدس اسلام یاد می‌کند و به تناسب آیات کریمه قرآن را می‌آورد. او مخصوصا احساسات ضد شعوبیگری داشت ودر برخی نوشته‌های خود سخت ازشعوبیگری اظهار تنفر می‌نماید(۲). ابوریحان به احتمال زیاد شیعه بوده است.
۳ - ابوعلی حسین بن عبدالله ابن سینا، اعجوبه دهر و نادره روزگار. شناختنش یک عمر و شناساندنش کتابی بسیار قطور می‌خواهد. خودش گزارش زندگی خود
پاورقی:
(۱) این بنده قسمتهای فلسفی این پرسشها را به علاوه برخی پرسشهای دیگر که احتمالا آنها هم از ابوریحان است مورد بررسی قرار داده و در نشریه‌ای به نام بررسیهائی درباره ابوریحان بیرونی از طرف دانشکده الهیات و معارف اسلامی چاپ شده است.
(۲) برای بدست آوردن اطلاعی ولو اجمالی از کارهای ابوریحان رجوع شود به کتاب بررسیهائی درباره ابوریحان بیرونی، نشریه دانشکده الهیات خصوصا مقاله آقای مجتبی مینوی و به کتاب نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت تألیف دکتر سید حسین نصر.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

را تا حدود سی و پنجسالگی که به گرگان آمده به تقاضای یکی از شاگردان املاء کرده است و شاگرد معروفش ابوعبید جوزجانی، بعد آنرا تکمیل و تا آخرین روز زندگیش گزارش کرده است. از این گزارشها می‌توان تا حدی زندگی عادی و علمی و سیاسی او را به دست آورد. زندگی ناآرام و پرماجرائی داشته و عمری نسبتا کوتاه، با این عمر کوتاه و این زندگی پرماجرا این همه معلومات و خلق این همه آثار حقیقتا حیرت‌انگیز است.

عجیب اینست که با اینکه ابن ابی اصیبعه و ابن القفطی هر دو متن این دو گزارش را بدون اختلاف ضبط کرده‌اند، جمله آخر را که مدت عمر شیخ است به اختلاف ضبط کرده‌اند. بنابر نقل ابن ابی اصیبعه عمر شیخ ۵۴ سال و بنابر نقل ابن القفطی ۵۸ سال بوده است. بعضی دیگر(نامه دانشوران) از روی بعض قرائن احتمال می‌دهند که عمر شیخ ۶۳ سال بوده است.

نکته‌ای که لازم است گوشزد شود اینست که شخصیت بوعلی همه حکمای اسلامی پیش از او را تحت‌الشعاع قرار داد، بعد از بوعلی چه در طب و چه در فلسفه کتابهای او محور بحث و تدفیق و تحشیه و شرح بود.

نکته دیگر اینکه قبل از بوعلی، بغداد مرکز طب و فلسفه بود، بوعلی به بغداد نرفت، پدرش بلخی و مادرش بخارائی است، نیمه اول عمرش در آن حدود گذشته است. به عللی به سوی خراسان و گرگان رهسپار شد و در چند شهر توقفهای کوتاهی کرد. عاقبت در اصفهان و همدان و بیشتر در همدان رحل اقامت افکند، صیت شهرتش طالبان علم و حکمت را از هر سو به سوی او می‌کشید، شاگردان زیادی تربیت کرد. شخصیت بوعلی در زمان حیاتش و شهرت کتابهایش بعد از خودش که محور بحث میان اهل فضل بود و متخصصان آن کتب بیشتر در ایران یافت می‌شدند سبب شد که مرکز ثقل فلسفه و طب از بغداد به ایران منتقل گشت.

۴ - ابوالفرج بن الطیب، این مرد عراقی(وعلی الظاهر بغدادی) است. هم طبیب بوده و هم فیلسوف، ولی جنبه طبابتش می‌چربد. بوعلی که معاصر اوست طبابتش را می‌ستاید برخلاف فلسفه و حکمت که از این جهت او را به چیزی نمی‌گیرد(۱) بطور کلی بوعلی احدی از معاصرین را در فلسفه در نظر ندارد در ترجمه(تتمه

پاورقی:

(۱) عیون‌الانباءج ۲ ص. ۲۳۵

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

صوان الحکمه)(۱) می‌نویسد بوعلی درباره کتابهای فلسفی ابوالفرج گفته:(سزاوار اینست، تصانیف او را بر فروشنده رد کنند وثمنش نیز بر وی بگذارند، و هم او می‌نویسد: وقتی که کار میان بوعلی و ابوریحان به خشونت کشید و ابوریحان سخنان تندی در نامهء خود بکار برد و خبر به ابوالفرج رسید، گفت: هر کس با دیگران چنان کند با او نیز چنین کنند.

ابن القفطی پس از اشاره به سخن بوعلی درباره ابوالفرج، می‌گوید(اما من و هر منصفی نمی‌گوئیم جز این که ابوالفرج علوم گذشته را احیاء کرد، و مخفیات آنها را آشکار نمود).

ابوالفرج، مسیحی و شاگرد ابوالخیر بوده است، گروهی از محضر درسش استفاده کرده‌اند ابن القفطی می‌گوید تا بعد از سال ۴۲۰ زنده بوده و گفته شده که در سال ۴۳۵ در گذشته است.

۵ - ابوالفرج بن هندو، در طب و حکمت شاگرد ابوالخیر بوده است، و از بزرگترین و فاضلترین شاگردان او بشمار رفته است، ضمنا مردی ادیب و شاعر و سخنور بوده است.

۶ - ابوعلی، حسن بن الحسن(یا الحسین) بن الهیثم بصری. هم فیلسوف است و هم طبیب و هم فیزیکدان و ریاضیدان. در فیزیک و ریاضیات شهرت جهانی دارد و از عوامل مؤثر در پیشرفت ریاضیات جهانی بشمار می‌رود. در سال ۳۵۴ متولد شده و در حدود سال ۴۳۰ در گذشته است(۲) در تتمه صوان‌الحکمهٔ می‌نویسد که طرحی برای استفاده از آب نیل هنگام کاهش آب تهیه کرد و با خود بقاهره برد ولی مورد توجه الحاکم بالله واقع نشد بلکه مغضوب وی گشت و از آنجا به دمشق فرار کرد. و هم می‌نویسد فوق‌العاده متعبد و متشرع بود و به شریعت احترام می‌گذاشت، حالت توجه او را در حین مرگ نیز یادآور می‌شود. گویند قسمتی از ایام او در مغرب گذشته است (۳) مرحوم سید حسن تقی‌زاده در تاریخ علوم در اسلام می‌گوید:

وی مؤلفات زیادی دارد، گوئی همه عمر به تألیف اشتغال داشته است.

پاورقی

(۱) صفحه. ۲۴

(۲) تاریخ علوم در تمدن اسلامی صفحه. ۲۹۳

(۳) مدرک سابق‌الذکر.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

ابن الهیثم به قول سارتون بزرگترین عالم مسلمین در حکمت طبیعی(فیزیک) و یکی از بزرگترین ارباب این فن در کل تاریخ بوده است، کتاب معروف او در علم مناظر تأثیر عظیمی در ترقی علم در مشرق و مغرب نموده و روجر بیکن فیلسوف بزرگ و کپلر مؤسس قوانین جدید علم نجوم هر دو از تأثیر کتاب او بهره‌مند شده‌اند... ابن الهیثم تحقیقات دقیق و بسیار عالی درباب نور و قوانین آن کرده و ظاهرا اول کسی است که اطاق تاریک(امتحانات نوری) را استعمال کرده است... این دانشمند معادلات چهار درجه‌ای را حل کرده و سعی کرده عمق کره هوا را تعیین کند...)(۱).

همزمان با این طبقه. ریاضیون درجه اول ظهور کرده‌اند از قبیل ابوالوفاء بوزجانی نیشابوری. عبدالرحمن ضوفی رازی، ابوسهل کوهستانی طبرستانی و غیر هم که در فصل جداگانه‌ای باید بحث شود.

طبقه هفتم

این طبقه دو گروهند: گروه شاگردان ابن سینا و گروهی که نزد او شاگردی نکرده‌اند اما گروه اول:

۱ - ابوعبدالله فقیه معصومی، شیخ درباره‌اش گفته است: او برای من مانند ارسطو است برای افلاطون، شیخ رساله عشق را به خواهش او و بنام او نوشته است و هم اوست که واسطه پرسش و پاسخهای ابوریحان و بوعلی بود و بعد از آنکه ابوریحان کلمات تندی نسبت به شیخ بکار برد و شیخ حاضر نشد دیگر چیزی بنویسد و فقیه معصومی را مأمور این کار کرد، او ابوریحان را مورد ملامت قرار داد و به او نوشت:(اگر در مخاطبه با(حکیم) کلماتی جز این کلمات انتخاب کرده بودی از نظر عقل و علم شایسته تر بود)(۲). بیهقی مدعی است که وی کتابی درباره مفارقات

پاورقی:

(۱) کتاب تاریخ علوم در اسلام مرحوم تقی‌زاده متأسفانه ناتمام است و ظاهرا مستقلا چاپ نشده است. در نشریه مقالات و بررسی‌ها از شماره دوم تا هشتم چاپ شده است. قسمتهای فوق از دفتر هفتم و هشتم آن نشریه صفحه ۱۶۴ نقل شد.

(۲) ترجمه تتمه صوان الحکمه، ص۶۰

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

و اعداد عقول و افلاک و ترتیب مبدعات نوشته که معشوق حکما بوده ولی از دست رفته است تاریخ وفاتش دقیقا معلوم نیست، احتمالا در حدود ۴۵۰ بوده است(۱)

۲ - ابوالحسن بهمنیاربن مرزبان آذربایجانی. مجوسی بود، و مسلمان شد معروفترین شاگردان بوعلی است، شهرت بهمنیار یکی بواسطه سئوالات فراوانی است که از بوعلی کرده و بوعلی جواب داده است، بیشتر کتاب مباحثات شیخ پاسخ به سئوالات بهمنیار است. دیگر بواسطه کتاب معروف‌التحصیل است که مکرر در کتب فلسفه از او یاد می‌شود. صدرالمتالهین در اسفار چندین بار مطالبی از آن کتاب و دو نوبت از کتابی از او بنام(البهجة والسعاده) نقل کرده است. کتاب التحصیل اخیرا درجزء نشریات دانشکده الهیات و معارف اسلامی با تصحیح و تعلیق این جانب چاپ شد. بهمنیار در سال ۴۵۸ درگذشته است.

۳ - ابوعبید، عبدالواحد جوزجانی، شاگرد و مرید و ملازم بیست ساله یا بیست و پنجساله بوعلی. همان کسی است که گزارش زندگی بوعلی را تکمیل کرد.

بوعلی به حفظ و نگهداری آثار خود همت نمی‌گماشت. در پیش‌آمدهای مختلف رساله‌های مختصر یا طولانی می‌نوشت و به کسی می‌داد بدون آنکه نسخه‌ای از آن نگهداری کند، شاید محفوظ ماندن قسمتی از آثار شیخ مرهون همت ابوعبید است. بخش ریاضی کتاب نجات و کتاب دانشنامه علائی وسیله او تکمیل گردیده است(۲) از زندگانی ابوعبید بیش از این اطلاعی نداریم.

۴ - ابومنصور، حسین بن طاهر بن زیله اصفهانی. بنابر نقل تتمه صوان الحکمة شفای شیخ را مختصر کرد و رساله حی بن یقظان او را شرح کرد و کتابی در موسیقی تألیف نمود و در فن موسیقی بی‌نظیر بود و بعد از بیست و دو سال که از وفات استادش می‌گذشت(یعنی در سال ۴۵۰) درگذشت. ابن زیله از کسانی است که احیانا مانند بهمنیار از شیخ سئوالاتی کرده و شیخ جواب داده است. گویند:(کتاب مباحثات) در اصل سئوالاتی بوده از بهمنیار و کمی از ابن زیله و کمتری از دیگران)(۳).

بوعلی شاگردان دیگر نیز داشته است، که ما از ذکر آنها خودداری می‌کنیم:

اما افراد دیگر این طبقه که شاگرد شیخ نبوده‌اند:

پاورقی:

(۱) مقدمه عبدالرحمن بدوی بر تعلیقات ابن سینا صفحه. ۸

(۲) جزوه تکلیفی آقای سید حسن احمدی علون آبادی در سال اول دوره دکترای دانشکده الهیات.

(۳) عبدالرحمن بدوی، ارسطو عندالعرب.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

۱ - علی بن رضوان مصری، هم طبیب بوده و هم حکیم، از کسانی است که بر نظریه محمدبن زکریای رازی رد نوشته است. مردی کریم اما بد قیافه و کریه - المنظر بوده است، مطابق آنچه در نامه دانشوران آمده کتابی در اثبات نبوت خاتم‌الانبیا از روی تورات و انجیل و قواعد فلسفی نوشته و در سال ۴۵۳ درگذشته است. از اساتید و شاگردان او اطلاعی نداریم.

۲ - ابوالحسن مختاربن حسن بن عبدان بن سعدان بن بطلان بغدادی نصرانی معروف بابن بطلان شاگرد ابوالفرج بن الطیب نصرانی سابق الذکر است. مانند استادش هم طبیب است و هم فیلسوف، ولی بیشتر طبیب است تا فیلسوف، با علی بن رضوان سابق‌الذکر تعارض و تنافس داشته و او را به قباحت منظر سرزنش می‌کرده و(تمساح الجن) می‌خوانده است(۱) یک نوبت هم به مصر رفته و با وی ملاقات کرده و عاقبةالامر با ناراحتی از او جدا شده است به حلب و قسطنطینیه نیز مسافرت کرده و تا آخر عمر مجرد می‌زیسته است وفاتش در سال ۴۴۴ واقع شده است.

۳ - ابوالحسن انباری. فعلا از احوال او اطلاع زیادی نداریم. همین قدر میدانیم که مطابق آنچه در تتمه صوان الحکمة(۲) آمده است هم فیلسوف بوده و هم ریاضیدان ولی ریاضیات غلبه داشته است و خیام ریاضیات را از محضر او استفاده می‌کرده است.

طبقه هشتم

این طبقه، طبقه شاگردان شاگردان بوعلی است، اعم از آنکه واقعا شاگرد شاگردان بوعلی بوده‌اند و یا با آنها همزمان بوده‌اند.

۱ - ابوالعباس، فضل بن محمد لوکری مروی هم فیلسوف است و هم ادیب، احیانا از او به ادیب ابوالعباس لوکری تعبیر می‌شود. شاگرد بهمنیار بوده است. کتاب معروفی دارد بنام(بیان‌الحق بضمان الصدق) که هنوز چاپ نشده ولی نسخه‌هایش

پاورقی:

(۱) عیون‌الانباءج ۲ ص ۲۴۰

(۲) ترجمه تتمه صوان الحکمة ص ۸۰

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

موجود است و مورد اعتناء فلاسفه بعد از خودش است. در الهیات اسفار از او نام برده است. او به داشتن حوزه و تربیت شاگردان معروف است. بیهقی در تتمه صوان الحکمهٔ می‌گوید:(فلسفه بوسیله لوکری در خراسان انتشار یافت).

محمود محمد خضیری استاد جامع الازهر در مقاله‌ای که بمناسبت(هزاره ابن سینا در بغداد) در کتابی بنام(الکتاب الذهبی للمهرجان الالفی لابن سینا) چاپ شده(ص ۵۵) می‌گوید ابوالعباس عمر طویل یافت و من تاریخ وفات او را به دست‌نیاوردم اما گمان می‌کنم در اواخر قرن پنجم هجری واقع شده باشد.

عبدالرحمن بدوی در مقدمه تعلیقات ابن سینا(صفحه ۸) از بر کلمن نقل می‌کند که وفات لوکری در سال ۵۱۷(اوائل قرن ششم) بوده است. و خود بدوی می‌گوید من نمی‌دانم بر کلمن از چه مأخذی نقل کرده است.

۲ - ابوالحسن، سعید بن هبةالله بن حسین. ابن ابی اصیبعه می‌گوید در طب ممتاز بود و در علوم حکمیه بافضل. وی شاگرد ابوالفضل کتیفات و عبدان کاتب بوده(۱) و آنها شاگرد ابوالفرج ابن الطیب سابق‌الذکر(۲) این شخص همان کسی است که اجازه نمی‌داده است از محضرش یهودی یا نصرانی استفاده کند و ابوالبرکات بغدادی صاحب کتاب معروف(المعتبر) که در ابتداء یهودی بود با نیرنگ در کریاس در می‌نشست و استفاده می‌کرد و تا یک سال بهمین وضع ادامه داد. بعد از یکسال که استاد از وجود چنین شاگردی آگاه شد بر او رحمت آورد و اجازه داد رسما شرکت نماید.

ابن ابی اصیبعه می‌نویسد: ابوالبرکات کتاب(التلخیص) النظامی) تألیف خود سعیدبن هبةالله را نزد او خواند.

من نمی‌دانم آن کتاب در طب بوده یا فلسفه. سعیدبن هبةالله در ۴۹۵ در گذشته است.

۳ - حجةالحق، ابوالفتح، عمربن ابراهیم خیامی نیشابوری، معروف به خیام. فیلسوفو ریاضیدان و احتمالا شاعر بوده است و شهرت جهانی دارد، اما متأسفانه شهرت خیام به اشعار منسوب به اوست نه به فلسفه و ریاضیات. مخصوصا

پاورقی:

(۱) عیون‌الانباءج ۲ صفحه. ۲۵۹

(۲) عیون‌الانباءج ۲ صفحه. ۲۳۶

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

ریاضیات که ارزش فراموش ناشدنی در این فنون داشته است. اشعار منسوب به خیام که اکثریت قریب به اتفاق آنها از خود او نیست به او چهره‌ای داده کاملا مغایر با چهره واقعی او، یعنی چهره یک انسان شکاک پوچیگرای دم غنیمت شمار غیر مسئول. شاعری انگلیسی بنام فیتز جرالد که رباعیات او را(و بنابر گفته آقای تقی‌زاده گاهی با تحریف و تغییر معنی) به زبانی فصیح به شعر ترجمه کرده، بیش از هر کس دیگر موجب این شهرت کاذب شده است.

از خیام برخی رسالات فلسفی باقی مانده که طرز تفکر او را روشن می‌سازد یکی رساله‌ای است بنام (کون و تکلیف) که در پاسخ سؤال ابونصر محمدبن عبدالرحیم نسوی، قاضی نواحی فارس است. وی از خیام درباره حکمت خلقت و غرض آفرینش و هم درباره فلسفه عبادات سؤال کرده است و ضمنا ابیاتی در مدح خیام سروده است که این چند بیت از آنها باقی مانده است:

ان کنت ترعین یاریح الصباذ ممی — فاقری السلام علی العلامهٔ الخیم

بوسی لدیه تراب الارض خاضعهٔ — خضوع من یجتدی جدوی من الحکم

فهو الحکیم الذی تسقی سحائبه — ماءالحیوه رفات الاعظم الرمم

عن حکمهٔ الکون والتکلیف یأت بما — تغنی براهینه عن ان یقال لم؟

خیام، حکیمانه، مطابق مبانی استادش بوعلی(یا استاد استادش) پاسخ گفته است، هر کس بر مبانی بوعلی در این مسائل وارد باشد می‌داند که خیام تا چه اندازه وارد بوده است. خیام در آن رساله از بوعلی بعنوان(معلم) یاد می‌کند و در مسائل مورد سؤال که ضمنا سر(تضاد در عالم) و مسأله شرور هم مطرح شده مانند فیلسوفی جزمی اظهار نظر می‌کند و می‌گوید: من و آموزگارم بوعلی در این باره تحقیق کرده و کاملا اقناع شده‌ایم، ممکن است دیگران آنرا حمل بر ضعف نفس ما نمایند، اما از نظر خود ما کاملا قانع کننده است.

این رساله را با چند رساله دیگر در اتحاد جماهیر شوروی چاپ کرده و منتشر کرده‌ا ند و قبلا هم در مصر در ضمن مجموعه‌ای به نام جامع‌البدایع چاپ شده بوده است، ناشر روسی مدعی است که ناشران مصری اشتباه کرده پنداشته‌اند رساله(تضاد) رساله مستقلی است در صورتی که متمم رساله کون و تکلیف و جزئی از آن است.

اتفاقا آنچه خیام در این رساله قاطعانه اظهار کرده است همانها است که در

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

اشعار منسوب به او درباره آنها اظهار تحیر شده است. و به همین جهت است که برخی از محققان اروپائی و ایرانی انتساب این اشعار را به خیام نفی می‌کنند و برخی براساس یک سلسله قرائن تاریخی معتقدند که دو نفر به این نام بوده‌اند. یکی شاعر و دیگری حکیم و فیلسوف. شاعر به نام خیام بوده است و حکیم و ریاضیدان بنام خیامی و بعقیده بعضی(۱) شاعر علی خیام بوده است و حکیم و ریاضیدان عمر خیامی.

اینکه بعضی مدعی شده‌اند که(خیامی) تلفظ عربی خیام است(۲) مردود است، زیرا او خود در مقدمه رساله فارسی که در(وجود) نوشته است، می‌گوید:(چنین گوید ابوالفتح عمر ابراهیم الخیامی)(۳).

شاید این اندازه را بتوان مسلم دانست که وی مانند اکثر اینگونه دانشمندان در عین کمال ایمان و اعتقاد به مبانی دینی که از همه کتب او ظاهر ولائح است حتی نوروز نامه منسوب به او با متعبدان قشری سربسر می‌گذاشته و همین برای او زحمت و دردسر فراهم می‌کرده است.

بیهقی می‌نویسد:

اوتالی بوعلی بود اما در خلق ضیقی داشت و در تعلیم و تصنیف ضنتی... روزی به حضرت شهاب الاسلام، الوزیر عبدالرزاق بن الفقیه درآمد وامام القراء ابوالحسین الغزالی حاضر بود، در اختلاف قراء درباره آیتی بحث رفت چون امام(خیام) حاضر شد شهاب‌الاسلام گفت علی الخبیر سقطنا... او وجوه اختلاف قراء بیان کرد و هر وجهی(را) علتی بگفت، پس امام ابوالفخر گفت کثرالله مثلک فی العلماء)(۴).

تاریخ تولدش معلوم نیست، تاریخ وفاتش را ۵۱۷ و ۵۲۶ گفته‌اند. قدر مسلم اینست که عمر طویل کرده(در حدود نود سال)(۵) اما اینکه محضر درس بوعلی را درک کرده باشد، بسیار بعید است. اگر او بوعلی را(معلم) خود می‌خواند از آن

پاورقی:

(۱) رجوع شود به بحث محققانه آقای محیط طباطبائی در مجله گوهر سال اول شماره. ۶

(۲) علی اصغر حلبی، فلاسفه ایرانی صفحه. ۴۰۸

(۳) مجموعه رسائل خیام، چاپ شوروی.

(۴) ترجمه تتمه صوان الحکمهٔ صفحه ۷۱- ۷۲

(۵) مقالات و بررسیها دفتر پنجم و ششم صفحه. ۲۴۲

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

جهت است که شاگرد مکتب بوعلی است، نه شاگرد شخص او. و علی‌الظاهر نزد شاگردان بوعلی تحصیل کرده است.

۴ - ابوحامد، محمدبن محمدبن محمدبن احمد غزالی طوسی. اگر چه او را در ردیف فلاسفه به معنی مصطلح شمردن صحیح نیست، او خود را فیلسوف نمی‌شمارد بلکه مخالف فلسفه و فلاسفه مخصوصا ابن سینا است و فلسفه را نزد استاد نخوانده بلکه سه سال بمطالعه فلسفه پرداخته سپس کتاب مقاصد الفلاسفه را نوشته و بعد تهافت الفلاسفه را که از کتب مهم دوره اسلامی است.

ضد فلسفه در جهان اسلام زیاد بوده‌اند، اما هیچکس بقدرت غزالی نبوده است، اگر به فاصله کمی افرادی نظیر سهروردی و خواجه نصیرالدین ظهور نکرده بودند غزالی بساط فلسفه را برچیده بود(۱).

در عین حال نظر به اینکه نظریات منفی غزالی و بندرت نظریات مثبت او نقشی در تحول فلسفه داشته است، ما او را در ردیف فلاسفه آوردیم.

معروفترین کتاب غزالی احیاء علوم الدین است، کمتر کتابی در میان مسلمین به اندازه این کتاب اثر گذاشته است.

غزالی سرگذشت معروف و جالبی دارد او در سال ۴۵۰ متولد و در ۵۰۵ در گذشته است. در این طبقه از محمد شهرستانی و ابوحاتم مظفر اسفرازی و میمون بن نجیب واسطی باید نام برد، ولی اولی بیشتر متکلم است تا فیلسوف و دو نفر دیگر بیشتر ریاضیدانند تا فیلسوف.

طبقه نهم

۱ - شرف الدین محمد ایلاقی، شاگرد ابوالعباس لوکری و عمر خیام بوده است، هم فیلسوف بوده و هم پزشک، گویند در جنگ قطوان در سال ۵۳۶ کشته شد(۲) بعضی

پاورقی:

(۱) برای اطلاع از تاریخ و اندیشه غزالی رجوع شود به کتاب غزالی نامه آقای جلال همائی و کتاب فرار از مدرسه آقای دکتر عبدالحسین زرین کوب استادان دانشگاه تهران

(۲) جزوه آقای احمدی، نقل از متن عربی صوان الحکمهٔ. ترجمه فارسی این متن که نزد من است فاقد این قسمت است، ولی این ترجمه بطور کلی بسیاری از قسمتها را حذف کرده، در حقیقت تلخیص است نه ترجمه کامل.

او را شاگرد بهمنیار دانسته‌اند ولی با توجه به تاریخ فوت آن دو، نادرستی این نظریه روشن است.

وی استاد قاضی زین‌الدین عمربن سهلان ساوجی صاحب کتاب البصائر النصیریهٔ است. ایلاقی در سال ۵۳۶ درگذشته است.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

۲ - ابوالبرکات، هبۀالله بن علی(یا یعلی) ملکای بغدادی. یهودی بود و مسلمان شد، در علت اسلامش اختلاف است ما قبلا شاگردی او را نزد هبۀالله بن سعید ذکر کردیم، کتاب معروف او کتاب(المعتبر) است و واقعا از کتب معتبر فلسفه است، ابوالبرکات فیلسوفی صاحب نظر است، فلاسفه‌ای مانند صدر المتألهین به کتاب او نظر دارند. وی مخالف ابن سینا بوده است، سلسله اساتیدش مستقیما به فارابی می‌رسد، زیرا وی شاگرد سعیدبن هبۀالله و او شاگرد ابوالفضل کتیفات و عبدان کاتب، و آنها شاگردان ابوالفرج بن الطیب، و او شاگرد ابوالخیر حسن بن سوار، و اوشاگرد یحیی بن عدی منطقی و او شاگرد ابونصر فارابی بوده است غالبا آحاد سلسله اساتیدش غیر مسلمانند. گویند هنگامی که به حکیم عمر خیام گفته شد که ابوالبرکات بغدادی، ابن سینا را رد می‌کند، گفت او سخنان ابن سینا را نمی‌فهمد تا چه رسد به اینکه رد کند(۱).

او استاد پدر عبداللطیف بغدادی شایعه ساز معروف سوختن کتابخانه اسکندریه وسیله مسلمین و ابن الفضلان و ابن الدهان منجم و مهذب الدین نقاش بوده است و در آخر عمر کور شده بود و به این شاگردان املامی کرد(۲).

۳ - محمدبن ابی‌طاهر طبسی مروزی. شاگرد لوکری بوده، مادرش اهل خوارزم و پدرش از حکمرانان بخش‌های مرو محسوب می‌شده است. در سال ۵۳۹ پس از بیماری فلج در سرخس درگذشته است(۳).

۴ - افضل الدین غیلانی عمربن غیلان. از شاگردان لوکری است، تاریخ صحیحی از او در دست نیست، این قدر معلوم است که شاگرد لوکری و استاد صدرالدین سرخسی است، بنابر نقل محمود محمد خضیری، امام فخرالدین رازی متوفا ۶۰۶

پاورقی:

(۱) تاریخ علوم عقلی در اسلام، نقل از متن عربی تتمه صوان‌الحکمۀ صفحه ۱۱۰ - ۱۱۱

(۲) عیون‌الانباءج ۲ صفحه ۲۹۸ - ۲۹۹

(۳) جزوه آقای احمدی، نقل از متن عربی تتمه صوان الحکمۀ.

کتابخانۀ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

در المحصل از او یاد کرده و بر او رحمت فرستاده است(۱). می‌گویند افکارش مخالف ابن سینا بوده است، رساله‌ای در حدوث عالم نوشته و در سال ۵۲۳ در نظامیه مرو به تحصیل اشتغال داشته است.

۵ - ابوبکر محمدبن یحیی بن الصائغ اندلسی معروف به(ابن باجه). از اعاظم فلاسفه به شمار رفته است. کتابهای زیاد تألیف کرده است. اخیرا رساله(نفس) او به کوشش دکتر محمد صفیر حسن معصومی استاد دانشگاه داکا(پاکستان شرقی) چاپ شده است، در سال ۵۳۳ درگذشته است. وی استاد ابن رشد، فیلسوف معروف اندلسی بوده است(۲).

۶ - ابوالحکم مغربی اندلسی. هم شاعر است و هم حکیم و هم طبیب. ولی روح شعر بیشتر بر او حاکم بود، به هزل بیشتر توجه داشته تا به جد، اصلا عرب باهلی است. و از مغرب به بلاد مشرق آمد و در حدود مصر و شام بزیست و در سال ۵۴۹ درگذشت. وی استاد ابن الصلاح است که استاد استاد شهاب الدین سهروردی است.

طبقه دهم

۱ - صدرالدین ابوعلی محمدبن علی بن الحارثان السرخسی، وی شاگرد افضل الدین غیلانی و استاد فریدالدین داماد و استاد استاد خواجه نصیرالدین طوسی بوده است. اطلاع صحیحی از او در دست نیست، در ترجمه تتمه صوان‌الحکمه مختصر از او یاد شده است. محمود محمد خضیری از صاحب خریده القصر نقل می‌کند که وی کتب زیادی در فلسفه و مساحت و حساب تألیف کرده و مدتی در بغداد مقیم بوده و با ابو منصور جوالیقی(متوفا ۵۳۹) ملاقات داشته و بازگشته به سرخس و در سال ۵۴۵(شاید در جوانی) فوت کرده است(۳).

۲ - ابوبکر محمدبن عبدالملک بن طفیل اندلسی، از حکماء معروف اندلس است، احتمالا شاگرد ابن الصائغ بوده است، شهرت بیشتر او شاید بواسطه کتاب معروف(حی بن یقظان) است که از رساله حی بن یقظان ابن سینا تقلید شده ولی ازآن جامعتر و

پاورقی:

(۱) الکتاب الذهبی المهرجان الالفی لذکری ابن سینا صفحه۵۶

(۲)عیون الانباءج ۳ صفحه۱۰۲

(۳) الکتاب الذهبی للمهرجان الالفی لذکری ابن سینا صفحه ۵۷.

کاملتر است. این کتاب در ایران وسیله مرحوم بدیع‌الزمان فروزانفر ترجمه شد و بنگاه ترجمه و نشر کتاب چاپ و منتشر کرد. وی عمر طویل کرده و در سال ۵۸۱ درگذشته است.

۳ - قاضی ابو الولید محمدبن احمدبن محمدبن رشد اندلسی، هم فیلسوف است و هم پزشک و هم فقیه، در همه این رشته‌ها کتب متعدد دارد. کتاب معروف او شرحی است که بر ما بعدالطبیعه ارسطو

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

نوشته و چاپ شده است. کتاب فقهی معروفش(بدایۀالمجتهد) است که چاپ شده. مجموعه رسائل فلسفی وی را در بمبئی چاپ کرده‌اند. اروپائیان برای او در فلسفه مقامی در حد ابن سینا قائلند، ولی آراء او در میان فلاسفه اسلامی ارزش ندارد.

یکی از کتب معروف او تهافت التهافت است که تهافت الفلاسفۀ غزالی را رد کرده است. کتاب بی‌ارزشی است. وی فوق‌العاده نسبت به ارسطو متعصب است و بهمین جهت با ابن سینا که چنین تعبدی در برابر ارسطو ندارد و آراء شخص خود را دخالت داده است مخالف است. ارنست رنان فیلسوف معروف فرانسوی که معارضاتش با مرحوم سید جمال‌الدین اسدآبادی معروف است، کارهای زیادی در زمینه شناخت ابن رشد انجام داده است. وی در سال ۵۹۵ درگذشته است.

۴ - مجدالدین جیلی، درباره این مرد اطلاع زیادی نداریم، همین قدر می‌دانیم در مراغه تدریس می‌کرده و امام فخر رازی نزد او تحصیل کرده است (۱) و همچنین شهاب‌الدین سهروردی نیز در آغاز تحصیلش از محضر او در مراغه استفاده کرده است(۲) ظاهرا هم حکیم بوده و هم متکلم و هم فقیه و اصولی. یاقوت در معجم الادبا ضمن شرح سهروردی او را با عناوین فقیه، اصولی، متکلم، می‌ستاید(۳).

۵ - قاضی زیدالدین عمر بن سهلان ساوجی معروف به ابن سهلان. در ساوه بدنیا آمده و در نیشابور می‌زیسته و از کسب دست خود از راه استنساخ کتب زندگی می‌کرده است. به تعبیر ترجمه صوان الحکمۀ:(شریعت و حکمت را در عقدی واحد نظام داد) وی شاگرد شرف‌الدین ایلاقی سابق‌الذکر است(۴) و گویند شرحی بر

پاورقی:

(۱) عیون الانباءج ۳ صفحه ۳۴

(۲ و ۳) معجم‌الادباءج ۷ صفحه ۲۶۹

(۱) جزوه آقای احمدی نقل از متن عربی تتمه صوان الحکمۀ ص ۱۲۷.

کتابخانۀ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

رسالةالطیر بوعلی بفارسی نوشته است(۱) کتاب معروف او(البصائرالنصیریة) است که قسمت منطق آن در مصر چاپ شده و از بهترین کتب منطق است. مطابق آنچه در تتمه صوان الحکمة آمده است همه کتابهای او جز کتاب البصائر النصیریة در یک حریق از بین رفت. ابن سهلان از کسانی است که نام زنده‌ای در فلسفه دارد. احیانا برخی آرائش نقل می‌شود(۲) تاریخ وفاتش را نمی‌دانیم.

۶ - ابوالفتوح. نجم‌الدین احمدبن محمدالسری، معروف به ابن الصلاح. بعضی گفته‌اند همدانی الاصل است و بعضی گفته‌اند عراقی و اهل سمیساط(نزدیک فرات در حدود حلوان) بوده است به بغداد مهاجرت کرده و نزد ابوالحکم مغربی سابق‌الذکر تحصیل کرده و در سال ۵۴۸ یعنی یک سال پیش از استاد خود درگذشته است(۳) تاریخ ولادت او را نمی‌دانیم، شاید هم بتوان او را از طبقه نهم بشمار آورد. ابوالحکم مغربی که سابقه استادی او را داشت به افضلیت او برخود اعتراف داشت گویند شفای بوعلی والفوز الاصغر ابن مسکویه را شرح کرده است(۴).

۷ - محمدبن عبدالسلام انصاری ماردی(ماردینی). در زمان خویش در علوم حکمی یگانه و علامه وقت بشمار می‌آمده است(۵) زادگاهش منطقه قدس و فلسطین است و پدرانش نیز در آنجا می‌زیسته‌اند، ظاهرا جد اعلایش از انصار مدینه بوده است. استاد فلسفه او ابن الصلاح سابق‌الذکر است و قصیده عینیه معروف بوعلی را شرح کرده است(۶) و بنا بر گفته ابن القفطی، شهاب الدین سهروردی مقداری فلسفه نزد او آموخته است(۷) فخرالدین ماردینی مردی فوق‌العاده متشرع و متعبد بوده است، در سال ۵۹۴ با آرامش و اطمینان روحانی و مذهبی خاصی در سن ۸۲ سالگی جان به جان آفرین تسلیم کرد(۸).

پاورقی:

(۱) تاریخ علوم عقلی در اسلام صفحه. ۲۲۹

(۲) اسفار، مباحث جواهر و اعراض.

(۳) نامه دانشوران‌ج ۱ صفحات ۲۵۱ - ۲۶۰

(۴) ریحانة الادب‌ج ۸ صفحه. ۶۸

(۵) عیون الانباءج ۲ صفحه. ۳۲۸

(۶) عیون‌الانباءج ۲ صفحه. ۳۲۷

(۷) تاریخ الحکماء ابن القفطی ص ۲۹۰

(۸) عیون الانباءج ۲ صفحه۳۲۸

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

۱ - فخرالدین، محمدبن عمروبن الحسین الرازی معروف به امام فخر رازی. هم فقیه بود و هم متکلم و هم مفسر و هم فیلسوف و هم پزشک و هم خطیب. ذهنی فوق‌العاده جوال داشت و در تبحر در علوم مختلف کم نظیر است. در عین اینکه در افکار فلاسفه وارد است، و تألیفاتی گرانبها در فلسفه دارد ، طرز تفکرش تفکر کلامی است نه فلسفی و سخت بر فلاسفه می‌تازد و در مسلمات فلسفه تشکیک می‌نماید. در تنظیم و تبویب و تقریر مسائل حسن سلیقه دارد، صدرالمتألهین از این نظر از او بسیار استفاده کرده است. مهمترین کتاب فلسفی او(المباحث المشرقیه) است، شهرت بیشترش بواسطه تفسیر مفاتیح الغیب است بر قرآن مجید که جای شایسته‌ای در میان تفاسیر برای خود باز کرده است. برای وی در فلسفه استادی جز مجدالدین جیلی سابق‌الذکر سراغ نداریم و شاید بیشتر با مطالعه بر مسائل فلسفی دست یافته است. ولی شاگردان زیادی داشته است، که بعضی از آنها مبرز بوده‌اند از قبیل شمس‌الدین خسرو شاهی، قطب‌الدین مصری، زین‌الدین کشی، شمس‌الدین خوئی، شهاب‌الدین نیشابوری.

فخررازی در سال ۵۳۴ متولد شده و در سال ۶۰۶ درگذشته است(۱).

۲ - شیخ شهاب الدین، یحیی بن حبش بن میرک سهروردی زنجانی، معروف به شیخ اشراق. بدون شک از اعجوبه‌های روزگار است. ذهنی فوق‌العاده وقاد و جوال و نوجو و مبتکر داشته است. تمایل اشراقی در فلسفه، پیش از او، حتی در فارابی و بوعلی وجود داشته است. اما کسی که مکتبی بنام مکتب اشراق تأسیس کرد و در بسیاری از مسائل راه آن مکتب را از راه مکتب مشاء جدا کرد این مرد بزرگ بود. تقریبا همه مسائلی که اکنون به عنوان نظریات اشراقیون در مقابل مشائین شناخته میشود، و برخی می‌پندارند آنها مسائل ما به الاختلاف افلاطون و ارسطو است، نتیجه فکر شخص سهروردی است که در مقابل افکار مشائین و بالخصوص مشائیان اسلامی آورده است. وی نزد مجدالدین جیلی(در مراغه) و ظهیرالدین قاری(ظاهرا در اصفهان) و فخرالدین ماردینی(در عراق) تحصیل کرده و

پاورقی:

(۱) عیون الانباءج ۳ صفحات ۳۴ - ۴۵ و تاریخ الحکماء ابن القفطی صفحات ۲۹۱ - ۲۹۳

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مدتی ملازم ماردینی بوده است. ماردینی می‌گفته در هوش و ذکاء وحدت ذهن مانندش را ندیده‌ام و از این رو برجانش می‌ترسم(۱) گویند البصائر النصیریه ابن سهلان را نزد ظهیر الدین قاری خوانده است.
سهروردی در سایر علوم و از آن جمله فقه نیز سرآمد بوده است. به شام و حلب رفت و در جلسه درس فقه استاد مدرسه حلاویه حلب بنام شیخ افتخارالدین شرکت کرد، برتریش روشن گشت و مقرب استاد شد، صیت شهرتش او را مورد علاقه الملک الظاهر پسر صلاح الدین ایوبی کرد و در حضور او بی‌محابا با فقها و متکلمین مناظره می‌کرد و آنها را مغلوب می‌ساخت، همین کار سبب حسادت دیگران شد و کاری کردند که صلاح الدین ایوبی فرزندش را وادار کرد که او را بقتل برساند. در سال ۵۸۶ در سن ۳۶ سالگی(۲) و یا در سال ۵۸۷ در سن ۳۸ سالگی(۳) کشته شد.
گویند وی با فخرالدین رازی همدرس بوده است، سالها پس از مرگش که نسخه‌ای از کتاب تلویحات او را به فخرالدین دادند آنرا بوسید و به یاد ایام همشاگردی اشک از دیده فرو ریخت(۴).
سهروردی نه تنها در مناظره با فقهاء و متکلمین بی‌پروا بود و دشمنی می‌انگیخت، در اظهار اسرار حکمت، بر خلاف توصیه بوعلی در آخر اشارات، شاید به علت جوانی، بی‌پروائی می‌کرد واز همین رو افراد پخته از اول حدس می‌زدند که جان سالمی نخواهد برد. وقتی که خبر مرگش به دوست و استادش فخرالدین ماردینی رسید گفت همان شد که من حدس میزدم. و نیز از همین رو درباره‌اش گفته می‌شد که شهاب‌الدین علمش بر عقلش فزونی دارد.
۳ - افضل الدین مرقی کاشانی، معروف به بابا افضل. این مرد، علی رغم اینکه شخصیت برجسته‌ای دارد، تاریخ روشنی از او در دست نیست، کتابهای بسیاری به فارسی و عربی تألیف کرده است. و اخیرا فهرستی از آنها تهیه و چاپ شده است(۵)

پاورقی:
(۱) معجم‌الادباءج ۷ ص ۲۶۹
(۲) وفیات الاعیان‌ج ۵ ص۳۱۶
(۳) عیون الانباءج ۳ ص ۲۷۴
(۴) سه حکیم مسلمان ص ۷۶
(۵) مصنفات افضل الدین کاشانی، تألیف آقایان مجتبی مینوی و دکتر یحیی مهدوی.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

بعضی گفته‌اند دائی خواجه نصیرالدین طوسی بوده است ولی تأیید نشده و بسیار مستبعد است.
در کتاب دائره‌المعارف فارسی از انتشارات فرانکلین می‌نویسد: بابا افضل، شهرت‌افضل الدین، محمد بن حسین کاشانی، شاعر و عارف ایرانی، به قولی در حدود ۵۸۲ یا ۵۹۲ در قریه مرق کاشان متولد شده و پس از ۶۵۴ یا ۶۶۴ و به قولی در اوایل قرن هفتم وفات یافت... از اصحاب نزدیک خواجه نصیرالدین طوسی بود.) لغت نامه دهخدا و همچنین غزالی نامه(۱) وفات او را در ۷۰۷ دانسته‌اند. بعضی وفات او را در ۶۶۶ و بعضی در ۶۶۷ دانسته‌اند.
محمود خضیری درمقاله‌ای که درکتاب دعوه‌التقریب تحت عنوان"افضل‌الدین الکاشانی فیلسوف مغمور" نوشته است از نسخه خطی کتابی بنام مختصر فی ذکر الحکاء الیونانیین و الملیین"که درکتابخانه اسکوریال اسپانیا است نقل کرده که وفات بابا افضل در سال ۶۱۰ بوده است(۲).
در کتاب فلاسفه ایرانی با استفاده از مقدمه مرحوم نفیسی و مقاله خضیری و خصوصا با استناد به آنچه خواجه در شرح اشارات در باب قیاس خلف از بابا افضل حکایت کرده که با جمله(رحمه الله) بر او درود فرستاده است استدلال کرده که چون تألیف شرح اشارات مابین سالهای ۶۴۴ ۶۲۴ بوده است(۳) و بابا در آنوقت در گذشته بوده است، و آراء او در آنوقت منتشر بوده است پس سال وفات بابا از ۶۶۷ هم جلوتر بوده است.
در کتاب سرگذشت و عقاید فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی، نگارش محمد مدرسی زنجانی از خود خواجه در کتاب سیرو سلوک نقل کرده که:
(پدر بنده، بنده کمترین را به تحصیل فنون علم و استماع سخن ارباب مذاهب و مقالات ترغیب کردی، تا اتفاق را شخصی از شاگردان افضل الدین کاشی رحمه الله تعالی که او را کمال‌الدین محمد حاسب گفتندی و در انواع حکمت خصوصا فن ریاضی تقدمی حاصل کرده بود و با پدر بنده کمترین سابقه دوستی و معرفتی داشت بدان دیار افتاد. پدر،

پاورقی:
(۱) غزالی نامه، چاپ دوم صفحه۱۰۶
(۲) دعوه التقریب صفحه۱۸۵
(۳) در روضات می‌نویسد که شرح اشارات در سال ۶۴۰ پایان یافت.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

بنده را به استفادت از او و تردد به خدمت او اشارت کرد. و بنده در پیش او به تعلم فن ریاضی مشغول شدم.

از این گفتار روشن می‌شود که خواجه نصیرالدین شاگرد شاگرد بابا افضل بوده است. و بابا از اصحاب خواجه نبوده است(آنچنانکه در دائره المعارف فارسی آمده است) بلکه در طبقه استادان استادان خواجه بوده است. علیهذا اینکه وفات بابا را در ۶۰۶ یا ۶۱۰ و یا قریب به این سنوات بدانیم(بر خلاف آنچه در لغت نامه و غزالی نامه آمده است) اقرب احتمالات است و برخلاف ادعای سعید نفیسی در مقدمه رباعیات باباافضل و دکتر ذبیح‌الله صفادر تاریخ ادبیات ایران، تولد بابا در اواخر قرن ششم نبوده بلکه در اواسط آن قرن بوده است.

این رباعی در مدح بابا، منسوب به خواجه است:

گر عرض دهد سپهر اعلی — فضل فضلا و فضل افضل

از هر ملکی به جای تسبیح — آواز آید که افضل، افضل

طبقه دوازدهم

۱ - فریدالدین داماد نیشابوری، از تاریخ زندگی این مرد نیز اطلاع درستی نداریم، همین قدر می‌دانیم که استاد خواجه نصیرالدین طوسی بوده و خواجه اشارات را نزد او تحصیل کرده است(۱) و خود او شاگرد صدرالدین سرخسی سابق الذکر بوده است. سلسله اساتید خواجه از طریق فرید الدین داماد به بوعلی می‌رسد. به این ترتیب که خواجه شاگرد فریدالدین داماد، و او شاگرد صدرالدین سرخسی، و او شاگرد افضل الدین غیلانی، و او شاگرد ابوالعباس لوکری و او شاگرد بهمنیار و او شاگرد بوعلی بوده است. سال وفاتش بر ما معلوم نیست.

۲ - شمس‌الدین، عبدالحمیدبن عیسی خسروشاهی، معروف به شمس‌الدین خسروشاهی، ابن ابی اصیبعه از او به عنوان امام العلماء، سیدالحکماء قدوه الانام شرف الاسلام یاد می‌کند(۲) در طب و فلسفه و علوم شرعیه مبرز

پاورقی:

(۱) روضات الجنات ص ۵۸۲

(۲) عیون‌الانباءج ۳ ص ۳۸۳

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

و از شاگردان مبرز فخرالدین رازی بوده. کتاب شفا را تلخیص کرده ولی شهرتش در محیط فلسفه به واسطه برخی سؤالات فلسفی است که خواجه نصیرالدین طوسی از او(که در طبقه اساتید خواجه بوده است) کرده و او جواب داده است و در کتب فلسفی مطرح است(۱).

۳ - قطب‌الدین ابراهیم بن علی بن محمد سلمی معروف به قطب‌الدین مصری این مرد نیز از شاگردان مبرز فخرالدین رازی بوده است. ابن ابی اصیبعه می‌گوید وی اصلا از بلاد مغرب بوده و بعد به مصر منتقل شده و مدتی در آنجا اقامت کرده سپس به بلاد ایران مسافرت کرده، نزد فخرالدین رازی تحصیل کرده است. استاد خویش فخرالدین را در فلسفه بر بوعلی ترجیح می‌داده است همچنانکه ابوسهل مسیحی را در طب بر بوعلی ترجیح می‌داده است. قطب‌الدین مصری در فتنه مغول در نیشابور کشته شد(۲) او نیز از اساتید خواجه نصیرالدین طوسی بوده است(۳) علیهذا خواجه شاگرد شاگرد فخررازی بوده است.

۴ - کمال‌الدین یونس(یا کمال‌الدین بن یونس) موصلی معروف به"ابن منعه"ابن ابی اصیبعه که با او قرب زمان داشته او را نیز قدوه العلماء و سیدالحکماء می‌خواند(۴) در مدرسه موصل بتدریس علوم فلسفی اشتغال داشته و شاگردانی تربیت کرده است مطابق آنچه در ریحانۀالادب آمده، خواجه نزد این مرد نیز تحصیل کرده است(۵) در ریحانۀالادب جلد پنجم صفحه ۹ می‌نویسد:

(از اکابر علماء حکمای عامه می‌باشد که در نحو و صرف و فقه و حدیث و تفسیر و طب و تاریخ و موسیقی و هندسه و حکمت و هیئت... وحید عصر خود بوده، در اندک زمانی شهرت بی‌نهایت یافته و مرجع استفاده افاضل گردید. از بلاد بعیده حاضر حوزه درسی او می‌شده‌اند... وفات او در سال ۶۳۹ واقع شده است.)

پاورقی:

(۱) اسفار، ج ۴(چاپ سنگی) ص ۹۵ و تعلیقه صدرالمتألهین بر شفا ص. ۱۷۰ صدرالمتألهین که جوابهای خسروشاهی را کافی نمی‌داند خود رساله مستقلی در جواب این سؤالات نوشته و در حاشیه مبداء و معاد و شرح هدایۀ چاپ شده است.

(۲) عیون‌الانباءج ۳ ص ۴۵ و ۴۶

(۳) ریحانۀالادبج ۲ صفحه. ۱۷۷

(۴) عیون الانباءج ۲ صفحه. ۳۳۷

(۵) ریحانۀالادبج ۲ صفحه. ۱۷۷

کتابخانۀ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

طبقه سیزدهم

۱ - خواجه نصیرالدین محمدبن الحسن الطوسی. او را استاد البشر لقب داده‌اند و نیازی به معرفی ندارد، ارزش کارهای فلسفی او و نقشی که در تحول فلسفه داشته است نیازمند بیک کتاب است. در ریاضیات از شخصیتهای معدود جهان بشمار می‌رود، از کسانی است که در اساس هیئت بطلمیوس تشکیک کرده و زمینه را برای هیئت جدید فراهم کرده است. آقای تقی زاده مدعی است که ایرادات خواجه در کتاب تذکره خویش براساس هیئت بطلمیوس، به پیشنهاد کوپرنیک لهستانی طرح نوینی را برای هیئت عالم کمک کرده است(۱).

خواجه مانند بوعلی، یک زندگی پرماجرا داشته است. در آخر اشارات به شکل دردناکی ناله سر می‌دهد، و در عین حال اینهمه آثار آفریده و شاگردان بسیار تربیت کرده است. خواجه در سال ۵۹۷ متولد شده و در سال ۶۷۲ درگذشته است.

۲ - اثیرالدین، مفضل بن عمر ابهری. کتاب معروف او کتاب هدایهٔ است در طبیعیات و الهیات که جای شایسته‌ای باز کرده است. این کتاب را قاضی حسین میبدی و صدرالمتألهین شیرازی شرح کرده‌اند. شرح اخیر موجب شهرت بیشتر کتاب و مؤلف آن شده است. علامه حلی در کتاب جوهرالنضید صفحه ۷۸ درباب عکس سالبه جزئیه که مورد اتفاق منطقیین است که عکس ندارد. می‌گوید: به استثنای قضیه مشروطه خاصه و عرفیه خاصه، بعد می‌گوید: این مطلب از مطالبی است که اثیرالدین مفضل بن عمر ابهری بر آن وقوف یافت. گویند شاگرد امام فخر رازی بوده است.

۳ - نجم‌الدین علی بن عمر کاتبی قزوینی، معروف به دبیران. از اکابر حکما و منطقیین و ریاضیدانان بشمار می‌رود. کتاب معروف او در حکمت کتاب حکمهٔ العین است که شروح بسیار بر آن نوشته شده است، کتاب معروفش در منطق شمسیه است که به نام خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان جوینی نوشته است و قطب الدین رازی آنرا شرح کرده و مجموع متن و شرح از کتب رایج درسی طلاب است کاتبی استاد علامه حلی و قطب‌الدین شیرازی و همکار و مصاحب خواجه

پاورقی:

(۱) مقالات و بررسیها(نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی تهران) دفتر هفتم و هشتم ص ۱۶۲

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

نصیرالدین طوسی در ساختن رصد مراغه بوده و در سال ۶۷۵ درگذشته است.

طبقه چهاردهم

این طبقه را شاگردان خواجه نصیرالدین طوسی تشکیل می‌دهند.

۱ - حسن بن یوسف بن مطهر حلی. معروف به علامه حلی. هر چند شهرت علامه حلی به فقاهت است اما او مردی جامع بوده در منطق و فلسفه نیز مهارت کامل داشته و کتب ارزشمندی تالیف کرده است. ما در تاریخچه فقها از این مرد بزرگ که قطعا از نوابغ تاریخ اسلامی است یاد کرده ایم. علامه حلی عرب است و شاگرد کاتبی و خواجه بوده است. در سال ۶۴۸ متولد و در سال ۷۱۱ درگذشته است.

۲ - کمال‌الدین میثم بن میثم بحرانی، معروف به ابن میثم بحرانی. ادیب و فقیه و فیلسوف بوده است، فلسفه را نزد خواجه نصیرالدین طوسی تحصیل کرده است، بعضی گفته‌اند که خواجه نیز متقابلا نزد او فقه خوانده است(۱) ابن میثم نهج‌البلاغه را شرح کرده است، از نظر فلسفی، شرح او بهترین شروح نهج‌البلاغه شمرده شده و اخیرا در پنج جلد چاپ شده است. ابن میثم در سال ۶۷۸ یا ۶۷۹ و یا بنابر تحقیق صاحب الذریعه در سال ۶۹۹ درگذشته است(۲)

۳ - قطب‌الدین محمود بن مسعود بن مصلح شیرازی، معروف به قطب الدین شیرازی. در منطق شاگرد کاتبی قزوینی، و در حکمت و طب(کلیات قانون) شاگرد خواجه نصیرالدین طوسی بوده است قانون بوعلی و حکمۀالاشراق سهروردی را شرح کرده است و خود کتابی به فارسی در اقسام حکمت نوشته که بنام دره التاج معروف است و اخیرا چاپ شده است. هر سه کتاب نامبرده با ارزش است. شهرت بیشتر او در جو فلسفی به واسطه شرح حکمۀالاشراق است. با خواجه نصیرالدین طوسی در کار صد مراغه همکاری داشته است در سال ۷۱۰ یا ۷۱۶ درگذشته است(۳).

۴ - حسن بن محمد بن شرفشاه علوی حسینی استرآبادی معروف به این شرفشاه.

پاورقی:

(۱) روضات الجنات صفحه. ۵۸۲

(۲) ریحانۀ الادب‌ج ۸ صفحه. ۲۴۳

(۳) ریحانۀالادب‌ج ۴ ص۴۷۱

کتابخانۀ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

در مراغه محضر خواجه را درک کرده و نزد او تحصیل کرده و ملازم او می‌بوده است. بعد از وفات خواجه به موصل رفته و در مدرسه نوریه بتدریس حکمت پرداخته است. تجرید خواجه را حاشیه و قواعد العقائد او را شرح کرده است و در سال ۷۱۵ یا ۷۱۷ یا ۷۱۸ درگذشته است(۴).

طبقه پانزدهم

۱ - قطب الدین، محمد بن محمدبن ابی جعفر رازی، معروف به قطب‌الدین رازی، از علمای نامی اسلامی است، حکیم و منطقی و فقیه بوده است، نزد علامه حلی درس خوانده و علامه به او اجازه حدیث داده است، شهید اول او را ملاقات کرده و از او اجازه روایت گرفته و او را دریائی بی‌پایان یافته است. قطب‌الدین رازی همچنانکه قبلا گفتیم شمسیه کاتبی قزوینی را شرح کرده و اکنون کتاب درسی طلاب است دیگر اینکه کتابی نوشته به نام(محاکمات) و در آن کتاب میان دو شارح بزرگ اشارات: فخرالدین رازی و نصیرالدین طوسی داوری کرده است. دیگر اینکه کتاب مطالع الانوار قاضی سراج الدین ارموی را در منطق شرح کرده که چاپ شده و هم اکنون بنام شرح مطالع معروف است و احیانا در حوزه‌های علمیه تدریس می‌شود شهرت قطب الدین رازی بواسطه این سه کتاب است ولی او کتابهای دیگر هم دارد. قطب‌الد ین در سال ۷۶۶ یا ۷۷۶ درگذشته است(۲).

۲ - شمس‌الدین محمد بن مبارکشاه مروی معروف به میرک بخارائی. کتاب حکمۀالعین کاتبی قزوینی را شرح کرده و احیانا در کتب فلسفه از او به شارح حکمۀالعین یاد می‌شود و میر سید شریف جرجانی بر شرح حکمۀالعین حاشیه زده است تاریخ وفاتش بر ما معلوم نیست.

۳ - قاضی عضدالدین عبدالرحمن ایجی شیرازی. هم حکیم بوده و هم متکلم و هم اصولی. نظریات او در علم اصول و همچنین در برخی مسائل فلسفی و کلامی مطرح است. کتاب معروف او مواقف است که هر چند عنوان کلام دارد نه فلسفه، ولی

پاورقی

(۱) ریحانۀالادب‌ج ۸ ص ۵۳ و ۵۴

(۲) همان، ج ۴ / ص ۴۶۵ – ۴۶۷.

کتابخانۀ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

می‌دانیم که بعد از دوره خواجه نصیرالدین طوسی و تألیف کتاب تجرید، کلام به نسبت زیادی به فلسفه نزدیک شد، یعنی هدفهای کلامی با معیارهای فلسفی، نه با معیارهای کلامی، توجیه می‌شد و بسیاری از مسائل الهیات بالمعنی الاعم

و بالمعنی الاخص فلسفه در کتب کلامی طرح می‌شد، لهذا مواقف از این نظر جای شایسته‌ای دارد. این کتاب را میر سید شریف جرجانی شرح کرده و مکرر با متن چاپ شده است. قاضی عضدالدین شاگردانی تربیت کرده است از قبیل تفتازانی، شمس الدین کرمانی، سیف‌الدین ابهری. او در سال ۷۰۰ یا ۷۰۱ متولد شده و در سال ۷۵۶ یا ۷۶۰ درگذشته است.

طبقهٔ شانزدهم

۱. سعدالدین مسعود بن عمر بن عبدالله تفتازانی، معروف به ملا سعد تفتازانی. شهرت بیشتر او به کلام و علوم بلاغت است، ولی مردی جامع بوده و از علوم عقلیهٔ فلسفیه بی‌اطلاع نبوده است. متنی در منطق، بسیار مختصر و شیرین به نام تهذیب المنطق تألیف کرده که از زمان خودش تا کنون در حوزه‌های علمیه تدریس می‌شده و می‌شود. تفتازانی کتب زیاد تألیف کرده است بعضی مدعی‌اند که تفتازانی بعد از خرابی دورهٔ مغول با نیروی حسن

بیان بار دیگر به قسمتی از معارف اسلامی جان داد. به علاوه منظور ما از طبقات فلاسفه تنها کسانی نیستند که در فلسفه صاحب نظرند، مقصود، همه کسانی است که حامل این فن بوده و واسطه انتقال از دوره‌ای به دوره دیگر بوده‌اند. تفتازانی لااقل در منطق این شأن را داشته است. وی در سال ۷۱۲ یا ۷۲۲ در دیهی در نزدیکی شهر نساء متولد شد و در سال ۷۹۱ یا ۷۹۲ یا ۷۹۳ در سرخس درگذشت بعضی گفته‌اند در سمرقند درگذشت و جنازه‌اش به سرخس منتقل شد(۱).

۲ - سید علی بن محمد بن علی جرجانی معروف به شریف جرجانی و میرسید شریف، به حق او را محقق شریف خوانده‌اند. به دقت نظر و تحقیق معروف است، شهرت بیشترش به ادبیات و کلام است، ولی جامع بوده، حوزه درس فلسفه

پاورقی:

(۱) ریحانهٔالادب ج ۱ صفحه. ۳۴۰

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

داشته و در فلسفه شاگردان بسیار تربیت کرده و در نگهداری و انتقال علوم عقلی به نسلهای بعد نقش مؤثری داشته است. محقق شریف آثار و تألیفات فراوان دارد و همه پرفایده است و به قول قاضی نورالله همه علماء اسلامی بعد از میر سید شریف طفیلی و عیال افادات اویند. تألیفات میر، بیشتر به صورت تعلیقات و شروح است. از قبیل حاشیه بر شرح حکمةالعین در فلسفه حاشیه شرح مطالع در منطق، حاشیه شمسیه در منطق، حاشیه مطول تفتازانی در علم فصاحت و بلاغت، شرح مفتاح العلوم سکاکی در این علم، حاشیه بر کشاف زمخشری که تفسیری است مشتمل بر نکات علم بلاغت، و شرح مواقف عضدی در کلام.

از کتب معروف میر، یکی تعریفات است که بنام تعریفات جرجانی معروف است و دیگر کبرا در منطق است به فارسی که برای مبتدیان نوشته و دیگر صرف میر است به فارسی در علم صرف که از زمان خودش تاکنون کتاب درسی مبتدیان طلاب بوده است.

میرسید شریف شاگرد قطب‌الدین رازی سابق‌الذکر است، گرچه اهل جرجان است ولی در شیراز رحل اقامت افکند. مطابق نقل روضات از مجالس المؤمنین، آنگاه که شاه شجاع بن مظفر به گرگان آمد و باسید ملاقات کرد او را با خود به شیراز برد و تدریس در مدرسه دارالشفا را که خود تأسیس کرده بود به او واگذار کرد. امیر تیمور که بعد وارد شیراز شد میر را با خود به سمرقند برد و در همانجا بود که با سعدالدین تفتازانی مناظرات داشت پس از مرگ امیر تیمور، میر بار دیگر به شیراز آمد و تا پایان عمر در شیراز بود.

میرسد شریف از بیست سالگی به کار تدریس و تحقیق مشغول بوده، مخصوصا به تدریس فلسفه و حکمت اهتمام زیاد داشت و حوزه درس قابل توجهی از فضلا تشکیل داده بود.

گویند یکی از کسانی که در حوزه درس او شرکت می‌کرد خواجه لسان الغیب حافظ شیرازی بود، هرگاه در مجلس او شعر خوانده میشد می‌گفت به عوض این ترهات به فلسفه و حکمت بپردازید اما چون شمس الدین محمد(حافظ) می‌رسید خود سید می‌پرسید بر شما چه الهام شده است؟ غزل خود را بخوانید. شاگردان او اعتراض کردند که این چه رازی است که ما را از سرودن شعر منع می‌کنی ولی به شنیدن شعر حافظ رغبت نشان می‌دهی؟ او در پاسخ می‌گفت شعر حافظ همه

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

الهامات و حدیث قدسی و لطائف حکمی و نکات قرآنی است)(۱)،
میرسید شریف در سال ۷۴۰ در گرگان متولد شده و در سال ۸۱۶ در شیراز در گذشته است(۲).

طبقه هفدهم

این طبقه بیشتر شاگردان محقق شریفند که بعد از او ناشر افکار او بوده‌اند.
۱ - محیی‌الدین گوشکناری. این مرد، شاگرد میرسید شریف جرجانی و استاد محقق دوانی بوده است. از تاریخ تولد و وفات او اطلاعی نداریم.
۲ - خواجه حسنشاه معروف به بقال، این مرد، نیز شاگرد میرسید شریف و استاد دوانی بوده است.
فاضل معاصر آقای علی دوانی در کتاب شرح زندگانی جلال‌الدین دوانی از حبیب السیر نقل کرده‌اند که محیی الدین گوشکناری و خواجه حسنشاه بقال در زمان میرزا محمد بایسنقر در شیراز به لوازم تدریس و افاده قیام نموده‌اند.
۳ - سعدالدین اسعد دوانی، پدر محقق جلال الدین دوانی. او نیز از شاگردان محقق شریف بوده است.
۴ - قوام‌الدین کربالی، استاد سید صدرالدین دشتکی و جلال‌الدین دوانی و شاگرد شریف جرجانی بوده است.
ما فعلا در این طبقه جز اینها کسی را سراغ نداریم و اصلا نمی‌دانیم در این دوره که قتل و غارت مغول آثار خود را در همه شؤون ظاهر ساخته بود و قتل‌عامهای امیر تیمور گورکانی هم مزید بر علت شده بود، در غیر شیراز چراغی روشن و حوزه‌ای دایر بوده یا نبوده است؟!

پاورقی:
(۱) مقدمه انجوی بر دیوان حافظ، نقل از حافظ شیرین سخن تألیف مرحوم دکتر محمد معین.
(۲) روضات الجنات صفحه. ۴۷۶

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

طبقه هجدهم

۱ - سیدالحکما محمدبن ابراهیم حسینی دشتکی شیرازی معروف به صدرالدین دشتکی وسید سند. از اعاظم حکماء دوره اسلامی و از افراد صاحب نظر است، تا زمان میرداماد افکار و آراء و آثار او و معاصر نامدارش جلال الدین دوانی، در میان فضلا و طالبان حکمت مطرح بود. برخی از آراء و افکار او هنوز در میان فلاسفه اسلامی مطرح است و برخی افکار مقبول دارد که اکنون مورد قبول فلاسفه بعد از صدرا است، این مرد در سال ۸۲۸ متولد شده و در سال ۹۰۳ در گذشته است معقول را نزد مردی بنام سید فاضل فارسی و قوام‌الدین کربالی(شاگرد سید شریف) تحصیل کرده است.

۲ - علامه، جلال‌الدین محمدبن اسعدالدین دوانی صدیقی، معروف به علامه دوانی و محقق دوانی. در منطق و فلسفه و ریاضیات صاحب نظر بوده است، برخی آراء و افکار او نیز هنوز در کتب فلسفه مطرح است. شاگرد قوام‌الدین کربالی و محیی‌الدین گوشکناری و حسنشاه معروف به بقال وپدرش اسعدالدین دوانی(که همه از شاگردان سید شریف بوده‌اند) بوده است.

صاحب روضات(۱) و همچنین صاحب ریحانۀالادب(۲) علامه دوانی را شاگرد مستقیم میرسید شریف پنداشته‌اند. ولی فاضل معاصر آقای علی دوانی در کتاب نفیس خود(شرح زندگانی جلال‌الدین دوانی) اشتباه آنها را روشن و ثابت کرده‌اند که علامه دوانی زمان میرسید شریف را درک نکرده، بلکه شاگرد شاگردان او بوده است.

علامه دوانی از کسانی است که در حیات و ممات خود جنجال علمی برانگیخته است. در زمان حیاتش با سید صدرالدین دشتکی مشاجرات زبانی و قلمی فراوان داشته که معروف است. بعد از خودش کتابهایش مورد توجه و رد و دفاع و نقض و ابرام بوده است. صدرالمتألهین در جلد سوم اسفار(چاپ سنگی صفحات ۱۶ ۱۴) در حدود سه صفحه نظریه‌ای از علامه دوانی نقل و رد می‌کند و در آخر می‌گوید(بحث را از آن نظر طولانی کردیم که اکنون اکثر اهل نظر را گمان بر

پاورقی:

(۱) روضات، صفحه ۴۷۶

(۲) ج ۳ ص ۲۱۴

کتابخانۀ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

آن است که نظریه این علامه نحریر آخرین سخن درباب توحید است، ما ناچار بودیم خلل‌های سخن او را آشکار سازیم).

از این جمله‌ها میتوان نفوذ فوق‌العاده دوانی را در متأخرانش دریافت.

در زمان علامه دوانی در اثر صیت شهرت وی، شیراز مرکز ثقل علوم فلسفی بوده، از خراسان و آذربایجان و کرمان و حتی از بغداد و روم و ترکستان، دانشجویان به شیراز رهسپار می‌شده‌اند(۱) علامه دوانی در سال ۸۳۰ متولد شده و در سال ۹۰۳ یا ۹۰۸ درگذشته است.

۳ - علی بن محمد سمرقندی قوشجی، معروف به ملاعلی قوشجی صاحب شرح معروف بر تجرید خواجه نصیرالدین طوسی. قوشجی هم متکلم بوده و هم ریاضیدان، زیج الغ بیک را که قاضی زاده رومی(استادش) و غیاث‌الدین جمشید کاشانی نابغه ریاضیدان، شروع کرده بودند و موفق به انجام آن نشده بودند، قوشجی به امرالغ بیک بن شاهرخ بن امیر تیمور که خود ریاضیدانی ماهر و استاد قوشجی بود به پایان رسانید. به تبریز و عثمانی سفر کرده و در عثمانی اقامت کرده و در همانجا در سال ۸۷۹ درگذشته است(۲) شرح قوشجی بر تجرید خواجه نصیرالدین طوسی از کتبی است که همواره مورد توجه فضلا بوده و حواشی و تعلیقات فراوان بر آن زده شده است. شرح قوشجی، در تاریخ فلسفه الهی نقش فعالی داشته است.

طبقه نوزدهم

این طبقه را شاگردان سید صدرالدین دشتکی و علامه دوانی تشکیل می‌دهند.

۱ - غیاث‌الدین منصور دشتکی فرزند برومند سید صدرالدین دشتکی. از اعاظم حکما به شمار می‌رود، گویند در بیست سالگی از علوم زمان خود فارغ گشت. در زمان شاه طهماسب مدتی صدارت عظمی داشت و بعد استعفا داد و به شیراز برگشت. مدرسه منصوریه شیراز که هم اکنون باقی است از تأسیسات او است.

پاورقی:

(۱) رجوع شود به کتاب شرح زندگانی جلال الدین دوانی تألیف آقای علی دوانی.

(۲) ریحانةالادب‌ج ۴ صفحه ۴۹۵ - ۴۹۶

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

دنباله کار پدر خود را در رد نظریات علامه دوانی گرفت و احیانا در مناظرات حضوری آن دو شرکت می‌کرد، چندین کتاب فلسفی دارد از قبیل اثبات الواجب، شرح هیا کل النورسهرورد ی، حاشیه بر شرح اشارات خواجه، حاشیه بر شفای بوعلی، محاکمات میان پدرش و دوانی در حواشی آن دو بر تجرید.
صدرالمتألهین در الهیات اسفار از او به عنوان(سرابیه المقدس المنصور المؤید من عالم ملکوت السماء غیاث اعاظم السادات و العلماء) یاد می‌نماید(۱) غیاث الدین دشتکی در سال ۹۴۰ یا ۹۴۸ درگذشته است.

۲ - محمود نیریزی شاگرد دیگر سید صدرالدین دشتکی. گویند چند کتاب جلال‌الدین دوانی را شرح کرده و بر او تاخته و از استاد خویش دفاع کرده است(۲).

۳ - قاضی کمال الدین میبدی یزدی. شهرت این شخص بواسطه شرحی است که بر هدایه اثیرالدین ابهری نوشته که به شرح هدایه میبدی معروف است، و هم شرحی بر دیوان منسوب به حضرت امیر علیه‌السلام نوشته است که آن نیز سبب شهرتش گشته است. کتابی به فارسی به نام(جام گیتی نما) (۳) در فلسفه نوشته است(۴).

۴ - جمال‌الدین محمود شیرازی: کرسی تدریس جلال‌الدین را بعد از مرگش این مرد اشغال کرده است، از اطراف و اکناف به حوزه درسش می‌آمده‌اند، ملا احمد اردبیلی معروف به مقدس اردبیلی، ملاعبدالله شوشتری، ملا عبدالله یزدی صاحب حاشیه معروف بر تهذیب المنطق، ملامیرزا جان شیرازی معروف به فاضل با غنوی از شاگردان او بوده‌اند.(۵)

۵ - ملاحسین الهی اردبیلی فرزند خواجه شرف‌الدین عبدالحق اردبیلی. از شاگردان علامه دوانی وامیر غیاث‌الدین است و شیعه است، و چون زمانش مصادف است با ظهور شاه اسماعیل صفوی بعضی رسائل خود را به نام او نوشته و به او اهداء کرده است. اگر چه اردبیلی است اما برای کسب فیض و فضیلت به بلاد مختلف از آن جمله شیراز و هرات مسافرت کرده است. آثار مختلف در منطق، کلام، فلسفه،

پاورقی:

(۱) اسفار چاپ سنگی‌ج ۳ صفحه. ۱۸

(۲) شرح زندگانی جلال‌الدین دوانی ص. ۱۲۶

(۳) آقای عبدالله نورانی آنرا تصحیح کرده‌اند و آماده چاپ است.

(۴) شرح زندگانی جلال‌الدین دوانی ص. ۱۰۸

(۵) شرح زندگانی جلال الدین دوانی صفحه. ۱۱۰

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

هندسه و هیئت نوشته است که غالبا، طبق معمول آن زمان به صورت حاشیه و یا حاشیه بر حاشیه است از قبیل حاشیه بر شرح مواقف و شرح مطالع و شرح شمسیه و شرح هدایه میبدی و حاشیه علامه دوانی بر شرح تجرید و حاشیه سید صدر بر آن کتاب و شرح چغمینی و شرح تذکره خواجه در هیئت و تحریر اقلیدس در هندسه و بیست باب در اسطرلاب، تاریخ وفاتش را نمی‌دانیم(۱).

طبقه بیستم

۱ - ملا عبدالله یزدی صاحب حاشیه معروف بر منطق‌التهذیب که به حاشیه ملاعبدالله معروف و کتاب درسی طلاب در منطق است. بعضی مدعی شده‌اند که از علوم شرعیه بی‌اطلاع بوده است، ولی برعکس، هم فقیه بوده و هم اهل معقول، خصوصا منطق. در شیراز نزد جمال‌الدین محمود سابق‌الذکر و امیر غیاث‌الدین دشتکی تحصیل کرده است در آخر عمر به عراق رفته و مجاور شده و در همانجا در سال ۹۸۱ درگذشته است(۲).

۲ - ملاحبیب‌الله باغنوی شیرازی معروف به ملامیرزاجان و فاضل باغنوی. شاگرد جمال‌الدین محمود بوده و چند حاشیه و شرح از علامه دوانی را حاشیه کرده است در سال ۹۹۴ درگذشته است. در طبیعیات شرح منظومه سبزواری از او با عنوان(فاضل باغنوی) ذکری به میان آمده است.

۳ - شمس‌الدین محمد خفری شیرازی، شاگرد امیر غیاث‌الدین منصور بوده است و ظاهرا حوزه درس علامه دوانی و سید صدرالدین دشتکی را نیز درک کرده است شرح تجرید و شرح حکمةالعین را حاشیه زده و رساله‌ای تحت عنوان اثبات الواجب دارد. مرد دقیق‌النظری بوده است، صدرالمتألهین در جلد اول اسفار مطالبی از او نقل کرده و مورد بحث قرار داده است. خفری را می‌توان از طبقه نوزدهم هم به شمار آورد یعنی او از جوانسالان طبقه نوزدهم و کهنسالان طبقه بیستم بوده است وی در سال ۹۵۷ یا ۹۳۵ درگذشته است.

پاورقی:

(۱) روضات الجنات صفحه ۱۸۵ - ۱۸۶

(۲) همان، ص. ۳۵۸

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

۴ - خواجه افضل‌الدین ترکه. از شاگردان جمال‌الدین محمود است(۱) صاحب روضات می‌گوید فاضل حکیم خواجه افضل الدین محمدبن حبیب‌الله معروف به ترکه، استاد شیخ ابوالقاسم کازرونی حکیم امامی معروف به نصرالبیان است نصرالبیان در کتاب سلم السموات که بخشی از آن در تاریخ حکما است (صاحب روضات از آن کتاب فراوان بهره برده و نقل می‌کند) درباره استاد خویش گفته است طلوع و شهرت این استاد مابین سالهای ۹۷۰ و ۹۹۰ در بلاد عراق عرب و خراسان بوده است.

۵ - حکیم داودبن عمر انطاکی مصری. تنها در نامه دانشوران از این مرد ذکری دیده ایم، وی از اجلاء فضلاء اطباء ومعتبرین حکمای اواخر سده دهم واوایل سده یازدهم بوده است، مطابق آنچه خودش شرح حال خود را املاء کرده درانطاکیه کور مادرزاد متولد شده تا هفت سالگی فلج هم بوده است ودر همان حال مقدمات را آموخته و قرآن را حفظ کرده و همیشه از خداوند شفای خود و توفیق تحصیل مسئلت می‌نموده است، تا اینکه مسافری از عجم به نام محمد شریف با او برخورد می‌کند و فلج او را معالجه می‌نماید. و چون هوش و ذکاوت خارق‌العاده او را می‌بیند به او منطق و ریاضیات و فلسفه می‌آموزد. او خود علاقه‌مند به آموختن زبان فارسی می‌شود ولی استاد می‌گوید بهتر است زبان یونانی بیاموزی و جز من کسی در این دیار زبان یونانی نمی‌داند.

داود بعد به قاهره رفته و طبع مردم آن دیار را به علوم عقلی بی‌میل دیده است، در آخر عمر مجاور بیت‌الله شده و در سال ۱۰۰۸ درگذشته است.

از حفظ و تسلط داود بر متون فلسفی و طبی از قبیل قانون، شفا، اشارات، نجات، حکمۀالمشرقیۀ، تعلیقات، محاکمات، مطارحات، رسائل اخوان‌الصفا که همواره ملازم این کتب بوده داستانها آورده‌اند.

داود تألیفاتی داشته از جمله رساله‌ای در(عشق) تألیف کرده که نامه دانشوران به تفصیل آورده است(۲).

پاورقی:

(۱) شرح زندگانی جلال‌الدین دوانی ص. ۱۱۰

(۲) رجوع شود به نامه دانشوران جلد ۹ صفحات ۸۹ - ۲۰۴

طبقه بیست و یکم

۱ - میر محمدباقر داماد. معروفتر از آن است که نیازمند به معرفی باشد، پس از حمله مغول، به عللی که فعلا بر من روشن نیست، جز در فارس حوزه علمی قابل توجهی به چشم نمی‌خورد، البته در هرات و سمرقند و جاهای دیگر احیانا افرادی بوده‌اند ولی حوزه گرم ظاهرا منحصر به شیراز بوده است.

متأسفانه حوزه شیراز فوق‌العاده خصلت جدلی دارد، در طول تقریبا دو قرن و نیم بیشتر کوششها صرف

کتابخانۀ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مجادلات می‌شده است، بر گفته‌های یکدیگر شرح و حاشیه می‌نوشته‌اند و بر آن حاشیه‌ها نیز حواشی دیگر و همچنین حاشیه بر حاشیه... در عین حال دوره شیراز دوره آمادگی بوده است.

در زمان شاه عباس کبیر با طلوع افرادی مانند میرداماد و شیخ بهائی و میر فند رسکی، اصفهان مرکز علوم عقلی اسلامی گشت به طوری که شخصی مانند صدرالمتألهین از وطنش شیراز مهاجرت می‌کند و برای کسب فیض به اصفهان می‌آید. همچنانکه با مهاجرت علمای جبل عامل از قبیل محقق کرکی به ایران حوزه‌ای بسیار عالی فقهی در اصفهان تشکیل شد. از مشخصات حوزه فلسفی اصفهان اینست که دیگر از آن بحث و جدلها که غالبا کم فایده بود خبری نیست، فلسفه به وسیله میرداماد رنگ و بوی دیگری می‌گیرد که اکنون جای بحث آن نیست.

میرداماد اگر از حکمای طراز اول اسلامی به شمار نرود لااقل در طراز دوم هست. وی علاوه بر اینکه فیلسوف بود، فقیه و ریاضیدان و ادیب و رجالی هم بود. رویهمرفته مردی جامع بود، و خود را(معلم ثالث) می‌خواند.

وی حوزه درس باشکوه و گرم و پر برکتی تشکیل داد، ما در طبقه بیست و دوم بعضی از شاگردان او را معرفی خواهیم کرد. درست معلوم نیست که میرداماد تحصیلات فلسفی خویش را چگونه و نزد چه کسانی انجام داده است، اساتید او را که شمرده‌اند عبارتند از شیخ عبدالعالی کرکی، سید نورالدین عاملی، تاج‌الدین حسین صاعد طوسی، فخرالدین استرآبادی سماکی سه نفر اول اهل معقول نبوده، استاد منقول میر بوده‌اند، تنها شخص اخیر است که اهل معقول بوده است.

آقای سید علی بهبهانی در مقاله‌ای که تحت عنوان(فلسفه و شرح حال و نقد

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

آثار میرداماد) نوشته‌اند می‌گویند(فخرالدین محمد حسینی استرابادی معاصر شاه طهماسب(۹۱۸ - ۹۸۴) به نوشته اسکندر بیک از بزرگان سماک استراباد بوده، از فحوای کلام وی استفاده میشود که میرداماد مجلس درس او را دریافته ولی از لحاظ زمان هم طراز او نبوده(؟) وی را در مقابل محقق خفری محقق فخری می‌گفته‌اند(۱).

محدث قمی در الکنی و الالقاب نیز از این شخص به عنوان استاد میرداماد یاد می‌کند، همچنین ریحانهٔ الادب. ولی اتفاقا از فرد دیگری نیز عینا به همین نام(فخرالدین استرابادی حسینی) در همین عصر یاد شده که او نیز اهل معقول بوده، الهیات و جواهر و اعراض شرح تجرید قوشجی را حاشیه کرده است(۲).

و بنابر نقل آقای علی دوانی، حاشیه دوانی بر تهذیب المنطق را نیز حاشیه کرده است(۳). ابتداء به نظر می‌رسد که دو نفر به این نام نیست یک، نفر است، ولی صاحب الذریعه(۴) تصریح می‌کند که این‌ها دو نفرند: به علاوه فخرالدین سماکی محمدبن الحسن است و آن دیگری محمدبن الحسین.

ما اطلاع بیشتری از اساتید معقول میرداماد نداریم، اینکه فخرالدین سماکی(محقق فخری) نزد چه کسی تحصیل کرده و شاگردان دیگرش چه کسانی بوده‌اند و در چه سالی درگذشته است چیز درستی نمی‌دانیم. گویند شاگرد غیاث‌الدین منصور دشتکی بوده است(۵)

۲ - شیخ بهاءالدین محمدبن حسین بن عبدالصمد عاملی. از مهاجرین جبل عامل است، در جامعیت علوم و فنون فوق‌العادگی دارد، از استادان او در علوم عقلی(منطق و فلسفه) جز ملاعبدالله یزدی سابق‌الذکر کسی را نمی‌شناسیم، سلسله اساتید معقول شیخ از طریق ملاعبدالله به خواجه نصیرالدین طوسی، و سپس به بوعلی می‌رسد. آنچه مسلم است اینست که شیخ علاوه بر آنکه ادیب و فقیه و

پاورقی:

(۱) دفتر سوم و چهارم مقالات و بررسیها نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی صفحه. ۲۷

(۲) ریحانهٔالادب‌ج ۴ صفحه. ۳۰۴

(۳) شرح حال جلال‌الدین دوانی صفحه. ۱۶۵

(۴) الذریعه‌ج ۱ ص. ۹۹

(۵) بنابر یادداشتی که آقای عبدالله نورانی از فضلاء معاصر فرستاده و از"فردوس شوشتر"ص ۶۱ نقل کرده‌اند. علیهذا میرداماد با دو واسطه شاگرد صدرالدین دشتکی است.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مفسر و ریاضیدان و مهندس و شاعر بوده، حکیم و فیلسوف هم بوده است، از حوزه درس فلسفه او اطلاعی نداریم معروف است که صدرالمتألهین ابتدا به درس شیخ می‌رفت، شیخ که استعداد خارق العاده او را دید او را به درس میرداماد فرستاد. از آثار فلسفی شیخ نیز چیزی در دست نیست جز رساله‌ای که می‌گویند اخیرا در مصر از او درباره وحدت وجود چاپ شده است(۱).
شیخ در سال ۱۰۳۰ درگذشته است.
۳ - میرابوالقاسم فندرسکی. اهل فندرسک از توابع استرآباد است. حکیم و ریاضیدان و عارف مشرب است، با آنکه حوزه بزرگی داشته و شاگردانی تربیت کرده اطلاع زیادی از زندگانیش در دست نیست، معاصر شیخ بهائی و میرداماد بوده است، مسافرتی به هند رفته از نظریات حکماء هند آگاه شده است میرفندرسکی رساله‌ای درباره صناعات نوشته که بنام رساله صناعیه معروف است و رساله‌ای در(حرکت) بر طبق مسلک مشائین نوشته(۳) و در ۱۰۵۰ در سن هشتاد سالگی در گذشته است.

طبقه بیست و دوم

این طبقه شاگردان شیخ بهائی و میرداماد و میر فندرسکی می‌باشند.
۱ - رفیع‌الدین محمدبن حیدر حسینی طباطبائی نائینی مشهور به میرزا رفیعا. شاگرد شیخ بهائی و میرفندرسکی بوده از سادات طباطبائی نائین و زواره و اردستان است. مرحوم میرزای جلوه فیلسوف معروف عهد قاجار و متوفا در ۱۳۱۴ از اولاد و احفاد او است. رساله‌ای در اقسام تشکیک دارد که مورد توجه متأخران است. شرح اشارات خواجه و شرح حکمةالعین شریف جرجانی را حاشیه کرده است. و رساله‌ای در حل شبهه استلزام که در کتب فلسفه مطرح است نوشته است. رساله‌ای به نام(ثمره شجره الهیه) در اصول عقائد با پاره‌ای از مقدمات فلسفی اخیرا از او وسیله آقای عبدالله نورانی از فضلای معاصر چاپ و منتشر شده است.
پاورقی:
(۲) دکتر محسن جهانگیری نشریه فلسفه دانشکده ادبیات شماره ۱ ص ۷۲.
(۳) منتخباتی از این دو رساله اخیرا به همت آقای سید جلال آشتیانی در مجموعه(منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران) چاپ شده است.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

میرزا رفیعا در سال ۹۹۹ متولد و در سال ۱۰۸۳ در سن ۸۵ سالگی درگذشته است.
۲ - محمدبن ابراهیم قوامی شیرازی معروف به صدرا و صدرالمتألهین. حکیم الهی و فیلسوف ربانی بی‌نظیر که حکمت الهی را وارد مرحله جدیدی کرد. صدرا در آنچه علم اعلی یا علم کلی یا فلسفه اولی یا حکمت الهی خوانده می‌شود، و تنها همین بخش است که به حقیقت، فلسفه است و فلسفه حقیقی خوانده می‌شود، زیرا سایر بخشها اعم از ریاضی و طبیعی در قلمرو علوم است تمام فلاسفه پیشین را تحت‌الشعاع قرار داد، اصول و مبانی اولیه این فن را تغییر داد و آن را بر اصولی خلل ناپذیر استوار کرد.
فلسفه صدرا از یک نظر به منزله چهار راهی است که چهار جریان یعنی حکمت مشائی ارسطوئی و سینائی، و حکمت اشراقی سهروردی، و عرفان نظری محیی‌الدینی، و معانی و مفاهیم کلامی با یکدیگر تلاقی کرده و مانند چهار نهر سر به هم برآورده رودخانه‌ای خروشان به وجود آورده‌اند. از نظر دیگر به منزل(صورتی) است که بر چهار عنصر مختلف پس از یک سلسله فعل و انفعالها اضافه شود و به آنها ماهیت و واقعیت نوین بخشد، که با ماهیت هر یک از مواد آن صورت متغایر است.
فلسفه صدرا یک نوع جهش است که پس از یک سلسله حرکتهای مداوم و تدریجی در معارف عقلی اسلامی رخ داده است.
فلسفه صدرا از نوع(سهل ممتنع) است، به ظاهر بسیار ساده است، عبارتش ادیبانه و منشیانه است، اما یک فرد بسیار مستعد سالها باید کار کند تا به مرحله اول برسد یعنی بفهمد که آنرا نمی‌فهمد، تا بار دیگر با دید دیگری وارد شود. بسی افراد سالها عهده‌دار تدریس فلسفه صدرا بوده‌اند در حالی که به عمق آن نفوذ نکرده‌اند، از اینرو توصیف و تحلیل کار صدرا کار هر فلسفه خوانده‌ای نیست.
صدرا شاگرد شیخ بهائی و میرداماد بوده است، در شرحی که بر اصول کافی نوشته از شیخ بهائی به عنوان استاد علوم نقلی و از میرداماد به عنوان استاد علوم عقلی یاد می‌کند. کتابهای صدرا معروفتر از آن است که در اینجا ما بخواهیم معرفی کنیم. وی در سال ۱۰۵۰ ضمن هفتمین سفر حج که پیاده می‌رفت در بصره درگذشت.
۳ - شمس‌الدین گیلانی معروف به ملاشمسا. از شاگردان میرداماد است. میان او

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

و همشاگردیش ملاصدرا مراسله‌ای صورت گرفته است. ملاشمسا درباره چند مشکل در فلسفه از قبیل موضوع در حرکت کمیه و وجود ذهنی سؤال کرده و صدرا پاسخ گفته است، پاسخ صدرا به صورت رساله‌ای کوچک درآمده و در حاشیه مبدأ و معادوی با چاپ سنگی چاپ شده است.

۴ - سلطان العلماء آملی مازندرانی معروف به خلیفةالسلطان. شاگرد شیخ بهائی و میرداماد بوده است، شاه عباس دخترش را به او داد و مدتی وزارت شاه صفی و شاه عباس ثانی را داشته است. وی مردی است محقق، حواشی او بر معالم و شرح لمعه نمونه یک کار تحقیقی است، بدون حشو و زوائد چیز می‌نوشته است، بر حاشیه خفری بر شرح تجرید قوشجی نیز، حاشیه نوشته است. وی در سال ۱۰۶۴ در سن ۶۴ سالگی درگذشته است.

۵ - سید احمد عاملی داماد و خاله زاده میرداماد و شاگرد اوست. بر الهیات شفا حاشیه نوشته و حاشیه‌اش در چاپ سنگی تهران چاپ شده است. در آن حواشی قسمتهایی آورده که می‌رساند. از میرداماد است و گاهی هم خود اشاره یا تصریح به آن می‌کند. میرداماد و سید احمد، نواده دختری محقق کرکی می‌باشند.

۶ - قطب‌الدین اشکوری صاحب کتاب معروف محبوب القلوب، در تاریخ فلاسفه، شاگرد میرداماد بوده است.

۷ - سید امیر فضل الله استرابادی. این مرد نیز شاگرد میرداماد بوده است(۱).

از این مرد اطلاع درستی در دست نداریم، مطابق آنچه در روضات ضمن احوال مقدس اردبیلی به نقل از ریاض‌العلماء آمده است(۲) امیر فضل الله از بزرگان شاگردان مقدس اردبیلی بوده است. هنگامی که وفات مقدس اردبیلی نزدیک شد از او پرسیدند بعد از شما به چه کسی رجوع کنیم؟ او جواب داد در شرعیات به امیرعلام، و در عقلیات به امیر فضل‌الله.

پاورقی:

(۱) مقالات و بررسیها دفتر سوم و چهارم ص. ۲۸

(۲) صفحه. ۲۳

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

۱ - ملا محسن فیض کاشانی، حکیم و عارف و محدث مشهور. شاگرد و داماد ملاصدرا بوده و حکمت را نزد وی آموخته است از او رساله‌هائی در حکمت و فلسفه باقی است، کتاب اصول المعارف او اخیرا چاپ شده است(۱).

آنچه در این زمینه از فیض به ما رسیده است عینا تلخیص گفته‌های استاد است. مرحوم فیض در سال ۱۰۹۱ درگذشته است. ما ضمن احوال مفسران و محدثان نیز از مرحوم فیض یاد کردیم.

۲ - ملاعبدالرزاق لاهیجی صاحب شوارق الالهام وگوهر مراد، شاگردوداماد دیگر ملاصدرا. ملا عبدالرزاق، برعکس ملامحسن فیض، مثل اینست که از استاد خود کمتر متأثر شده است، نوشته‌هایش رنگ و بوی حکمای قبل از صدرا از قبیل علامه دوانی و غیاث‌الدین دشتکی را دارد، نه رنگ و بوی فلسفه ملاصدرا، وی در سال ۱۰۷۱ یا سال ۱۰۷۲ درگذشته است.

۳ - ملا رجبعلی تبریزی اصفهانی، صاحب روضات از صاحب ریاض العلماء نقل می‌کند که وی نزد شاه عباس ثانی و صاحبان مقامات مملکتی، محترم بوده که به دیدارش می‌رفته‌اند. ملا رجبعلی شاگردانی داشته از آن جمله مولی محمد تنکابنی و حکیم محمد حسین قمی و قاضی سعید قمی(۲).

وی شاگرد میرفندرسکی بوده و در سال ۱۰۸۰ درگذشته است(۳).

۴ - ملامحمد باقر معروف به محقق سبزواری. هم حکیم است و هم از اعاظم فقهاء، شاگرد شیخ بهائی(۴) و میرفندرسکی(۵) بوده است و بر الهیات شفا حاشیه متینی نوشته است که مورد استفاده است، صاحب روضات می‌گوید: محقق خوانساری(آقا حسین) و ملامحمد تنکابنی معروف به سراب از محضر درسش استفاده کرده‌اند. ولی ظاهرا

پاورقی:

(۱) به همت آقای سید جلال آشتیانی

(۲) طبق یادداشتی که آقای عبدالله نورانی نوشته‌اند رساله اثبات واجب ملا رجبعلی و با مقدمه‌ای در شرح حال و ذکر آثار او وسیله خود ایشان در نامه آستان قدس شماره ۶ در سال ۱۳۴۴ به چاپ رسیده است.

(۳) مقدمه الشواهد الربوبیه صفحه.. ۹۱

(۴) روضات الجنات صفحه. ۱۱۶

(۵) ریحانهٔالادب‌ج ۵ صفحه. ۲۴۲

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

محقق خوانساری در منقول شاگرد او بوده نه معقول. وی در سال ۱۰۹۰ درگذشته است(۱).

۵ - آقا حسین خوانساری معروف به محقق خوانساری، شوهر خواهر محقق سبزواری و شاگرد او در منقول بوده است، در معقول شاگرد میرفندرسکی بوده است(۲). حاشیه معروفی بر الهیات شفا دارد که در دست است، و همچنین شرح اشارات خواجه، و شرح تجرید قوشچی، و محاکمات را حاشیه کرده است. وی در سال ۱۰۹۸ درگذشته است.

صاحب روضات در ذیل نام ملازمان بن ملا کلبعلی تبریزی می‌نویسد:

(وی کتابی دارد به نام(فرائدالفوائد فی‌احوال المدارس و المساجد) که در ایام اقامتش در مدرسه شیخ لطف الله در مشرق میدان شاه اصفهان تألیف کرده و نام گروهی را که در این مدرسه پربرکت تحصیل کرده‌اند برده است: از قبیل آقا حسین خوانساری ملاشمسای گیلانی، ملاحسن لنبانی گیلانی(او نیز مردی حکیم و عارف بوده و مثنوی را شرح کرده و در همین طبقه است) و گفته ملاحسن لنبانی در فضیلت و تقوا نظیر نداشت... و از آن جمله است زبده المحققین و اسوه السالکین ملا رجبعلی تبریزی و شاگردش میرقوام‌الدین طهرانی(رازی) صاحب کتاب عین‌الحکمهٔ)

صاحب روضات آنگاه خود می‌گوید:

و از آن جمله است فاضل محقق حکیم بارع ملاابوالقاسم بن محمد ربیع گلپایگانی، صاحب تعلیقات لطیفه بر کتب معقول و منقول... که گویا شاگرد مجلسی اول بوده است(۳)

ملا حسن لنبانی فوق‌الذکر پدر ملاحسین لنبانی است که شاگرد مرحوم مجلسی بوده است. علیهذا این دو نفر(لنبانی و گلپایگانی) نیز جزء این طبقه‌اند.

در این طبقه گروه دیگر یا کمنام یا گمنام هستند از قبیل شیخ حسین تنکابنی و محمدبن علی رضا آقاجانی شاگردان ملاصدرا. خوشبختانه اخیرا با همت قابل ستایش آقای سید جلال‌الدین آشتیانی، استاد عالیقدر دانشکده الهیات و معارف

پاورقی:

(۱) روضات الجنات صفحه.. ۱۱۷

(۲) ریحانهٔالادب‌ج ۵ ص. ۲۴۱

(۳) روضات الجنات صفحه. ۲۸۷

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

اسلامی مشهد، این افراد و آثار آنها تحت عنوان(منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران از عصر میرداماد و میرفندرسکی تا عصر حاضر) معرفی شده و می‌شوند.

طبقه بیست و چهارم

۱ - محمد سعید بن محمد مفید قمی، معروف به قاضی سعید و ملقب به حکیم کوچک. از شاگردان ملامحسن فیض و ملا عبدالرزاق لاهیجی و ملا رجبعلی تبریزی بوده است. شاگردیش نزد ملا رجبعلی در اصفهان بوده و مطابق نقل صاحب روضات مانند استادش نزد شاه عباس محترم بوده است، ولی شاگردیش نزد ملاعبدالرزاق در قم بوده و احتمالا نزد فیض نیز در قم تحصیل کرده است. صاحب روضات و صاحب ریحانۀالادب نسبت به تاریخ وفات وی اظهار بی‌اطلاعی کرده‌اند ولی در حاشیه روضات از الذریعه نقل کرده که تولد وی در سال ۱۰۴۹ و وفاتش در سال ۱۱۰۳ بوده است.
۲ - ملا محمد تنکابنی سراب. شاگرد ملارجبعلی تبریزی(۱) و محقق سبزواری(۲) بوده است.
۳ - جمال‌الدین خونساری معروف به آقا جمال خونساری. فرزند آقا حسین خونساری سابق الذکر، و شاگرد او و شاگرد دائی خود محقق سبزواری بوده. وی بر طبیعیات شفا حاشیه زده که با چاپ سنگی چاپ شده و البته مختصر است و همچنین شرح اشارات را نیز حاشیه کرده است. مردی محقق و جامع‌المعقول و المنقول بوده و در سال ۱۱۲۱ درگذشته است(۳).
۴ - قوام‌الدین محمد رازی معروف به قوام‌الدین حکیم. آقای همائی در مقدمه شرح مشاعر ملاجعفر لنگرودی می‌گوید: وی شاگرد ملارجبعلی تبریزی و استاد شیخ عنایت‌الله گیلانی بوده است. آقای سید جلال‌الدین آشتیانی در جلد دوم(منتخباتی از آثار حکمای ایران بعد از میرداماد و میرفندرسکی) آثاری از این مرد چاپ و منتشر کرده و خود او را معرفی کرده‌اند.
پاورقی:
(۱) روضات ص. ۳۱۲
(۲) روضات ص. ۶۱۹
(۳) رسائل فلسفی و کلامی فارسی او را آقای نورانی تصحیح و برای چاپ آماده کرده‌اند.

کتابخانۀ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

۵ - محمد رفیع پیرزاده. این شخص نیز از شاگردان ملارجبعلی تبریزی و با یک واسطه شاگرد میرفندرسکی است. بعضی از آثار او در جلد دوم منتخبات آثار حکمای ایران چاپ شده است.(۱)
۶ - علی قلی‌خان فرزند قرچقای خان خلجی قمی. وی شاگرد آقا حسین خوانساری و ملاشمسای گیلانی و ملارجب علی تبریزی بوده است. در کتاب قربت پاکان تألیف آقای مدرسی طباطبائی صفحات ۲۳۵ - ۲۴۰ رساله‌های فلسفی بسیاری از او نام برده است. علی قلی خان در سال ۱۰۲۰ متولد شده و در سال ۱۰۹۷ حیات داشته است. مدرسه خان قم از آثار فرزند دانشمند این مرد مهدی قلی‌خان است.

طبقه بیست و پنجم

۱ - ملامحمد صادق اردستانی. از احوال او اطلاع درستی نداریم، همین‌قدر می‌دانیم مردی حکیم و زاهد و مرتاض بوده و مورد بی‌مهری و تکفیر برخی معاصرین قرار گرفته و تبعید شده و در سال ۱۱۳۴ درگذشته است(۲)
طبق گفته آقای همائی و آقای آشتیانی، از ملامحمد صادق رساله‌ای باقی مانده به نام حکمت صادقیه درباره نفس و قوای مادی و معنوی آن(۳)
۲ - شیخ عنایت‌الله گیلانی. این مرد مدرس فلسفه مشاء و از تلامیذ میرقوام حکیم است.
۳ - میرسید حسن طالقانی. این مرد مدرس شرح فصوص محیی‌الدین و کتب شیخ اشراق بوده است(۴).

طبقه بیست و ششم

۱ - ملااسماعیل خواجوئی. از مشاهیر حکمای قرون اخیره است، اصلا مازندرانی

پاورقی:
(۱) منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران ج ۲ ص ۴۴۹ ـ ۴۵۱
(۲) ریحانهٔ الادب‌ج ۱ صفحه. ۱۰۴
(۳ - ۴) مقدمه آقای همائی بر شرح مشاعر ملامحمد جعفر لنگرودی.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

است. صاحب روضات از این مرد تجلیل فراوان می‌کند، او را به علم و جامعیت معقول و منقول و تقوا و معنویت و متانت و وقار سخت می‌ستاید، می‌گوید نادرشاه که نسبت به احدی تواضع نداشت، در برابر این مرد فروتنی می‌کرد. زمان این مرد مقارن است با فتنه افغان، حکیم خواجوئی در برخی نوشته‌هایش از آن فتنه ناله‌ها سرداده است. صاحب روضات می‌گوید به هیچ وجه معلوم نیست که اساتید او چه کسانی بوده‌اند. فلسفه بعد از فتنه افغان بوسیله این مرد بزرگ ادامه یافته، شاگردان مبرزی در حوزه درسش پرورش یافته‌اند از قبیل آقا محمد بیدآبادی، ملامهدی نراقی، میرزا ابوالقاسم مدرس اصفهانی، ملا محراب حکیم گیلانی. وی در سال ۱۱۷۳ درگذشته است(۱).

۲ - میرزا محمد تقی الماسی. روضات از او به عنوان نواده مرحوم مجلسی یاد می‌کند، پدرش نواده مجلسی اول بوده است و از کسانی است که در بقعه مرحوم مجلسی در اصفهان مدفون است(۲) و هم تصریح می‌کند که استاد آقا محمد بیدآبادی بوده است(۳).

آقای همائی، در مقدمه شرح مشاعر، دو نفر دیگر از معاصران ملا اسماعیل خاجوئی را نام می‌برند:

۳ - ملاحمزه گیلانی شاگرد ملامحمد صادق اردستانی بوده و در سال ۱۱۳۴ درگذشته است.

۴ - ملاعبدالله حکیم. او نیز مانند خاجوئی و الماسی از اساتید آقا محمد بیدابادی به شمار می‌رود(۴).

طبقه بیست و هفتم

۱ - آقا محمد بیدآبادی گیلانی اصفهانی. از اعاظم حکماء قرون اخیره و احیا کننده فلسفه ملاصدرا است. از زمان صدرالمتالهین به بعد هر چند افکار و اندیشه‌های او در میان فضلا خصوصا آنانکه سلسله شاگردیشان به خود وی

پاورقی:

(۱-۲-۳) روضات صفحه ۳۱ - ۳۳ - ۱۲۲ - ۶۲۴.

(۴) مقدمه آقای همائی بر شرح مشاعر صفحه۱۵و صفحه ۱۶.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

می‌رسیده مطرح بوده است، ولی ظاهرا هنوز موج افکار پیشینیان از قبیل بوعلی و شیخ اشراق غلبه داشته است، خصوصا در نحله‌ای که از میرفندرسکی و سپس ملارجبعلی تبریزی انشعاب یافته است.
چنانکه می‌دانیم و خود ملاصدرا نیز بازگو می‌کند ملاصدرا در زمان خودش شهرت و احترامی نداشته است، مانند یکی از طلاب عادی زندگی می‌کرده(۱) در صورتیکه ملارجبعلی تبریزی مثلا که تقریبا معاصر او است در مرحله‌ای از احترام بود که شاه و وزراء به دیدارش می‌شتافته‌اند. اندیشه‌های صدرا تدریجا شناخته شد و روآمد، ظاهرا آن دهانه فرهنگ که این آب جاری زیر زمینی از آنجا کاملا ظاهر شد و بر همه پدیدار گشت مرحوم آقا محمد بیدآبادی است.
وی مطابق نقل روضات مردی فوق‌العاده زاهد، متقی، با گذشت، ایثارگر، ساده زیست بوده است. آقای آقاشیخ آقا بزرگ تهرانی در کتب خود از او به عنوان یک عارف سالک یاد می‌کند، او واقعا مردی اخلاقی و مهذب بلکه سالک بوده است در سال ۱۳۵۲ شمسی دو رساله کوچک از وی در(سیر و سلوک) به زبان فارسی وسیله آقای مدرسی طباطبائی از افاضل قم ضمیمه مجله وحید چاپ شد. روح اخلاقی و عرفانی بیدابادی موجب اعراض او از توجه به صاحبان زر و زور بود، آنها به او رو می‌آورد ند و او اعراض می‌کرد.
بیدابادی شاگردان بسیاری پرورش داده است که عن قریب از آنها یاد خواهیم کرد و در سال ۱۱۹۷ درگذشت(۲).

۲ - ملامهدی نراقی کاشانی. از اعاظم فقهاء و حکما است، او و پسرش ملااحمد نراقی از بزرگان علماء اسلام به شمار می‌روند و هر دو به جامعیت معروفند. مرحوم سید محمد باقر شفتی اصفهانی و حاج محمد ابراهیم کلباسی نزد او تحصیل حکمت کرده‌اند(۳) و خود وی شاگرد ملا اسماعیل خاجوئی بوده است(۴).

۳ - میرزا ابوالقاسم حسینی خاتون آبادی معروف به مدرس. از مشاهیر مدرسین فلسفه در اصفهان و از خانواده میر محمد حسین خاتون آبادی سبط مجلسی بوده

پاورقی:

(۱) مبدأ و معاد ملاصدرا چاپ سنگی صفحه. ۲۷۸

(۲) روضات الجنات صفحه. ۶۲۴

(۳) همان، صفحه ۶۴۸

(۴) همان، ص ۳۳

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

است(۱) شاگرد ملا اسماعیل خاجوئی بوده(۲)و در سال ۱۲۰۳ درگذشته است.
۴ - ملا محراب گیلانی، حکیم و عارف مشهور. ریحانهٔ الادب او را از شاگردان خاجوئی و بیدابادی شمرده است(۳) ولی روضات از او فقط به عنوان شاگرد خاجوئی یاد کرده است(۴).
بنابر نقل آقای آقا شیخ آقا بزرگ تهرانی در نقباء البشر صفحه ۱۱۱۴، مرحوم میرزا عبدالرزاق خان بغایری صاحب کتاب معرفهٔالقبله که در سال ۱۳۷۲ هجری قمری وفات کرد از دخترزادگان ملامحراب بوده است. ملامحراب در سال ۱۱۹۷ درگذشته است(۵).

طبقه بیست و هشتم

۱ - ملاعلی نوری مازندرانی اصفهانی. از بزرگترین حکماء الهی اسلامی و از افراد معدود انگشت شمار سه چهار قرن اخیر است که تا عمق فلسفه صدرائی نفوذ کرده‌اند. ابتدای تحصیلش در مازندران و قزوین بوده، سپس به اصفهان آمده و از محضر درس آقا محمد بیدابادی و سید ابوالقاسم مدرس اصفهانی استفاده کرده و خود بزرگترین حوزه حکمت را در اصفهان دائر کرده است.
ملاعلی نوری از نظر تدریس و تشکیل حوزه درسی، و تربیت شاگردان، و طولانی بودن مدت کار تدریس و تربیت شاگرد،(گفته شده قریب هفتاد سال) و ترویج علوم عقلی، کم نظیر و شاید بی‌نظیر است.
هنگامی که مرحوم محمد حسین خان مروی مدرسه مروی را در تهران ساخت از فتحعلیشاه تقاضا کرد ملاعلی نوری را از اصفهان برای تدریس معقول در این مدرسه دعوت کند، شاه از او دعوت کرد و او در جواب نوشت دراصفهان دو هزار محصل مشغول تحصیلند که چهار صد نفر آنها بلکه متجاوز که شایسته حضور

پاورقی:
(۱) ریحانهٔالادب ج ۵ صفحه. ۲۶۶
(۲) روضات الجنات ص. ۳۳
(۳) ریحانهٔالادب ج ۵ ص. ۳۸۵
(۴) روضات الجنات صفحه. ۳۳
(۵) مقدمه الشواهد الربوبیهٔ.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

درس این دعاگو هستند، در حوزه درس دعاگو حاضر می‌شوند، چنانچه به تهران بیاید این حوزه از هم می‌پاشد. شاه مجددا از او خواست یکی از بهترین شاگردهای خود را برای تدریس در این مدرسه انتخاب کند و او ملا عبدالله زنوزی را انتخاب کرد و فرستاد(۱).

همه این شاگردان از حومه اصفهان نبوده‌اند، از اطراف و اکناف به حوزه درس این مرد بزرگ که می‌گویند در حدود هفتاد سال تدریس کرده شرکت کرده‌اند و به اطراف پراکنده شده و علم و حکمت را با خود پراکنده‌اند.

صاحب روضات می‌گوید: در کودکی او را در حالی که پیر مردی سپید مو بود دیده‌ام. در مسجد سید به نماز مرحوم سید محمد باقر حجۀالاسلام می‌آمد و بعد از نماز با هم جلسه می‌کردند. سید حجۀالاسلام خود زمانی شاگرد او بوده است او و مرحوم حاجی کلباسی که مرجعیت و ریاست اصفهان را داشتند و فوق‌العاده محترم بودند ملاعلی نوری را در مجالس برخود مقدم می‌داشتند(۲).

با وجود حکمای بزرگ دیگر در آن زمان، آنچه بعدها ادامه یافت از طریق این مرد بزرگ بود، بعضی حواشی مختصر و کوتاه از او بر اسفار باقی است که در نهایت متانت و دقت است. گویند تفسیر بزرگی بر سوره توحید نوشته است. وی در سال ۱۲۴۶ درگذشته است(۳).

۲ - حاج ملااحمد نراقی فرزند حاج ملامهدی نراقی سابق‌الذکر. مانند پدر خود جامع الفنون بوده و مانند پدر خود مفتی و مجتهد و مرجع فتوی بوده است. معقول را از پدر خود فرا گرفته است در سال ۱۲۴۴ یا ۱۲۴۵ درگذشته است(۴).

مرحوم علامه تهرانی در الکرام البرره و نقباءالبشر، نقل از کتاب لباب الالقاب مرحوم ملاحبیب‌الله کاشانی، نام گروهی از اهل معقول را در قرن ۱۳ و ۱۴ در کاشان می‌برد که نشان می‌دهد کاشان تا نزدیک به زمان ما از مراکز معقول بوده است.

پاورقی:

(۱) این جریان را مرحوم آقا علی مدرس زنوزی فرزند مرحوم ملاعبدالله زنوزی ضمن شرح حال خودش و پدرش نوشته و در مقدمه انوار جلیه ملاعبدالله زنوزی از انتشارات مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل چاپ شده است.

(۲) روضات الجنات ص ۴۰۲.

(۳) همان، ص ۶۴۷

(۴) ریحانۀالادب‌ج ۶ صفحه. ۱۶۰

ظاهرا علوم معقول در کاشان وسیله نراقیها رواج یافت.

۳ - میرزا مهدی بن میرزا هدایت الله شهید مشهدی. این مرد از مشاهیر فقهاء و معاریف علمای آن عصر است. در فقه و اصول از تلامیذ وحید بهبهانی است، معاصر سید مهدی بحرالعلوم و شیخ جعفر

کتابخانۀ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

کاشف‌الغطاء است، ظاهرااصفهانی الاصل است. دراصفهان در حوزه درس آقا محمد بیدآبادی حکمت آموخته و در مشهد اقامت کرده و فقه و اصول و معقول تدریس می‌کرده است. ملاعلی نوری که همدوره و همدرس اودرحوزه بیدآبادی است ضمن یک استفتا ازمیرزا ابوالقاسم قمی که در روضات مسطور است، به مناسبتی ازاوبه عنوان میرزا مهدی مشهدی یادمی‌کند، این مردریاضیات نیزمی‌دانسته وآنرا نزدپدررزن خود، شیخ حسین عاملی مشهدی آموخته است، فرزندانش میرزا هدایت الله ومیرزا عبدالجواد ومیرزاداود همه در فنون حکمت وارد بوده‌اند. دوفرزند اخیر درریاضیات سرآمد عصردر خراسان به شمار می‌رفته‌اند. علم وحکمت درخاندان سیدمهدی شهیددرحدودصدوپنجاه سال ادامه یافت، مرحوم حاج میرزا حبیب رضوی، مجتهد حکیم عارف شاعر مشهدی معروف، متوفی در ۱۳۲۷ نبیره او است، و همچنین مرحوم آقا بزرگ حکیم شهیدی مشهدی استاد مسلم فلسفه خراسان در حدود نیمه قرن چهار هم هجری قمری، متوفی در ۱۳۵۵ نبیره دیگر او است و ذکرش خواهد آمد.

میرزا مهدی اشارات شیخ و پاره‌ای از کتب ریاضی تدریس می‌کرده، در سال ۱۱۵۲ متولد و در سال ۱۲۱۸ در بست بالاخیابان مشهد، در جریان دفاع از حقوق مردم و مبارزه با دستبرد نادر میرزا نوه نادرشاه به اموال آستانه مقدسه رضوی، به دست نادر میرزا شهید شد(۱).

طبقه بیست و نهم

۱ - میرزا حسن نوری فرزند ملاعلی نوری. بعد از پدر، حوزه تدریس قابل توجهی تشکیل داد، مرحوم آقا علی مدرس زنوزی تهرانی که ذکرش خواهد آمد در مدتی که به اصفهان رفته از محضر درس این استاد استفاده کرده است. بنابر نقل

پاورقی:

(۱) رجوع شود به مقدمه مستند حسن حبیب بر دیوان مرحوم حاج میرزا حبیب رضوی از ص ۸۶ به بعد.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

استاد جلال‌الدین همائی در مقدمه(برگزیده‌ای از اشعار سه شاعر بزرگ اصفهان)، برخی او را بر پدرش ترجیح می‌داده‌اند. از او اثر قابل توجهی در دست نیست که بشود درباره‌اش داوری کرد، ولی شاگردی افرادی نظیر آقاعلی مدرس گواه صادقی است بر مراتب فضلش. به هر حال از کسانی است که در انتقال فلسفه از نسل پیش از خودش به نسل بعد از خودش عامل مؤثری بوده است.

۲ - ملااسماعیل بن ملامحمد سمیع در بکوشکی اصفهانی معروف به واحدالعین. از اجلاء شاگردان ملاعلی نوری و استاد حاج ملا هادی سبزواری است، حوزه درس قابل توجهی داشته، اسفار و مشاعر صدرا و شوارق لاهیجی را حاشیه کرده و عرشیه صدرا را شرح کرده است. در سال ۱۲۷۷ درگذشته است(۱)

۳ - ملاعبدالله زنوزی. این مرد همان است که به تقاضای محمد حسین خان مروی، حکیم نوری او را برای تدریس فلسفه از اصفهان به تهران فرستاد. مرکزیت تهران در مقابل اصفهان که تدریجا اصفهان از رونق افتاد، از این زمان شروع شد.

ملاعبدالله مطابق گزارشی که فرزند برومند عالیقدرش آقاعلی مدرس داده است مقدمات را در آذربایجان تحصیل کرده و سپس به کربلا رفته و از حوزه فقه صاحب ریاض بهره‌مند شده و آنگاه مدتی در قم از محضر درس میرزای قمی مجتهد معروف بهره‌مند شده، بعد به اصفهان رفته و از محضر حکیم نوری حکمت آموخته و در سال ۱۲۳۷ به تهران منتقل شده است. پس از بیست سال تدریس و افاضه در مدرسه مروی در سال ۱۲۵۷ به رحمت حق پیوسته است(۲).

۴ - ملامحمد جعفر لنگرودی لاهیجی. وی معاصر ملا عبدالله زنوزی و شاگرد سید ابوالقاسم مدرس اصفهانی و ملامحراب گیلانی و مخصوصا ملاعلی نوری است اثر معروف او شرح مشاعر ملاصدرا است، این شرح اخیرا به مناسبت چهارصدمین سال ولادت ملاصدرا با مقدمه‌ای انگلیسی به قلم آقای دکتر سیدحسین نصر و مقدمه ای فارسی به قلم استاد سید جلال‌الدین آشتیانی چاپ شد. وی علاوه بر شرح مشاعر، شرح تجرید قوشچی، و حاشیه خفری بر شرح تجرید قوشجی را حاشیه کرده است. حاشیه شرح تجرید وی در

پاورقی:

(۱) ریحانهٔ الادب‌ج ۶ ص. ۲۸۵

(۲) رجوع شود به گزارش آقا علی زنوزی فرزند معظم‌له در مقدمه انوار جلیه که از تألیفات معظم‌له است و اخیرا وسیله(مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل) چاپ شده است.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

سال ۱۲۵۵ مقارن ایام سلطنت محمدشاه تألیف شده است.
تاریخ وفات او را نمیدانیم، آقای همائی همین قدر می‌نویسد:(علی التحقیق پیش از ۱۲۹۴ بوده است).
عجیب این است که علامه تهرانی مرحوم آقا شیخ آقا بزرگ درکتاب الکرام البرره فی‌القرآن الثالث بعدالعشره صفحه ۲۳۹ و صفحه ۲۵۷ سه نفر را که هر سه حکیم و همزمان، و همنام و گیلانی بوده‌اند نام می‌برند یکی تحت عنوان شیخ جعفر لاهیجی و دیگری تحت عنوان شیخ محمد جعفر لنگرودی که عرشیه ملاصدرا را شرح کرده و سوم شیخ محمد جعفر لاهیجی که مشاعر را شرح کرده و بر الهیات شرح تجرید حاشیه زده است.
بسیار مستبعد است که سه نفر حکیم به این نام در یک عصر، اهل یک منطقه وجود داشته باشند، لهذا نیازمند به تحقیق بیشتر است.
۵ - ملا آقای قزوینی. این مرد نیز از افاضل شاگردان ملاعلی نوری است(۱) پس از مراجعت از اصفهان به قزوین، حوزه گرمی دائر کرده و فضلا به حوزه‌اش می‌شتافته‌اند. مرحوم آقاعلی مدرس زنوزی در گزارش زندگانی خود نوشته که مدتی برای کسب فیض از محضر این مرد بزرگ به قزوین رفته است، وی از کسانی است که نزد ملااسماعیل اصفهانی که شاگرد بزرگ ملاعلی نوری است نیز تحصیل کرده است.(۲) لهذا به اعتباری می‌توان او را از طبقه سی‌ام و هم طبقه حاجی سبزواری شمرد وی در سال ۱۲۸۲ درگذشته است(۳).

طبقه سی‌ام

۱ - حاج ملاهادی سبزواری. بعد از ملاصدرا مشهورترین حکمای الهی سه چهار قرن اخیر است، حاجی سبزواری در ۱۲۱۲ در سبزوار متولد شد، هفت ساله بود که پدرش مرد. در ده سالگی برای تحصیل به مشهد مقدس رفت و ده سال اقامت کرد. شهرت حکمای اصفهان او را به اصفهان کشانید، در حدود هفت سال از محضر

پاورقی:
(۱) الکرام البرره علامه آقا شیخ آقا بزرگ تهرانی صفحه ۱۵۱.
(۲) مقدمه آقای آشتیانی بر شرح مشاعر لاهیجی ص. ۴۵
(۳) مقدمه آقای آشتیانی بر انوار جلیه صفحه ۵.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

ملااسماعیل در بکوشکی اصفهانی استفاده کرد و ضمنا در همانوقت دو سه سالی اواخر دوره حکیم نوری را درک کرد. سپس به مشهد مراجعت کرد و چند سالی در مشهد به تدریس پرداخت، آنگاه عازم بیت‌الله شد در مراجعت اجبارا دو سه سالی درکرمان اقامت کرد. در مدت اقامت کرمان برای اینکه نفس خود را تربیت کند وریاضت دهد سعی کرد ناشناخته بماند و در همه مدت به کمک خادم مدرسه، به خدمت طلاب قیام می‌کرد. بعد دختر همان خادم رابه زنی گرفت ورهسپار سبزوار شد، قریب چهل سال بدون آنکه حتی یک نوبت ازآن شهر خارج شود درآن شهر توقف کرد وبه کار مطالعه و تحقیق و تدریس و تألیف و عبادت و ریاضت نفس و تربیت شاگردان پرداخت تا عمرش به پایان رسید.

از نظر تشکیل حوزه گرم فلسفی، و جذب شاگرد از اطراف و اکناف، و تربیت آنها، و پراکندن آنها در بلاد مختلف بعد از حکیم نوری کسی به پایه حکیم سبزواری نمی‌رسد. صیت شهرتش در همه ایران و قسمتهایی خارج ایران پیچید. طالبان حکمت از هر سو به محضرش می‌شتافتند، شهر متروک سبزوار از پرتو وجود این حکیم عالیقدر قبله جویندگان حکمت الهی گشت و مرکز یک حوزه علمی شد.

کنت گوبینو فیلسوف معروف فرانسوی، که نظر خاصش در فلسفه تاریخ معروف است، مقارن اوج شهرت حکیم سبزواری سه سال وزیر مختار فرانسه در ایران بوده است و کتابی هم به نام(سه سال در ایران) منتشر کرده است، او می‌نویسد

(شهرت وصیت او به قدری عالمگیر شده که طلاب زیادی از ممالک هندوستان، ترکیه، و عربستان برای استفاده از محضر او به سبزوار رو آورده و در مدرسه او مشغول تحصیل هستند)(۱).

حکیم سبزواری فوق‌العاده خوش بیان و خوش تقریر بود، باشور و جذبه تدریس می‌کرد، او گذشته از مقامات علمی و حکمی، از ذوق عرفانی سرشاری برخوردار بود، به علاوه مردی با انضباط، اهل مراقبه، متعبد، متشرع و بالاخره سالک الی الله بود. مجموع اینها سبب شده بود که شاگردان او به او تا سر حد عشق ارادت بورزند. از نظر جاذبه استاد و شاگردی، حکیم سبزواری بی‌مانند است. بعضی از

پاورقی:

(۱) مقدمه"مؤسسه مطالعات اسلامی مک گیل"بر شرح منظومه سبزواری چاپ آن مؤسسه نقل از کتاب"مذاهب و فلسفه در قرون وسطی"تالیف کنت گوبینو.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

شاگردان او بعد از او با اینکه چهل سال از او فاصله گرفته بودند باز هم هنگام یادآوری او به هیجان می‌آمدند و اشک می‌ریختند.

حکیم سبزواری به فارسی و به عربی شعر می‌سروده و در اشعارش به"اسرار"تخلص می‌کرده است. هر چند در هر دو قسمت شعر دست پائین فراوان دارد، اما در هر دو قسمت برخی اشعار دارد که در اوج زیبائی و کمال و شور و حال است.

حکیم سبزواری در سال ۱۲۸۹ در یک حالت جذبه مانندی درگذشت. یکی از شاگردانش در تاریخ وفاتش چنین سروده است:

اسرار چو از جهان بدر شد — از فرش به عرش ناله برشد

تاریخ وفاتش ار بجوئی — گویم:"که نمرد، زنده‌تر شد"

شاگردان حاجی تا آنجا که ما فعلا اطلاع داریم عبارتند از:

ملاعبدالکریم خبوشانی(قوچانی) که بر منظومه منطق حاشیه دارد.

میرزا حسین سبزواری مقیم تهران استاد ملامحمد هیدجی و میرزا علی‌اکبر یزدی مقیم قم(۱).

حاج میرزا حسین علوی سبزواری مقیم سبزوار که در جامعیت و تحقیق در عصر خود بی نظیر شناخته می‌شد(۲).

حکیم عباس دارابی استاد معروف فلسفه در استان فارس(۳).

شیخ ابراهیم سبزواری استاد شیخ الرئیس قاجار(۴).

شیخ محمد ابراهیم تهرانی که با حکیم سبزواری مراسلات داشته و علامه تهرانی آنها را نزد شیخ محمد جواد جزائری دیده است(۵).

سید ابوالقاسم موسوی زنجانی(۶).

سید عبدالرحیم سبزواری(۷).

پاورقی:

(۱) ریحانۀالادب‌ج ۶ صفحه ۳۸۱ و نقباءالبشر ص. ۵۰۲

(۲) نقباء البشر صفحه. ۵۶۹

(۳) نقباءالبشر صفحه. ۹۸۳

(۴) نقباءالبشر صفحه. ۳

(۵) الکرام البرره ص. ۶

(۶) نقباءالبشر صفحه ۵۱

(۷) همان، ص۷۲۷

کتابخانۀ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

ملا محمد صباغ(۱)
شیخ محمد رضا بروغنی استاد آقا شیخ هادی بیرجندی(۲).
میرزا عبدالغفور دارابی(۳).
ملاغلامحسین شیخ الاسلام مشهدی استاد حاج فاضل خراسانی و آقا بزرگ شهیدی مشهدی(۴).
میرزا محمد سروقدی استاد حاج فاضل خراسانی و آقا بزرگ شهیدی مشهدی(۵).
شیخ علی فاضل تبتی(۶).
میرزا آقا حکیم دارابی(۷).
میرزا محمد یزدی(۸).
حاج میرزا ابوطالب زنجانی(۹).
حاج ملا اسماعیل عارف بجنوردی(۱۰).
شیخ عبدالحسین شیخ العراقین(۱۱).
میرزا محمد حکیم الهی(۱۲).

بزرگترین حسنه حکیم سبزواری، مرحوم حکیم ربانی، عارف کامل الهی، فقیه نامدار، آخوند ملا حسینقلی همدانی در جزینی قدس سره است. این مرد بزرگ و بزرگوار که فرزند یک چوپان پاک سرشت بود برای ادامه تحصیل از همدان به تهران آمد، صیت شهرت و جاذبه معنویت حکیم سبزواری او را به سبزوار کشانید، مدتی که تاریخ و مقدارش را فعلا نمی‌دانم در حوزه آن حکیم شرکت کرد، پس از آن به عتبات شتافت و برای تکمیل علوم منقول جزء شاگردان استاد المتاخرین حاج شیخ مرتضی انصاری قرار گرفت.
در همان ایام، توفیق تشرف حضور آقا سید علی شوشتری را یافت و در نزد آن عارف کامل مراحل سیر و سلوک را طی کرد و خود به مقامی از کمال و معرفت رسید که کمتر نظیری برایش می‌توان جست.

پاورقی:
(۱) همان، ص۸۵۴
(۲) نقباءالبشر صفحه. ۷۲۷
(۳ تا ۱۲) مقدمه آقای سیدجلال الدین آشتیانی بر مجموعه رسائل حکیم سبزواری صفحات ۶۷ - ۸۲
اگر همه شاگردان حوزه حکیم سبزواری به حضور در حوزه او افتخار می‌کنند، حوزه حکیم به حضور چنین مردی مفتخر است.
حوزه تعلیم و تربیت مرحوم آخوند ملا حسینقلی بیشتر حوزه تربیت بود تا تعلیم، حوزه انسانسازی بود، از این حوزه مردان بزرگی برخاسته‌اند، از مطالعه مواضع متفرقه کتاب نقباء البشر می‌توان به وسعت دائره آن پی برد.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

طبق آنچه از مدارک و اسناد منتشره درباره سید جمال‌الدین اسدآبادی معروف به افغانی به دست می‌آید(۱) سید در مدت اقامتش در نجف از محضر دو نفر بهره‌مند شده است: یکی شیخ انصاری و دیگر آخوند ملا حسینقلی. نظر به اینکه تصریح شده که سید در نجف به تحصیل علوم عقلی اشتغال داشته به علاوه از آثارش کم و بیش پیدا است و هم تصریح شده که سید از محضر این دو نفر استفاده کرده است، ظاهر اینست که سید علوم عقلی را نزد آخوند آموخته است. علیهذا سید جمال با یک واسطه شاگرد حکیم سبزواری است.

سید جمال طبق مدارک موجود در مدت اقامت در نجف با مرحوم سید احمد کربلائی تهرانی و مرحوم سید سعید حبوبی از شاگردان آخوند همدانی که به وارستگی و طی مراحل سیر و سلوک معروفند رفاقت و صمیمیت داشته است(۲) و این یکی دیگر از شگفتیهای زندگی این مرد خارق‌العاده است و بعد تازه‌ای به شخصیت او می‌دهد. تاکنون ندیده‌ایم کسی متوجه این نکته از زندگی او شده باشد.

۲ - آقا علی زنوزی، معروف به آقا علی حکیم و آقا علی مدرس. فرزند ملاعبدالله زنوزی سابق الذکر و از اساتید کم نظیردو قرن اخیر است. در سال ۱۲۳۴ در اصفهان(سه سال قبل از حرکت پدرش از اصفهان به تهران) متولد شد، از پدر معقولا و منقولا استفاده کرده است. برای تکمیل علوم منقول به عتبات رفت و پس از مراجعت‌به تهران به اصفهان رفت واز محضردرس میرزاحسن نوری فرزند ملاعلی نوری بهره‌مند شد، از آنجا به قزوین رفت و از درس ملاآقای قزوینی استفاده کرد، بار دیگر به اصفهان رفت و مجددا در خدمت میرزا حسن نوری به تکمیل تحصیلات پرداخت، آنگاه به تهران مراجعت کرد و سالها در مدرسه سپهسالار قدیم مدرس

پاورقی:

(۱ - ۲) رجوع شود به کتاب(سید جمال الدین حسینی پایه‌گذار نهضتهای اسلامی) صفحات ۲۶ - ۳۱ و به(مجموع اسناد و مدارک درباره سید جمال) گردآورده دکتر اصغر مهدوی و ایرج افشار.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

رسمی بود(۱) و در سال ۱۳۰۷ در تهران درگذشت.

۳ - آقا محمد رضا حکیم قمشه‌ای، او نیز از اعاظم حکما و اساطین عرفای قرون اخیره است. آقا محمدرضا که شاگردان و دوستانش نام او را به صورت مخفف،(آمرضا)، تلفظ می‌کردند اهل قمشه(شهرضا) اصفهان است، در جوانی برای تحصیل به اصفهان مهاجرت کرد و از محضر میرزا حسن نوری(۲) وملا محمد جعفر لنگرودی(۳) بهره‌مند شد، سالها در اصفهان عهده‌دار تدریس فنون حکمت بود. حدود ده سال پایان عمر خود را در تهران به سر برد و در حجره مدرسه صدر مسکن گزید و فضلا از محضر پرفیضش استفاده کردند. پرشورترین دوره زندگانی حکیم قمشه‌ای ده سال آخر است.

وی مردی به تمام معنی وارسته و عارف مشرب بود، با خلوت و تنهائی مأنوس بود و از جمع تا حدودی گریزان. در جوانی ثروتمند بود، در خشکسالی ۱۲۸۸ تمام ما یملک منقول و غیر منقول خود را صرف نیازمندان کرد و تا پایان عمر درویشانه زیست.

حکیم قمشه‌ای در اوج شهرت آقاعلی حکیم مدرس زنوزی و میرزا ابوالحسن جلوه به تهران آمد و با آنکه مشرب اصلیش صدرائی بود، کتب بوعلی را تدریس کرد و بازار میرزای جلوه را که تخصصش در فلسفه بوعلی بود شکست. به طوری که معروف شد:(جلوه از جلوه افتاد).

حکیم قمشه‌ای هرگز جامه روستائی را از تن دور نکرد و درزی و جامه علما در نیامد، مرحوم جهانگیر خان قشقائی که سالها شاگرد او بوده است نقل کرده که به شوق استفاده از محضر حکیم قمشه‌ای به تهران رفتم، همان شب اول خودرا به محضراو رساندم، وضع لباسهای اوعلمائی نبود، به کرباس فروشهای سده می‌مانست. حاجت خودرا بدو گفتم، گفت میعاد من وتو فردا درخرابات. خرابات محلی بود در خارج خندق(قدیم) تهران و در آنجا قهوه‌خانه‌ای بود که درویشی آنرا اداره می‌کرد، روز بعد اسفار ملاصدرا را با خود بردم، او را در خلوتگاهی دیدم که بر حصیری نشسته بود. اسفار را گشودم او آن را از بر می‌خواند سپس به تحقیق

پاورقی:

(۱) گزارش خود آن مرحوم که در مقدمه انوار جلیه چاپ شده است.

(۲) مقدمه رساله ولایت حکیم قمشه‌ای صفحه. ۲

(۳) مقدمه آقای همائی بر کتاب برگزیده دیوان سه شاعر اصفهان صفحه ۲۱

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مطلب پرداخت، مرا آن چنان به وجد آورد که از خود بی‌خود شدم، می‌خواستم دیوانه شوم. حکیم حالت مرا دریافت گفت آری:(قوت می‌بشکند ابریق را)(۱).

حکیم قمشه‌ای از ذوق شعری عالی، برخوردار بود و به(صهبا) تخلص می‌کرده است. او در سال ۱۳۰۶، در کنج حجره مدرسه، در تنهائی و خلوت و سکوتی عارفانه از دنیا رفت. قضا را آنروز مصادف بود با فوت مفتی بزرگ شهر، مرحوم حاج ملاعلی کنی و در شهر غوغائی برپا بود. دوستان و ارادتمندانش ساعتها پس از فوت او از درگذ شتش آگاه شدند، آن گروه معدود او را در سر قبر آقا به خاک سپردند(۲)

حکیم قمشه‌ای آنچنان مرد که زیست و آنچنان زیست که خود در بیتی از یک غزل سروده و آرزو کرده بود:

کاخ زرین به شهان خوش که من دیوانه

گوشه‌ای خواهم و ویرانه به عالم کم نیست(۳)

حکیم قمشه‌ای شاگردان بسیاری تربیت کرد. آقا میرزا هاشم اشکوری، آقا میرزا حسن کرمانشاهی، آقا میرزا شهاب نیریزی، جهانگیرخان قشقائی، آخوند ملامحمد کاشی اصفهانی، میرزا علی اکبر یزدی مقیم قم، شیخ علی نوری مدرس مدرسه مروی معروف به شیخ علی شوارق، میرزا محمد باقر حکیم و مجتهد اصطهباناتی مقیم نجف و مقتول در مشروطیت و مدفون در اصطهبانات، حکیم صفای اصفهانی شاعر عارف معروف، شیخ عبدالله رشتی ریاضی، شیخ حیدرخان نهاوندی قاجار، میرزا ابوالفضل کلانتر تهرانی، میرزا سید حسین رضوی قمی، شیخ محمود بروجردی، میرزا محمود قمی از آن جمله‌اند(۴).

۴ - میرزا ابوالحسن جلوه، از مشاهیر اساتید و مدرسین این طبقه است. سالهای

پاورقی:

(۱) مقدمه رساله ولایت حکیم قمشه‌ای ص. ۱۴

(۲) مقدمه آقای همائی بر کتاب برگزیده دیوان سه شاعر اصفهان.

پاورقی:

(۱) قبل از این بیت این ابیات است:

(۲) مقدمهٔ آقای همایی بر کتاب برگزیدهٔ دیوان سه شاعر اصفهان.

(۳) قبل از این بیت این ابیات است:

همه آفاق بگشتم چو تو در عالم نیست — یا اگر هست به حسن تو بنی آدم نیست

شاید از زیر نگین ملک سلیمان آری — حسن هر جا که زند خیمه کم از خاتم نیست

فکری ای شیخ به روز سیه خود می‌کن — که تو را دست در آن زلف خم اندر خم نیست

(۲) رجوع شود به نقباءالبشر صفحه ۷۳۳ و ۶۹۰ و ۱۱۸۵ و به مقدمه رساله مرحوم حکیم قمشه‌ای درباب ولایت و خلافت کبری که حاشیه‌ای بر فص شیئی فصوص الحکم محیی الدین است ص. ۲

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

متمادی تدریس کرده و شاگردان بسیاری تربیت کرده است مرحوم جلوه در سال ۱۲۳۸ متولد شده و در سال ۱۳۱۴ درگذشته است مرحوم جلوه بیشتر طرفدار بوعلی بوده و به فلسفه ملاصدرا اعتقاد چندانی نداشته است. وی اهل اصفهان است و به تهران مهاجرت کرده است، جلوه شاگرد میرزا حسن نوری و میرزا حسن چینی از شاگردان ملاعلی نوری است. گویند جلوه ابتدا که به تهران آمد به قصد رفتن به سبزوار و استفاده از محضر حاجی سبزواری(که نیم طبقه بر او مقدم است) بود ولی منصرف شد و در تهران رحل اقامت افکند. جلوه و حکیم قمشه‌ای و آقاعلی مدرس سه مدرس نامداری بودند که حوزه تهران در اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم بر محور وجود آنها می‌گردید. ولی دو رقیب جلوه بر او از نظر علمی تقدم داشته‌اند، غالبا شاگردان آنها مانند افرادی که در ذیل نام حکیم قمشه‌ای یاد کردیم مشترکند و شاگردان هر سه نفر بوده‌اند.

طبقه سي و يكم

۱ - میرزا هاشم اشکوری رشتی از اساتید مسلم فلسفه و عرفان زمان خود بوده و شاگردان بسیاری از حوزه پربرکتش برخاسته‌اند. او یکی از ارکانی است که واسطه انتقال فلسفه و عرفان به طبقات بعدی است. شهرتش و امتیازش از هم طبقه‌هایش به تخصص در عرفان نظری است. مصباح الانس فناری را که شرح مفتاح الغیب قونوی است حاشیه کرده و چاپ شده است. متاسفانه آنقدر بد چاپ شده که یک جفت چشم بها می‌گیرد. حکیم اشکوری از شاگردان حکیم قمشه‌ای و آقاعلی مدرس و میرزای جلوه بوده است وی در سال ۱۳۳۲ درگذشته است.

۲ - میرزا حسن کرمانشاهی. معاصر اشکوری و شاگرد سه استاد مسلم فوق‌الذکر است. او نیز شاگردان بسیار تربیت کرده است و از ارکان انتقال فلسفه به طبقات متاخرتر است. وی در سال ۱۳۳۶ درگذشته است.

۳ - میرزا شهاب‌الدین نیریزی شیرازی، شاگرد حکیم قمشه‌ای و میرزای جلوه بوده و در فقه و اصول نیز مهارت داشته است.

او نیز در عرفان نظری محیی‌الدینی ید طولا داشته است. حکیم نیریزی مدرسه صدر تهران را که قبلا اقامتگاه استادش حکیم قمشه‌ای بود محل اقامت قرار داد

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

و به کار تحقیق و تدریس و تربیت شاگرد پرداخت. رساله‌ای در(حقیقت وجود) نگاشته است مرحوم آقا شیخ آقا بزرگ تهرانی که شرح حال وی را نگاشته می‌گوید نسخه‌ای از این رساله نزد من است(۱).

۴ - میرزا عباس شیرازی دارابی، معروف به حکیم عباس. از اساتید مسلم فلسفه در استان فارس است. شاگرد حکیم سبزواری بوده و قبلا از او در ذیل نام حکیم سبزواری یاد کردیم. علامه تهرانی می‌نویسد: در معقول و منقول بارع بود. اسفار را به خط خود نوشته و از خود بر آن حواشی زده است، دعای کمیل و قصیده معروف میرفندرسکی را شرح کرده است. شیخ احمد شیرازی نجفی معروف به شانه ساز و میرزا ابراهیم نیریزی که هر دو از مدرسان حکمت در شیراز بوده‌اند از شاگردان او بوده‌اند(۲) علامه تهرانی می‌گوید تاریخ وفاتش را نمی‌دانم ولی فرصت الدوله شیرازی در آثار العجم وفات او را در سال ۱۳۰۰ نوشته است. قبرش در حافظیه شیراز است.

۵ - جهانگیرخان قشقائی در بزرگی عشق تحصیل به سرش افتاد و دنبال علم را گرفت تا آنجا که استاد مسلم فلسفه در اصفهان گردید. مرحوم خان علاوه بر مقام علمی و فلسفی، در متانت و وقار و انضباط اخلاقی و تقوا نمونه بوده است تا آخر عمر در همان لباس عادی اولی خود باقی بوده و فوق‌العاده مورد ارادت شاگردان و آشنایان بوده است: مرحوم خان شاگرد آقا محمد رضا قمشه‌ای بوده و احتمالا در ابتدای تحصیل حوزه درس میرزا عبدالجواد حکیم خراسانی مقیم اصفهان و ملا اسماعیل اصفهانی درب کوشکی را درک کرده است (۳). جهانگیرخان در سال ۱۲۴۳ در دهاقان اصفهان متولد شده و در سال ۱۳۲۸ در اصفهان درگذشته است و قبرش در تخت فولاد اصفهان معروف است.

۶ - آخوند ملامحمد کاشی مقیم اصفهان معاصر جهانگیرخان و شاگرد آقا محمدرضا قمشه‌ا ی بوده است، در مدرسه صدر اصفهان می‌زیسته و تا پایان عمر مانند جهانگیرخان با تجرد به سربرد. مردی مرتاض بوده و حالات عجیبه از او ظاهر می‌شده است، بسیاری از اکابر و از آنجمله مرجع بزرگ مرحوم آقای حاج

پاورقی:

(۱) نقباءالبشر صفحه. ۸۴۵

(۲) نقباء البشر صفحه. ۹۸۳

(۳) مقدمه آقای همائی بر شرح لنگرودی بر مشاعر ملاصدرا صفحه ۱۱.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

آقا حسین بروجردی(۱) و مرحوم آقای حاج آقا رحیم ارباب و گروهی دیگر از شاگردان اویند.
آخوند کاشی در سال ۱۳۳۲ در اصفهان در گذشت و در تخت فولاد نزدیک قبر جهانگیرخان دفن شد.
۷ - آقا میرزا محمدباقر اصطهباناتی. وی نیز از شاگردان آقا علی حکیم و حکیم قمشه‌ای و میرزای جلوه است، برای ادامه تحصیلات در علوم منقول به عتبات رفت، گروهی در آنجا از آن جمله محقق بزرگ معاصر مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی غروی و مرحوم حاج شیخ غلامرضا یزدی از محضر او علوم عقلیه را استفاده کردند. مشارالیه در جریان مشروطیت در سال ۱۳۲۶ در اصطهبانات به قتل رسید(۲)
۸ - میرزا علی اکبر حکمی یزدی قمی. از شاگردان سه استاد فوق‌الذکر و آقا میرزا حسین سبزواری مقیم تهران است(۳) و شاید در نزد شخص اخیر ریاضیات آموخته است(۴) اواخر عمر در قم مقیم بوده است، پس از ورود مجتهد بزرگ، مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری به قم، و تشکیل حوزه، و اجتماع فضلا، گروهی و از آن جمله مرحوم آقای حاج سید محمد تقی خونساری از مراجع تقلید عصر ما و آقای حاج سید احمد خونساری یکی از مراجع تقلید معاصر، و استاد بزرگ این بنده آیت الله خمینی مدظله، از محضر معظم‌له استفاده کرده‌اند. ظاهرا در حدود سال ۱۳۴۵ درگذشته است.
۹ - حاج شیخ عبدالنبی نوری، جامع‌المعقول و المنقول بوده است. در منقول شاگرد مرحوم میرزای شیرازی بزرگ و در معقول شاگرد آقا علی مدرس، و احتمالا شاگرد قمشه‌ای و جلوه بوده است. وی در سال ۱۳۴۴ درگذشته و در جوار حضرت عبدالعظیم در مقبره ناصرالدین شاه دفن شده است. مرحوم حاج شیخ عبدالنبی در جامعیت و حضور ذهن در مسائل علوم مختلف، و هم در تقوا، در زمان خویش
پاورقی:
(۱) در سال ۱۳۲۲ شمسی که در بروجرد از محضرشان استفاده می‌کردم از خودشان شاگردی نزد آخوند و همچنین ظهور حالات عجیب آخوند را شنیدم.
(۲) نقباء البشر صفحه. ۲۱۲
(۳) ریحانۀالادب جلد ۶ صفحه ۳۸۱ ضمن احوال ملامحمد هیدجی.
(۴) ظاهرا تخصص بیشتر این مرد بزرگ در ریاضیات بوده است.

کتابخانۀ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مشهور بوده است. مرحوم آقا شیخ محمد تقی آملی، فقیه و حکیم معاصر، متوفا در سال ۱۳۹۱ چهارده سال از محضر این مرد بزرگ بهره گرفته است.

۱۰ - حاج میرزا حسین علوی سبزواری، شاگرد حاجی سبزواری در معقول و شاگرد میرزای شیرازی در منقول بوده است به هوش و ذکاء و حفظ معروف است گویند تجلیلی که میرزای شیرازی از او در تصدیق اجتهادش کرده است از احدی نکرده است متأسفانه عمرش در سبزوار گذشت و استفاده قابل توجهی از او نشد. معظم‌له در سال ۱۲۶۸ متولد و در سال ۱۳۵۲ در گذشته است(۱)

۱۱ - شیخ غلامحسین شیخ الاسلام خراسانی. وی از شاگردان حاجی سبزواری است. مدت شش سال درس حاجی را در سبزوار درک کرده و خود سالها در مشهد مقدس مشعلدار علوم عقلی بوده است. نامش همراه نام مرحوم حاج میرزا حبیب در داستان(اصحاب سراچه)(که داستان معروفی است در مشهد) برده می‌شود(۲).

مرحوم حاجی شیخ عباسعلی خراسانی معروف به حاجی فاضل از شاگردان او بوده است، وی در سال ۱۲۴۶ متولد و در سال ۱۳۱۹ درگذشته است(۳).

۱۲ - میرزا محمد سروقدی مشهدی، وی نیز از شاگردان بنام حاجی سبزواری و مدرسان علوم عقلی در مشهد بوده و حاج فاضل خراسانی از محضر او استفاده کرده است.(۴).

۱۳ - ملا محمد هیدجی زنجانی. بعد از تحصیل مقدمات در زنجان و قزوین به تهران آمد، ریاضیات را از محضر آقا میرزا حسین سبزواری مقیم تهران، و حکمت و فلسفه را از محضر میرزای جلوه استفاده کرد. سفری به عتبات برای تکمیل معلومات رفت، در آنجا نیز ضمن تحصیل علوم نقلی به تکمیل علوم عقلی پرداخت. پس از مراجعت به تهران، خود، حوزه درس داشت، طالبان حکمت از محضرش استفاده می‌کردند، مرحوم هیدجی حاشیه‌ای دارد بر شرح منظومه حکیم سبزواری که مورد استفاده است و مکرر چاپ شده است.

حکیم هیدجی مانند برخی از اسلاف خودش، از تهذیب و صفای نفس بهره کافی داشت و هم مانند برخی از آن اسلاف تا پایان عمر در حال تجرد باقی ماند و

پاورقی:

(۱) نقباءالبشر صفحه. ۵۶۹

(۲) رجوع شود به مقدمه حسن حبیب بر دیوان مرحوم حاج میرزا حبیب شهیدی خراسانی صفحات ۲۵ -. ۳۷

(۳-۴) مقدمه الشواهد الربوبیه، ص ۱۴۶

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

در سال ۱۳۳۹ درگذشت. به پارسی و ترکی شعر نیکو می‌گفته است(۱). وی وصیتنامه‌ای دیدنی و پندآموز دارد که در آخر دیوانش چاپ شده است.

طبقه سي و دوم

۱ - حاج شیخ عباسعلی فاضل خراسانی، چنانکه گفتیم در معقول از شاگردان معالواسط ه حاجی سبزواری و در منقول از شاگردان مرحوم میرزای شیرازی است. وی از نمونه‌های فضل و جامعیت یک قرن اخیر است.

سه نفر در آن عصر ضرب‌المثل جامعیت و دقت و تحقیق بوده‌اند: حاج فاضل خراسانی در مشهد، حاج شیخ عبدالنبی نوری در تهران، حاج میرزا حسین علوی سبزواری در سبزوار، می‌گویند حاج میرزا حسین افضل آنها بوده است. مرحوم حاج فاضل در زمان خودش مدرس رسمی کتب فلسفه در حوزه با رونق مشهد بود. معظم‌له در همان سال که همتای تهرانیش مرحوم حاج شیخ عبدالنبی درگذشت (سال ۱۳۴۴) در مشهد وفات یافت.

۲ - میرزا عسکری شهیدی مشهدی، معروف به آقا بزرگ حکیم از احفاد مرحوم میرزا مهدی شهید است که هم طبقه ملاعلی نوری است و در طبقه بیست و هشتم از آنها یاد شد. بیت شهیدی در مشهد، در حدود صد و پنجاه سال بیت علم و حکمت و روحانیت بود. مرحوم آقا بزرگ فرزند مرحوم میرزا ذبیح‌الله است و او فرزند و شاگرد مرحوم میرزا هدایت الله و او فرزند و شاگرد مرحوم میرزا مهدی شهید است که شاگرد مرحوم آقا محمد بیدآبادی و شیخ حسین عاملی بوده است.

از تحصیلات مرحوم آقا بزرگ اطلاع درستی نداریم. ظاهرا ابتدا شاگرد پدرش و مرحوم ملاغلامحسین شیخ الاسلام و میرزا محمد سروقدی در مشهد بوده و بعد به تهران آمده و اندکی زمان مرحوم جلوه را درک کرده و نزد حکیم اشکوری و حکیم کرمانشاهی نیز درس خوانده است.

این بنده در ابتدای تحصیل مقدمات عربی در مشهد(سالهای ۵۲ - ۱۳۵۴) او را که پیر مردی سپید موی و ساده زیست بود دیده بودم. وی

پاورقی:

۱. ریحانه الادب، ج ۶ / ص ۳۸۱.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

فرزندی داشت بنام میرزا مهدی که در همه حوزه عظیم و پررونق مشهد در آنوقت از نظر فضل و فضیلت، مانند ستاره میدرخشید، استاد شرح منظومه و اسفار و کفایه بود، آن وقت سنین میان سی و چهل را طی می‌کرد، آن جوان در سال ۱۳۵۴ درگذشت و مشهد را عزادار ساخت، سال بعد خود مرحوم آقا بزرگ درگذشت و با درگذشت این دو نفر پرونده روحانیت و حکمت و فلسفه در این
خاندان بسته شد.

مرحوم آقا بزرگ به وارستگی و صراحت لهجه و آزادگی و آزادمنشی شهره بود. با اینکه در نهایت فقر می‌زیست از کسی چیزی نمی‌گرفت. یکی از علماء مرکز که با او سابقه دوستی داشته است، پس از اطلاع از فقر او، در تهران با مقامات بالا تماس می‌گیرد و ابلاغ مقرری قابل توجهی برای او صادر می‌شود، آن ابلاغ همراه نامه آن عالم مرکزی به آقا بزرگ داده می‌شود. مرحوم آقا بزرگ پس از اطلاع از محتوا ضمن ناراحتی فراوان از این عمل دوست تهرانیش، در پشت پاکت می‌نویسد:(ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم...) و پاکت را با محتوایش پس می‌فرستد.

۳ - آقا سید حسین بادکوبه‌ای. مرحوم بادکوبه‌ای در سال ۱۲۹۳ در دهی از دهات بادکوبه متولد شد، پس از تحصیل مقدمات به تهران آمد و ریاضیات را نزد میرزای جلوه(اواخر عمر جلوه) آموخت و فلسفه را از محضر حکیم اشکوری و حکیم کرمانشاهی استفاده کرد، آنگاه به نجف رفت و به تکمیل علوم نقلیه در حوزه آخوند ملامحمد کاظم خراسانی و شیخ حسن ممقانی پرداخت.

مطابق نقل علامه تهرانی در نقباءالبشر، مرحوم بادکوبه‌ای در نجف، در علوم عقلی و نقلی شهرت یافت و به تدریس رشته‌های مختلف نقلی و عقلی پرداخت گروه بسیاری از محضرش بهره‌مند شدند حضرت استادنا العلامه آقای حاج سید محمدحسین طباطبائی مدظله، طبیعیات والهیات شفا راازاول تا آخر نزد این مرد بزرگ در نجف تحصیل کرده‌اند. مطابق نقل علامه تهرانی این مرد و مرحوم حاج شیخ محمد حسین غروی دو چهره‌ای بودند که در آن زمان در نجف به اطلاع بر علوم عقلیه شناخته می‌شدند. مشارالیه در سال ۱۳۵۸ در نجف اشرف درگذشت(۱).

۴ - آقای آقامیرزا محمد علی شاه آبادی تهرانی اصفهانی الاصل. جامع المعقول و
پاورقی:

(۱) نقباءالبشر فی القرن الرابع عشرج ۲ صفحه ۵۸۴ و. ۹۱۸

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

المنقول بود، در فلسفه و عرفان شاگرد میرزای جلوه و میرزای اشکوری نیز درک کرده است.
در منقول شاگرد حاج میرزا حسن آشتیانی در تهران و آخوند خراسانی و میرزا محمد تقی شیرازی در نجف و سامره بوده است. در تهران به مقام مرجعیت و فتوا رسید در سالهای اقامت مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری در قم، سالها به قم مهاجرت کرد و فضلا از محضرش کمال بهره را می بردند. در عرفان امتیاز بی رقیبی داشت. استاد بزرگ ما آیت الله خمینی (مدظله) در آن مدت از محضر پر فیض این مرد بزرگ استفاده برده بود و او را بالاخص در عرفان، بی‌نهایت می ستود. معظم له در سال ۱۳۶۹ در تهران درگذشت(۱).
۵. آقا سید علی مجتهد کازرونی شیرازی، فرزند مرحوم حاج سید عباس مجتهد کازرونی. در ۱۲۷۸ متولد شد. در ۱۲۹۱ از کازرون به شیراز آمد و تا سال ۱۳۰۴ در شیراز به تحصیل معقول و منقول پرداخت. معقول را نزد شیخ احمد شیرازی نجفی ـ که شاگرد حکیم عباس دارابی بوده ـ و شیخ محمد حسین شانه‌ساز تحصیل کرد. احتمالاً اواخر دورهٔ تدریس حکیم عباس (متوفّای ۱۳۰۰) را نیز درک کرده است.

از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۱۵ در نجف اقامت کرد و از حوزه درس آخوند ملامحمد کاظم بهره‌مند شد و به مقامات عالی نائل آمد. از سال ۱۳۱۹ تا پایان عمر(۱۳۴۳) در شیراز به تدریس، خصوصا تدریس فلسفه و عرفان اشتغال داشت، بسیاری از مدرسین و فضلای شیرازی در معقول و منقول شاگرد او بوده‌اند. مرحوم آقا سید علی نمونه‌ای از سلف صالح بوده است، شاگردان او و سایر مردم شیراز داستانها از صفای نفس و تقوای او دارند.
۶ - آقاشیخ محمد خراسانی گنابادی اصفهانی، معروف به آقا شیخ محمد حکیم و آقا شیخ محمد خراسانی. مقیم مدرسه صدر اصفهان بود، از شاگردان مرحوم جهانگیرخان و آخوند ملامحمد کاشی(و بیشتر جهانگیرخان) بوده است. بعد از درگذشت آن دو نفر استاد مسلم فلسفه اصفهان بود. مرحوم حاج میرزا علی آقا شیرازی(۲) و آقای جلال‌الدین همائی استاد دانشگاه تهران از شاگردان اویند. حکیم

پاورقی:
(۱) ریحانهٔ الادب ج ۳ صفحه ۱۶۷ و اطلاعات متفرقه.
(۲) مرحوم آقای حاج میرزا علی آقا شیرازی رضوان‌الله علیه، از نظر سنی ظاهرا تفاوت چندانی با حکیم خراسانی نداشته و با معظم له و آقای حاج آقا رحیم ارباب، یگانه یادگار سلف صالح، دوستیی در کمال صمیمیت داشته‌اند، ولی نظر به اینکه فلسفه را در بزرگسالی تحصیل کرده از محضر دوست صمیمیش بهره‌مند شده است.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

خراسانی در وارستگی و پاکی کم نظیر بود و مانند جهانگیرخان و آخوند کاشی تا آخر عمر مجرد زیست در سال ۱۳۵۵ درگذشت.

پس از درگذشت حکیم خراسانی، در اصفهان دو نفر دیگر بودند که این شمع را روشن نگه می‌داشتند: مرحوم حاج آقا صدر کوپائی و مرحوم شیخ محمود مفید. با درگذشت این دو نفر این چراغ چهارصدساله تقریبا به خاموشی گرائید.

۷ - حاج شیخ محمد حسین غروی اصفهانی. در تقوا و علم، منقولا و معقولا یگانه بود، در سال ۱۲۹۶ در نجف متولد شد، پدرش بازرگانی بود متدین مقیم کاظمین، مرحوم اصفهانی تا نزدیک به بیست سالگی در کاظمین مقیم بود، و تحصیل می‌کرد بعد به نجف‌مشرف شد و در درس مرحوم آخوند ملامحمد کاظم خراسانی حاضر شد و تا پایان عمر استاد(۱۳۲۹) ادامه داد.

وی در علوم معقول، شاگرد مرحوم میرزا محمد باقر حکیم اصطهباناتی است. مرحوم اصفهانی تألیفات زیادی در فقه و اصول دارد و اندیشه‌اش هم اکنون جزء اندیشه‌های زنده‌ای است که در میان علما و فضلاء حوزه‌های درس فقه و اصول مطرح است. منظومه‌ای در فلسفه دارد بسیار عالی به نام تحفهٔ الحکیم، رساله‌ای هم در معاد نوشته است. حضرت استاد ناالعلامه آقای طباطبائی مدظله‌العالی در سالهای میان ۱۳۵۴ ۱۳۴۴ از محضر این بزرگ بهره‌های فراوان برده و افتخار شاگردیش را دارند معظم‌له در سال ۱۳۶۱ با سکته مغزی درگذشت(۱).

۸ - آقا شیخ محمدتقی آملی، در سال ۱۳۰۴ در تهران متولد شد قسمتی از دروس معقول و منقول را نزد پدرش آقا شیخ محمد آملی(۱۳۳۶ ۱۲۶۳) که او خود از فیلسوفان به شمار می‌رفت تحصیل کرد، سپس در درس مرحوم میرزای کرمانشاهی شرکت نمود، بعد از فوت کرمانشاهی قریب ۱۴ سال از محضر حاج شیخ عبدالنبی مجتهد نوری بهره‌مند شد. از آن پس به نجف رفت و به تکمیل فقه و اصول در محضر آقایان حاج میرزا حسین نائینی و آقا سید ابوالحسن اصفهانی و آقا ضیاءالدین عراقی پرداخت و به مقامات عالی رسید. در اخلاق از محضر عارف کامل آقا حاج میرزا علی آقا قاضی فیض می‌گرفت.

معظم‌له در مدت اقامت تهران هم منقول تدریس می‌کرد و هم معقول.

پاورقی:

(۱) مقدمه مرحوم شیخ محمدرضا مظفر که از شاگردان معظم‌له بود بر تعلیقه معظم له بر مکاسب شیخ انصاری.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مهمترین اثر معقولی او حاشیه او است بر شرح منظومه سبزواری که مکرر چاپ شده است و مهمترین اثر منقولیش شرحی است استدلالی بر عروه الوثقی. معظم‌له در سال ۱۳۹۱ قمری در تهران درگذشت(۱).

۹ - آقای آقا میرزا مهدی آشتیانی. از اساتید مسلم و متبحر قرن ما بود. پدرش میرزا جعفر ملقب به میرزا کوچک از شاگردان آقا محمد رضا حکیم قمشه‌ای بود و مادرش دختر حاج میرزا حسن آشتیانی مجتهد معروف تهرانی بود.

مرحوم آقا میرزا مهدی از تلامیذ میرزا حسن کرمانشاهی و میرزا هاشم اشکوری بوده است. سالها در تهران مدرس فلسفه و عرفان بود و عنوان مدرس رسمی مدرسه سپهسالار قدیم را که بر حسب وقفنامه باید ماهر در عقلیات و ناظر در شرعیات باشد داشت. در حدود سالهای ۱۳۶۶ ۱۳۶۵ هجری قمری به استدعای فضلا و طلاب حوزه علمیه قم چندی به قم مهاجرت کرد و به تدریس و افاضه پرداخت. این بنده در آن مدت قلیل توفیق استفاده از محضر او را یافت.

معظم‌له آثار ارزنده‌ای از خود باقی گذاشت. بر شرح منظومه منطق و فلسفه حاشیه دارد و هر دو چاپ شده است. کتابی به نام اساس التوحید درباره قاعده الواحد) و وحدت وجود دارد که آن نیز چاپ شده است. شاید آثار دیگری هم داشته باشد که من نمی‌دانم. در سال ۱۳۷۲ درگذشت.

۱۰ - آقای آقا میرزا احمد آشتیانی. معظم‌له کوچکترین فرزند حاج میرزا حسن مجتهدآشتیانی بود، جامع‌المعقول و المنقول و ضرب المثل تقوا و پارسائی بود. بیش از چهل سال در تهران به تدریس فقه و اصول و معقول پرداخت. معظم‌له نیز از شاگردان حکیم کرمانشاهی و حکیم اشکوری بود.

در حدود سالهای ۴۵ - ۱۳۵۰ برای تکمیل علوم نقلی به نجف رفت، و خود نیز تدریس می‌کرد. در درس اسفار او فضلای درجه اول آن ایام نجف که بسیاری از آنها مجتهد مسلم بودند شرکت می‌کردند حضرت استاد علامه طباطبائی در همان ایام از محضر این مرد بزرگ استفاده کرده قسمتی از اسفار را نزد او خوانده‌اند معظم‌له در سال ۱۳۹۵ در حالی که قریب صد سال از عمرش می‌گذشت زندگانی را بدرود گفت.

پاورقی:

(۱) مقدمه آقای حاج میرزا حسن مصطفوی بر چاپ دوم تعلیقه معظم له بر شرح منظومه و اطلاعات مستقیم.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

۱۱ - آقا میرزا طاهر تنکابنی. او نیز از اساتید مسلم فلسفه در دوران اخیر بود و ممحض در فلسفه بود. احاطه وی به متون و آراء فلاسفه حیرت‌انگیز بوده است. درسال ۱۲۸۰ در کلاردشت مازندران متولد شد. برای تکمیل تحصیلات به تهران آمد. دوره میرزای جلوه و حکیم قمشه‌ای و حکیم مدرس را درک کرده است. اینکه از درس حکیم کرمانشاهی و حکیم نیریزی استفاده کرده است یا نه چیزی نمی‌دانیم. پس از دوره این سه حکیم او از اساتید مسلم به شمار رفته است و در سال ۱۳۶۰ وفات یافت.

۱۲ - آقا سید ابوالحسن رفیعی قزوینی. از مشاهیر و معاریف اساتید در نیم‌قرن اخیر بود، جامع‌المعقول و المنقول بود. فلسفه را نزد حکیم کرمانشاهی و حکیم اشکوری آموخته بود. پس از تأسیس حوزه علمیه قم در سال ۱۳۴۰ وسیله مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، معظم‌له به قم مهاجرت کرد و ضمن استفاده از محضر آقای حائری، خود به تدریس شرح منظومه سبزواری و اسفار ملاصدرا پرداخت، فضلا از درسش استفاده می‌کردند استاد بزرگ ما آیت‌الله خمینی مدظله شرح منظومه و قسمتی از اسفار را نزد او خوانده‌اند. او را بالخصوص از نظر حسن تقریر و بیان می‌ستودند مرحوم رفیعی در زمان حیات مرحوم آقای حائری به قزوین مراجعت کرد. طالبان حکمت احیانا برای استفاده از محضرش به قزوین می‌رفتند. سالهای آخر، تهران را محل اقامت قرار داد و از مراجع تقلید به شمار می‌رفت. در سال ۱۳۹۳ جهانرا وداع گفت.

۱۳ - آقا شیخ محمد حسین فاضل تونی. از مشاهیر مدرسان فلسفه در عصر اخیر بود. رساله‌ای در الهیات دارد، در مقدمه آن رساله نوشته که شاگرد جهانگیرخان و حکیم اشکوری بوده است.

پس از تأسیس دانشگاه، سالها در دانشکده ادبیات و دانشکده معقول و منقول تدریس میکرد. فاضل تونی بر مقدمه شرح فصوص قیصری حاشیه نوشته است. وی در سال ۱۳۰۹ متولد(۱) و در حدود سال ۱۳۸۰ درگذشت.

۱۴ - سید محمد کاظم عصار. از اساتید فلسفه عصر اخیر بشمار می‌رفت. در سال ۱۳۰۵ متولد شد و در هجده سالگی به اصفهان رفت و سه سال به تحصیل

پاورقی:

(۱) نقباءالبشر صفحه ۸۸۹

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

فلسفه(علی‌الظاهر نزد جهانگیرخان و آخوند ملامحمد کاشی) پرداخت، بعد به تهران آمد و شش سال نزد اساتید تهران: حکیم اشکوری و حکیم کرمانشاهی و حکیم نیریزی فلسفه تحصیل کرد. آنگاه به عتبات رفت و ده سال علوم منقول را نزد اساتید فن تکمیل کرد و در سن ۳۵ سالگی(سال ۱۳۴۰ قمری) به تهران مراجعت کرد و به تدریس معقول و منقول(بالخصوص معقول) پرداخت. پس از تأسیس دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۳ هجری شمسی(تقریبا ۱۳۵۳ قمری) در دانشکده ادبیات و دانشکده علوم معقول و منقول به تدریس پرداخت. از حدود سال ۱۳۶۵ که مدرسه عالی سپهسالار نام دانشگاه روحانی یافت در آنجا مشغول تدریس شد و تقریبا تا پایان عمرش ادامه یافت.

مرحوم عصار مردی خوش محضر و بذله‌گو بود، هیچ چیز را به جد نمی‌گرفت از مرحوم عصار آثاری در وحدت وجود و بدا و علم‌الحدیث و تفسیر باقی مانده است، بعضی از آن آثار اخیرا چاپ شده است. معظم‌له در سال ۱۳۹۴ درگذشت(۱).

طبقه سي و سوم

این طبقه، طبقه اساتید خود ما هستند، ما به ملاحظاتی از ترجمه این طبقه در حال حاضر خودداری می‌کنیم و به وقت دیگر و فرصت مناسبتری موکول می‌کنیم.

این طبقه‌بندی، نظر به اینکه اولین‌بار است که صورت می‌گیرد و تاکنون ندیده‌ایم کسی دیگر به این شکل بررسی کرده باشد، طبعا خالی از نقص نخواهد بود. اولین نقص اینست که جامع نیست. افراد بسیاری از قلم افتاده‌اند یا خود از قلم انداخته‌ایم. زیرا غرض ذکر همه حکما یا حکیم مشربان دوره اسلامی نیست. جمع‌آوری همه آنها کار آسانی نیست. قصد ما تنها متوجه افرادی است که تأثیر روشنی از راه تألیف، یا تدریس و تربیت شاگردان در نسل بعدی داشته و پرچمدار این فن بوده و در ادامه و استمرار این بخش عظیم فرهنگی اسلامی نقش مثبتی داشته‌اند. در پایان، یادآوری نکاتی را لازم می‌دانیم:

پاورقی:

(۱) تاریخ مدرسه سپهسالار، تالیف ابوالقاسم سحاب صفحه ۱۶۹ - ۱۷۰ و برخی اطلاعات مستقیم.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

۱ - این طبقه‌بندی مانند هر طبقه‌بندی دیگر تقریبی است. هر چند با معیار استادی و شاگردی، انجام یافته. ما می‌دانیم که افرادی که از یک استاد استفاده می‌کنند اگر آن استاد سالها به کار تدریس پرداخته باشد، صد درصد همزمان و هم دوره نیستند. معمولا کهنسالان یک طبقه نوعی تقدم نسبت به جوانسالان آن طبقه دارند.

مثلا حاجی سبزواری را به اعتبار اینکه شاگرد ملا اسماعیل اصفهانی بوده و او شاگرد ملاعلی نوری بوده است، با میرزای جلوه و حکیم قمشه‌ای که آنها نیز شاگرد شاگردان نوری بوده‌اند هم طبقه شمردیم. در صورتی که حاجی از کهنسالان این طبقه است و مختصری خودنوری را درک کرده و در سال ۱۲۸۹ درگذشته، اما میرزای جلوه از جوانسالان این طبقه است و تا سال ۱۳۱۴ حیات داشته و خود در ابتداء قصد داشته از محضر حکیم سبزواری در سبزوار استفاده کند.

۲ - از نیمه اول قرن سوم که تاریخ فلاسفه دوره اسلامی آغاز می‌شود، تا پایان قرن چهارم دوره ترجمه است. در این دوره بسیاری از فیلسوفان، مترجم بوده‌اند و بسیاری از مترجمان، خود فیلسوف بوده‌اند. البته مترجمانی هم بوده‌اند که فیلسوف نبوده‌اند و یا فیلسوفانی که مترجم نبوده‌اند. دوره ترجمه از دوره تألیف و تحقیق مجزا نیست، چنان نیست آنچنانکه بعضی گمان کرده‌اند در دوره اسلامی یک قرن یا دو قرن منحصرا به ترجمه مشغول بوده‌اند بعدها افراد صاحب نظر که آنها را فیلسوف می‌نامیم ظهور کرده باشند. بلکه همزمان با ترجمه‌های اولیه، صاحب نظری کم‌نظیر به نام یعقوب بن اسحاق کندی پیدا شد، فیلسوفانی تربیت کرد و این رشته ادامه یافت. الکندی همزمان است با مترجمانی از قبیل حنین بن اسحاق عبادی و عبدالمسیح حمصی و تقدم زمانی دارد بر بسیاری از مترجمین از قبیل ثابت بن قره و غیره.

۳ - مترجمین، غالبا یهودی یا مسیحی یا صابئی بوده‌اند، کمتر مترجم مسلمان در میان آنها می‌یابیم همچنانکه مترجم زردشتی پیدا نمی‌شود. از میان مترجمان تنها عبدالله بن مقفع است که احتمالا می‌توان گفت زردشتی بوده است، ولی او هم زردشتی نبوده، مانوی بوده و به علاوه بعد مسلمان شد. ولی فیلسوفان و صاحب نظران این دوره که از خود اندیشه‌ای داشته‌اند همه مسلمانند ما حتی یک فیلسوف صاحب نظر غیر مسلمان پیدا نمیکنیم. و این خود از نظر تحلیل علمی و

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

جامعه شناسی قابل مطالعه است.

۴ - در دوره بعد از دوره ترجمه، تا قرن ششم و هفتم،(و تا اندازه‌ای در دوره ترجمه) اکثریت قریب به اتفاق فلاسفه، ضمن اینکه فیلسوفند، در فن پزشکی مهارت دارند. همچنانکه بوعلی هم فیلسوف است و هم پزشک، در بسیاری از آنها پزشکی بر فلسفه غلبه دارد.

این دوره که دوره(فیلسوف پزشکی) است، مسلمان و یهودی و مسیحی شرکت دارند. از صابئیان در این دوره، برخلاف دوره ترجمه، خبری نیست. در این دوره ما به پزشکان بلند قدر مسیحی یا یهودی زیاد برمی‌خوریم که ضمنا فیلسوف هم هستند ولی به فیلسوف بلند قدری از یهودیان یا مسیحیان برنمی‌خوریم.

مثلا ابوالفرج بن الطیب که معاصر ابن سینا است از نظر پزشکی در مرتبه‌ای است که ابن‌سینا آن را می‌ستاید. ولی در فلسفه بهیچوجه مورد توجه ابن سینا و غیر ابن سینا نبوده است. ابوالبرکات بغدادی و حتی ابوالخیر حسن بن سوار، می‌توانند استثنائی از این جهت به شمار روند، زیرا ابوالبرکات یک فیلسوف صاحب نظر یهودی بود و ابوالخیر یک فیلسوف مسیحی. ولی چنانکه می‌دانیم این دو نیز بر دین اولی باقی نماندند و هر دو آخر کار مسلمان شدند. این آمارها می‌تواند موضوع مطالعه جالبی از نظر جامعه شناسی باشد. که مثلا در طبقه(مترجمان فیلسوف و فیلسوفان مترجم) فیلسوفان صاحب نظر همه مسلمانند و یا در طبقه پزشکان فیلسوف و فیلسوفان پزشک، فیلسوفان صاحب نظر همه مسلمانند و غیر مسلمانان با اینکه پزشکان بسیار عالیقدر دارند، فیلسوف صاحب‌نظر ندارند. این، دلیل اینست که روح اسلامی با تعقلات فلسفی از سایر روحهای حاکم بر مذاهب دیگر سازگارتر است.

از همه جالب‌تر اینکه در طول تاریخ تقریبا ۱۲ قرنی فلسفه و پزشکی دوره اسلامی، نه به یک فیلسوف زردشتی بر می‌خوریم و نه به یک پزشک زردشتی، (و ظاهرا از این قبیل است جمع ریاضیدانان) بدیهی است که همچنانکه یهودیان و مسیحیان می‌توانسته‌اند در این نهضت علمی و فرهنگی و فلسفی شرکت کنند و سهیم باشند زردشتیان هم می‌توانستند شرکت کنند، ولی شرکت نکرده‌اند. همچنانکه در دوران قبل از اسلام هم شرکتی در فرهنگ جهانی نداشته‌اند. در دوران قبل از اسلام ایرانیانی که مشعلدار علم و فرهنگ بوده‌اند، مسیحی و یا یهودی و یا

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

صابئی بوده‌اند و همانها هستند که دانشگاه جندیشاپور را اداره می‌کرده‌اند.
در دوره اسلامی در میان فلاسفه تنها بهمنیار بن مرزبان آذربایجانی است که زردشتی بود ولی او هم بعد مسلمان شد، و در میان پزشکان تنها علی بن عباس اهوازی معروف به ابن المجوسی است که پزشک عالیقدری است، ولی او هم همچنانکه ادوارد براون در طب اسلامی و دیگران گفته‌اند، و به علاوه نامش گواهی می‌دهد نیاکانش زردشتی بوده‌اند نه خودش.
حقیقت اینست که روح زردشتی‌گری به صورتی بوده(یاد آورده بودند) که به هیچوجه با علم و فلسفه سازگار نبوده و اگر احیانا افرادی زنجیر را پاره می‌کرده‌اند و به علوم می‌گراییده‌اند، زردشتی‌گری را بدرود می‌گفته‌اند.
۵ - در میان فلاسفه مسلمان، اکثریت با فلاسفه شیعه است، فلاسفه غیر شیعی به استثنای فیلسوفان اندلس که از محیط و اندیشه تشیع دور بوده‌اند، اکثریت قریب به اتفاق تمایل شیعی دارند. این نیز می‌تواند دلیل بر مطلبی باشد و آن اینکه عقل شیعی از اول عقل فلسفی بوده است. ما در کتاب سیری در نهج‌البلاغه درباره این مطلب بحث کرده‌ایم(۱) بحث بیشتر، فرصت بیشتری می‌خواهد.
۶ - ایرانیان در قسمت فلسفه و حکمت از مجموعه فرهنگ اسلامی که ایرانی و غیر ایرانی در آن شرکت داشته‌اند نسبت به غیر ایرانیان اکثریت قاطع دارند خصوصا در قرون متأخرتر، یعنی از دوره مغول به بعد، و بالاخص از قرن دهم به بعد که ایران یکسره شیعه می‌شود، فلسفه اسلامی مختص ایران است. ایرانیان فلسفه اسلامی را آغاز نکردند. اولین فیلسوف اسلامی عرب است. ولی پس از آشنائی با فلسفه بیش‌از هر قوم دیگر به آن چسبیدند. بعقیده ما این جهت دو ریشه دارد یکی اینکه عقلیت ایرانی علی‌رغم ممانعتهای زردشتی قبل از اسلام، عقلیت فلسفی است. دیگر نفوذ تشیع در ایران است. اگر از فلاسفه ایرانی که از نظر نژاد، عرب یا ترک یا نژاد دیگرند صرف نظر کنیم از قبیل فخرالدین رازی، جلال‌الدین دوانی، صدرالدین دشتکی، غیاث‌الدین دشتکی و عده دیگر، فلاسفه غیر ایرانی به نسبت بسیار اندکند. فلاسفه غیر ایرانی یا غیر مسلمانند و آنها گروهی از پزشکان فیلسوف مصر و شام و اندلس و غیره‌اند و یا مسلمانان غیر ایرانیند از قبیل ابن هیثم بصری
پاورقی:
(۱) سیری در نهج‌البلاغه صفحات ۴۰ - ۴۴

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مصری، ابوالبرکات بغدادی، علی بن رضوان مصری، کندی، ابن رشد، ابن طفیل، ابن الصائغ، قطب الدین مصری، کمال‌الدین یونس موصلی و احتمالا فارابی که عددشان زیاد نیست.

۷ - مرکز تعلیم و تعلم فلسفه، قبل از ابن سینا، بغداد بود. ابن‌سینا مرکزیت را به ایران منتقل کرد، ابن سینا اساسا به بغداد نرفت، بلکه او در فلسفه استاد نداشته است. اندکی منطق پیش استاد خوانده است. نبوغ وشهرت ابن‌سینا از اطراف واکناف، طالبان حکمت را به سوی او ومطالعه کتبش کشانید. کتابهایش ناسخ کتب پیشینیان شد، اساتید کتابهای اوفقط درایران پیدا می‌شدند واز ایران به خارج ایران گسترش پیدا کرد. با نفوذ اندیشه‌های ابن‌سینا و بی‌رقیب بودن کتابهایش وایرانی بودن شاگردانش که متخصصان آن کتب بودند. بغداد از مرکزیت افتاد. البته در بغداد کتب فلسفه و از آن جمله کتب ابن سینا تدریس می‌شد ولی دیگر آن مرکزیت پیش را نداشت.

بعدها وسیله ابوالعباس لوکری شاگرد شاگرد ابن سینا حوزه فلسفه که در زمان ابن سینا، قسمتهای مرکزی و احیانا جنوبی ایران بود، تا خراسان گسترش یافت.

۸ - با آمدن مغول، از یک طرف، و حملات امثال غزالی از طرف دیگر، بساط فلسفه از غیر ایران کم و بیش برچیده شد، در ایران شعله کمی باقی بود، ولی تدریجا همین شعله ضعیف رو به قوت نهاد. این کار بیشتر در حوزه فارس صورت گرفت، با طلوع دولت صفویه و نهضت جدید علمی و فلسفی در اصفهان، بار دیگر وسیله میرداماد و صدرالمتألهین فلسفه رونق جدیدی یافت.

۹ - از زمان صفویه به این طرف که فلسفه اسلامی در انحصار شیعیان ایرانی قرار می‌گیرد همه نواحی ایران به نسبت متساوی سهیم نیستند.

بعضی منطقه‌ها، با اینکه در علوم نقلی سهم قابل توجهی دارند، در علوم عقلی یا سهمی ندارند و یا سهم قابل توجهی ندارند. خوزستان با اینکه در ادب و حدیث و فقاهت سهم مهمی دارد، در فلسفه و حکمت و علوم عقلی سهمی ندارد، همچنین استان سیستان و بلوچستان. ابوسلیمان منطقی سجستانی را باید یک استثنا در منطقه سیستان شمرد، بعضی استانها سهم اندکی دارند مثل آذربایجان. از آذربایجان بهمنیار، شمس‌الدین خسروشاهی، ملارجبعلی، ملاحسین اردبیلی و آقاعلی حکیم

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

زنوزی و در عصر ما علامه طباطبائی را باید نام برد، ولی بعضی دیگر از ایالات و استانهای ایران سهم بیشتری دارند از قبیل خراسان، اصفهان، فارس...

آنچه ممکن است غیرمنتظره تلقی شود اینست که بیشترین سهم را در علوم عقلی از زمان میرداماد تا عصر ما، شمال ایران، یعنی گیلان و مازندران و گرگان دارد. در حدود سی‌نفر از معاریف اساتید فلسفه از این ناحیه‌اند و در میان آنها فیلسوفان بسیار بزرگ و نامداری وجود دارند از قبیل میرداماد، ملا اسماعیل خاجوئی، آقا محمد بیدآبادی، ملاعلی نوری، میرفندرسکی. عبدالرزاق لاهیجی ملا محمد جعفر لنگرودی و غیر هم. این گروه اگر چه مرکز تحصیل یا تدریسشان اصفهان بوده است، ولی خودشان از شمال ایرانند.

۱۰ - طبقات فلاسفه، به ترتیبی که ما بدست آورده‌ایم، یک سلسله منظم و مرتب و بدون وقفه است و نشانه یک فرهنگ مستمر است. همچنانکه نظیر آنرا در فقه و حدیث و عرفان و ادبیات و حتی ریاضیات می‌توانیم ارائه دهیم.

از نظر استاد و شاگردی، فقط در دو نقطه است که به نقطه مجهول می‌رسیم یکی در ملااسماعیل خاجوئی که زمانش مقارن با فتنه افغان است، نه خودش و نه دیگران(در حدودی که ما بدست آورده‌ایم) از اساتید او یاد نکرده‌اند. و دیگر در فخرالدین سماکی استاد میرداماد است که اساتید او را نمی‌شناسیم(۱).

البته در این دو نقطه وقفه‌ای پیدا نشده است، تسلسل استاد و شاگرد بهم نخورده است بلکه فعلا بر ما مجهول است. شاید بعدها بدست آید. اگر از این دو نقطه مجهول صرف نظر کنیم، می‌توانیم سلسله اساتید خود را تا بوعلی مشخص کنیم و اگر شیخ بهایی را به عنوان استاد فلسفه بپذیریم، یکی از دو نقطه ابهام برطرف می‌شود یعنی از طریق شیخ بهایی و استادش ملاعبدالله یزدی نه از طریق میرداماد تا بوعلی سلسله استاد و شاگردی مشخص است.

بوعلی شخصا وضع دیگری دارد، او اساسا استاد فلسفه نداشته است استفاده‌اش صرفا از کتب دیگران بوده است.

۱۱ - نه تنها بوعلی در فلسفه استاد نداشته است و با مطالعه کتب دیگران

پاورقی:

(۱) خوشبختانه در مورد فخرالدین سماکی اخیرا به دست آمد که شاگرد غیاث‌الدین منصور بوده است رجوع شود به صفحه ۵۸۵ همین کتاب(پاورقی) بنابراین، این نقطه مجهول تبدیل به معلوم شد. امیدواریم با همکاری فضلاءمتتبع به استاد یا اساتید خواجوئی نیز دست یا بیم و نقطه مجهولی از این جهت باقی نماند.

فیلسوف شده است، فارابی و الکندی که دو سرسلسله دیگر هستند، نیز، استاد فلسفه نداشته‌اند.

تاریخ از هیچ فیلسوفی به عنوان استاد الکندی یاد نمی‌کند، بلکه اساسا در آنوقت فیلسوفی در محیط

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

الکندی وجود نداشته است لهذا، فیلسوفی الکندی از شخص خودش آغاز می‌شود. فارابی نیز فقط منطق را نزد استاد(یوحنابن حیلان) خوانده است قبلا گفتیم اینکه می‌گویند فارابی شاگرد ابوبشر متی بوده است اساس درستی ندارد.

علیهذا مسلمین، از نظر کتب فلسفی مدیون و رهین غیر مسلمانانند، نه از نظر معلم فلسفه.

اکنون نوبت آن است که به خدمات ایرانیان در رشته عرفان و تصوف بپردازیم.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

یکی از علومی که در دامن فرهنگ اسلامی زاده شد و رشد یافت و تکامل پیدا کرد علم عرفان است.
درباره عرفان از دو جنبه می‌توان بحث و تحقیق کرد: یکی از جنبه اجتماعی و دیگر از جنبه فرهنگی.
عرفا با سایر طبقات فرهنگی اسلامی از قبیل مفسرین، محدثین، فقهاء، متکلمین، فلاسفه، ادبا، شعرا... یک تفاوت مهم دارند و آن اینکه علاوه بر اینکه یک طبقه فرهنگی هستند و علمی به نام عرفان به وجود آوردند و دانشمندان بزرگی در میان آنها ظهور کردند و کتب مهمی تألیف کردند، یک فرقه اجتماعی در جهان اسلام به وجود آوردند با مختصاتی مخصوص به خود. برخلاف سایر طبقات فرهنگی از قبیل فقهاء و حکماء و غیر هم که صرفا طبقه فرهنگی هستند و یک فرقه مجزا از دیگران به شمار نمی‌روند اهل عرفان هرگاه با عنوان فرهنگی یاد شوند با عنوان عرفا) و هر گاه با عنوان اجتماعی‌شان یاد شوند غالبا با عنوان(متصوفه) یاد می‌شوند.
عرفا و متصوفه هر چند یک انشعاب مذهبی در اسلام تلقی نمی‌شوند، و خود نیز مدعی چنین انشعابی نیستند و در همه فرق و مذاهب اسلامی حضور دارند،

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

در عین حال یک گروه وابسته و به هم پیوسته اجتماعی هستند. یک سلسله افکار و اندیشه‌ها و حتی آداب مخصوص در معاشرتها و لباس پوشیدنها و احیانا آرایش سر و صورت و سکونت در خانقاهها و غیره به آنها به عنوان یک فرقه مخصوص مذهبی و اجتماعی رنگ مخصوص داده و می‌دهد. و البته همواره خصوصا در میان شیعه عرفائی بوده و هستند که هیچ امتیاز ظاهری با دیگران ندارند و در عین حال عمیقا اهل سیر و سلوک عرفانی می‌باشند. و در حقیقت عرفای حقیقی این طبقه‌اند، نه گروههائی که صدها آداب از خود اختراع کرده و بدعتها ایجاد کرده‌اند.

ما در این بحثهای تاریخی به جنبه اجتماعی و فرقه‌ای، و در حقیقت به

جنبهٔ «تصوف» عرفان کاری نداریم؛ فقط از جنبهٔ فرهنگی، آن هم از نظر تسلسل تاریخی این شاخهٔ فرهنگی وارد بحث می‌شویم؛ یعنی به عرفان به عنوان یک علم و یک شاخه از شاخه‌های فرهنگ اسلامی که در طول تاریخ اسلام جریانی متصل وبدون وقفه بوده است نظر داریم نه به عنوان یک روش و طریقه که فرقه‌ای اجتماعی پیرو آن هستند.

عرفان به عنوان یک دستگاه علمی و فرهنگی دارای دو بخش است: بخش علمی و بخش نظری.

بخش عملی عبارت است از آن قسمت که روابط و وظایف انسان را با خودش و با جهان و با خدا بیان می‌کند و توضیح می‌دهد. عرفان در این بخش مانند اخلاق است. یعنی یک «علم» عملی است با تفاوتی که بعداً اشاره خواهیم کرد. این بخش از عرفان علم «سیر و سلوک» نامیده می‌شود. در این بخش از عرفان توضیح داده می شود که «سالک» برای اینکه به قلهٔ منیع انسانیت یعنی «توحید» برسد، از کجا باید آغاز کند و چه منازل و مراحلی را باید به ترتیب طی کند و در منازل بین راه چه احوالی برای او رخ می‌دهد و چه وارداتی بر او وارد می‌شود. و البته همهٔ این منازل و مراحل باید با اشراف و مراقبت یک انسان کامل و پخته که قبلاً این راه را طی کرده و از «رسم و راه منزلها» آگاه است صورت گیرد، و اگر همت انسان کاملی بدرقه راه نباشد خطر گمراهی است. عرفا از انسان کاملی که ضرورتاً باید همراه «نو سفران» باشد، گاهی به «طایر قدس» و گاهی به «خضر» تعبیر می‌کنند:

همتم بدرقهٔ راه کن ای «طایر قدس»

که دراز است ره مقصد و من «نو سفرم»

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

ترک این مرحله بی همرهی خضر مکن
ظلمات است بترس از خطر گمراهی

البته توحیدی که از نظر عارف، قله منیع انسانیت به شمار می‌رود و آخرین مقصد سیر و سلوک عارف است، با توحید مردم عامی، و حتی با توحید فیلسوف، یعنی اینکه واجب‌الوجود یکی است نه بیشتر، از تا آسمان متفاوت است. توحید عارف، یعنی موجود حقیقی منحصر به خدا است، جز خدا هر چه هست(نمود) است نه(بود) توحید عارف یعنی جز خدا هیچ نیست. توحید عارف، یعنی طی طریق کردن و رسیدن به مرحله جز خدا هیچ ندیدن این مرحله از توحید را مخالفان عرفا تأیید نمی‌کنند و احیانا آنرا کفر و الحاد می‌خوانند. ولی عرفا معتقدند که توحید حقیقی همین است و سایر مراتب توحید خالی از شرک نیست. از نظر عرفا رسیدن به این مرحله کار عقل و اندیشه نیست، کار دل و مجاهده و سیر و سلوک و تصفیه و تهذیب نفس است.

به هر حال این بخش از عرفان، بخش عملی عرفان است، از این نظر مانند علم اخلاق است که درباره (چه باید) ها بحث می‌کند با این تفاوت که:

اولا عرفان درباره روابط انسان با خودش و با جهان و با خدا بحث می‌کند و عمده نظرش درباره روابط انسان با خدا است و حال آنکه همه سیستمهای اخلاقی ضرورتی نمی‌بینند که درباره روابط انسان با خدا بحث کنند، فقط سیستمهای اخلاقی مذهبی این جهت را مورد عنایت و توجه قرار می‌دهند.

ثانیا سیر و سلوک عرفانی، همچنانکه از مفهوم این دو کلمه پیدا است پویا و متحرک است، برخلاف اخلاق که ساکن است. یعنی در عرفان سخن از نقطه آغاز است و از مقصدی و از منازل و مراحلی که بترتیب سالک باید طی کند تا به سرمنزل نهائی برسد. از نظر عارف واقعا و بدون هیچ شائبه مجاز، برای انسان صراط وجود دارد و آن صراط را باید به‌پیماید و مرحله به مرحله و منزل به منزل طی نماید، رسیدن به منزل بعدی بدون گذر کردن از منزل قبلی ناممکن است.

لهذا از نظر عارف، روح بشر مانند یک گیاه و یا یک کودک است و کمالش در نمو و رشدی است که طبق نظام مخصوص باید صورت گیرد، ولی در اخلاق صرفا

سخن از یک سلسله فضائل است از قبیل راستی، درستی، عدالت، عفت، احسان، انصاف، ایثار و غیره که روح باید به آنها مزین و متحلّی گردد. از نظر اخلاق، روح

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

انسان مانند خانه‌ای است که باید با یک سلسله زیورها و زینتها و نقاشیها مزین گردد بدون اینکه ترتیبی در کار باشد که از کجا آغاز شود و به کجا انتها یابد، مثلاً از سقف شروع شود یا از دیوارها و از کدام دیوار، از بالای دیوار یا از پایین. در عرفان برعکس، عناصر اخلاقی مطرح می‌شود اما به اصطلاح به صورت دیالکتیکی، یعنی متحرک و پویا.

ثالثاً عناصر روحی اخلاقی محدود است به معانی و مفاهیمی که غالباً آنها را می شناسند، اما عناصر روحی عرفانی بسی وسیع تر و گسترده‌تر است. در سیر و سلوک عرفانی از یک سلسله احوال و واردات قلبی سخن می رود که منحصراً به یک «سالک راه» در خلال مجاهدات و طی طریق‌ها دست می‌دهد و مردم دیگر از این احوال و واردات بی‌خبرند.

بخش دیگر عرفان مربوط است به تفسیر هستی، یعنی تفسیر خدا و جهان و انسان. عرفان در این بخش مانند فلسفه است و می‌خواهد هستی را تفسیر نماید. برخلاف بخش اول که مانند اخلاق است و می‌خواهد انسان را تغییر

دهد. همچنانکه در بخش اول، با اخلاق تفاوتهائی داشت، در این بخش با فلسفه تفاوتهائی دارد.

عرفان و اسلام

عرفان هم در بخش عملی و هم در بخش نظری، با دین مقدس اسلام، تماس و اصطکاک پیدا می‌کند، زیرا اسلام مانند هر دین و مذهب دیگر، و بیشتر از هر دین و مذهب دیگر، روابط انسان را با خدا و جهان و خودش بیان کرده و هم به تفسیر و توضیح هستی پرداخته است. قهرا اینجا این مسأله طرح می‌شود که میان آنچه عرفان عرضه می‌دارد با آنچه اسلام بیان کرده است چه نسبتی برقرار است؟

البته عرفای اسلامی هرگز مدعی نیستند که سخنی ماوراء اسلام دارند، و از چنین نسبتی سخت تبری می‌جویند. برعکس، آنها مدعی هستند که حقایق اسلامی را بهتر از دیگران کشف کرده‌اند و مسلمان واقعی آنها می‌باشند. عرفا چه در بخش عملی و چه در بخش نظری همواره به کتاب و سنت و سیره نبوی و ائمه و اکابر صحابه استناد می‌کنند.

ولی دیگران درباره آنها نظریه‌های دیگری دارند و ما به ترتیب آن نظریه‌ها را

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

ذکر می‌کنیم.

الف - نظریه گروهی از محدثان و فقهاء اسلامی به عقیده این گروه، عرفا عملا پای‌بند به اسلام نیستند و استناد آنها به کتاب و سنت صرفا عوامفریبی و برای جلب قلوب مسلمانان است و عرفان اساسا ربطی به اسلام ندارد.

ب - نظریه گروهی از متجددان عصر حاضر این گروه که با اسلام میانه خوبی ندارند، و از هر چیزی که بوی(اباحیت) بدهد و بتوان آنرا به عنوان نهضت و قیامی درگذشته علیه اسلام و مقررات اسلامی قلمداد کرد به شدت استقبال می‌کنند، مانند گروه اول معتقدند که عرفا عملا ایمان و اعتقادی به اسلام ندارند، بلکه عرفان و تصوف نهضتی بوده از ناحیه ملل غیر عرب بر ضد اسلام و عرب در زیر سرپوشی از معنویت.

این گروه با گروه اول در ضدیت و مخالفت عرفان با اسلام وحدت نظر دارند و اختلاف نظرشان در اینست که گروه اول اسلام را تقدیس می‌کنند و با تکیه به احساسات اسلامی توده مسلمان، عرفا را هوو تحقیر می‌نمایند ومی‌خواهند به این وسیله عرفان را از صحنه معارف اسلامی خارج نمایند، ولی گروه دوم با تکیه به شخصیت عرفا، که بعضی از آنها جهانی است، می‌خواهند وسیله‌ای برای تبلیغ علیه اسلام بیابند و اسلام را(هو) کنند که اندیشه‌های ظریف و بلند عرفانی در فرهنگ اسلامی، با اسلام بیگانه است و این عناصر از خارج وارد این فرهنگ گشته است. اسلام و اندیشه‌های اسلامی در سطحی پائین‌تر از اینگونه اندیشه‌ها است. این گروه مدعی هستند که استناد عرفا به کتاب و سنت صرفا تقیه و از ترس عوام بوده است، می‌خواسته‌اند به این وسیله جان خود را حفظ کنند.

ج - نظریه گروه بی‌طرفها از نظر این گروه، در عرفان و تصوف، خصوصا در عرفان عملی، و بالاخص آنجا که جنبه فرقه‌ای پیدا می‌کند بدعتها و انحرافات زیادی می‌توان یافت که با کتاب الله و با سنت معتبر وفق نمی‌دهد. ولی عرفا مانند سایر طبقات فرهنگی اسلامی و مانند غالب فرق اسلامی نسبت به اسلام نهایت خلوص نیت را داشته‌اند. و هرگز نمی‌خواسته‌اند بر ضد اسلام مطلبی گفته و آورده باشند. ممکن است اشتباهاتی داشته باشند همچنانکه سایر طبقات فرهنگی، مثلا متکلمین، فلاسفه، مفسرین، فقهاء اشتباهاتی داشته‌اند ولی هرگز سوءنیتی نسبت به اسلام در کار نبوده است.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مسأله ضدیت عرفا با اسلام از طرف افرادی طرح شده که غرض خاص داشته‌اند یا با عرفان و یا با اسلام. اگر کسی بی‌طرفانه و بی‌غرضانه کتب عرفا را مطالعه کند به شرط آنکه با زبان و اصطلاحات آنها آشنا باشد، اشتباهات زیادی ممکن است بیابد ولی تردید هم نخواهد کرد که آنها نسبت به اسلام صمیمیت و خلوص کامل داشته‌اند.

ما نظر سوم را ترجیح می‌دهیم و معتقدیم عرفا سوء نیت نداشته‌اند، در عین حال لازم است افراد متخصص و وارد در عرفان و در معارف عمیق اسلامی بی‌طرفانه درباره مسائل عرفانی و انطباق آنها با اسلام بحث و تحقیق نمایند.

مسأله‌ای که اینجا لازم است مطرح شود اینست که آیا عرفان اسلامی از قبیل فقه و اصول و تفسیر و حدیث است یعنی از علومی است که مسلمین مایه‌ها و ماده‌های اصلی را از اسلام گرفته‌اند و برای آنها قواعد و ضوابط و اصول کشف کرده‌اند، و یا از قبیل طب و ریاضیات است که از خارج جهان اسلام به جهان اسلام راه یافته است و در دامن تمدن و فرهنگ اسلامی وسیله مسلمین رشد و تکامل یافته است، و یا شق سومی در کار است؟

عرفا، خود شق اول را اختیار می‌کنند و به هیچ وجه حاضر نیستند شق دیگری را انتخاب کنند. بعضی از مستشرقین اصرار داشته و دارند که عرفان و اندیشه‌های لطیف و دقیق عرفانی همه از خارج جهان اسلام به جهان اسلام راه یافته است.

گاهی برای آن ریشه مسیحی قائل می‌شوند و می‌گویند افکار عارفانه نتیجه ارتباط مسلمین با راهبان مسیحی است، و گاهی آنرا عکس‌العمل ایرانیها علیه اسلام و عرب می‌خوانند، و گاهی آنرا دربست محصول فلسفه نو افلاطونی که خود محصول ترکیب افکار ارسطو و افلاطون و فیثاغورس و گنوسیهای اسکندریه و آراء و عقائد و یهود و مسیحیان بوده است معرفی می‌کنند و گاهی آنرا ناشی از افکار بودائی می‌دانند همچنانکه مخالفان عرفا در جهان اسلام نیز کوشش داشته و دارند که عرفان و تصوف را یکسره با اسلام بیگانه بخوانند و برای آن ریشه غیراسلامی قائل گردند.

نظریه سوم اینست که عرفان مایه‌های اول خود را، چه در مورد عرفان عملی و چه در مورد عرفان نظری از خود اسلام گرفته است، و برای این مایه‌ها قواعد و ضوابط و اصول بیان کرده است و تحت تأثیر جریانات خارج نیز، (خصوصا

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

اندیشه‌های کلامی و فلسفی و بالاخص اندیشه‌های فلسفی اشراقی قرار گرفته است.
اما اینکه عرفا چه اندازه توانسته‌اند قواعد و ضوابط صحیح برای مایه‌های اولی اسلامی بیان کنند، آیا موفقیتشان در این جهت به اندازه فقها بوده است یا نه؟ و چه اندازه مقید بوده‌اند که از اصول واقعی اسلام منحرف نشوند و همچنین آیا جریانات خارجی چه اندازه روی عرفان اسلامی تأثیر داشته است؟ آیا عرفان اسلامی آنها را در خود جذب کرده و رنگ خود را به آنها داده و در مسیر خود از آنها استفاده کرده است و یا برعکس موج آن جریانات عرفان اسلامی را در جهت مسیر خود انداخته است؟... اینها همه مطالبی است که جداگانه باید مورد بحث و دقت قرار گیرد. آنچه مسلم است اینست که عرفان اسلامی سرمایه اصلی خود را از اسلام گرفته است و بس.
طرفداران نظریه اول و کم و بیش طرفداران نظریه دوم مدعی هستند که اسلام دینی ساده و بی‌تکلیف و عمومی فهم و خالی از هرگونه رمز و مطالب غامض و غیرمفهوم و یا صعب‌الفهم است. اساس اعتقادی اسلام عبارت است از توحید توحید اسلام یعنی همچنانکه مثلا خانه، سازنده‌ای دارد متغایر و متمایز از خود، جهان نیز سازنده‌ای د ارد جدا و منفصل از خود. اساس رابطه انسان با متاعهای جهان از نظر اسلام زهد است زهد یعنی اعراض از متاعهای فانی دنیا برای وصول به نعیم جاویدان آخرت. از اینها که بگذریم به یک سلسله مقررات ساده عملی می‌رسیم که فقه متکفل آنها است. از نظر این گروه آنچه عرفا به نام توحید گفته‌اند مطلبی است وراء توحید اسلامی. زیرا توحید عرفانی عبارت است از وحدت وجود و اینکه جز خدا و شؤون و اسماء و صفات و تجلیات او چیزی وجود ندارد. سیر و سلوک عرفانی نیز وراء زهد اسلامی است. زیرا در سیر و سلوک یک سلسله معانی و مفاهیم طرح میشود از قبیل عشق و محبت خدا، فنا در خدا، تجلی خدا بر قلب عارف که در زهد اسلامی مطرح نیست. طریقت عرفانی نیز امری است وراء شریعت اسلامی، زیرا در آداب طریقت مسائلی طرح می‌شود که فقه از آنها بی‌خبر است.
از نظر این گروه، نیکان صحابه رسول اکرم که عرفا و متصوفه خود را به آنها منتسب می‌کنند و آنها را پیشرو خود می‌دانند زاهدانی بیش نبوده‌اند، روح آنها از

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

سیر و سلوک عرفانی و از توحید عرفانی بی‌خبر بوده است. آنها مردمی بوده‌اند معرض‌از متاع دنیا و متوجه به عالم آخرت، اصل حاکم به روح آنها خوف بوده و رجا خوف از عذاب دوزخ و رجاء به ثوابهای بهشتی، همین و بس.

حقیقت اینست که نظریه این گروه به هیچ وجه قابل تأیید نیست، مایه‌های اولی اسلامی بسی غنی‌تر است از آنچه این گروه به جهل و یا به عمد فرض کرده‌اند. نه توحید اسلامی به آن سادگی و بی‌محتوائی است که اینها فرض کرده‌اند و نه معنویت انسان در اسلام منحصر به زهد خشک است و نه نیکان صحابه رسول اکرم آنچنان بوده‌اند که توصیف شد و نه آداب اسلامی محدود است به اعمال جوارح و اعضاء.

ما در اینجا اجمالا در حدی که روشن شود که تعلیمات اصلی اسلام می‌توانسته است الهام بخش یک سلسله معارف عمیق در مورد عرفان نظری و عملی بوده باشد مطالبی می‌آوریم.

قرآن کریم درباب توحید، هرگز خدا و خلقت را به سازنده خانه و خانه قیاس نمی‌کند. قرآن خدا را خالق و آفریننده جهان معرفی می‌کند و در همان حال می‌گوید ذات مقدس او در همه جا و با همه چیز هست."اینما تولوا فثم وجه الله »(۱) به هر طرف رو کنید چهره خدا آنجاست."« و نحن اقرب الیه من حبل الورید» (۲) ". از شما به شما نزدیکتریم.« هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن »(۳) اول همه اشیاء او است و آخر همه او است(از او آغاز یافته‌اند و به او پایان می‌یابند) ظاهر و هویدا او است و در همان حال باطن و ناپیدا هم او است و آیاتی دیگر از این قبیل.

بدیهی است که اینگونه آیات افکار و اندیشه‌ها را به سوی توحیدی برتر و عالیتر از توحید عوام می‌خوانده است. در حدیث کافی آمده است که خداوند می‌دانست که در آخرالزمان مردمانی متعمق در توحید ظهور می‌کنند لهذا آیات اول سوره حدید و سوره قل هوالله احد را نازل فرمود.

در مورد سیر و سلوک و طی مراحل قرب حق تا آخرین منازل کافی است که

پاورقی

(۱) بقره / ۱۱۵

(۲) ق / ۱۶. [در نسخه اصلی در مورد این آیه شریفه سبق قلم صورت گرفته و بخشی از آیه وطبعا ترجمه آن به صورت نادرست آمده بود. قرائن کلام نشان می دهد که مراد همین آیه است و لذا اصلاح گردید.]

(۳) حدید / ۳

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

برخی آیات مربوط به"لقاءالله"و آیات مربوط به"رضوان الله"و آیات مربوط به وحی و الهام و مکالمه ملائکه با غیر پیغمبران مثلا حضرت مریم و مخصوصا آیات معراج رسول اکرم را مورد نظر قرار دهیم. در قرآن سخن از نفس اماره، نفس لوامه، نفس مطمئنه آمده است. سخن از علم افاضی و لدنی و
هدایتهای محصول مجاهده آمده است:"و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا »(۱). در قرآن از تزکیه نفس به عنوان یگانه موجب فلاح و رستگاری یاد شده است:"قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها» (۲). در قرآن مکرر سخن از حب الهی مافوق همه محبتها و علقه‌های انسانی یاد شده است. قرآن از تسبیح و تحمید تمام ذرات جهان سخن گفته است و به تعبیری از آن یاد کرده که مفهومش اینست که اگر شما انسانها(تفقه) خود را کامل کنید آن تسبیحها و تحمیدها را درک می‌کنید. به علاوه قرآن در مورد سرشت انسان مسأله نفخه الهی را طرح کرده است.
اینها و غیر اینها کافی بوده که الهام بخش معنویتی عظیم و گسترده در مورد خدا و جهان و انسان، و بالاخص در مورد روابط انسان و خدا بشود.
همچنانکه اشاره شد، سخن در این نیست که عرفای مسلمین از این سرمایه‌ها چگونه بهره‌برداری کرده‌اند، درست یا نادرست؟. سخن درباره اظهارنظرهای مغرضانه گروهی غربی و غرب زده است که می‌خواهند اسلام را از نظر معنویت، بی‌محتوا معرفی نمایند. سخن درباره سرمایه عظیمی در متن اسلام است که می‌توانسته الهام‌بخش خوبی در جهان اسلام باشد. فرضا عرفای مصطلح نتوانسته باشند استفاده صحیح کرده باشند، افراد دیگری که به این نام مشهور نیستند، استفاده کرده‌اند.
به علاوه روایات و خطب و ادعیه و احتیاجات اسلامی و تراجم احوال اکابر تربیت شدگان اسلام نشان می‌دهد که آنچه در صدر اسلام بوده است صرفا زهد خشک و عبادت به امید اجر و پاداش نبوده است. در روایات و خطب و ادعیه و احتجاجات، معانی بسیار بلندی مطرح است تراجم احوال شخصیتهای صدر

پاورقی

۱. عنکبوت / ۶۹
۲. شمس / ۹و ۱۰

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

اول اسلام از یک سلسله هیجانات و واردات روحی و روشن بینی‌های قلبی و سوزها و گدازها و عشقهای معنوی حکایت می‌کند. ما اکنون یکی از آنها را ذکر می‌کنیم:

در کافی می‌نویسد: رسول خدا روزی پس از اداء نماز صبح چشمش افتاد به جوانی رنگ پریده که چشمانش در کاسه سرش فرو رفته و تنش نحیف شده بود در حالی که از خود بی‌خود بود و تعادل خود را نمی‌توانست حفظ کند. پرسید (کیف اصبحت؟) حالت چگونه است؟ گفت"اصبحت موقنا » در حال یقین به سر می‌برم. فرمود علامت یقینت چیست؟ عرض کرد یقین من است که مرا در اندوه فرو برده و شبهای مرا بیدار(در شب زنده‌داری) و روزهای مرا تشنه(در حال روزه) قرار داده است و مرا از دنیا و مافیها جداساخته تا آنجا که گوئی عرش پروردگار را می‌بینم که برای رسیدن به حساب مردم نصب شده است و مردم همه محشور شده‌اند و من در میان آنها هستم. گوئی هم‌اکنون اهل بهشت را در بهشت، متنعم و اهل دوزخ را در دوزخ، معذب می‌بینم، گوئی هم‌اکنون با این گوشها آواز حرکت آتش جهنم را می‌شنوم. رسول اکرم به اصحاب خود رو کرد و فرمود این شخص بنده‌ای است که خداوند قلب او را به نور ایمان منور گردانیده است. آنگاه به جوان فرمود: حالت خود را حفظ کن که از تو سلب نشود. جوان گفت دعا کن خداوند مرا شهادت روزی فرماید. طولی نکشید که غزوه‌ای پیش آمد و جوان شرکت کرد و شهید شد.

زندگی و حالات و کلمات و مناجاتهای رسول اکرم سرشار از شور و هیجان معنوی و الهی و مملو از اشارات عرفانی است. دعاهای رسول اکرم فراوان مورد استشهاد و استناد عرفا قرار گرفته است.

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام که اکثریت قریب به اتفاق اهل عرفان و تصوف سلسله‌های خود را به ایشان می‌رسانند، کلماتش الهام‌بخش معنویت و معرفت است. متأسفانه فعلا مجالی ولو برای ذکر نمونه نیست.

دعاهای اسلامی، مخصوصا دعاهای شیعی گنجینه‌ای از معارف است: از قبیل دعای کمیل، دعای ابوحمزه، مناجات شعبانیه، دعاهای صحیفه سجادیه. عالیترین اندیشه‌های معنوی در این دعاها است.

آیا با وجود اینهمه منابع جای این هست که ما در جستجوی یک منبع خارجی باشیم؟

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

نظیر این جریان را ما در موضوع حرکت اجتماعی منتقدانه و معترضانه ابوذر غفاری نسبت به جباران زمان خودش می‌بینیم، ابوذر نسبت به تبعیضها و حیف و میلها و ظلم و جورها و بیدادگریهای زمان سخت معترض بود تا آنجا که تبعیدها کشید و رنجهای جانکاه متحمل شد و آخر الامر در تبعیدگاه و در تنهائی و غربت از دنیا رفت.

گروهی از مستشرقین این پرسش را طرح کرده‌اند که محرک ابوذر کی بوده است؟ این گروه در پی جستجوی عاملی از خارج دنیای اسلام برای تحریک ابوذر هستند. جرج جورداق مسیحی در کتاب (الامام علی صوت العدالة الانسانیة) می‌گوید من تعجب می‌کنم از این اشخاص. درست مثل اینست که شخصی را در کنار رودخانه یا لب دریا ببینیم و آنگاه بیندیشیم که این شخص ظرف خویش را از کدام برکه پر کرده است، در جستجوی برکه‌ای برای توجیه ظرف آب او باشیم و رودخانه یا دریا را ندیده بگیریم. ابوذر جز اسلام از کدام منبع دیگری می‌توانسته است الهام بگیرد، کدام منبع به قدر اسلام می‌تواند الهام‌بخش ابوذرها باشد؟

عین آن جریان را در موضوع عرفان می‌بینیم. مستشرقین در جستجوی منبعی غیر از اسلام هستند که الهام بخش معنویتهای عرفانی باشد و این دریای عظیم را نادیده می‌گیرند، آیا می‌توانیم همه این منابع را اعم از قرآن و حدیث وخطبه واحتجاج و دعا و سیره انکار کنیم برای آنکه فرضیه بعضی از مستشرقین و دنباله‌روهای شرقی آنها درست درآید؟!

خوشبختانه اخیرا افرادی مانند نیکولسون انگلیسی و ماسینیون فرانسوی که مطالعات وسیعی در عرفان اسلامی دارند و مورد قبول همه هستند، صریحا اعتراف دارند که منبع اصلی عرفان اسلامی قرآن و سنت است. با نقل جمله‌هائی از نیکولسون این بحث را پایان می‌دهیم. وی می‌گوید:

در قرآن می‌بینیم که می‌گوید"خدا نور آسمانها و زمین است(۱) او اولین و آخرین می‌باشد(۲) هیچ خدائی غیر او نیست(۳) همه چیز به

پاورقی:

(۱) الله نور السموات و الارض »(نور / ۱۳۵).

(۲) هو الاول و الاخر »(حدید / ۳).

(۳) لا اله الا هو »(بقره / ۱۶۳).

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

غیر او نابود می‌شود(۱) من در انسان از روح خود دمیدم (۲) ما انسان را آفریدیم و می‌دانیم روحش با او چه می‌گوید، زیرا ما از رگ گردن به او نزدیکتریم(۳) به هر کجا رو کنید همانجا خدا است(۴) به هر کس خدا روشنی ندهد او به کلی نور نخواهد داشت(۵) محققا ریشه و تخم تصوف در این آیات است و برای صوفیان اولی، قرآن نه فقط کلمات خدا بود، بلکه وسیله تقرب به او نیز محسوب می‌شد، به وسیله عبادت و تعمق در قسمتهای مختلفه قرآن، مخصوصا آیات مرموزی که مربوط به عروج(معراج) است متصوفه سعی می‌کنند حالت صوفیانه پیغمبر را در خود ایجاد نمایند(۶).

و هم او می‌گوید:

"اصول وحدت در تصوف، بیش از همه جا در قرآن ذکر شده و همچنین پیغمبر می‌گوید که خداوند می‌فرماید: چون بنده من در اثر عبادت و اعمال نیک دیگر به من نزدیک شود من او را دوست خواهم داشت، بالنتیجه من گوش او هستم به طوری که او به توسط من می‌شنود، و چشم او هستم به طوری که او به توسط من می‌بیند، و زبان و دست او هستم به طوری که او به توسط من می‌گوید و می‌گیرد"(۷).

آنچه مسلم است اینست که در صدر اسلام، لااقل، در قرن اول هجری، گروهی به نام عارف یا صوفی در میان مسلمین وجود نداشته است. نام صوفی در قرن دوم هجری پیدا شده است. می‌گویند اولین کسی که به این نام خوانده شده

پاورقی

(۱) کل من علیها فان »(الرحمن / ۲۶).

(۲) و نفخت فیه من روحی »(حجر / ۲۹).

(۳) انا خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه و نحن اقرب الیه من حبل الورید »(ق / ۱۶).

(۴) اینما تولوا فثم وجه الله »(بقره / ۱۱۵).

(۵) و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور »(نور / ۴۰).

(۶) کتاب میراث اسلام، مجموعه‌ای از مقالات مستشرقین درباره اسلام صفحه. ۸۴

(۷) ترجمه این حدیث قدسی است:"لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی اذا احببته. فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده الذی یبطش بها »(اصول کافی، ج ۲ / ص ۳۵۲ با اندکی اختلاف).

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

است ابوهاشم صوفی کوفی است که در قرن دوم می‌زیسته است و هم او است که برای اولین بار در رمله فلسطین صومعه(خانقاه) برای عبادت گروهی از عباد و زهاد مسلمین ساخت(۱) تاریخ دقیق وفات ابو هاشم معلوم نیست، ابوهاشم استاد سفیان ثوری متوفا در ۱۶۱ بوده است.

ابوالقاسم قشیری که خود از مشاهیر عرفا و صوفیه است می‌گوید این نام قبل از سال ۲۰۰ هجری پیدا شده است. نیکولسون نیز، می‌گوید این نام در اواخر قرن دوم هجری پیدا شده است از روایتی که در کتاب المعیشهٔ کافی، جلد پنجم آمده است ظاهر می‌شود که در زمان امام صادق علیه‌السلام گروهی سفیان ثوری وعده‌ای دیگر در همان زمان یعنی در نیمه اول قرن دوم هجری به این نام خوانده می‌شوند. اگر ابوهاشم کوفی اولین کسی باشد که به این نام خوانده شده باشد و او استاد سفیان ثوری متوفی در سال ۱۶۱ هجری هم بوده است، پس در نیمه اول قرن دوم هجری این نام معروف شده بوده است، نه در اواخر قرن دوم(آنچنانکه نیکولسون و دیگران گفته‌اند) و ظاهرا شبهه‌ای نیست که وجه تسمیه صوفیه به این نام پشمینه پوشی آنها بوده است(صوف پشم) صوفیه به دلیل زهد و اعراض از دنیا از پوشیدن لباسهای نرم اجتناب می‌کردند و مخصوصا لباسهای درشت پشمین می‌پوشیدند.

اما اینکه از چه وقت، این گروه خود را(عارف) خوانده‌اند باز اطلاع دقیقی نداریم. قدر مسلم اینست و از کلماتی که از سری سقطی متوفی ۲۴۳ هجری نقل شده است(۲) معلوم می‌شود که در قرن سوم هجری این اصطلاح، شایع و رایج بوده است. ولی در کتاب(اللمع) ابونصر سراج طوسی که از متون معتبر عرفان و تصوف است جمله‌ای از سفیان ثوری نقل می‌کند که می‌رساند در حدود نیمه اول قرن دوم این اصطلاح پیدا شده بوده است(۳).

پاورقی:

(۱) تاریخ تصوف در اسلام، تألیف دکتر قاسم غنی، صفحه ۱۹ در همین کتاب صفحه ۴۴ از کتاب(صوفیه و فقراء ابن تیمیه نقل می‌کند که اول کسی که دیگر کوچکی برای صوفیه ساخت، بعضی از پیروان عبدالواحد بن زید بودند، عبدالواحد از اصحاب حسن بصری است) اگر ابوهاشم صوفی از پیروان عبدالواحد باشد، تناقضی میان این دو نقل نیست.

(۲) تذکره الاولیاء شیخ عطار

(۳) (اللمع ص ۴۲۷).

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

به هر حال در قرن اول هجری گروهی به نام صوفی وجود نداشته است، این نام در قرن دوم پیدا شده است و ظاهرا در همین قرن، این جماعت به صورت یک(گروه) خاص درآمدند، نه در قرن سوم، آنچنانکه عقیده بعضی است(۱).

در قرن اول هجری هر چند گروهی خاص به نام عارف یا صوفی یا نام دیگر وجود نداشته است، ولی این دلیل نمیشود که خیار صحابه صرفا مردمی زاهد و عابد بوده‌اند و همه در یک درجه از ایمان ساده می‌زیسته‌اند و فاقد حیات معنوی بوده‌اند.(آن چنانکه معمولا غربیان و غرب زدگان ادعا می‌کنند) شاید بعضی از نیکان صحابه جز زهد و عبادت چیزی نداشته‌اند. ولی گروهی از یک حیات معنوی نیرومند برخوردار بوده‌اند، آنها نیز همه در یک درجه نبوده‌اند، حتی سلمان و ابوذر در یک درجه از ایمان نیستند، سلمان ظرفیتی از ایمان دارد که برای ابوذر قابل تحمل نیست. در احادیث زیاد این مضمون رسیده است "لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله »(۲). اگر ابوذر آنچه را که در قلب سلمان است می‌دانست او را(کافر می‌دانست) و می‌کشت.

اکنون به ذکر طبقات عرفا و متصوفه از قرن دوم تا قرن دهم می‌پردازیم.

قرن دوم

الف - حسن بصری. تاریخ عرفان مصطلح، مانند کلام، از حسن بصری متوفا در ۱۱۰ هجری آغاز میشود. حسن بصری متولد سال ۲۲ هجری است. عمر هشتاد و هشت ساله‌ای داشته و نه قسمت از عمرش در قرن اول هجری گذشته است. حسن بصری البته به نام"صوفی"خوانده نمی‌شده است، از آن جهت جزء صوفیه شمرده می‌شود که اولا کتابی تألیف کرده به نام"رعایهٔ حقوق الله"که می‌تواند اولین کتاب تصوف شناخته شود. نسخه منحصر بفرد این کتاب در اکسفورد است. نیکولسون مدعی است که:

"اولین مسلمانی که روش حیات صوفیانه و حقیقی را نوشته حسن بصری

پاورقی:

(۱) دکتر غنی، تاریخ تصوف در اسلام.

(۲) سفینهٔالبحار محدث قمی، ماده سلم.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

است، طریقی که نویسندگان اخیر برای تصوف و وصول به مقامات عالیه شرح می‌دهند: اول توبه و پس از آن یک سلسله اعمال دیگر... که هر کدام باید برای ارتقاء به مقام بالاتری به ترتیب عملی شود"(۲).
ثانیا خود عرفا، بعضی از سلاسل طریقت را به حسن بصری و از او به حضرت امیر علیه‌السلام می‌رسانند، مانند سلسله مشایخ ابوسعید ابوالخیر(۲) ابن‌الندیم در الفهرست فن پنجم از مقاله پنجم سلسله ابو محمد، جعفر خلدی را نیز به حسن بصری می‌رساند و می‌گوید حسن هفتاد نفر از اصحاب بدر را درک کرده است.
ثالثا بعضی از حکایات که نقل شده است، می‌رساند که حسن بصری عملا جزء گروهی بوده است که بعدها نام متصوفه یافتند بعدا بعضی از آن حکایات را به مناسبت نقل خواهیم کرد. حسن بصری ایرانی‌الاصل است.
۲- مالک‌بن دینار. این مرد اهل بصره است از کسانی بوده است که کار زهد و ترک لذت را به افراط کشانده است، داستانها از او در این جهت نقل می‌شود. وی در سال ۱۳۱ هجری درگذشته است.
۳ - ابراهیم ادهم. اهل بلخ است، داستان معروفی دارد شبیه داستان معروف بودا. گویند: در ابتداء پادشاه بلخ بود و جریاناتی رخ داد که تأئب شد و در سلسله اهل تصوف قرار گرفت. عرفا برای وی اهمیت زیاد قائلند، در مثنوی داستان جالبی برای او آورده است. ابراهیم در حدود سال ۱۶۱ هجری درگذشته است.
۴- رابعه عدویه این زن مصری الاصل و یا بصری الاصل و از اعاجیب روزگار است، و چون چهارمین دختر خانواده‌اش بود"رابعه"نامیده شد. رابعه عدویه غیر از رابعه شامیه است که او هم از عرفا است و معاصر جامی است و در قرن نهم می‌زیسته است. رابعه عدویه کلماتی بلند و اشعاری در اوج عرفان و حالاتی عجیب دارد. داستانی درباره عیادت حسن بصری و مالک‌بن دینار و یک نفر دیگر از او نقل می‌شود که جالب است. رابعه در حدود ۱۳۵ یا ۱۳۶ درگذشته است و

پاورقی:
(۱) میراث اسلام، صفحه ۸۵ ایضا رجوع شود به محاضرات دکتر عبدالرحمن بدوی در دانشکده الهیات و معارف اسلامی در سال تحصیلی ۵۲ - ۵۳ نکته قابل توجه اینست که بسیاری از کلمات نهج‌البلاغه در آن رساله هست، این نکته با توجه به اینکه بعضی از صوفیه سلسله اسناد خود را از طریق حسن بصری به حضرت امیر(ع) می‌رسانند بیشتر قابل توجه است و مسأله قابل تحقیق است.
(۲) تاریخ تصوف در اسلام ص ۴۶۲ نقل از کتاب"حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر".

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

بعضی گفته‌اند وفاتش در ۱۸۰ یا ۱۸۵ بوده است.

۵ - ابوهاشم صوفی کوفی، اهل شام است، در آن منطقه متولد شده و در همان منطقه زیسته است، تاریخ وفاتش مجهول است. این‌قدر معلوم است که استاد سفیان ثوری متوفی ۱۶۱ بوده است. ظاهرا اول کسی است که به نام(صوفی) خوانده شده است. سفیان گفته است: اگر ابوهاشم نبود من دقایق ریا را نمی‌شناختم.

۶ شقیق بلخی. شاگرد ابراهیم ادهم بوده است. بنابر نقل ریحانةالادب و غیره از کتاب کشف‌الغمه علی بن عیسی اربلی و از نورالابصار شبلنجی، در راه مکه با حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام ملاقات داشته و از آن حضرت مقامات و کرامات نقل کرده است. در سال ۱۵۳ یا ۱۷۴ یا ۱۸۴ درگذشته است.

۷ - معروف کرخی. اهل کرخ بغداد است، ولی از اینکه نام پدرش(فیروز) است به نظر می‌رسد که ایرانی‌الاصل است، این مرد از معاریف و مشاهیر عرفا است می‌گویند پدر و مادرش نصرانی بودند و خودش به دست حضرت رضا علیه‌السلام مسلمان شد و از آن حضرت استفاده کرد. بسیاری از سلاسل طریقت، برحسب ادعای عرفا، به معروف کرخی و به وسیله او به حضرت رضا و از طریق آن حضرت به ائمه پیشین تا حضرت رسول می‌رسد و بدین جهت این سلسله را سلسلةالذهب(رشته طلائی) می‌خوانند ذهبی‌ها عموما چنین ادعائی دارند. وفات معروف در حدود سالهای ۲۰۰ تا ۲۰۶ بوده است.

۸ - فضیل بن عیاض. این مرد اصلا اهل مرو است، ایرانی عرب نژاد است می‌گویند در ابتدا راهزن بود، یک شب که برای دزدی از دیواری بالا رفت یک آیه قرآن که از شب زنده‌داری شنید او را منقلب و تائب ساخت. کتاب مصباح الشریعه منسوب به او است و می‌گویند آن کتاب، یک سلسله درسها است که از امام صادق علیه‌السلام گرفته است. محدث متبحر قرن اخیر، مرحوم حاج میرزا حسین نوری در خاتمه مستدرک به این کتاب اظهار اعتماد کرده است فضیل در سال ۱۸۷ در گذشته است.

قرن سوم

الف - با یزید بسطامی(طیفوربن عیسی) از اکابر عرفا و اصلا اهل بسطام است می‌گویند اول کسی است که صریحا از فناء فی‌الله و بقاء الله سخن گفته است. بایزید

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

گفته است:(از بایزیدی خارج شدم مانند مار از پوست). بایزید به اصطلاح شطحیاتی دارد که موجب تکفیرش شده است. خود عرفا او را از اصحاب(سکر) می‌نامند. یعنی در حال جذبه و بی‌خودی آن سخنانرا می‌گفته است. با یزید در سال ۲۶۱ درگذشته است. بعضی ادعا کرده‌اند که سقای خانه امام صادق علیه‌السلام بوده است. ولی این ادعا با تاریخ جور نمی‌آید یعنی با یزید عصر امام صادق را درک نکرده است.

۲ - بشر حافی. اهل بغداد است و پدرانش اهل مرو بوده‌اند از مشاهیر عرفا است، او نیز در ابتدا اهل فسق و فجور بوده، و بعد توبه کرده است علامه حلی درمنهاج الکرامه داستانی نقل کرده است مبنی بر اینکه توبه او به دست حضرت موسی بن جعفر علیه السلام صورت گرفته است و چون در حالی تشرف به توبه پیدا کرد که(حافی پا برهنه) بود به بشر حافی معروف شد بعضی علت(حافی، نامیدن او را چیز دیگر گفته‌اند. بشر حافی در سال ۲۲۶ یا ۲۲۷ در گذشته است.

۳ - سری سقطی. اهل بغداد است. نمی‌دانیم اصلا کجائی بوده است وی از دوستان و همراهان بشر حافی بوده است. سری سقطی اهل شفقت به خلق خدا و ایثار بوده است. ابن خلکان در وفیات الاعیان نوشته است که سری گفت سی‌سال است که از یک جمله(الحمدلله) که بر زبانم جاری شد استغفار می‌کنم. گفتند: چگونه؟ گفت: شبی حریقی در بازار رخ داد، بیرون آمدم ببینم که به دکان من رسیده یا نه؟ به من گفته شد به دکان تو نرسیده است، گفتم الحمدلله. یک مرتبه متنبه شدم که گیرم دکان من آسیبی ندیده باشد آیا نمی‌بایست من در اندیشه مسلمین باشم.

سعدی به همین داستان(با اندک تفاوت) اشاره می‌کند آنجا که می‌گوید:

شبی دود خلق آتشی برفروخت — شنیدم که بغداد نیمی بسوخت
یکی شکر گفت اندر آن خاک و دود — که دکان ما را گزندی نبود
جهاندیده‌ای گفتش ای بوالهوس — تو را خود غم خویشتن بود و بس
پسندی که شهری بسوزد به نار — اگر خود سرایت بود بر کنار

سری شاگرد و مرید معروف کرخی و استاد و دائی جنید بغدادی است سخنان زیادی در توحید و عشق الهی و غیره دارد و هم او است که می‌گوید:(عارف مانند آفتاب بر همه عالم می‌تابد و مانند زمین بار نیک و بد را به دوش می‌کشد و مانند آب مایه زندگی همه دلها است و مانند آتش به همه پرتوافشانی می‌کند). سری در

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

سال ۲۴۵ یا ۲۵۰ درسن نودو هشت سالگی درگذشته است.

۴ - حارث محاسبی، بصری الاصل است و از دوستان و مصاحبان جنید بوده است، از آن جهت او را(محاسبی) خوانده‌اند که به امر مراقبه و محاسبه اهتمام تام داشت، معاصر احمد بن حنبل است. احمد حنبل چون دشمن علم کلام بود او را به واسطه ورودش در علم کلام طرد کرد و در همین سبب اعراض مردم از او شد. حارث در سال ۲۴۳ درگذشته است.

۵-جنید بغدادی، اصلا اهل نهاوند است. عرفا و متصوفه او را(سیدالطائفه) می‌خوانند. همچنانکه فقهاء شیعه، شیخ طوسی را(شیخ الطائفه) می‌خوانند. جنید یک عارف معتدل به شمار می‌رود، برخی شطحیات که از دیگران شنیده شده از او شنیده نشده است. او حتی لباس اهل تصوف به تن نمی‌کرد و درزی علما و فقها بود. به او گفتند به خاطر یاران هم که هست(خرقه)(لباس اهل تصوف) بپوش. گفت اگر می‌دانستم که از لباس کاری ساخته است از آهن گداخته جامه می‌ساختم امانداى حقیقت اینست که: لیس الاعتبار بالخرقة، انما اعتبار بالحرقة یعنی از خرقه کاری ساخته نیست،(حرقه آتش دل) لازم است. جنید خواهرزاده و مرید و شاگرد سری سقطی و هم شاگرد حارث محاسبی بوده است. گویند در سال ۲۹۷ در نودسالگی درگذشت.

۶ - ذوالنون مصری، وی اهل مصر است، در فقه شاگرد مالک بن انس، فقیه معروف بوده است. جامی او را رئیس صوفیان خوانده است. هم اول کسی است که رمز به کاربرد و مسائل عرفانی را با اصطلاحات رمزی بیان کرد که فقط کسانی که واردند بفهمند و ناواردها چیزی نفهمند. این روش تدریجا معمول شد، معانی به صورت غزل و با تعبیرات سمبولیک بیان شد. برخی معتقدند که بسیاری از تعلیمات فلسفه نو افلاطونی وسیله ذوالنون وارد عرفان و تصوف شد(۱). ذوالنون در فاصله سالهای ۲۵۰ ۲۴۰ درگذشته است.

۷ - سهل بن عبدالله تستری، از اکابر عرفا و صوفیه و اصلا اهل شوشتر است، فرقه‌ای از عرفا که اصل را بر مجاهده نفس می‌دانند به نام او(سهلیه) خوانده می‌شوند در مکه معظمه با ذوالنون مصری ملاقات داشته است. وی در سال ۲۸۳ یا

پاورقی:

(۱) تاریخ تصوف در اسلام صفحه ۵۵

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

۲۹۳ درگذشته است(۱).

۸- حسین بن منصور حلاج، اصلا اهل بیضاء از توابع شیراز است ولی در عراق رشد و نما یافته است. حلاج از جنجالیترین عرفای دوره اسلامی است. شطحیات فراوان گفته است، به کفر و ارتداد و ادعای خدائی متهم شد، فقها تکفیرش کردند و در زمان مقتدر عباسی به دار آویخته شد. خود عرفا او را به افشای اسرار متهم می‌کنند. حافظ می‌گوید:

گفت آن یار کز و گشت سردار بلند جرمش آن بود که اسرار هویدا می‌کرد

بعضی او را مردی شعبده‌باز می‌دانند، خود عرفا او را تبرئه می‌کنند و می‌گویند سخنان او و بایزید که بوی کفر می‌دهد در حال سکر و بی‌خودی بوده است. عرفا از او به عنوان(شهید) یاد می‌کنند حلاج در سال ۳۰۶ یا ۳۰۹ به دار آویخته شد(۲).

قرن چهارم

۱ - ابوبکر شبلی، شاگرد و مرید جنید بغدادی بوده و حلاج را نیز درک کرده و از مشاهیر عرفا است. اصلا خراسانی است. در کتاب روضات الجنات و سایر کتب تراجم، اشعار و کلمات عارفانه زیادی از او نقل شده است. خواجه عبدالله انصاری گفته است: اول کسی که به رمز سخن گفت ذوالنون مصری بود، جنید که آمد این علم را مرتب ساخت و بسط داد و کتابها در این علم تألیف کرد، و چون نوبت به شبلی رسید این علم را به بالای منابر برد. شبلی در بین سالهای ۳۴۴ ۳۳۴ در ۸۷ سالگی درگذشته است.

۲ - ابوعلی رودباری، نسب به انوشیروان می‌برد و ساسانی‌نژاد است، مرید جنید بوده و فقه را از ابوالعباس بن شریح و ادبیات را از ثعلب آموخت. او را جامع شریعت و طریقت و حقیقت خوانده‌اند در سال ۳۲۲ درگذشته است.

۳ - ابونصر سراج طوسی، صاحب کتاب معروف(اللمع) که از متون اصیل و قدیم و معتبر عرفان و تصوف است. در سال ۳۷۸ در طوس درگذشته است. بسیاری از

پاورقی

(۲) طبقات الصوفیه ابوعبدالرحمن سلمی صفحه ۲۰۶

(۳) در مقدمه چاپ هشتم"علل گرایش به مادیگری"بحث نسبتا مبسوطی درباره حلاج کرده‌ایم و نظریه بعضی از ماتریالیستهای معاصر را که کوشیده‌اند او را(ماتریالیست) معرفی کنند رد کرده‌ایم.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مشایخ طریقت، شاگرد بلاواسطه یا معالواسطه او بوده‌اند. بعضی مدعی هستند که مقبره‌ای که در پائین خیابان مشهد به نام قبر پیر پالاندوز معروف است، مقبره همین ابونصر سراج است(سراج زین ساز) کم کم این کلمه به پالاندوز تغییر شکل داده است.

۴ - ابوالفضل سرخسی. این مرد اهل خراسان و شاگرد و مرید ابونصر سراج و استاد ابوسعید ابوالخیر عارف بسیار معروف بوده است. در سال ۴۰۰ هجری درگذشته است.

۵ - ابوعبدالله رودباری. این مرد خواهرزاده ابوعلی رودباری است و از عرفای شام و سوریه به شمار می‌رود. در سال ۳۶۹ درگذشته است.

۶ - ابوطالب مکی، شهرت بیشتر این مرد به واسطه کتابی است که در عرفان و تصوف تألیف کرده است به نام(قوت القلوب) این کتاب چاپ شده و از متون اصیل و قدیم عرفان و تصوف است. ابوطالب اصلا از بلاد جبل ایران است و در اثر اینکه سالها در مکه مجاور بوده، به عنوان مکی معروف شده است. وی در سال ۳۸۵ یا ۳۸۶ درگذشته است.

قرن پنجم

الف - شیخ ابوالحسن خرقانی، یکی از معروفترین عرفا است، عرفا داستانهای شگفت به او نسبت می‌دهند. از جمله مدعی هستند که بر سر قبر بایزید بسطامی می‌رفته و با روح او تماس می‌گرفته و مشکلات خویش را حل می‌کرده است. مولوی می‌گوید:

بوالحسن بعد از وفات بایزید　　از پس آن سالها آمد پدید

گاه و بیگه نیز رفتی بی‌فتور　　بر سر گورش نشستی با حضور

تا مثال شیخ پیشش آمدی　　تا که می‌گفتی شکالش حل شدی

مولوی در مثنوی زیاد از او یاد کرده است و می‌نماید که ارادت وافری به او داشته است. می‌گویند با ابوعلی سینا فیلسوف معروف و ابوسعید ابوالخیر عارف معروف ملاقات داشته است. وی در سال ۴۲۵ درگذشته است.

ب - ابوسعید ابوالخیر نیشابوری. از مشهورترین و با حالترین عرفا است.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

رباعیهای نغز دارد. از وی پرسیدند: تصوف چیست؟ گفت:(تصوف آن است که آنچه در سرداری بنهی و آنچه در دست داری بدهی و از آنچه بر تو آید بجهی) با ابوعلی سینا ملاقات داشته است. روزی بوعلی در مجلس وعظ ابوسعید شرکت کرد. ابو سعید درباره ضرورت عمل و آثار طاعت و معصیت سخن می‌گفت. بوعلی این رباعی را به عنوان اینکه ما تکیه بر رحمت حق داریم نه بر عمل خویشتن، انشاء کرد.

مائیم به عفو تو تولا کرده — و زطاعت و معصیت تبرا کرده
آنجا که عنایت تو باشد، باشد — ناکرده چو کرده، کرده چون ناکرده

ابوسعید، فی الفور گفت:

ای نیک نکرده و بدیها کرده — وانگه به خلاص خود تمنا کرده
بر عفو مکن تکیه که هرگز نبود — ناکرده چو کرده، کرده چون ناکرده(۱)

این رباعی نیز از ابوسعید است:

فردا که زوال شش جهت خواهد بود — قدر تو به قدر معرفت خواهد بود
در حسن صفت کوش که در روز جزا — حشر تو به صورت صفت خواهد بود

ابو سعید در سال ۴۴۰ هجری درگذشته است.

۳ - ابوعلی دقاق نیشابوری، جامع شریعت و طریقت به شمار می‌رود، واعظ و مفسر قرآن بود از بس در مناجات‌ها می‌گریسته او را(شیخ نوحه‌گر) لقب داده‌اند در سال ۴۰۵ یا ۴۱۲ درگذشته است.

۴- ابوالحسن علی بن عثمان هجویری غزنوی. صاحب کتاب کشف المحجوب که از کتب مشهور این فرقه است و اخیرا چاپ شده است در سال ۴۷۰ درگذشته است.

۵ - خواجه عبدالله انصاری، عرب‌نژاد و از اولاد ابو ایوب انصاری صحابی بزرگوار معروف است.

خواجه عبدالله یکی از معروفترین و متعبدترین عرفا است. کلمات قصار و مناجاتها و همچنین رباعیات نغز و باحالی دارد، شهرتش بیشتر بواسطه همانها است. از کلمات او است:

(در طفلی، پستی. در جوانی، مستی! در پیری، سستی! پس کی خدا پرستی؟)

پاورقی:

(۱) نامه دانشوران، ذیل احوال بوعلی سینا.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

و هم از کلمات او است:
"بدی را بدی کردن سگساری است، نیکی را نیکی کردن خرخاری است، بدی را نیکی کردن کار خواجه عبدالله انصاری است".
ابن رباعی نیز از او است:

عیب است بزرگ بر کشیدن خود را از جمله خلق برگزیدن خود را
از مردمک دیده بباید آموخت دیدن همه کس را و ندیدن خود را

خواجه عبدالله در هرات متولد و در همانجا در سال ۴۸۱ درگذشته و دفن شده است و از این جهت به(پیر هرات) معروف است. خواجه عبدالله کتب زیاد تألیف کرده. معروفترین آنها که از کتب درسی سیر و سلوک است و از پخته‌ترین کتب عرفان است کتاب(منازل السائرین) است. بر این کتاب شرحهای زیاد نوشته شده است.
۶- امام ابوحامد محمد غزالی طوسی از معروفترین علمای منقول بود. رئیس جامع نظامیه بغداد شد و عالیترین پست روحانی زمان خویش را حیازت کرد. اما احساس کرد نه آن معلومات و نه آن مناصب روحش را اشباع نمی‌کند، از مردم مخفی شد و به تهذیب و تصفیه نفس مشغول شد. ده سال در بیت‌المقدس دور از چشم آشنایان به خود پرداخت، در همان وقت به عرفان و تصوف گرائید. و دیگر تا آخر عمر زیر بار منصب و پست نرفت. کتاب معروف(احیاء علوم‌الدین) را بعد از دوره ریاضت تألیف کرد و در سال ۵۰۵ در طوس که وطن اصلیش بود درگذشت.

قرن ششم

۱ - عین القضاه همدانی، از پرشورترین عرفا است، مرید احمد غزالی برادر کوچکتر محمد غزالی که او نیز ازعرفا است بوده است، کتب زیاد تألیف کرد. اشعار آبداری دارد که خالی ازشطحیات نیست، بالاخره تکفیرش کردند و کشتند و جسدش را سوختند و خاکسترش را برباد دادند. در حدود سالهای ۵۳۳ ۵۲۵ کشته شد.
۲ - سنائی غزنوی، شاعر معروف، اشعار او از عرفانی عمیق برخوردار است مولوی در مثنوی گفته‌های او را طرح و شرح می‌کند در نیمه اول قرن ششم

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

درگذشته است.

۳ - احمد جامی، معروف به ژنده پیل، از مشاهیر عرفا و متصوفه است قبرش در تربت جام نزدیک سرحد ایران و افغانستان معروف است. از اشعار او در باب خوف و رجا این دو بیتی است:

غره مشو که مرکب مردان مرد را　　در سنگلاخ بادیه پیها بریده‌اند

نومید هم مباش که رندان جرعه نوش　　ناگه به یک ترانه به منزل رسیده‌اند

و هم او در رعایت اعتدال در امر انفاق و امساک گفته است:

چون تیشه مباش و جمله برخود متراش　　چون رنده زکار خویش بی‌بهره مباش

تعلیم زاره گیر در کار معاش　　چیزی سوی خود میکش و چیزی میپاش

احمد جامی در حدود سال ۵۳۶ درگذشته است.

۴ - عبدالقادر گیلانی، تولدش در شمال ایران بوده و در بغداد نشو و نما یافته و در همانجا دفن شده است، بعضی او را اهل(جیل) بغداد دانسته‌اند نه اهل(جیلان)(گیلان) از شخصیت‌های جنجالی جهان اسلام است. سلسله قادریه از سلاسل صوفیه منسوب به او است، قبرش در بغداد معروف و مشهور است، او از کسانی است که دعاوی و بلند پروازیهای زیاد از او نقل شده است. وی از سادات حسنی است، در سال ۵۶۰ یا ۵۶۱ درگذشته است.

۵ - شیخ روزبهان بقلی شیرازی که به(شیخ شطاح)، معروف است. زیرا شطحیات زیاد می‌گفته است. اخیرا بعضی کتب او وسیله مستشرقین چاپ و منتشر شده است. این مرد در سال ۶۰۶ درگذشته است.

قرن هفتم

این قرن عرفای بسیار بلند قدری پرورانده است، ما عده‌ای از آنها را به ترتیب تاریخ وفاتشان نام می‌بریم.

۱ - شیخ نجم‌الدین کبرای خوارزمی. از مشاهیر اکابر عرفاست بسیاری از سلاسل به او منتهی می‌شود، وی شاگرد و مرید و داماد شیخ روزبهان بقلی شیرازی

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

بوده است. شاگردان و دست پروردگان زیادی داشته است، از آن جمله است بهاءالدین ولد پدر مولانا مولوی رومی. در خوارزم می‌زیست، زمانش مقارن است با حمله مغول. هنگامی که مغول می‌خواست حمله کند برای نجم‌الدین کبرا پیام فرستادند که شما و کسانتان می‌توانید از شهر خارج شوید و خود را نجات دهید. نجم‌الدین پاسخ داد: من در روز راحت در کنار این مردم بوده‌ام امروز که روز سختی آنها است از آنها جدا نمی‌شوم. خود مردانه سلاح پوشید و همراه مردم جنگید تا شهید شد. این حادثه در سال ۶۱۶ واقع شده است.

۲ - شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، از اکابر درجه اول عرفا است، در نثر و نظم تألیف دارد، تذکره الاولیاء او که در شرح حال عرفا و متصوفه است و از امام صادق علیه‌السلام آغاز می‌کند و به امام باقر علیه‌السلام ختم می‌نماید از جمله ماخذ و مدارک محسوب می‌شود و شرقشناسان اهمیت فراوان به آن می‌دهند همچنین کتاب منطق الطیر او یک شاهکار عرفانی است.

مولوی درباره او وسنائی گفته است:

عطار روح بود و سنائی دو چشم او ما از پی سنائی و عطار می‌رویم

و هم او گفته است:

هفت شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم

مقصود مولوی از هفت شهر عشق، هفت وادیی است که خود عطار در منطق الطیر شرح داده است.

محمود شبستری در گلشن راز می‌گوید:

مرا از شاعری خود عار ناید که درصد قرن چون عطار ناید

عطار شاگرد و مرید شیخ مجدالدین بغدادی از مریدان و شاگردان شیخ نجم‌الدین کبرا بوده است. و هم چنین صحبت قطب‌الدین حیدر را که او نیز از مشایخ این عصر است و در تربت حیدریه مدفون است و انتساب آن شهر به او است، نیز درک کرده است.

عطار مقارن فتنه مغول، درگذشت و به قولی به دست مغولان در حدود سالهای ۶۲۶ - ۶۲۸ کشته شد.

۳- شیخ شهاب الدین سهروردی زنجانی، صاحب کتاب معروف(عوارف المعارف) که از متون خوب عرفان و تصوف است. نسب به ابوبکر می‌رساند. گویند هر سال به

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

زیارت مکه و مدینه می‌رفت، با عبدالقادر گیلانی ملاقات و مصاحبت داشته است.
شیخ سعدی شیرازی و کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی شاعر معروف از مریدان او بوده‌اند. سعدی در مورد او می‌گوید:

مرا شیخ دانای مرشد شهاب — دو اندرز فرمود بر روی آب
یکی اینکه در نفس خودبین مباش — دگر آنکه در جمع بدبین مباش

این سهروردی، غیر از شیخ شهاب‌الدین سهروردی فیلسوف مقتول معروف به شیخ اشراق است که در حدود سالهای ۵۹۰ ۵۸۱ در حلب به قتل رسید، سهروردی عارف در حدود سال ۶۳۲ درگذشته است.
۴- ابن‌الفارض مصری، از عرفای طراز اول محسوب است، اشعار عربی عرفانی در نهایت اوج و کمال ظرافت دارد. دیوانش مکرر چاپ شده و فضلا به شرحش پرداخته‌اند، یکی از کسانی که دیوان او را شرح کرده عبدالرحمن جامی، عارف معروف قرن نهم است. اشعار عرفانی او در عربی با اشعار عرفانی حافظ در زبان فارسی قابل مقایسه است. محی‌الدین عربی به او گفت خودت شرحی بر اشعارت بنویس او گفت کتاب فتوحات مکیه شما شرح این اشعار است. ابن فارض از افرادی است که احوالی غیر عادی داشته، غالبا در حال جذبه بوده است. و بسیاری ازاشعار خود را در همان حال سروده است. ابن الفارض در سال ۶۳۲ درگذشته است.
۵- محی‌الدین عربی حاتمی طائی اندلسی، از اولاد حاتم طائی است. در اندلس تولد یافته، اما ظاهرا بیشتر عمر خود را در مکه و سوریه گذرانده است. شاگرد شیخ ابومدین مغربی اندلسی از عرفای قرن ششم است، سلسله طریقتش با یک واسطه به شیخ عبدالقادر گیلانی سابق‌الذکر می‌رسد.
محی‌الدین، که احیانا با نام ابن‌العربی نیز خوانده می‌شود، مسلما بزرگترین عرفای اسلام است، نه پیش از او و نه بعد از او کسی به پایه او نرسیده است، به همین جهت او را(شیخ اکبر) لقب داده‌اند، عرفان اسلامی از بدو ظهور، قرن به قرن تکامل یافت، در هر قرنی، چنانکه اشاره شد عرفای بزرگی ظهور کردند و به عرفان تکامل بخشیدند و بر سرمایه‌اش افزودند، این تکامل تدریجی بود، ولی در قرن هفتم به دست محی‌الدین عربی (جهش) پیدا کرد وبه نهایت کمال خود رسید. محی‌الدین عرفان را وارد مرحله جدیدی کرد که سابقه نداشت. بخش دوم عرفان، یعنی بخش علمی و نظری و فلسفی آن وسیله محی الدین پایه‌گذاری شد.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

عرفای بعد از او عموما ریزه‌خوار سفره او هستند. محی‌الدین علاوه بر اینکه عرفان را وارد مرحله جدیدی کرد یکی از اعاجیب روزگار است. انسانی است(شگفت) و به همین دلیل اظهار عقیده‌های متضادی درباره‌اش شده است برخی او را ولی کامل، قطب الاقطاب، می‌خوانند و بعضی دیگر تا حد کفر تنزلش می‌دهند. گاهی ممیت‌الدین و گاهی ماحی‌الدینش می‌خوانند، صدرالمتألهین فیلسوف بزرگ و نابغه عظیم اسلامی، نهایت احترام برای او قائل است، محی‌الدین در دیده او از بوعلی سینا و فارابی بسی عظیمتر است. محی‌الدین بیش از دویست کتاب تألیف کرده است. بسیاری از کتابهای او، و شاید همه کتابهائی که نسخه آنها موجود است(در حدود سی کتاب) چاپ شده است، مهمترین کتابهای او یکی فتوحات مکیه است که کتابی است بسیار بزرگ و در حقیقت یک دائره المعارف عرفانی است. دیگر کتاب فصوص الحکم است که گرچه کوچک است، ولی دقیقترین و عمیقترین متن عرفانی است، شروح زیاد بر آن نوشته شده است. در هر عصری شاید دو سه نفر بیشتر پیدا نشده باشد که قادر به فهم این متن عمیق باشد. محی‌الدین در سال ۶۳۸ در دمشق درگذشت و همانجا دفن شد، قبرش در شام هم اکنون معروف است.

۶ - صدرالدین محمد قونوی، اهل قونیه(ترکیه) و شاگرد و مرید و پسر زن محی‌الد ین عربی. با خواجه نصیرالدین طوسی و مولوی رومی معاصر است. بین او و خواجه نصیر مکاتبات ردو بدل شده و مورد احترام خواجه بوده است، میان او و مولوی در قونیه کمال صفا و صمیمیت وجود داشته است، قونوی امامت جماعت می‌کرده و مولوی به نماز او حاضر میشده است و ظاهرا همچنانکه نقل شده مولوی شاگرد او بوده و عرفان محیی‌الدینی را که در گفته‌های مولوی منعکس است از او آموخته است. گویند روزی وارد محفل قونوی شد، قونوی از مسند حرکت کرد و آنرا به مولوی داد که بر آن بنشیند، مولوی ننشست و گفت جواب خدا را چه بدهم که بر جای تو تکیه زنم. قونوی مسند را به دور انداخت و گفت: مسندی که تو را نشاید ما را نیز نشاید.

قونوی بهترین شارح افکار و اندیشه‌های محیی‌الدین است، شاید اگر او نبود محی‌الد ین قابل درک نبود، کتابهای قونوی از کتب درسی حوزه‌های فلسفه و عرفان اسلامی در شش قرن اخیر است کتابهای معروف قونوی عبارت است از: مفتاح الغیب، نصوص، فکوک. قونوی در سال ۶۷۲(سال فوت مولوی و خواجه

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

نصیرالدین طوسی) و یا سال ۶۷۳ درگذشته است.

۷ - مولانا جلال‌الدین محمد بلخی رومی معروف به مولوی، صاحب کتاب جهانی مثنوی. از بزرگترین عرفای اسلام و از نوابغ جهان است. نسبش به ابوبکر می‌رسد. مثنوی او دریائی است از حکمت و معرفت و نکات دقیق معرفةالروحی و اجتماعی و عرفانی. در ردیف شعرای طراز اول ایران است. مولوی اصلا اهل بلخ است، درکودکی همراه پدرش از بلخ خارج شد، پدرش اورا با خود به زیارت بیت‌الله برد، با شیخ فرید الدین عطار در نیشابور ملاقات کرد. پس از مراجعت از مکه همراه پدر به قونیه رفت و آنجا رحل اقامت افکند، مولوی درابتدا مردی بود عالم ومانند علمای دیگرهمطرازخود به تدریس اشتغال داشت و محترمانه می‌زیست. تا آنکه با شمس تبریزی عارف معروف برخورد، سخت مجذوب او گردید و ترک همه چیز کرد. دیوان غزلش به نام شمس است درمثنوی مکرر با سوز و گداز از او یاد کرده است. مولوی در سال ۶۷۲ درگذشته است.

۸ - فخرالدین عراقی همدانی، شاعر و غزلسرای معروف، شاگرد صدرالدین قونوی و مرید و دستپرورده شهاب‌الدین سهروردی سابق‌الذکر است. در سال ۶۸۸ درگذشته است.

قرن هشتم

۱ - علاءالدوله سمنانی، نخست شغل دیوانی داشت، کناره گرفت و در سلک عرفا درآمد و تمام ثروت خود را در راه خداداد، کتب زیادی تألیف کرده است. در عرفان نظری عقائد خاص دارد که در کتب مهم عرفان طرح می‌شود. در سال ۷۳۶ درگذشته است، خواجوی کرمانی شاعر معروف از مریدان او بوده و در وصفش گفته است:

هر کو به ره علی عمرانی شد چون خضر، به سرچشمه حیوانی شد

از وسوسه عادت شیطان وارست مانند علاءدوله سمنانی شد

۲ - عبدالرزاق کاشانی، از محققین عرفای این قرن است، فصوص محیی‌الدین و منازل السایرین خواجه عبدالله را شرح کرده است و هر دو چاپ شده، و مورد مراجعه اهل تحقیق است. بنابه نقل صاحب روضات الجنات در ذیل احوال شیخ عبدالرزاق

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

لاهیجی، شهید ثانی از عبدالرزاق کاشانی ثناء بلیغ کرده است. بین او و علاءالدوله سمنانی در مسائل نظری عرفان که وسیله محیی‌الدین طرح شده است مباحثات و مشاجراتی بوده است. وی در سال ۷۳۵ درگذشته است.

۳ - خواجه حافظ شیرازی. حافظ علی‌رغم شهرت جهانیش تاریخ زندگیش چندان روشن نیست. قدر مسلم اینست که مردی عالم و عارف و حافظ و مفسر قرآن کریم بوده است. خود مکرر به این معنی اشاره کرده است:

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ　　به قرآنی که اندر سینه داری

عشقت رسد به فریادگر خود بسان حافظ　　قرآن زبر بخوانی با چهارده روایت

زحافظان جهان کس چوبنده جمع نکرد　　لطائف حکمی با نکات قرآنی

با اینکه اینهمه در اشعار خود از پیر طریقت و مرشد سخن گفته است معلوم نیست که مرشد و مربی خود او کی بوده است. اشعار حافظ در اوج عرفان است و کمتر کسی قادر است لطائف عرفانی او را درک کند، همه عرفائی که بعد او آمده‌اند اعتراف دارند که او مقامات عالیه عرفانی را عملا طی کرده است. برخی از بزرگان بر برخی از بیتهای حافظ شرح نوشته‌اند، مثلا محقق جلال‌الدین دوانی، فیلسوف معروف قرن نهم هجری رساله‌ای در شرح این بیت:

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت

آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد

تألیف کرده است. حافظ در سال ۷۹۱ درگذشته است(۱).

۴ - شیخ محمود شبستری، آفریننده منظومه عرفانی بسیار عالی موسوم به"گلشن راز". این منظومه یکی از کتب عرفانی بسیار عالی به شمار می‌آید و نام سراینده خویشرا جاوید ساخته است شرحهای زیادی بر آن نوشته شده است. شاید از

پاورقی:

(۱) حافظ در حال حاضر محبوبترین چهره شعرای فارسی زبان در ایران است. ماتریالیستهای فرصت طلب سعی کرده‌اند از حافظ نیز چهره‌ای ماتریالیست و لااقل شکاک بسازند و از محبوبیت او در راه اهداف ماتریالیستی خود سودجویند. ما در مقدمه چاپ هشتم"علل گرایش به مادیگری"درباره حافظ نیز مانند"حلاج"از این نظر بحث کرده‌ایم.

همه بهتر شرح شیخ محمد لاهیجی است که چاپ شده است و در دسترس است. مرگ شبستری در حدود سال ۷۲۰ واقع شده است.

۵- سید حیدر آملی، یکی از محققین عرفا است، کتابی دارد به نام جامع الاسرارکه از کتب دقیق عرفان نظری است و اخیرا به نحو شایسته‌ای چاپ شده است. کتاب دیگر او نص‌النصوص درشرح فصوص است.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

وی معاصر فخرالمحققین حلی فقیه معروف است، سال وفاتش دقیقا معلوم نیست.
۶ - عبدالکریم جیلی، صاحب کتاب معروف(الانسان الکامل) بحث(انسان کامل) به شکل نظری اولین بار وسیله محیی الدین عربی طرح شد و بعد مقام مهمی در عرفان اسلامی یافت. صدرالدین قونوی شاگرد و مرید محیی‌الدین در کتاب مفتاح‌الغیب فصل مشبعی در این زمینه بحث کرده است تا آنجا که اطلاع داریم دو نفر از عرفا کتاب مستقل به این نام تألیف کردند. یکی عزیزالدین نسفی از عرفای نیمه دوم قرن هفتم و دیگر همین عبدالکریم جیلی و هر دو به این نام چاپ شده است. جیلی در سال ۸۰۵ در ۳۸ سالگی درگذشته است. بر ما روشن نیست که عبدالکریم، اهل جیل بغداد بوده یا اهل جیلان (گیلان).

قرن نهم

۱- شاه نعمت‌الله ولی، این مرد نسب به علی علیه‌السلام می‌برد و از معاریف و مشاهیر عرفا و صوفیه است. سلسله نعمةاللهی در عصر حاضر از معروفترین سلسله‌های تصوف است. قبرش در ماهان کرمان مزار صوفیان است. گویند ۹۵ سال عمر کرد و در سال ۸۲۰ یا ۸۲۷ یا ۸۳۴ درگذشت. اکثر عمرش در قرن هشتم گذشته و با حافظ شیرازی ملاقات داشته است. اشعار زیادی در عرفان از او باقی است.
۲ - صائن الدین علی ترکه اصفهانی. از محققین عرفا است، در عرفان نظری محیی‌ا لدینی ید طولا داشته است، کتاب تمهیدالقواعد وی که اکنون در دست چاپ است و چاپ شده است دلیل تبحر او در عرفان است و مورد استفاده و استناد محققین بعد از وی است.
۳- محمدبن حمزه فناری رومی، از علمای کشور عثمانی است، مردی جامع بوده است و کتب زیاد تألیف کرده است. شهرت او به عرفان به واسطه کتاب(مصباح الانس)

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

وی است که شرح کتاب(مفتاح الغیب) صدرالدین قونوی است. شرح کردن کتب محیی‌الدین عربی و یا صدرالدین قونوی کار هر کسی نیست، فناری این کار را کرده است و محققین عرفان که پس از وی آمده‌اند ارزش این شرح را تأیید کرده‌اند. این کتاب در تهران با چاپ سنگی با حواشی مرحوم آقا میرزا هاشم رشتی از عرفای محقق صد ساله اخیر چاپ شده است، متأسفانه به علت بدی چاپ مقداری از حواشی مرحوم آقا میرزا هاشم غیر مقرو است.

۴ - شمس‌الدین محمد لاهیجی نوربخشی، شارح گلشن راز محمود شبستری معاصر میر صدرالدین دشتکی و علامه دوانی بوده و در شیراز می‌زیسته و مطابق آنچه قاضی نورالله در مجالس المؤمنین نوشته است صدرالدین دشتکی و علامه دوانی که هر دو از حکماء برجسته عصر خود بودند نهایت احترام و تجلیل از وی می‌کرده‌اند، وی مرید سید محمد نوربخش بوده و سید محمد نوربخش شاگرد ابن فهد حلی بوده که ذکرش در تاریخچه فقها گذشت. لاهیجی در شرح گلشن راز صفحه ۶۹۸ سلسله فقر خود را که از سید محمد نوربخش شروع و به معروف کرخی می‌رسد و سپس به حضرت امام رضا علیه‌السلا م و ائمه پیشین تا حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم منتهی می‌شود ذکر می‌کند و نام این سلسله را(سلسلةالذهب) می‌نهد.

شهرت بیشتر لاهیجی به واسطه همان شرح گلشن راز است که از متون عالی عرفان بشمار می‌رود. لاهیجی بطوری که در مقدمه کتابش می‌نویسد در سال ۸۷۷ آغاز به تألیف کرده است، تاریخ دقیق وفاتش معلوم نیست، ظاهرا قبل از سال ۹۰۰ بوده است.

۵ - نورالدین عبدالرحمن جامی، عرب نژاد است و نسب به حسن شیبانی فقیه معروف قرن دوم هجری می‌برد. جامی شاعری توانا بوده است. او را آخرین شاعر بزرگ عرفانی زبان فارسی می‌دانند. در ابتدا (دشتی) تخلص می‌کرده است، ولی چون در ولایت جام از توابع مشهد متولد شده و مرید احمد جامی (ژنده پیل) هم بوده است، تغییر تخلص داده و به جامی متخلص شده است، می‌گوید:

مولدم جام ورشحه قلمم — جرعه جام شیخ الاسلامی است(۱)
زین سبب در جریده اشعار — به دو معنی تخلصم جامی است

پاورقی:

(۱) احمد جامی، شیخ الاسلام لقب داشته است.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

جامی در رشته‌های مختلف: نحو، صرف، فقه، اصول، منطق، فلسفه، عرفان تحصیلات عالی داشته و کتب زیاد تألیف کرده است. از آنجمله است شرح فصوص الحکم محیی‌الدین، شرح لمعات فخرالدین عراقی، شرح تائیه ابن فارض، شرح قصیده برده در مدح حضرت رسول(ص)، شرح قصیده میمیه فرزدق در مدح حضرت علی بن الحسین(ع)، لوایح، بهارستان که به روش گلستان سعدی است، نفحات الانس در شرح احوال عرفا. جامی مرید طریقتی بهاءالدین نقشبند مؤسس طریقه نقشبندیه است، ولی همچنانکه محمد لاهیجی با اینکه مرید طریقتی سید محمد نوربخش بوده است، شخصیت فرهنگی تاریخیش بیش از او است، جامی نیز با اینکه از اتباع بهاءالدین نقشبند شمرده می‌شود، شخصیت فرهنگی و تاریخیش به درجاتی بیش از بهاءالدین نقشبند است. لهذا ما که دراین تاریخچه مختصر نظر به جنبه فرهنگی عرفان داریم نه جنبه طریقتی آن، محمد لاهیجی و عبدالرحمن جامی را اختصاص به ذکر دادیم. جامی در سال ۸۹۸ در ۸۱ سالگی درگذشته است.

این بود تاریخچه مختصر عرفان از آغاز تا پایان قرن نهم. از این به بعد به نظر ما عرفان شکل و وضع دیگری پیدا می‌کند. تا این تاریخ شخصیتهای علمی و فرهنگی عرفانی همه جزء سلاسل رسمی تصوفند، و اقطاب صوفیه شخصیتهای بزرگ فرهنگی عرفان محسوب می‌شوند و آثار بزرگ عرفانی از آنها است. از این به بعد شکل و وضع دیگری پیدا می‌شود.

اولا دیگر اقطاب متصوفه همه یا غالبا آن برجستگی علمی و فرهنگی که پیشینیان داشته‌اند ندارند، شاید بشود گفت که تصوف رسمی از این به بعد بیشتر غرق آداب و ظواهر و احیانا بدعتهائی که ایجاد کرده است می‌شود.

ثانیا عده‌ای که داخل در هیچیک از سلاسل تصوف نیستند، در عرفان نظری محیی الدینی متخصص می‌شوند، که در میان متصوفه رسمی نظیر آنها پیدا نمی‌شود، مثلا صدرالمتألهین شیرازی متوفا در سال ۱۰۵۰ و شاگردش فیض‌کاشانی متوفا در ۱۰۹۱ و شاگرد شاگردش قاضی سعیدقمی متوفا در۱۱۰۳ آگاهیشان از عرفان نظری محیی‌الدینی بیش از اقطاب زمان خودشان بوده است با اینکه جزء هیچیک از سلاسل تصوف نبوده‌اند، این جریان تا زمان ما ادامه داشته است. مثلا

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

مرحوم آقا محمدرضا حکیم قمشه‌ای و مرحوم آقا میرزا هاشم رشتی از علما و حکماء صد ساله اخیر متخصص در عرفان نظریند بدون آنکه خود عملا جزء سلاسل متصوفه باشند.

به طور کلی از زمان محیی‌الدین و صدرالدین قونوی که عرفان نظری پایه گذاری شد و عرفان شکل فلسفی به خود گرفت بذر این جریان پاشیده شد. مثلا محمدبن حمزه فناری سابق الذکر شاید از این گروه باشد، ولی از قرن دهم به بعد این وضع یعنی پدید آمدن قشری متخصص در عرفان نظری که یا اصلا اهل عرفان عملی و سیر و سلوک نبوده‌اند و یا اگر بوده‌اند و غالبا کم و بیش بوده‌اند از سلاسل صوفیه رسمی برکنار بوده‌اند، کاملا مشخص است.

ثالثا از قرن دهم به بعد ما در جهان شیعه به افراد و گروههائی بر می‌خوریم که اهل سیر و سلوک و عرفان عملی بوده‌اند و مقامات عرفانی را به بهترین وجه طی کرده‌اند. بدون آنکه در یکی از سلاسل رسمی عرفان و تصوف وارد باشند و بلکه اعتنائی به آنها نداشته و آنها را کلایا بعضا تخطئه می‌کرده‌اند.

از خصوصیات این گروه، که ضمنا اهل فقاهت هم بوده‌اند، وفاق و انطباق کامل میان آداب سلوک و آداب فقه است، این جریان نیز تاریخچه‌ای دارد که فعلا مجال آن نیست.

ضمنا از این تاریخچه روشن شد که این شاخه فرهنگی(عرفان) مانند سایر شاخه‌ها تمام جهان اسلام را دربر گرفته است، از اندلس و مصر و سوریه و روم گرفته تا خوارزم. البته در این شاخه نیز سهم ایرانیان از نظر کمیت قطعا بیشتر است، عرفای بزرگ و طراز اول هم در میان ایرانیان ظهور کرده‌اند و هم در غیر ایرانیان.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

ذوق و صنعت

آنچه در بخش علم و فرهنگ بیان کردیم مظاهر خدمات فکری ایرانیان به اسلام بود، نشان داد که ایرانیان تا چه اندازه فکر و اندیشه خود را در راه اسلام و تمدن اسلامی به کار انداختند. آنچه در این بخش بدان اشاره میکنیم مربوط است به مظاهر خدمات ذوقی و احساسی و هنری و فنی ایرانیان.

خدمات ذوقی و احساسی بیش از خدمات فرهنگی میتواند نشان دهنده احساسات پاک و خالصانه ایرانیان بوده باشد، زیرا بیش از آنها سرو کارش با عشق و ایمان است، بطور کلی شاهکارها مولود عشقها و ایمانها است. زر و زور هرگز قادر نیست شاهکار خلق کند. تنها عشق و ایمان است که شاهکار می‌آفریند. این قاعده درباره شاهکارهای فکری هم صادق است و بسیاری از آثار ایرانیان در بخش علوم و فرهنگ اسلامی شاهکار است. اما درباره شاهکارهای ذوقی و احساسی خیلی روشنتر و واضحتر است.

شاهکارهای صنعتی ایران در دوره اسلامی اعم از معماریها، نقاشیها، خوشنویسیها، تذهیب کاریها، خاتم‌کاریها، کاشیکاریها و معرقسازیها و غیره بیشتر در زمینه‌های دینی اسلامی بوده است.

این بنده به هیچوجه در صلاحیت خود نمیداند که وارد این مقوله بشود، افراد

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

ذی صلاحیت باید در این باره داد سخن بدهند و خود موضوع یک کتاب مستقل است.
آنچه بر همه واضح است اینست که شاهکارهای فوق همه در مساجد و مشاهد و مدارس و قرآنها و کتب ادعیه تجلی کرده است، معمارها هنرخود را درمساجد و مشاهد و مدارس اسلامی بروز داده‌اند. همچنین کاشیکارها، خاتم کارها، کتیبه نویسها. گنجینه‌های قرآن که در موزه‌های مختلف کشورهای اسلامی و احیانا کشورهای غیر اسلامی هست، ارج هنر ایرانی را در زمینه‌های اسلامی و در حقیقت جوشش روح اسلامی را در ذوق ایرانی می‌رساند.
ایرانیان نه تنها در ایران، در غیر ایران نیز آثار هنری و فنی اسلامی زیادی بوجود آورده‌اند، در برخی کشورهای غیر اسلامی که مسلمانان در اقلیتند مانند هند و چین آثار اسلامی زیادی هست که با دست ایرانیان بوجود آمده و سند اخلاص ایرانیان نسبت به اسلام است. ما در اینجا به همین اشاره قناعت میکنیم و تحقیق و تفصیل آنرا بر عهده اهل فن می‌گذاریم.
یکی از مظاهر خدمات ذوقی و احساسی ایرانیان باسلام خدماتی است که از راه زبان فارسی باسلام کرده‌اند. ادبا و عرفا و سخنوران ایرانی حقایق اسلامی را با جامه زیبای فارسی به نحو احسن آرایش داده‌اند. حقایق اسلامی را با تمثیلاتی لطیف مجسم کرده، و معانی لطیف قرآنی را در قلب حکایاتی شیرین بیرون آورده‌اند. مثنوی مولانا بهترین شاهد این مدعا است.
خدمات زبان فارسی دری به اسلام، خود موضوع بحث و تحقیق جداگانه‌ای است. اگر کسی در این موضوع مطالعه کند میبیند این زبان در طول عمر تقریبا هزار و دویست ساله خود در دوره اسلام بیش از هر چیز دیگر در خدمت اسلام بوده است. اگر کسی تنها درصدد جمع آوری اشعار عالی فارسی درباره توحید اسلام، توصیف قرآن، مدح رسول اکرم و مدح اهل‌البیت برآید چند جلد کتاب خواهد شد تا چه رسد با شعاری که در لباس غزل یا قصه یا پند و اندرز حقایق اسلامی را بیان کرده است.
شعر فارسی و نثر فارسی در طول دوازده قرن از مضامین قرآن و حدیث به شدت متأثر بوده است، اغلب مضامین عالی عرفانی و موعظه‌ای فارسی ریشه‌ای قرآنی یا حدیثی دارد و تحت تأثیر قرآن و سنت راه تعالی را طی کرده است.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

دشمنی برخی عناصر با زبان فارسی دری که گاهی با پیشنهاد بیرون کردن لغات عربی و گاهی پیشنهاد تغییر خط ابراز میشود همه برای اینست که این زبان بیش از هر چیز دیگر یک زبان اسلامی است و نمایانگر فرهنگ اسلامی است. مبارزه با اسلام بدون مبارزه با این زبان البته در لفافه مبارزه با لغات بیگانه و یا خط معمول امروز میسر نیست.

مادر بحث از خدمات ارزنده زبان فارسی به اسلام نیز بهمین اشاره قناعت میکنیم و بحث تفصیلی آنرا بر عهده دانشمندانی می‌گذاریم که از ما صلاحیت بیشتری دارند.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

دو قرن سکوت؟!

خواننده عزیز! از آنچه در بخش سوم این کتاب خواند هر چند باختصار برگذار شده است یک مطلب کاملا دستگیرش میشود و آن اینکه عکس‌العمل ایرانیان در برابر اسلام فوق‌العاده نجیبانه و سپاسگزارانه بوده و از یک نوع توافق طبیعی میان روح اسلامی و کالبد ایرانی حکایت می‌کند. اسلام برای ایران و ایرانی در حکم غذای مطبوعی بوده که به حلق گرسنه‌ای فرو رود. یا آب گوارایی که به کام تشنه‌ای ر یخته شود. طبیعت ایرانی مخصوصا با شرایط زمانی و مکانی و اجتماعی ایران قبل از اسلام این خوراک مطبوع را به خود جذب کرده و از آن نیرو و حیات گرفته است و نیرو و حیات خود را صرف خدمت به آن کرده است.

چنانکه می‌دانیم از سال ۴۱ هجری تا ۱۳۲ یعنی نزدیک یک قرن امویان بر جهان اسلام حکومت راندند. امویان، اصلی را که اسلام میرانده بود، یعنی امتیازات قومی و نژادی، کم و بیش زنده کردند، میان عرب و غیر عرب بالخصوص ایرانی تبعیض قائل می‌شدند، سیاستشان سیاست نژادی بود.

امویان حساسیت خاصی علیه ایرانیان داشتند که با سایر نژادهای غیر عرب مثلا قبطیها، نداشتند. علت اصلی این حساسیت تمایل نسبی ایرانیان نسبت به علویین خصوصا شخص علی علیه‌السلام بود، نقطه حساس سیاست اموی جنبه ضد علوی

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

آن است و نظر به اینکه سیاست علوی بر اجراء جنبه‌های ضد نژادی و ضد طبقاتی اسلام بود و طبعا اجراء این اصل بر عرب خصوصا قریش که خود را نژاد برتر می‌دانست دشوار بود، امویان از نخوت عربی و قرشی به سود حکومت خویش بر ضد علویان استفاده می‌کردند.

لهذا امویان با هر عنصر طرفدار علویین اعم از عرب یا ایرانی یا افریقایی یاهندی مبارزه می‌کردند، مظالمی که آل علی و پیروان عربشان از امویان دیدند از مظالمی که بر ایرانیان در آن دوره وارد شد بسی بیشتر و جانگدازتر بوده است.

از سال ۱۳۲ که عباسیان روی کار آمدند دفتر سیاست ورق خورد. سیاست عباسیان تا زمان معتصم که عنصر ترک روی کار آمد بر مبنای حمایت از ایرانیان و تقویت ایرانیان علیه اعراب بود. صد ساله اول عباسی برای ایرانیان عصر طلایی بوده است. برخی وزرای ایرانی مانند برامکه که از اولاد بوداییان بلخ بودند و فضل بن سهل ذوالریاستین سرخسی، بعد از خلیفه بزرگترین قدرت بشمار می‌رفتند.

ایرانیان در قرن اول حکومت عباسی هر چند در رفاه بودند، ولی از نظر سیاسی جزء قلمرو خلافت اسلامی بودند و حکومت مستقلی نداشتند. اما پس از صد سال یعنی از زمان حکومت طاهریان بر خراسان و بالخصوص از زمان صفاریان حکومت مستقل تشکیل دادند.

و البته این حکومتهای مستقل در عین حال تا پایان خلافت عباسی تحت نفوذ معنوی خلفای عباسی بودند، مردم ایران برای مقام خلافت به اعتبار نام جانشینی پیغمبر اکرم نوعی قداست قائل بودند و حکومت هیچ حاکمی را در ایران مادامی که منشوری از خلیفه نمی‌آورد شرعی و قانونی نمی‌دانستند، تا آنکه در قرن هفتم دستگاه خلافت عباسی برچیده شد و این جریان خاتمه یافت. پس از برچیده شدن خلافت عباسی، خلفای عثمانی در غیر ایران تا حدی نفوذ معنوی داشتند، ولی در ایران به علت تشیع این مردم و غیر شرعی دانستن خلافت، به هیچ وجه نفوذی نداشتند.

برخی از مستشرقین و در رأس همه آنها سرجان ملکم انگلیسی دو قرن اول ایران اسلامی را - یعنی از حدود نیمه قرن اول هجری که ایران فتح شد تا حدود نیمه قرن سوم هجری که کم و بیش حکومت مستقل در ایران تشکیل گردید - به اعتبار

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

اینکه در این دو قرن ایران جزء قلمرو کلی خلافت بوده و از خود حکومت مستقلی نداشته است، دوره سکوت و سکون و احیانا دوره بردگی ایرانیان نامیده‌اند و نوعی جار و جنجال راه انداخته تا آنجا که برخی ایرانیان را تحت تأثیر فکر خود قرار داده‌اند.

اگر از دید امثال سرجان ملکم بنگریم، یعنی توده ایرانی را ندیده بگیریم و به تحولات فرهنگی و غیر فرهنگی ثمربخش بی‌نظیر که در همین دو قرن رخ داد و سخت به حال توده ملت ایران مفید افتاد توجه نکنیم و تنها طبقه حاکمه را در نظر بگیریم، حق داریم دوره‌ای را که ایران جزء قلمرو خلافت بوده دوره سکوت و سکون بشماریم.

آری اگر تنها طبقه حجاج بن یوسف و ابومسلم خراسانی را در نظر بگیریم که آن یکی صد و بیست هزار نفر را به باد فنا داد و این یکی ششصد هزار نفر را قتل عام کرد و مانند یک عرب متعصب نژادپرست نوحه سرایی کنیم که چرا این ششصد هزار نفر را نیز حجاج که یک عنصر عربی است به باد فنا نداد؟ و یا مانند یک متعصب ایرانی سوگواری کنیم که چرا ابومسلم در جای حجاج ننشست تا آن صد و بیست هزار نفر هم با دست توانای او قتل‌عام شوند حق داریم که دو قرن اول را دوره سکون و سکوت از نظر ایران بنامیم، چون با مقایسه با دوره‌های دیگر تنها چیزی که مایه تأسف است این است که فی‌المثل به جای ابومسلم‌ها نام حجاج‌ها برده می‌شود.

اما اگر توده ملت ایران را، یعنی موزه گرزاده‌ها و کوزه گرزاده‌ها را، همانهایی که سیبویه‌ها و ابوعبیده‌ها و ابوحنیفه‌ها و آل نوبختها و بنی‌شاکرها و صدها افراد دیگر و خاندان دیگر از میان آنها برخاستند در نظر بگیریم که استعدادهاشان شکفت و توانستند در میدان یک مسابقه آزاد فرهنگی شرکت کنند و گوی افتخار را بربایند و برای اولین بار در تاریخ ایران به صورت پیشوای ادبی، علمی، مذهبی، ملل دیگر درآیند و آثاری جاویدان از خود باقی بگذارند و نام خویش و آب خاک خویش را قرین عزت و افتخار و جاویدانی سازند، این دو قرن، دو قرن خروش و نشاط و جنبش و نغمه و سخن است.

در این دو قرن بود که ایرانیان با یک ایدئولوژی جهانی و انسانی فوق نژادی آشنا شدند، حقایقش را به عنوان حقایقی آسمانی و مافوق زمان و مکان پذیرفتند و

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

زبانش را به عنوان زبانی بین‌المللی اسلامی که به هیچ قوم خاص تعلق ندارد و تنها زبان یک مسلک است از آن خود دانسته و بر زبان قومی و نژادی خویش مقدم شمردند.
عجبا! می‌گویند(در طی این دو قرن زبان ایرانی خاموشی گزیده بود و ایرانی سخن خویش جز بر زبان شمشیر نمی‌گفت).
من حقیقتا معنی این سخن را نمی‌فهمم! آیا زبان علمی زبان نیست؟! آیا زبان ادبی زبان نیست؟ آیا شاهکار ادبی سیبویه که در فن خود همطراز المجسطی بطلمیوس و منطق ارسطو در فن خودشان، به شمار می‌رود جز در این دو قرن آفریده شده است؟! آیا ادب الکاتب ابن قتیبه که آن نیز در فن خود یک شاهکار است محصول این دو قرن نیست؟! آیا شاهکار ادبی آفریدن مربوط به زبان نیست؟!
خواهند گفت: اینها هر چه هست به زبان عربی است جواب این است: مگر کسی ایرانیان را مجبور کرده بود که به زبان عربی شاهکار خلق کنند؟ اصلامگر ممکن است کسی با زور شاهکار خلق کند؟! آیا این عیب است بر ایرانیان که پس از آشنایی با زبانی که اعجاز الهی را در آن یافتند و آن را متعلق به هیچ قومی نمی‌دانستند و آن را زبان یک کتاب می‌دانستند به آن گرویدند و آن را تقویت کردند و پس از دو سه قرن از آمیختن لغات و معانی آن با زبان قدیم ایرانی زبان شیرین و لطیف امروز فارسی را ساختند؟
می‌گویند:
"زبان این قوم(ایرانیان قبل از اسلام) زبان قومی بود که از خرد و دانش و فرهنگ و ادب به قدر کفایت بهره داشت، با این همه این قوم که(به صد زبان سخن می‌گفتند) وقتی با اعراب مسلمان روبرو گشتند (آیا چه شنیدند که خاموش شدند"؟
آقای دکتر زرین کوب که سؤال بالا را طرح کرده‌اند، خود بدان پاسخ داده‌اند.
می‌گویند:"زبان تازی پیش از آن زبان مردم نیمه وحشی محسوب می‌شد و لطف و ظرافتی نداشت. معهذا وقتی بانک اذان در فضای ملک ایران پیچید، زبان پهلوی در برابر آن فروماند و به خاموشی گرایید. آنچه در این حادثه زبان ایرانیان را بند آورد سادگی و عظمت(پیام تازه) بود و این پیام

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

تازه(قرآن) بود که سخنوران عرب را از اعجاز بیان و عمق معنی خویش به سکوت افکنده بود. پس چه عجیب که این پیام شگفت‌انگیز تازه، در ایران نیز زبان سخنوران را فروبندد و خردها را به حیرت اندازد؟ حقیقت این است که از ایرانیان آنها که دین را به طیب خاطر خویش پذیرفته بودند شور و شوق بی حدی که در این دین مسلمانی تازه می‌یافتند چنان آنها را محو و بیخود می‌ساخت که به شاعری و سخنگویی وقت خویش به تلف نمی‌آوردند"(۱).

کوچکترین سندی در دست نیست که خلفا حتی خلفای اموی مردم ایران را به ترک زبان اصلی خود(البته زبانهای اصلی خود، زیرا در همه ایران یک زبان رائج نبوده، در هر منطقه‌ای زبان مخصوص بوده است) مجبور کرده باشند. آنچه در این زمینه گفته شده است مستند به هیچ سند تاریخی نیست، و هم و خیال و غرض و مرض است. زیبایی و جاذبه لفظی و معنوی قرآن و تعلیمات جهانوطنی آن، دست به دست هم داد که همه مسلمانان این تحفه آسمانی را با اینهمه لطف از آن خود بدانند و مجذوب زبان قرآن گردند و زبان اصلی خویش را به طاق فراموشی بسپارند منحصر به ایرانیان نبود که زبان قدیم خویش را پس از آشنایی با نغمه آسمانی قرآن فراموش کردند، همه ملل گرونده به اسلام چنین شدند، و چنانکه مکرر گفته‌ایم اگر کوشش عباسیان که سیاست ضد عرب داشتند نبود، زبان فارسی امروز که با زبانهای قبل از اسلام متفاوت است پدید نمی‌آمد. خلفای عباسی بهترین مشوق این زبان بودند، آنها مایل نبودند که زبان عربی درمیان توده ایرانی رایج گردد.

بنی‌العباس شعوبیان را که ضد عرب بودند و در مطاعن و مثالب عرب کتاب تألیف می‌کردند تأیید و تقویت می‌نمودند. علان شعوبی کتابی در بدیهای عرب و صفات نکوهیده آنان نوشت در حالی که کارمند رسمی هارون و مأمون بود و در بیت الحکمهٔ برای آنها کتاب استنساخ می‌کرد و مزد می‌گرفت همچنین سهل بن هارون شعوبی که شدیدا ضد عرب بود و علیه عرب کتاب نوشت مدیر بیت‌الحکمه

پاورقی:

(۱) دو قرن سکوت ص ۱۰۷ و۱۰۸

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

هارونی و مأمونی بود(۱)، همچنانکه قبلا در فصل مربوط به زبان فارسی گفتیم، مأمون اول حاکمی است که شاعری پارسی گوی را فوق‌العاده تشویق کرده است.
آری آن بود علت خاموشی گزیدن ایرانیان از پارسی گویی، و این بود علت رواج ثانوی این زبان. و البته همچنانکه باز هم گفته‌ایم رواج ثانوی زبان فارسی، به هیچ وجه جای تأسف نیست، بلکه جای شکر است: هر زبانی از خود لطف و زیبایی خاص دارد. زبان فارسی از برکت لطف و زیبایی خود و هم از همت و ایمان ایرانیان پارسی گوی خدمات بسیار ارزنده‌ای به اسلام کرده است.
ادوارد براون منصفانه خود را از غرضرانیهای امثال سرجان ملکم برکنار می‌دارد، وی می‌گوید:
"دو کتاب تاریخ ایران است که انگلیسها بیشتر با آن آشنا

می‌باشند؛ یکی کتاب سرجان ملکم،دوم کتاب کلمینتز مارکهم. در این دو کتاب دورهٔ تحولی که در فاصلهٔ بین فتح عرب در قرن هفتم میلادی و تشکیل نخستین سلسلهٔ مستقل یا نیم مستقل ایرانی (طاهریان و صفاریان) بعد از اسلام در قرن نهم میلادی (قرن اول و دوم هجری) پیش آمد، به طور سطحی و ناقص مورد بحث واقع شد... و حال آنکه از بسیاری جهات بیش از سایر ادوار جالب بوده است، و از نظر علمی و معنوی بارورترین کلیهٔ ازمنهٔ تاریخ ایران است»(۲)
ایضاً پس از بحثی دربارهٔ سلمان فارسی می‌گوید:
«سلمان یگانه شخصی است که از میان ایرانیان وارد جمع معزز و محترم اصحاب گردیده است و بسیاری از علمای بلند مرتبهٔ اسلام نیز از روزهای نخست از نژاد ایرانی برخاستند و عده‌ای از اسرای جنگ مانند چهار فرزند شیرین (ابن سیرین و سه برادرش) که در جلولا اسیر شدند، بعد در عالم اسلام به مراتب شامخی رسیدند. بنابراین قول کسانی که مضمون سخنشان این است که پس از استیلای عرب بر ایران تا دو سه قرن ایرانیان فاقد زندگانی علمی و معنوی بوده‌اند به هیچ وجه درست نیست. بالعکس،

پاورقی:
(۱) ترجمه تاریخ تمدن جرجی زیدان‌ج ۳ ص ۳۱۰ و ۳۱۱
(۲) تاریخ ادبیات ایران، ترجمهٔ فارسی، ج ۱/ ص ۳۱۱ و ۳۱۲.

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

آن دو سه قرن دوره‌ای است بسیار جالب توجه و مهم و از این حیث عدیم النظیر است، امتزاج ادوار قدیم و جدید است، دورهٔ تحول آداب و تطور مراسم و سیر عقاید و افکار است، ولی به هیچ وجه دورهٔ رکود و سکون یا مرگ نیست.»(۱)

از مشخصات این دو قن این است که شخصیت‌های مسلمان ایرانی علاوه بر شکفتگی استعداد علمی و فرهنگی و کسب افتخاراتی از این نظر، از جنبهٔ مذهبی

و دینی خود را به مقام قداست رساندند در حدی که مورد احترام فوق‌العاده مذهبی ملل دیگر قرار گرفتند و هنوز هم در کتب اسلامی، مخصوصا در کتب غیر ایرانی و غیر شیعی نام آنان در هاله‌ای از قدس قرار گرفته است. در اقصی بلاد اسلامی مردم نام آنها را با احترام فراوان می‌برند. این دوره از نظر علمی و فرهنگی در ردیف اول است و اما از جنبه کسب قداست و احترام مذهبی برای ایرانیان قطعا بی‌رقیب و بی‌نظیر است.

اگر بخواهیم محصول این دو قرن را روشن کنیم باید نظری به جامعه ایرانی از حدود دهه سوم قرن اول هجری که ایران به دست مسلمانان فتح شد تا حدود دهه دوم قرن سوم هجری که طاهریان در خراسان نیمه استقلالی یافتند و بلکه تا حدود دهه ششم قرن سوم که صفاریان استقلال یافتند بیفکنیم و نتیجه‌گیری کنیم.

البته از این نکته نباید غافل بود که تازه در عهد صفاریان و سامانیان و غیر هم نیز بسیاری از دانشمندان ایرانی که استعداد خویش را به ظهور رسانیده‌اند در ایران و حوزه حکومت ایرانی نبوده‌اند غالبا در عراق و احیانا در حجاز یا جای دیگر می‌زیسته‌اند.

بگذریم از سلمان فارسی که افتخار صحبت رسول خدا را کسب کرده و به شرف"منا اهل البیت » "نائل آمده است و از نظر مسلمانان شیعه افضل صحابه رسول خدا و امیرالمؤمنین است و از نظر غیر شیعه در ردیف کبار صحابه است و نام نامیش در دیوار مسجدالنبی می‌درخشد.

از این مرد بزرگ و بزرگوار می‌گذریم، سایر ایرانیان نامدار را در نظر می‌گیریم. و چون طرف سخن ما کسانی هستند که با مقیاس احساسات ملی و ایرانی با ما

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.

سخن می‌گویند، ما عجالتا با احساسات شیعی و حتی با احساسات اسلامی خودمان کاری نداریم، تنها از جنبه افتخارات ملی مطلب را محل بحث قرار می‌دهیم. می‌خواهیم اجمالا ببینیم این دو قرن چه امکاناتی و چه افتخاراتی برای ملت ایران

و ملیت ایرانی کسب کرده‌است.

در این دو قرن گروهی از ایرانیان به واسطهٔ پیشوایی در قرائت یا تفسیر یا حدیث یا فقه به مقام پیشوایی دین و قداست مذهبی در میان ملل دیگر نایل شدند و در حال حاضر در حدود پانصد و پنجاه میلیون مسلمان (مسلمان غیر شیعه) بدانها از جنبهٔ مذهبی احترام می‌گذارند. نافع و عاصم و ابن کثیر و محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجاج نیشابوری و طاوس بن کیسان و ربیعهٔ الرأی و اعمش و ابوحنیفه و لیث بن سعد از این طبقه‌اند.

لیث بن سعد همان ایرانی است که مفتی مصر شد و در سفری که به حج آمد، سفیان ثوری (از مشاهیر درجه اول فقهای عامه که خود عرب عدنانی است) زمام ناقهٔ او را به افتخار به دوش کشید.

گروهی دیگر در این دو قرن به پیشوایی ادبی نایل آمدند از قبیل: سیبویه، کسائی، فراء، ابوعبیده معمر بن مثنی، یونس، اخفش، حماد راویه، ابن قتیبهٔ دینوری و بعضی دیگر

گروهی در ردیف پیشوایان تاریخ قرار گرفتند از قبیل: محمد بن اسحاق صاحب سیره، ابوحنیفهٔ دینوری، بلاذری صاحب فتوح البلدان و برخی دیگر.

گروهی در طبقهٔ پیشوایان علم کلام قرار گرفتند و آرائشان در صدر آراء کتب کلامی قرار گرفت از قبیل: آل نوبخت، ابوالهذیل علاف، نظام، واصل بن عطاء، حسن بصری، عمرو بن عبید و امثال اینها.

گروهی دیگر در فلسفه و ریاضیات و نجوم درخشیدند مانند : فرزندان شاکر

خوارزمی، همچنین نوبختیان، ابومعشر بلخی، ابوالطیب سرخسی و غیر اینها.

از سرداران اسلامی ایرانی، گذشته از سردارانی که در ایران جنگیده‌اند مانند طاهر ذوالیمینین، باید موسی بن نصیر فاتح اسپانیا را نام برد.

آری این است دو قرنی که آنرا دوره رکود و سکون و سکوت ایران نامیده‌اند.

پایان

کتابخانهٔ سایت نسیم مطهّر
www.nasimemotahar.com
لطفاً نواقص احتمالی و خطاهای تایپی را اطلاع دهید.